ایران در عصر پهلوی

جلد نهم

جنبشهای کمونیستی و سوسیالیستی
در ایران
و سرنوشت رهبران حزب توده

نوشته و تحقیق
دکتر مصطفی آزاده

ایران در عصر پهلوی

جلد نهم

جنبشهای کمونیستی و سوسیالیستی
در ایران
و سرنوشت رهبران حزب توده

نوشته و تحقیق
دکتر مصطفی الموتی

من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هرچه کرد آن آشنا کرد
حافظ

جلد نهم ایران در عصر پهلوی
جنبش های کمونیستی و سوسیالیستی در ایران
و سرنوشت رهبران حزب توده
تاریخ انتشار: تیرماه ۱۳۷۰ - ژوئن ۱۹۹۱
چاپ : چاپخانه پکا - لندن
حقوق قانونی برای نویسنده محفوظ است

اگر به باغ جنانم دهند قصر طلا همیشه در دل من آرزوی تهران است
کسی که از وطن خویش دل به دریا زد به هرکجا که رود در بلای طوفان است
ابوالحسن ورزی

فهرست مندرجات

صفحه

پیشگفتار

۱- فعالیت های کمونیستی و سوسیالیستی در ایران — از ۱ تا ۲۹

۲- چگونه میرزا کوچك خان کشته شد؟ — از ۳۰ تا ۳٤

۳- رضاشاه و منع فعالیت کمونیستی در ایران — از ۳۵ تا ٤۰

٤- ۵۳ نفر در زندان — از ٤۱ تا ٤٤

۵- رهبر محبوب کمونیستهای ایران — از ٤۵ تا ٤۷

٦- زندانیان و کمونیستهای قدیمی — از ٤۸ تا ۵۲

۷- تاسیس حزب توده و نفش کمونیستها در ایران — از ۵۳ تا ٦۳

۸- شکست فرقه دموکرات و انشعاب حزبی — از ٦٤ تا ۷۹

۹- سازمان اطلاعاتی حزب توده و نقشه های ترور شاه — از ۸۰ تا ۸۷

۱۰- غیر قانونی شدن حزب توده — از ۸۸ تا ۱۰۹

۱۱- احزاب و جمعیت های سیاسی در ایران — از ۱۱۰ تا ۱۱٤

۱۲- سران حزب توده در خارج از کشور — از ۱۱۵ تا ۱٤۳

۱۳- افشاگری دکتر کشاورز — از ۱٤٤ تا ۱٦۰

۱٤- پدر (کمونیزم) در ایران — از ۱٦۱ تا ۱۸۳

۱۵- دکتر یزدی و لژیون خدمتگزاران بشر — از ۱۸٤ تا ۱۹۱

۱٦- دکتر بهرامی و اولین تنفرنامه — از ۱۹۲ تا ۱۹٤

۱۷- رادمنش یا مردی تنها	از ۱۹۵ تا ۱۹۹
۱۸- کامبخش رابط اصلی با شورویها	از ۲۰۰ تا ۲۰۳
۱۹- سازمان جوانان حزب توده و نقش کاوه کبیر	از ۲۰۴ تا ۲۰۸
۲۰- رضا روستا و قدرتی مافوق قدرت حزب توده	از ۲۰۹ تا ۲۱۹
۲۱- فداکار چگونه به قتل رسید؟	از ۲۲۰ تا ۲۲۱
۲۲- دانشیان و مسخره بازیهای او	از ۲۲۲ تا ۲۲۴
۲۳- دانشیان بی بهره از دانش	۲۲۵
۲۴- شاهزاده سرخ	از ۲۲۶ تا ۲۳۶
۲۵- حزب توده و کنفدراسیون	از ۲۳۷ تا ۲۴۹
۲۶- آخوندهای سرخ	از ۲۵۰ تا ۲۵۱
۲۷- هنرمندان و نویسندگان توده ای و سمپاتیزانها	از ۲۵۲ تا ۲۸۷
۲۸- شبکه نظامی حزب توده ایران	از ۲۸۸ تا ۲۹۴
۲۹- سازمان نارنجک سازی حزب توده و سرقت پول از بانکها	از ۲۹۵ تا ۲۹۹
۳۰- فرار افسران توده ای به شوروی	از ۳۰۰ تا ۳۰۵
۳۱- لنین ایران و رهبران سازمان نظامی حزب توده	از ۳۰۶ تا ۳۲۱
۳۲- نقش سرهنگ مبشری و اظهارات افسران توده ای در دادگاه	از ۳۲۲ تا ۳۳۱
۳۳- اسامی ۴۵۰ نفر افسران توده ای و اعدام شددگان و محکومین	از ۳۳۲ تا ۳۴۰
۳۴- اسراری از شبکه نظامی حزب توده	از ۳۴۱ تا ۳۵۲
۳۵- یك افسر توده ای در نقش تیتو	از ۳۵۳ تا ۳۶۱
۳۶- نوه شیخ فضل الله در کنار خمینی	از ۳۶۲ تا ۳۷۴
۳۷- بازداشت توده ایها در جمهوری اسلامی	از ۳۷۵ تا ۳۸۳
۳۸- اعترافات رهبران حزب توده	از ۳۸۴ تا ۴۱۶
۳۹- احسان طبری و (کژ راهه)	از ۴۱۷ تا ۴۴۸
۴۰- توبه نامه منظوم (به آذین)	از ۴۴۹ تا ۴۶۰
۴۱- کشف شبکه نظامی حزب توده در جمهوری اسلامی	از ۴۶۱ تا ۴۸۳

۴۲- بچه های حزب توده از ۴۸۴ تا ۴۸۹
۴۳- استالین ایران در شوروی درگذشت از ۴۹۰ تا ۴۹۵
۴۴- تحصن ملامصطفی بارزانی درپای دیوار کرملین از ۴۹۶ تا ۵۱۴

ضمیمه کتاب
انقلاب روسیه و تاثیر آن در ایران و جهان
۴۵- از انقلاب تا رفورم در شوروی از ۵۱۶ تا ۵۱۹
۴۶- از لنین تا گرباچف از ۵۲۰ تا ۵۲۴
۴۷- انقلاب دوم شوروی از ۵۲۵ تا ۵۲۷
۴۹- درباره لنین چه میدانیم؟ از ۵۲۸ تا ۵۳۶
۴۹- اعدام تزار و خانواده سلطنتی روسیه از ۵۳۷ تا ۵۴۰
۵۰- استالین جانشین تزار و بزرگترین دیکتاتور قرن از۵۴۱ تا ۵۴۶
۵۱- آیا مرگ کمونیزم فرا رسیده است؟ از ۵۴۶ تا ۵۴۹
۵۲- منابع مآخذ از ۵۵۰ تا ۵۵۲

پیشگفتار

جهان سر به سر حکمت و عبرت است
چرا بهره ما همه غفلت است
فردوسی

جلد نهم (ایران در عصر پهلوی) به (جنبش های کمونیستی و سرنوشت رهبران حزب توده) اختصاص داده شده که قسمت مهمی از تاریخ معاصر ایران را تشکیل میدهد که هنوز هم خیلی از عملیات حزب توده و چپی ها مخفی مانده و زمانی طولانی لازم است تا با گفته ها و نوشته های کارگردانان این سازمانها از کارهای انجام شده پرده برداشته شود .

بعد از شهریور ماه ۱۳۲۰ با ورود قوای متفقین به ایران و اشغال ناجوانمردانه وطن ما ، رضا شاه از سلطنت مستعفی شد و به جزیره موریس رفت و با آغاز سلطنت محمد رضا شاه پهلوی زندانیان سیاسی مورد عفو قرار گرفته از سلولهای جور و ستم عوامل دیکتاتوری آزاد شده وضع کشور ما دچار دگرگونی عجیبی گردید .

با وزیدن نسیم آزادی روزنامه ها و نشریاتی که سالها زیر سانسور هیئت حاکمه آرایشگر رژیم بودند یك شبه آزادیخواه شده با نشر مقالاتی به انتقاد از اعمال رژیم گذشته پرداختند و نشریات تازه ای هم شروع به انتشار کرده مظالم دیکتاتوری را به اطلاع مردم رسانیده و از مزایای حکومت دموکراسی و رژیم های مردم سالاری مطالبی منتشر ساخته و خواستار محاکمه و مجازات عُمال دوره بیست ساله شدند .

گروه ۵۳ نفر زندانی زمان رضا شاه که از مکتب کمونیزم و سوسیالیزم الهام میگرفتند و در سلولهای زندان چون پولاد آبدیده ای شده نخستین دسته ای بودند که به کار جمعی پرداخته و با وجود اختلافاتی که داشتند چون سلسله زنجیر بهم متصل گشته درصدد تاسیس یك تشکیلات سیاسی برآمدند . در حقیقت میتوان گفت حزب توده ایران در میان طوفانی از هرج و مرج و نا امنی و بی سرو سامانی کشور تولد یافت.

شعارهای آزادی و مکراسی و برابری و تعدیل ثروت و در هم کوفتن اساس فئودالیزم و حمایت از قانون اساسی و مبارزه با حکومتهای دیکتاتوری و استقرار رژیم های مردمی موجب شد که خیلی از علاقمندان به دمکراسی و مخصوصا" روشنفکران و جوانان شیفته عدالت و برابری و مخالفین رژیم های خودکامه به این سازمان بپیوندند و تصور میکردند که این بهترین راهی است که میتواند آنها را به سر منزل مقصود برساند .

خیلی از جوانان و افراد تحصیلکرده و پرشور آنروز را می شناسم که با قلبی مملو از احساس میهنی و شعارهای وطنی و عشق به آزادی و دمکراسی و جلوگیری از تجاوزات و تعدیات خود کامگان به زیر پرچم حزب توده گرد آمدند و تصورشان این بود که با پیروزی حزب توده خیلی از مسائل و مشکلات سیاسی و اجتماعی کشور ما حل خواهد شد .

رهبری جو که در این بادیه ره بسیار است

مرد سرگشته چه داند که کجا باید رفت؟

اگر بیوگرافی و بیلان حیات سیاسی و فعالیت اجتماعی خیلی از بازیگران سیاسی عصر پهلوی دوم را بررسی کنیم می بینیم گروهی در حزب توده عضویت داشته و از فعالین و افراد پر تلاش آن حزب بوده اند و عده ای نیز در کنار حزب قرار داشته بصورت پنهان و آشکار با توده ایها همکاری میکردند و از این طریق میخواستند اصلاحاتی در کشور صورت گیرد .بی تردید نباید این کارها و اقدامات و همکاریها را به این حساب گذاشت که آنها با قبول عضویت یا همکاری با حزب توده و یا هماهنگی با کارهای حزب مزبور قصد خیانت به کشور خود را داشته یا میخواستند به شورویها خدمت کنند .

بطور مسلم خیلی از اعضای فعال حزب و حتی تعدادی از رهبران و کارگردانان

طراز اول حزب توده هم از جریانات پشت پرده خبر نداشتند و مسائلی که امروز قسمتی از آن بر همگان روشن شده آنروزها در پرده استتار قرار داشت. کمتر افرادی از اعضای حزب میدانستند که افرادی نظیر کامبخش- روستا- کیانوری- آرداشس نمایندگان مستقیم شورویها در حزب توده و عامل مورد اعتماد حزب کمونیست شوروی بوده اند که دستورات کرملین را بی چون و چرا اجرا میکردند.

بعد از واقعه آذربایجان و نغمه جدا طلبی رهبران فرقه دمکرات در آذربایجان و کرد ستان و حمایت شدید حزب توده از نغمه های تجزیه طلبی و جدائی قسمتی از خاك وطن ما و بالابردن عکسهای استالین در برابر چشمان حیرت زده مردم غیور و دلیر آذربایجان و کردستان و زنجان نخستین زنگ خطر در کشور ما به صدا درآمد و خیلی ها حتی گروهی از کارگردانان حزب تصمیم به مخالفت با اقدامات حزب توده و حزب دمکرات آذربایجان وفرقه کومله کردستان را گرفتند. زیرا خیلی ها شاهد هم بستگی برخی از رهبران سازمانهای مزبور با دولت شوروی و تشکیلات جاسوسی شوروی بودند که اینکار را خیانتی مسلم به میهن خود میدانستند بهمین جهت به سرعت خود را از حزب کنار کشیدند.

البته نمی توان منکر شد که حزب توده از بدو تاسیس بعلت داشتن تمایلات کمونیستی و سوسیالیستی یك هم آهنگی آشکار با سیاست شوروی را داشت که گرو هی آنرا ناشی از هم بستگی کمونیزم بین الملل تلقی میکردند و جنبه های ضد استعماری به آن میدادند و دولت شوروی را نظیر دولتهای انگلستان و آمریکا یك کشور امپریالیستی نمی دانستند ولی نغمه های جدائی آذربایجان و کردستان و تقاضای امتیاز نفت شمال از طرف روسها و حمایت بی قید و شرط رهبران حزب توده از این خواسته ها که تمایلات استعماری شورویها را نشان میداد دیگر برای افراد اصلاح طلب و بی غرض و میهن دوست جای تردید باقی نگذاشت که حزب توده بر خلاف مرامنامه و اساسنامه اش که حمایت از قانون اساسی و حفظ تمامیت ارضی کشور بود عملا" طرفدار تجزیه قسمتی از خاك وطن ما و اعطای امتیاز آنهم منحصرا به شورویها شده که این اقدامات غیر ملی افراد وطنخواه را مجبور ساخت که خود را از حزب توده کنار بکشند. افشای اقدامات بعدی حزب توده در تصمیم به کشتن شاه و ترور مسعود ودهقان از روزنامه نگاران سرشناس

کشور و قتل گروهی از افراد فعال حزب و سرقت از بانکها و ربودن اسناد مهمی از سازمانهای اداری و نظامی و امنیتی کشور و دادن آن به روسها چنان کارنامه اعمال حزب توده را سیاه کرد که حتی گروهی از فعالین حزب نه تنها کنار رفتند بلکه به مبارزه دامنه داری با برنامه های بیگانه پرستی حزب توده پرداخته و صریحا" اقرار کردند که حزب توده دست بکارهائی زده که وقتی چشم گشودیم دیدیم در منجلابی فرو رفته ایم.

طبل پنهان چه زنم طشت من از بام افتاد کوس رسوائی ما بر سر بازار زدند

بعضی از رهبران طراز اول حزب توده گفتند و نوشتند که تنی چند از نوکران سر سپرده شوروی ما را به بیراهه کشانیده اند و حزبی را که میتوانست نقش مهمی در ایران برای نجات توده های زحمتکش داشته باشد به زائده ای از حزب کمونیست شوروی مبدل ساختند و کاری کردند که حزب توده از شاهراه ملت جدا شد و عامل مستقیم ودست نشانده یك کشور خارجی گردید. بالنتیجه برخی از رهبران و افراد باقیمانده حزب توده به سرنوشت شومی گرفتار شدند.

هرآنکه منحرف از شاهراه ملت گشت دچار مهلکه در سنگلاخ ذلت گشت

انشعاب گروه خلیل ملکی و انور خامه ای و تعداد قابل توجهی از روشنفکران و تحصیل کرده های حزب، چشم و گوش خیلی ها را باز کرد و تازه فهمیدند که بی جهت خود را به طنابی بسته اند که مستقیما" به کاخ کرملین وصل است و آنها دانسته و ندانسته در خدمت بیگانگان قرار گرفته اند.

گرچه در آن وقت هم هنوز گروهی بودند که باور نمیکردند حزب توده آلت مستقیم شوروی ها باشد و باز هم به همکاری با حزب ادامه میدادند و انشعابیون را خائن به ایدئولوژی خود میدانستند و میگفتند حمایت از شوروی جنبه همکاری بین المللی در راه نجات توده ها دارد ولی حمایت های آشکار و بی چون و چرای رهبران حزب از خواسته های تجاوزکارانه و آشکار شورویها گروهی دیگر را متوجه روش خیانتکارانه حزب ساخت و خود را از زیر دیوار شکسته و متزلزل و بی بنیان حزب توده کنار کشیدند تا ناگهان زیر آواری از خیانت و جاسوسی و همکاری با بیگانگان قرار نگیرند.

افشاگری دکتر فریدون کشاورز از رهبران طراز اول حزب توده که وکیل و وزیر حزبی بود و مخفیانه از ایران گریخت و سالها در کنار کاخ کرملین می

زیست خیلی از مسائل را روشن ساخت و بهمه هشدار داد که بعضی از رهبران حزبی که در داخل و خارج صحبت از رفورم و اصلاحات عمیق سیاسی و اجتماعی میکنند چگونه با سازمان جاسوسی شوروی همکاری دارند و در حقیقت عروسکهائی هستند که با ساز بازیگران کرملین میرقصند و با کمال صراحت باید گفت هرچه استاد ازل گفت همان میگویند .

نفوذ و رسوخ حزب توده در سازمانهای نظامی و امنیتی کشور و عضویت گروهی از افسران تحصیلکرده و مطلع و جوان ارتش ما در این سازمان سیاسی متصل به شوروی، خطرات مهمی برای استقلال کشور پدید آورد . بی تردید گروه زیادی از این افسران جوان که به عشق آزادی و دمکراسی و نجات وطن خود به حزب توده پیوسته بودند بی اطلاع از نقش بعضی از رهبران حزب توده و اسرار پشت پرده بوده اند و ناخودآگاه اسناد و مدارکی از سازمانهای نظامی کشور خود را به رهبران حزبی می سپردند که آنها نیز طبق اعترافات خود این اسناد را به مقامات شوروی تحویل میدادند .

با کشف شبکه نظامی حزب توده که خطر مهمی برای استقلال و تمامیت ارضی کشور ما بود نقش رهبران حزب توده بیش از پیش آشکار شد . مسلما" گروهی از این افسران تحصیل کرده که متهم به خیانت شده و به جوخه اعدام سپرده شدند حتی تاقبل از آخرین لحظه حیات هم توجه نیافتند که اسناد و مدارکی که به رهبران حزب سپرده بودند بدست مقامات شوروی افتاده است بهمین جهت خیال میکردند که در راه افکار و اندیشه و ایدئولوژی خود جان می بازند در حالیکه با بازیهای این رهبران دست نشانده شوروی آنها نقش جاسوسی را برعهده گرفته بودند و اسرار وطن را بطور غیر مستقیم به بیگانگان میدادند .

نوشته ها و گفته های رهبران حزب توده نشان میدهد که بعضی از آنها وقتی از کشور گریخته و به (بهشت موعود خود) پناه برده در آنجا چه ها کردند؟ جاه طلبی ها ، دوئیت ها ، سرسپردگی ها ، نوکریها و بالاخره اجرای دستورات مقامات کرملین و سازمان جاسوسی شوروی آنها را اسیر و برده خود کرده بود که خیلی از آنها میکوشیدند بصورتی از آن سرزمینی که روزی آرزو میکردند پایشان به آنجا برسد زودتر بگریزند و جان خود را نجات دهند چون میدیدند شخص استالین که او را (معلم کبیر) و (رهبر خردمند) و (نابغه بزرگ عصر) میدانستند چگونه

گروه گروه و دسته دسته مردم شوروی و حتی کمونیستهای ایران و سایر ممالك را که به شوروی پناه برده اند بعنوان تصفیه بزرگ یا به اردوگاههای سیبری فرستاده و یا به جوخه های اعدام میسپرد بهمین جهت آنها که شاهد این قساوت ها و آدم کشی های بزرگ قرن بودند نه تنها هیچگونه احساس امنیت نمیکردند بلکه میترسیدند با توطئه سرسپردگانی نظیر کامبخش و روستا و غلام یحیی و کیانوری وسیله علی اوف و بریا تبعید یا تسلیم جوخه های اعدام شوند.

گروهی از اعضای گریزپای حزب توده که به شوروی رفته بودند وقتی (بهشت موعود) را نیافته آرزوی بازگشت به میهن خود (یعنی همان جهنم قبلی) را داشته و همصدا با شاعر توانای معاصر موید ثابتی چنین زمزمه میکردند :

گر که فتد مرا گذر بار دگر سوی وطن

سرمه چشم میکنم خاك دیار خویش را

آخرین بازی حزب توده همکاری بی چون و چرا با رژیم جمهوری اسلامی و حمایت از افکار و اندیشه های قشری بود که همه را متحیر ساخت. حزبی که طبق گفته لنین (دین تریاك توده هاست) دست در دست قشری ترین آخوندها گذاشت و از تز (ولایت فقیه) دفاع کرد و حتی گروهی از آخوندها را خارج از خط امام و مخالف و لایت فقیه خواند.

سرانجام همان آخوندهائی که رهبران از تبعید برگشته حزب توده خیال میکردند با خام کردن آنها میتوان زیر پای شان را خالی کرد و روزی حکومت را از چنگ شان ربود چنان یك شبه رهبران سیاسی و نظامی حزب توده را دستگیر کرده و آنها را دست بسته و سر شکسته به پای تلویزیون آوردند که با اعتراف به خیانت و جاسوسی تتمه آبروی حزبی را بردند که روزی عده زیادی تصور میکردند اینجا مرجع و پناهگاه آزادیخواهان ایران خواهد بود.

بالاخره هم گروهی از توده ایها را به چوبه های دار آویخته و تنی چند را به زندان و شکنجه سپرده و آنها را بصورتی درآوردند که خود از بزرگترین مبلغین رژیم آخوندی شده و حتی تئوریسین برجسته و شهیر حزب توده و نویسنده اندیشمند مارکسیستی یعنی احسان طبری بصورت یك فرضیه پرداز مومن و معتقد رژیم ولایت فقیه درآمد و به جوانان هشدار داد که از سرنوشت او درس عبرت بگیرند و دیگر پای خود را به میدان مارکسیسم و کمونیزم و سوسیالیزم و

مائوئیسم و استالینیزم نگذارند و هرچه میخواهند نزد آخوندها موجود است. بهترین کتابها و نوشته ها و داروی شفا بخش بشر را در کتابهای استاد مطهری می توان یافت.

احسان طبری حتی گفته و نوشته چون سالها از ایران دور بوده به این نوشته ها دسترسی نداشته است و حالا که در زندان رژیم اسلامی آنرا مطالعه کرده حقیقت را یافته و از جوانان و نسل نو خواسته است که نوشته ها و گفته های گذشته او را فراموش کنند و هرچه در دسترس دارند به دور بریزند زیرا کفر و الحاد محض میباشد.

احسان طبری دارنده درجه دکترای مارکسیسم از بزرگترین دانشگاههای حزبی جهان کمونیزم در بستر مرگ هم گریه میکرد و میپرسید که آیا خداوند بخشنده و مهربان توبه این کهنه مارکسیست (از مارکس برگشته) و (از لنین سرخورده) و (از اعمال استالین تنفر یافته) و (از روش کمونیستها شرمنده گشته) را می پذیرد یا نه؟ زیرا او به حقیقت پس از پنجاه سال مطالعه دقیق و بررسی عمیق جهان مارکسیسم سرانجام به اسلام (اسلام ناب محمدی) پیوسته است.

او در آخرین مصاحبه خود اشاره کرده که اگر قهر خداوندی غلبه یافته و توبه اش پذیرفته نشود در آن دنیا چه کند؟ شب اول قبر درباره اقدامات خود به نکیر منکر چه پاسخ گوید؟

وقتی این تئوریسین بزرگ مارکسیسم چنین میگفت و می نوشت قطعاً" منتقدین به یاد خیام بزرگ افتاده به او چنین میگفتند :

ناگاه منادہ ای برآمد ز کمین کای بیخبران راه نه آنست و نه این

همین احسان طبری در کتاب (شناخت و سنجش مارکسیسم) مینویسد : لنین در دوران اختفای خود در فنلاند کتاب معروف خود را به نام (دولت و انقلاب) نوشت تا توضیحی درباره آموزش مارکس و انگلس درباره ماهیت دولت پرولتاری بدهد.

دولت پرولتاری نیز دیکتاتوری پرولتاریاست که کمونیزم را در دو مرحله بنا میکند. مرحله اول (یعنی سوسیالیسم) زیر شعار (از هرکس بر حسب استعدادش و به هر کس بر حساب نیازش) و در مرحله دوم (یعنی کمونیسم) زیر شعار (از

هرکس بر حسب توانش و به هرکس بر حسب کارش)

مارکس و انگلس و لنین خیال میکردند این دولت (پرولتاری) خواهد توانست در عرض چند دهه جامعه را به جائی برساند که تمام نیازهای متنوع مادی و معنوی هر انسانی تامین شود. اکنون که پس از ۷۰ وچند سال از انقلاب اکتبر می گذرد نه تنها نیاز هر انسان بلکه حتی کالاهای ضروری (گوشت- سبزی- کره و غیره) دچار کمبود است و کسانی که بر حسب استعدادشان کار می کنند قادر نیستند موافق این کارو مزد خود به کالاهای لازم دست یابند. یامزد نارساست ، یا کالا نارساست، یا هردو.

به عقیده مارکسیسم انسانها در جامعه آرمانی به قوانین مختلف که اراده شان را مقید کند وابسته نیستند و به آزادی واقعی دست می یابند. پس از ۷۰ سال گفتن این شعار بیان آرزوی ناشدنی است. مارکسیسم ماهیت انسان را درك نکرده و خوابهای پریشان دیده است.

***

بهر حال عصر ما عصر شگفتی هاست. خیلی ها هنوز حیات دارند و روزی را بیاد میآورند که لنین با برافراشتن پرچم سرخ رژیم تزار را سرنگون ساخت و دریچه ای نو به روی جهانیان گشود و به همه وعده داد که خیلی زود پرچم عدالت و آزادی و دمکراسی و برابری در سراسر جهان به اهتزاز درخواهد آمد. با اینطرز خیلی ها تصور میکردند که در کوتاه مدت کمونیستها و سوسیالیستها و مارکسیستها درهمه جا مسلط بر اوضاع خواهند شد. ولی اکنون همه شاهدیم که با روی کار آمدن گرباچف جهان کمونیزم زیر و زبر گردید. پرده آهنین در هم شکست. تجربه ۷۰ و چند ساله در جهان کمونیزم نشان داد که دیگر از آن طرف راه نیست.

محرومیت های مردم شوروی و کشورهای بلوك شرق و عقب ماندگی و قحطی و گرسنگی ساکنین این کشورها مخصوصا" کشور بزرگ اتحاد جماهیر شوروی با منابع سرشاری که دارد موجب شد که گرباچف برنامه های (رفورم و آزادسازی) را اعلام کند که بر اساس آن پایه های عمیق اصلاحات سیاسی و اجتماعی در شوروی ریخته شود. بهمیت جهت جهان ما رنگ و روی تازه ای یافت. کشورهای پشت پرده آهنین که بعد از جنگ دوم جهانی ناخواسته اسیر سیستم کمونیستی

و اشغال شوروی گردیدند و در حقیقت زیر ستم کمونیزم له شده بودند زندگی تازه را آغاز کردند. حتی مردم خود شوروی خوشحال هستند که در قانون اساسی آنها سیستم تك حزبی کمونیزم از بین رفته و ندای آزادی و دمکراسی پس از ۷۳ سال در کشورشان بلند شده است.

آلمان شرقی دیگر نامش از جغرافیای بعد از جنگ دوم حذف شده و آلمان یك پارچه وحدت خود را باز یافته است.

البته نباید چنین پنداشت با تغییرات شگرفی که در عصر ما روی داده اندیشه های سوسیالیستی و کمونیستی دیگر در جهان مرده است وبار دیگر کشورها با اصول کاپیتالیستی و سرمایه داری اداره خواهند شد و جهان ما مثل گذشته با استعمار و استثمار روبرو خواهد بود.

حقیقتا" اینطور نیست. با تعدیلی که بهر صورت باید بعمل آید و خواهد آمد هم رژیم های کاپیتالیستی با اهرمهای استعمار و استثمار نمیتوانند حاکم بر سرنوشت ملتها باشند و هم رژیم های توتالیتر کمونیستی و سوسیالیستی نمی توانند مردم را به قیدو بند کشیده افکار و اندیشه های فردی و خواسته های بشری را در چهار چوب تئوریهای بسته خود محبوس سازند.

دنیای ما دنیای آزادی و دمکراسی و حکومت مردم بر مردم است که باید استعمار و استثمار و زورگوئی و تجاوز در آن از بین برود و انسانها با حقوق مساوی با داشتن هرگونه رنگ و نژاد و مذهبی با استفاده از مزایای عدالت اجتماعی زندگی کنند و هر ملتی باید با هم بستگی صمیمانه خود کشور خویش را اداره کند و از ترقیات و پیشرفتها و تسهیلاتی که در جهان ما برای رشد و توسعه و پیشرفت و ترقی وجود دارد استفاده شود و هر ملتی باید برای خود دنیای بهتری بسازد.

روزگاران گذشته عهد پرورش دیکتاتورها بود ولی زمان ما دیگر دوران دیکتاتوری سپری شده زیرا هم رشد ملتها افزایش یافته و هم رسانه های گروهی مرزها را در هم نوردیده و هم برنامه های مستقیم ماهواره ای و تلویزیونی امواج آزادی فکر را به همه جا میبرد. درگذشته دیکتاتورها میتوانستند کشور و حوزه حاکمیت خود را از سایر نقاط جهان جدا ساخته و در یك محیط منزوی افکار و اندیشه های فردی را به مرحله عمل درآورند ولی امروز با وجود اینهمه ارتباطات

جهانی دیگر چنین کارهائی امکان پذیر نیست.

در آغاز قرن بیستم حدود ۱۱ درصد مردم جهان با حکومتهای دمکراسی اداره میشدند. حدود ۷۰ درصد ملتها تحت سلطه حکومتهای استعماری بودند.

پس از جنگ دوم بالغ بر ۲۵ درصد از جمعیت جهان زیر دیکتاتوری کمونیزم بسر میبردند در حالیکه در سال ۱۹۹۰ می بینیم که قیافه جهان بکلی عوض شد، حتی در میدان کرملین (فریاد مرگ بر کمونیزم) به گوش میرسد و شعار (کمونیزم را به زباله دان تاریخ بیاندازید) در رادیوها گفته و در تلویزیونها نشان داده میشود.

ما ایرانیها که خوشبختانه تاریخ مدون چند هزار ساله داریم و کشورمان همیشه در جذر و مدهای تاریخی پیروز و سربلند بوده نباید از تغییرات کوتاه مدت در کشور خود نگران و از آینده مایوس باشیم.

(هارولد لمب) مورخ بزرگ مینویسد: (ایران در طول تاریخ همواره مواجه با بحران و تهاجمات شدید بوده و کرارا" مورد تهدید قرار گرفته است. اما همیشه بر این تهاجمات و تغییرات فائق آمده و مستقل و سربلند مانده است)

به آنهائی که مایوس هستند و هر جریانی را محکم و بادوام میدانند باید گفت هیچ رژیم و حکومت و ایدئولوژی در عصر ما نمی تواند ابدی باشد. این فقط ملتها هستند که همواره جاودان خواهند بود. همانطوریکه هیچکس نمی توانست باور کند ابرقدرتی چون شوروی درهای پشت پرده آهنین را بگشاید و کشورهای اروپای شرقی یکی پس از دیگری از قید سلطه کمونیزم رها شوند.

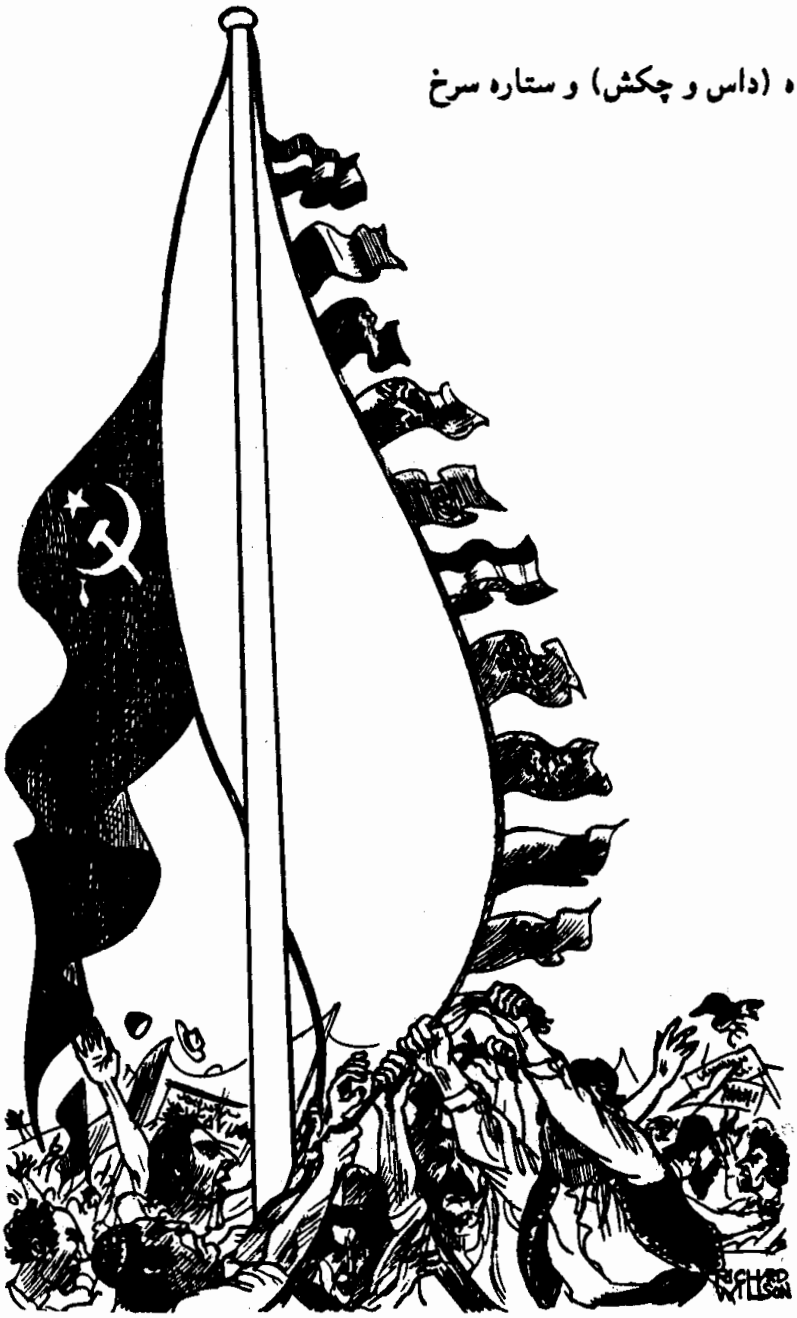
دیدیم دیوار برلن یك شبه فروریخت. دیدیم سران کمونیست کشورهای اروپای شرقی یانظیر چائوشسکو با آن قدرت امنیتی غیر قابل تسخیر ظرف چند ساعت دستگیر و تحت نظر و یا زندانی و یا اعدام شده و یا گوشه انزوا گزیده و کشور را به ملت و صاحبان اصلی آن سپرده اند. این گردش ایام است که چنین اقتضا دارد. به سروده نظام وفا.

گویند که خود گردش ایام چنین است　　کاید پی هر شام سیه روز سپیدی

مصطفی- الموتی

لندن- دیماه ۱۳۶۹- ژانویه ۱۹۹۱

حزب توده در پناه (داس و چکش) و ستاره سرخ



بیش از ۷۰ سال بود که دنیا از ستاره سرخ و آرم (داس و چکش) در وحشت و اضطراب بسر می برد.

روزنامه تایمز مورخ ۱۰ ژانویه ۱۹۹۰ مینویسد: روزگاری بود که ملتها چنین به زیر پرچم سرخ و داس و چکش میرفتند ولی امروز یکی بعد از دیگری خود را کنار میکشند.



فعالیت های کمونیستی و سوسیالیستی در ایران

ای لنین، ای فرشته رحمت　　کن قدم رنجه زود و بی زحمت
تخم چشم من آشیانه توست　　هین بفرما، که خانه خانه توست
عارف قزوینی

تا قبل از انقلاب مشروطیت گاهگاهی مقالاتی در باره (عدالت اجتماعی) در نشریات ایرانی نوشته میشد. با توسعه فعالیت مشروطه خواهان حرکتهای (سوسیال دموکراسی) کم و بیش مشاهده گردید. اما تسلط کامل روحانیون بزرگ در آن ایام مانع از آن بود که سوسیالیستها بتوانند نشو و نمائی داشته باشند. ولی گروه سوسیال دمکرات ایران از قبیل سلیمان محسن اسکندری- عظیم عظیم زاده- میرزا اسدالله غفارزاده- میرزا جعفر ناطق حسین زاده کم و بیش اقداماتی میکردند که عده ای از آنان در جریانات مشروطیت کشته شده و برخی نیز از قبیل ناطق و عظیم زاده به دار آویخته شدند و عده ای از قبیل غفارزاده اردبیلی مجبور به ترك کشور شده به باکو رفتند. هم او بود که از مؤسسین حزب عدالت در باکو و از بانیان حزب کمونیست ایران گردید. از جمله فعالین کمونیستها حیدرخان عمو اوغلی بود.

در حقیقت میتوان گفت فعالیت چشمگیر سوسیالیستها و کمونیستها در ایران پس از انقلاب شوروی در آذربایجان و گیلان و خراسان توسعه یافت. با ورود

ارتش سرخ به ایران آنها حتی توانستند در گیلان رژیم جمهوری بوجود بیاورند .

"(ترویانوسکی) از پایه گذاران رژیم جمهوری شوروی در باره ایران چنین نوشته‌است :

(برای توفیق انقلاب در شرق، دولت شوروی باید اولین کشوری را که تسخیر کند ایران است. ایران باید از آن ما باشد . این کشور باید به انقلاب ما تعلق داشته‌باشد .)

این نظر تقریباً همان چیزی بود که پطر کبیر میخواست (دسترسی دولت روسیه به آبهای گرم خلیج فارس از طریق ایران)"

بی تردید باید گفت هرگونه فعالیت کمونیستی در ایران به اشاره و حمایت شوروی ها بوده که بصور مختلف در کشور ما جلوه گر شده است.

نخستین جنبش کمونیستی ایران از طرف میرزا کوچك خان جنگلی و احسان الله خان و خالو قربان و حیدرعمو اوغلی در منطقه گیلان مشاهده گردید که هدف آن سازمان دادن به نیروهای مسلح و توسعه مناسبات با شوروی و مبارزه با دولت وقت بود .

***

دکتر نهاوندی در این باره مینویسد :

تاریخ فعالیت حزب کمونیست ایران از فردای انقلاب بلشویکی روسیه شروع شده است. در سال ۱۹۱۹ حزب عدالت که در خدمت حکمرانان تازه مسکو فعالیت میکرد ، تازه کنترل آذربایجان روسیه را به دست آورده بود و در اوج قدرت خود حزب کمونیست ایران را تشکیل داد . بنیانگذار آن حیدر عمو اوغلی بود که در یك خانواده ایرانی به دنیا آمده و از دو نسل قبل از رضائیه به آذربایجان شوروی مهاجرت کرده و در آنجا متوطن شده بود . پس از پایان تحصیلات در رشته برق به استخدام دولت ایران درآمد و بدواً سرپرستی کارخانه برق مشهد و سپس کارخانه برق تهران به او محول شد . وی که عضو حزب سوسیال دمکرات روسیه بود در ایران به تبلیغ انقلاب و آشنا ساختن مردم با سلاحهای مدرن و ساختن بمب پرداخت. قبلاً در سال ۱۹۰۹ که متهم به چند سوء قصد شده بود ایران را به قصد روسیه ترك گفت ولی در سال ۱۹۱۷ پس از انقلاب شوروی در نخستین جلسه حزب کمونیست ایران در مه ۱۹۱۷ در باکو

شرکت نمود . در این جلسه اسدالله غفارزاده به عنوان دبیر کل حزب کمونیست ایران انتخاب گردید و به رشت اعزام شد که چندی بعد در یکی از خیابانهای رشت به قتل رسید .

در ژوئیه سال ۱۹۲۰ حزب کمونیست ایران نخستین کنگره تشکیلاتی خود را در بندر انزلی تشکیل داد و حیدر عمو اوغلی را به عنوان رهبر انتخاب کرد .

حیدر عمو اوغلی با استفاده از ساده لوحی میرزا کوچك خان و نفرت او از انگلیسها یك جمهوری طرفدار شوروی در منطقه تشکیل داد و میرزا کوچك خان را در رأس جمهوری نشاند . اما میرزا خیلی زود کنار کشید و زندگی چریکی خود را مجدداً در پیش گرفت . در سپتامبر ۱۹۲۰ حیدر عمو اوغلی در رأس هـ[illegible]یدگی حزب کمونیست ایران در کنفرانس ملل شرق که در باکو تشکیل شد شرکت نمود و در کنار رهبران طراز اول شوروی نقش مهمی ایفا کرد . در بازگشت به ایران تصمیم میگیرد که بار دیگر با میرزا کوچك خان ائتلاف کند . هنگام مراجعت از جلسه ای که با میرزا ملاقات داشته در سن ٤١ سالگی کشته میشود . کمونیستها در همان ایام در ایران دولتی تشکیل دادند که یکی از اعضای آن جعفر جواداوف (پیشه وری) بود که بعداً به صورت دیگری در سیاست ایران ظاهر شد .

در خلال این احوال وضع در ایران تغییر کرد . ارتش ایران به فرماندهی رضاخان اعتماد به نفس خود را بازیافت در سال ۱۹۲۱ قرار دادی میان ایران و شوروی منعقد شد که به اختلافات صد ساله خاتمه داد و امنیت مرزهای جنوبی شوروی تضمین گردید . با اینطرز دیگر شوروی نفعی نداشت که شورش جدائی طلبان ایران را تقویت کند بالنتیجه آنها را به حال خود رها کرد که ظرف چند روز ارتش وارد گیلان شد و نظم را برقرار ساخت . با اینطرز مشاهده میکنیم که حزب کمونیست از همان ابتدا وارداتی و برای حفظ منافع شوروی بود که به محض تأمین آن منافع از هم پاشید .

***

راسکلنیکف فرمانده ناوگان سرخ در دریای مازندران در مصاحبه ای چنین گفت :

هنگامیکه ناوگان ما وارد بندر انزلی شد فرمانده بریتانیا افراد ناوگان را زیر

نظر داشت. در این موقع انگلیسها تدارکات زیادی برای تبدیل بندر انزلی به پایگاه سلطه خود بر دریای مازندران آغاز نمودند و شروع به اعزام نیرو از طریق بین النهرین کرده و به مستحکم ساختن بندر انزلی برای امور دفاعی پرداختند، زیرا میدانستند که هندوستان به خطر خواهد افتاد.

پس از اعلام تشکیل جمهوری آذربایجان من تصمیم گرفتم انزلی را اشغال کنم و کشتی های روسهای سفید را تحت کنترل درآورم و بدینوسیله انگلیسها را از اصلی ترین پایگاه دریای مازندران محروم کنم.

در سحرگاه ۱۸ مه ۱۹۲۰ ناوگان ما به انزلی نزدیك شد و انزلی را زیر آتش گرفت و شهر را که تمام افسران نیروی دریائی انگلیس در آن بودند بمباران نمود. همزمان با آن نیروهای ما در نزدیکی شهر رشت به نمایش پرداخت که فوراً با اعزام قوای سواره نظام انگلیس روبرو شد. ما راه انگلیسها را به شهر رشت قطع کردیم و آنها به دام افتادند. سرانجام نیروهای انگلیسی عقب نشینی کردند و ما شهر را تصرف کردیم. اهالی از ما استقبال کردند زیرا از انگلیسها متنفر بودند. ما بلافاصله اعلام کردیم که قصد نداریم در امور داخلی ایران مداخله کنیم. والی گیلان و مأمورین دولت هم از ما استقبال نمودند زیرا تمام مردم و مأمورین نسبت به انگلیسها خشم داشتند.

پس از اشغال انزلی ما با کوچك خان جنگلی تماس گرفتیم و او را به پیشروی به سوی رشت تشویق نمودیم. همینکه انگلیسها از این خبر مطلع شدند به سمت بغداد عقب نشستند. کوچك خان زمانی معمم بود ولی عمامه را با تفنگ عوض کرد و هفت سال سرسختانه علیه انگلیسها جنگید. انگلیسها کراراً نیروهای قوی برای تعقیب او میفرستادند ولی او به جنگل عقب مینشست و پیروان کوچك خان او را از آمدن انگلیسها مطلع میساختند. ورود ناوگان سرخ به انزلی موجب شد که کوچك خان رشت را به تصرف درآورد و دولت انقلابی تشکیل دهد. زیرا در ایران دولت مرکزی صاحب اختیاری نیست حتی ژاندارمری و دیویزیون قزاق از انگلیسها متنفرند و نسبت به کوچك خان نظر مساعد دارند و انگلیسها هم جرئت نخواهند کرد از دولت ایران حمایت کنند.

میرزا کوچك خان یك دولت نظامی تشکیل داده است. نزدیك ترین فرد به او رفیق احسان الله خان است که از کمونیستها میباشد و فرمانده کل قوای دولت

انقلابی است. کوچك خان خود از هواخواهان سرسخت روسیه شوروی میباشد. میرزا کوچك خان از من خواست که شادباشهای صمیمانه او را به رفیق لنین تقدیم کنم و به او بگویم که خود را پیرو لنین میداند و اتحاد بین روسیه شوروی و دولت انقلابی هرگز از بین نخواهد رفت.

***

میرزا کوچك خان دولت جمهوری انقلابی خود را چنین معرفی کرد:

میرزا کوچك جنگلی سر کمیسر و کمیسر جنگ- سید جعفر (پیشه وری) کمیسر خارجه- میرشمس الدین وقاری کمیسر داخله- محمد آقا کمیسر قضائی- محمد علی پیربازاری کمیسر مالیه- محمد علی خمامی کمیسر فوائد عامه- حاج محمد جعفر کمیسر معارف و اوقاف- ابوالقاسم فخرائی کمیسر تجارت- اداره فرمانداری به تصدی سعدالله درویش- اداره حفظ الصحه به تصدی دکتر منصور یاور و معاونت دکتر عنایت السلطنه- ستاد ارتش به عضویت احسان الله خان و حسن الپانی و کلنل فتحعلی توپچی- دادگاه نظامی به تصدی حسن خان زند- اداره تنظیمات به تصدی علی حبیبی- اداره ارتباطات به تصدی دکتر علی اکبر حشمتی- اداره سیاسی به ریاست رضا خواجوی معزالسلطنه- اداره مباشرت و ارزاق به تصدی علی طالع و معاونت سید ابوالقاسم کسمائی- تعلیمات پیاده به فرماندهی سلطان عبدالحسین ثقفی- قورخانه و مهمات به تصدی کوچك پور.

کمیته انقلاب مرکب بودند از اعضای ایرانی و خارجی به اسامی زیر:

کاژانف فرمانده کل قوای شوروی در ایران- میرزا کوچك خان- کامران آقایف عضو حزب عدالت باکو- احسان الله خان- گائوك آلمانی به نام ایرانی هوشنگ- میرصالح مظفرزاده (بعداً از گیلان به نمایندگی مجلس انتخاب شد)- حسن آلپانی معین الرعایا- کارآگاه تیلی به نام ایرانی (شاپور)- غلامعلی انصاری

***

نمونه ای از احکام صادره از طرف میرزا کوچك خان جنگلی:

هیئت شورای جمهوری به تاریخ ۲۸ سرطان ۱۲۹۹ نمره۲۷

رفیق غلامعلی انصاری

حکومت جمهوری ایران شما را به عضویت شورای انقلابی منصوب و لازم است مرتباً در جلسات شوری حضور بهمرسانید .

صدر حکومت جمهوری ایران - میرزاکوچك خان

منشی حکومت جمهوری ایران - ابوالقاسم فخرائی

***

در نشریه ای چنین خواندم :

رضا افشار وزیر سابق نقل کرده است که وقتی ارتش سرخ وارد انزلی شد احسان الله خان که از ورود آنها با خبر بود نزد میرزا کوچك خان میرود که خبر ورود ارتش سرخ را بدهد . میرزا مشغول نماز بود و آنرا ادامه میداد . احسان الله خان گفت (خدا رو ول کن تو در این موقع باید به لنین پناه بیاوری).

***

در نشریه (اسناد تاریخی جنبشهای کمونیستی ایران) این سند منتشر شده است :

پیام شورای جنگ انقلابی ارتش سرخ ایران ، به ارتش سرخ روسیه

(شورای جنگ انقلابی ارتش سرخ ایران ، که بنا بر تصمیم شورای خلقی کمیسارها (شورای وزیران) ایران تأسیس گردیده درودهای صمیمانه خود را به ارتش سرخ و نیروی دریائی سرخ تقدیم میدارد . ما پس از گذار از دشواریهای سهمگین و محرومیتهای گوناگون موفق گشتیم ضد انقلاب داخلی را که چیزی جز دست نشانده سرمایه داری جهانی نیست شکست دهیم. بنا بر اراده خلق زحمتکش در ایران قدرت سویت (شوروی) سازمان داده شده و این قدرت به منظور منهدم ساختن اسارت گران خلق ایران ایجاد ارتش سرخ را آغاز نمود .

زنده باد اتحاد برادرانه ارتش سرخ روسیه شوروی و ارتش جوان ایران - زنده باد اتحاد همه زحمتکشان جهان ، انترناسیونالیسم سوم

رئیس شورای جنگ انقلابی - میرزاکوچك - فرمانده کل قوا احسان الله -

عضو شورا مظفر زاده

***

پاسخ تروتسکی کمیسر جنگ روسیه شوروی به پیام بالا

خبر تشکیل ارتش سرخ ایران قلوب ما را مملو از شادی ساخت. در یك دهه و

نیم گذشته خلق زحمتکش ایران برای آزادی خود مجدانه مبارزه کرده است، این خلق شایستگی خود را برای این آزادی به تمام جهانیان ثابت نموده است. من به نام ارتش سرخ کارگران روسیه، اعتقاد راسخ خود را بر اینکه ایران، تحت رهبری شورای جنگ انقلابی، حق آزادی و استقلال خویش را کسب خواهد نمود بیان مید ارم.

زنده باد خلق زحمتکش آزاد ایران بمثابه عضوی از خانواده ملل آسیا و همه جهان

***

صدرالاشراف مینویسد :

وقتی رئیس عدلیه گیلان بودم میرزا کوچك خان قیام کرد. ابتدا به من اصرار کرد که به طرف آنها متمایل شوم. گفتم از طرف دولت آمده ام اگر با شما بشوم خیانت به دولت است ولی بعداً اگر اقدامات شما را به صلاح مملکت بدانم آزادانه با شما همراه خواهم بود. توانستم از طرف وثوق الدوله معاهده ای با او منعقد نمایم به خلاصه اینکه جنگلیها تعرض به املاك متمولین و اوقاف نکنند و در مقام تمرد از امر دولت نباشند و اسلحه خود را به دولت تسلیم نمایند و بعداً دولت به آنها تفنگ دولتی بدهد و جمعیت آنها به نام ژاندارمری گیلان تحت فرماندهی یکنفر افسر ژاندارمری باشد ولی افسری باشد که میرزا کوچك خان او را قبول کند و ده هزار تومان هم به آنها داده شود. وثوق الدوله این شرایط را در حاشیه قرآن با خط خوبی نوشت و تعهدات دولت را با قید قسم یاد کرد و آن قرآن را برای من فرستاد و پس از اینکه میرزا کوچك خان قسم یاد کرد قرآن را به او تسلیم نمودم و تلگرافی مبنی بر تسلیم به دولت از او گرفتم و سرهنگ فتحعلی خان ثقفی به انتخاب میرزا کوچك خان فرمانده مستقل ژاندارمری گیلان شد.

در این موقع بلشویکها به غازیان حمله کردند و انگلیسها را بیرون رانده و با میرزا کوچك خان قراردادی در ۱٤ ماده امضا کردند که یکی از مواد آن تعهد به اینکه میرزا کوچك خان رئیس جمهور بشود. میرزا کوچك خان به آنها حالی کرده بود که مسلك بلشویکی در ایران پیشرفت ندارد قرار شد سوسیالیستی باشد.

وقتی میرزا کوچك خان خود را رئیس جمهور میدانست به دیدارش رفتم. من و او هر دو روزه بودیم. به او موضوع قسم قرآن را یادآور شدم گفت آنروزی که

قسم خوردم گفتم با دولت مخالفت نخواهم کرد مگر صلاح مملکت باشد و حالا صلاح مملکت اقتضا میکند . گفتم روسها در قفقاز به اهالی قولهائی دادند ولی پس از تسلیم دیدید چه کردند؟ آنها با شما هم همین کار را خواهند کرد . گفت در تهران به شما جواب خواهم داد . گویا خودش را در عمارت گلستان روی تخت سلطنت میدید ، غافل از اینکه سر بریده او به آنجا خواهد رفت.

***

فتح الدین فتاحی در مجله وحید مینویسد :

مقارن انقلاب گیلان و در اوج قدرت میرزا کوچك خان در دسامبر ۱۹۲۰ به دستور لنین کنگره بزرگی به ریاست زینوویوف در بادکوبه تشکیل شد . در این کنگره سید جعفر پیشه وری و سید ابوالقاسم موسوی دوشادوش حیدرخان عمواوغلی و آراکل میکائیلیان ارمنی اهل سراب شرکت داشتند . آراکل میکائیلیان همرزم لنین و مورد اعتماد او بود که اختیاردار احزاب کمونیست در ایران و ممالك مسلمان اطراف بود . برای اینکه اسمش توی ذوق مسلمانان نزند خودش را به نام (سهراب سلطان زاده) معرفی کرده بود . او و عبدالحسین حسابی و ابوالقاسم ذره (برادر دکتر سجادی) و عده ای دیگر از ایرانیهای عضو حزب کمونیست مقیم شوروی در تصفیه های خونین استالین همه معدوم شدند . ولی پیشه وری توانسته بود به طور مخفی خود را به ایران برساند .

پیشه وری اهل خلخال بود که خانواده ناراحتی داشت که در نتیجه سید جعفر با پدرش به باکو رفت . در باکو پیشخدمت یا دربان مدرسه ایرانیان شد و با دکتر سلام الله جاوید (مدداوف) و حیدر عمو اوغلی برخورد میکند که آنها او را وارد گروه (اتفاق جوانان) میکنند . پیشه وری تدریجاً به دریافت دیپلم موفق و به معلمی در باکو میپردازد و به تدریج عضو هیئت تحریریه روزنامه ارکان حزب میشود .

(سلطان زاده یا میکائیلیان در تصفیه های خونین استالین به قتل رسید ولی در زمان خروشف از او اعاده حیثیت شد .)

***

مهدی فرخ مینویسد :

میرزا کوچك خان مردی وطن پرست و آزادیخواه و دلیر بود . دکتر حشمت از

یاران وفادار او هم روشنفکر و درستکار و آزاده بود اما متأسفانه افرادی به کمیته جنگل راه یافتند که امین و پاك نبودند و به جنگلیان صدمه زدند . آنها به زور از مردم پول میگرفتند . من با این کار آنها به شدت مخالف بودم . جنگلیان سوگند خورده بودند که تا قطع نفوذ اجانب از تراشیدن ریش و موی سر خود خودداری کنند . جنگلیها شهر رشت را اشغال کرده به من تکلیف کردند که حکومت گیلان را به امیر عشایر تحویل داده فقط کارگزار کل باشم . آنها هرچه به دستشان رسید غارت کردند به نحویکه مردم گیلان به ستوه آمدند . منهم به میرزا کوچك خان نوشتم (اگر شما مصدر کار شوید کار به غارتگران سپرده خواهد شد .)

میرزا کوچك خان دوباره از من خواست حاکم گیلان شوم ولی حاج احمد کسمائی از نزدیکان او شب و روز مشغول تحریکات بود . یکبار تفنگداران میرزا کوچك خان قنسول انگلیس و رئیس بانك شاهی را ربوده به جنگل برده میگفتند تا سلیمان میرزا که به انگلستان تبعید شده بازنگردد ما این دو نفر را آزاد نمیکنیم . با مذاکراتی که با آنها صورت گرفت هر دو نفر را آزاد کردند . یکبار هم قصد ربودن سرتیپ محمد حسین میرزا جهانبانی و سرتیپ آیرم را که از راه اروپا می آمدند داشتند و پیغام دادند که باید صد هزار تومان بدهند . پیغام دادم که آنها آه در بساط ندارند و با مذاکراتی رفع مزاحمت شد . سرانجام میرزا کوچك خان (جمهوری گیلان) را اعلام و تمبر (پست انقلابی ایران) را هم چاپ کرد . (روتشتین) سفیر شوروی به سران جنگل پیغام داد که اسلحه را به زمین بگذارند و به کشاورزی و گله داری بپردازند .

نامه هائی از میرزا کوچك خان جنگلی

وقتی وثوق الدوله رئیس الوزراء بود (تکاچنکوف رئیس آتریاد تهران) شرحی در باره تسلیم میرزا کوچك خان به او مینویسد که مضمون آن چنین است:

(دولت علیه ایران شخص مرا جهت قلع و قمع ریشه فساد جنگل تعیین نموده است . این مسئله قطعی است کلیه کسانی که همراه شما هستند به جزای خود خواهند رسید . به جنابعالی که سردسته آنها هستید اعلان میشود که به عون الله تعالی ریشه فساد از گیلان کنده خواهد شد لیکن محض اینکه شخص شما وطن

پرست و ایران خواه و نیك نفس معرفی شده اید چنانکه در محکمه عدل الهی حاضر شوید در باره خسارات و تلفات اهالی بیچاره شرمنده خواهید شد ولی راضی به اذیت مسلمین نخواهید بود . لذا با کمال اطمینان و قول شرف نظامی و به خدای یکتا قسم است چنانکه به اردوی قزاق ایران پناهنده شوی قول میدهم که وسایلی فراهم آوریم که بقیه عمر را با کمال احترام و با مشاغلی آسوده زندگی کنی... به وحدانیت خدا این قول حق است و تا زمانی که آسایش شما را در پیشگاه اعلیحضرت همایونی و اولیای دولت فراهم نسازم در اردوی قزاق مهمان عزیز من میباشید . چنانچه غیر از این مسئله حرفی داشته باشید خوب است محلی را برای ملاقات و حرف آخر معین بدارید که رفع اشتباه بشود .)

میرزا کوچك خان در جواب چنین مینویسد :

(بنده به کلمات عقل فریبانه اعضای دولت که منفور ملت اند فریفته نخواهم شد . از این پیشتر نمایندگان دولت انگلیس با وعده ای که به سایرین دادند یکبارگی قباله مالکیت ایران گرفته تکلیفم کردند تسلیم نشدم، مرا تهدید و تطمیع نمودند ، وجدانم به من امر میکند که در استخلاص مولد و موطنم که گرفتار چنگال قهارت اجنبی است کوشش کنم. تاریخ عالم به ما اجازه داده هر دولتی که نتواند مملکت را از سلطه و اقتدار دشمنان خارجی نجات دهد ، وظیفه ملت است که برای استخلاص وطنش قیام کند . کابینه حاضر میگوید من محض استفاده شخصی باید مملکت را در بازار لندن به ثمن بخس بفروشم. در قانون اسلام مدون است که وقتی کفار به ممالك اسلامی مسلط شوند مسلمین باید برپا خیزند . ولی دولت انگلیس میگوید من اسلام و انصاف نمیدانم و باید دول ضعیفه را اسیر آز و کشته مقصود خود سازم. بنده میگویم انقلاب امروز ما را تحریك میکند . در تمام ایلات ایران اعلان جمهوریت بر طبق مرام سوسیالیستها میشود تا رنجبران را از دست راحت طلبان برهانیم. لیکن درباریان تن در نمیدهند که مملکت ما با قانون مشروطیت از روی پروگرام دموکراسی اداره گردد . وجدانم محکوم است که در راه سعادت مملکتم سعی کنم ولو اینکه کرورها نفوس و نوامیس و مال ضایع شود بنده و پیروانم و شما در دو خط مخالف میرویم. باید دید عقلای عالم به جسد کشته ما میخندند ، یا به فاتحیت شما تحسین میکنند . فرضاً بنده یکنفر جاه طلب به مواعید جنابعالی متمایل گردم، کسانیکه تسلیم گردیدند و ورقه دولت را در

دست داشته اند همه را به دار آویختند ، حبس کردند ، تبعید نمودند ، بنده را با چه رو بعد از این عملیات باز تکلیف به تسلیم مینمائید . از اینکه درخواست ملاقات کرده اید عرض میکنم کسانی که دارای شرافت قولی نیستند ملاقات کردن از قاعده عقل به دور است. فقط بین ما و شما را باید خداوند حکم فرماید .
کوچك جنگلی)

***

مجله خواندنیها درباره پیدایش حزب کمونیست در ایران چنین مینویسد :

نخستین جنبش کمونیستی ایران با قیام حیدر عمو اوغلی صورت گرفت که جنبه تشکیلاتی نداشت. قبل از اینکه به روسیه برود خود را لیدر حزب سوسیال دموکرات اعلام داشت وعباس آقا قاتل اتابك زیر نظر او کار میکرد .حیدر عمو اوغلی با لنین و استالین آشنائی داشت و در انقلاب بلشویکها مؤثر بوده است. در اوایل سال ۱۹۲۰ در کمیته ای که در بادکوبه برای تعیین تکلیف کارگران خاورمیانه تشکیل شد سلطان زاده پیشنهاد کرد که حیدر عمو اوغلی به ایران برود و انقلاب کمونیستی را رهبری کند . بعدها سلطان زاده ریاست حزب کمونیست در منطقه خاورمیانه را برعهده گرفت. حیدر عمو اوغلی به ایران آمد و با میرزا کوچك خان انقلاب جنگل را برپا کرد و نزدیك بود که تمامی ایران به دنبال انقلاب گیلان تسلیم کمونیستها شود که بین بلشویکها و جنگلی ها اختلاف افتاد . به دنبال این جریان میرزا کوچك خان به شهر رشت حمله کرد در این جریان ارباب زاده کمونیست معروف کشته شد و جنگلیها مجدداً به جنگل فرار کردند .

در این موقع دولت شوروی با ایران قراردادی بست که به موجب آن پلیس جنوب که انگلیسها ترتیب داده بودند برچیده شود و قشون انگلیس نیز از ایران برود و دولت ایران هم دولت شوروی را به رسمیت بشناسد و شوروی نیز امتیازاتی به ایران داد . به دنبال آنهم دولت شوروی به انقلابیون بلشویك گفتند که دیگر از آنها حمایت نخواهند کرد چون هیچگونه اختلافی با دولت ایران نداریم. بدین ترتیب اولین جنبش کمونیستی ایران با بهره برداری مطلوبی که شورویها از آن گرفتند مواجه با شکست شد . در حقیقت نخستین دسته ای که به جنبش کمونیستی پیوستند عده ای از کارگران کشور بودند که رهبر آنها سلیمان میرزا

اسکندری بود . آن وقت سمت نمایندگی مجلس را داشت و با همکاری علی دشتی حزب سوسیالیست را تشکیل داد و با شورویها به تجارت نفت پرداخت. به همین جهت در اولین سال جشن انقلاب شوروی سلیمان میرزا و علی دشتی و فرخی یزدی به دعوت دولت شوروی در این جشن بزرگ شرکت کردند . در اول ماه مه در کلوپ سوسیالیستها جشنی برپا شد و حسابی نامی علیه رژیم سرمایه داری شروع به صحبت کرد که قزاقها به کلوپ حمله کردند . سلیمان میرزا و دشتی گریختند و عده ای از سوسیالیستهای حاضر در کلوپ دستگیر و جنبش سوسیالیستی ایران نیز در نطفه خفه شد .

***

کحال زاده در باره حیدر عمو اوغلی چنین مینویسد :

او معروف به (حیدرخان چراغ برقی یا بمبی) بود . اسم اصلی او (تاری وردیف) میباشد . یکی از رؤسای عمده مجاهدین غیر ایرانی بوده است که در اوایل مشروطیت از قفقاز به ایران آمده اند . در تمام مدت برضد سلطنت استبدادی و توطئه قتل سران استبداد مشغول بوده است. بمبهائی که در خانه علاءالدوله- سر راه محمد علیشاه ترکید و همچنین قتل شکرالله خان نظام مرندی و پسرش خانبابا شجاع لشکر به دستیاری او بوده است. در توطئه قتل اتابك دست داشت. با ستارخان خیلی نزدیك بود . پس از توپ بستن مجلس سر از بادکوبه درآورد . بعداً به آذربایجان برگشت و یکی از مؤسسین حزب دمکرات و رئیس کمیته ترور دمکراتها بود .

***

محمود محمود درباره حیدر عمو اوغلی که چند ماه در خانه او مخفی بوده مینویسد :

مردی رشید بود . در بمب اندازی اوایل مشروطیت با نظر تقی زاده اقدام میکرد . از اعضای مرکزی دمکراتها در دوره اول مجلس بود . سید عبدالله بهبهانی وسیله یاران او کشته شد . همان شب حیدر عمو اوغلی که همکارانش در لباس دوره گرد از تهران خارج گردیده بودند در تهران توقیف شد . بعداً از زندان آزاد و از راه روسیه به اروپا رفت و به همکاران لنین پیوست. در (اودسا) نزد محمد علیشاه رفته از او پولی گرفت که در ایران کارهائی انجام دهد . حیدرخان گفت

پول گرفتم که از قدرت و فساد او کاسته شود. مدتی در قشون ترکیه بود چون با لنین رابطه داشت. در موقع انقلاب شوروی از برلن به روسیه رفت و در کنار لنین به جنگ پرداخت. در سال ۱۳۰۰ شمسی به ایران آمد و در کنار میرزا کوچك خان قرار گرفت.

***

حیدر خان عمو اوغلی طی نطقی در متینگ کارگران پطروگراد چنین گفت:

رفقا و برادران - از طرف زحمتکشان انقلابی ایران درود برشما.. درود به روسیه شوروی که پرچم آزادی مردم و طبقات زحمتکشان جهان را علیه ظلم و استعمار بین المللی برافراشته است. شاعر ملی ما در باره طبقه استثمارگر چنین گفته است:

سر ناسزایان برافراشتن وزیشان امید بهی داشتن
سر رشته خویش گم کردن است به جیب اندرون مار پروردنست

رفقا. ما فرزندان خلقیم و سرمایه داران دشمن ما هستند. ما برای احقاق حق خلق مبارزه میکنیم. ما از هرگونه سازش با حکومت ستمگر امتناع میورزیم. در مبارزه با این ستمگران برای ما یا مرگ است یا پیروزی.. راه برگشت و عقب نشینی وجود ندارد. اما ما به پیروزی خود اعتقاد داریم. ما مطمئن هستیم شعله ای را که کشور شوروی برافروخته است ایران انقلابی را فرا خواهد گرفت.

رفقا- به ما امکان بدهید که دوشادوش شما با دشمنان مشترك مبارزه کنیم و ما خواهیم توانست تا صدهزار ارتش سرخ ایرانی تهیه نمائیم. در عین حال گروههای تبلیغاتچی به هندوستان خواهیم فرستاد و قوای انقلابی ایران را با انقلابیون هند متحد خواهیم ساخت تا امپریالیسم انگلستان را از بین ببریم.

در کنگره خلقهای خاورزمین هم چنین گفت:

رفقا - ما نباید خود را گول بزنیم. در انتظار سرنگونی دولتهای فاسد و قدرتهای امپریالیستی نشستن خیانت به انقلاب جهانی است. رفقای ما در روسیه نباید انتظار بکشند باید به ما کمك برسانند. اسلحه و مهمات... ما قادریم از عهده دولت ایران و امپریالیستهای انگلیسی برآئیم. انقلاب جهانی عنقریب روی خواهد داد. قسمت اعظم آسیا دستخوش انقلابهای نو است و رژیم شمال ایران (جمهوریت گیلان) در تدارك حرکت به تهران میباشد.

مصطفی فاتح در باره فعالیت کمونیستی در ایران چنین مینویسد :

پس از انقلاب در شوروی در سال ۱۲۹۹ شمسی حزب کمونیست ایران برای اولین بار در شهر بادکوبه تشکیل شد . در ابتدا نام حزب را عدالت گذارده بودند که اعضای حزب بیشتر کارگر ان ایرانی بودند که در نفت بادکوبه کار میکردند . رهبران حزب عبارت بودند از حیدرعمو اوغلی- سلطان زاده- جعفر پیشه وری و چند تن دیگر که در سالهای اول گروهی برای تبلیغات به تهران و آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان اعزام و مدعی بودند که از ترس بلشویکها به وطن مراجعت کرده اند ولی دستور داشتند که در هر منطقه ای کمیته های محلی تشکیل داده و فعالیت حزبی را آغاز نمایند . به محض حمله ارتش سرخ به بندر پهلوی و تجاوز به گیلان حزب عدالت از بادکوبه به بندر پهلوی انتقال یافت و متعاقب آن حکومت جمهوری انقلابی در گیلان موجودیت خود را اعلام نمود . عده ای از کمونیستهای شوروی نیز به عنوان مشاور راهنمای حکومت مزبور بوده که این حکومت ۸ ماه دوام یافت. در مرداد ۱۲۹۹ اولین کنگره حزب کمونیست ایران در بندر انزلی تشکیل شد که غالب نمایندگان شرکت کننده در کنگره از ایرانیانی بودند که در قفقاز و ترکستان زندگی کرده فقط معدودی از آنها به زبان فارسی آشنائی داشته و اطلاعاتی از اوضاع ایران داشتند . سلطان زاده که بعدها به عنوان نماینده حزب کمونیست ایران در کنگره بین المللی کمونیستها در مسکو شرکت کرده بود در باره حزب کمونیست ایران چنین نوشت :

(حزب کمونیست ایران کوشش میکند که مترقی ترین عناصری را که بین برزگران و کارگران یافت میشود وارد حزب نموده و تحت رهبری سازمان بین المللی کمونیزم آنها را به جلو ببرد . حزب ساعی است که اتحادیه کارگران را در تمام شهرهای ایران تشکیل داده و برزگران را در تمام دهات کشور متحد سازد . حزب ما تا کنون ٤٥٠٠ نفر را به عضویت پذیرفته ولی بمناسبت تضییقاتی که وجود دارد پنهانی فعالیت میکند . با وجود این ما توانسته ایم اتحادیه کارگران و پیشه وران را تشکیل دهیم که دارای چهار هزار عضو میباشد . حزب ما حداقل هدف خود را این قرار داده که قدرت دولت و مالکین را از بین ببرد و ایران را از قید ستمگریهای سیاسی و اقتصادی غارتگران انگلیسی خلاصی بخشد و رژیم دمکراسی را برقرارسازد که تحت لوای آن بتواند به تبلیغات کمونیستی بپردازد .)

از نهم تا ۱۵ شهریور سال ۱۲۹۹ شورویها کنگره ملل شرق را در بادکوبه تشکیل دادند که ۱۸۹۱ نفر در آن شرکت داشتند. از ایران به اصطلاح ۱۹۲ نفر به این کنگره رفته بودند که احسان الله خان و حیدر عمو اوغلی از معروفترین آنها بودند. چند تن از ناطقین، ایران را کلید خاورمیانه خطاب کرده و گفتند باید سعی کرد حکومت انقلابی به سرعت در ایران توسعه یابد تا انقلاب شرق آغاز گردد. (زینووف) رئیس کنگره گفت که باید انقلاب کمونیستی در سرزمینهای خاور طلوع نماید و دولت شوروی همه گونه مساعدت را برای رسیدن به این هدف خواهد کرد. از بیانات ناطقین چنین استنباط میشد که حکومت ایران پوشالی بوده و به هیچوجه قادر به مقاومت در برابر ارتش سرخ نیست. آنها معتقد بودند که باید ایران را تصرف کرد و به هندوستان دست یافت. به همین جهت پیشوایان انقلاب شوروی میگفتند تا وقتی که انگلیسها تمام ایران را تخلیه نکرده اند از حکومت انقلابی گیلان پشتیبانی خواهند کرد. به تدریج سیاست شورویها تغییر کرد و به فکر تحکیم موقعیت خود در داخل شوروی پرداخته و (روتشتاین) اولین سفیر شوروی در ایران ضمن نامه ای به میرزا کوچك خان توصیه کرد که با دولت مرکزی سازش کند و به او چنین یادآور گردید: (دولت شوروی در این موقع عملیات انقلابی را بی فایده و مضر میداند به همین جهت به واسطه وضعیت بین المللی فرم سیاست خود را تغییر داده است.)

در این موقع مسئله تغییر سلطنت در ایران مطرح شد و دولت شوروی نه تنها مخالفت نکرد بلکه مساعدت هم نمود و کمیساریای شوروی در سال ۱۹۲۷ به یك نویسنده آمریکائی گفت (رضاشاه درگذشته اقدامات بسیار نیکوئی در ایجاد ارتش نوین و ترقی کشور نموده و با وجودیکه سوء ظن زیادی نسبت به بلشویزم دارد از مساعدت کامل دولت شوروی بهره مند بوده است. تمایلات او به طرف انگلیسها هویداست که شاید مربوط به احتیاجات مالی دولت ایران باشد ولی هر قدمی که در باره استواری امور کشور و تحکیم استقلال ایران بردارد بدون شك از مساعدت ما برخوردار خواهد شد).

در سال ۱۹۲۸ ششمین کنگره بین المللی حزب کمونیست در مسکو تشکیل شد و نمایندگان حزب کمونیست ایران (سلطان زاده- شارقی) به عضویت هیئت نظارت کنگره انتخاب شدند و هر دو نفر نطقهای مفصلی در باره ایران کردند.

ولی بعلت برقراری روابط دوستانه بین ایران و شوروی و شکست حکومت انقلابی گیلان و فرار عده ای از آنها به روسیه فقط بین سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۰٤ شمسی حزب مزبور توانسته بود سازمان اتحادیه کارگران را در تهران و رشت و تبریز تشکیل دهد و روزنامه (حقیقت) را منتشر سازد که پیشه وری مقالاتش را مینوشت و پس از چند ماه روزنامه توقیف گردید و با وجود رضاشاه دیگر فعالیت کمونیستی در ایران متوقف گردید .

***

جمشید خلعت بری در این باره چنین مینویسد :

حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۲۰ بر اساس حزب عدالت در بندر انزلی تشکیل شد و شعبات خود را در شهرهای ایران توسعه داد . در کنگره گیلان نام حزب عدالت به حزب کمونیست تبدیل شد . شعار اصلی حزب بر اساس واژگونی سلطنت قاجار- انهدام فئودالیسم و سرمایه داری- برقراری نظام جمهوری تعیین شد .

پس از پایان کنگره حزب کمونیست، در رشت دولت مستقلی به رهبری احسان الله خان در ۳۱ ژوئیه ۱۹۲۰ تشکیل شد . وی ضمن مصادره اموال مردم به تهران حمله کرد منتها به دست نیروهای قزاق در منجیل شکست خورد . کمونیستهای ایران علت شکست را عدم آمادگی نظامی و سیاسی میدانستند در نتیجه حزب کمونیست در لاهیجان در سوم ژوئیه ۱۹۲۱ تشکیل جلسه داد و به اتفاق آراء وی را از عضویت در کمیته انقلاب اخراج کرد . در حالیکه اگر احسان الله خان در همان زمان موفق شده بود ایران ضمیمه خاك شوروی میشد و نقشه زیرکانه لنین عملی میگردید .

***

فؤآد روحانی در باره تشکیل اولین کنگره حزب کمونیست ایران چنین می نویسد :

در تاریخ ۲ تیر ۱۲۹۹ کنگره ای که بعداً اولین کنگره حزب کمونیست ایران خوانده شد ، در انزلی تشکیل یافت. طی آن فرقه عدالت نام خود را به حزب کمونیست ایران تغییر داد و قطعنامه هائی به تصویب رسید که وابستگی حزب و جمهوری گیلان را به روسیه شوروی و الزام آنها را به تبعیت از مرام کمونیستی

یعنی مبارزه با سرمایه داری جهانی و برقرار نمودن دیکتاتوری پرولتاریا در گیلان و آذربایجان با پشتیبانی شوروی رسماً اعلام کرد . اما در جریان کنگره اختلاف نظر بین پیروان میرزا کوچك خان پیدا شد که منجر به دو دستگی گردید . یك دسته طرفدار سوسیالیسم در چارچوب ناسیونالیسم بورژوا و خواهان میانه روی و حتی همکاری موقت و مصلحتی با طبقات سرمایه دار و پرهیز از اقدامات افراطی و اکتفا به اصلاحات اساسی و محدود کردن اختیارات شاه بود . در حالی که دسته دیگر برعکس شدت عمل را به خصوص در مبارزه با نفوذ مذهب و سلب حق مالکیت از زمین داران و فراهم آوردن مقدمات حمله به پایتخت برای برانداختن حکومت تجویز می کرد . پس از مباحثات سرانجام دسته دوم به رهبری احسان الله خان و سلطان زاده و جواد زاده بر دسته اول که میرزا کوچك خان طرفدار آن بود ، غلبه کرد . اما در نتیجه این شکاف بین ناسیونالیسم متمایل به کمونیسم و کمونیسم صرف، میرزا کوچك خان در تاریخ ۲۸ تیر ۱۲۹۹ از حزب استعفا کرد و به اتفاق پیروانش روانه جنگل شد و به این ترتیب مرحله اول جمهوری گیلان پایان یافت. پس از آن حزب کمونیست ایران به رهبری احسان الله خان بدون رقیب و معارض به فعالیت تماماً کمونیستی پرداخت. لنین غیاباً به ریاست افتخاری حزب تعیین و سلطان زاده مأمور ملاقات و مذاکره با او شد .

در تاریخ ۹ مرداد ۱۲۹۹ احسان الله خان حکومت جدیدی در رشت به عنوان "کمیته ملی نجات ایران" با هفت کمیسار بجای کمیسارهای جمهوری گیلان برقرار کرد . از جمله مقرراتی که حکومت او به فوریت وضع کرد منع پرداخت مال الاجاره به مالکین و تسلیم آن به خزانه داری انقلاب، تحویل سهم مالکین از محصولات زمین به حکومت و مصادره خانه های بزرگ برای جا دادن به مأموران حکومت بود . ولی عمل عمده ای که حزب در اواخر مرداد درصدد انجام آن برآمد اعزام قوا برای حمله به پایتخت بود ولی ارتش انقلابی حزب در همان مرحله مقدماتی از طرف نیروهای حکومت مرکزی سرکوب شد .

وقتی جمهوری گیلان تشکیل گردید میرزاکوچك خان پیامی به مضمون زیر برای لنین فرستاد :

"ما وظیفه خود می دانیم توجه شما را به این حقیقت جلب کنیم که جنایتکارانی در سرزمین ایران وجود دارند یعنی استادان ایران ، بازرگانان انگلیسی

و دیپلماتهائی که مورد پشتیبانی نیروهای انگلیس هستند و مادام که این دشمنان ملت ایران در کشور ما باقی باشند مانع نفوذ سیستم عادلانه ما در سراسر ایران خواهند بود. جمهوری سوسیالیستی ایران به نام انسانیت و مساوات همه ملل از شما و همه سوسیالیست های وابسته به انترناسیونال سوم درخواست کمك می کند تا ما و همه ملل ضعیف و ستمدیده از یوغ ستمگران ایرانی و انگلیسی آزاد شویم. ما قویاً ایمان داریم به اینکه همه جهان تحت حکومت سیستم ایده آل انترناسیونال سوم قرار خواهد گرفت."

احسان الله خان نفر دوم شورا به نریمانوف نخست وزیر جمهوری آذربایجان شوروی نوشت که توده کارگران مازندران به جمهوری گیلان رو آورده و تقاضای کمك برای آزاد کردن خود از قید بندگی نموده اند و همه مردم آن ایالات چشم براه مساعدت انترناسیونال سوم هستند و امیدوارند که شوروی در داد و ستدهای سیاسی و دیپلماتیك آنها را رها نکند.

ارتش سرخ در پایان شهریور ۱۳۰۰ خاك ایران را ترك کرد. قوای اعزامی حکومت ایران که یك ماه قبل حمله به شورشیان را آغاز کرده بود در اوایل آبان به غائله گیلان خاتمه داد. احسان الله خان به شوروی فرار کرد و میرزاکوچك خان کشته شد و به این ترتیب اولین مرحله نفوذ کمونیسم در ایران بدون ایجاد هیچ اثر پایدار به پایان رسید. اما از نظر شوروی شورش سه ساله گیلان یك جنبش بی ثمر تلقی نمی شد، چون در هرحال قیامی مؤثر علیه نظام فئودال بود و به خصوص نشان می داد که احساسات ملی را می توان در فرصت مناسب برای ایجاد یك انقلاب کمونیستی برانگیخت.

بعد از خروج ارتش سرخ از ایران حزب کمونیست ایران پایگاهی برای خود در بادکوبه برقرار کرد با این قصد که خود را برای هرگونه تجدید فعالیت در آینده آماده نگاه دارد. اما منشاء اثری نبود و تعداد اعضای آن به سرعت کاهش یافت و شماره آن ها از ٤٥٠٠ نفر به ٦٠٠ نفر رسید و به این جهت کنگره در واقع حزب را نادیده گرفت. اما حزب همچنان در حالت کمون باقی ماند تا سال ۱۹۲۷ که تصمیم گرفت کنگره دوم خود را در ارومیه تشکیل دهد، علت این تصمیم پیدایش نشانه هائی بود از اینکه روش شوروی نسبت به ایران در شرف تغییر است. ارزیابی جدید مقامات شوروی از اوضاع ایران مبنی بر نارضائی از طرز

عمل رضاشاه بود . آنها شکایت می کردند از اینکه رضاشاه بعد از شروع سلطنت بدواً از اتحادیه های کارگران استفاده کرده و بعد آنها را در حقیقت از بین برده است و نظام کهنه را با سلطه انگلیس بر اقتصاد کشور بخصوص به وسیله امتیاز نفت جنوب ابقا نموده و بطور خلاصه هیچ عملی برای کمك به نجات ایران انجام نداده است.

کنگره ارومیه طرحی برای فعالیت جدید حزب تهیه کرد با هدف تأسیس یك حکومت زحمتکشان ومبارزه علیه حکومت رضاشاه و نفوذ سیاسی و اقتصادی انگلیس بوسیله همآهنگ کردن فعالیت طبقات مختلف یعنی کارگران ، روستائیان ، صنعتگران و انتلکتوئل های شهری. این برنامه در ششمین کنگره کمینترن در سال ۱۹۲۸ مطرح و تصویب شد . آنگاه حزب در اجرای برنامه جدید تصمیم گرفت ماهیت واقعی خود را زیر عنوان مراکز فرهنگی و باشگاه های ورزشی پنهان کند و ضمناً کارگران را تحریك به اعتصاب و شورش کند کما اینکه توانست کارگران صنعت نفت خوزستان را در بهار سال ۱۳۰۸ وادار به اعتصاب نماید . اما دولت از واقعیت امر آگاه بود و اقدام جدی برای جلوگیری از عملیات حزب به عمل آورد .

***

مهدی بامداد مینویسد :

حیدر عمو اوغلی از رؤسای مجاهدین خارجی در ایران بود که اوایل مشروطیت داوطلبانه از قفقاز به ایران آمدند و با مستبدین جنگیدند . عده ای میگویند جد او ایرانی و پسر میرزا علی اکبر ارومیه ای یا سلماسی میباشد . دوستان مشهدی پدر او را (عمو) خطاب میکردند به همین جهت پسر او را (عمو اوغلی) یعنی پسر عمو میخواندند . او ساکن قفقاز و از اتباع روسیه بود و در قفقاز مهندس الکتریك شده و با عمال تزار هم جنگیده است. در کمیته انجمن (اجتماعیون - عامیون) در باکو عضویت داشت. عده ای از آزادیخواهان ایران بخصوص آذربایجان با این کمیته ارتباط داشتند . هنگام مراجعت مظفرالدین شاه از اروپا ، حیدرخان را به عنوان متخصص برق استخدام کرده به ایران آمد و در مشهد و تهران در کار برقی استخدام شد که (حیدر برقی) معروف شد . برضد سلطنت استبدادی فعالیت داشت. به تبریز رفت و در قیام لاهوتی شرکت داشت و از آنجا به روسیه

گریخت. پس از به توپ بستن مجلس به تبریز آمد و شجاع نظام مرندی وسیله بمبی که او ساخته بود کشته شد. هنگام حمله قوای ملیون به تهران او هم شرکت داشت و از مؤسسین حزب دمکرات ایران و رئیس کمیته ترور آن بود. با تقی زاده و سلیمان میرزا همکاری مینمود. اتابك و سید عبدالله بهبهانی توسط یاران حیدرعمواوغلی کشته شدند. حیدرخان به مخفی گاه رفت و با لباس (چهارپاداری) به روسیه و از آنجا به سویس و کشورهای اروپا رفته به لنین پیوست. پس از استقرار مشروطیت به برلن رفت و از آنجا به روسیه رفته در کنار لنین در راه انقلاب شوروی میجنگید. بعداً به ایران آمد و با میرزا کوچك خان همکاری کرد.

***

دکتر سپهر ذبیح مینویسد:

در میان کشورهای همسایه شوروی پس از انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ ایران شرایط مناسبتری برای گسترش انقلاب بلشویکی داشت. به خصوص استانهای شمالی ایران مستقیماً در معرض یك جنبش انقلابی قرار گرفت.

سلطان زاده از کمونیست های برجسته ایران در این راه پیشگام بود. نهضت جنگل به رهبری میرزا کوچك خان یك سر پل بزرگ برای گسترش کمونیزم در ایران بود. گروه عدالت در باکو نخستین تلاش مارکسیستی را داشت. این گروه کنسولگری باکو را تصرف کرد و محمد ساعد سرکنسول ناچار به فرار شد. کمیته عدالت هیئتی را به ریاست غفارزاده به ایران فرستاد تا با میرزا کوچك خان تماس بگیرد. سید جعفر جوادزاده (پیشه وری) دبیرکمیته عدالت گردید و کمیته عدالت بعداً به رشت منتقل شد. نهضت جنگل بدواً جنبش ضد انگلیسی بود و خواهان استقرار جمهوریت در ایران. با تمرکز نیروهای ارتش سرخ در بندر انزلی نهضت جنگل در مسیر تازه ای قرار گرفت و جمهوری گیلان با ۸ کمیسیر نظیر بلشویکها اعلام شد. قدرت آشکار این جمهوری در دست سه نفر (احسان الله خان- کوچك جنگلی- پیشه وری) بود که در رأس کمیته اجرائی ۹ نفری قرار داشتند. قدرت کوچك جنگلی تشریفاتی بود. سلطان زاده میکوشید که نهضت را بیش از پیش به سوی کمونیزم سوق بدهد. در اول مرداد ۱۲۹۹ حزب کمونیست ایران اولین کنگره خود را به ریاست آقازاده از اعضای قدیمی کمیته

عدالت در بندر انزلی تشکیل داد . کنگره اعتبارنامه ٤٨ نماینده را تصویب کرد که نمایندگی دو هزار عضو و هواداران کمونیست را داشتند . البته این رقم با واقعیت مغایرت دارد زیرا قبل از ورود قوای شوروی به بندر انزلی اعضای حزب فقط ٣٧ نفر بودند که در دو گروه زیرزمینی فعالیت داشتند . کنگره از سلطان زاده خواست که خواستار مساعدت لنین بشود و او هم در ماه ژوئیه ١٩٢٠ با لنین ملاقات و گزارش داد که لنین گفت در کشورهای عقب مانده مانند ایران که بیشتر زمینها در دست مالکین بزرگ است حمایت از اصلاحات ارضی ضروری است . در مرداد ١٢٩٩ (کمیته ملی آزادیبخش ایران) به رهبری احسان الله خان و با همکاری سلطان زاده تشکیل شد و رقیب اصلی آنها کوچك خان بود . دسته ای از جنگلیها به ریاست خالوقربان به آنها پیوستند . این سازمان چند ترور سیاسی در تهران انجام داد . در این اثنا کنگره ملتهای شرق در باکو در سپتامبر ١٩٢٠ تشکیل شد که هیئت ایرانی با ١٩٢ نماینده در آن شرکت نمودند . معروفترین آنها حیدرخان عمواوغلی- علی اوف- سلطان زاده- پیشه وری- لاهوتی- احسان الله خان- ذره بودند . سه نماینده ایران در کنگره صحبت کردند که حیدرخان عمواوغلی سرآمد آنها بود . با بازگشت هیئت از کنگره در آبان ١٢٩٩ حزب کمونیست ایران یك کمیته مرکزی تشکیل داد که حیدرخان دبیرکلی حزب را عهده دار شد . روزنامه پراودا نوشت (باشکست در تجربه جمهوری گیلان باید دانست که تلاش برای ایجاد یك رژیم بلشویکی در ایران به جائی نخواهد رسید) . به همین جهت در آبان ١٢٩٩ توافق نامه ای بین احسان الله خان و اعضای نهضت کوچك خان به امضا رسید تا مشترکاً علیه بریتانیا و دولت مرکزی دست به اقدام بزنند . در ٤ اوت ١٩٢١ نهضت گیلان یکبار دیگر جمهوری شورائی را اعلام داشت . به علت تماس کوچك خان با دولت مرکزی ایران (دولت وثوق الدوله) کمونیستها برآن شدند که کوچك خان را از بین ببرند . این طرح وسیله حیدرخان- خالو قربان- ذره- حسابی تهیه شده بود ولی کوچك خان از آن مطلع گردید و به پارتیزانهای خود دستور داد رهبران کمونیست را از بین ببرند . در نتیجه حیدرخان کشته شد اما سایرین جان به سلامت بردند . در همین موقع یك ستون از قوای مرکزی به فرماندهی رضاخان آخرین یورش را به گیلان بردند (مهرماه ١٣٠٠) در نتیجه نیروهای کمونیست شکست خوردند و احسان الله خان که به شوروی گریخته

بود در سال ۱۳۱۸ در ترکستان شوروی درگذشت. در ۸ اسفند ۱۲۹۹ قرارداد مودتی بین ایران و شوروی به امضا رسید و ارتش سرخ از خاك ایران خارج گردید. پس از ورود قوای دولت مرکزی به رشت و انزلی (روتشتاین) سفیر دولت شوروی ترغیب شد که بین دولت مرکزی و کوچك خان میانجی گری کند. با این طرز نهضت جنگل دچار شکست شد و منابع روسی علل شکست را در (خارج شدن ارتش سرخ از ایران- محتوای اجتماعی نهضت جنگل- ضعف حزب کمونیست ایران) اعلام کرده اند. از آن ببعد فعالیت کمونیستهای ایرانی به آذربایجان شوروی منتقل گردید و تا پایان سلطنت رضاشاه این وضع ادامه یافت.

***

دکتر شاپور رواسانی در کتاب (میرزاکوچك خان) مینویسد:

اولین آشنائی ایرانیان با افکار سوسیال دموکراتیك و سوسیالیستی که در اروپای غربی جان گرفت در نیمه دوم قرن نوزدهم بود که این افکار وسیله ایرانیانی که در خارج به خصوص در اسلامبول و باکو بسر میبردند به ایران انتقال داده شد. در اسلامبول عده کثیری از وابستگان طبقه متوسط ایرانی زندگی میکردند که به علت نزدیکی به اروپا و به علت اینکه محل برخورد سیاستهای دول اروپائی بود در تماس قرار گرفتند. در باکو نیز گروهی از ایرانیان در معادن نفت به کار مشغول بودند و عده ای نیز به تجارت و سایر امور اشتغال داشتند. به هر صورت انتشار نشریاتی در باکو و اسلامبول به زبان فارسی این رابطه را بیشتر میکرد.

عبدالرحیم طالب اوف با انتشار کتابهائی در این توسعه فکری نقش مهمی داشت. بعد از پیروزی انقلاب مشروطه با اینکه طالبوف در داغستان (جنوب روسیه) زندگی میکرد به نمایندگی مجلس ایران انتخاب شد.

یکی دیگر از کسانی که در این راه نقشی داشت میرزا آقا خان کرمانی بود که در اسلامبول اقامت داشت و در مدت ۱۰ سال که آنجا بود با مکتب سوسیالیسم آشنا شد. با میرزا ملکم خان ناشر روزنامه قانون رابطه داشت و سازمانی از مخالفین سلطنت تشکیل داد. پس از ترور ناصر الدین شاه با تقاضای دولت ایران میرزا آقاخان از طرف دولت عثمانی تحویل ایران شد و در تبریز به دستور محمد علی میرزا شهید گردید. میرزا آقاخان ۲۱ جلد کتاب نوشت که با سلطنت

استبدادی و زمین داری بزرگ مخالف بود و از استقرار آزادی و مساوات دفاع مینمود و خواستار لغو مالکیت خصوصی بود . شهادت او را میتوان ضایعه بزرگی برای جنبش سوسیالیستی و آزادیخواهی دانست که تا مدتی جلوی نشر افکار سوسیالیستی گرفته شد و تماس روشنفکران ایرانی و اروپائی قطع شد .

حضور تعداد زیادی ایرانی در قفقاز خصوصاً باکو موجب شد که در سال ۱۳۰۵ حزب سوسیال دمکرات ایران در قفقاز به رهبری نریمان اوف در باکو تشکیل گردد .

آراطونیان مورخ شوروی مینویسد (حزب سوسیال دموکرات ایران با کمك و شرکت مستقیم بلشویکهای ماوراء قفقاز در کنار حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه به رهبری لنین تشکیل گردید).

اسناد موجود نشان میدهد که حزب موفق به تشکیل سازمان در شهرهای تهران- مشهد- رشت- تبریز- خوی- اصفهان- انزلی شد ولی سازمان آن مخفی بود .

کسروی هم مینویسد (اینان به نام مجاهدان قفقازی شناخته شدند چون از قفقاز بودند و گرنه خود ایرانی بوده اند .) ولی مجتهدان بزرگ اعلام کردند که مجاهدین قفقازی ایمان شان را نسبت به اسلام از دست داده اند .

طبق گزارشهای موجود کمیته محلی قفقاز یکی از اعضای فعال خود را به تبریز اعزام داشت که (گویا حیدر عمو اوغلی) بوده است. در سال ۱۹۰۹ در اثر فشار سیاسی نظامی قشون روس، مجاهدین مجبور به ترك تبریز شده گروهی عازم قفقاز شده و عده ای به گیلان برای ادامه کارهای انقلابی رفتند .

از جمله سازمانهای سیاسی سوسیال دمکرات فعال را میتوان حزب (داشناکیون) نامید که در تفلیس بنیان نهاده شد که هدف این سازمان تشکیل دولت مستقل ارمنستان بود .فعالیت این سازمان در مناطق ارمنی نشین محدود گردید . کنفرانسی از حزب مزبور در (وارنا) در بلغارستان تشکیل شد که ٤٠ نفر از مجاهدین ارمنی ایران در آن شرکت داشتند و قرار شد از نهضت مشروطیت حمایت کنند . محل کمیته مرکزی (داشناکیون) تبریز بود . یکی از اعضای بانفوذ این حزب (یفرم) خان بود که همراه مجاهدین علیه محمد علیشاه اقدام کرد و به ریاست شهربانی منصوب گردید .

***

دکتر ملکزاده مورخ ایرانی مینویسد : لنین با مهاجران سیاسی ایرانی در اروپا مثل میرزاکریم خان رشتی- معاضدالسلطان- میرزا علی اکبرخان دهخدا- ابوالقاسم پیرنیا- یحیی دولت آبادی در سال ۱۹۰۸ تماس برقرار کرد تا بتواند تصویر روشنی از اوضاع ایران بدست آورد . این تماسها احتمالاً در سویس برقرار شد . براثر پیروزی انقلاب اکتبر در سال ۱۹۱۷ دوران جدیدی در جنبش انقلابی ایران آغاز گردید . بسیاری از سوسیال دمکراتها امیدوار شدند که دولت جوان شوروی از جنبشهای آزادیخواهانه آنان حمایت خواهد کرد .

در اوایل جنگ جهانی اول یك گروه سیاسی تحت رهبری اسدالله غفارزاده- بهرام آقایف- احمد امیرزاده در باکو تشکیل گردید که از سال ۱۹۱۷ به نام حزب عدالت نامیده شد . سلطان زاده صدر نخستین کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران مینویسد : (این گروه بعد از انقلاب فعالیت خود را در قفقاز و ایران توسعه دادند .) غفارزاده وسیله پلیس ایران کشته شد و بهرام آقا زاده درصدر حزب قرار گرفت . در سال ۱۳۳٤ به او نشان لنین داده شد و در باکو فوت کرد .

نخستین شماره روزنامه ارگان حزب عدالت (بیرق عدالت) نامیده شد که سردبیرآن سیدجعفرپیشه وری و اعضای آن بابا یوسف زاده- اردوبادی- نعمت بصیر- کامران آقازاده و عده ای دیگر بودند . در بهمن ۱۲۹۷ ابراهیم ابراهیم اوف بنام صدر سازمان و همت و غفارزاده به نام صدر حزب عدالت در باکو شرکت نمودند .

در سال ۱۲۹۸ عده ای از اعضای حزب عدالت به ایران اعزام شدند . بعلت خیانت یکی از افراد ، از طرف پلیس بازداشت گردیدند ولی عامل تعیین کننده در تشکیل حزب کمونیست ایران ورود ارتش شوروی در تاریخ ۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ به خاك ایران (بندر انزلی) بود . کنگره حزب در انزلی تشکیل شد و پیشه وری و علیخان اوف- کامران آقازاده- میربشیر قاسم اوف به عضویت هیئت رئیسه کنگره انتخاب شدند . سلطان زاده در این کنگره نقش مهمی داشت ولی حیدر عمو اوغلی شرکت نکرده بود . افراد زیر به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شدند .

سلطان زاده- کامران آقازاده- پیشه وری- علیخان اوف- نعمت بشیر- محمد

فتح الله اوف- رحمت حدادزاده- حسین حاج وردی اوغلی- میرحبیب قاضی زاده- جبار

کنگره مدت ۵ روز طول کشید و در خاتمه ۷۵ نفر برای فعالیت حزبی به مسافرت پرداختند. کنگره حزب کمونیست (عدالت) در انزلی در اجرای سیاست خارجی شوروی تشکیل گردیده بود. در اساسنامه حزب نوشته شده بود فقط کارگران و دهقانان و پزشکان و معلمان عضو حزب خواهند بود و ملاکین و ملاها و تجار و صرافها و رباخواران و مستمری بگیران و دیگر طفیلی ها به عضویت پذیرفته نمیشوند. به هرصورت حزب کمونیست ایران که تحت حمایت ارتش شوروی در گیلان تشکیل و در خدمت سیاست خارجی دولت شوروی بود به جای اینکه وسیله ای برای تحکیم و توسعه انقلاب ایران بشود برای تضعیف آن به کار رفت.

نهضت جنگل حلقه ای از زنجیر مبارزات محرومین ایران برای رهائی از بلای فقر و ظلم بود و آنرا میتوان قیام مردمی دانست و سران نهضت بر ایرانی و اسلامی بودن خود تکیه میکردند. در شروع نهضت احسان الله خان که در تهران عضو کمیته مجازات بود و خالو قربان کُرد به آنان پیوستند.

وقتی میرزا کوچك خان جمهوری سوسیالیستی را تشکیل داد تلگرافی به لنین مخابره کرد. به این تلگراف پاسخی نرسید. سلطانزاده نوشته است که از آغاز کار مایل به همکاری با میرزا کوچك خان و نهضت جنگل نبوده است. در تیرماه ۱۲۹۹ کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران اعلام نمود که میرزاکوچك خان از سمت های خود در دولت انقلابی معزول است. میرزا هم به عنوان اعتراض رشت را ترك گفت. قبل از این اقدام سردار فاخر حکمت از طرف مشیرالدوله نخست وزیر با میرزا ملاقاتی کرد که گویا او میرزا را به جدا شدن از انقلابیون تشویق کرده است. ولی گروهی این اقدام را پس از ورود ارتش سرخ به ایران میدانند. ولی در دائرةالمعارف شوروی آمده که شکست انقلاب گیلان برگردن تروتسکیستها گذارده شده است. کودتاچیان علیه نهضت جنگل میخواستند میرزا کوچك خان را کشته یا اسیر نمایند.

کودتا توسط مقامات شوروی رهبری گردید و پس از کودتا رشت تحت نظر حزب کمونیست قرار گرفت. از شیوه های حکومت احسان الله خان این بود که

ثروتمندان را جلوی قبر خالی میبرد و آنها را تهدید میکرد که اگر حاضر به پرداخت پول نشوند زنده بگور یا اعدام خواهند شد. از طرف احسان الله خان علیه مذهب خیلی تبلیغ میشد. به دنبال همین کودتا بود که میرزا کوچك خان نامه ای به لنین نوشت.

در باکو کنگره ای تشکیل و از طرف هیئت نمایندگی ایران عوض اوف اردبیلی و محمود آخوند زاده (سیروس بهرام) انتخاب شدند که با لنین ملاقات کنند.

آخوندزاده مینویسد: در حضور استالین- چچرین- ارژنیکدرزه با لنین ملاقات کردم و از کنگره اول حزب کمونیست ایران انتقاداتی کردم و از حیدر عمو اوغلی و برخی دیگر که در کمیته مرکزی داخل نکرده بودند نام بردم. لنین پاسخ را به استالین واگذار کرد... حیدرخان عمو اوغلی مقام شایسته خود را در کمیته مرکزی اشغال نمود. زیرا به خواست لنین حیدرخان عمواوغلی- آخوندزاده و نه نفر دیگر به عنوان کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران معین شدند. حیدر عمواوغلی با استالین روابط نزدیك داشت. به این ترتیب حزب کمونیست ایران در آن واحد دارای سه کمیته مرکزی شد. یك کمیته در انزلی تشکیل گردید. کمیته دوم به توصیه لنین و با دخالت استالین تشکیل و رهبر آن احسان الله خان بود که خواستار همکاری با میرزا کوچك خان گردید درحالیکه کمیته اول آنرا رد مینمود. کمیته دیگری هم در باکو تشکیل شد.

به هر صورت دوره دوم انقلاب گیلان با عزل میرزا کوچك خان آغاز و با شکست دولت احسان الله خان و فرا خواندن نمایندگان حزب از دولت ائتلافی پایان یافت. علت اصلی هم مخالفت احسان الله خان با دین اسلام بود.

دولت جدید با تصرف مجدد شهر رشت از طرف انقلابیون گیلان با کمك ارتش سرخ اعلام نمود که به دین اسلام توهین ننموده وذغالهای وارده به شهر مصادره نمیگردد و خرید و فروش برنج آزاد است. در بهمن ۱۲۹۹ اعلام شد که در باکو حیدرخان به صدارت کمیته مرکزی انتخاب گردیده است و دولت احسان الله خان شکست خورد به همین جهت با همکاری خالو قربان و سرخوش به فکر برقراری رابطه با میرزا کوچك خان افتادند. هر سه تن در فومن ملاقات کرده و رابطه مجدد برقرار گردید و قرار شد جمهوری مستقل خلق در ایران تشکیل گردد.

با این طرز دولت جدید انقلابی و کمیته تازه انقلاب مرکب از میرزا کوچك خان- حیدرعمواوغلی- خالو قربان- احسان الله خان تشکیل گردید . مدتی بعد احسان الله خان در مرداد ۱۳۰۰ بدون اطلاع اعضای کمیته با دو هزار سوار مسلح به تهران حمله نمود که این اقدام منجر به شکست و فرار او شد و سربازان روسی هم با او همکاری نکردند . چون انگلیس و شوروی با هم توافق هائی نموده بودند .

در تابستان سال ۱۳۰۰ دولت جدید انقلابی گیلان را به چهار بخش تقسیم کرد . انزلی در اختیار حیدرخان ، رشت در زیر نظر خالو قربان- فومن زیر نظر میرزا کوچك خان- لاهیجان زیر نظر احسان االه خان .. ولی میرزا کوچك خان حاضر به اطاعت از سیاست شوروی نگردید و به مقامات شوروی اعلام کرد که برنامه های انقلابی را ادامه میدهد .

رضاخان به فرماندهی قشون به گیلان حرکت کرد و با توافق با کنسول شوروی احسان الله خان همراه عده ای به باکو رفتند و خرج این مسافرت را هم رضاخان پرداخت . جنگلی ها عقب نشینی کردند .

به این ترتیب عمر انقلاب گیلان و جمهوری شورائی گیلان پایان یافت . در بررسی علل شکست انقلاب گیلان نمیتوان فقط آنرا ناشی از روش احسان الله خان و سلطان زاده و حیدر عمواوغلی و میرزا کوچك خان دانست بلکه کمیته مرکزی حزب کمونیست و شخص لنین نقش تعیین کننده داشت زیرا در نتیجه اقدامات لنین روابط ایران و شوروی مستحکم گردید . همچنین دولت شوروی حاضر شد با دور شدن نیروهای نظامی انگلستان از مرزهای جنوبی شوروی بخصوص مناطق نفت خیز قفقاز نیروهای خود را از گیلان خارج کند . بر سر این مسئله دو دولت به توافق رسیدند .

***

یکی از اعلامیه هائی که به امضای لنین واستالین در پنجم دسامبر ۱۹۱۷ درباره ایران انتشار یافت چنین است :

ما رسما" اعلام میداریم که عهدنامه ها و توافق های پیشین روسیه وانگلستان (منظور قرار دادهائی که ایران را میان این دو کشور امپریالیست تقسیم کرده بود) باطل ، کان لم یکن ، از درجه اعتبار ساقط است .

ای ایرانیان، به شما قول میدهیم که به محض پایان عملیات نظامی سربازان ما خاك کشورتان را تخلیه کنند وشما مردم ایران، این حق را داشته باشید که آزادانه درباره سرنوشت آتی خود تصمیم بگیرید.

پرچم های سرخ ما مبشر ومنادی آزادی برای ملتهای ستمدیده جهان هستند ودر هر کشور که به اهتزاز در آیند آزادی وصلح وصفا را برای ملتهای محکوم به ارمغان می آورند.

لغو امتیازات دوره تزار در ایران

مداخلات روسیه تزاری در امور داخلی ایران موج انزجار را در جامعه ما همراه داشت و روس و انگلیس با تهیه قرار داد ۱۹۰۷ کشور ما را بین خود تقسیم کرده بودند که با وقوع انقلاب در شوروی نه تنها این قرارداد بهم خورد بلکه اقدام دولت اتحاد جماهیر شوروی به لغو قرارداد ۱۹۰۷ و صرفنظر کردن از امتیازات استعماری دوره تزار در بین ایرانیها حسن اثر فراوان داشت که در نشریات و کتابهای مختلف از آن بحث شده است. برای آگاهی از آن نامه تروتسکی وزیر خارجه وقت شوروی را به وزیر مختار ایران عیناًنقل میکنم.

۱۸ ژانویه ۱۹۱۸ پترو گراد

آقای وزیر مختار،

نظر به اینکه ملت ایران از سرنوشت بعدی قرارداد ۱۹۰۷ انگلیس - روس، اطمینان خاطر ندارد، من مفتخراً، به نام دولت شوراهای جمهوری روسیه، مراتب زیر را باستحضار شما می رسانم:

شواری کمیسرهای ملت، به پیروی دقیق از اصول سیاست بین المللی، مقرر در تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۱۷، از طرف کنگره دوم سویت های سراسری روسیه، قرارداد انگلیس - روس منعقد در ۱۹۰۷ را، به لحاظ اینکه در جهت خلاف آزادی و استقلال ملت ایران منعقد شده، ملغی اعلام می دارد.

شورای کمیسرهای ملت همچنین تمام قراردادهای ما قبل و ما بعد قرارداد مذکور را، که به نحوی از انحاء حق ملت ایران را در زندگی آزاد و مستقلش محدود میسازند یا تقلیل می دهند، ملغی و بی اعتبار اعلام می کند.

در خصوص این امر، که نیروهای روسی هنوز تخلیه نشده از ایران، مرتکب

اعمال خلافی نسبت به ملت ایران می شوند ، از شما ، آقای وزیر مختار ، خواهش می کنم یقین داشته باشید که این امر به رغم اراده ما است و از نادانی بخشی از سربازان و یا سوء نیت عناصر ضد انقلاب پرسنل فرماندهی ناشی می شود . دولت شوراها ، کلیه تدابیر لازم را برای آزادسازی ایران از مزاحمت مأموران تزاریسم و بورژوازی امپریالیست ، که دشمنان ملت ایران و درعین حال به همان اندازه ، دشمنان ملت روس هستند ، اتخاذ می کند . تمام شهروندان روس که مرتکب عملیات غیر قانونی یا خشونت علیه شهروندان ایرانی شوند ، با تمام شدت قوانین انقلابی تعقیب خواهند شد .

دولت شوراها حد اعلای کوشش خود را در زمینه روابط بین المللی برای حصول تخلیه کامل ایران از قوای ترك و انگلیس به کار خواهد برد . ما صمیمانه امیدواریم که دورانی برسد که ملت ها ، دولت های خود را مجبور سازند که به اعمال خشونت علیه ملت ایران خاتمه دهند و ملت ایران امکان یابد آزادانه نیروهایش را در سرزمین خود توسعه دهد . در هر صورت شورای کمیسرهای ملت ، با ایران ، جز روابط متکی بر توافق های مرضی الطرفین و بر اساس احترام متقابل ملت ها ، را نمی پذیرد .

کمیسر ملت برای امور خارجه ل . تروتسکی

چگونه میرزا کوچك خان کشته شد؟
(سر بریده اورا نزد سردارسپه بردند)

با توجه به مطالبی که انتشار یافت ملاحظه میفرمائید که (میرزاکوچك خان جنگلی) همه جا نامش در رأس انقلابیونی بود که رژیم جمهوری را در گیلان اعلام داشتند. نام او (یوسف) معروف به (میرزاکوچك خان) فرزند (میرزا بزرگ) از اهالی رشت بود. از طلبه های مسجد جامع رشت به شمار میرفت.

مورخین مینویسند در وقایع مشروطیت شرکت داشت. در یکی از مبارزات علیه محمد علیشاه هم گلوله خورده ولی هنگام به توپ بستن مجلس در قفقاز بوده است.

میرزاکوچك خان در شرح حال خود چنین نقل کرده است:

روزی در تهران از اوضاع بسیار دلتنك بودم. گدائی از من تقاضای کمك کرد و من که مفلس تر از او بودم معذرت خواستم. گدای سمج ول کن نبود. عاقبت به تنگ آمده کشیده ای به گوشش خواباندم فوراً نقش زمین شد و جابجا مرد. بسیار متأثر شده و خود را مستحق مجازات میدانستم. به شهربانی رفته خود را معرفی کردم. رئیس شهربانی (یفرم خان) خیلی تعجب کرد. مدتها در زندان بودم تا با گذشت مدعیان خصوصی آزاد شدم.

***

۱- معاش در کتاب الماس و ریك چنین مینویسد:

ابراهیم فخرائی از یاران میرزا کوچك خان در کتاب سردار جنگل چنین نوشته است:

وقتی کمونیستها متوجه شدند که میرزا کوچك خان درصدد ساخت و پاخت با دولتی ها است در صدد برآمدند که او را از پای درآورند. میرزا به رفیق سابقش احسان الله خان و هوادارانش اعتمادی نداشت و آنها را به داخل جنگل راه نمیداد ولی حیدر عمواوغلی به عنوان اینکه میخواهد احسان الله خان و میرزا را آشتی دهد قرار ملاقات میگذارد. به گفته فخرائی حیدرخان ترتیب کار را طوری داده بود تا پس از اینکه میرزا از مخفی گاه خود بیرون آمد ناگهان تفنگ چی های او به سوی میرزا شلیك کنند و کارش را بسازند ولی میرزا چون آدم شکاکی بود از مخفی گاه خارج نشد و در نتیجه حیدرخان خودش داخل کلبه میرزا شد. چون شیخ احمد سیگاری به میرزا خبر داده بود که چه نقشه شومی برایش کشیده اند قبل از اینکه تفنگچی های حیدرخان کاری را شروع کنند میرزا، حیدرخان را بغل گرفت و با او در داخل جنگل فرار کرد. در این ضمن بین یاران آنها زدو خورد درگرفت و سرخوش نماینده احسان الله خان به هلاکت رسید. سرانجام حیدرخان را دست و پا بسته داخل جنگل رها کردند که از گرسنگی مرد. در اثر حمله رضاخان به گیلان احسان الله خان هم به باکو گریخت و خالو قربان هم تسلیم شد که مورد بخشایش قرار گرفت و به درجه سرهنگی رسید. میرزا کوچك خان و مشاور آلمانی اش (هوشنگ-کائوك) در اثر سرمازدگی از بین رفتند و خالو قربان سرشان را برید و به تهران فرستاد. با این طرز ماجرای جنگل بر اثر کاردانی رضاخان خاتمه یافت.

***

ناصر دفتر روائی در (کتاب انقلاب مشروطیت- نهضت جنگل) چنین مینویسد:

وقتی میرزا کوچك خان مورد تعقیب قوای دولتی قرار گرفت همراه یکنفر ارمنی به سوی خلخال از گدوك (گیلوان شاهرود) حرکت کرد. چون برف و بوران بود از صدمه کولاك به زمین میافتد. مکاریان گیلوان وقتی به سروقت آنها میروند که میرزا مختصر رمقی داشته و اشاره میکند که او را به طرف خلخال ببرند و بعد نفسش قطع میگردد. مکاریان جنازه او را به مقبره شیخی که در خانقاه گیلوان

مدفون است می آورند . به فاصله چند ساعت تعقیب کنندگان او میرسند و پس از ۲۰ ساعت بعد از مردنش سر او را بریده میبرند . جنازه اش را اهل قریه در آنجا دفن میکنند . مهر اسم او را با یك جلد کلام الله نزد نگارنده آورده بودند که مهر را برای رشیدالممالك فرستادم و قرآن را پس از مدتی که در خانه رشیدالممالك بود به برادرش دادم. از قراریکه مکاریها نقل میکردند جز یك سکه کهنه نقره چیزی نداشت. پس از ۷ سال کوشش که مدتی از آن در نهایت اقتدار بود و آوازه اش در اقطار جهان پیچید به این سان تلف شد .

***

در یکی از نشریات دیگر خواندم که میرزا کوچك خان در جنگل همیشه این شعر را زمزمه میکرد :

اگر چه فرش من از بوریاست طعنه مزن

چرا که خوابگه شیر درنیستان است

وقتی (نقره خان) سر میرزا کوچك خان را میبرد آنرا برای نمایش به رشت می آورند و نزد سردار سپه وزیر جنگ به تهران میبرند که از دیدن سر او ناراحت میشود و دستور میدهد در قبرستان حسن آباد دفن کنند . سالها سر او در تهران و بدنش در گیلان دفن بود که بعداً سر را هم به گیلان منتقل ساخته کنار بدن دفن نمودند .

***

نشریه دیگری چنین نوشته بود :

وقتی بین میرزا کوچك خان و سران جنگل اختلاف افتاد میرزا از آنها دعوت کرد که برای رفع اختلاف به جنگل بیایند . میرزا از آنها در خانه های مخصوص به نام کوشك پذیرائی کرد . (خانه های مزبور معمولاً بر روی چهار تیر بلند ساخته میشود) چون مذاکرات به نتیجه نرسید میرزا از کوشك پائین آمد و دستور داد کوشك را آتش بزنند . وقتی کوشك آتش گرفت حیدر عمواوغلی و خالو قربان خود را پائین انداختند چون خالو قربان راه جنگل را بلد بود خود را نجات داد ولی حیدر عمو اوغلی هدف گلوله قرار گرفت و کشته شد . خالو قربان بعدها با قوای خود به نیروی دولتی پیوست. احسان الله خان وعمران آقایف و تنی چند به روسیه گریختند .

دکتر حشمت هم که هنگام نخست وزیری وثوق الدوله از میرزا کوچك خان جدا شده بود توسط تیمورتاش حاکم گیلان به دار آویخته شد درحالیکه وثوق الدوله تلگراف کرده بود او را اعدام نکنند . ضمناً همچنین اعلام شد : (در هر خانه ای که جنگلی ها منزل کنند سوزانده میشود و صاحبش تنبیه خواهد شد . افرادی که به جنگلی ها کمك کنند یا به آنها آذوقه بدهند فوراً اعدام و دارائی شان ضبط میگردد) .

***

کحال زاده مینویسد :

حیدر عمواوغلی نیز پس از فرار در جنگل در منطقه اشکن به خانه معین الرعایای کیش دره ای میرود که از سران نامدار جنگل بود ودر سال ۱۳۰۰ به دست همین شخص یا کسان او کشته میشود . از علت آن کسی باخبر نشد .

سایر سران جنگل ذره و سلطان زاده در تصفیه های استالین از بین رفتند . پیشه وری در باکو درحادثه اتومبیل بعدها کشته شد .

***

شاپور رواسانی مینویسد :به دستور سالار شجاع از مالکین منطقه سر میرزا کوچك خان را بریدند و خالو قربان که از میرزا جدا شده و به قوای دولتی پیوسته بود سر را نزد رضاخان برد تا به پای او بیاندازد .

میرزا کوچك خان جنگلی خود را رئیس جمهور گیلان اعلام داشت .او در حالیکه می خواست حکومت جمهوری را به سراسر کشور تعمیم دهد درجنگل سراورا بریدند ونزد سردارسپه بردند



رضاشاه و منع فعالیت کمونیستی در ایران

یکی از کارهای مهم سردار سپه که هنگام وزارت جنگ او جلب توجه فراوان کرد همین خاتمه دادن به فعالیت جنگلی ها و استقرار نظم و آرامش در منطقه گیلان و مازندران بود. پس از ختم غائله، سردار سپه به گیلان رفت و در رشت چنین اعلام کرد:

اعلان

برج عقرب ۱۳۰۰

چون در ایام انقلابات اخیره و دوره هرج و مرج هفت ساله گیلان صدمات فوق العاده به ملاکین و رعایای این سامان تحمیل گشته که موجبات ضرر و خسارت آنها را فراهم کرده است و برای جبران این خسارت ممکن است ملاکین نیز مباشرین و رعایای خود را طرف سوء ظن قرار داده و از آنها در مقام اخذالعمل سنواتی برآیند لهذا نظر به اینکه در مقابل اخذالعمل مزبور مباشرین و رعایا همیشه مورد یغما و چپاول میرزاکوچك و اتباع او بوده و آنها را هم به نوبه خود از هستی ساقط کرده اند به موجب این اعلان صریحاً تذکر داده میشود که محض حفظ آسایش توده اهالی که اولین وظیفه من است همانطور که دولت از حقوق دیوانی خود راجع به ایام انقلاب صرفنظر فرموده و در مقام مطالبه برنخواهد آمد، ملاکین نیز برای تأمین معیشت و زندگانی رعایای خود باید از مطالبات چند ساله دوره انقلاب هرچه هست منصرف گردند که زحمتی برای رعایا حاصل

نگردد .

بدیهی است در پایان این اعلان هرگاه یکی از ملاکین به عنوان اخذالعمل ایام انقلاب در مقام مزاحمت نسبت به رعایا برآیند این مطالبه مورد توجه نخواهد شد . دولت هم از مساعدت با ملاکین صرفنظر خواهد کرد تا رعایای غارت شده این ایالت که همیشه خود مورد جور و تعدی یغماگران بوده اند از هرگونه تعرضی مصون و به آسایش خاطر مشغول امور رعیتی خود باشند . اما این نکته مخصوصاً تصریح میشود که مدلول این اعلان شامل از بدو انقلاب تا امسال میباشد ولی محصول هذه السنه مربوط به خود مالکین است و باید مطابق معمول قبل از انقلاب به مالکین عاید گردد و هیچیك از مباشرین و رعایا در این خصوص حق چون و چرا نخواهند داشت.

وزیر جنگ

در یکی از نشریات چنین خواندم:

بعد از شکست جنگلی ها تا مدتی در ایران فعالیت کمونیستی به چشم نمیخورد تا اینکه شب ۱۳ اردیبهشت ۱۳۱۵ شاهزاده سلیمان میرزا جلسه مهمی برای تجدید فعالیتهای کمونیستی در خانه خود تشکیل داد که پیشه وری و اردشیر آوانسیان و دکتر تقی ارانی و رضا روستا و علی شبرنگ و دکتر بهرامی و ابراهیم زاده در آن شرکت کردند و خود را هیئت مؤسس حزب کمونیست ایران نام نهادند . در این جلسه پیشه وری معتقد به شدت عمل بود و میگفت برای ملتهای نیمه متمد ن فلسفه به درد نمیخورد ، اینجا فرانسه و انگلستان نیست. مغولها پدر این ملت را درآوردند و شعرا در وصف شان شعرها گفتند . افغانها نیز این ملت را آزار دادند برایشان قصیده سرودند باید محکم و قرص ایستاد (پس از واقعه آذربایجان هم وقتی پیشه وری به تهران آمده بود گفت اگر من در آذربایجان شدت عمل به خرج نمیدادم موفق نمیشدم. روزنامه ها نوشتند که پیشه وری در تهران به دیدار پروفسور هارونیان رئیس بیمارستان شوروی که از نظر حزب کمونیست شوروی مقام مهمی داشت رفت و در حضور دکتر جاوید و رضا روستا و مظفر فیروز گفت برای پیشرفت نهضت باید حتی کمیته ترور تشکیل داد زیرا با مسالمت کارها پیش نمیرود).

به هرحال دو ماه بعد یعنی در تاریخ ۱۳ تیرماه ۱۳۱۵ جلسه هیئت مؤسس

حزب کمونیست ایران در خانه دکتر بهرامی با شرکت همانها تشکیل شد و نخستین کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران چنین انتخاب شدند : (سلیمان میرزا اسکندری- اردشیر آوانسیان- دکتر بهرامی- عباس اسکندری- ایرج اسکندری- رضا روستا- دکتر تقی ارانی)

برای کمیته تفتیش چنین در نظر گرفته شدند : (جعفر پیشه وری- رضا ابراهیم زاده- علی شبرنگ- دکتر کیانوری- غلام یحیی).

پس از بحث مفصل مسولیت چنین تقسیم شد :

مسئولین تهران : سلیمان میرزا- دکتر بهرامی- دکتر ارانی- دکتر یزدی- ایرج اسکندری

اعضاء کمیته موقت خراسان : اردشیر آوانسیان- علی آذری- علی اکبر فرهودی

اعضاء کمیته موقت آذربایجان : پیشه وری- علی امیر خیزی- احمد اصفهانی- داداش تقی زاده- غلام یحیی

اعضاء کمیته موقت گیلان : دکتر رادمنش- رضاروستا- محمد علی شریفی- سقراط پزشکیانی- شعبان یعقوب زادگان

در این جلسه آرداشس مژده داد که کلیه مخارج تشکیلات از طرف شیلات تأمین میشود و ضمناً قرار شد گزارش هفتگی کمیته های موقت از طرف شیلات به مرکز حزب کمونیست ارسال و راهنمائی های لازم دریافت گردد . پس از چند ماه نخستین کنگره حزب کمونیست ایران در تاشکند تشکیل شد . از ایران ۳۲ نفر با کشتی های شیلات مخفیانه به تاشکند رفتند که عده ای عبارت بودند از ایرج اسکندری- احسان طبری- دکتر ارانی- آوانسیان- فرجامی- دکتر بهرامی- علی شمیده- دکتر یزدی- پیشه وری- غلام یحیی- علی امیرخیزی- ابراهیم زاده- دکتر رادمنش- علی شبرنگ- کامبخش- رضاروستا- شوکت روستا- اکبر شاندرمنی- احمد اصفهانی- محمد علی شریفی- ضیاء الموتی- پنبه ای- علیزاده- احمد قاسمی- داداش تقی زاده- دکتر شفیعی- شعبان یعقوب زادگان- سروش ارمنی- عباس اسکندری- شورشیان- دکتر فروتن .

پس از تشکیل نخستین کنگره حزب کمونیست ایران، رضاشاه به شدت به مختاری رئیس شهربانی حمله کرد و تعقیب آنان را خواستار شد . در نتیجه ۱۳۷ نفر بازداشت شدند که ۸٤ نفر به قم و کاشان و سمنان تبعید گردیده و بقیه

همان ۵۳ نفر هستند که مورد محاکمه قرار گرفتند (جریان دستگیری و محاکمه ۵۳ نفر نیز در جلدهای قبلی منتشر گردید). با اینطرز کمینترن صلاح دید که کمیته حزب کمونیست را در ایران منحل کند تا پس از ۵ سال یعنی در شهریور ۱۳۲۰ بار دیگر فعالیت کمونیستی در ایران شدت یافت.

***

سپهر ذبیح می نویسد:

در فاصله سالهای (۱۳۰۰ تا ۱۳۲۱) جنبش کمونیستی ایران چند مرحله را پشت سر گذاشته است. پس از سقوط نهضت گیلان و مرگ حیدرخان عمواوغلی کادر باقیمانده حزب کمونیست ایران در باکو متمرکز گردید و سلطان زاده به ریاست اداره خاور نزدیك در کمیسرهای امور خارجه در مسکو برگزیده شد و با این سمت میتوانست نفوذ چشمگیری در مسیر آینده دیپلماسی شوروی در ایران داشته باشد. توجه حزب کمونیست ایران معطوف به اتحادیه ها و سازمانهای کارگری گردید. به همین جهت در ده سازمان کارگری با ده هزار عضو نفوذ کردند. در اوج مبارزه رضاخان برای کسب قدرت، اتحادیه کارگری به سود رضاخان فعالیت کردند. با تحکیم قدرت رضاخان فعالیت کمونیستها به تدریج رو به زوال رفت و رضاخان همان اتحادیه ها را هم سرکوب ساخت. بعضی از رهبران حزب کمونیست معتقد بودند که رضاشاه موجبات پیشرفت کشور را فراهم ساخته از این جهت حزب کمونیست قادر نیست این رژیم را سرنگون سازد ولی سلطان زاده میگفت که رضاشاه هیچگونه مبارزه اساسی با امپریالیسم بریتانیا و مالکان فئودال نکرده بلکه خود هم به صورت مالك بزرگ درآمده است. ولی دولت شوروی با انعقاد قرارداد ۱۹۲۱ سیاست کنار آمدن با رضاشاه را پیش گرفته بود و عده ای از کمونیستهای محلی هم همین عقیده را داشتند. وقتی رضاشاه به سرکوبی (نهضت گیلان- نهضت خیابانی) به ویژه حزب کمونیست ایران پرداخت رابطه نزدیك او با امپریالیسم انگلستان آشکار شد. به همین جهت حزب کمونیست ایران تصمیم گرفت که یك جبهه گسترده برای یورش هم آهنگ به رضاشاه و بریتانیای کبیر آغاز گردد. با فعالیت آنها به تدریج اقدام به توقیف گروهی از کمونیستهای سابقه دار شد از آنجمله (پیشه وری- رضاروستا- دکترجاوید- کاظم شاهرخی- آرادشس آوانسیان- سید محمد تنها-

علی شرقی- یوسف افتخاری- ستارزاده) از فعالین حزب کمونیست در گیلان.

در خرداد ۱۳۱۰ قانون مجازات مقدمین علیه استقلال مملکت به تصویب مجلس رسید. رضاشاه اقدام به اعزام محصل به اروپا نمود. همین امر موجب شد تحصیل که تا آنزمان در انحصار طبقه ثروتمند بود نصیب افراد طبقه متوسط بشود. اینها که از میان نخبه تحصیلکرده ها انتخاب میشدند یك منبع بالقوه برای جلب اندیشه های کمونیستی به شمار میرفتند و همین افراد بهترین وسیله برای تجدید حیات حزب کمونیست ایران شدند. به همین جهت با پیدایش این گروه وضع تغییر کرد. در گذشته فقط ایرانیان مقیم قفقاز و مهاجرین به فعالیت کمونیستی در ایران مشغول بودند ولی با پیدایش گروه دکتر ارانی طبقه تحصیلکرده وارد میدان شدند. فعالیت این گروه را میتوان به عنوان مهمترین مرحله دانست. پس از سقوط رضاشاه بار دیگر جنبش کمونیستی در ایران توسعه یافت. حزب توده ایران تأسیس گردید. علت اینکه نام (حزب کمونیست) را انتخاب نکردند به چند جهت بود یکی اینکه قانون سال ۱۳۱۰ فعالیت کمونیستی را محکوم مینمود و دیگر اینکه ارانی خود را مارکسیست میدانست نه کمونیست... به همین جهت سعی شد از حیثیت سیاسی رهبران سابق نظیر سلیمان میرزا استفاده شود که بستگان او (عباس و ایرج اسکندری) در کمیته حزب جای گرفتند. حزب خود را به اصول قانون اساسی وفادار و معتقد می دانست.

***

در پاسخ مقالات دکتر نهاوندی یکی از اعضای سابق حزب توده با امضای مستعار ۱- معاش از نیویورك در روزنامه کیهان لندن چنین نوشته است:

صحیح نیست که یکنفر تاریخ ٦٦ ساله کمونیزم در ایران را بنویسد و جمع کثیری از روشنفکران کشور را در عداد جاسوسان بیگانه بگذارد و افرادی نظیر سید محمد دهقان- ابوالفضل لسانی- اسمعیل کیانی را نشناسد و نام سلطان زاده و سید محمد حقیقت را از یاد ببرد و خیال کند مؤسس حزب کمونیست ایران میرزا کوچك خان جنگلی بوده است. جنابعالی از اتحادیه چاپخانه های ایران که در سال ۱۲۹۸ تشکیل شد و نهضت کمونیستی را در ایران پایه گذاری کرد چه اطلاعی دارید؟ روزنامه حقیقت را در تهران در سال ۱۳۰۰ چه کسی مینوشت؟ ابوالقاسم ذره برادر دکتر محمد سجادی که بعدها در ارتش سرخ به درجه ژنرالی

رسید و به عنوان ژنرال ZARA (زارا) معروف شد چه نقشی در ایجاد گروههای کمونیستی در ایران داشت؟ آیا حسین کسمائی را میشناسید؟ حزب توده ایران در سال ۱۳۲۰ که تأسیس شد نه در مرامنامه و نه در افکار مؤسسین آن عنوان حزب کمونیست ایران را نداشت. سلیمان میرزا اسکندری پیشینه آزادیخواهی داشت. حزب توده بدواً به خاطر مبارزه با ارتجاع و داعیه آزادیخواهی و روشنفکری بوجود آمد. حتی گروهی از دست راستیها از قبیل مصطفی فاتح- لاله- عباس اسکندری- عباس نراقی که بعدها از ثروتمندترین افراد کشور شدند جزو مؤسسین آن بودند ولی چون به تدریج چپ گرایان در حزب قدرت یافتند ابتدا فاتح و نراقی و لاله و علی اشرف شیبانی و دکتر اسمعیل آزرم و محمد تقی کی نژاد از روی الگوی حزب وفدنحاس پاشا در مصر (حزب همراهان) را تشکیل دادند و بی سروصدا از توده ایها جدا شدند و بعدها خلیل ملکی انشعاب کرد و به تدریج گروهی دیگر از حزب توده بریدند و به مقامات عالیه هم رسیدند و از وفادارترین مردم به منافع و مصالح کشورشان قلمداد شدند. حتی در میان اعضاء آخرین کمیته مرکزی حزب توده هم که از زندان گریخته و به شوروی پناه بردند بسیار مشکل است به افرادی نظیر ایرج اسکندری و یا دکتر رادمنش و خویشاوند نزدیك شما دکتر کشاورز اتهام خیانت و جاسوسی زد. شاید یادداشتهای مصطفی فاتح و عباس نراقی و اسمعیل رائین بیشتر بتواند حقایق را روشن کند که قسمتی منتشر شده و قسمتی هنوز انتشار نیافته است.

***

"در اینجا نویسنده کتاب بعنوان یکی از بستگان سناتور ابوالفضل لسانی باید توضیح بدهم که این مرد شریف و آزاد منش با وجود دوستی نزدیك با سران و مؤسسین حزب توده هیچگاه عضو حزب توده نشد بلکه در همان سالها، حزبی به نام (سوسیالیست) تشکیل داد که از اعضای مؤسس آن چند نفر از جمله ارداقی را به یاد دارم که محل آنهم در خیابان سعدی بود ولی حزب مزبور هم سروصورتی نگرفت و کار آن به تشکیلاتی منتهی نشد که خود بخود از بین رفت ولی همکاری و همقدمی لسانی بعنوان یك آزادیخواه با خیلی از کسانی که آنروزها با رژیم های خودکامه مبارزه میکردند ادامه داشت."

۵۳ نفر در زندان

درباره بازداشت و آزادی ۵۳ نفر که به اتهام کمونیستی به زندان افتاده بودند در جلدهای قبلی مطالبی انتشار یافت ولی اکنون که جنبش های کمونیستی و سوسیالیستی در این جلد از کتاب مطرح است لازم بنظر رسید که درباره این گروه که نقش مهمی در سیاست ایران داشته اند قسمتی از نوشته های بزرگ علوی نویسنده سرشناس از کتاب پنجاه و سه نفر درباره وضع آنها در زندان به نظرتان برسد :

سخت ترین مصائب را میتوان تحمل کرد . انسان به همه چیز عادت میکند . گرسنگی، سرما ، اذیت و آزار ، حتی شکنجه در صورتیکه تکرار شود قابل بردباری است. من کسانی را در زندان دیده ام که ده سال تمام روزی با دو نان و یك بادیه آب زیپو و دو پیاله چای و چهار حبه قند زندگی کرده اند معهذا اگر یاران آنها از منزلشان سبد میوه ای بر ایشان میآوردند قبول نمی کردند . من زندانیانی را دیده ام که شبهای سرد زمستان با یك پتوی سرد زمستان زندان قصر بسر میبردند و اگر از نتیجه کار پر مشقت زندان چند شاهی عاید آنها میشد برای تهیه روزنامه قاچاقی زندان صرف میکردند . اما چیزی که در زندان غیر قابل تحمل بود و درد شدیدی در درون ما ایجاد میکرد توهین بود . اداره زندان به این حقیقت پی برده بود و میدانست فقط از این راه میتوان دلیرترین مردان روئین تن را از پای در آورد بهمین جهت آژانهائی برای توهین به زندانیان سیاسی تربیت میشدند .

نعمت های بسیاری در زندگی عادی هست که انسان قدر و قیمت آنها را

نمیداند . زجر و شکنجه ای که در زندان به زندانیان در نتیجه بیکاری دست میدهد برای کسانیکه این دوره سیاه را ولو چند روز هم بسر نبرده اند غیر قابل تصور است. در زندگانی عادی بیکاری لذت دارد ولی برای ما زندانیان سیاسی دوره اول زندان عذاب الیمی بود . اما موجود زنده مخترع است. عده ای با نخ و ابریشم روی پارچه گلدوزی میکنند . در همان روزهای اول که من در سلول (مستراح سرخود) دیوانه وار قدم میزدم عزیز نظافتچی به من پیشنهاد کرد که تریاك بکشم و آنوقت بخوابم. من تعجب کردم و گفتم که از کجا تریاك و وافور دارد؟ گفت تریاك که سهل است هر چه بخواهید در زندان هست. از جیبش یك تخم مرغ و یك چوب سیگار در آورد و با کمی موم آنرا تبدیل به وافور نمود .

برای ما زندانیان سیاسی انجام کار آسان نبود . با زحمت و پرداخت حق الزحمه زیاد به زحمت کاغذهای ما را به منزل میبردند و کوچکترین کاغذ و روزنامه را بما نمیرساندند .

از بیکاری با چوب کبریت شکلهای مختلف هندسی میساختیم. یکی از زندانیان سیاسی در این کار بقدری مهارت یافت که میتوانست با چوب کبریت عکس هیتلر و ناپلئون را بسازد . دو نفر از دو پنجره در دو طرف حیاط با علامت دست شطرنج بازی میکردند . من با پوست پرتقال و دستمالی که با تکه ذغال آنرا سیاه کرده بودم شطرنج ساختم. گاهی خودم با خودم شطرنج بازی میکردم. ظرف ۷ روز پانزده مرتبه حافظ را خواندم و پانزده غزل آنرا حفظ کردم. اولین بار که حافظ را باز کردم این شعر را خواندم:

بود آیا که در میکده ها بگشایند گره از کار فرو بسته ما بگشایند

با تمام این مشغولیتها باز وقت من پر نمیشد . باز بیکاری مرا زجر میداد . تصمیم گرفتم روزی سه ساعت راه بروم. سلولی که فقط ۱۱ پا بود اقلاً سه ثانیه طول میکشید . در یك دقیقه ۲۰ مرتبه طول سلول را طی میکردم. باید ۳۶۰۰ مرتبه سلول را طی کنم. پس از طی پانصد دفعه سرم گیج میرفت. یکبار گیج خوردم و به زمین افتادم و سرم به دیوار خورد . بیکاری کشنده بود . از فرط عصبانیت تمام موهای زیر چانه خود را کنده بودم. کراراً از مأمورین زندان شنیدم (قانون از در زندان تو نمیآید) در حالیکه مدتها بود که قانون از ایران رخت بربسته بود . دور زندان دیوار چین کشیده بودند . روسای زندان دوره ۵۳ نفر

مأمور بودند که زندان را آرام نگه دارند و هیچکس نباید بفهمد که در درون زندان چه اتفاقی افتاده است. در سلول مقابل من یك زندانی بود که چند ماه بدون رختخواب و فقط با یك پتو بسر میبرد. اجازه نمیدادند که از منزلش برای او رختخواب بیاورند و مدیر زندان میگفت (میخواستید کمونیست نشوید که با شما اینطور رفتار نکنند).

در دور اول در زندان به ما کتاب میرسید که خود را مشغول میکردیم. گزارش دروغی دادند که در کتابها خط کشی میشود و اینها با بیرون ارتباط دارند. پیشنهاد شد که کتاب از خارج به زندانیان داده نشود. تمام کتابها را جمع کردند ولی هر چه آنها ما را عذاب میدادند امید ما به مرخصی و ایمان ما به آزادی ملت ایران رو به فزونی میگذاشت.

ارانی بهمه ما درس مبارزه میداد و ما را تقویت میکرد. او خود را به خطر میانداخت که دیگران را نجات دهد. کلیه زندانیان اعم از ۵۳ نفر و دیگران او را میپرستیدند. سلول ارانی در مقابل مستراح بود. گاهی آواز میخواند ویا تصنیف مطالب خود را میگفت. گاهی هم به فرانسه و آلمانی مطالب را با آواز بیان میکرد. او را سه سال و نیم در زندان انفرادی نگه داشتند. رئیس زندان میگفت زندان موقت یعنی زندان دکتر ارانی. او به محبوسین چیز یاد میدهد و برای او خطر جانی وجود دارد.

وقتی مرا به مریضخانه زندان بردند با چند زندانی دیگر آشنا شدم که اتهام آنها این بود که در روزنامه های فرانسه علیه رضاشاه مقالاتی نوشته اند. یکی از آنها ابونصر عضد بود. او میگفت اگر خواستند به توانژکسیون بزنند داد و بیداد کن و نگذار.. از این گفته دچار وحشت شدم.

بیشتر افراد ۵۳ نفر در زندان شروع کردند به درس خواندن.. زبانهای فارسی - فرانسه - انگلیسی - آلمانی - ترکی یاد میگرفتند. موضوع مهم تهیه کاغذ و کتاب و روزنامه بود. با دادن پنج قران یا یك تومان به مأمورین زندان روزنامه تهیه میکردیم. ولی جنگ زور با علم و فضیلت در زندان وجود داشت. شعبان زمانی کارگر بی سوادی که با نطق خود محکمه را بلرزه در آورد چند مرتبه نان خود را فروخته و کتاب خرید که باسواد شود. مأمورین زندان کتاب او را گرفتند. میگفت چه مانعی دارد که من باسواد شوم. رئیس زندان میگفت (تو سواد نداری

زبانت به این درازی است. میخواهی با سواد شوی و لیدر شوی) ولی بالاخره باسواد شد.

ما زندانیان ۵۳ نفر از زندانیان قدیمی درس میگرفتیم، چون میدیدم با تمام مصائب مثل فولاد محکم بودند و هیچ قدرتی نتوانست آنها را منکوب کند.

در زندان احسان طبری انگلیسی و آلمانی و ترکی و کمی روسی آموخت. یکی از کارهای ما قاچاق کتاب در داخل زندان بود. اما اشکال بزرگ استفاده از کتاب بود. پس از اعتراضاتی در زندان بما شاهنامه و کلیات سعدی میدادند که در لابلای آن کتابهای خود را مخفی میکردیم. گاهی خانواده ما کتاب را زیر پلو میگذاشتند و برای ما میفرستادند. ما هم کتابهای لغت زبانهای خارجی را اوراق کرده بین زندانیان تقسیم میکردیم. یکروز در زندان بما خبر دادند که بنا بدستور شاه کتاب در زندان آزاد شده و هر کتابی میخواهید توسط خانواده خود سفارش بدهید. منتها کتابها قبلا باید به اداره سیاسی برود. این خبر مثل بمب در زندان ترکید. زندانیان کریدور هفت از خوشحالی می رقصیدند.

وقتی مداد و کاغذ تهیه کردیم من خاطرات زندان را نوشته توسط زندانیان قدیمی از زندان خارج نمودم. من نمایشنامه (میسیزوارن) تالیف برنارد شاو را در زندان ترجمه کردم. اوراق را بصورت جلد کتاب در میآوردم که از زندان خارج میشد. بعد از استعفای رضاخان شب ۲۶ شهریور زندانیها قیام کردند. ما پنجاه و سه نفر با وجودیکه پشت پنجره آهنین ایستاده و با این اقدام آن گروه مخالف بودیم به نیروی سد شکن آنها تحسین گفتیم. عده ای از کارخانه زندان تیشه و تبر و دشنه آهنی برداشته بطرف در بزرگ زندان حرکت کردند. در اثر تیراندازی جوان ۲۵ ساله ای که ده سال در زندان مانده بود مورد اصابت گلوله قرار گرفت و به زمین افتاد. نفر دوم هم در شب کشته شد. این شورش نتیجه ای نداد. بالاخره دولت مجبور شد قانون عفو عمومی زندانیان را به مجلس بدهد که روز جمعه ۲۸ شهریور ۱۳۲۰ اولین دسته محبوسین از زندان خارج شدند که سی و چند نفر آن از ۵۳ نفر بودند. ایرج اسکندری هنگام خروج گفت برای دکتر ارانی ۵ دقیقه سکوت کنیم. کلیه مأمورین زندان هم خبردار ایستادند. با اینطرز مبارزه ۵۳ نفر در زندان خاتمه یافت و در خارج از زندان آغاز شد.

رهبر محبوب کمونیستهای ایران

در جلدهای قبلی درباره دستگیری و محاکمه و مرگ دکتر ارانی در زندان مطالبی انتشار یافت. گفته ها و نوشته ها و اظهار نظر مقامات حزب توده نشان میدهد که هیچیك از رهبران حزب توده در بین آنها مقام و موقعیت دکتر تقی ارانی را نداشته اند که در دوران زندگی کوتاه خود توانسته بود وضع ممتازی را در بین کمونیستهای ایران کسب کند.

در کتاب رجال آذربایجان در عصر مشروطیت بیوگرافی مختصر او چنین منتشر شده است: ارانی در خانواده متوسطی در تبریز به دنیا آمد. تحصیلات خود را با مشقت ولی با موفقیت درایران انجام داد و جهت تکمیل تحصیلات به آلمان اعزام شد. وی برای امرار معاش خود حروفچینی میکرد و درس میخواند تا اینکه در رشته (فیزیك و شیمی) دکتر شد و از دانشکده فلسفه نیز تصدیقی گرفت و مدتی در دانشگاه برلن عربی تدریس میکرد. تحت تاثیر جنگهای قلمی احزاب آلمان قرار گرفته به گروههای سوسیالیستی و کمونیستی پیوست. در برلن روزنامه پیکار را تاسیس نمود و در لیپزیك طبع شده و بطور مخفی در ایران منتشر میساخت. پس از مراجعت به ایران از طرف وزارت فرهنگ استخدام شد و در دبیرستانها فیزیك و شیمی تدریس میکرد. مجله دنیا را منتشرساخت. در سال ۱۳۱۶ به زندان افتاد و محکومیت یافت و در سال ۱۳۱۸ در زندان قصر در گذشت.

خسرو معتضد در کتاب (پلیس سیاسی دوره بیست ساله) درباره دکتر ارانی چنین مینویسد :

دکتر تقی ارانی که در سال ۱۲۷٤ شمسی در تبریز متولد شده بود پس از طی مدرسه دارالفنون برای تحصیل در رشته طب به آلمان رفت و در آنجا در رشته فیزیك و شیمی تخصص یافت. گویند وسعت معلومات ارانی او را در زمره محققین برجسته ایران قرار داده بود. در دانشگاه برلن به مقام معلم زبانهای شرقی رسید و مسایل مهم فلسفی را با زبان ساده تشریح میکرد. انتشار مقالات او در روزنامه دنیا بخوبی نشان میدهد که تا چه حد از علم و دانش بهره داشته است. دکترارانی در سال ۱۳۰۲ قصیده ای به نام (مادر میهن) سرود که در مجله (آزادی شرق) به چاپ رسیده که چند بیت آن چنین است :

یکی بانوئی مهوش و خوش جبین — فتاده به خواری به روی زمین
چنین گفت بانو که من میهنم — به ویرانه استخر جان می کنم
به بالا سرم دشمنان پاسبان — نشستند تا من روم زین جهان
بگفتا که کوشش کن ای پور من — که باز آوری اولین روز من
بر آن باش پیوسته تا میهنت — سرافراز گردد بر دشمنت

وقتی ارانی به زندان افتاد نه تنها اعترافی درباره ۵۳ نفر نکرد بلکه درکتمان آن میکوشید ولی پلیس انتشار داده بود که ارانی همه را لو داده و او در زندان بسیار ناراحت گردید.

وقتی ارانی در زندان فوت میکند انتشار یافت که بعلت تیفوس در گذشته است ولی دکتر سید احمد امامی پزشك قانونی و دکتر چهرازی از امضای صورتجلسه فوت خودداری میکنند. سرانجام این مرد دانشمند در کمتر از ٤۰ سالگی در زیر خروارها خاك سرد جای میگیرد.

دکتر ارانی درزندان به تیفوس مبتلا شدودرگذشت



خلیل ملکی معتقد بود که اگر دکتر ارانی زنده بود ورهبری حزب توده را بعهده گرفته بود حزب در منجلاب فرو نمی رفت .



زندانیان و کمونیست های قدیمی

از بدو پیدایش فعالیتهای کمونیستی و سوسیالیستی در ایران همواره عده ای از آنان به اتهاماتی به زندان می افتادند. مهمترین این گروه همان ۵۳ نفر بودند که در جلدهای قبلی به تفصیل درباره آنها مطالبی انتشار یافت ولی درباره زندانیانی که قبل از آنها محکومیت یافته اند انور خامه ای که جزو ۵۳ نفر در زندان بوده است درباره زندانیان قدیمی چنین مینویسد :

پیش از تشکیل دادگاه، اکثریت اعضای ۵۳ نفر فکر میکردند که تبرئه میشوند یا با محکومیت مختصری آزاد خواهند شد. پس از محکومیت معلوم بود که باید چند سال در زندان بمانیم. سرنوشت زندانیان قدیمی برای ما درس عبرتی بود. عده ای در نتیجه بیماری و کم غذائی در زندان در گذشتند مانند حسین پور رحمتی - سید محمد تنها و دیگران.. چند تنی را هم میگفتند که برای زندان جاسوسی میکردند که کسی با آنها حرفی نمیزد. چون ما نمیخواستیم به این سرنوشت دچار شویم همبستگی خود را حفظ میکردیم.

قدیمی ها به کمونیستهائی میگفتیم که از سال ۱۳۱۰ یا پیش از آن در زندان بودند مانند یوسف افتخاری - رحیم همداد - علی امید (که زندانیان او را گاندی مینامیدند) زیرا اعتصاب سال ۱۳۰۸ آبادان را رهبری کرده و از همان وقت زندانی

شده بود . دیگران نیز همه اعضای حزب کمونیست ایران بودند که متلاشی شده بود . مهمترین آنها پیشه وری وارد شیراوانسیان بودند . بین آنها و یوسف افتخاری اختلاف شدیدی بود . آنها دولت و حزب کمونیست شوروی را رهبر و پیشاهنگ نهضت کمونیستی دانسته پیرو بی قید و شرط دولت شوروی و حزب کمونیست بودند ولی یوسف افتخاری مخالف سرسخت استالین بود که آرداشس میگفت یوسف (تروتسکیست) است.

یکی از کمونیستهای قدیمی داداش تقی زاده کارگری بیسواد بود که مدرسه کمونیستی زحمتکشان شرق را دیده است. او قبلاً در بندر انزلی باربر بود که وسیله آخوند زاده از بنیان گذاران حزب کمونیست در ایران کمونیست میشود. با دیدن مدرسه حزب در شوروی هیچکس را قبول نداشت حتی در زندان با ایرج اسکندری و دیگران بحث میکرد . او هم مثل آرداشس مومن و مبارز و انسان دوست بود و اگر آنها شوروی و استالین را میپرستیدند از واقعیت آگاه نبودند . رضا روستا هم الواط و عیاش و بی پرنسیپ و شوروی پرست بود .

یوسف افتخاری پس از شهریور ۲۰ (اتحادیه کارگران و برزگران) را علیرغم سیاست شوروی تشکیل داد و رو در روی حزب توده ایستاد و معتقد به بیك مبارزه کارگری مستقل از شوروی بود . پیشه وری هم که ده سال در زندان بود همیشه خود را کمونیست میدانست. در ظاهر مثل آرداشس شوروی را تائید میکرد ولی باطناً نظیر آرداشس نبود . اما چون راهی دیگر برای او نمانده بود تنها راه او همکاری با شورویها بود .

از زندانیان ۵۳ نفر دکتر بهرامی هم شوروی پرست بود و هر چه استالین میگفت وحی منزل میدانست ولی چون ارانی دیکتاتوری استالین را محکوم میکرد با او در افتاد . مسلماً اگر ارانی در زندان میماند جانب یوسف افتخاری را میگرفت. مسلما اسکندری و رادمنش هم از ارانی پیروی میکردند .

یکی دیگر از سردسته های این زندانیان قدیمی دکتر اسمعیل شفیعی بود که آخرین اعتصاب او در زندان مجرد ۳۷ روز طول کشید . سردسته دیگر پور رسول بود . دیگری ابوالقاسم اسدی بود که عضو حزب بلشویك روسیه بود و با استالین در باکو عملیات انقلابی میکرده است. میگفتند حتی استالین برای او پیغام فرستاده که به شوروی برود و مقام مهمی به او بدهد ولی او فعالیت سیاسی را

کنار میگذارد . چون تمام کسانی نظیر او که از ترس رضاشاه به شوروی پناه بردند مانند سلطان زاده - آخوندہ زاده - نیك بین - ذره - حسابی - شرقی - سیفی و دیگران اعدام شدند و آنهائی که در ایران ماندند نظیر پیشه وری - آرداشس و دکتر جاوید جان بسلامت بردند . مرتضی علوی هم از آلمان به شوروی رفت و اعدام شد ولی اسداوف (داراب) به ایران آمد و سرمایه ای اندوخت و به وکالت مجلس انتخاب گردید .

پیرمرد دیگری که در زندان بود نیك روان نام داشت که روزنامه فکاهی صورت را منتشر میساخت و طرفدار جنبش چپ بود که در زمان رضاشاه زندانی گردید . بعد از تشکیل حزب توده عضو کمیته ایالتی گیلان شد که بعد او را از حزب اخراج کردند .

دسته ای دیگر دسته دکتر مسنن بودند همراه سیدابوالقاسم موسوی و شخصی بنام عاصمی که میگفتند اینها میخواستند رضاشاه را ترور کنند که گفته شد عاصمی آنها را لو داده است . موسوی میگفت قبلاً عمامه داشته ولی پس از انقلاب به قفقاز میرود و مسلمانان را تشویق میکند که به انقلاب شوروی به پیوندند؛ همزمان با قیام خیابانی در تبریز حزب اکثریون را که تقلیدی از حزب بلشویك بوده است تشکیل میدهد . رهبر اصلی حزب ابوالقاسم اسکندانی (پدر سرگرد اسکندانی که در قیام افسران خراسان کشته شد) بوده است . اسکندانی در صف مشروطه خواهان تبریز به مبارزه پرداخته و هست و نیست خود را از دست داده بود . چاپخانه ای داشت که نشریه آنها را چاپ میکرد . او با مسیو علی ارتباط داشت و از طریق او با سوسیال دمکراتهای روسیه مربوط بود . پس از انقلاب شوروی متمایل به کمونیسم و بلشویسم شد .

در باکو مساواتیها به رهبری محمد امین رسول زاده از رهبران سابق حزب اجتماعیون میخواستند که حکومت آذربایجان را تشکیل دهند و شاید هدف آنها این بود که آذربایجان ایران را هم منضم سازند . وقتی خیابانی در تبریز قیام کرد بین آنها اختلاف شد . طرفداران خیابانی طرفداران او را دستگیر و حزب شان متلاشی شد .

در این ماجرا باید گفت انگلیسها و حکومت مرکزی پس از آنکه اکثریون یعنی جناح چپ را بدست هواداران خیابانی یعنی جناح راست تراز میان برداشتند

حمله علیه این جناح را هم شروع کرده و به آسانی قیام آذربایجان را در هم شکستند.

اسکندانی بعدها عضو کمیته ایالتی حزب کمونیست ایران در آذربایجان شد و در سال ۱۳۱۰ بدنبال انتشار خاطرات آقابیکف مسئول جاسوسی شوروی که به فرانسه پناهنده شده بود دستگیر گردید. بدنبال آن شبکه کمونیستی در ایران متلاشی گردید. همچنین شبکه جاسوسی کشف گردید که مسئول اصلی باقر امامی بود که سابقه عضویت در شهربانی را داشت. عضو فعال شبکه باقر ایران بان بود که در پست و تلگراف فعالیتی داشت. پنجنفر از این شبکه محکوم به اعدام شدند که امامی و ایران بان جزو آنها بودند. چهار نفر اعدام شدند ولی باقر امامی بعلت وساطت خانواده اش مورد عفو قرار گرفت و محکومیت او به حبس ابد تبدیل شد. او در زندان قصر فقط با پیشه وری مراوده داشت. سالها بعد از زندان آزاد و (کرژوکهای مارکسیستی) را تشکیل داد و علیه حزب توده مبارزه میکرد و سرانجام هم گویا خودکشی کرد. بقیه افراد این شبکه که چند سال در زندان بودند پس از آزادی از زندان زندگی آرامی را در پیش گرفتند.

***

رسول زاده که به او اشاره شده از معاریف آذربایجان شوروی بود که تقی زاده در خاطراتش درباره او چنین مینویسد:

دوستی داشتم به نام محمد امین رسول زاده که باکو وطنش بود. وقتی بلشویکها باکو را گرفتند همه مساواتیها که رئیس شان رسول زاده بود دستگیر شدند. او را محاکمه کردند. در سه روز محکمه غیر از قضات کسی نبود. یکروز دیدند پهلوی قاضی کسی نشسته که رویش را پوشانده است. آن آدم پاشد به قاضی گفت برو، قاضی رفت. رویش را بازکرد و گفت من استالین هستم رفیق قدیم شما. رسول زاده سوسیالیست بود و مدتی در مطبعه با هم کار کرده بودند. استالین گفت امروز از مسکو وارد باکو شدم. چون شنیدم شما گرفتارید آمدم (استالین سکرتر جنرال بود) حالا شما آزادید هر کجا می خواهید بروید. میخواهی با من بیا مسکو... در کوپه استالین با هم به مسکو رفتند. در راه هم به استالین گفته بود کار شما غلط است. استالین گفت من برای شما کار پیدا کردم، درس فارسی بدهید. من در مسکو او را دیدم. مدتی بعد از روسیه

گریخت. به فنلاند و آلمان رفت و سرانجام به استانبول رسید در آنجا مکتوبی خطاب به استالین نوشت که حیف است که به این راهها افتادید. وقتی کمال آتاتورك با شوروی رفیق شد رسول زاده را از ترکیه تبعید کردند ولی بعد به ترکیه برگشت. شنیدم که فوت کرده مقاله ای در مجله سخن درباره او نوشتم. او پیغمبر آذربایجانی ها بود و صد سال دیگر مثل گاندی برای آذربایجان شوروی است.

***

د کتر جواد هیئت در روزنامه (ایران تایمز) مینویسد :

آتاتورك بعد از انقراض دولت مساوات آذربایجان و فرار محمد امین رسول زاده رهبر آن به ترکیه ، به خاطر دوستی با لنین او را از ترکیه اخراج نمود.

محمد امین رسول زاده نزدیك به سه سال در تهران بود و فعالیت سیاسی داشته و در تشکیل حزب دموکرات شرکت فعالانه نموده و روزنامه (ایران نو) را انتشار داد. نامبرده پس از اینکه به درخواست روسیه تزاری از ایران اخراج می شود به باکو میرود و بعد از مدتی مجبور به ترك باکو شده به استانبول مهاجرت میکند و در آنجا دو سال در خانه تقی زاده میماند. در این ایام که همه اعضای حزب اتحاد و ترقی (پان تورکیست) در راس دولت عثمانی قرار داشتند وضع مالی وی بطوری بد بود که تقی زاده یك جفت از کفش های خود را به او می دهد و با تدریس زبان فارسی و فقر روزگار را میگذراند.

تأسیس حزب توده
و نقش کمونیستها در سیاستهای داخلی و خارجی ایران

پس از شهریور ۱۳۲۰ و اشغال ایران توسط نیروی متفقین و وجود ارتش سرخ درشمال ایران باردیگر فعالیت کمونیستی درکشور آشکار گردید. هنگامیکه محمد رضا شاه پهلوی به سلطنت رسید یکی از اقدامات اولیه اش آزادی زندانیان سیاسی و غیر سیاسی بود که متن فرمان او چنین است:

نظر به ماده ۵۵ قانون کیفر عمومی:

بموجب این فرمان، به دولت اجازه داده میشود که بزهکاران سیاسی و همچنین غیر سیاسی را که قانونا" بخشودگی وتخفیف کیفر آنها اقتضا دارد، معین نموده وبخشودگی و تخفیف را مطابق مقررات قانون، درباره آنها اجرا نمایند و نسبت به کسانی هم که برای بخشودگی آنها طبق ماده ٥٤ قانون کیفر عمومی، تصویب قانون خاصی ضرورت دارد وزارت دادگستری فورا" لایحه آنرا تهیه وبه مجلس شورایملی پیشنهاد نموده و پس از تصویب به موقع اجراء گذارند.

***

با آزادی زندانیان سیاسی، اکثر گروه ۵۳ نفری دور هم جمع شده درصدد تأسیس حزبی برآمدند و نام آنرا (حزب توده ایران) نهادند. سلیمان میرزا اسکندری شاهزاده قاجار که در دوران سلطنت رضاشاه به مقام وزارت هم رسیده

بود به رهبری حزب توده انتخاب گردید و با اینکه حزب توده رنگ کمونیستی داشت معهذا در مرامنامه خود (وفاداری به قانون اساسی) را یادآور گردیده بود ولی تمایل به شورویها به صورت صریح و آشکار در تمام اقدامات حزب محسوس بود .

***

انور خامه ای در باره تأسیس حزب توده ایران چنین مینویسد :

"پس از اینکه تعدادی از زندانیان سیاسی (۵۳) آزاد شدند ایرج اسکندری- دکتر یزدی- دکتر رادمنش به فکر تأسیس حزب افتادند . اسکندری و نوشین به سفارت شوروی مراجعه و سوابق کمونیستی خود را ارائه میدهند و تقاضا میکنند اجازه تأسیس حزب کمونیست به آنها داده شود ولی با تقاضای آنها مخالفت میشود . ولی رضا روستا از تبعیدگاه خود ساوه به تهران می آید و با سفارت شوروی تماس گرفته اجازه تأسیس حزب توده را میگیرد و در اصول معین شده برای حزب (نباید مخالف قانون اساسی وسلطنت مشروطه باشد . از ایده اولوژی مارکسیسم و کمونیسم مبرا باشد- طرفدار سرسخت متفقین باشد . در تبلیغات بیشتر جانب شوروی گرفته شود نه آمریکا و انگلستان- هراندازه ممکن است به جلب شخصیتهای ملی پرداخته شود .)

پس از کسب اجازه از مقامات شوروی یگانه شخصیت ملی که حاضر به همکاری با این حزب شد سلیمان میرزا اسکندری بود . چند تن دیگر از قبیل عباس میرزا اسکندری- شیخ محمد یزدی هم حاضر به همکاری شدند . با اینطرز روز ۷ مهر ۱۳۲۰ حدود ۲۰ نفر در منزل سلیمان میرزا جمع شده و رستم علی اوف هم در جلسه حضور داشت . پانزده نفر به عنوان کمیته مرکزی انتخاب شدند که اساسنامه را تهیه کنند که ع ا - ر سلیمان میرزا و عباس میرزا و ایرج میرزا اسکندری- شیخ محمد و دکتر یزدی- رضا روستا- دکتر رادمنش- نوشین- دکتر بهرامی- بزرگ علوی- امیر خیزی- کباری و سه نفر دیگر .

پس از آزادی سایر زندانیان بعضی با تشکیل حزب و مرامنامه اش مخالف بودند و به همین جهت قبول عضویت نمیکردند . مصطفی فاتح که با بزرگ علوی دوست بود به نزدیکی با ۵۳ نفر خیلی ابراز علاقه میکرد . من همکاری با روزنامه (مردم) را که ضد فاشیسم بود پذیرفتم که از طرف شورویها ایرج اسکندری-

علوی- عباس نراقی و از جانب انگلیسها فاتح به عنوان هیئت تحریریه انتخاب شدند. شورویها کاغذ و مخارج چاپ و انگلیسها پشتیبانی معنوی از آنرا برعهده گرفتند. این روزنامه با همکاری شورویها و انگلیسها بوجود آمد. سرانجام نه مطابق میل انگلیسها کار کرد نه موافق طبع شورویها.

بالاخره با موافقت مقامات شوروی سلیمان میرزا هیئت تحریریه روزنامه را دعوت کرد و به آنها گفت مصالح ما ایجاب میکرد که با سیاست انگلیسها همکاری کنیم ولی حال وضع تغییر کرده باید مستقل شده از همکاری با انگلیسها خودداری کنیم. فاتح و نراقی جدا شدند و مسئولیت روزنامه بعهده آرداشس محول شد. در سیاست خارجی صد در صد طرفدار شوروی و ارتش سرخ بود تا در بلوای ۱۷ آذر روزنامه توقیف گردید.

به تدریج کامبخش- دکتر کشاورز- دکتر کیانوری- احمد قاسمی- تقی فداکار- مهندس شرمینی- نورالدین الموتی به حزب توده پیوستند و مدارجی را هم طی کردند و تعداد دیگری از ۵۳ نفر عضو حزب نشدند.

***

فتح الدین فتاحی مدیر روزنامه دماوند مینویسد:

بعد از شهریور ۲۰ که قانون عفو عمومی به تصویب رسید و زندانیان آزاد و تبعیدیها به تهران آمدند چند تن از اعضای ۵۳ نفر و گروههای دیگر از جمله عباس اسکندری به خانه سلیمان میرزا اسکندری رفته قرار تأسیس حزب توده را گذاردند. روزنامه سیاست به صاحب امتیازی عباس اسکندری ارگان حزب شد. بعدها صفر نوعی امتیاز روزنامه مردم را گرفت که وقتی عباس اسکندری از حزب توده اخراج شد مدیر مسئول و سردبیر روزنامه مردم عباس نراقی شد که او هم از حزب کناره گرفت و صفر نوعی هم مرد و سرانجام امتیاز روزنامه مردم به نام دکتر رضا رادمنش صادر گردید. از جمله اشخاصی که عضو حزب توده و کمیته موقت اجرائیه حزب توده شده بودند سید جعفر پیشه وری- ابوالقاسم موسوی- دکتر کاظم وزیری (افسر سابق ژاندارمری که بعدها روزنامه ندای حقیقت را منتشر ساخت). مرا هم سلیمان میرزا جزو مؤسسین قلمداد کرد ولی قبول نکردم.

***

به هر حال در روزهائی که پایه حزب توده در خانه سلیمان میرزا اسکندری ریخته میشد کسانی که در اولین جلسات هیئت مؤسس حزب توده شرکت داشتند عبارت بودند از :سلیمان میرزا- ایرج اسکندری- اردشیر آوانسیان- احسان طبری- جعفر پیشه وری- غلام یحیی- علی سیمینده- محمد شورشیان- عبدالصمد کامبخش- هرندی- علی امیر خیزی- داداش تقی زاده- شبان یعقوب زادگان- دکتر یزدی- عباس اسکندری- فرجامی- رضا روستا- دکتر بهرامی- بزرگ علوی- مهندس آتش نیا- محمد هاشم نجفی- اکبر شاندرمنی- پروین گنابادی- دکتر کیانوری- غازار سیمونیان- پادگان- احمد قاسمی- نورالدین الموتی- ضیاء الموتی- عماد الموتی- مهندس مکی نژاد- دکتر جودت- امان الله قریشی- علی آذری و جمعی دیگر.

***

ایرج اسکندری در بیان خاطراتش میگوید : پس از شهریور ۲۰ یك ربع از حبس ما را تخفیف دادند ، در نتیجه آنهائی که زندانشان کم بود از جمله من مرخص شدیم .در تلاش برای آزادی سایر زندانیان بودیم .از آهی وزیر دادگستری خواستم که لایحه عفو عمومی تهیه کند . یکی دو روز بعد با نوشین در سرچشمه قدم میزدیم نوشین گفت بیا نزد مسئول روابط بازرگانی شوروی برویم و از او بخواهیم برای آزادی رفقای ما مداخله کند . وقتی به دیدار او رفتیم و کمك خواستیم گفت اقدام خود را از طریق وزارت دادگستری ادامه بدهید اگر تا یك هفته دیگر خبری نشد اینجا بیائید من یك افسر و سرباز به شما میدهم همراه آنها بروید و رفقای خود را از زندان بیرون بیاورید . من خوشحال شده به زندان رفته به رفقا گفتم تا هفته دیگر آزاد خواهید شد . مخصوصاً به علوی که دچار ناراحتی شده بود . پس از پایان یك هفته عفو عمومی داده شد و رفقا آزاد شدند . از مطالب جالب اینکه نماینده بازرگانی شوروی احوال رضا روستا را پرسید و گفت به او بگوئید مرا ببیند . روستا در ساوه تبعید بود که باید همه روزه دفتر شهربانی را امضا میکرد . با اتومبیل سواری دنبال او فرستادم فوراً به تهران آمد .

***

احسان طبری مینویسد :

همکاری حزب توده با مصطفی فاتح رئیس شرکت انگلیسی نفت در روزنامه

مردم پس از شهریور ۲۰ شروع شد . این تصمیم را شوروی و انگلیس گرفته بودند که از طرف شوروی به حزب توده و از طرف انگلیسها به فاتح ابلاغ شد . فاتح میگفت در دوره رضاخان کتابهای مارکس و انگلس را در زیر خاك اره در زیر زمین منزل خود پنهان کرده بود و افتخار میکرد که سابقه سوسیالیستی دارد . همراه شهید زاده وکیل دادگستری (حزب همراهان) را تشکیل داده بود که دامی بود برای جلب توده ایها ... فاتح اقدام کرد که امتیاز روزنامه مردم بنام صفر نوعی صادر شود و عباس نراقی هم به عنوان مدیر روزنامه مردم معرفی گردید . انور خامه ای- عبدالحسین نوشین- صادق هدایت و من جزو نویسندگان روزنامه بودیم. فاتح نیز خود مقالاتی به روزنامه میداد . همکاری با انگلیسها توسعه یافت. روستا به بزرگ علوی برای کار کردن در (خانه پیروزی) متعلق به انگلیسها که تحت ریاست میس لمبتون بود و به من برای کار کردن در دارالترجمه شرکت نفت با دریافت ماهی ۹۰ تومان مأموریت داد . بعداً روستا وارد شد به ما دستور دادند که باید از اینکارها کنار برویم، من اطاعت کردم ولی بزرگ علوی نپذیرفت و به کار ادامه‌داد .

وقتی ارتش آمریکا وارد ایران شد و مذاکراتی بین استالین و روزولت برای همکاری شد بدین ترتیب موافقت تلویحی و اعلام نشده ای بین شوروی و آمریکا علیه انگلیس ها بعمل آمد لذا همکاری فاتح و میس لمبتون با حزب توده دیگر لازم نبود . به تدریج با رجال وابسته به آمریکا مثل قوام السلطنه و رجال خوش بین به آمریکا مثل دکتر مصدق زمینه همکاری فراهم شد .

***

مهدی بامداد مینویسد :

شاهزاده سلیمان میرزا محسن اسکندری از نواده های عباس میرزا نایب السلطنه پسر فتحعلیشاه میباشد . محمد طاهر میرزا جد سلیمان میرزا مترجم رمانهای الکساندر دوما (پدر) میباشد . سلیمان میرزا در آغاز کار کارمند شهربانی بود ، بعد وارد گمرکات شد . مدیر روزنامه حقوق و مدتی هم وکیل مجلس شد که جزو دمکراتها بود و لیدری دمکراتها را در مجلس برعهده داشت . وقتی ناصر الملك نایب السلطنه مجلس را تعطیل کرد سلیمان میرزا را به قم تبعید نمود . بعداً در وزارت کشور به ریاست یکی از ادارات منصوب گردید . در دوره سوم به

نمایندگی مجلس از اصفهان انتخاب گردید و پس از انشعاب از حزب دمکرات، حزب سوسیالیست را تشکیل داد و لیدر آن شد. در زمان رئیس الوزرائی سردار سپه به وزارت فرهنگ منصوب گردید. در این وزارتخانه امتحان خوبی نداد. سلیمان میرزا در سال ۱۳۲۲ در تهران درگذشت.

***

ایرج اسکندری در خاطراتش چنین گفته است:

وقتی کامبخش میخواست عضو حزب بشود من مخالفت کردم گفتم او ۳۰ نفر آدم را لو داده از جمله مرا.. ولی اکثریت اعضای کمیته تصویب کردند، انور خامه ای هم جزو اتباع او بود. بعد از کامبخش کسی که بیش از همه اشخاص را لو داده همین خامه ای بود حالا در نوشته هایش نشان میدهد که کاملاً منزه بوده است. عده ای از جوانان و دانشجویان و همین طبری و جهانشاهلو و بعضی دیگر را او لو داده است ولی نوشته که در تحقیقات همه ضعف نشان داده اند.

نورالدین الموتی دو ضربه میزد. با هر دو گروه حزب بود.

***

حزب توده در نخستین کنگره خود اصول اساسی مرامنامه را چنین اعلام کرد:

۱- حزب توده حزب طبقات زحمتکش یعنی کارگران و دهقانان و پیشه وران و روشنفکران آزادیخواه است.

۲- حزب توده ایران طرفدار استقلال و تمامیت ایران است و علیه هرگونه سیاست استعماری نسبت به آن مبارزه میکند.

۳- حزب توده ایران طرفدار همکاری دوستی با کلیه کشورهای آزادیخواه بر اساس حقوق ملل و حفظ صلح جهان است.

٤- حزب توده ایران طرفدار استقلال و حکومت ملی و رژیم دموکراسی واقعی است.

۵- حزب توده با آثار اقتصاد رژیم های کهنه مانند اقتصاد شبانی و فئودالیسم مبارزه میکند و طرفدار یك دستگاه اقتصادی مترقی و متمرکز مبنی بر حفظ منافع اکثریت مردم ایران میباشد.

***

حزب توده با نشر چند روزنامه و استفاده کامل از وجود شورویها در ایران و

عدم رضایت مردم و وجود فقر و بیکاری و عصیان و ناراحتی نسل جوان و وجود فئودالیسم وبزرگ مالکی در کشور تشکیلات خود را در سراسر کشور به خصوص در مناطق شمالی توسعه داد .

حزب توده در انتخابات دوره چهاردهم مجلس شورایملی فعالیت شدیدی داشت. سلیمان میرزا اسکندری از تهران کاندیدا شده بود که در جریان انتخاب فوت کرد ولی ۹ تن از مقامات حزبی بشرح زیر انتخاب گردیدند :

۱- ایرج اسکندری از ساری ۲-دکتر فریدون کشاورز از بندر پهلوی ۳-دکتر رضا رادمنش ازلاهیجان ٤-عبدالصمد کامبخش ازقزوین ٥-آرداشس (اردشیر-آوانسیان) از ارامنه شمال ٦-تقی فداکار از اصفهان ۷-پروین گنابادی از سبزوار ۸-شهاب فردوس از گناباد ۹-رحمنقلی خلعت بری از شهسوار که ۸ تن آنها فراکسیون پارلمانی حزب توده را تشکیل داده بودند . این فراکسیون فقط به دو دولت رأی اعتماد داد . دولت سهام السلطان بیات که مورد علاقه شخص دکتر مصدق بود . دولت قوام هنگام تشکیل کابینه ائتلافی.

سید جعفر پیشه وری از تبریز وکیل شده بود ولی هم در حزب توده عضویت نداشت و هم اعتبارنامه اش رد شد . رحمنقلی خلعت بری به علت تشکیل مجلس ختم برای رضا شاه در شهسوار مورد اعتراض قرار گرفته از فراکسیون پارلمانی و عضویت در حزب کناره گرفت. شیخ حسین لنکرانی نماینده اردبیل هم در مجلس عضویت داشت و به علت تمایلات آزادیخواهانه در بعضی مسائل از فراکسیون توده حمایت میکرد .

(از جمله افراد ٥۳ نفر که به نمایندگی مجلس از کاشان انتخاب گردید عباس نراقی داماد سید هاشم وکیل میباشد که پس از آزادی از زندان به وکالت دادگستری و شغل بانکداری پرداخت .)

حوزه انتخابی کلیه منتخبین حزب توده از مناطق تحت اشغالی شورویها بود غیر از تقی فداکار که از اصفهان انتخاب گردید و شهرت یافت که او با کمك صارم الدوله انتخاب گردیده و بستگی به انگلیسها دارد . بعداً هم در نشریات مختلف تلگراف وزارت کشور در باره فداکار چنین انتشار یافت :

تلگراف رمز وزارت کشور در باره انتخاب فداکار

(رمز ٦۳٤ وزارت کشور-استانداری اصفهان-مفتاح پنج-گفته میشود

قونسول انگلیس صارم الدوله را ملاقات و خواهش کرده در انتخابات به فداکار رئیس حزب توده اصفهان کمك نمایند ، ایشان هم وعده مساعدت داده اند . چگونگی را بازرسی و اعلام فرمایند ٦٣٤ حسین سمیعی)

***

اسامی گروه رهبری حزب توده ایران

نخستین رهبران :

سلیمان میرزا اسکندری- دکتر یزدی- ایرج اسکندری- دکتر رادمنش- امیر خیزی- بقراطی- دکتر کشاورز- روستا- اردشیر آوانسیان- نورالدین الموتی- ضیاء الموتی- بقراطی- اعزازی- نوشین- شریفی

منتخبین کنگره اول :

امیر خیزی- ایرج اسکندری- احسان طبری- کامبخش- دکتر رادمنش- نورالدین الموتی- دکتر بهرامی- اردشیر آوانسیان- پروین گنابادی- بقراطی- دکتر کشاورز

هیئت اجرائی موقت :

دکتر رادمنش- دکتر کشاورز- دکتر بهرامی- خلیل ملکی- دکتر یزدی- احسان طبری- فروتن

کمیته مرکزی منتخب کنگره دوم :

امیر خیزی- ایرج اسکندری- دکتر یزدی- بهرامی- بقراطی- رادمنش- علوی- فروتن- جودت- دکتر کیانوری- قاسمی- نوشین- روستا- بابازاده- حکیمی- احسان طبری- کامبخش- شریفی

دبیران اول حزب از سال ١٣٢٠ تا سال ١٣٥٧ :

سلیمان میرزا اسکندری- نورالدین الموتی- دکتر رادمنش- ایرج اسکندری- دکتر کیانوری

***

محل حزب توده

سرلشگر نصرالله امیر فضلی میگفت دکتر یزدی با پدرم سابقه دوستی داشت.

به او مراجعه کرد که میخواهد مریضخانه ای تأسیس کند و منزل ما را برای اینکار درنظر گرفته است. به عنوان تأسیس بیمارستان خانه مسکونی ما را در خیابان فردوسی اجاره کرد که بعداً معلوم شد برای سازمان مرکزی حزب توده است. کار به دادگستری کشید و مدتها طول کشید و پدرم که (وزیر جنگ رضاشاه و مخالف حزب توده) بود از اینکار خیلی رنج میکشید و به سران حزب توده ناسزا میگفت ولی به علت نفوذ توده ایها کار تخلیه خانه عملی نمیشد تا اینکه حزب توده غیر قانونی اعلام گشت و تمام ساختمانها و دفاتر حزب مهر و موم شد. پدرم از فرصت استفاده کرد و خانه ای را که چند میلیون تومان می ارزید و در بهترین نقطه شهر یعنی خیابان فردوسی قرار داشت به تراب مدیر جنرال مد به ۷۰۰ هزار تومان فروخت و از این زحمتی که برایش فراهم شده بود راحت شد.

***

حزب توده تا قبل از واگذاری امتیاز نفت به شورویها مخالف هرگونه دادن امتیاز به خارجیها بود چنانکه در سال ۱۳۲۳ که زمزمه هائی در باره واگذاری نفت بلوچستان به آمریکائیها به گوش میرسید دکتر رادمنش در مجلس چنین گفت:

بنده و رفقایم نمایندگان فراکسیون حزب توده با دادن امتیاز به دولتهای خارجی مخالفیم. همانطوریکه ملت ایران توانست راه آهن خود را احداث کند بنده یقین دارم که با کمك مردم و سرمایه های داخلی ما میتوانیم تمام منابع ثروت این مملکت را استخراج کنیم.

درحالیکه وقتی کافتارادزه تقاضای امتیاز نفت شمال را کرد احسان طبری در روزنامه حزبی چنین نوشت:

ما به همان ترتیب که برای انگلستان در ایران منافعی قائلیم و علیه آن سخن نمیگوئیم، باید معترف باشیم که شوروی هم در ایران منافع جدید دارد. باید به این حقیقت پی برد که مناطق شمالی ایران در حکم حریم امنیت شوروی است و عقیده دسته ای که من درآن هستم این است که دولت به فوریت برای دادن امتیاز نفت شمال به روسها و نفت جنوب به کمپانیهای انگلیسی و آمریکائی وارد مذاکره شود.

اما هنگامی که دکتر مصدق در مجلس پیشنهاد کرد که هیچ دولتی حق مذاکره در باره انعقاد قرارداد نفت با خارجیها را ندارد که مورد تصویب مجلس

قرار گرفت دکتر رادمنش در این باره چنین نوشت:

آقای دکتر مصدق دانسته یا ندانسته به مراتب از آقای ساعد جلو افتادند و با طرح خود باب مذاکرات را برای همیشه مسدود کردند. آقای کاقتارادزه متذکر شدند که مجلس ایران با تصویب این طرح مرتکب اشتباهی شد و دولت شوروی مطمئن است که مجلس این اشتباه را اصلاح خواهد کرد.

یا اینکه یك روزنامه حزب توده چنین نوشت: (کسانی که تصور میکنند در وضعیت کنونی ما میتوانیم نفت خود را استخراج کنیم خیال باطلی نموده اند. اینها هنوز نمیدانند که ما سیخ و سوزن و سنجاق مورد نیاز خود را از خارجه وارد میکنیم آنوقت چگونه میخواهیم معادن نفت را که یکی از بزرگترین صنایع سنگین است مورد بهره برداری قرار دهیم.

(تقریباً همان مطالبی است که سپهبد رزم آرا گفت و کشته شد).

***

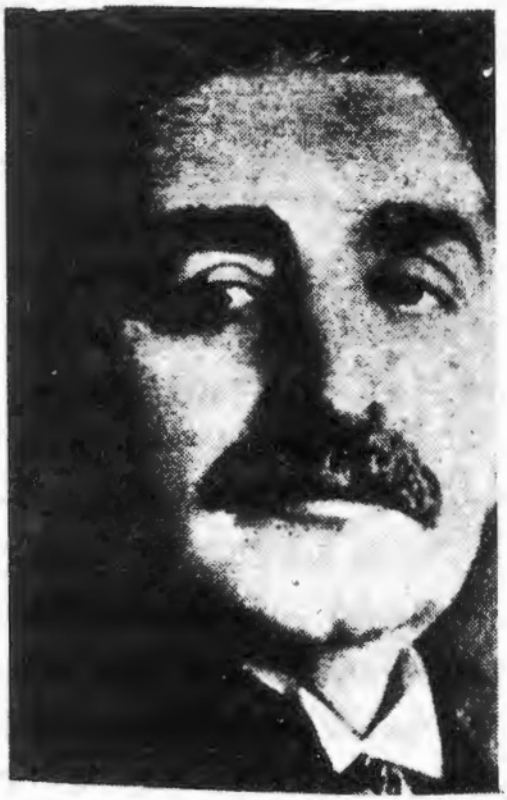
فراکسیونیسم در داخل حزب توده ایران

ایرج اسکندری مینویسد:

از بدو پیدایش حزب اختلاف در رهبری حزب وجود داشت. این اختلاف از زندان قصر شروع شد و دنباله آن تا کنون ادامه دارد. آیا این اختلافات جنبه شخصی دارد؟ مسلماً نه. زیرا افراد رهبری ظرف مدت ۱۵ سال مرتباً تغییر کرده اند ولی اختلافات باقی مانده است. اختلاف در کمیته مرکزی کار حزب را فلج کرده است و جلسات کمیته مرکزی را بی حاصل نموده است. معایب آن به قدری است که مورد توجه کلیه کادرها قرار گرفته و پنهان داشتن آن نه اصولاً صحیح است و نه به نفع مصالح حزبی.

کیانوری و قاسمی برای بدست آوردن مقامات حزبی دست به یك سلسله اقدامات غیر حزبی زدند که اهم آن شرکت در فراکسیون اردشیر و خلیل ملکی بود. این فراکسیون قبل از کنگره اول در خانه کیانوری تشکیل میشد تا مقامات بین افراد مورد علاقه او و گروه او تقسیم گردد. در این جلسات تصمیم گرفته شد که اولاً از انتخاب رادمنش- جودت- کشاورز- اسکندری و دکتر یزدی و چند تن دیگر ممانعت شود و ثانیاً اردشیر- کامبخش- کیانوری- بهرامی-

قاسمی- خلیل ملکی- نورالدین الموتی در ترکیب کمیته مرکزی وارد شوند ولی در کنگره اول موفق نشدند . ملکی و قاسمی و کیانوری در کمیته مرکزی انتخاب نشدند و رادمنش و کشاورز و اسکندری به کمیته مرکزی وارد شدند . موفقیت عمده آنها عدم انتخاب روستا و دکتر یزدی در کمیته مرکزی و انتخاب کامبخش به عضویت کمیته مرکزی و انتخاب کیانوری- ملکی- قاسمی در تفتیش کل بود .



سلیمان میرزا اسکندری از رجال آزادی خواه بود که در استقرار حکومت پهلوی نقش مهمی داشت . رضاشاه اورا به وزارت فرهنگ بر گزید .او بعد از شهریور ۲۰ حزب توده را تشکیل داد وخودنخستین رهبر آن شد.

شکست فرقه دمکرات
و انشعاب حزبی

به دنبال خارج شدن ارتش شوروی از ایران و شکست فرقه دمکرات آذربایجان و فرار سران فرقه به شوروی، حزب توده نیز که تا آن روز پیشرفت سریعی داشت دچار تزلزل گردید. سران حزب به شدت روحیه خود را باختند که به سرعت درصدد برآمدند کمیته مرکزی را کنار گذارده هیئت اجرائیه تازه ای را انتخاب کنند که امور حزبی را سروصورتی بدهد. تا مدتی این کشمکش در داخل حزب ادامه داشت که با انشعاب گروهی از کارگردانان و متفکرین حزبی به رهبری خلیل ملکی حزب توده دچار وضع نابسامانی گردید.

خلیل ملکی در این باره چنین میگوید:

پس از شکست فرقه دمکرات در حقیقت رهبری حزب توده نیز در داخل دچار ورشکستگی شده بود. با وجود این که حزب عملاً به حالت پنهانی و نیمه مخفی درآمده بود و کسی برای کمیته مرکزی و انضباط حزبی تره خرد نمیکرد، شبی جلسه کمیته مرکزی در قلهک تشکیل شد. طبق پیشنهاد ایرج اسکندری بنا شد کمیته مرکزی داوطلبانه کنار برود و تمام اختیارات به یك هیئت اجرائی موقت داده شود که مقدمات تشکیل کنگره را فراهم کند. من هم دبیر هیئت اجرائی شدم ولی انشعاب زمانی در حزب صورت گرفت که من در نهایت قدرت در کادر درجه اول رهبری بودم و در تاریخ ۱۳ دیماه ۱۳۲۶ اعلامیه انشعاب از

حزب توده انتشار یافت که مورد حمله شدید رادیو مسکو قرار گرفت. من تنها دو بار در زندگی به فکر احمقانه خودکشی افتادم. یکبار وقتی که لعنت نامه رادیو مسکو را نسبت به خودم و سایر انشعابیون از رادیو شنیدم و یکبار در نیمه شب ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

صادقانه باید گفت پس از شهریور ۱۳۲۰ که بخش قابل ملاحظه ای از کارگران و دهقانان و پیشه وران و روشنفکران به حزب توده روی آورده بودند هیچ حزب دیگری در آن روزها به این اندازه مورد استقبال مردم قرار نگرفته بود. منحصر به فرد بودن این حزب به عنوان حزبی اصولی که ملجاء و پناهگاه طبقات محروم کشور گردید خود علامت و نشانه ای است که فرصت تاریخی مذکور انتظار داشت که این حزب تحولات تاریخی لازم را به وجود آورد، به اصول ارباب و رعیتی خاتمه دهد، تولید صنعتی را روی اصول تازه و مدرن امروزی قرار دهد و با ابداع دستگاه دولتی سالم و کارآمدی به فرهنگ و بهداشت و غیره سروسامانی دهد. در آن روزها جناحی از هیئت حاکمه نیز با زمامداری حزب توده موافقت داشتند ولی عده ای از عناصر مرتجع، مخالفت جدی با فعالیت حزب توده داشتند. متأسفانه به علت اینکه رهبران حزب از ترس اصلاح طلبان، بی ارزش ترین و فرمانبردارترین کسان را در رأس مقامات حزبی قرار میدادند به این ترتیب موجب یأس و دلسردی و نومیدی افراد با ارزش و لایق و کاردان حزب میشدند.

تقاضای امتیاز نفت شمال و خود مختاری آذربایجان که به تجزیه بیشتر شباهت داشت دو زخم مهلك برای کمونیستها و توده ایهای ایران بود و اکثریت مردم ایران را از این حزب مأیوس و نومید ساخت و اعضاء آگاه حزب را وادار به مخالفت و کناره گیری نمود. رهبران حزب توده فقط و فقط به دنبال منافع اقتصادی و سیاسی رژیم شوروی در ایران به راه افتادند و اصلاحات اجتماعی را به روزی موکول نموده اند که ارتش سرخ از نو وارد ایران بشود و حکومت و قدرت سیاسی را بدون زحمت در اختیار آنان بگذارد. تشکیل حکومت ائتلافی قوام با حزب توده در حقیقت امتیازی بود که قوام به شورویها داده بود و او تصور میکرد که با تقویت حزب توده میتواند در برابر جناح دیگر هیئت حاکمه بهتر و بیشتر مقاومت کند. جناح اصلاح طلب حزب با شرکت در حکومت ائتلافی قوام اصولاً موافق نبود اما کمیته مرکزی تصمیم به شرکت در حکومت قوام

گرفت و سه وزیر توده ای تعیین شد . دوران شرکت حزب توده در حکومت قوام ٤ ماه طول کشید و این مدت برای انجام کار بسیار کم بود ولی به قول معروف سالی که نکوست از بهارش پیداست. مردم و اعضای ساده حزب میگفتند حزب دائماً از نان و بهداشت و فرهنگ سخن میراند ، حال که سه وزارتخانه مربوط به این شعارها به آنان واگذار شده این گوی و این میدان ...

یکی از افراد پنجاه و سه نفر (ضیاء الموتی) به من گفت پس از تخلیه ایران از ارتش سرخ تا حدودی که من از شمال اطلاع دارم لازم نیست که دستگاه حکومتی ما را تعقیب کند ، خود مردم شمال پدر ما حزبی ها را در می آورند ، اگر الآن جرئت ندارند از ترس ارتش سرخ است. در آن زمان مقر حکومت احسان طبری مازندران بود . طبری که در زندان نقطه ضعف بزرگی برای استراحت و فراغت و خوش خوری و خوش خوابی نشان داده بود در این دوره بکلی فرصت طلب شده و از اصلاح طلبان دو رو به هیئت حاکمه پیوسته بود . زن غیر رسمی او چکمه به پا و شلاق به دست به اقداماتی پرداخت که فقط با داشتن حس سادیسم صادق میباشد .از قتل ژاندارمها در زیراب که با مسئولیت ایرج اسکندری و با استفاده از قدرت ارتش سرخ صورت گرفته بود و اینکه اسکندری با کمك قوام از ایران فرار کرد حکایات زیادی هست. از وضع آذربایجان خبر داشتم که وضعی مشابه یا بدتر از آن بود . با اینطرز تمام آرمانها و انتظارات برباد رفت. یکی از کارگران باهوش به من گفت (حزب توده به منزله کارخانه آدم خراب کنی است. از طرفی افراد با ایمان و مبارز و با شهامت وارد و از سوی دیگر مأیوس و نومید و سرخورده بیرون ریخته میشوند .) من صحت آنرا صد درصد تأئید نمیکنم. کادر درجه اول شورای متحده از شورویها واکسن میگرفتند و آنرا در بازار میفروختند و بنام مصالح حزبی خرج میکردند . رهبران حزب مجری سیاست شوروی بودند و قدرت حزب را ناشی از قدرت شوروی میدانستند . ولی جناح جوان و انقلابی و پرشور، اکثریت را تشکیل میدادند که به ناچار از کمیته مرکزی پیروی میکردند . من عکسهای استالین را جز یکی از دیوارها در آذربایجان پائین آورده و گفته بودم عکسهای ستارخان و باقر خان و ارانی و خیابانی را به جای آن عکسها بیاویزند .

***

همایون کاتوزیان در کتاب خاطرات سیاسی خلیل ملکی مینویسد :

خلیل ملکی پس از انشعاب از حزب توده چون مورد حمله قرار گرفته بود نامه ای به عبدالحسین نوشین هنرمند توده ای نوشت. علت این بود که ملکی پس از شهریور ۲۰ از پیوستن به حزب توده امتناع میورزید و نسبت به چند تن از سران حزب انتقاداتی داشت ولی چند تن از فعالان حزب خاصه نوشین توفیق یافتند که او را به عضویت حزب توده تشویق کنند.

ملکی در این نامه چنین نوشته است: چند ساعت بعد از نصف شب است که این سطور را برای شما مینویسم. خیلی دلم برای شما تنگ شده است ولی ملاقات یکنفر خائن و منحرف برای شما خیلی خوشایند نباید باشد . تنفر من از شما به این جهت است که در مقابل روش بی شرفانه و ناجوانمردانه سکوت اختیار نموده اید. شما که جرئت تقبیح علنی من و خامه ای و جواهری و غیره را داشتید ولی جرأت تقبیح این روش را که خودتان نزدیك تر از من به قبح آن هستید ندارید.

من خوب متوجه این بی شخصیتی با شخصیت ترین افراد جامعه روشنفکران هستم و لزوم مبارزه با این بی شخصیتی را به خوبی درك مینمایم. شما این مبارزه را از صحنه تئاتر و از خودتان شروع کنید.

شما خوب متوجه هستید در این پیس (نمایشنامه) سیاسی که امروز در نهضت توده ای ایران به قلم طبری نوشته میشود و به کارگردانی ایشان و شرکت دکتر یزدی ها و دکتر کشاورزها و قاسمی ها و عمه مظفر فیروزها و شوهر او و متأسفانه با شرکت خود شما بازی میشود ، نقش خیانتکار به من و خامه ای و جواهری و سایر افراد شرافتمند تحمیل شده است. خوب متوجه هستید که در این بازی تراژیك و کمیك، نقش لنین و استالین و غیره را دکتر یزدی و دکتر کشاورز و عمه مظفر فیروز و شوهرش بازی کرده و نقش خیانتکاران را خامه ای و جواهری بازی مینمایند.

وقتی شما از طبری تعریف و تمجید کردید من ضعف ها و خودخواهی های او را که در زندان دیده بودم برای شما تعریف کردم.

اگر کسب و تجارت شما را خیلی فراموشکار نموده باشد حتماً فراموش ننموده اید یك شخص آرام نیز در جلسات ما شرکت داشت. شخصی که ناطق خوبی نیست ولی متفکر و قضاوت کننده خوبی میباشد (منظور صادق هدایت است که

هرگز عضو حرب توده نبود اما در چند سال اول تشکیل حزب به جناح اصلاح طلب حزب تمایل داشت. پس از واقعه آذربایجان هدایت دیگر هیچ امیدی به حزب توده نداشت و از نامه های تندی که در این باره به فریدون توللی نوشت نا امیدی خود را ابراز داشت.)

***

دکتر ایرج ذوقی در کتاب (ایران و قدرتهای بزرگ) مینویسد :

وقتی روز ۱۹ آذر سال ۱۳۲۵ نیروهای نظامی ایران بین راه زنجان و میانه مستقر شدند و حمله خود را به فرقه ایها آغاز کردند و با شکست مقاومت فرقه ایها عازم تبریز شدند پیشه وری و همدستانش به شوروی گریختند زیرا شورویها به او پیشنهاد کرده بودند با دولت مرکزی سازش کند تا انتخابات انجام و قرارداد نفتی ایران شوروی تصویب گردد. با نزدیك شدن نیروی نظامی به تبریز احساسات مردم چنان علیه فرقه دمکرات تحریك شده بود که کلیه دفاتر و سازمانهای فرقه به آتش کشیده شد. (بیریا) وزیر فرهنگ و کار مورد حمله قرار گرفت که به بیمارستان شوروی گریخت. مردم دروپنجره بیمارستان را شکسته او را دستگیر کرده وزیر فرقه ای را به پشت اتومبیل جیپ بسته در تمام شهر روی زمین کشیدند و سرانجام جسد او را که قابل شناسائی نبود در میدان عمومی شهر رها کردند. زیرا او عامل ترور و وحشت حکومت پیشه وری بود. حدود پانصد تن دیگر از اعضای فرقه دمکرات نیز قبل از رسیدن نیروهای ارتش هلاك شدند و کنسول انگلیس در تبریز هم نوشت (ابرهای تیره و وحشت آسمان آذربایجان را ترك گفت)

***

اسمعیل پوروالی در خاطرات خود در مجله روزگار نو چنین مینویسد :

از هنگامه آذربایجان تشکیلاتی که حسابی بل گرفت و بدون اینکه جنگی کرده باشد خود را فاتح آذربایجان نمایاند، ارتشی بود که از شهریور ۲۰ متجاوز از ۵ سال با ناکامیهای پیاپی سروکار پیدا کرده بود. پابه پای آن شاه نیز به عنوان فرمانده کل قوا یکمرتبه رو آمد و کسی که تا آنموقع یك مقام غیر مسئول به حساب می آمد یکمرتبه قیافه نجات دهنده به خود گرفت که اگر او نبود دموکراتها حکومت تهران را لقمه چپ خود میکردند. تبلیغات چنان بود که حتی

شخص قوام را که برنده اصلی این شطرنج سیاست بود به صورت بدهکار درآورد. تفسیرها چنین بود که اگر بازی واقعی را شاه نکرده بود که هرگز خواست پیشه وری و اطرافیانش را نپذیرفته و بعد ارتش کرده که به موقع ضرب شست را نشان داده و اگر شاه دست قوام را باز گذارده بود امتیازات بیشتر به دمکراتها میداد. در این زمینه آنقدر شورش را درآوردند که قوام به دیدن شاه رفت و به او فهماند که این تحریکات و قلب واقعیت ها را زیر سر او میداند که طی آن شاه از خدمات قوام در حل و فصل مسئله آذربایجان تقدیر کرد که طرفداران شاه میگفتند که متن آنرا خود قوام به شاه دیکته کرده است.

رعد و برق حادثه آذربایجان ضربه شدیدش را بر حزب توده وارد آورد و کمیته مرکزی آن، چون خود را قادر نیافت تا راه و روش حزب را در قبال واقعه آذربایجان و دولت قوام برای اعضای حزب توجیه کند چاره ای جز کناره گیری ندید و بدون مقاومت جای خود را به یك هیئت اجرائیه موقت داد که اعضای آن در تاریخ ۱۵ دیماه ۱۳۲۵ طی اعلامیه ای در صدد برآمد که از متلاشی شدن حزب جلوگیری کند و برای انضباط اعضا تدبیری بیاندیشد و با اعتراف به اشتباهات خود قیافه شسته و رفته عامه پسندی تحویل مردم آن روز ایران بدهد.

حزب توده در این بیانیه اعتراف کرد که دارای این نقص بزرگ بود که ایرانیان را چنانکه باید و شاید متوجه هدفهای خود نساخته و علاقه حزب به آزادی و اصلاح، او را متوجه به یك جانبداری متعصبانه از جنبش آذربایجان واداشت. حزب ما با اینکه علناً حامی و طرفدار دمکراسی بود متأسفانه در عمل روشی داشت که اعتماد مردم را به آزادیخواهی خود متزلزل ساخت و به جای حمایت از آزادی به یك مبارزه طبقاتی وسیع و غیر لازمی متوجه شده بودیم که طبقات آسوده و مرفه را متوحش ساخته و آنها را به سوی مرتجعین سوق میداد. در سیاست داخلی ما سه هدف برای خود معین ساخته ایم. (استقلال- آزادی- ترقی). مقصود ما از آزادی همان آزادی است که در قانون اساسی ما تصریح شده است. اتهامات دشمنان ما در اینکه مخالف رژیم مشروطه سلطنتی هستیم جداً مورد تکذیب ماست. اعلیحضرت شاه جوان ایران همه گونه امکانی دارند که با حمایت از قانون اساسی و آزادی مورد احترام همه شیفتگان دموکراسی قرار گیرند و ما دلیلی نمی بینیم که ایشان از این امکان استفاده نکنند. هدف ما در سیاست

داخلی چه از لحاظ اقتصادی و چه سیاسی چیزیست به مراتب کمتر از آنچه امروز در سوئد و سویس و انگلستان و آمریکا و فرانسه وجود دارد. ما نمیخواهیم در اینجا رژیم کارگری و دمکراسی رنجبری برقرار گردد. چنین مطالبه ای برای ایران ابلهانه و بی معنی خواهد بود. هدف ما در سیاست خارجی این است که هر دولت که به استقلال و تمامیت کشور ما احترام بگذارد و برخلاف آزادی و قانون اساسی ما توطئه ای نچیند و سد راه ترقی و اصلاحات در ایران نباشد دوست ما و مورد علاقه کامل خواهد بود. ما عقیده داریم که باید از هرگونه دخالتهای مضر و منافی با منافع ملت ایران در کشور ما خودداری شود. هدف ما در تشکیلات حزبی کیفیت خوب هست نه کمیت زیاد. ما حزب را بیرحمانه تصفیه خواهیم کرد. هدف ما در اصلاحات اجتماعی جنبه مترقیانه دارد. حزب توده ایران به هیچوجه با مالکیت خصوصی مخالف نیست ولی معتقد است که برای بالا بردن سطح زندگی همه مردم ایران بخصوص کارگران و دهقانان باید قوانین عادلانه و مناسبی تهیه شود. باید آثار بقایای فئودالیزم و رژیم شبانی از بین برود. در حالیکه برای ترقی کشاورزی اهمیت فوق العاده قائل هستیم، صنعتی شدن ایران را مطابق اسلوب عاقلانه وصحیحی لازم میدانیم. حزب توده ایران بطور کلی به مذهب بخصوص مذهب اسلام احترام میگذارد و روش خود را با تعلیمات عالیه مذهب محمدی منافی نمیداند و مفتخر و خرسند خواهد شد که اگر از طرف روحانیون روشنفکر و دانشمند مورد حمایت قرار بگیرد. ما هرکسی را که بنام حزب توده ایران دم از مخالفت با دین بزند از صفوف خود طرد خواهیم کرد.

با وضع عمومی کشور ما یك عمل انقلابی نه ممکن است نه مجاز. ما میدانیم که نمیتوان از طریق فشار، عقایدی را در ذهن مردم رسوخ داد. ما امیدواریم از راه مبارزات پارلمانی افکار صحیح خود را پیش ببریم.

حزب توده ایران در انتخابات دوره پانزدهم شرکت نمیکند زیرا آزادی عمل از آن سلب گردیده و ناچار از این حق قانونی خود محروم شده است و هرگز در پی آن نیست شعارهای سوسیالیستی را در ایران عملی کند زیرا مطالبات محیط اجتماعی ما چنین نیست. الآن وظیفه هر ایرانی ایجاد یك ایران مستقل و آزاد و ثروتمند و مترقی میباشد.

این بیانیه را هیئت اجرائیه موقت منتشر ساخت که اعضای آن عبارت بودند از:

(دکتر رادمنش- دکتر کشاورز- دکتر یزدی- دکتر بهرامی- نوشین- احسان طبری- احمد قاسمی- دکتر کیانوری- دکتر فروتن- محمود بقراطی- خلیل ملکی). به جای اینکه بتواند برای حزب توده کسب آبروئی کند مختصر آبروی حزب را هم از بین برد. این بیانیه یك سند خدعه و تزویر برای حفظ موجودیت حزب توده بود و نه تنها یك عقب نشینی مفتضحانه تلقی شد بلکه در حکم تیرخلاص بود. حزب توده پس از آنهمه جارو جنجالها با نهایت عجز اعتراف کرد که چیزی در چنته ندارد و آنچه میخواهد از حدود خواستهای حزب (اراده ملی) فراتر نمیرود.

این اعلامیه که در حقیقت مخالف خیلی از روشها و اقدامات حزب توده بود نشان میداد که گروه معتدل حزبی توانسته اند تا حدودی بر گروه تندرو پیشی یابند. ولی هیچکس باور نمیکرد که حزب توده طرفدار مشروطه سلطنتی و تقویت دین اسلام و بیطرفی کامل در سیاست خارجی بوده و قصد شورش و انقلاب را ندارد. ولی چون دمکراتها در آذربایجان سرکوب شده بودند و دولت مرکزی حاکمیت قدرت خود را نشان داده بود و شورویها تا حدودی پای خود را از سیاست ایران کنار کشیده بودند این اعلامیه از این جهت انتشار یافت که حزب توده بتواند در شرایط زمانی آنروز موقعیت خود را حفظ کند تا در فرصت مناسب دست به اقدامات لازم بزند. اما این اعلامیه و تغییرات پی در پی آن در سیاست و روش حزب توده نتوانست مانع کشمکشهای داخلی حزب بشود تا اینکه در تیرماه ۱۳۲۶ سومین کنگره ایالتی حزب توده در تهران تشکیل شد و در پایان کنفرانس طرفداران خلیل ملکی به عضویت کمیته انتخاب گردیدند که این امر بر کشمکس های داخلی حزب افزود تا اینکه روز ۱۳/۱۰/۲۶ گروهی بنام (جمعیت سوسیالیست توده ایران) از حزب توده انشعاب کرده و اعلام داشتند که ادامه دهنده جنبه های مترقی حزب توده ایران هستند. اسامی منشعبین چنین است:

خلیل ملکی- انورخامه ای- مهندس اسماعیل زنجانی- مهندس زاوش- دکتر رحیم عابدی- فریدون توللی- محمد علی جواهری- مهندس ناصحی- محمد سالك- محمد امین محمدی- مهندس حسین ملك- جلال آل احمد.

***

به دنبال این انشعاب که سروصدای فراوانی ایجاد کرده بود حزب توده چنین اعلام داشت:

این اخطاریه ای که به امضای ۱۲ نفر از اعضای حزب توده رسیده و خود را انشعابی دانسته اند موجب تعجب و تأسف است زیرا موجب شادی دشمنان ملت ایران خواهد شد. اینها که تمام شخصیت خود را مدیون حزب هستند دست به عملی زده اند که نه تنها اعضای حزب توده بلکه ملت ایران نیز به آن با ملامت مینگرند و رفتن آنها حادثه کوچك بی اهمیتی است. ضمناً به انشعابیون ۵ روز مهلت داده شد که به حزب بازگردند که عده ای بازگشتند و فقط ۷ نفر از آنها از حزب اخراج گردیدند و موضوع تشکیل (جمعیت سوسیالیست توده ایران) هم منتفی گردید.

انور خامه ای مینویسد:

نخستین کسی که به فکر انشعاب از حزب توده افتاد من بودم. ولی خلیل ملکی پرچمدار واقعی انشعاب بود. به تدریج با جلال آل احمد- حسین ملك- مهندس ناصحی- آپریم مذاکره کردیم. موضوع با مهندس زنجانی- دکتر عابدی- مهندس زاوش درمیان گذاشته شد. همچنین با محمود نوائی- فریدون توللی- رسول پرویزی- محمد رضا قدوه- حسین خیرخواه- حسن خاشع- محمود هرمز و دیگران مذاکراتی صورت گرفت. عده ای نظیر نوشین ما را تقبیح کردند. پس از اینکه متن اعلامیه انشعاب را نوشتم باتفاق زنجانی و جواهری صبح روز ۱۳ دیماه ۱۳۲۶ به منزل دکتر کشاورز رفتیم و جریان را به او اطلاع دادیم. خیلی کوشش کرد که ما را منصرف کند حتی گفت تمام هیئت اجرائیه استعفا میدهند و هیئت اجرائیه جدید با موافقت شما تعیین خواهد شد که گفتیم دیگر دیر شده و تصمیم ما برگشت ندارد. مهمترین انتقاد ما وابستگی بنیادی حزب توده به دولت شوروی و تبعیت کورکورانه از سیاست این دولت بود. به نحویکه منافع حیاتی حزب و ملت ایران را فدای امیال و نظریات مقامات شوروی میکرد. این عیب اساسی در حقیقت منشاء تمام انحرافات و خطاهای حزب توده بود.

سپس کمیته مرکزی موقت انشعاب از حسین ملك- مهندس قندهاریان- محمد علی قنبری- مجتبی میرحسینی- محمد علی خنجی و من تشکیل شد زیرا رهبران انشعاب آمادگی چنین فعالیتی را نداشتند.

بعضی افراد غیر انشعابی از قبیل حکیمی- شهاب فردوس- نورالدین الموتی- پروین گنابادی- تقی فداکار از انشعابیون حمایت کردند. من و ملکی به شدت مورد حمله مطبوعات حزب توده قرار گرفتیم. گاهی این حملات به صورتی بود که ملکی را به فکر انتحار می انداخت. چنانچه وقتی در ۱۹ اسفند ۱۳۲۶ کمونیستها مازاریك وزیر خارجه چکسلواکی را از بالکن وزارتخانه پرت کردند و گفتند انتحار کرد، ملکی هم تصمیم گرفته بود خود را از طبقه بالای منزلش پرت کند ولی خانمش بهر زبانی بود او را منصرف کرد.

جالب این است که وقتی رادیو مسکو به انشعابیون حمله کرد و خلیل ملکی را به فکر خودکشی انداخت و او را منصرف ساختند همفکرانش طی اعلامیه ای که در باره انصراف از تشکیل حزب سوسیالیست توده منتشر گردید چنین یادآور شدند:

(به دلائلی و نیز برای اجتناب از مبارزه با حزب توده که موجب تضعیف نهضت میشود مطابق پیشنهاد آقای خلیل ملکی و تصویب آن از طرف فعالین، از تشکیل جمعیت سوسیالیست توده ایران انصراف حاصل شد. ما تمام آزادیخواهان و کسانی را که به ما پیوسته اند و یا در شرف پیوستن بودند دعوت مینمائیم که دور حزب توده ایران حلقه بزنند و از هر نوع تشتت و اختلاف جلوگیری نموده و مبارزه پر افتخار حزب را کاملتر از گذشته ادامه دهند.)

بسیار مضحك به نظر میرسید که خلیل ملکی مرد متفکری که خیلی از روشنفکران روی او حساب میکردند با چنان اراده استواری از حزب توده جدا شد و به سرعت حزبی تأسیس نمود و خود هم در سفر به آذربایجان از دیدن دخالت شورویها ناراحت شده بود وقتی در برابر یك حمله رادیو مسکو قرار گرفت اینطور با دست پاچگی از تأسیس حزب انصراف حاصل نمود و از حزبی که خود از آن جدا شده از دیگران خواسته که در حزب بمانند و به مبارزه ادامه بدهند و دوشادوش افراد حزبی فعالیت کنند. به راستی اینطرز کار از خلیل ملکی تعجب آورد بود.

نتیجه آن شد که نه انشعابیون به حزب توده بازگشتند و نه ملکی توانست با اینکار شالوده سازمانی را بریزد تااینکه در زمان دکتر مصدق دوشادوش دکتر بقائی توانست حزب زحمتکشان ملت ایران را راه بیاندازد.

رادیو مسکو در باره انشعاب خلیل ملکی چنین گفت:

این عمل تحت تأثیر تحریکات نفاق افکنانه امپریالیسم بوسیله دارودسته خلیل ملکی انجام شده است. محافل صلاحیتدار معتقدند که خلیل ملکی با انگلیسها مربوط است و با اطلاع و رضایت آنها اقدام کرده و میخواهد نهضت دموکراسی ایران را از هم بپاشد.

***

احمد دهقان در مجلس با کابینه ساعد مخالفت کرد و گفت چرا دولت غیر قانونی کردن و تعطیل حزب توده را جزو برنامه خود نگذاشته است.

***

به دنبال این جریانات اعلامیه حزب توده در استان گیلان چنین انتشار یافت.

کمیته ایالتی گیلان صراحتاً اعلام میکند که حزب توده ایران پیرو قانون اساسی و اصول مشروطیت است. مرامنامه حزب بر اصول قانون اساسی متکی است و چون قانون اساسی مالکیت شخصی را محترم شمرده است بنابراین هیچیك از مسئولین یا افراد حزب نباید از این اصول منحرف شوند. اخیراً در فومن به حزب ما نسبت داده شده که تقاضای الغاء مالکیت نموده و در میان کشاورزان تبلیغ میکنند که بهره مالکین را ندهند یا اینکه در امور ادارات دخالت میکنند. این اتهامات کذب محض است.

***

پیتر آوری استاد تاریخ کمبریج درباره حزب توده ایران وفرقه دمکرات و نجات آذربایجان چنین مینویسد:

فعالیت سیاسی روشنفکران متمایل به مارکسیسم با تظاهراتی در ۱۴ بهمن ۱۳۲۰ بر مزار دکتر ارانی رهبر سابق آنها که در زندان مرده بود آغاز شد.

در ابتدا به نظر نمیرسید که توده ایها افراد تند روی باشند بلکه بر عکس مایل بودند که احترام یك محیط بورژوازی را حفظ کنند. جای تردید نبود که اغلب پزشکان، دندان پزشکان، مهندسان، نویسندگان وافراد با فرهنگ توده ای که در برلین یا بروکسل درس خوانده و از ترقی نوین و بالا بردن معیارهای اجتماعی و ریشه کن کردن فساد هواخواهی میکردند هوادار آن بودند. توده ایها برای اینکه

افراد دارای موقعیت بالا ومحاظه کاران را با خود همراه سازند سلیمان میرزا شاهزاه قاجار را به رهبری حزب برگزیدند تا سردمداران سیاسی را جلب کنند .

حزب توده در سال ۱۳۲۱ از جهتی به عنوان وارث جناح ترقیخواه نهضت مشروطیت ظاهر شد ونظیر کسانی که به مهاجرت کرمانشاه رفتند(دولت موقت) زمینه های آلمانی داشت. زیرا گروهی از رهبران حزب نیز در آلمان تحصیل کرده بودند .

غیر از احساسات آزادیخوانه ای که در حزب توده به سود دگرگونی اجتماعی وجود داشت جاذبه ای در این حزب بود که از آن توقع میرفت تا همسایه شمالی ایران را خشنود سازد .

روسها نیز در این ایام توانستند تعداد زیادی از روزنامه های ایران را زیر کنترل خود در آوردند وبه تلاش همه جانبه ای برای تسخیر قلب روشنفکران پرداختند . تشکیل نخستین کنگره نویسندگان ایران که نشانه ای از دوستی ایران،شوروی بشمار رفت از آنجمله بود . انگلیسها نیز قسمتی از ویترین های سفارت بریتانیا در تهران را به همکاران روسی خود قرض دادند زیرا میخواستند به کار هند بپردازند .

در سال ۱۳۲٤ وقتی دولت خود مختار آذربایجان تشکیل شد حزب توده بر خلاف آنچه انتظار میرفت چندان قدرتی نداشت وبنظر میرسد که از اعتماد نظر پردازان استالین برخوردار نبود زیرا حزب توده کانون بورژوازها شده بود .در حالیکه جنبش آذربایجان در دست افراد تعلیم دیده شوروی بود ولی خیلی از رهبران حزب توده در آلمان درس خوانده بودند .

رهبران فرقه دمکرات از وجود هوادارانی در منطقه قفقاز بهره مند بودند که پیوندهای نژادی داشتند وارامنه ایران وشوروی هم نقش مهمی در جریان داشتند . پیشه وری نیز با استفاده از همان فرمان عفو شاه بود که از زندان آزاد شد و خود را به مقام رهبری فرقه دمکرات رسانید . ولی قوام با بازیهای سیاسی خود مشکل آذربایجان را حل کرد .

در این میان ارتش هم فرصتی یافت تا حیثیت از دست رفته خود را در واقعه شهریور ۲۰ ازنوبدست آورده خود راناجی آذربایجان بنمایاند وشاه هم میتوانست به اونیفورم نظامی خود ببالد .اما بیشتر این

کامیابی را مدیـــــــون قوام بودند .
ناجی آذربایجان کیست؟

با توجه به این نوشته استاد تاریخ کمبریج ببینیم چه کسی خود را ناجی آذربایجان میداند .

شاه در کتاب ماموریت برای وطنم چنین مینویسد : (به پیروی از ندای وجدان دستور دادم که نیروئی به آذربایجان اعزام شود وشورشیان را بدون درنگ منکوب سازند . در همان موقع شخصاً" برفراز استحکامات شورشیان پرواز نمودم تا میزان نیروهای آن به دست آید .)

نیکسن رئیس جمهور سابق آمریکا مینویسد : (وقتی ارتش شوروی در زمان جنگ خاك شمال ایران را اشغال کرده بود واستالین میکوشید شمال ایران را جدا سازد تنها پس از آنکه ترومن در زمانی که آمریکا انحصار سلاحهای هسته ای را در اختیار داشت به مسکو اولتیمام داد تا استالین متوقف شد ونیروهایش را از ایران خارج کرد .)

قوام السلطنه نیز در نامه ای که به شاه نوشت چنین یاد آور شده است (من غیر از خود برای احدی در انجام امور آذربایجان سهم وحقی قائل نبودم وفقط نتیجه تدبیر وسیاست این فدوی بود که بحمدالله مشکل آذربایجان حل شد .)

***

انور خامه ای از انشعابیون درباره گروه ۵۳ نفر چنین مینویسد : در بین آنها سه نفر از جهاتی نقش متمایز از دیگران داشته اند . دکتر ارانی از جهت اینکه موسس ومبتکر تشکیل این جریان وبرجسته ترین چهره این گروه بود . عبدالصمد کامبخش بعلت اینکه مسئول دستگیری ۹۰درصد افراد این گروه و در نتیجه متلاشی شدن این جریان ودر عین حال عامل اصلی نفاق ودسته بندی در داخل جریان مزبور وجریانات بعدی بوده است . بالاخره محمد شورشیان که بر اثر اشتباهات او پلیس از وجود جریان ۵۳نفر آگاه شده وسرنخی بدست آورد . بهمین جهت من آنها را از ۵۳ نفر جدا کردم .

این هر سه به یك راه میرفتند یعنی راه کمونیست، راهی خطا و گمراه کننده که به زیان جامعه ی ما بود . اما نتیجه های آنها با هم تفاوت فاحش داشت وبی

شك در قضاوت نسبت به اشخاص اگر عمل آنها را در نظر گیریم و به نیاتشان توجه نکنیم راهی خلاف عدالت وانصاف پیموده ایم.

ارانی کمونیست بود اما سوء نیت نداشت. آزادیخواهی، انسان دوستی وناسیونالیسم او را براهی کشانده بود که با تمام این تمایلات مخالفت وتضاد داشت. استبداد وخفقان وفقر و درماندگی و محرومیت توده عظیم وفساد دستگاه حاکمه از یکسو وفقدان هر گونه جریان مبارزه جویانه از سوی دیگر او را به این خطا کشانده بود. شاید اگر جریان مبارزه جویانه درستی در آن هنگام وجود داشت ارانی بجای گرایش به کمونیست به آن می پیوست وآنرا برمیگزید. همچنین به احتمال قوی اگر زنده میماند سرانجام به اشتباه خود پی میبرد و راه صحیح را انتخاب میکرد.

اما نیت کامبخش از آغاز چیزی دیگری بود. کمونیسم برای او جز خدمت کردن بیك کشور بیگانه وبه کمك آن بر کرسی حکومت نشستن معنی دیگری نداشت. سنگ دموکراسی، سوسیالیسم و منافع طبقه کارگر را بر سینه کوفتن برای اوفقط وسیله ای بود جهت رسیدن به این هدف. او با ارانی خیلی فرق داشت اما شورشیان اصلا" نیتی نداشت. او نه عقلی داشت ونه ایمانی... کمونیست شدن برای او پر کردن شکم و رفع غرایز حیوانی بود ولا غیر.

هدف من شناساندن چهره واقعی این سه نفر یعنی نشان دادن سه نمونه برجسته از سه نوع کمونیست است. یك گمراه، یکی خائن، یکی لومپن.

***

در مقدمه کتاب پنجاه نفر... و سه نفر، درباره انور خامه ای چنین نوشته است:

دکتر انور خامه ای از بنیاد گذاران حزب توده بود که پس از چند سال فعالیت در این حزب بعلت انحرافات وابستگی سران حزب از آن کناره گیری کرد. او همراه ۵۳ نفر به زندان محکوم شد. از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۶ در سطح بالای حزب توده فعالیت کرده و همواره خواستار تحول بنیادی این حزب بوده است. کوششی که پس از شش سال منجر به انشعاب تاریخی صدها تن از روشنفکران حزب مانند خلیل ملکی و جلال آل احمد میگردد. پس از انشعاب در عین مبارزه علیه دیکتاتوری وسیاستهای استعماری به مبارزه علنی علیه حزب توده وسیاست خرابکارانه آن نسبت به جنبش ملی کردن نفت وبالمآل سیاست شوروی میپردازد،

در نتیجه مورد تهدیدها وتوهین ها وافترائات حزب توده و ترور جسمی ومعنوی آن قرار میگیرد وسرانجام در سال ۱۳٤۰ ناگزیر به خارج از کشور میرود و مدت ۱٤ سال در دانشگاههای آلمان غربی و سویس به تحقیق و تحصیل پرداخته وسپس در دانشگاههای کنگو و کانادا به تدریس علم اقتصاد میپردازد و کتابی به زبان فرانسه باعنوان (تجدید نظر طلبی از مارکس تامائو) منتشر میسازد .

اکنون انور خامه ای در ایران بسر میبرد و چند جلد کتاب درباره حزب توده منتشر ساخته است.



انور خامه ای که با خلیل ملکی از حزب توده انشعاب کرد معتقد است که فکر انشعاب از اواست .کتابهای جالبی در باره حزب توده نوشت واسرار مهمی از اقدامات این حزب را فاش ساخت .



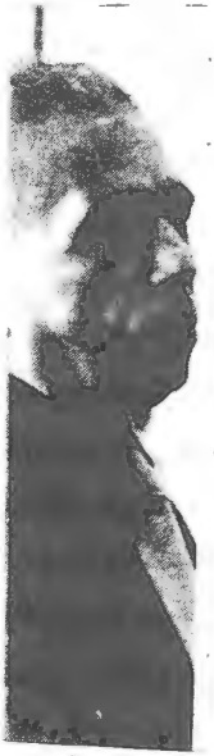
رسول پرویزی



خلیل ملکی



جلال آل احمد



دکتر رحیم عابدی

اینها ازحزب توده انشعاب کردند:

*خلیل ملکی بدواً درحزب زحمتکشان با دکتر بقائی همکاری کرد وسپس حزب نیروی سوم را تشکیل داد .

*رسول پرویزی معاون نخست وزیر وسناتور شد .

*جلال آل احمد با روحانیون همکاری کرد وکتاب غرب زدگی را منتشر ساخت.

*دکتر عابدی ،سخنگوی حزب توده به کار دانشگاهی پرداخت .

سازمان اطلاعاتی حزب توده
ونقشه های ترور شاه و ایجاد بی نظمی در کشور

حـــزب توده ایران برای جلب توده های مـــردم و نویسند گـــان و هنرمندان و مخالفت با کسانی کـه با حزب نظر مـوافقی نداشتند یك سازمان اطلاعـاتی وسیع داشت کـه میکوشید افکار عـمـومی را با نشـر مـقـالات و پخش شـایعـات بسـوی هدفهای خود جلب کند .

سیاوش بشیری مینویسد : پس از اینکه حزب توده منحله اعلام شد مسئولیت سازمان اطلاعاتی حزب که با دکتر مرتضی یزدی بود به خسرو روزبه سپرده شد ومدتی هم اکـبـر شـاندرمنی این وظیـفـه را بـر عـهـده داشت . روزبه باد و مـعـاون (آشوت شهبازیان با نام مستعار پرویز- مهندس کاظم ندیم با نام مستعار عبدالله) این سازمان را اداره میکردند . سروژ استپانیان- اکبر انصاری- اسحاق محجوبی- حسین مهرداد- دکتر اسمعیل بیگی نیز وظایف مختلف بر عهده داشتند .

شاخه شناسائی افسران و ماموران رکن ۲ ستاد ارتش با سروان پولاددژ افسر رکن ۲بود .در قسمت هائی از وجود جمشید سعدی زاده- دکتر امامی لنکرودی- سروان شـهربانی شفـا- نصرت الله کاظمی- آوادیس سرکیسیان- امیر هوشنگ ملاح- پرویز بهار استفاده میشد .

مسئولیت شاخه ادارات با دکتر اسمعیل بیگی بود که با نام مستعار (نادر) به

فعالیت پرداخته بود .

حزب توده یك برنامه داشت که بعضی ها را در افکار عمومی منفور و افرادی را تا مقام نابغه مورد تبلیغ قرار میداد . بدین صورت نویسندگان و شعرا و هنرمندانی که با حزب مخالف بودند به بی سوادی و بد نامی معرفی و هواداران حزب مورد تبلیغ قرار میگرفتند .

صادق هدایت- نیما یوشیج- خلیل ملکی- انور خامه ای- افراشته- احسان طبری- بزرگ علوی- رسول پرویزی- فریدون توللی- جهانگیر افکاری- احمد سمیعی- مهدی اخوان ثالث- نادر نادر پور- جلال آل احمد- صادق چوبك- مرتضی راوندی- ابراهیم گلستان- حسین ملك- عبدالحسین نوشین- حسین خیر خواه- خاشع- کریم کشاورز- دکتر خانلری از جمله نابغه های مورد تبلیغ حزب توده بودند . وقتی دکتر خانلری- رسول پرویزی- صادق چوبك از صف هواخواهان حزب توده جدا شدند شهرت و محبوبیت خود را از دست دادند در عوض سعید نفیسی وقتی به خانه وکس راه یافت و مورد تفقد مقامات شوروی و حزب توده قرار گرفت به کسوت استاد بزرگ ملقب گردید .

خلیل ملکی- حسین ملك- انور خامه ای- جلال آل احمد تا در حزب توده بودند نظیر و همتا نداشتند اما بمحض انشعاب از حزب خائن و دست نشانده انگلیس معرفی شدند .

جبهه آزادی و حمایت از هدفهای حزب توده

موج مبارزه با استبداد و دیکتاتوری پس از شهریور ۲۰ چنان فضای کشور را پر کرده بود که هر کس با فکر و اندیشه ای میکوشید که از گروههای مخالف با اختناق و قلدری حمایت کند . در سال ۱۳۲۲ که حزب توده قدرت یافته بود برای اینکه پشتیبانی مطبوعات کشور را هم داشته باشد با تشکیل جلساتی درصدد بر آمد که جبهه ای از مطبوعات تشکیل دهد که آنهم (جبهه آزادی) نام گرفت که بعضی از مدیران روزنامه های عضو آن حتی در صف مخالف حزب توده قرار داشتند ولی اعلامیه آنها طوری بود که نشان میداد از اهداف حزب توده پشتیبانی میکنند . نخستین قطعنامه جبهه آزادی در مرداد ماه ۱۳۲۲چنین است (خطر قطعی و وحشت فنا و اضمحلالی که کشور و ملت ایران را تهدید میکند و بقای عوامل

سیه روزی و دستگاه جنایاتی که بدبختی امروز ما نتیجه آنست ایجاب میکند که عناصر وطنخواه و آزادی طلب و شرافتمند برای مبارزه و انهدام این اساس مخرب و کانون فساد و خودسری جبهه واحدی تشکیل داده و با نهایت ایمان وشرافت در این راه فداکاری نمایندو اساس ظلم و بیدادگری را بر اندازند . از این رو مدیران جراید امضا کننده در اولین قدم جبهه ای به اسم (جبهه آزادی) تشکیل داده و در اصول ذیل موافقت مینمایند که با تمام قوا با یکدیگر معاضدت و همکاری نموده و برای تقویت این جبهه و نیل به آرزوی خود از هیچگونه فداکاری مضایقه ننمایند .

ضمنا" از عموم آزادیخواهان و اشخاصی که با این اصول موافقت دارند دعوت میشود که با تمام قوا فردا" و مشترکا" بر علیه اوضاع و عوامل دیکتاتوری و ارتجاع مبارزه نموده زمینه را برای نهضت حقیقی آزادیخواهی حاضر و آماده نمایند .

۱- مبارزه شدید با هر نوع انحراف از اصول قانون اساسی و حکومت ملی که از هر شخص و مقامی ناشی گردد .

۲- قطع ایادی عمال استبداد و ارتجاع از دستگاههای اجتماعی .

۳- مجاهده در برانداختن اصول و تشکیلات دوره دیکتاتوری و بدست آوردن مشروطیت حقیقی .

٤- مجاهده در تمرکز قوای ملی و وحدت عناصر آزادیخواه برای تقویت جبهه آزادی .

عزت پور مدیر آزادگان- جعفر پیشه وری مدیر آژیر- حسین فاطمی مدیر باختر- سید محمد طباطبائی مدیر تجدد ایران- پازارگاد مدیر خورشید ایران- عمیدی نوری مدیر روزنامه داد- فتاحی مدیر روزنامه دماوند- ایرج اسکندری مدیر روزنامه رهبر- احمد ملکی مدیر ستاره- صادق سرمد مدیر صدای ایران- شاهنده مدیر فرمان- دکتر رادمنش مدیر روزنامه مردم- فروزش مدیر نجات ایران . محیط طباطبائی مدیر مجله محیط

در بین امضا کنندگان از چپی ها افرادی نظیر پیشه وری- ایرج اسکندری- رادمنش و از راست گرایان افرادی نظیر صادق سرمد- سید محمد طباطبائی- پازارگاد دیده میشوند و گروهی دیگر هم از علاقمندان به اصول آزادی و مشروطیت بودند و این امر نشان میدهد که روزنامه نگاران در مبارزه با

دیکتاتوری و حفظ اصول مشروطیت با هر فکر و اندیشه و ایده لوژی در یك صف قرار گرفته بودند .

نقشه ترور شاه از طرف حزب توده و شورویها

حزب توده با اینکه در اساسنامه خود از قانون اساسی نام برده و خود را طرفدار مشروطه سلطنتی میدانست ولی همواره با محمد رضا شاه پهلوی مخالفت میکرد و در صف مخالفان رژیم سلطنت قرار داشت. مقامات امنیتی مملکت نیز همیشه مراقب توده ایها و چپی ها بودند که شاه را مورد سوء قصد قرار ندهند. وقتی هم شاه در دانشگاه ترور شد هیچکس باور نمیکرد که این ترور توسط حزب توده طرح ریزی شده است.

پس از اعلام اینکه ناصر فخر آرائی عضو حزب توده بود و دکتر اقبال رسما" در مجلس شورایملی اعلام داشت که حزب توده نقشه ترور شاه را طرح کرده و تقاضا نمود که حزب توده غیر قانونی شود باز هم باور کردنی نبود که حزب توده دست به چنین اقدامی زده باشد. هنگامیکه دکتر کشاورز به افشاگری پرداخت و نقشه ترور شاه را از جانب دکتر کیانوری و بعضی از رهبران حزب توده اعلام داشت و گفت سران حزب از ماجرا بی اطلاع بودند معلوم شد که جناحی از رهبران حزب توده که با شورویها هم ارتباط محرمانه ای داشته اند نقش مهمی در این ترور داشته اند.

خانبابا تهرانی نیز که از اعضای فعال حزب توده بود در خاطرات خود به برنامه ترور شاه در سویس اشاره کرده که البته این توطئه نیز با گروهی از چپی ها طراحی شده و حزب توده در جریان نبوده است.

اخیرا" نیز (ولادیمیر کوزیچکین) مامور بلند پایه (کی- جی- بی) به طرح نقشه ترور شاه توسط مامورین امنیتی شوروی اشاره کرده و چنین مینویسد :

ماموران شوروی در سال ۱۹۶۲ (۱۳۴۳) با گذاشتن یك اتومبیل فولکس واگن پر از مواد منفجره در مسیر حرکت اتومبیل شاه در تهران، کوشیدند او را به قتل برسانند. نقشه این ترور توسط خروشف نخست وزیر شوروی نیز تائید گردید. اما هنگامی که شاه از برابر اتومبیل انفجاری گذشت، مواد منفجره به دلیل یك اشتباه کوچك عمل نکرد و شاه زنده ماند. قدرت مواد منفجره درون اتومبیل به

حدی بود که اگر اتومبیل مزبور منفجر میشد به شعاع چندین صد متر همه چیز را نابود میکرد .

کوزیچکین می نویسد : "پس از آن که عملیات به شکست انجامید ، اتومبیل انفجاری با بمب درون آن کنار خیابان در تهران مانده بود و بیم آن میرفت که منفجر شود و همه چیز و همه کس را در شعاع ۵۰۰ متری اطراف خود نابود کند . بالاخره یك مامور متخصص مواد انفجاری وابسته به شوروی موفق شد بمب را از کار بیندازد" دلیل منفجر نشدن بمبی که قرار بود شاه را بکشد ، از سوی "کوزیچکین" دقیقا" تشریح شده است : "مامور انفجار ، باید دکمه دستگاه کنترل از راه دور را برای انفجار بمب ، فشار می داد و تا سه ثانیه نگه میداشت ، اما او اشتباه کرد و تنها یك فشار بر دگمه وارد آورد و سپس رهایش کرد ."

ژنرال کوزیچکین این نکته را که غربیها ادعا می کنند که او بعد از فرار به غرب اطلاعاتی درباره حزب توده ایران به سازمانهای اطلاعاتی غرب داده و آنها این اطلاعات را در اختیار مقامات ایرانی قرار داده اند و همین باعث اعدام برخی از آنها شده است ، تکذیب کرد .

کوزیچکین گفت :"این به هیچوجه صحت ندارد .غربیها چه اطلاعاتی رامیخواستند به ایرانیان بدهند؟ ایرانیان خودشان همه گونه اطلاعات درباره حزب توده دارند" .

دکتر فاطمی و حزب توده و سرلشگر مزین

سرلشگر منصور مزین نامه مفصلی به نویسنده کتاب نوشته که خلاصه قسمتی از آن چنین است :

در کتاب شما با نقل قولی نوشته شده (سرلشگر مزین دوست فاطمی و دشمن رزم آرا بود) باید صریحا" بگویم من نه دشمن رزم آرا و نه دوست حسین فاطمی بوده ام بلکه مخالف عملیات و اقدامات هر دو آنها بودم که بر خلاف مصالح ارتش و کشور عمل میکردند . علل اختلاف بارزم آرا مفصل است ولی درباره حسین فاطمی چنین بود :

در سفر آمریکا بودم که دکتر مصدق وسیله نصر الله انتظام برای ریاست شهربانی احضارم نمود . تلگرافی جواب دادم بر حسب اطلاع وضع شهربانی خوب نیست و اصلاح این سازمان انتظامی در صورتی امکان پذیر است که رئیس

شهربانی قادر باشد بوظایف سنگین خود عمل کند و چون اطمینان دارم مانع اقدامات اساسی می شوند استدعا دارم مرا معاف فرمائید . جواب داده شد در حدود قانون اختیارات تام دارید فورا" مراجعت نمائید . دستور را اجرا کردم و با کوشش فراوان مشغول اصلاحات شدم ولی پس از یکی دو ماه حسین فاطمی معاون نخست وزیر (که به منظور تغییر رژیم با توده ایها همکاری میکرد) اغلب راجع به تغییر روسای کلانتری تهران و روسای شهربانی استانها بخصوص آذربایجان تلفونی دستوراتی میداد که مکرر تذکر دادم مشغول بررسی هستم و هر کس صلاحیت ابقاء در شغل را نداشته باشد تغییر خواهم داد ولی او به دستورات خود ادامه میداد . بالاخره ناگزیر شدم مراتب را به نخست وزیر گزارش دهم. ایشان تلفنی پاسخ دادند که دستور داده ام کسی در کار شما دخالت نکند . این موضوع موجب عدم رضایت فاطمی شد که تحریکاتی را علیه من آغاز نمود .

خوشبختانه دکتر مصدق عازم آمریکا شد و فاطمی را هم همراه خود برد . در مدت مسافرت دکتر مصدق تحریکات توده ایها برای ایجاد بی نظمی و اغتشاش بین محصلین دانشگاه و مدارس و اعتصاب کارگران کارخانجات ادامه داشت و تمام وقت اداری من صرف جلوگیری از عملیات توده ایها میشد و کارهای شهر فلج شده بود تا آنکه در نتیجه جستجو و کوشش زیاد موفق به کشف یکی از مراکز فعال توده ایها و محل مخفی چاپ مطبوعات آنها شدم و عده ای بازداشت گردیدند . در این اماکن تعداد زیادی عکسهای استالین ولنین و کتب ترویج مراسم کمونیستی و مدارکی در مورد دستورات به حوزه های حزبی در شهرستانها بدست آمد . همچنین فعالیت آنها در انتشار و پخش جراید مختلفی که همه روزه طبع میکردند و آمار تعداد اشخاصی که جراید آنها را میگرفتند و آنها را به طرفداران حزب توده منظور میکردند و تعدادی از افسران شهربانی و ژاندارمری و ارتش با اسامی مستعار که عضو حزب بودند حتی دارای نمرات و پلاکهای سفید اتومبیل هائی بودند که شهربانی برای عدم شناسائی اتومبیل شهربانی مامورین را به ماموریت های مخصوص میفرستاد به دست آمد .

بدیهی است از کشف این سازمانها و مدارکی که از حزب توده بدست آورده بودم و تحقیقات از بازداشت شدگان خشنود شده و تصمیم داشتم در مراجعت نخست وزیر از آمریکا تقاضا کنم هیئت دولت تشکیل شود تا با ارائه مدارك

مهمی که در اختیار داشتم درخواست بازداشت سران حزب توده و تعقیب آنها را بنمایم تا برای همیشه به تحریکات آنها بخصوص در دانشگاهها و مدارس خاتمه دهم.

پس از مراجعت نخست وزیر گزارشی تهیه و تقاضا کردم جلسه هیئت دولت تشکیل تا مطالب مهمی بعرض برسد. طبق معمول جلسه در منزل دکتر مصدق تشکیل شد و به محض شروع صحبت و تشریح عملیات توده ایها حسین فاطمی با صدای بلند و بطرز توهین آمیزی صحبت مرا قطع کرد و گفت آقا چرا غلو میکنید، توده ای وجود ندارد، دو شاگرد مدرسه نزاع میکنند اگر یکی از آنها افتاد بگوئید او را به بیمارستان ببرند. چون نخست وزیر و وزراء هم ساکت ماندند از جای خود برخاسته و گفتم جناب آقای نخست وزیر روزی که مرا از آمریکا احضار فرمودید بشرطی این شغل را قبول کردم که اشخاص غیر در امور شهربانی دخالت نکنند و معاون جنابعالی که نه تنها هیچگونه اطلاعی از امور شهربانی ندارد و هیچ مسئولیتی هم در این سازمان و اقدامات من ندارد لذا مجاز به چنین سخنانی نیست. من بموجب مدارك مهمی که بدست آورده ام لازم بود حقایقی را به اطلاع برسانم ولی با این وضعیت قادر به انجام وظایف بسیار سنگینی که بر عهده دارم نیستم و استعفا میدهم و پس از آن از اطاق خارج شدم. به کاخ رفتم و تقاضای شرفیابی نمودم و مراتب را بعرض رساندم. اعلیحضرت سئوال نمودند بعد از شما که خواهد آمد عرض کردم اطلاع ندارم و تقاضای مرخصی و عزیمت به خارج را نمودم که تصویب شد.

ناصر فخرآرائی عضوحزب توده دردانشگاه تهران به سوی شاه تیر اندازی کرد .
او کارت خبرنگاری روزنامه پرچم اسلام را داشت .
مخالفین رزم آرا شایع کردند که این کارت درستاد ارتش ماشین شده است .میگویند رزم آرا قصد داشت زمام امور را پس از ترور شاه دردست بگیرد.


اداره روزنامه پرچم اسلام
کارت خبرنگاری

غیر قانونی شدن حزب توده

توده ایها هر زمان غوغای دیگر میکنند
ای بسا اخلال کاندر کارکشور میکنند
منبع تعلیم شان کاخ (کرملین) است و بس
هرچه درس آنجا دهند این فرقه ازبَرْ میکنند
حزب آنان زاده ئی از بلشویك شوروی است
وندر ایران پیروی از حزب مادر میکنند

ادیب برومند

بعد از سوء قصد به شاه در ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ و اعلام حکومت نظامی در کشور هیئت دولت تصمیم گرفت که حزب توده را غیر قانونی اعلام کند به همین جهت لایحه مزبور از طرف دکتر اقبال وزیر کشور کابینه ساعد به مجلس تقدیم شد و ضمناً" چنین گفت:

از چند سال به این طرف در داخل کشور عناصر مفسده جوئی به اسم حزب توده ایران دور هم جمع شده مردمان ساده لوح را با کلمات فریبنده اغفال و هر روز ایجاد اغتشاش و هرج و مرج نموده و درصدد واژگون کردن بنیان و اساس کشور بوده اند و از هیچگونه آزار و قتل و غارت در مازندران و گیلان و آذربایجان فرو گذار نکرده و حتی موقعی هم درصدد تجزیه قسمتی از کشور برآمدند. گزارشهای رسیده حاکی است که اینك صرفنظر از اغفال مردمان ساده به ترویج مرام اشتراکی در بین نوباوگان و دانشجویان شروع کرده و زمینه انقلاب را در کشور فراهم میسازند. بنابراین دولت برای حفظ تمامیت و استقلال کشور و

جلوگیری از هرگونه مفسده و آشوب حزب مزبور را منافی استقلال کشور تشخیص و دستور میدهد سازمان حزب مزبور در تمام کشور منحل و افراد خائن که مدارك لازم علیه آنها موجود است طبق مقررات و قوانین مربوطه تحت تعقیب قرار گرفته و مجازات شوند (صحیح است)

بنده مطمئنم با مدارکی که به عرض نمایندگان محترم رساندم اقدام دولت را درباره انحلال حزب توده تأئید خواهند کرد (نمایندگان- صحیح است)

***

اعلامیه فرماندار نظامی تهران

در اجرای اعلامیه دولت کلیه مراکز حزب توده در تهران در ساعت ۱۲شب ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ شمسی توسط مامورین حکومت نظامی اشغال گردید و در شهرستانها نیز دستور داده شد کلیه مراکز مزبور و سازمانهای این حزب توسط شهربانی و مامورین انتظامی توقیف ومنحل گردد .

فرماندار نظامی تهران وحومه
سرلشگر خسروانی

***

در اول تیرماه ۱۳۲۸ قانون مربوط به ضبط اموال احزابی که به استناد اصل بیست و یکم متمم قانون اساسی منحل گردیده اند مورد تصویب مجلس شورایملی قرار گرفت .

***

خلیل ملکی در این باره چنین میگوید :

بعد از ۱۵ بهمن دستگاه رهبری حزب توده هم کوچکتر و هم متمرکزتر شده بود . از ۱۹ نفر اعضای کمیته مرکزی سه نفر (کامبخش- ایرج اسکندری- روستا) در خارج از کشور از پیش میزیستند . هشت نفر دیگر (دکتر یزدی- دکتر جودت- بقراطی- دکتر کیانوری- قاسمی- نوشین- مهندس علوی- حکیمی) دستگیر و چهار نفر دیگر (دکتر رادمنش- دکتر کشاورز- احسان طبری- امیرخیزی) به شوروی گریختند . اداره عملی حزب توده به یك هیئت ۵ نفری مرکب از (دکتر بهرامی- دکتر فروتن- مهندس شرمینی- قریشی- متقی) واگذار شده بود . رهبری حزب تا هنگام فرار ده تن از رهبران حزب از زندان قصر با

هیئت مزبور بود . یکی از کسانی که در این مرحله نقش فعالی داشت حسام لنکرانی بود که در تهیه مخفی گاه برای رهبران حزب و فرار رهبران حزب از زندان نقش مهمی را ایفاء نمود . از افراد فعال کمیته ترور بود و احتمال دارد که پس از دستگیری روزبه و کیانوری ارتباط با رزم آرا را عهده دار گشته و به احتمال زیاد چون مورد اعتماد روزبه بود و از ارتباط او با رزم آرا اطلاع داشت همین ارتباط بلای جان او شده و وی را به کشتن داد .

***

انور خامه ای مینویسد : پس از تیراندازی به شاه در ۱۵ بهمن کلوپ حزب توده اشغال و بگیر و به بند شروع و محاکمات در دادرسی ارتش آغاز گردید . چهار تن از روزنامه نگاران هم محاکمه شدند . بشارت و دانش نوبخت به ۵ سال زندان مجرد و دژکام به ٤ سال زندان و بهروز به یکسال حبس تأدیبی محکوم گردیدند و سپس در تجدید نظر محکومیت تخفیف یافته و بعداً بخشوده و آزاد شدند .به دنبال آن محاکمه دکتر یزدی- دکتر کیانوری- قاسمی- جودت- بقراطی- مهندس علوی اعضای هیئت اجرائی حزب توده و نوشین و صمد حکیمی عضو کمیته مرکزی و اکبر شهابی- ضیاء الموتی- محمد علی شریفی- عبدالملك پور- محمد علی جواهری شروع شد و نتیجه آن محکومیت سی و چند نفر از سران و اعضای حزب به زندانهائی از چند ماه تا ده سال بود . دکتر کیانوری و قاسمی ده سال حبس مجرد- اکبر شهابی ۷ سال- دکتر یزدی، دکتر جودت و عبدالملك پور ۵ سال- بقراطی، مهندس علوی، نوشین، ضیاء الموتی و محمد علی جواهری سه سال- محمد علی شریفی یکسال حبس و صمد حکمی تبرئه گردید . ولی ۱۸ نفر از سران حزب غیاباً محکوم شدند که عبارتند از دکتر کشاورز- دکتر رادمنش- کامبخش- احسان طبری- امیرخیزی- ایرج اسکندری- رضا روستا- آرادشس حبس ابد . دکتر بهرامی، فروتن، قریشی و بابازاده ۱۰ سال حبس مجرد- شرمینی ۸ سال- مریم فیروز ۵ سال حبس مجرد

از پنج تن اعضای هیئت اجرائیه که مخفی شده بودند احسان طبری- کشاورز- دکتر رادمنش از طریق مرز خراسان به شوروی رفتند .

***

دکتر کشاورز در این باره به شاهرخ وزیری چنین گفته است :

من یکی از اعضای عالیترین مقام های حزب بودم و بنابراین به این مناسبت مسئولیت تصمیمات را حتی در مواردی که با آن تصمیمات مخالف بودم تا فوریه سال ۱۹٤۹- (۱۵ بهمن ۱۳۲۷) یعنی روزیکه به شاه تیراندازی شد و حزب مجبور به فعالیت مخفی گردید به عهده دارم زیرا من به اتفاق رادمنش دبیرکل حزب به دستور هیئت اجرائیه حزب در ژوئیه ۱۹٤۹ ایران را ترك کردیم.

ورود کامبخش به وسیله علی اوف به حزب تحمیل شد. با ورود کامبخش به حزب و به کمك برادر زنش کیانوری از این تاریخ یك سلسله اقدامات و وقایع در ایران انجام گرفت که نه حزب و نه کمیته مرکزی و نه هیأت اجرائیه و نه حتی دبیرحزب از آن اطلائی داشتند و مستقیماً از طرف این دو نفر ولی با استفاده از تشکیلات حزب و بعضی از کادرهای مورد اعتماد انجام می گرفت.

ما از این وقایع و جریانات هنگامی اطلاع یافتیم که همه اعضاء گرفتار نشده کمیته مرکزی در سالهای ۵۰ در مهاجرت در مسکو جمع شدند.

کامبخش فقط سه سال در ایران در حزب ماند (از ۱۹٤۳ تا ۱۹٤٦) و بلافاصله بعد از شکست فرقه دموکرات آذربایجان ایران را ترك کرد و به همان جائی که از آنجا فرستاده شده بود یعنی نزد باقراوف رفت، من بعضی از این وقایع را برای شما می شمارم:

۱- قتل احمد دهقان مدیر تهران مصور.

۲- قتل محمد مسعود مدیر مرد امروز.

۳- تشکیل کمیته ترور از بعضی از افراد حزب و مخفیانه.

٤- شرکت با واسطه کیانوری در جریان تیراندازی به شاه.

۵- قتل چند نفر از اعضاء ساده حزب.

٦- قتل حسام لنکرانی از اعضاء فداکار حزب که برادران او در ایران و در حزب به درستی شناخته شده و محبوبیت داشتند، حسام لنکرانی را به پیشنهاد کیانوری و تصویب اعضاء هیأت اجرائیه مقیم تهران به بهانه ای کشتند که او از خیلی از اسرار حزب خبر داشت!!

۷- ایجاد قیام افسران خراسان که اعضاء سازمان افسری بودند. این قیام منجر به کشته شدن بعضی از بهترین افسران این سازمان گردید.

۸- ایجاد انفجار درنا و ببر.

۹- ایجاد انفجار هواپیما در قلعه مرغی

مهم اینست که بعضی از این اعمال حادثه جویانه موقعی از طرف دسته کامبخش و کیانوری انجام گرفت که حزب توده ایران علنی بود ، حتی فراکسیون پارلمانی (هشت وکیل) در مجلس داشت.

زاخاریان یك روشنفکر ارمنی و عضو قدیمی حزب و طرفدار دکتر مصدق بود که دو روز قبل از مسافرتش به مسکو به طرز مرموزی مفقود و به قتل رسید . بعداً جنازه او در یکی از خانه های مخفی حزب توده، خانه ای که در آن پنجاه هزار نارنجك تحت نظر کیانوری ساخته شده پیدا شد . کیانوری میگفت که زاخاریان را رژیم کشته و جسدش را در چاه خانه حزبی انداخته است. زاخاریان در هیئت اجرائیه از دکتر مصدق و ملی شدن نفت حمایت میکرد که کارش به زدو خورد کشید و هیئت اجرائیه او را مأمور کرد که به مسکو برود و توضیحاتی بدهد . کیانوری که جداً با دکتر مصدق مخالف و معتقد بود که زاخاریان به نفع دسته مخالف او گزارش خواهد داد به مقامات شوروی متوسل شد که جلوی سفر او گرفته شود . در صورتجلسات کمیته مرکزی مسکو ثبت است که شورویها به رادمنش گزارش داده اند که کیانوری با آمدن زاخاریان به مسکو مخالف است و میگوید یکطرفه اظهار نظر میکند . این شك بسیار شدید است که کیانوری دستور قتل زاخاریان را به کمیته زیر نظر خود داده و یا اینکه با رژیم همکاری میکرده و دستور داده تا او را بازداشت و از شرش خلاص شود . اینکه کیانوری مدعی است زاخاریان را رژیم کشته درست نیست زیرا اگر کسانی از رفقای حزبی ما از شکنجه میمردند از مرگ آنان باخبر میشدیم (مثل شوشتری و سالاخانیان) در حالیکه هیچکس اثری از زاخاریان در زندانها نیافته است. با صراحت میگویم که کیانوری مردی است بسیار جاه طلب و خونخوار و از جمله کسانی است که حاضرند همه کس و همه چیز را فدای ارضای مقاصد جاه طلبانه خود کنند و در این راه از کشتن اشخاص ابا ندارند .

دکتر کشاورز میگوید روز قبل از تشکیل فرقه دمکرات آذربایجان کمیته مرکزی حزب در خانه من تشکیل شده بود ، پادگان دبیر تشکیلات ایالتی حزب در آذربایجان از تبریز رسید و گفت من همین حالا از تبریز آمده و فوری باید برگردم، زیرا فردا تمام سازمانهای حزب توده در آذربایجان از حزب جدا شده با

موافقت رفقای شوروی به فرقه دمکرات آذربایجان می پیوندند .

در یکی از جلسات کمیته مرکزی در مسکو من پیشنهاد کردم که کامبخش بین حزب توده ایران و فرقه دموکرات آذربایجان که هنوز مستقل از حزب توده ایران و غالباً در جدال با حزب ما بود یکی را انتخاب کند . کامبخش با کمال آرامی و اطمینان جواب داد که من باید در این مورد با رفیق باقراوف مشورت کنم . چندی بعد من دوباره پیشنهاد خود را در این موضوع در کمیته مرکزی تجدید کردم در این موقع کیانوری چنین گفت : رفیق کشاورز می گوید که کامبخش عضو فرقه دموکرات آذربایجان به دستور رفیق باقراوف شده است و این مسأله دیگری را بمیان می کشد و آن مسأله رابطه ما با رفقای شوروی است و این بسیار مهم است و به همین جهت من فوراً نظر خود را در این باره می گویم.

من عقیده دارم که اگر رفقای شوروی یکی از ماها را صدا کنند و به او بگویند فلان کار را بکن ولی به رفقای کمیته مرکزی خود نگو ما باید حرف شنوی داشته باشیم و آن کار را انجام بدهیم.

***

احسان طبری در (کژراهه) مینویسد :

به هنگام آغاز فعالیت حزب توده سلیمان محسن اسکندری بدون داشتن عنوان دبیرکل حق امضاء داشت و عملاً رهبر حزب توده بود . پس از مرگ او ظاهراً ایرج اسکندری حق امضا داشت . پس از کنگره اول نورالدین الموتی حق امضا داشت ولی احدی او را به عنوان رهبر حزب نمیشناخت . در کنگره دوم حزب در اساسنامه مقام دبیرکل تصریح گردید که دکتر رادمنش انتخاب گردید . مدت ۲۰ سال او در خارج دبیرکل حزب بود . پس از خلع رادمنش ایرج اسکندری به آرزوی دیرین خود (دبیراول شدن) نائل آمد . پلنوم شانزدهم کیانوری را انتخاب کرد و تا انحلال حزب توده (براساس اعترافات این حزب به خیانت انجام گرفته) در این سمت باقی بود .

حزب توده بر روی دو اصل عقیدتی و تشکیلاتی خطا و محکوم به زوال، و به پیروی از سنت حزب کمونیست ایران تشکیل شد . بر روی این دو اصل در گردبادهای گوناگون از ۱۳۲۰ تا ۱۳۶۱ چنان چرخید که سرانجام از گردونه زندگی اجتماعی بیرون رانده شد .

در حکومت سهیلی در انتخابات دوره چهاردهم ۸ وکیل حزب توده با پشتیبانی سفارت شوروی از صندوق درآمدند. رحمنقلی خلعت بری از حزب کنار رفت. فداکار وکیل سرمایه داران اصفهان بود. سید ضیاء به ایران آمده بود، حزب توده در مبارزه با او بزرگترین جنجالها را بپا کرد. محمد رضاشاه که در وجود سید ضیاء رقیب بالقوه ای را میدید از شدت عجله مقام سلطنت را فرود آورد و با وکلای حزب توده یعنی کشاورز و اسکندری ملاقات کرد. اقلیت مجلس چهاردهم به رهبری مصدق با ابراز تمایل آمریکا با سید ضیاء به شدت درافتاد. مظفر فیروز که (نقشه شاه شدن را میکشید) ابتداء با سید ضیاء کنار آمد ولی وقتی ورق سید ضیاء زرد شد با قوام السلطنه گرم گرفت و در اثر زیرکی مورد توجه سفرای شوروی قرار گرفت و نقش دلال بین سفارت شوروی و قوام را بازی میکرد. سید ضیاء و اعوان و انصارش را به زندان افکند. در بازی تشکیل (جبهه واحد) بین فرقه دمکرات آذربایجان- حزب دمکرات کردستان- حزب توده- حزب ایران- حزب جنگل- شورای متحده کارگران- حزب دمکرات در پارك هتل تشکیل جلسه داد و مظفر فیروز نطقها کرد. این همه هیاهو برای هیچ بود. در این موقع کامبخش در نهان از ارفع و رزم آرا که او را میشناختند و رد پای او را در میان افسران میجستند در واقع قهرمان خاموش و ناشناس صحنه بود. سازمان نظامی وسیله او تأسیس شد. کامبخش و کیانوری در تمام مدت مشغول سازمان دهی افسران و جمع آوری اطلاعات از آنها و تحویل به شورویها بودند.

آنچه مسلم است سرقتهای بانکملی دماوند- بانك بارزگانی- قتل حسام لنکرانی- محسن صالحی- داریوش غفاری- فاطری- پرویز نوائی به رهبری دکتر مرتضی یزدی از طرف هیئت اجرائی ۸ نفری و مسئول این سازمان خسرو روزبه انجام گرفته و در هیئت اجرائی تأئید شده است ولی یزدی و بهرامی وجودت اینکارها را ابتکار خود نمیدانند و کیانوری و قاسمی و روزبه را الهام بخش این اقدامات قلمداد میکنند ولی سه مورد دیگر یعنی (توطئه علیه جان شاه- ترور مسعود و دهقان) که به حزب توده منتسب میشود، سازمان رهبری از آنها اطلاعی نداشته است. در اثر تحقیق کمیته مرکزی خارج از کشور روشن شد که تماس کیانوری با ارکانی و ناصر فخر آرائی و اطلاع از نیت او مسلم است. دخالت

روزبه و گروه او و مسئله قتل مسعود به دست عباسی قطعی و مورد اعتراف خود اوست. ولی ارتباط رزم آرا و قرار و مدار او با شوروی در باره قتل مسعود و دهقان باید مورد تحقیق قرار گیرد. رزم آرا از عمال انگلیس بود و با شوروی رابطه دوستانه نداشت و مغازلات او با شوروی برای جدا کردن شوروی از آمریکا در مرحله تدارك یورش آمریکا در مواضع نفتی انگلستان در ایران بود.

در پلنوم چهارم یکی از مسائلی که مورد توجه کشاورز و روستا قرار گرفت مسائل جنسی بود. بقراطی گفت نامه هائی بدست آورده که روابط نزدیك شاندرمنی و قریشی را با مریم فیروز فاش میکند.

***

بهرام افراسیابی در کتاب (ایران و تاریخ) مینویسد:

بعد از مرداد ۳۲ طبق اساسنامه حزب، کمیته مرکزی از نوزده نفر تشکیل می شد که همراه با ۱۵ نفر اعضاء مشاور رویهمرفته جلسه عمومی (پلنوم) کمیته مرکزی حزب توده را بوجود می آوردند. در کنگره دوم حزب توده نوزده تن بعنوان اعضاء اصلی کمیته مرکزی انتخاب شدند که عبارت بودند از:

دکتر رادمنش- احسان طبری- دکتر حسین جودت- رضا روستا- دکتر فریدون کشاورز- دکتر غلامحسین فروتن- عبدالصمد کامبخش- دکتر بهرامی- دکتر مرتضی یزدی- احمد قاسمی- محمود بقراطی- دکتر نورالدین کیانوری- مهندس علوی- مهندس شرمینی- صمد حکیمی- علی امیر خیزی- عبدالحسین نوشین- ایرج اسکندری و بابازاده.

همچنین پانزده نفر بعنوان اعضاء مشاور کمیته مرکزی انتخاب شدند:

امان اله قریشی- جهانگیر افکاری- مرتضی راوندی- محمد حسین تمدن- علی متقی- شاندرمنی- سید اشرفی- مهندس صادق انصاری- شبرنگ- بزرگ علوی- قاضی- محضری- فرهی- مهندس اماموردی- صیاد نژاد و مریم فیروز.

طبق اساسنامه حزب، بایستی پس از انتخاب کمیته مرکزی و مشاورین آن از طرف کنگره در نخستین جلسه عمومی (پلنوم) کمیته مرکزی که اعضاء اصلی با حق رأی و اعضاء مشاور با حق مشورت و بدون حق رأی در آن شرکت می جویند، یازده نفر اعضاء هیئت اجرائیه کمیته مرکزی و پنج نفر اعضاء کمیسیون تفتیش حزب انتخاب شوند. افراد زیر بعنوان اعضاء هیئت اجرائیه کمیته مرکزی

حزب توده انتخاب شدند :

دکتر رضا رادمنش- احسان طبری- دکتر حسین جودت- دکتر فریدون کشاورز- دکتر کریم فروتن- دکتر بهرامی- دکتر مرتضی یزدی- احمد قاسمی- محمود بقراطی- کیانوری- مهندس علوی

افراد زیر بعنوان کمیسیون تفتیش حزب انتخاب گردیدند :

مهندس شرمینی- صمد حکیمی- علی امیر خیزی- عبدالحسین نوشین و بابازاده.

اعضاء مشاور کمیته مرکزی فقط جنبه تشریفاتی داشتند . افراد مزبور هر یك با یکی از اعضاء هیئت اجرائیه کمیته مرکزی مربوط بوده و بدون چون و چرا دستورات آنانرا اجرا می کردند . طبق اساسنامه حزب توده می بایستی به فاصله سه ماه به سه ماه جلسه عمومی (پلنوم) کمیته مرکزی تشکیل شود و در آن پلنوم اعضاء هیئت اجرائیه و کمیسیون تفتیش هر کدام گزارش کارهای خود را بدهند و روی آن بحث شود و تصمیماتی در باره کار سه ماهه آینده گرفته شود . پس از کنگره دوم حزب، افراد زیر هر یك متصدی شعبه هائی بدین ترتیب گردیدند :

- دکتر نورالدین کیانوری مسئول شعبه تشکیلات تهران و شهرستانها - احسان طبری مسئول شعبه مطبوعات- احمد قاسمی مسئول شعبه تعلیمات- دکتر کشاورز مسئول شعبه تبلیغات- دکتر فروتن مسئول شعبه اطلاعات- دکتر بهرامی مسئول شعبه دهقانان- دکتر مرتضی یزدی مسئول شعبه فعالیت های خارج از حزب- مهندس علوی مسئول شعبه مالی- محمود بقراطی مسئول شعبه کارگران .

مقام دبیرکلی با دکتر رادمنش بود که احسان طبری بعنوان دبیر سیاسی و دکتر کشاورز هم عنوان دبیری را داشت .

***

دکتر اصغرزاده در باره وضع حزب توده چنین مینویسد :

حزب توده که نتوانسته بود در تشکیلات داخلی و خارجی توفیقی داشته باشد و اطاعت کورکورانه حزب از شوروی رسوائیهائی ببار آورد که موجب شد اشخاصی نظیر دکتر کشاورز- دکتر یزدی- احمد قاسمی- دکتر جهانشاهلو- دکتر فروتن- رحمت جزنی- مهدی هاشمی و دهها تن از کادرهای برجسته، از آن جدا شدند . سروان روزبه- سرهنگ سیامك- سرهنگ مبشری- سرهنگ افشار قاسملو-

سرگرد وکیلی فرد- مرتضی کیوان و دهها نفر دیگر از بین رفتند . حسام لنکرانی و زاخاریان کشته شده سرهنگ آذر- سرگرد اکتشافی- دکتر رسولی- رضا روستا- سیامك جلالی- باکراد ماغدانیان سرنوشت نامعلومی پیدا کردند . سروان قبادی- محمد علی اقدام دوست اعدام شدند . گروهی نظیر دکتر لاشائی- جعفریان- نیکخواه- دکتر شروانلو- دکتر فیروزآبادی- دکتر مدنی و دهها نفر دیگر که بطور موقت تفکر سیاسی خود را کنار گذاشته به رژیم جذب شدند و بکارهای سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی پرداختند . بعضی از آنها نظیر جعفریان و نیکخواه به دست عناصر انتقامجوی توده ای طی محاکمات ۵ دقیقه ای در رژیم آخوندی اعدام شدند . در داخل رژیم افرادی نظیر کیانوری- احسان طبری- اعتمادزاده به آذین- سیاوش کسرائی- حسین زاده حفظ شده ولی سرهنگ حسین زاده- سرگرد نیو- سروان قبادی- سرلشگر مقربی- محمد سعادتی لو رفته اکثراً به جوخه اعدام سپرده شدند . ولی کامبخش و آرداشس در خارج ماندند و یا مردند و یا سرنوشت نامعلومی یافتند .

در سال ۱۹۸۰ سفری به اسکاتلند داشتم . تلویزیون خبر پناهنده شدن یك جاسوس روسی را که در سازمان بین المللی کار اشتغال داشت و به انگلستان پناهنده شده بود نشان میداد . او گفت بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ مدتی در ایران در سفارت شوروی بوده است . کامبخش به سفارت شوروی پناهنده شده بود و من با او آشنا شدم و هرطور فکر میکردم که چگونه او را از ایران خارج کنیم موفق نمیشدیم . تا سرانجام قضیه مسافرت شاه ایران و ملکه ثریا به شوروی پیش آمد بلافاصله کامبخش (کامبه) را به صورت زنان درآوردیم و به عنوان یکی از خانمهای عضو سفارت در هواپیمای شاه روانه مسکو نمودیم .

در سال ٤٧ یا ٤٨ که کنفرانس جهانی حقوق بشر در تهران تشکیل شد گرچه ایران هیئت نمایندگی ویژه خود را در این کنفرانس داشت ولی سرلشگر محمد حسین فیروز- مریم فیروز- شاید زهرا اسکندری که مغضوب رژیم بودند به تهران آمدند و در کنفرانس شرکت کردند . یکروزنامه نگار که متوجه جریان شده بود وقتی سئوال کرد به او گفته شد که آنها کارت سازمان ملل را داشتند که قبلاً از طرف ایران ویزا شده بود و مقامات مربوط هم آنها را به خوبی میشناختند ولی روش اغماض در پیش گرفتند . علاوه برآن روش بخشش شاه برای نجات

فرزندان دکتر یزدی در آلمان شرقی جالب میباشد .

ادوارد سابلیه نویسنده لوموند در کتاب (ایران- انبار باروت) مینویسد : بارها به خواهش دکتر کیانوری برای بعضی از توده ایهای برجسته از شاه تقاضای عفو کرده که در همه موارد با تقاضای او موافقت شد . بطوریکه نامه تشکر آمیز از کیانوری دارد که به خاطر شفاعت و آزادی ۲۶ مبارز حزبی تشکر کرده است.

این وقایع به سرعت اعتبار حزب انقلابی توده را نزد زحمتکشان جهان و ایران از بین برد و بتدریج حیات سیاسی آن پایان یافت. حزب برای نشان دادن تحرک خود رادمنش را کنار گذارد و ایرج اسکندری را به رهبری برگزید و سرانجام دکتر کیانوری نوه شیخ فضل الله نوری آخوند سیاهکار دوران مشروطیت را برگزید که این تغییرات معادل صفر بود . درنتیجه فعالیت کمونیستها در آمریکا- انگلستان- فرانسه- آلمان افزایش یافت و نشریاتشان به ۱۳ نمونه رسید و ترور سپهبد فرسیو دادستان ارتش- سروان نوروزی رئیس زندان سیاسی- حاج محمد صادق فاتح و ۵ مستشار آمریکائی انجام گرفت و معلوم شد اینها تحت حمایت های مخصوصی هستند و تشکیلات و جوخه هائی در داخل ایران دارند .

***

نویسنده کتاب معتقد است گروهی از روشنفکران و افراد تحصیلکرده که پس از شهریور ۲۰ به حزب توده رفته بودند به تدریج خود را کنار کشیده به زندگی عادی بازگشتند . در داخل تشکیلات مملکتی حتی در حساس ترین مقامات در دربار- ساواک- هیئت دولت- سازمانهای حزبی و حتی ارتشی و مقامات انتظامی و امنیتی راه یافتند و از وجودشان حداکثر استفاده میشد . گاهگاهی مشاغلی به این قبیل افراد داده میشد که مورد تعجب بود . کراراً از دکتر اقبال شنیدم که میگفت واگذاری مشاغل حساس به توده ایهای سابق خیلی خطرناك است، اینها موریانه وار پایه های تخت سلطنت را خواهند جوید . میگفت شخصاً هم به اعلیحضرت گفته ام چون خیلی رئوف و مهربان هستید کار خوبی است که اینها را بخشیده اید ولی بهتر است اینها دیگر به کارهای عادی بازگردند . پیشنماز کردن این افراد خطراتی هم دارد . آنها در ساواک- دانشگاه- مقامات انتظامی- دربار راه یافته اند و اینکار عاقبت خوبی ندارد . ولی اعلیحضرت میگفتند پایه های رژیم اینقدر محکم است که از آنها در هر شغل و مقامی که باشند کاری ساخته نیست. باید از

وجودشان استفاده کرد . چون در جوانی اشتباه کرده و به حزبی رفته اند که معلوم شد خائن است و از کشور دیگری دستور میگیرد و اکنون از آن حزب خارج شده و نباید آنها را کنار گذاشت.

گاهگاهی دیده میشد که مقامات ساواك به خاطر عضویت یك جوان در رده های پائین حزب خیلی سخت گیری میکردند و از دادن مشاغل حساس به آنها خودداری میگردید ولی به بعضی از آنها مقاماتی داده میشد که حیرت انگیز بود و حتی مقامات ساواك هم میگفتند این دیگر دستور و نظر شخص شاه است و به ما هم مربوط نیست.

نگارنده در جریان انتخابات حزب رستاخیز یکروز وسیله تلفن با پرویز ثابتی در باره یکی از وکلای فعال حزب ایران نوین صحبت کردم که ساواك در باره او اظهار نظر کرده بود که بعلت سابقه همکاری با حزب توده نباید وکیل شود . به او گفتم من او را میشناسم از افراد شریف و درستکار و معتقد به مقام سلطنت میباشد و در مجلس هم امتحان خوبی داده است و سن او هم طوری نیست که گفته شود در جوانی فعالیت چپ گرا داشته است. ثابتی گفت نظر ما این است. گفتم اگر چنین است چرا در مورد کسانی که در مقام وزارت و معاونت و سایر مشاغل مهم قرار دارند اقدام نمیکنید؟ اظهار داشت در باره آنها هم اظهار نظر میکنیم ولی این دیگر بستگی به تصمیم اعلیحضرت دارد که ایشان دستور میدهند آن مشاغل به آنها داده شود . گفتم تعدادی از این افراد در ساواك و دانشگاه هستند که مورد حمایت مقامات ساواك هم میباشند! میگفت این هم صحیح است ما از آنها برای کارهای امنیتی استفاده میکنیم و شخص شاه هم با آنها موافقت کرده اند .با اینطرز چند تنی از نمایندگان دوره قبلی را که کوچکترین فعالیتی در حزب توده داشته یا مدت کوتاهی عضویت داشته اند از شرکت در انتخابات محروم ساختند .

در باره این چند تن ناچار شدم وسیله هویدا به اعلیحضرت پیغامی بدهم که ساواك چنین روشی را پیش گرفته است. وقتی هویدا هم مراتب را به اعلیحضرت گفته بود اظهار داشتند که بهر صورت باید نظر ساواك را پذیرفت.

***

دکتر کیانوری و همسرش مریم فیروز (شاهزاده سرخ) نقش مهمی در کار

حزب توده داشته اند . دکتر کیانوری نوه شیخ فضل الله نوری است که در جریان مشروطیت به علت همکاری نزدیك با محمد علیشاه به فتوای علمای اعلام محکوم به اعدام شد و در میدان سپه به دار آویخته گردید درحالیکه فرزند او (پدر دکتر کیانوری) در پای دار برای اعدام پدر خود ابراز شادمانی میکرد . کیانوری جزو محصلین اعزامی به اروپا بود که خودش بیوگرافی خود را چنین بیان داشته است :

از سال ۱۳۲۱ عضو حزب توده ایران شدم . در سال ۱۳۲٤ برای اولین بار توسط کامبخش (شوهر خواهر م) با یکی از اعضای سفارت شوروی آشنا گردیدم که چون جریانات آذربایجان پیش آمد این ارتباط زیاد طول نکشید . بعد از جریان تیراندازی به شاه زندانی شدم . پس از فرار از زندان به زندگی مخفی پرداختم که چند سال طول کشید. بعداً به اروپا مهاجرت کرده یکسال و نیم در شوروی بوده سپس به آلمان دمکراتیك رفتم . در سالهای بین ٤٠ و ٥٠ مدتی از فعالیت حزبی برکنار بودم ولی از اوایل سال ۱۳٥۰ مجدداً به کارهای فعال پرداخته و از سال ٥۷ دبیرکل حزب شدم .

خلیل ملکی درباره کیانوری و سران حزب توده چنین مینویسد :

کیانوری که به ظاهر و من یقین دارم از روی مکر و ریا از هواداران جدی و پروپاقرص اصلاح طلبان بود زودتر از همه (تصحیح شده) بود بخصوص پس از سفری که همراه زنش به شوروی کرد و بازگشت . کیانوری هرچند تظاهر به اصلاح طلبی میکرد ولی بطرز عمیقی جزئی از کل بین الملل بمعنی و مفهوم استالینی کلمه شده بود .

سران حزب توده به علت اینکه نقش مدافع منافع شوروی را در ایران به عهده گرفتند و از فرقه غیرقابل دفاع دمکرات آذربایجان صد در صد دفاع کردند و با شرکت در بازیهای سیاسی در حقیقت هیئت های حاکمه محکوم به زوال را نجات داده و حیثیت خود را هم از دست دادند . در حالکیه اگر نقش وکیل مدافع ملت ایران را بازی میکردند و از تخلیه ایران از ارتش سرخ دفاع میکردند و پشتیبان فرقه دمکرات نمیشدند میتوانستند ضربه نهائی را به هیئت حاکمه ایران به نوعی وارد آورند که دیگر نتوانند از جای خود بلند شوند . اما بعکس سران حزب توده بهترین خدمت را به هیئت حاکمه و رجال و مقامات کردند .

خانبابا تهرانی در باره عضویت در حزب توده چنین میگوید :

من از نسل بعد از شهریور ۲۰ هستم که حزب توده یکه تاز میدان سیاست بود . حزبی که روشنفکران را در بر گرفته در تمام عرصه ها از کارخانه تا ارتش و محیط ورزشی و هنرمندان در میان همه نفوذ داشت، با برنامه مساوات طلبی- آزادی خواهی و عدالت اجتماعی وارد مبارزه شده در واقع سیمای یك حزب اصلاح طلب را داشت که از روشنفکران و جوانان ایرانی که به شوروی دل بسته و از فاشیسم هیتلری نفرت داشتند تشکیل شد . منهم چون شاهد نابرابری ها و فقر در جامعه بودم به چنین حزبی جلب شدم.

در مبارزه با فقر و هواداری از اصلاحات اجتماعی و تمایل به آزادیخواهی و ترقی و پیشرفت جذب به حزب شدم نه پذیرش آگاهانه سوسیالیسم یا شناخت علمی از مارکسیسم ..حتی برخی از رهبران حزب در مهاجرت با مسائل مارکسیسم آشنا شدند .

حزب توده اهل کتاب و قلم بود که چتر خود را بر سر جامعه روشنفکری ایران گسترده و این در میان مردم کشش داشت. بسیاری از استادان دانشگاهها عضو حزب بودند که پس از دستگیری یا فرار آنها کرسیها خالی شد . مثلاً کرسی استادی بیوشیمی فروتن یا فیزیك رادمنش یا معماری کیانوری و کرسی اطفال کشاورز. بهترین هنرپیشه های تئاتر و داستان نویسها و شعرا عضو حزب توده بودند . اینها به حزب اعتبار بخشید، نه آگاهی یا اعتقاد به مارکسیسم. اما جناحی در این حزب رخنه کرد که در گذشته به قفقاز رفته و در مدارس حزب باکو درس های بلشویسم را فرا گرفته بودند و پیش از آنهم حزب کمونیست ایران را هدایت میکردند . از قبیل آرداشس آوانسیان- رضا روستا- عبدالصمد کامبخش... حتی پذیرش کامبخش در حزب با مخالفت روبرو شد که میگفتند ارانی را لو داده که روستا در پلنوم چهارم خطاب به کامبخش پشت میکرفون گفت تقصیر من پدر سوخته بود که اصلاً متعهد تو شدم. ضامن تو شدم که بیائی توی حزب.. ترا اصلاً توی حزب راه نمیدادند چون به ارانی خیانت کرده بودی.

بهرحال دو نیرو در حزب بودند گروهی با سابقه در حزب کمونیست و تربیت شده در مدارس شوروی و گروهی میهن پرست با گرایش برقراری عدالت اجتماعی.

دکتر کشاورز اتومبیل بیوك زرد رنگی داشت که خیلی سروصدا کرده بود. کارگران زیراب اعتراض کردند که این چه حزب زحمتکشانی است که کشاورز با آن اتومبیلش در مقام رهبری نشسته است. کشاورز هم اعلام میکند که اتومبیل را به حزب تقدیم میکنم و کلیدش را هم به شما میدهم. بعد حزب هم برای اینکه ژستی نشان بدهد تا پیوندش را با زحمتکشان به نمایش بگذارد صمد حکیمی جگرفروش را به عضویت در کمیته مرکزی انتخاب میکند. او در جلسات رهبری حزب غائب بود. بعداً با پارتی بازی سوزن بان راه آهن شد. با این خصوصیات من از سال ۱۳۳۰ به عضویت حزب توده درآمدم و عضو سازمان جوانان شدم. یکی از فعالیت های من تشکیل گروه مقاومت برای مقابله با سومکاهی ها و پان ایرانیست ها بود.

یکی دیگر از کارهای من تعطیل مدارس با راه انداختن اعتصاب بود. در نتیجه مرا از مدرسه اخراج کردند و ما ده نفر بودیم که هیچ مدرسه ای اسم مان را نمینوشت. بعداً به سازماندهی دانشجویان و ورزشکاران پرداختم. وقتی دولت مصدق تقاضای قرضه ملی کرد حزب توده مخالف بود و گفت این کمك به دولت بورژوازی عامل امپریالیسم آمریکا میباشد. از زمانی که حزب توده سیاست مخالفت با دکتر مصدق را پیش گرفت این عمل برای من جای تردید باقی میگذاشت. در قیام ۳۰ تیر که یك قیام خودجوش بود افراد حزبی بدون اطلاع حزب شرکت کردند ولی روز ۲۸ مرداد از این یکپارچگی خبری نبود.

پس از آزادی مجدداً در ملك پدر یکی از دوستانم بنام اسکوئی در صاحبقرانیه مخفی شدم. از حزب اسنادی بمن دادند که در زیر شیروانی آن خانه مخفی کردم. روزی سیمکش برای تعمیر سیم برق می آید و جریان را اطلاع میدهد که مرا دستگیر کرده به زندان لشگر ۲ زرهی برده در سلولی انداختند که قبلاً سرهنگ سیامك آنجا بود. در آنجا با خیلی ها از جمله سروان عباسی آشنا شدم که کلید رمز سازمان افسری را در اختیار پلیس گذارده بود. او را همه بایکوت کرده بودند. در آنجا شنیدم که سرهنگ مبشری یك بار سعی کرده بود در مستراح با شکستن شیشه عینك و یکبار هم با لوله آفتابه رگ خود را بزند. جریان را از عباسی پرسیدم گفت من ۱۲ شب مقاومت کردم به سروان افسر ناظر زندان که میدانستم جزو سازمان افسری است گفتم که به حزب اطلاع بده من ۲٤ ساعت

دیگر مقاومت میکنم هرکاری میکنند انجام دهند دیگر از آن تاریخ نمی دانم چه اتفاقی میافتد . بعد در زندان شنیدم که روی عباسی سنگین ترین شکنجه ها را اعمال کرده اند . عباسی را در سال ۱۳۲۵ به جرم کمونیست بودن از ارتش اخراج کردند . او فرزند واقعی حزب بود و هیچ کس را نداشت. سرگرد پولاددژ که هنوز لو نرفته و ناظر شکنجه عباسی بود به او پیشنهاد میکند اگر بخواهد میتواند زهر در اختیارش بگذارد ولی عباسی امتناع میکند و میگوید زیر شکنجه مقاومت خواهد کرد . اما موضوع عباسی هنوز هم از طرف حزب زیر پرده ابهام مانده است. پولاددژ هم پس از شدت گرفتن دستگیریها به چکوسلواکی فرار نموده و با حزب توده مخالفت میکند و پس از انقلاب به ایران باز میگردد و اکنون در مطب همسرش کار میکند . موضوع دیگر ماجرای دستگیری صمد زرندی سروان ارتش فرقه دمکرات بود که به شوروی رفت و به ایران بازگشت و مسئول چاپ مخفی روزنامه مردم بود که در داودیه قرار داشت. نقشه این ساختمان را کیانوری کشیده بود . در زیرزمین محلی برای تعبیه ماشینهای چاپ ساخته شده بود و درب مخفی آن زیر توالت فرنگی ساختمان بود . زرندی هم دستگیر شد و ۱۵۰ نفر از کادرهای حرفه ای را لو داد . همان زمان میگفتند که زرندی در اتومبیل سرهنگ زیبائی مینشسته و همراه مأمورین امنیتی به شکار توده ایها میپرداخته است. او در خانه سرهنگ زیبائی زندگی میکرد . یك شب سرهنگ زیبائی در خانه نبوده فرار میکند و خود را به سازمان حزبی معرفی میکند و میگوید به حزب خیانت کرده ام و حاضرم محاکمه حزبی بشوم. بعداً زرندی را به شوروی فرستادند ، این هم از موارد مبهم حزب است.

مورد دیگر مربوط به مهندس میزانی با نام مستعار جوانشیر است که سرهنگ زیبائی به سراغ او میرود و میگوید میداند که عضو حزب توده است و از او میخواهد که با رژیم همکاری کند و در غیر این صورت از میان برداشته خواهد شد . او مهلت میخواهد و در همان فاصله از کشور خارج میگردد . عده ای معتقدند که از همان زمان با رژیم همکاری داشته است.

مسئولیت سازمان افسری مدتی با دکتر جودت بود . زمانی احمد قاسمی رابط بود که روزبه را کنار میگذارد . مدتی هم کیانوری این وظیفه را برعهده داشت زمان دستگیریها جودت مسئول بود . زندان لشگر دو زرهی به بازداشتی های درجه

اول حزب توده اختصاص داشت. در آنجا حمام مخروبه ای بود که دربهای آهنی داشت. این حمام خوف زیادی ایجاد کرده بود و معروف است در آن حمام زندانی را لای یخ میگذارند و موی اسب داخل آلت تناسلی مردان میکنند و خرس وحشی را به جان زندانیان میاندازند. بر دیوار یکی از سلولها نوشته شده بود که (ما افسران نیروی هوائی ابوالقاسم زاده- سوادکوهی- شلتوکی- باقرزاده به اینجا آورده شدیم شب تا صبح روی سرما آب ریخته و شلاق مان میزدند.) من و شاهرخ مسکوب را در همانجا دستبند قپانی زدند. یعنی دستها را از پشت با طناب بستند. به دستبند زنجیر یا سنگ وزنه آویزان میکردند و فشار سنگین وزنه طوری بود که احساس میکردی قفسه سینه ات پاره میشود. یکبار خرس کوری را آورده بودند به طرف زنهای توده ای میبردند تا در آنها هراس ایجاد کنند. هراس از اینکه خرس را رها خواهند کرد تا به آنها تجاوز کند. زاخاریان از تئوریسین های حزب را در نتیجه نابلدی شکنجه گران درآن حمامها کشتند. پناهی شکنجه گر که همان حسینی معروف میباشد بعد از کشتن زاخاریان او را درچاه انداخت. محمود کوچك شوشتری و وارطان سالاخیان به همین طرز کشته شدند. جنازه این دو را در رودخانه جاجرود انداختند. رئیس زندان لشکر ۲ زرهی سروان رضا جناب بود که بعدها سرتیپ شد و در سازمان امنیت کار میکرد. استوار ساقی و بازجوهای رکن ۲ زمانی سیاحتگر- زیبائی- لیقوانی- عمید و سالاری بودند ولی مغز متفکر همه آنها علی اصغر زمانی بود. کادرهای درجه اول حزب مثل یزدی و بهرامی و شرمینی را او بازجوئی میکرد. شرمینی که همه افراد خانواده اش توده ای بودند در حمام شکنجه شد و یکبار هم از زندان گریخت ولی پاسبانی او را دستگیر میکند.

یکبار کیانوری با علی متقی در خیابان تخت جمشید قرار حزبی داشته و با لباس مبدل افسری با درجه سرهنگی و مسلح سر قرار میرود البته با اتومبیل شخصی و راننده. صد متر بالاتر هم زمانی و لیقوانی و زیبائی در اتومبیلی نشسته بودند تا کیانوری را دستگیر کنند. راننده اتومبیل او گروهبان بود و نزد کیانوری میرود و سلام نظامی میدهد و میگوید جناب سرهنگ در اتومبیل دیگر منتظر شما هستند. کیانوری متوجه دام پلیس شده با اسلحه گروهبان را میکشد و فرار میکند و از مهلکه میگریزد. کیانوری با این کار خیلی گل کرد. زیرا دکتر یزدی

را وقتی گرفتند در اتومبیل بیوکش همراه خانم فرشته معیری نشسته بود و به دندانسازی دکتر احیاء بالای قنادی شاهرضا میرفت. یا دکتر بهرامی را در منزلش گرفته بودند و گریه کرده و به سر اعلیحضرت قسم خورده بود.

مطلب دیگر در باره سرهنگ سیامك است که از بستگان کامبخش بود. از افسران قدیمی بود که در حزب کمونیست عضویت داشت. در زندان روحیه خوبی داشت. میگفتند که اظهار داشته ما خودمون را ٤٠ سال حفظ کرده بودیم هیچکس نفهمیده بود چکاره ایم ولی شما جوونها سرما را به باد دادید. او روی دیوار زندان چنین نوشته بود:

دور از رُخت سرای درد است خانه من
خورشید من کجائی سرد است خانه من

مرتضی کیوان هم که اعدام شد چنین نوشته بود:

درد و رنج تازیانه چند روزی بیش نیست
راز دار خلق اگر باشی همیشه زنده ای

بعدها آنرا به سرگرد وکیلی نسبت دادند که هیچگاه در آن زندان نبوده است.

یکی از زندانیها علی امید از قدیمی ترین کارگران شرکت نفت بود. رویهم ٢٦ یا ٢٧ سال زندان کشیده است. در زمان دکتر مصدق حزب توده او را نامزد نمایندگی از آبادان کرده بود. او سمبل کارگری حزب توده و از قهرمانان حزب بشمار میرفت. هنگام فرار به شوروی دستگیر شد. وقتی او را در زندان شکنجه میکردند در گوشه ای می ایستاد و نمیگذاشتند بخوابد. در همان حال جاروئی به گردنش می بستند تا هر وقت چرت میزند دسته جارو به زیر چانه اش فشار بیاورد و چرتش پاره شود. تا سن ٧٠ سالگی در زندان بود که آزاد شد و با یکی از زنان حزبی ازدواج کرد. بعد شنیدم در حمامی دلاك شده است و بعد هم مرد.

عده ای از اعضای حزب توبه نامه نوشتند و برخی نیز با دستگاهها همکاری کردند و حتی بعدها وارد حزب رستاخیز هم شدند. افرادی نظیر دکتر هادی هدایتی و محمود جعفریان و منوچهر آزمون و فریدون هویدا و فرخ غفاری و رحمت جزنی به مقاماتی رسیدند و برخی نیز وارد کارهای ساختمانی شده صاحب ثروت کلانی شدند. کسانی نظیر عموئی و شلتوکی و باقرزاده ٢٥ سال زندان کشیدند. علی متقی از افراد فعال حزب بود که خسرو قشقائی میگفت بعد از ٢٨

مرداد همراه آنان در کوهها بوده است. در چین هم سرهنگ اکبر چلیپا میگفت همراه سرهنگ مبشری و علی متقی مدتی بین ایل قشقائی بوده اند. خسرو روزبه به او اعتماد کورکورانه داشته است و نامه های روزبه را وسیله فرج الله میزانی (جوانشیر) به رهبران حزب در اروپا میرسانیده است.

حزب توده یك سازمان اطلاعاتی داشت که خسرو روزبه- اکبر انصاری- سروش استپانیان- مهندس کاظم ندیم- عسگری و آشوت شهبازیان عضو آن بودند. وظیفه این سازمان این بود که افرادی را که حزب تشخیص میداد مانعی سر راه او هستند از میان بردارد. مثلاً شایع بود که سروش استپانیان میخواست تیمور بختیار را ترور کند. به طور مختلف گفته شده که متقی یا عسگری روزبه را لو داده اند. رادمنش در لایپزیك گفته بود که با مراجعه به پرونده دفاعیات روزبه معلوم میشود که متقی او را لو داده و همکار پلیس بوده است ، ولی قاسمی و افسران جوان از قبیل بیجاری- سغائی- نوائی همه از متقی تعریف میکردند. به نظر من پس از فرار سران حزب توده متقی بالادست روزبه بوده و همه امور حزب را در سالهای ۳٤ و ۳۵ به طور مطلق در اختیار داشته است. در پلنوم چهارم حزب در مسکو به عنوان تنها مسئول حزب در ایران انتخاب شد ولی در پلنوم پنجم ناگهان اعلام میشود که پلیس از آب درآمده است. رادمنش هم گفته از طریق روسها اطلاع یافته که او پلیس است. بعداً با کمك علم شغلی به او داده میشود. بعد از انقلاب کیانوری هم گفت علی متقی همکار پلیس و سازمان امنیت بوده و خائن به حزب توده میباشد ، به همین جهت از حزب اخراج شد.

وقتی از حزب توده جدا شدم عضو شورای مقاومت و متحد سازمان مجاهدین خلق گردیدم. در پاریس با ایرج اسکندری دیداری داشتم میگفت ۲۰ روز پیش رادمنش در لایپزیك درگذشته و جنازه اش در سردخانه است و مسئولین آلمان دمکراتیك تا بحال اجازه نداده اند به خاك سپرده شود که مبادا در مراسم سروصدائی بشود که موجب رنجش جمهوری اسلامی گردد. ولی موافقت کرده اند بی سروصدا جنازه اش بخاك سپرده شود.

اعترافات تلویزیونی کیانوری و طبری و سایرین دو بخش است. یك قسمت مربوط به حقایق تاریخی حزب است که بازگوکردن آن چندان شگفت آور نمیباشد. بخش مربوط به خط امام و سیاست جمهوری اسلامی حیرت آور بوده و

تأسف فراوان دارد . افسانه تزریق آمپول و گرفتن اعتراف توجیه احمقانه ای بیش نیست .

در سال ۵۸ رادمنش را در تهران دیدم ، پس از ۲۵ سال دوری از میهن برای دیدار اقوامش آمده بود . خیلی نگران به نظر میرسید شاید در اثر تهدیدهای کیانوری و یا از ما بهتران باشد . او گفت وقتی برای دریافت گذرنامه و اجازه خروج رفته بودم مأمور مربوطه گفت رجائی میخواهد با شما صحبت کند ، گفتم به رجائی چه کار دارم چون سخت بیمار هستم باید هرچه زودتر به آلمان بروم و فعلاً کاری به سیاست ندارم . سلام مرا به ایشان برسانید .

در باره انقلاب ایران گفت به باور من شوروی از این انقلاب که موفق به قطع نفوذ آمریکا و برچیدن بزرگترین پایگاه نظامی آن کشور در جوار مرزهای شوروی شده شادمان است و از این جهت انقلاب را پشتیبانی میکند ولی فکر نمیکنم که خط امام و سیاست جمهوری اسلامی منطبق با خط مشی حزب توده باشد . این خط مشی کیانوری است و تصور نمیرود رفقای شوروی از این خط مشی حمایت کنند . کیانوری را هم در سال ۵۸ در تهران دیدم گفت ما از انقلاب دفاع میکنیم و تو یقیناً به خرابکاری مشغولی .. گفتم حق با شماست به یك معنا همان کار را میکنم . گفت در انقلاب هم از کارهایت دست برنداشتی ، گفتم اینکه در کار استبداد جدید هم خرابکاری میکنم این وظیفه هر آدم آزادیخواهی است . گفت برو گمشو تو اصلاً آدم بشو نیستی ... یادم آمد در سال ٤٦ هم هنگام جدائی ما از حزب توده همان جمله را گفت . وقتی چهره او را در اعترافات تلویزیونی دیدم که قیافه اش مچاله شده دلم به درد آمد و ناگهان این جمله بر زبانم آمد (برو گمشو تو اصلاً آدم بشو نیستی) .

در اوایل سال ٦٤ به من پیشنهاد شد که به چین بروم . گفتند دکتر کشاورز به چین رفته و رفقای چینی برای ترجمه و گرداندن بخش فارسی رادیو پکن به کادر احتیاج دارند ، به همین جهت عازم پکن شدم . بنا بر دلائل امنیتی باید حضور من در چین از چشم اعضای حزب توده در پکن مخفی بماند . اعضای حزب توده در پکن عبارت بودند از افسران سابق ارتش از قبیل سرهنگ چلیپا که با روزبه عضو هیئت ۷ نفری سازمان افسری بود . دیگر سروان بیجاری از افسران فرقه دمکرات و دیگری سروان فهمی که در گذشته با غلام یحیی کار میکرده و

همچنین سرگرد طغرائی و سروان رصدی از افسران قیام خراسان . . از چهره های فراموش نشدنی سرهنگ عابدین نوائی بود که همراه همسرش در چین زندگی میکرد . او در دانشگاه پکن زبان فارسی درس میداد . در دوران انقلاب فرهنگی چین هراس زیادی داشت و به یاد دوران اقامت در شوروی و استالینیست می افتاد . میگفت ما نه با چینی ها هستیم و نه با روس ها ، کسی نداریم و بی پناهیم . نوائی از نخستین افسران فارغ التحصیل دانشکده افسری زمان رضاشاه بود . در آلمان بزرگ شده و با فرهنگ اروپائی آشنائی داشت . او هم دوره ارتشبد آریانا بود ، خیلی مردم دوست و میهن پرست بود . داستانهائی از سفر خود با آریانا را بیان میکرد از جمله گفت وقتی تعدیات انگلیسها را در جنوب میدیدم و عصبانی میشدم آریانا میگفت عابدین آرام باش دیری نخواهید پائید که خدمت اینها و نوکران داخلی شان برسیم و وطن را از شر وجودشان پاك کنیم . ولی حالا پس از ۳۰ سال به درجه ارتشبدی رسیده و در رکاب اربابش شاه و اربابانش علیه مردم شمشیر میزند . او آجودان پسر رضاخان شده و من در این گوشه دنیا به جرم عشق به میهنم غم غربت میخورم .

نوائی در قیام خراسان در کنار سرگرد اسکندانی بود که کشته شد . او در جنگل مخفی شده و به شوروی میرود . بعد هنگام وقایع آذربایجان به تبریز فرستاده میشود . نوائی و میلانی و پناهی و سرهنگ آذرچهار افسری بودند که هریك مسئولیت یکی از رکن های ارتش فرقه دمکرات را برعهده داشتند .

نوائی رئیس سررشته اری ارتش فرقه شد . او میگفت در تمام مدتی که در آذربایجان خدمت میکردم این احساس را داشتم که کارم یك کار میهنی نیست و با آن طرف آبی ها در تضاد افتادم . با حمله ارتش به آذربایجان باند روسی فرقه دمکرات که خبر داشتند ۲٤ ساعت قبل از حمله ارتش به سمت جلفا رفتند اما بقیه که بی اطلاع بودند یا دستگیر شدند یا جان باختند . سروان بیگدلی قبلاً به من گفت بساطت را جمع کن و برو که الآن ارتش میرسد . دیگران پیش از تو رفته اند . سراغ جهانشاهلو که پسر دائی من بود رفتم گفت فوراً برویم . با هم سوی مرز رفتیم . تا رسیدن ما حدود ۱۰ هزار نفر از مرز عبور کرده بودند . افسرانی که ما را میشناختند به این سوی مرز آمده ما را نجات دادند . در باکو ما را به باغ سبز بردند . در آنجا بین باند غلام یحیی بر سر تقسیم غنائم چند

کامیونی که از آذربایجان آورده بودند نزاعی درگرفت. مهاجرین از پیت حلبی آب میخوردند و روزی یك حبه قند داشتند. در برخی از نقاط شوروی در آن سال مردم از گرسنگی گوشت آدم میخوردند. نوائی میگفت سالهای سرکوب و اختناق و گرسنگی ادامه یافت که کافی بود زبان بازکنی تا کلکت کنده شود. یا به اتهام جاسوسی به سیبری تبعید شوی.. همان سروان بیکدلی ٤ سال در سیبری تبعید بود. نوائی میگفت در باکو مسکن فقیرانه ای داشتیم. من و میلانی دانشجوی دانشکده تاریخ شدیم. ملا مصطفی بارزانی را هم همراه افراد ایلش به باکو آورده بودند و هرچه میخواست به مسکو برود به او اجازه نمیدادند و طبق قوانین شوروی هم مسافرت بدون اجازه ممنوع بود. ملا مصطفی ناگهان به مسکو رفت و پشت دیوار کرملین پتویش را پهن کرد و بست نشست و گفته بود تا مسئولین را ملاقات نکنم از اینجا نمیروم. گویا نتیجه گرفت و این رفتارش نقل مجلس و محفل مهاجرین شد.

نوائی میگفت وضعیت ما در شوروی مشقت بار بود. به آلبانی رفتم. از خانمی که به استقبال من آمده بود میترسیدم که سوزن زهرآلود درپشت من فرو کند. به من قرص برای رفع کسالت دادند در توالت ریختم ولی به کمك رضا روستا به چین رفتم. روستا به من گفت چینی ها خوب مواجب میدهند. روسها میخواستند باند کامبخش را بفرستند. عنایت الله رضا و سروان رصدی هم دوره نصیری و ضرغام مرتضوی و علی خاوری دبیرکل بعدی حزب توده جزو گروه اعزامی به چین بودند. نوائی حالت روانی یافته بود و میگفت اینجا هم دنبال من هستند. نوائی بعد از انقلاب به ایران آمد که دیگر از او خبری ندارم.

نوائی آئینه تمام نمائی از نسلی است که با برداشتی انسانی از سوسیالیسم و مسئله رهائی انسان به دامان انقلاب و سوسیالیسم گام می نهد و در پی تجربه ای تلخ از سوسیالیسم زندگی تلخی را پشت سر میگذارد تا جائیکه قامت او زیر بار تلخی این زندگی شکسته میشود. تلخی که در همه جا او را دنبال کرد.

احزاب و جمعیت های سیاسی در ایران

بی تردید حزب توده ایران یکی از بزرگترین و مهمترین احزابی است که از بدو مشروطیت تا کنون در ایران تأسیس شده و نقش مهمی در تاریخ معاصر ایران داشته است.

گفته ها و نوشته ها و اعترافات بازیگران حزب توده نشان داد که پیوستگی و وابستگی حزب مزبور با شورویها موجب شکست و ناکامی و سرانجام اضملال آن گردید که اکنون نیز خیلی از کسانی که سالها در راه تأسیس و پیشرفت و موفقیت حزب توده کوشیده اند از اقدام گذشته خود نادم و پشیمان هستند.

التبه نباید فراموش کرد که از آغاز مشروطیت تا کنون احزاب و سازمانها و گروههای زیادی در ایران به وجود آمده که حتی برخی توانسته اند دولت و مجلس را در دست داشته باشند ولی با گذشت ایام به حیات آنها پایان داده شده و اثری از آنها باقی نیست. برای اینکه بدانیم در این مدت چه سازمانهائی تأسیس یافته از کتاب (مبانی سیاست) عبدالحمید ابوالحمد که در سال ۱۳۶۵ انتشار یافته اسامی احزاب و جمعیت های سیاسی را نقل میکنم:

آرمان مستضعفین- اتحاد برای آزادی- اتحاد کارگر- اتحاد انقلابی برای رهایی کار- اتحادیه کمونیست های ایران- اتحاد مبارزان کمونیست- اتحاد مبارزه در راه طبقه کارگر- اتحاد ملی زنان- اتحاد چپ- اتفاق جوانان اشتراکی- انجمن خجسته-

انجمن دفاع از آزادی مطبوعات- بنیاد اسلامی نصر وفتح- تشکیلات پیشمرگهای زحمتکشان-جامعه حقوقدانان اسلام-جبهه آزادی مردم(جامی)-جبهه دموکراتیک- جبهه موتلف احزاب آزادیخواه- جبهه وحدت ملی ایران- جبهه ملی- جمعیت آزادی- جمعیت آزادی مردم ایران (جاما)- جمعیت انقلاب سرخ ایران- جمعیت ایرانی تعاون با فلسطین- جمعیت بیداری زنان- جمعیت ترقی خواهان ایران- جمعیت راه آینده- جمعیت حامیان صلح- جمعیت زنان مبارز- جمعیت عدالت- جمعیت فدائیان اسلام- جمعیت فدائیان- جمعیت ملی انقلاب ایران- جنبش انقلابی مردم مسلمان ایران-جنبش مسلمانان مبارز-جنبش ملی مجاهدین- حزب آزادگان- حزب آزادی ایران- حزب اتحاد برای آزادی- حزب اتفاق و ترقی- حزب اراده ملی- حزب استقلال- حزب اصلاح المسلمین- حزب اصلاحیون اجتماعیون- حزب انتقام- حزب اجتماعیون عامیون- حزب اعتدال ایران- حزب اعتدالیون اجتماعیون- حزب ایران- حزب ایران نوین- حزب برادران- حزب پان ایرانیسم- حزب ترقی خواهان- حزب توده ایران- حزب جمهوری اسلامی ایران- حزب جمهوری خلق مسلمان- حزب جمهوریخواه ایران- حزب خلق-حزب داشناکسیون ارامنه-حزب دموکرات-حزب دموکرات کردستان- حزب دموکرات تبریز- حزب دموکرات رضائیه- حزب دموکرات فارس- حزب دموکرات مشهد- حزب دموکرات عامیون- حزب دموکرات ملی- حزب دهقان- حزب جنگل- حزب رادیکال سوسیالیست- حزب رستاخیز انسانی ملت ایران (راما)-حزب رستاخیز ملی ایران- حزب رنجبران- حزب زحمتکشان- حزب سوسیالیست- حزب سوسیالیست اونیفیه یا اجتماعیون- حزب عدالت- حزب کارگران سوسیالیست- حزب کمونیست- حزب کمونیست ایران- حزب کمونیست کارگران و دهقانان ایران- حزب مستبد- حزب مشروطه خواه- حزب مردم- حزب مردم ایران- حزب ملت ایران- حزب ملل اسلامی- حزب ملیون- حزب میهن دوستان- حزب ناسیونال دموکرات- حزب نبرد ایران- حزب نیروی ملت- حزب وحدت ملی کردستان- حزب وطن- حزب همراهان- حزب هچاکیان (زنگ)- دانشجویان مبارز- راه کارگر- راه فدائی- رزمندگان آزادی طبقه کارگر- سازمان اسلامی شورا (ساش)- سازمان اتحاد مبارزه در راه طبقه کارگر- سازمان انقلابی جمهوری اسلامی (ساتجا)- سازمان انقلابی زحمتکشان ایران- سازمان

انقلابی زحمتکشان کردستان ایران- سازمان انقلابیون کمونیست(م.ل) (کومله)- سازمان تروتسکیست ها- سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر- سازمان جاوید آرمان خلق- سازمان جوانان مجاهدین علی اکبر (ع)- سازمان جنبش نوین رهائی بخش خلق های ایران- سازمان چریکهای اتحاد مثلث- سازمان چریکهای فدائی خلق ایران- سازمان حجاز- سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)- سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت معروف به اصولیها)- سازمان چریک های فدائی خلق ایران (اقلیت)- سازمان فجر- سازمان کارگر- سازمان مجاهدین الله- سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (مرکب از سازمان مجاهدین خلق ایران- هفت گروه)- سازمان مارکسیستی، لنینیستی توفان- سازمان مبارزه برای ایجاد جنبش مستقل کارگری- سازمان ملی دانشگاهیان ایران- سازمان مبارزین پیشرو- سازمان وحدت کمونیستی- ستاره سرخ- سهند (هوادار اتحاد مبارزه در راه آرمان طبقه کارگر)- شفق سرخ- شورای اتحادیه های رنجبران ایران- فداییان اسلام- فرقه ترقی و تمدن- فرقه دموکرات آذربایجان- فرقه دموکرات کردستان- فرقه کمونیست ایران- کانون ابلاغ اندیشه های شریعتی- کانون زندانیان دوره استبداد- کانون زرتشتیان- کانون مستقل معلمان- کمونیست های مستقل ایران- کمیته زرتشتیان ایران- کمیته نبرد کارگران ارامنه- گروه آزادی و برابری- گروه احمد زاده- گروه اتحاد کمونیستی- گروه انقلابی ابوذر- گروه انقلابیون مارکسیست، لنینیست پیکار (پیکار خلق)- گروه بشارت- گروه جریان- گروه جنگل- گروه سه شنبه- گروه صدای معاصر- گروه عدالت خواهان- گروه فلسطین- گروه کار- گروه مبارز- گروه مبارزه برای آزادی طبقه کارگر- گروه محمد چوپانزاده- گروه منشعب از حزب توده ایران- گروه میهن پرستان- گروه نبرد برای رهائی طبقه کارگر- گروه یاران حیدر عمو اوغلی- مبارزان راه طبقه کارگر- مبارزین راه اتحاد حزب طبقه کارگر (متحد خلق)- مجمع ادب- محفل مارکسیستی آزادی کارگر- منشعبین سازمان رزمندگان ایران- نبرد- نبرد برای رهائی طبقه کارگر- ندای کارگر- نهضت آزادی- نهضت مجاهدین خلق ایران (میثم)- نهضت مقاومت ملی- نیروی سوم و سوسیالیسم- همراهان سوسیالیست- هیئتهای موتلفه اسلامی

***

حزب سومکا

دراین رشته از بررسیهای تاریخی درباره بعضی از احزاب و سازمانها و جمعیتها مطالبی انتشار یافته و در جلدهای بعدی نیز در فرصت های مناسب درباره برخی دیگر مطالبی منتشر خواهد گردید .

از جمله احزابی که در ایران فعالیت داشت و از اندیشه های سوسیالیستی پیروی میکرد حزب سومکا بود که تقریبا" هیچگونه موفقیتی نداشت. با اینکه منشی زاده دبیر کل حزب و چند تن از کارگردانان حزب مزبور تحصیلکرده و روشنفکر بودند ولی در میان هیچ طبقه ای نفوذ پیدا نکردند .

داود منشی زاده پدرش ابراهیم منشی زاده از خوانین ایروان بود که در صدر مشروطیت فعالیتی داشته و در شب بمباران مجلس از آنجا دفاع میکرد . در اواخر جنگ جهانی از رهبران کمیته مجازات بود که در سال ۱۲۹۷ در راه سمنان و دامغان ترور شد . مادرش عطیه سر خوش فرزند یحیی سر خوش صاحب دیوان سرخوش بود .

منشی زاده بیوگرافی خود را چنین نوشته است : من در تهران متولد شدم و در سال ۱۳۱۰ با محصلین اعزامی به فرانسه رفتم و در دیژون به اخذ لیسانس فلسفه نائل گردیدم سپس به آلمان رفته دکترای فلسفه و ادبیات را از دانشگاه برلن دریافت داشتم. پس از آن متأهل گردیده صاحب ٤ فرزند شدم. در موقع سقوط برلن مجروح شده مدت دو سال در بیمارستان ماندم. در سال ۱۳۳٦ در دانشگاه مونیخ به تدریس ایران شناسی پرداختم. مدتی در قاهره زبان فارسی تدریس میکردم. در سال ۱۳۳۰ به ایران بازگشتم و حزب سومکا را تشکیل دادم که علامت اختصاری (حزب سوسیالیست ملی کارگران ایران) بود .

***

منشی زاده چند جلد کتاب تالیف کرده که (کمونیزم و لیبرالیسم) و (مارکسیسم و ایده آلیسم) از آنجمله است.

در نشریه ای درباره منشی زاده چنین نوشته بود .

داود منشی زاده فرزند ابراهیم منشی زاده بود که از موسسین (کمیته مجازات) بود وبه اعدام محکوم شد .

او در سال ۱۳۱۰ برای تحصیل به فرانسه اعزام شد و پس از دریافت لیسانس ادبیات به آلمان رفت و از دانشگاه برلن درجه دکترای ادبیات و فلسفه گرفت و به تدریس در دانشگاه مونیخ پرداخت. در سال ۱۳۲۸ به مصر رفت و در دانشگاه اسکندریه تدریس میکرد.

در سال ۱۳۳۰ به ایران آمد و حزب سومکا را تاسیس نمود. کار حزب او رونقی نداشت و چون خود منشی زاده از یك پا لنگی داشت و چند تن از همکاران او هم تصادفا" لنگی داشتند مخالفین از این جهت آنها را مورد تمسخر قرار میدادند.

منشی زاده در کارهای سیاسی و اجتماعی در ایران توفیق نداشت و بار دیگر به آلمان آمد و به تدریس پرداخت و در ۲۶ تیر ماه از سال ۱۳۶۸ در سن ۷۵ سالگی در گذشت.

سران حزب توده در خارج از کشور

وقتی سران حزب توده از زندان قصر گریختند غیر از تنی چند که در ایران مخفی بودند به تدریج یکی پس از دیگری از مسکو یا یکی از کشورهای بلوك شرق سر در آوردند و گاهگاهی هم در پاریس و بغداد و الجزیره دیده میشدند. در این باره هر یك از سران حزب مطالبی منتشر ساخته اند که مورد اشاره قرار میگیرد.

احسان طبری در باره سران حزب توده در شوروی و خارج از کشور چنین مینویسد:

هیئت اجرائیه برگزیده پلنوم چهارم حزب عبارت بود از دبیر اول دکتر رضا رادمنش- دو دبیر ایرج اسکندری و کامبخش- چهار عضو من و فروتن و کیانوری و قاسمی. دکتر جودت فقط پس از پلنوم پنجم به عضویت هیئت اجرائیه درآمد. در پلنوم هشتم غلام یحیی دانشیان و امیر علی لاهرودی افراد هیئت اجرائیه شدند. ابتدا همگی در مسکو بودیم، در اواخر سال ۱۳۳۶ اعضای هیئت اجرائیه به ستاد مرکزی حزب کمونیست دعوت و به آنها گفته شد برای فعالیت شما شرایط مساعدتر در آلمان شرقی موجود است. زیرا دولت شوروی مصمم است روابط خود را با ایران توسعه دهد و به همین جهت بقاء شما در شوروی برای فعالیت حزب نامناسب خواهد بود. به همین جهت هیئت اجرائیه در اواخر سال ۱۹۵۷ به لایپزیك منتقل گردید که در آنجا وسائل ممکن از قبیل چاپخانه و رادیو در اختیار گذارده شد و زمینه برای فعالیت حزبی کاملاً مساعد

بود و بین لایپزیك و برلن شرقی که رادیو پیك ایران در آنجا دایر بود عبور و مرور به سهولت انجام میشد . شوروی که رژیم ایران را پایدار و حزب توده را مزاحم میدانست ، دست به این اقدام زد و من تصمیم گرفتم از هیئت اجرائیه استعفا کرده ولی به کار تحریر ادامه دهم . استعفای من دلیل بی علاقه بودن به مارکسیسم و سوسیالیسم نبود ولی ستیزه ها و بهتانها باعث این استعفا گردید که مورد قبول واقع نشد . بین ایرج اسکندری و اعظم قاسمی همسر قاسمی مغازله برقرار بود که در جلسه ای این دو نفر با هم دست به یقه شده پیراهن قاسمی جرخورد . رادمنش مسئول ایران انتخاب گردید و کیانوری و فروتن اعضای کمیسیون ایران بودند . این به خواست شوروی بود که مایل نبود شخص پرکار و مبتکری برسر کار باشد . وضع سازمان حزبی پس از توقیف خسرو روزبه آشفته شد . اطلاع رسید که متقی در لو دادن روزبه رلی داشته است . بعد از روزبه اداره سازمان تهران با شخصی بنام مستعار دانش بود . دانش در نامه های خود به رادمنش روش مطیعانه داشت ولی رادمنش به او با سوء ظن مینگریست . بعداً معلوم شد که شوروی علاقه ای به توسعه سازمان حزب در داخل کشور ندارد . همچنین دانش از دست اندرکاران احسان الله شهبازی مسئول بخش توده ساواك بود که زندگی خوبی برای خود در ایران از برکت پولهای ارسالی رادمنش فراهم ساخته بود . این پولها از بودجه حزب کمونیست شوروی پرداخت میشد که از رقم آنهم من بی اطلاع هستم . سرانجام کمیسیون ایران تصمیم گرفت که رابطه با دانش قطع شود . روزنامه (صبح امید) در لایپزیك شروع به انتشار کرد . چون موج رادیوی پیك ایران در برلین کافی نبود ترتیب انتقال فرستنده به صوفیه (بلغارستان) داده شد . مسئله انتقال وسیله حسین یزدی (پسر دکتر یزدی) صورت گرفت . (او در آن ایام مشغول همکاری با ساواك بود) که روزنامه نیویورك تایمز این خبر را منتشر ساخت ولی مقامات ایران باز هم اظهار بی اطلاعی میکردند و مرکز پیك ایران را برلین مینوشتند . کیانوری پیشنهاد میکرد روزنامه مردم و مجله دنیا متعلق به دکتر ارانی منتشر شود . پلنوم پنجم در اسفند ۱۳۳۶ تشکیل شد . پس از پلنوم چهارم کشاورز و روستا که از نتایج آن ناراضی بودند محیط حزبی را در مسکو آشفته کرده و کشاورز تحت عنوان اینکه در عراق عبدالکریم قاسم فرصت مناسبی برای ما بوجود آورده بهتر است به عراق در

همسایگی ایران برویم و اعلام کرد که به عراق خواهد رفت. ولی اعضای پلنوم غیر از روستا همه با رفتن او مخالفت کردند ولی او گفت حتماً به عراق خواهد رفت. در نتیجه پلنوم پنجم کشاورز را از ترکیب کمیته مرکزی خارج کرد ولی روستا به کمك رادمنش به آلمان منتقل و بساط شورای متحده در مهاجرت را به راه انداخت. در این اثنا اعترافات روزبه در باره قتل حسام لنگرانی در مطبوعات ایران منتشر شد. با اینطرز اکثریت اعضای پلنوم روزبه را خائن خواندند ولی من و کیانوری و کامبخش مخالف بوده و گفتیم باید مبارزه دفاعی در نشریات جهان به نفع روزبه ادامه یابد.

وقتی روزبه تیرباران شد رادمنش و اسکندری نظر خود را تغییر دادند ولی قاسمی و فروتن کماکان مخالف ماندند. محیط حزبی در شهرهای لایپزیك و هاله (مرکز زندگی خانواده های افسران اعدام شده) پس از اعدام روزبه با سکوت روبرو بود. رادمنش و اسکندری خود را از دوستان نزدیك روزبه معرفی کردند. در پلنوم ۹ قاسمی از عضویت هیئت اجرائیه محروم شد، زیرا به تقبیح رهبری آلبانی رأی نداد. کمیسیون ایران در تمام این مدت در پشت درهای بسته فعالیت میکرد که هیچیك از اعضای هیئت اجرائیه خبر نداشتند ولی بدون شك ساواك از تمام ظرایف کار خبر داشت. رادمنش کاندیدای تازه ای برای سازمان دهی در ایران یافته بود که عباس شهریاری نام داشت که بعدها به مرد هزار چهره معروف شد. رادمنش میخواست اختیار کار را از دست کیانوری بگیرد. شهریاری با کیانوری مخالف بود. رادمنش بعدها گفت این پسره را رفقای شوروی به من معرفی کردند. شهریاری خوزستانی و از ایل دوانی بود که کار قاچاق افراد را در قسمت مرزی عراق اداره میکرد. شهریاری با پرویز حکمت جو که سابقاً در مهاجرت رومانی بود در سفر بغداد آشنا شد و تصمیم گرفتند با نزدیکی به رادمنش مقام خود را در تشکیلات تهران تحکیم کنند. در این موقع حادثه ای رخ داد که بهانه به دست کیانوری داد و آن کشف شبکه جاسوسی حسین و فریدون یزدی (فرزندان دکتر مرتضی یزدی) میباشد. واقعه دیگر نامه سوسلف عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی بود که از بی بندو باری حزب توده شکایت داشت و نوشت که اسرار حزب در کوچه هاست و باید این وضع را چاره کرد. معنای دیگر نامه سوسلف این بود که گروه مائوئیست نیز اسرار حزب را فاش میساختند و فروتن

و قاسمی و سخائی دارای چنین گرایشی بودند که از هیئت اجرائیه و کمیته مرکزی حذف شدند زیرا اختلاف چین و شوروی هم برملا شده بود. شورویها وظیفه تصفیه هیئت اجرائیه را به کیانوری سپردند که ظاهراً مبارزه با رادمنش بود.

قبلاً به مناسبت دهمین سال انقلاب چین من و فروتن و بالاش آذراوغلو عضو کمیته مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان به چین سفر کردیم. وقتی به پکن رفتیم بین اعضای حوزه پکن اختلاف درگرفت. احمد علی رصدی و فهمی و فاطمی که به دنبال عنایت رضا بودند با طرح اختلافات بی اهمیت ما را عملاً ۲۰ روز در اطاق حبس کردند. عنایت رضا که سلسله جنبان یکی از طرفین بود در آن موقع از پکن به مسکو بازگشته بود.

***

دکتر کشاورز چنین میگوید:

شش ماه پس از تیراندازی به شاه من و رادمنش به دستور هیئت اجرائیه به مسکو مهاجرت کردیم. من کوچکترین اطلاع و ارتباطی با این تیراندازی نداشتم. بلکه کمیته مرکزی و هیئت اجرائی و حتی دبیرکل از آن بی اطلاع بودند. به عقیده من تیراندازی به شاه به مبارزه شدیدی که آمریکا و انگلستان در آن زمان بر سر نفت ایران داشتند مستقیماً مربوط است و مبارزه درباره نفت ایران بالمآل مبارزه برای در دست گرفتن قدرت را، ایجاب میکرد. در تمام دوران جنگ دوم تا تیراندازی به شاه تنها حزب دیسیپلینه ایران حزب توده بود که یك سازمان وسیع نظامی را در کنار داشت. قبل از تیراندازی به شاه حزب توده وسیله یك کمیته ۱۹ نفری اداره میشد که ۱۱ نفر آنها هیئت اجرائیه را تشکیل میدادند.

بعلت اختلافاتی که در بین سران حزب پیش آمد در ۱٤ مه ۱۹۵۸ طی نامه ای که به کمیته مرکزی در مسکو نوشته از عضویت کمیته مرکزی استعفا کردم که خلاصه استعفا نامه چنین است:

دیروز رادیو تهران خبر داد که رفیق روزبه در تهران اعدام شد. در پلنوم پنجم لازم دانست که از احزاب برادر تقاضا شود برای نجات روزبه اقدام کنند. پیشنهاد شد که مخصوصاً در کنار نام او (عضویت کمیته مرکزی) ذکر شود که این

پیشنهاد رد شد (موافقین : کشاورز- آذرنور- ممتنع : امیرخسروی) بهانه این بود که ذکر عضویت کمیته مرکزی باعث خواهد شد که محافل غیر کمونیست برای نجات او اقدام نکنند . من گفتم او یکی از برجسته ترین رهبران حزب در جهان معرفی شده و بعضی از جراید خارجی نام (لنین ایران) را بر او نهاده اند . رفقای کمیته مرکزی عقیده داشتند روزبه به مناسبت اقرارهائی که کرده به حزب لطمه زده و خواسته به نفع خود قهرمانی کند . حال پیشنهاد میکنم :

۱- حزب نظر خود را در باره رفیق روزبه و اقرارهایش اعلام کند تا به حیثیت رفیق با شهامت ما لطمه نزند . به نظر من چون روزبه تصمیم به مقاومت داشت و میدانست اعدام خواهد شد و باید مسائلی را که افراد حزب بدانند (چون رهبری حزب را نالایق و افرادی را خائن میدانست) فقط با تأئید اقرارهائی که دیگران کرده بودند به گوش حزب برساند . زیرا اقرارهائی که عباسی کرده بود و خیانت بود ممکن بود مورد قبول واقع نشود . او تصور میکرد که انکار اقرارهای عباسی و دیگران از طرف او باعث سردرگمی حزب و فرار مقصرین از مجازات خواهد شد . به نظر من اقرارهای رفیق روزبه را باید با توجه به وضع حزب و خیانتها و خطاها و گناهانی که در رهبری آن شده مطالعه کرد و گرنه اصل قضیه را ماست مالی کردن و به افشا کنندگان خیانتها ایراد گرفتن نه حزبی است نه شرافتمندانه و نه حزب را از تهمتها نجات میدهد .

۲- پس از کشتن رفیق حسام لنکرانی که تمام افراد هیئت اجرائیه تهران در قتل او مقصرند و اعدام رفیق روزبه دو نفر از رفقای مؤثر حزبی که از بسیاری جنایات (باند کامبخش- کیانوری) اطلاع داشته و ممکن بود پس از اطلاع از اینکه کارها به دستورات این دو نفر بوده و فاش شود خاموش شدند ، دیگر حزب نخواهد توانست از روزبه جریان قتل حسام لنکرانی را که تحت نظر کامبخش و کیانوری کار میکرد تحقیق نماید تا بداند او چطور معتاد به کوکائین و مرفین شده بود و همچنین عللی را که باعث شد رفیق روزبه ، رفیق قاسمی را خائن به حزب معرفی کند و او را دزد ناموس بداند از دهان روزبه نشنود .

جالب اینکه کامبخش و بعضی دیگر از اعضای کمیته مرکزی گفته اند که حسام زیادتر از آنچه لازم بود از اسرار حزب اطلاع داشت و خطرناك شده بود . به نظر من حسام به مناسبت دانستن بسیاری از اسرار این باند و آگاه شدن به

جنایات و خیانتهای آنها و دیدن فساد اخلاقی بعضی از زنان که اداره کنندگان واقعی این رهبران بودند به قیمت جانش تمام شد و هیئت اجرائی دربست و متفقاً مدافع لزوم قتل حسام لنکرانی شده اند. تردید ندارم که اگر بتوانند مرا هم نابود خواهند کرد.

بدبختی اساسی ما این است که حزب توده حزبی نیست که حقایق را آشکار کند و حزب را از خائنین تصفیه سازد. نتیجه اینکه افرادی که یکدیگر را خائن و بی شرف و جانی میدانستند و میدانند با هم سازش کرده و ریاست میکنند. در پناه پول و وسائلی که احزاب برادر در اختیارشان گذاشته بر مشتی کادر مستأصل در مهاجرت ریاست میکنند. رهبری حزب نمیگوید که مسئول دزدیها، آدم کشی ها، تیراندازی ها، ملت را علیه مصدق برانگیختن و آب به آسیاب دشمن و دربار ریختن و غیره کی ها هستند؟ همه رهبری دربست، یا افراد معینی بوده اند؟ من معتقد بودم که در مقابل باند (کامبخش- کیانوری) اکثریت در کمیته مرکزی مبارزه میکنند ولی اکنون به این نتیجه رسیده ام که برای حفظ موقعیت خویش سازش میکنند، تا موقعیت متزلزل خود را حفظ کنند، رادمنش و اسکندری در چنین موضعی قرار گرفته اند. من دیگر عضویت خود را در کمیته مرکزی به نفع حزب نمیدانم و بدین وسیله رسماً از این کمیته مرکزی که به عقیده من باعث ننگ و بدبختی نهضت آزادی بخش ایران است و در آن حتی کوششی هم برای تصفیه رهبری نمیشود استعفا میدهم. همانقدر که به عضویت حزب توده افتخار میکنم از عضویت در کمیته مرکزی که اکثریت آن از کسانی تشکیل شده که نالایق اند یا خطاهائی از آنان سرزده که با خیانت موئی فاصله ندارد ننگ دارم و در کادر رهبری حزب برای تصفیه رهبری به مبارزه خویش ادامه خواهم داد.

دکتر کشاورز ادامه میدهد:

من به یاد برادرم جمشید کشاورز افتادم که برای او پرونده ساخته اند که به عنوان بدگوئی به استالین میخواستند وسیله تبعید او را به سیبری فراهم کنند که با دخالت روستا از اینکار جلوگیری شد. این بود که من قبول کردم و استعفا را پس بگیرم ولی گفتم اتهامات را وارد میدانم و بلافاصله با جدیت مشغول تهیه وسایل خروج خود از شوروی شدم. کمیته حزب مرا تهدید کرد که در صورت خروج از شوروی مرا از کمیته اخراج خواهند کرد. من جواب دادم اگر مرا از حزب هم

اخراج کنند خواهم رفت. با اینطرز پس از استعفا و تهدید کامبخش از کمیته مرکزی اخراج شدم. به علاوه کمیته مرکزی حزب توده به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی نوشت که کشاورز میگوید از عضویت در کمیته مرکزی حزب توده ننگ دارم و با این طرز میخواستند از خروج من جلوگیری کنند و در صورت اصرار مرا به سیبری تبعید نمایند.

تصمیم گرفتم همسر و دو فرزندم را به فرانسه بفرستم و سپس وسایل خروج خود را از شوروی فراهم سازم. کمیته مرکزی حزب با خروج من مخالفت میکرد. نامه ای نوشتم که شایع کرده اند به قصد همکاری با شاه خانواده خود را به فرانسه فرستاده و خیال دارم به ایران رفته با رژیم سازش کنم. به این مناسبت پسر ارشدم فرهاد را با موافقت خود او در نزد کمیته مرکزی گرو میگذارم تا پس از رسیدن به عراق با فعالیتی که خواهم کرد ثابت خواهد شد که قصد خیانت ندارم. اتهامی که در مسکو به من زدند این بود که ملافه های بیمارستان را به خانه برده ام. اتهام از طرف کامبخش زده شد. شورویها هم از این پرونده سازی کامبخش ناراحت شدند. این قبیل پرونده سازیها در باره عده ای از افسران مهاجر صورت گرفت. من در حیرتم که بعضی از رفقا تا چه حد از پستی نزول کرده اند. اینها که خود را کمونیست میدانند باید مبری از حسودی و جاه طلبی بوده خدمتگذار خلق و مردمی پاکدامن و با گذشت باشند. من دکتر مصدق غیر کمونیست را هزار بار به امثال استالین و کمونیستهای مثل او ترجیح میدهم. کامبخش یك فرمانبر بی قید و شرط از رژیم استالین بود.

به هرحال وقتی به عراق رفتم هفته ای سه شب ضمن کار در بیمارستان از رادیو بغداد برای مردم ایران صحبت میکردم که کمیته مرکزی از مسکو نامه ای به من نوشت که از هرگونه فعالیت سیاسی در بغداد خودداری کنید.

تا استالین زنده بود گفتن حقایق در باره رژیم شوروی بسیار گران تمام میشد. برادرم جمشید و من هدف کامبخش و کیانوری بودیم. در یکی از جلسات پلنوم در سال ۱۹۵۸ من گفتم جرئت قهوه خوردن در کمیته مرکزی را ندارم زیرا میترسم کامبخش و کیانوری مرا هم پهلوی حسام لنکرانی و زاخاریان و دیگران بفرستند. عده زیادی از کادرها و افسران راجع به وضع رقت بار خود و کارهای فرقه و کامبخش که باقراوف اداره کننده واقعی و غلام یحیی دانشیان فرمانبردار

بود شکایت داشتند ولی توجهی نمیشد .

با اینکه ارانی در محکمه خیانت کامبخش را شرح داده بود ولی علی اوف او را در کمیته حزب جا داد . کامبخش هنگامیکه خلبان بود به اتهام جاسوسی دستگیر شد . دکتر ارانی گفت کامبخش یك کتاب چند صد صفحه گزارش در یك شب نوشته است. به پاس این خیانت کامبخش به ده سال حبس محکوم ولی ارانی در حبس از بین برده شد .

در مسکو اطلاع یافتم که هنگام فرار سران حزب توده از زندان قصر کیانوری اصرار داشت که روزبه به جای تفرشیان افسر دیگری که محکومیت طولانی داشت جزو فراریان باشد و همینطور هم شد . کیانوری میگفت روزبه ضعیف است و از بسیاری مسائل خبر دارد و ممکن است اقرار کند .

هیچکس از رهبران حزب غیر از من برای مراجعت و کار مخفی در ایران اصرار نمیکرد . پافشاری من بی نتیجه ماند و کامبخش و کیانوری و جودت و فروتن انتشار دادند که کشاورز میخواهد به ایران برود و دوباره مطب خود را دایر کرده با رژیم همکاری نموده پول جمع کند . این رهبران جرئت نمیکنند به ایران رفته و فعالیت کنند ، رهبرانی که روزبه در نامه معروف خود به پلنوم چهارم در مسکو که در حضور ۸۰ نفر از کادرهای حزبی قرائت شد آنها را به ترسو بودن و ترك سنگر مبارزه و آب خنك خوردن در خارج متهم میکرد ، ولی این رهبران به مداحی روزبه‌پرداختند .

***

دکتر جهانشاهلو افشار (معاون پیشه وری درواقعه آذربایجان) در باره وضع سران حزب توده در شوروی مطالب مفصلی نوشته و به شدت خیلی از سران حزب را مورد حمله قرار داده که با حذف کلمات تند آن قسمتی نقل میگردد .

من که از آغاز برپائی گروه ۵۳ نفر تا سال ۱۳۵۱ دست اندرکار بودم باید آشکارا بنویسم که پس از انقلاب شوروی هر گروه کمونیستی که در ایران با هر نام و نشان برپا شد به دستور روسها بود . حتی نماینده کمونیستهای ایران در کمینترن ایرانی نبود .

هنگام تشکیل حزب توده سه گروه در برابر یکدیگر جلوه میکردند . نخست گروه روشن اندیشان جز کامبخش، دوم مریدان کامبخش یا گروه قزوینی ها ،

سوم گروه نوکران روس که بزرگترین آرزویشان این بود که ایران جزئی از خاك شوروی بشود و سردسته آنها رضا روستا واردشیر آوانسیان بودند. گروه چهارمی هم بعداً بوجود آمد به سردستگی خلیل ملکی از پاره ای ناخشنودان. او از کسانی بود که با اعترافات خود پرونده ۵۳ نفر را سنگین کرد، ولی موقع محاکمه در دادگستری ناتوانی خود را جبران نمود. هنگام سفر به آذربایجان رفتارش مردمی و میهن پروری بود و با دارودسته بیریا و کسانی که عکس استالین را یدك میکشیدند درافتاد که سرانجام از آذربایجان رانده شد. خلیل ملکی بیهوده گمان میکرد که اگر در حزب توده بتواند هواخواهانی دست و پا کند مورد توجه روسها قرارگرفته به رهبری حزب خواهد رسید. کسانی هم که ملکی را دست نشانده سیاست انگلستان میخوانند نادرست است. چون هیچگاه دست نشانده بیگانه نبوده است. خلیل ملکی از ما میخواست که برای بدست گرفتن رهبری حزب توده او را یاری کنیم. آن وقت ما باور داشتیم که روسیه شوروی پایگاه راستین برپائی کمونیزم در دیگر کشورهای جهان است ولی در حزب توده روس پرستانی بودند که برای استقلال ایران ارزشی نمیشناختند و چه بسا در آرزوی آن بودند که ایران به شوروی به پیوندد (آوانسیان- دکتر کیانوری- احسان طبری- رضا روستا ووو...)

دسته بازیهای درون حزب توده و فرقه دموکرات هرچه بود سرانجام واپسین داور، حزب بلشویك و سازمان امنیت روس بود. آنچه هم کامبخش در باره ۵۳ نفر گفته بود به دستور و خواست روسها بوده است. کامبخش در باکو به من گفت وقتی ۵۳ نفر دستگیر شدند روسها خواستند از این پیش آمد بهره برداری تبلیغاتی بکنند و بگویند دیگر کمونیستهای ایران چند تا کارگر و مردمان بیسواد و بی ریشه نیستند بلکه روشن اندیشان و دانشگاهیان و خانواده های سرشناس نیز بدان روی آورده اند.

وقتی خلیل ملکی و احسان طبری و انور خامه ای و جلال آل احمد و آپریم و... توانستند با تبلیغات گروهی را به دور خود جمع کنند و رادیو مسکو از این گروه به زشتی یاد کرد. احسان طبری که همیشه نان را به نرخ روز میخورد همراه چند تن دیگر جدا شدند و انشعاب به جائی نرسید. پس از برچیده شدن فرقه دمکرات و گریز رهبران رده یکم حزب توده از کشور دست دکتر کیانوری

از هر حیث باز شد و ولیعهد بی چون و چرای کامبخش گردید و از هیچ دزدی و بانك زنی و ربودن جنگ افزارهای ارتش و آدم کشی درون حزبی روگردان نشد. پس از آوارگی در شوروی نیز دارودسته کامبخش و کیانوری به یارگیری پرداخته مریم فیروزو اعظم قاسمی و همسرش- احسان طبری- دکتر غلامحسین فروتن با آنها همکاری داشتند. در پلنوم ٤ این مسائل مورد بررسی قرار گرفت (تیراندازی به شاه در ۱۵ بهمن- قتل مسعود و دهقان- لو رفتن سازمان ارتشی- دسته بازی در حزب- پیش آمد ۲۸ مرداد- فریبکاری کیانوری- آدم کشی دستگاه رهبری در درون حزب) دکتر رادمنش در نشست گسترده ای در پیش روی کیانوری گفت ایشان از من پرسیدند تو با کشتن شاه موافقی؟ گفتم به من چه ربطی دارد. گفت اگر کسی پیدا شود که شاه را بکشد چه نظری داری؟ گفتم به من مربوط نیست تا نظر بدهم. همسر کیانوری گفت من تا خون کشته شدن برادرم نصرت الدوله را از خانواده پهلوی نگیرم آرام نخواهم نشست.

سخائی افسر توده ای که در دادرسی ارتش و دادگاه از داوران بود گفت من پرونده را خوانده ام. دست اندرکاری کیانوری و مریم فیروز در این رخداد بی چون و چراست.

اکنون که با موشکافی، واقعه ۱۵ بهمن را بررسی میکنیم در می یابیم که تیراندازی به شاه به دستور انگلستان بوده آنهم نه برای کشتن شاه بلکه برای ترساندن و باج گرفتن از او... چون مریم فیروز و روابطی که با (روس و انگلیس) داشته و پس از آشکار شدن رازهای پنهانی دیگر جای دودلی نیست. سید ابوالقاسم کاشانی و سرتیپ دفتری با انگلیسها مربوط بوده اند. با تیر سرتیپ دفتری، فخر آرائی کشته شد. طپانچه فخر آرائی هم کشنده نبود فقط چند خراش ایجاد کرد. هدف انگلیسها یعنی ترساندن شاه بود تا به منافع نفتی انگلستان لطمه نخورد و دیگر اینکه حزب توده از صحنه خارج گردد. فردوست هم که وضع شاه را لحظه به لحظه به دستگاههای امنیتی انگلستان گزارش میداد بعداً به این راز پی برد. البته کیانوری و مریم فیروز از بیکاره بودن طپانچه فخرآرائی آگاه نبودند چون هدف آنها کشتن شاه بود. در جلسه دیگری که در باره لو رفتن سازمان افسری بحث شد که یکباره ۲۳ افسر به جوخه نابودی سپرده شدند دستورهای کامبخش در این سازمان بی چون و چرا اجرا میشد. سازمان

افسری را ستوان سیامك در سال ۱۳۱۰ با همکاری کامبخش آغاز کرد و در مهرماه ۱۳۲۰ آنرا گسترش داد و تا زمانیکه افسری خودسر و از خود راضی چون سروان روزبه نیامده بود دستورات کامبخش اجرا میشد. چنانکه کامبخش برای یاغی شدن افسران خراسان پیام دستگاه روسها را توسط سروان بهرام دانش به افسران خراسان رسانید که بعداً آن افسران به فرقه دمکرات پیوستند. من از اینکه سازمان افسری لو رفت خشنودم برای اینکه سازمانی که برای بیگانه کار میکرد از هم پاشید اما دریغ من برای زندگی از دست رفته افسران و خانواده های آنهاست که تاوان فریب حزب توده را میپردازند.

سازمان افسری از سه سو لو رفت: ۱-بودن کیانوری در رأس آن که روابطی با روس و انگلیس داشت. ۲-رخنه رکن ۲ و ستاد ارتش از زمانی که رزم آرا رئیس ستاد ارتش شد. ۳-بهره برداری از روزبه توسط رزم آرا ۳-سرمست شدن پاره ای از افسران توده ای از موفقیت دروغی و ناتوانی دولت مصدق.. وقتی هم که سازمان افسری لو رفت کیانوری پیغام میداد که همه خود را معرفی کنند و میگفت که وقتی همه را گرفتند به آنها گزندی نمیرسد. کیانوری با ملی شدن نفت مخالف بود و مصدق را هم مردی ملی نمیدانست و میگفت در ایران از بیخ و بن بورژوازی ملی وجود ندارد. عده ای معتقدند که در آن ایام حزب توده توان دردست گرفتن قدرت را داشت ولی کاری انجام نداد و هموندان ارتشی خود را هم قربانی کرد. چون در براندازی مصدق روس و انگلیس و آمریکا هر سه هم داستان بودند و دکتر کیانوری آنرا میدانست. اگر به جای کیانوری در آن ایام مردی دلیر و با ایمانی بود حزب توده زمام امور را به دست میگرفت و برای همیشه نام ایران چون کشوری خود سالار از تاریخ زدوده میشد. گاهی کسانی بدون اینکه خود بخواهند کاری میکنند که به سود کشور تمام میشود. دکتر کیانوری برای اینکه بقیه افسران توده ای را به کشتن بدهد پس از مرداد ۳۲ دستور داد که توده ایها همه جا خود را برای انقلاب کمونیستی و به دست گرفتن فرمانروائی آماده کنند. سروان تخشائی را به بمب سازی وادار کرد که با ترکیدن بمب یك چشم و یك دست خود را از دست داد. سروانی هموند در مسکو میگفت من از نیروی هوائی باید نارنجك و فشنگ بدزدم و بیاورم به حزب.

ننگین ترین کار سردمداران حزب توده به سردستگی کیانوری آدم کشی ها

بود . در مورد کشتن محمد مسعود به گفته سیفی، سروان خسرو روزبه به آنها آموخته و تپانچه را در دسترس تبه کاران گذاشته بود . کامبخش در مسکو گفت چون حسام اسرار زیادی از حزب را میدانست دستگاه رهبری برآن شد که او را از میان بردارند . من به کامبخش گفتم شما که بیش از همه اسرار حزب را میدانید . کشتن هموندان دیگر حزب پرویز نوائی و داریوش غفاری و فاطری و صالحی و دیگران از برگهای ننگین کارنامه سیاه حزب توده میباشد . در همه این آدم کشیها دکتر محمد بهرامی- دکتر حسین جودت- مهندس علی علوی- دکتر غلامحسین فروتن- دکتر کیانوری- محمود بقراطی- احمد قاسمی دست داشته اند و هرکس را که روزبه پیشنهاد میکرد آنها موافقت میکردند .

من یکبار از مسکو به محمد رضاشاه نامه نوشتم و از پیشگاه او خواستم که اجازه دهند خانواده های آواره به میهن بازگردند . چون اینها در شوروی آموزش فنی دیده و آماده خدمت هستند . همچنین نامه ای هم به هویدا نخست وزیر نوشتم که نخست وزیر بلافاصله از من صورت خواست تا اقدام شود . با دکتر رادمنش قرار گذاشتیم نام عده ای را بفرستیم ولی حزب کمونیست و سازمان امنیت روس میگفت باید تنها نام کسانی را بفرستیم که از دوستان ما باشند و از دستورهای حزب توده و فرقه دمکرات سرپیچی نکنند . غلام یحیی گفت ما این جوانان را پرورش نداده ایم تا نوکری شاه را بکنند . گفتم آنها نوکر شاه نخواهند شد برای خدمت به کشور خود میروند . سرانجام نام عده ای از جوانان را که در آرزوی بازگشت به وطن بودند صورت دادم . آنها هم مرتب روز شماری میکردند که چه موقع به وطن باز میگردیم . برای اولین بار بود که دیدم کامبخش برخلاف دستور روسها میگوید خواستهای مأمورین شورویها را پشت گوش بیانداز .

پس از اینکه دفتر سیاسی حزب توده به سه تن (کامبخش- رادمنش- ایرج اسکندری) واگذار شد کیانوری و طبری و آوانسیان و میزانی و بهزادی و مریم فیروز همچنان به کارشکنی مشغول بودند . به ویژه اینکه کار حزب در ایران به دکتر رادمنش واگذار شده بود . کارگزاران شوروی در ایران، عباس شهریاری را به رادمنش معرفی کردند . رادمنش در زمان عبدالکریم قاسم فعالیتی را در عراق آغاز کرد . سروان مراد رزم آور افسر کرد ایرانی از پادوهای کارکشته سازمان امنیت روس با کمك ملامصطفی بارزانی به عراق رفت . او جنگ افزارهای روسی را چون

نماینده کارشناس عراق در بندر تحویل میگرفت. با روی کار آمدن حسن البکر و صدام حسین دستگاه رهبری حزب کمونیست روس از من خواست که به عراق بروم و تیمور بختیار را به مسکو دعوت کنم که قبول نکردم.

در این موقع پسران دکتر یزدی (حسین و فریدون) خویشاوند همسر دکتر رادمنش از نبودن او استفاده کرده شبانه به صندوق مدارك حزب توده که در خانه وی بود دستبرد سیاسی زدند. کیانوری وجود شهریاری و سرقت اسناد را وسیله حمله به رادمنش قرار داد. در این موقع روسها تصمیم گرفتند ایرج اسکندری جانشین دکتر رادمنش گردد. با من مشورت کرد، به ایرج اسکندری گفتم که ما نمیخواهیم بپذیریم که اشتباه کرده ایم و در باورهای نادرست خود تجدید نظر کنیم. هنوز کشور ما پادشاهی و مشروطه است و به زیر پرچم سرخ درنیامده اینها با ما این جور رفتار میکنند که بدون دستور آنها اجازه آب خوردن نداریم، اگر روزی کشورمان سوسیالیستی شد حساب کن چه مصیبتی در پیش خواهیم داشت. من و تو که همه چیز را میدانیم چرا خود را فریب میدهیم و گوسفندوار خود و هم میهن مان را به کشتارگاه بکشانیم. اکنون رهبر ما غلام یحیی دزد و آدم کش و بی سواد میباشد. چه خوب گفته اند

هر که گریزد ز خراجات شاه جورکش غول بیابان شود

اما اینکه گفتی چرا صدارت جمعیت پناهندگان را نپذیرفتم باید این بیت خواجه حافظ را بخوانم

من آن نگین سلیمان به هیچ نستانم که گاه گاه درآن دست اهرمن باشد

سرانجام اسکندری پیشنهاد روسها را پذیرفت. در اینجا باید بگویم که حزب توده از سالهای ۱۳۲۳ با پاره آخوندهای ناآرام سروسری داشت. از جمله برقعه ای و خمینی میباشند. درآغاز رابط با آخوندها روستا و بعد محمد رضا قدوه بود که سواد آخوندی داشت و آخوندزاده هم بود. چون خمینی بیش از دیگران کباده مخالفت با شاه را میکشید و کیانوری به علت خویشاوندی با او وقتی در نوفل لوشاتو بسر میبرد همراه مریم فیروز چند بار به دیدارش شتافتند. روسها هم که به فکر انقلاب سرخ در ایران بودند کیانوری را به جای اسکندری گماشتند تا با خزیدن زیر عبای آقا همینکه دستگاه مشروطه سلطنتی برچیده شد چون آخوند توانائی فرماندهی را ندارد حاکمیت ایران به دست حزب توده بیفتد.

ایرج اسکندری پس از فتنه خمینی در برلن باختری به من گفت آنچه تو میگفتی درست بود و باور نمیکردم که اینها تا این اندازه بی شرم باشند. به او گفتم باید هرچه میدانیم در دسترس هموطنان خود بگذاریم. بازگو نکردن را اگر نتوان خیانت دانست دست کم باید آنرا انجام ندادن وظیفه میهنی خواند. زیرا اگر مردم ما به ویژه جوانان بدانند چه بسا خطاهای ما تکرار نخواهد شد.

***

ارسلان پوریا از اعضای فعال حزب توده که بعداً مدیریت مجله (عبرت) را عهده دار شده بود در این مجله چنین نوشت: (ارشاد و راهنمائی های تیمسار بختیار عامل بسیار مهمی در موفقیت مجله عبرت بوده است). ضمناً در باره سران حزب توده درخارج در شماره ٤ در مجله عبرت چنین مینویسد:

در صبحدم فردای ١٦ بهمن ١٣٢٧ جمعی از رهبران درجه اول حزب که پیوسته کوس زعامت کشور را میزدند حزب را گذاشتند و از ترس جان از مرز گذشتند. آنها کشور بیگانه را برخاك میهن ترجیح دادند. همه ادعاهای سابق خود را فراموش نموده و گریختند. هفت سال و اندی از آن فرار خجلت آور گذشته است و من که دو سال پیش در پست نماینده سازمان جوانان در فدراسیون بین المللی جوانان دمکرات موفق شدم بعضی از آنها منجمله دکتر رادمنش را در مسکو ببینم بهتر دریافتم این بزدلان از چه قماشی هستند. وقتی به آنها گفتم چرا به ایران نمی آئید ترس و تن پروری خود را زیر اطاعت کورکورانه از رفقا پوشاندند و گفتند صلاح نمیدانیم.

***

مسعود بهنود مینویسد:

در سال ١٣٤٤ شاه در سفری به کشورهای اروپای شرقی با رهبران این کشورها روبرو شد و در عین هم آهنگی با سیاست های آمریکا در جهت اقتصادی روبه شرق گذاشت و قراردادهائی بسته شد. پیش از آنهم قراردادهائی با شوروی برای فروش گاز و تأسیس ذوب آهن به امضا رسید. در همین سال دادگاه نظامی سران حزب توده را که اکثرشان در خارج بودند محکوم به اعدام کرد که عبارتند از: (دکتر فریدون کشاورز- رضا رادمنش- احسان طبری- ایرج اسکندری- علی امیر خیزی- عبدالصمد کامبخش- رضا روستا- اردشیر آوانسیان- فروتن- بابازاده-

یوسف جمارانی- محمود بقراطی- شمعونی) تنها مریم فیروز از میان آنها به حبس ابد محکوم شد.

***

ایرج اسکندری به بابك امیر خسروی و فریدون آذرنور چنین میگوید:

در پلنوم چهارم در مسکو بین من و کامبخش بحثی درگرفت. من گفتم رفیق کامبخش شما به اندازه کافی دسته گل به آب داده اید دیگر بیش از این اصرار نکنید. عصبانی شد و فحش رکیك داد و به من گفت پدرسوخته مادر فلان و از این حرفها... من هم یك کتابچه دستم بود با آن زدم توی دهنش و گفتم اگر از این فضولیها بکنی پدرت را در میآورم. مَنْ به تو اجازه نمیدهم که به من توهین کنی. داد و فریاد کرد که مرا کتك زده ای الآن میروم به پلیس شکایت میکنم. گفتم به هر جهنم دره ای که میخواهی برو شکایت کن من از تو نمیترسم. بعد آن را در جلسه کمیته مرکزی مطرح کرد، کیانوری هم از او حمایت میکرد، گفتم رفقا هارت و پورت را کنار بگذارید من حاضر نیستم که هیچکس به من توهین کند، خودم هم به هیچکس توهین نمیکنم ولی اگر کسی بخواهد به من توهین کند میزنمش، اگر زورم هم نرسید باز هم میزنمش، به او چك میزنم، حالا بعد او مرا بزند و خورد کند، من از میدان درنمیروم، هرکه باشد میزنمش.

وقتی اینها را گفتم رفقا ماستها را کیسه کردند، نوشین از این جریان بدش نیامده بود گفت رفیق ایرج تو اینقدر بزن بهادر نبوده ای، حالا چطور شده که اینقدر جنگی شده ای؟ گفتم من کسی را نمیزنم، اما اگر بخواهند به من توهین کنند من هیچ وسیله ای دیگری ندارم، من میزنم، حالا زورم رسید اگر پنج نفر هم باشند بریزند سر من و مرا بکشند، خوب باشد، ولی میزنم، با اینطرز کامبخش از در مسالمت درآمد و کیانوری هم عقب نشینی کرد. مخصوصاً بعد از اینکه این حرفها را زدم.

یك دفعه هم در لایپزیك با قاسمی دعوایم شد. در جلسه با او دست به یقه شدم. چنان کتکی به او زدم که پیراهنش تکه تکه شد. در لایپزیك کلاس درس داشتیم که من درس اقتصاد میدادم، اعظم زن قاسمی هم در آنجا درس میخواند، از جریانی که اتفاق افتاده بود ناراحت بودم. زن قاسمی به من گفت بارك الله بیا دستت را به بوسم، بارك الله خوب کردی زدی. من تعجب کردم دیدم شوهر او را

زده ام و او چنین میگوید . گفتم خانم من خیلی متأسفم و از شما هم خجل، من عصبانی شده بودم و نتوانستم جلوی خودم را نگه دارم والا آدم متجاوزی نیستم. گفت خوب کاری کردی باید قاسمی ادب شود . او از آن موقع تملق زیادی به من میگفت. برای اینکه خود را به من نزدیك کند . گفته بود من هرکاری داشته باشم به رفیق ایرج مراجعه میکنم و او هم برای من درست میکند . یواش یواش دیدم دارد مرا جزو جرگه خودش در میآورد ، هی مرا دعوت میکرد نرفتم و معذرت خواستم، بعد فروتن را فرستادم که آمد رفتیم منزل قاسمی، قاسمی آمد و مرا بوسید و گفت مرا ببخشید . من هم گفتم معذرت میخواهم واقعاً کار بدی کرده ام، عصبانی شده بودم.

یك دفعه هم بعد از پلنوم چهام با سغائی گفتگو داشتیم که او غش کرد و افتاد . سغائی از بازپرسان نظامی دادرسی ارتش بود که در باره تیراندازی به شاه و دخالت فخرآرائی و ارکانی گزارشی در مجارستان به رادمنش داده بود . پرونده در پلنوم چهارم گم شد ، به احتمال قوی سغائی پرونده را دزدیده بود . مریم کیانوری مدتی زیر بغل سغائی را میگرفت و به او محبت میکرد . در منزل کامبخش به سغائی حمله کردم، گفتم خودت را برای ما زین العابدین بیمار درست کرده ای، باز هم غش کرد .

(بابك- بعد از انقلاب یکی دوبار ارکانی را در دفتر حزب دیدم . از زمان دانشجوئی با هم آشنا بودیم . مدتی هم، هم حوزه بودیم . میخواستم از او درباره ترور شاه و دخالت کیانوری سئوالاتی کنم که فرصت نشد) کیانوری و قاسمی دائماً برخورد داشتند منتها خانم هایشان مسائل را بین خود حل کرده بودند و نمیگذاشتند که به جدال شدید و زدو خورد بکشد . یعنی مریم و اعظم در پائین با هم متحد بودند و مانع میشدند که شوهرانشان به هم حمله کنند .

خسرو روزبه از ایران نامه و پیامی فرستاده بود با مرکب نامرئی که از قاسمی خیلی بد گفته بود . خانم اعظم قاسمی غش کرد . رأی گرفتند برای عضویت قاسمی در هیئت اجرائی با نوشین مساوی شد . اعظم خانم نزد من آمد و خواهش کرد که به قاسمی رأی بدهم . (در بعضی از نشریات در باره روابط ایرج اسکندری و اعظم قاسمی مطالبی نوشته اند که صحت و سقم آن روشن نیست)

بابك- در مورد اخراج کشاورز اختلاف نظر بود . ما میگفتیم اگر قرار است

اخراج بشود باید حضور داشته باشد . ولی آنها میخواستند همینطور اخراجش کنند . بالاخره او را به پلنوم آوردند ، در حضورش پس از بحث مفصل اکثریت رأی به اخراج او داد ، این یك عمل دمکراتیك بود .

***

شکنجه روانی مهاجرین ایرانی

روزنامه کیهان هوائی مطلبی از یك عضو حزب توده (منوچهر قمشه ای) از روزنامه راه ارانی نقل کرده و نامه او را هم منتشر ساخته که قسمت جالبی از آن چنین است :

منوچهر قمشه ای از فعالین حزب توده در کارخانه سیمان شهر ری به شوروی پناهنده شد . در برابر رفتار غیر انسانی عوامل فرقه در ترکمنستان نسبت به پناهندگان سیاسی زبان به اعتراض گشود . طبق گزارش موثق به توصیه لاهرودی مسئول فرقه و عضو سیاسی حزب توده برای خاموش کردن صدای او به تیمارستان فرستاده شد . دوبار با بریدن رگ دست راست خود خودکشی کرد ولی او را از مرگ نجات دادند . اقامت طولانی در تیمارستان همه تصورات او را در باره (سوسیالیسم) چنان منقلب ساخت که به راستی به جمع بیماران روانی پیوست . پس از رهائی از زندان با تلقیناتی که به او شده بود تصور میکرد مأمورین (ک پ او) همه جا دنبال او هستند . به او تلقین شده بود که دستگاهی در مغزش کار گذاشته اند که ماهواره های شوروی او را از راه دور کنترل میکنند . با اینکه در آلمان فدرال به او پاسپورت پناهندگی داده شده بود معهذا از فکر ماهواره و دستگاهی که در مغزش گذارده بودند ابراز نگرانی میکرد . عجب اینکه جوان دیگری هم از اعضای حزب توده که در بیمارستان روانی ترکمنستان بود و در آلمان بسر میبرد حرفهای قمشه ای را تکرار میکرد و میگفت در مغز او هم دستگاهی هست که از طریق ماهواره کنترل میشود .

قمشه ای نگون بخت به سفارت جمهوری اسلامی مراجعه و درخواست مراجعت به ایران را نمود . پس از بازگشت به میهن با وجود عارضه کسالت روحی به زندان افتاد و تحت شکنجه قرار گرفته است. حزب دمکراتیك مردم ایران به این اقدام مقامات جمهوری اسلامی اعتراض کرد و خواستار آزادی قمشه ای شده است.

منوچهر قمشه ای در پاسخ به روزنامه کیهان هوائی چنین نوشته است: در سال ۱۳٦۲ پس از دستگیری رهبران حزب توده به شوروی گریختم. اینکه در شوروی با مهاجرین ایرانی چه کردند مثنوی هفتاد من کاغذ شود. شخصاً زیر وحشیانه ترین و در عین حال مدرن ترین شکنجه های روانی قرار گرفتم و صدمات سنگینی را متحمل شدم. پس از مدتها تلاش اجازه خروج از شوروی را گرفتم و سه سال در آلمان پناهنده بودم. برای مراجعت به ایران به سفارت جمهوری اسلامی در بن مراجعه کردم موافقت شد. پس از ورود به ایران به میان افراد خانواده ام رفتم. پس از ۲۰ روز مرا به دادستانی اوین خواستند و مدت ٤۰ روز در بازداشت بودم و پس از بازجوئی و محاکمه آزاد شدم. مورد هیچگونه آزار و اذیت نبودم و رفتار مقامات انسانی بود.

***

تهمورس آدمیت سفیر سابق ایران در شوروی مینویسد: هنگام مأموریت در شوروی در باره (لهاك باوند) برادرزاده امیر موید سواد کوهی رئیس خاندان باوند و امیر مازندان (که در جلد اول شرح حال او و فرزندانش منتشر شده) اقدام کردم تا از عفو زندانیان سیاسی که در زمان خروشف روی داد استفاده کرده او را به تهران بیاورم. پدرم با امیر موید خیلی دوست بود. وقتی نامه ای از لهاك باوند به سفارت رسید به او نوشتم که به مسکو سفر کند. حالی نزار و زندان کشیده داشت. تکیده و لاغر ولی هنوز آن قد خدنك و سرکش ایلی سالار جنگ برپا بود. موقع بازگشت به باکو و قفقاز قرار شد مرا در جریان بگذارد. هیچگونه ابراز آشنائی نمیکردم چون میدانستم دیوار موش دارد و موش گوش. در آبان سال ۱۳۳٤ یادداشت رسمی از وزارت خارجه شوروی به سفارت ایران رسید که (لهاك باوند) تبعه شوروی است و عزیمت وی به خارج باید طبق مقررات اتباع شوروی انجام شود. (لهاك باوند) به من گفت خاندان تاریخی باوند چهارصد سال از مازندران و رویان دفاع کرده چطور میتوانم غیر از وطن خود به چیز دیگری بیندیشم. از سال ۱۳۲۵ مراجعه او به ایران معوق ماند و علاوه بر اعزام مجدد او به سیبری اکنون بهانه تابعیت شوروی را پیش کشیده اند. اصولاً در شوروی گروگان گیری فرزندان خارجیها سابقه دارد. چنانکه فرزند مسعود انصاری سفیر ایران در مسکو که نوه مشاورالممالك میباشد و ۲۰ سال در شوروی مانده و به او

اجازه خروج نداده اند . در تمام دوره رضاشاه که انصاری اجازه رفتن به شوروی را نداشت وسیله سفارتخانه های شوروی در مأموریتهای مختلف ارتباط با فرزند را برقرار میساخت.

سرانجام لهاك باوند را به سفارتخانه آوردم تابه کار ترجمه و گذرنامه و شعبه کنسولی سفارت کمك کند . ضمناً او را به مقامات شوروی به عنوان کارمند سفارت معرفی کردم و گذرنامه اش را برای ثبت به آنجا فرستادم. ضمناً او در سفارت هم منزل داشت. سرانجام با او راهی ایران شدیم. در یك مهمانی سرلشگر علوی کیا به تعرض گفت (لهاك را آوردی؟) گفتم بله گفت به همین سادگی. گفتم صلاح است که پاپی لهاك نشوید .

عضدی وزیر خارجه از اقدام من تقدیر کرد . پروفسور آریا پارت (شروین) برادر مشارالیه نیز از من سپاسگزاری نمود . لهاك باوند پس از ۳۵ سال زندان و آوارگی و گرسنگی به ایران بازگشت. از لهاك باوند پسری در شوروی ماند به اسم (قبا).

***

نویسنده کتاب نیز در سال ۱۳۳۵ همراه یك هیئت مطبوعاتی به دعوت دولت شوروی برای مدت یکماه به شوروی سفر کردم. برنامه مفصل و جالبی برای روزنامه نگاران ایرانی تهیه شده بود و چند مترجم زبردست هم هیئت را همراهی میکرد تا هرگونه اطلاعاتی که میخواهند کسب کنند . به شهرهای مختلف سفر کردیم و دیدنیهای شوروی را مورد بازدید قرار دادیم که شرح آن به موقع در روزنامه داد نوشته شد . به یاد دارم که یك شب برای تماشای برنامه تئاتری در شهر (کیف) رفته بودیم. به علت اینکه قدری کسالت یافتم از وسط تئاتر عازم هتل شدم که نزدیکی محل تئاتر بود . هنگامیکه وارد خیابان شدم یکنفر که کلاه پوستی بر سر و لباس مندرسی بر تن داشت خود را به نگارنده رسانید و به زبان فارسی گفت (شما ایرانی هستید؟) گفتم بله روزنامه نگار ایرانی هستم. گفت میدانم عکسهای شما را در مطبوعات شوروی دیده ام، من سیاوش قیائی هستم که عضو حزب توده بوده و سالها است که به شوروی پناهنده شده ام، یادم آمد که در دانشکده حقوق گروهی عضو حزب توده داشتیم که نام یکی از آنها هم قیائی بود . پرسیدم شما همان قیائی هستید گفت بله وقتی نام مرا هم شنید گفت

شما را هم میشناسم. خلاصه مطلب این است که از مهاجرت به شوروی خیلی پشیمان هستم و میخواهم به هر صورتی است به ایران برگردم ولی از این شورویها خیلی میترسم. اگر بدانند من با شما تماس گرفته ام مرا نابود میکنند. من چند قطعه عکس و یك نامه میدهم اگر ممکن است به پدرم برسانید که سالهای سال است از من خبر ندارد. سیاوش قیائی میگفت من وقتی از ایران مخفیانه فرار کرده از راه گنبد وارد خاك شوروی شده شعار دادم که (خوشحالم از زندان ایران گریخته وارد بهشت شوروی شده ام). بلافاصله مرا به سیبریه فرستادند و مدتی در کارخانه ای کارم این بود که هیزم کشی میکردم. پس از سالها رنج و زحمت حالا مرا به کیف فرستاده اند و در یك کارخانه نساجی کار میکنم و جانم به لب رسیده است. اومیگفت عکس و کاغذ مرا در جیب خود بگذارید زیرا وقتی از هتل خارج میشوید تمام جامه دانهای شما را مأمورین شوروی در هتل کنترل میکنند و اگر عکس من به دست آنها بیفتد و بدانند که با شما تماس گرفته ام اعدام خواهم شد. از او پرسیدم که با منوچهر قیائی که فرماندار تهران بود چه نسبتی دارید گفت پسر عموی من است. گفتم با او در تهران تماس خواهم گرفت.

پس از مراجعت به ایران از دکتر اقبال که وزیر دربار بود تقاضا کردیم که موجباتی فراهم کند که حضور اعلیحضرت شرفیاب شویم و ایشان هم این کار را انجام داد. با رفقای روزنامه نگار شرفیاب شدیم. شاه از روزنامه نگاران وضع شوروی و نظریه هریك از ما را سئوال میکرد. من هم ماجرای سیاوش قیائی را مطرح کرده و گفتم بهتر است این جوان به ایران خواسته شود و شرح زندگی خود را در شوروی تشریح کند تا سایرین بدانند که در شوروی چه خبر است؟ تا ناآگاه خود را وارد چنین ماجراهائی نکنند. اعلیحضرت هم گفتند فکر خوبی است. به وزیر خارجه دستور میدهم که این کار را پیگیری کند و او را بخواهد. روز بعد دکتر علیقلی اردلان وزیر خارجه وقت به من تلفن کرد و گفت اعلیحضرت دستوراتی داده اند در باره سیاوش قیائی ماجرا چیست؟ جریان را گفتم و او هم یادداشت کرد و اقداماتی برای بازگرداندن سیاوش قیائی آغاز شد.

وقتی هم به تهران رسیدم با منوچهر قیائی تماس گرفتم او هم از من وقت گرفت و چند روز بعد پیرمردی به خانه ام آمد و گریه کنان گفت من پدر سیاوش

هستم، این جوان مرا پیر کرده است. سالها از او بی خبر هستم. ماجرا را گفتم خیلی خوشحال شد که فرزندش زنده و سالم است، نتیجه اقداماتم را گفتم ولی بعدها گفته شد هرچه دولت ایران اقدام کرده نتوانسته سیاوش قیائی را به ایران برگرداند. حال نمیدانم او درچه حالست. امیدوارم زنده باشد و درایران زندگی کند. چون واقعاً از اوضاع شوروی سرخورده و عاشق مراجعت به ایران بود.

***

احسان طبری مینویسد :

تا قبل از انقلاب انبوه بزرگی از افراد ایرانی در کشورهای شرقی و غربی زندگی میکردند. در کشورهای شرقی مهاجران سه دسته بودند. مهاجران قدیم که پس از شکست جنبش گیلان و کمی بعد از آن به شوروی رفتند. در مسکو لاهوتی- صدیقی- رنجبر (اسدالله اوف)- امین اسدی- سیروس بهرام (آخوندوف)- دیلمی در دوشنبه و گودرزی در عشق آباد بسر میبردند. موج بعدی مهاجرت به شوروی پس از شکست جریان آذربایجان و غیرقانونی شدن حزب توده صورت گرفت. برخی با اجازه حزب و برخی خودسرانه به شوروی آمدند. اعضای رهبری و افسران و فدائیان ابتدا در آذربایجان شوروی سپس در دوشنبه و مسکو و لنین گراد بسر میبردند. گروهی از افسران به کشورهای اروپای شرقی اعزام گردیدند. پیشه وری- صادق پادگان- میرقاسم چشم آذر- غلام دانشیان- امیرعلی لاهرودی در آذربایجان بسر میبردند. تا زمانیکه دانشیان درقید حیات باشد صدر افتخاری فرقه محسوب میشود ولی امور فرقه تحت نظر لاهرودی است. چشم آذر و میر رحیم ولائی در واقع باکوئی بودند. وقتی غلام یحیی صدر فرقه شد آذربایجانیهای ایران که در پیرامون صادق پادگان و کاویان و خانم پیشه وری و الهامی و دکتر مهتاش گرد آمده بودند میگفتند که آذربایجان جنوبی باید مستقل شود. تقی شاهین (منشی سابق پیشه وری)- حمید محمد زاده- غفارکندلی- دکتر ایرانی- دکتر تقدیسی هم از این زمره بودند. غلام یحیی مخالفان را از فرقه اخراج میکرد. عده ای از اعضای فرقه عازم مسکو شدند تا مذاکره کنند ولی با تضاد داخلی حزب روبرو شدند. غلام یحیی در هیئت اجرائیه به حمایت از رادمنش و جودت پرداخت. با اسکندری روابطش بد و با کامبخش و کیانوری طرفیت داشت. فرقه دمکرات در دوشنبه واقع در(استالین آباد) از لحاظ افراد مهاجر وضع

مساعدی داشت. ابراهیم زاده و علیزاده کارکنان سابق شورای متحده به علت آذربایجانی بودن به طرفداری از فرقه پرداخته عبدالحسین نوشین عضو کمیته مرکزی به موضوع (اختلاف ترك و فارس) میدان داد. تا اوایل سال ۷۰ میلادی مهاجران از آذربایجان ایران به شوروی از ۱۲ هزار نفر به ۲۰ هزار نفر رسیده بود. حق حیات همه به دست غلام یحیی بود. او حتی در سازمان (رادیو پیك ایران) در صوفیه به ویژه در زمان ریاست حمید صفری دست گذاشت. دو بخش برای پخش آذربایجانی و کردی تخصیص دادند، با آنکه سازمان حزب دمکرات کردستان تحت نظر رحیم قاضی و علی گلاویز قرار داشت. تا وقتی هم که عبدالرحمن قاسملو عضو حزب توده بود روزنامه کردستان تحت نظر او منتشر میشد ولی بعدها که از حزب جدا شد و در بغداد مستقر گردید روزنامه کردستان را به لطایف الحیل از چنگ رهبری حزب توده خارج ساخت. رادیوی (صدای ملی) دربخش فارسی از وجود میزانی- کیهان- طباطبائی- ناصرانی- علی ابلوچ- سهراب زمانی استفاده میکرد. بعداً میزانی و کیهان و طباطبائی اخراج شدند.

مهاجرین زندگی در مسکو را ترجیح میدادند در حالیکه فقط یکصد نفر از اعضای حزب و فرقه در آنجا زندگی میکردند زیرا تهیه مسکن خیلی مشکل بود و تشبثات رادمنش- اسکندری- کیانوری- جودت هم اثری نداشت. بعد از عزل رادمنش، بقراطی و احمد علی رصدی به کمیته مرکزی حزب کمونیست مراجعه میکردند. در میان مهاجرین مسکو غیر از بقراطی دو تن دیگر وضع بدی داشتند. یکی علی امیر خیزی که در سن ۸۰ سالگی در اثر تصادف با اتومبیل در خیابان درگذشت. عبدالحسین نوشین عاشق شیوه تمدن غرب بود و به شیوه زندگی در شوروی خوشبین نبود و همه خیالات طلائی در باره سوسیالیسم را پوچ یافت. سرهنگ عبدالرضا آذر که با کمك همسر لاهوتی به ترجمه شاهنامه پرداخته بود ولی با ترك همسر روسی و دخترش راه تسلیم به رژیم پهلوی را برگزید و پس از مدتی کوتاه در تهران درگذشت. اردشیر آوانسیان این اواخر ساکن ایروان شده است، او پس از وقایع آذربایجان به شوروی کوچ کرده بود، چون شایع کرده بودند که مغضوب است زیرا به عضویت کمیته مرکزی انتخاب نشد ولی بعداً به او اجازه دادند که با حق رأی در کمیته شرکت کند. اردشیر و نوشین در میان اعضای قدیم حزب اشخاص مستقلی بودند. اردشیر متهم به قتل حاج احتشام در

آذربایجان بود ولی او میگفت یك عضو یهودی حزب به نام (زوولون معروف به حسین نوری) او را کشته است. حسین نوری هم در جریانات آذربایجان کشته شد.

نوشین یك زن یهودی روس داشت که دائماً نوشین را علیه شوروی و به نفع اسرائیل تحریك میکرد. پس از انتقال رهبری حزب توده به آلمان شرقی، لایپزیك به عنوان مرکز تجمع رهبران حزب و برلن مرکز تماسها و هاله شهری که مرکز خانواده های افسران تیرباران شده بود و قدوه و سغائی در آن بسر میبردند. بعد از مرگ کامبخش هیئت دبیران دونفره (اسکندری- کیانوری) امور را اداره میکردند. قبلاً کارهای شعبه آنجا را منوچهر بهزادی و انوشیروان ابراهیمی برعهده داشتند. قبل از کیانوری، روستا- هوشنگ گرمان- بزرگ علوی- شهناز اعلامی همه کاره بودند، در همین جا روستا درگذشت. همسران افسران اعدام شده (بانو جلالی- بانو مبشری- بانو وزیریان- بانو مدنی- بانو عزیزی) و سغائی و همسرش هم به لایپزیك منتقل شدند.

بعد از کودتای عبدالکریم قاسم در عراق رادمنش مأمور عراق شد. حسن نظری- ناصر صارمی- پرویز حکمت جو از حوزه بغداد میکوشیدند که با ایرانیها تماس بگیرند ولی نتیجه نداشت. رادمنش با همکاری عباس شهریاری موفق شد سازمانی تحت عنوان (تشکیلات تهران) ایجاد کند. افشای شهریاری ثابت کرد که ساواك از همان آغاز کار او در عملیاتش دخالت داشت. افرادی که در فرانسه با اسکندری همکاری میکردند پس از ۲۸ مرداد به ایران آمدند و حزب را ترك گفتند. یکی از آنها انوشیروان رئیس بود که با فرح دیبا آشنائی داشت و فرح را پیش از نامزدی با شاه یکی دو بار به حوزه پاریس آورده بود. آنهائیکه تسلیم شدند بعضی به مقام رسیدند. هویدا گفت ۷ تن از اعضای سابق حزب توده در کابینه من وزیر هستند و با انضباط ترین افراد کابینه میباشند. هویدا نیز هنگام اقامت در پاریس با اسکندری آشنائی داشت و گمان میکنم سری هم به حوزه حزب توده زده باشد. شعبه حزب در انگلستان در اثر انشعاب عده ای تحت رهبری پرویز نیکخواه با بزرگترین تزلزلها روبرو شد.

مهین رادمنش (یزدی) یکروز به اسکندری تلفن کرد که رادمنش در سفر است ولی صندوقی که در خانه او است باز شده و ممکن است کار حسین یزدی باشد.

حسین را در برلن توقیف کردند و گفت دوهزار مارك آلمان غربی و یك کیسه سند را به برلن غربی نزد خاله اش (که یك زن آلمانی میباشد) فرستاده است. اسکندری به هوشنگ گرمان که تقریباً معاون رادمنش و رابط عباس شهریاری با رادمنش بود گفت به برلن غربی برود و اسناد را بگیرد. او هم رفت و اسناد را گرفت ولی از پول خبری نشد. اسناد اهمیتی نداشت زیرا ساواك توسط شهریاری از اسرار حزبی آگاه بود. در اثر اعترافات حسین یزدی برادرش فریدون و مهین یزدی (رادمنش) و خیرخواه و زندی ویولونیست و جمعی دیگر توقیف شدند. گویا به حسین یزدی گفته شده بود که پدرش مرتضی یزدی را کیانوری و همسرش لو داده اند و او هم تصمیم داشت کیانوری را بکشد. رادمنش و روستا به علت دوستی با مرتضی یزدی از حسین حمایت میکردند و او هم مورد اعتماد مطلق رادمنش بود. بعداً مهین را به علت اینکه همسر دبیر اول حزب توده است آزاد کردند. رادمنش هم وقتی مراجعت کرد گفت دیگر شایسته مقام دبیر اولی حزب نیست. با توجه به اینکه سوسلف هم میگفت (اخبار حزب در خیابانهاست) یك کمیته سه نفری به عنوان (دفتر موقت) از دبیران گذشته حزب (رادمنش- اسکندری- کامبخش) تشکیل گردید. رادمنش هم سمت صدر را داشت که ۷ سال دوام کرد. به هرصورت محاکمه یزدیها در دادگاه آلمان شرقی انجام و حسین یزدی به ۲۰ سال و فریدون به ۸ سال زندان محکوم شدند. هواداران آنها یعنی رادمنش و روستا دیگر یادی از آنها نکردند.

رادمنش به دست آشوت شهبازیان و گرمان در برلین رابطه خود را با عباس شهریاری و گروه اوحفظ میکرد و خود در سال دوبار به بغداد میرفت و با شهریاری تماس میگرفت. در اثر تبلیغ او جمعی از افراد حزبی مقیم خارج برای شرکت در کار ایران داوطلب شدند. پرویز حکمت جو- علی خاوری- سرگرد رزمی- معصوم زاده- ولایتی- پازوکی- هوشنگ حکیمی که ولایتی و پازوکی در ایران دوام نیاورده به شوروی بازگشتند. هوشنگ حکیمی به دست شهریاری بازداشت و تسلیم شد. سرگرد رزمی و معصوم زاده به دست ساواك نابود شدند. حکمت جو و خاوری هم به دست شهریاری بازداشت گردیدند که حکمت جو زیر شکنجه کشته شد. خاوری تا انقلاب اسلامی در زندان ماند و پس از آزادی برای دیدار خانواده اش به شوروی رفت و رهبری حزب ورشکسته توده را در

خارج سرپرستی میکند . عباس شهریاری قاپ رادمنش را دزدیده بود . در بغداد با سپهبد بختیار تماس گرفت و با صدام حسین و رهبر حزب کمونیست عراق آشنا شد . صدام برای رادمنش حساب گشوده بود . شخصی به نام رزم آور جاسوس (ک - پ - او) آشنائی رادمنش و صدام را فراهم ساخته بود . صدام برای رادمنش آپارتمانی در بهترین هتل بغداد فراهم کرد و ویرا در سان ناوگان عراق در شط العرب شرکت داد . رادمنش به تحریك شهریاری به مخالفت با کیانوری و کامبخش و کارکنان هیئت تحریریه مردم و دنیا پرداخت . نقشه (رادمنش- شهریاری) تشکیل کنگره سوم حزب توده در بصره بود . گرمان- آشوت شهبازیان- عادلی نیا و کسان دیگر کاندیدای عضویت در کنگره سوم بودند . ولی قسمت عمده کنگره را میبایست کارمندان ساواك عضو تشکیلات تهران پر کنند . منابع شوروی به‌رادمنش- اسکندری- کیانوری- کامبخش خبر داده‌بودند که‌شهریاری جاسوس ساواك است، ولی رادمنش زیر بار نمیرفت . شهریاری با خدعه و تزویر توانسته بود که رادمنش را آلت دست خود بسازد . یکبار (پاناماریف) دبیر حزب کمونیست شوروی به ما خبر داد که با بررسیهائی که به عمل آمده اکثر اعضای تشکیلات تهران از جمله عباس شهریاری عضو ساواك هستند . در پلنوم ۱۳ اردشیر آوانسیان موضوع را مطرح کرد . کامبخش و کیانوری هم تأئید کردند . نوروزی به من گفت کامبخش و کیانوری رابطه شان با شورویها جاسوسی است ولی رادمنش واسکندری رابطه با حزب کمونیست دارند و خوب نیست کیانوری در راس حزب باشد . رادمنش انتقاد از خود و شهریاری را وارد نمیدانست . بالاخره رادمنش را از مقام دبیرکلی برداشتند و اسکندری را گذاردند . سرانجام شهریاری در ایران ترور شد و تشکیلات او که از افراد ساواك تشکیل گردیده بود منحل گردید . اسکندری میگفت لوله سراسری گاز در ایران یکسال و نیم ساخته شده در حالیکه ما ۱٤ سال است شاهد ساختن یك پل در بین برلن و لایپزیك هستیم . او به سود شاه صحبت میکرد که قطعاً تلقین شورویها بود . اگر به تلقینهای اسکندری گوش میکردیم باید نام شاه در مطبوعات و رادیوهای ما با تجلیل ستایشگرانه یاد شود که با مقاومت سایر اعضای حزب روبرو بود . کامبخش در سن ٦۸ سالگی پس از ۱۰ سال که به تنگی نفس مبتلا بود به طور ناگهانی درگذشت . بعد از آن بین اسکندری و کیانوری اختلاف ادامه یافت . کیانوری

طرفدار سقوط رژیم شاه ولی اسکندری طرفدار الغاء دیکتاتوری و برقراری دمکراسی بود. در آغاز جنبش انقلاب اسلامی کیانوری میگفت باید از انقلاب و امام حمایت کرد و این نظر شورویها هم هست و گفت خیلی مطلب میدانم که فعلاً نمیگویم. از شریعتمداری و سنجابی هم طرفداری میکرد. اسکندری با جنبش اسلامی مخالف بود و آن را (جنبش شیشه شکن ها) مینامید. اسکندری از شهناز اعلامی در فدراسیون بانوان حمایت میکرد که کیانوری تحت تأثیر مریم فیروز با او مخالف بود. سرانجام نام شهناز اعلامی هم در لیست ساواك به دست آمد که از فدراسیون زنان و آلمان شرقی اخراج شد و به نیویورك رفت و با والاحضرت اشرف آشنا شد و گذرنامه ایرانی به دست آورد. همانطور که رادمنش از شهریاری حمایت میکرد اسکندری هم از شهناز اعلامی.

اختلاف بین اسکندری و کیانوری شدت یافت. در آستانه پلنوم شانزدهم دانشیان پیشنهاد کرد که اسکندری از مقام دبیر اولی برداشته شده کیانوری جانشین او شود، همه رأی دادند. اسکندری به گریه افتاد و گفت فقط خواهش دارم من در پشت همین میز کار خود باقی بمانم. این میز منبت کاری فقط متعلق به دبیر اول حزب بود. اعضای هیئت اجرائیه نیز با پیشنهاد (صندلی پرستانه) اسکندری موافقت کردند.

پلنوم ۱۶ حزب در اسفند ۵۷ تشکیل شد. اعضای هیئت اجرائی عبارت بودند از: کیانوری- اسکندری- جودت- قدوه- میزانی- صفری- بهزادی- ابراهیمی- من... عده ای از افسران زندانی و عده ای از رهبران نوید به کمیته مرکزی انتخاب شدند. موقعی که رأی به دبیر کلی کیانوری گرفه شد اسکندری رأی ممتنع داد. پس از پایان پلنوم چون انقلاب اسلامی به نتیجه رسیده بود کیانوری دستور داد همه عازم ایران شوند. با اینطرز مهاجرت ۳۰ ساله من پایان یافت.

در سی سال اقامت در خارج ۶ تن بیش از دیگران در زندگی افراد مهاجر نقش داشته اند (کیانوری- اسکندری- رادمنش- کامبخش- دانشیان- روستا) که به طور اختصار به برخی مختصات اخلاقی آنها اشاره میگردد.

دکتر رادمنش - مدت ۲۰ سال در خارج رهبری حزب را عهده داشت. در داخل جنگل رهبری با احتیاط و غالباً با سکوت رفتار میکرد. تمایلات سیطره جوئی و استبدادی داشت. در کوبیدن مخالف خود (کامبخش- کیانوری- قاسمی)

کینه جویانه و پیگیر عمل میکرد . بزرگ علوی و بقراطی و روستا به او وفادار بودند . درحالیکه روستا او را (هپل و هپو) مینامید . فردی لافزن و متفرعن بود . افراد در نظرش ارزشی نداشتند . علوی واسطه ازدواج او با مهین یزدی شد . وقتی یزدی در ایران توقیف گردید رادمنش برای آزادی او خیلی کوشید ولی آخرالامر یزدی نامه خفت آمیزی به شاه نوشت و آزاد شد . به دستور ساواك عباس شهریاری به او تملق میگفت و از دو دکتر داخل نهضت صحبت میکرد (دکتر ارانی- دکتر رادمنش) . . رادمنش از زندگی در بغداد خیلی راضی بود . رادمنش یك جاه طلب نمونه وار بود . در مقابل قدرت تسلیم ولی تکبر خود را به کسانی نشان میداد که قدرتی نداشتند . وقتی قوام وارد جشن حزب توده شد به تنهائی مبل چرمی را برای قوام آورد و قوام بدون اعتناء به او روی مبل نشست . میگفت تا قبل از اعزام به اروپا از رضاشاه نفرت داشتم ولی وقتی او در نطق خود هنگام اعزام من به اروپا گفت (فرزندان من) نفرت مبدل به محبت شد . هنگام تحصیل فرانسه با منوچهر اقبال دوست بود . به مقام و پول و شهرت خیلی علاقه داشت . وقتی به زندان افتاد جزو گروه (رشتی ها) بود . در جشن حزبی به من میگفت آخر این شاه کار خوبی هم برای ایران کرده همه اش که نمیتوان منفی بافی کرد . از طرف شورویها در خارج پول زیادی در اختیار رادمنش گذارده میشد . آلمانها و بلغارها همیشه به او بسته بسته پول میدادند .

ایرج اسکندری - از لحاظ جاه طلبی کمتر از رادمنش نبود . پس از ۲۰ سال که دبیر اولی او را تحمل کرده بود میگفت حالا دیگر احدی نیست که شایستگی او را داشته باشد . با طنزگوئی و بازی با ورق و با کارگشائی ایرانیها همه را جلب میکرد ، از امکانات خود برای مسافرت به شهرهای مختلف اروپا استفاده میکرد ، از هر جهت برای معاشرت مستعد بود . در گرنوبل همراه دوستش علی امینی حقوق تحصیل کرده بود و با دکتر ارانی ارتباط برقرار کرد . در ۳۰ سالگی هنگام اشتغال به قضاوت جزو ۵۳ نفر دستگیر شد . پس از شهریور ۲۰ همراه دائیش عباس اسکندری با صلاحدید سفیر شوروی با قوام السلطنه مربوط شد . به وکالت و وزارت رسید . در مورد وکالت، قوام کارش را تسهیل کرد . در مورد وزارت هم قوام در را به سوی اسکندری و کشاورز و یزدی گشود . پس از شکست جریان آذربایجان با پاسپورت دیپلماتیك که قوام به او داده بود به پاریس وارد شد و

رهبری توده ایها را در اروپا به عهده گرفت و دانشنامه دکترای خود را هم نوشت. بعداً دولت فرانسه پاسپورت و حق توقف را در فرانسه از او سلب کرد. سپس در سازمان اقتصاد جهانی در مسکو به کار پرداخت. بین او و رادمنش بر سر رهبری حزب همیشه رقابت بود. یکبار هم دوستان رادمنش او راتهدید کردند که اگر از رقابت دست برندارد اسرار زندگی اخلاقی او را فاش میکنیم ولی اسکندری اعتنائی نداشت زیرا شیوه کارهایش علنی بود. یکی از مشخصات اسکندری تفکر (راست روانه) و تمایل به حکومت شاه و درباریانی مانند هویدا بود. ولی در خطوط کلی از خط مشی شورویها پیروی میکرد. از سیاست سرمایه داری شاه دفاع میکرد. حتی فضای آزاد شاه و شریف امامی را تأئید کرد. اسکندری به پشتیبانی شوروی کمتر از کیانوری پشت گرم بود و نمیتوانست با او مقابله کند. وقتی حزب سوسیالیست آلمان تصمیم گرفت به مناسبت ۷۰ سالگی اسکندری به او نشان طلا بدهد این مراسم در کمال اختفا صورت گرفت. اسکندری آنرا در اطاق خود نصب کرده به همه نشان میداد. بعداً به دکترمنوچهر اقبال هنگام سفر به آلمان شرقی همین نشان داده شد و مراسم هم در تلویزیون پخش گردید.

دکتر کیانوری - نفر سومی بود که در خارج از کشور به مقام دبیر اولی حزب توده رسید. خودخواهی شدید، جاه طلبی، رفتار خشن و رنجاننده، تك روی، مخفی کاری از جمع، پنهانکاری او در حزب برای همه روشن بود. رادمنش و اسکندری و کشاورز و جودت و روستا با او به شدت مخالف بودند. ولی به علت کار و لیاقت زیادتر از رقیبان خود، بهتر قادر بود که (گاری شکسته حزب توده را از گل مهاجرت بیرون بکشد). ارتقاء کیانوری به پیشنهاد غلام یحیی دانشیان بود که همه میدانستند نظر شورویها است. نقش تخریبی کیانوری مانند ترور شاه- همکاری او با قاسمی و روزبه برای قتل حسام لنکرانی خیلی روشن بود. اوج این کار تخریبی علیه جمهوری اسلامی بود، کیانوری در اطاعت از شوروی و (گ - پ - او) عمل میکرد. باید گفت حزبی که عملکرد او آنچنان و رهبرانش این چنین باشند انهدام و زوال، سزاوار اوست. کیانوری در مراسم تشییع جنازه کامبخش خود را پرورده او خواند. روستا هم گفت (کیانوری ولیعهد کامبخش بود) ولی وقتی به قدرت رسید و کامبخش هم بیمار و پیر شده

بود با او درافتاد . کیانوری هدف خود را عنودانه و بیرحمانه تا رسیدن مقصد دنبال میکرد . البته این قدرت ناشی از قدرت شوروی بود . کیانوری روابط وسیعی با زنان داشت و از آنها برای جاسوسی استفاده میکرد . در دوران جوانی از رابطه او با بانو پیرنظر و منیر رضوی اطلاع داشتم . پس از ازدواج با مریم فیروز دیگر بر روی روابط خود پرده کشید ولی اینك پرده برداشته شده روابط همه جانبه او با مردان وزنان افشا شده است . کیانوری با شورویها بسیار محرم است و دستورات را مویمو عمل میکند . تاریخ حزب سرشار از تلاش کیانوری با کمك شوروی برای خرد کردن افراد و بالاکشیدن خود است . بدون مراعات وجدان و اخلاق عمل میکرد . کیانوری از مال و ثروت و اتومبیل و قالی و منزل و ذخیره بانکی بهره کافی داشت ، به عکس رادمنش و اسکندری ندیدم که کیانوری به مشروب لب بزند . کیانوری ٤٠ سال جاسوس (کا . گ . ب) بود .

کامبخش - پدرش از شاهزادگان قزوین بود . او را (خائن) و کسی میدانند که ٥٣ نفر را لو داده است . در زمان رضاخان برای تعلیم خلبانی به روسیه فرستاده شده بود و به دستگاه جاسوسی شوروی وارد شد و پس از خدمت در ارتش موضوع افشا گردید و همراه عسکرنیا بازداشت شدند و از ارتش اخراج گردید و در مؤسسات خصوصی کار میکرد . ما در جریانات محاکمات ، به اعترافات کامبخش آشنا شدیم . بعد از شهریور ٢٠ به شوروی احضار و در مقابل کمینترن درباره اعترافات خود به دفاع پرداخت و کمینترن او را تبرئه کرد . کیانوری اعتراف کرد که همراه کامبخش مشغول جاسوسی در ارتش به سود شورویها بوده اند ، گرچه سیامك هم خود با شورویها در ارتباط بود . کامبخش نقش درجه اول را در رهبری حزب توده در ایجاد سازمان نظامی و جلب افراد به جاسوسی داشت ، نقش کامبخش تشکیلاتی و نقش کیانوری تخریبی بود ، کامبخش با همسرش که خواهر کیانوری بود روابط صمیمانه ای داشتند به عکس روابط کیانوری با مریم فیروز . پس از انتقال به شوروی کامبخش در خدمت باقراوف بود . افسران فراری از قبیل سرهنگ آذر و سرهنگ پناهیان با کامبخش مربوط بودند . مدتی کار کیانوری تهیه گذرنامه جعلی برای سفر کامبخش و اسکندری و رادمنش بود . تا آخر عمر عضو هیئت اجرائیه و هیئت دبیران بود . یکی از کارهای اساسی کامبخش و کیانوری تهیه جاسوس و معرفی عناصر مستعد به کا . گ . ب بود .

افشاگری دکتر کشاورز

دکتر فریدون کشاورز از رهبران حزب توده است که فعالیت سیاسی او بعد از شهریور ۱۳۲۰ آغاز گردید. او پزشك موفقی بود که خانه و مطبش پر از پدر و مادرانی بودند که فرزندان خود را برای معالجه نزد کشاورز می آوردند و درآمد سرشاری هم از این راه داشت. کشاورز تحصیلات پزشکی را در پاریس تمام کرده و مخالفینش میگفتند در دوره پهلوی از ناطقین پرورش افکار بود که در آنجا مطالبی در باره پیشرفتهای کشور در دوره سلطنت رضاشاه بیان میشد.

با اینکه دکتر کشاورز جزو ۵۳ نفر زندانی دوره رضاشاه نبود خیلی زود در حزب توده ترقی کرد و به عضویت کمیته مرکزی درآمد، از بندر پهلوی به نمایندگی مجلس انتخاب گردید و در حکومت ائتلافی قوام وزیر فرهنگ شد. بعد از تیراندازی به شاه مخفی گردید و پس از مدتی از مسکو سر درآورد و سالهای سال در شوروی و عراق و الجزیره و چین و سویس بسر برد و با طبابت و تدریس در دانشگاه به زندگی ادامه میدهد. همسرش خدیجه کشاورز نخستین بانوی ایرانی بود که پروانه وکالت دادگستری گرفت.

دکتر کشاورز اولین کسی بود که به افشاگری در باره حزب توده پرداخت و طی مصاحبه ای با شاهرخ وزیری مطالبی گفت که به صورت جداگانه چاپ شد، که اسرار زیادی از حزب توده را فاش ساخت. روابط دکتر کشاورز با سران حزب

توده در شوروی چنان تیره شده بود که مینویسد او را متهم به دزدیدن ملافه بیمارستان کرده و میخواستند به سیبری تبعیدش کنند. در نشریات حزب توده هست که دکتر کشاورز را از حزب توده اخراج کرده اند ولی خود او مینویسد استعفا کرده و متن استعفا نامه اش را به تاریخ ١٤ مه ١٩٥٨ چاپ کرده است.

دکتر کشاورز حتی نوشته است: (چهل سال از میهنم به دور هستم و از این دوری رنج میبرم. بعد از انقلاب هم دوستانم نوشتند به ایران نیا که اگر خمینی تو را نکشد رهبری حزب توده ترا خواهد کشت).

کشاورز اکنون در ژنو زندگی میکند و گاهگاهی مقالاتی در مطبوعات مینویسد که به شدت علیه خانواده پهلوی به خصوص شخص محمد رضاشاه میباشد. همچنین از دکتر مصدق و ملی شدن نفت حمایت مینماید. برادر دیگر او کریم کشاورز بود که مردی مطلع و فاضل و نویسنده و مترجمی زبر دست بود که در اکثر نشریات چپی مقالات و ترجمه های او دیده میشد. برادر دیگرش هم جمشید کشاورز بود که همه فعالیت حزبی و چپی داشته اند. دکتر هوشنگ نهاوندی خواهرزاده کشاورز میباشد که روابط آنها نه تنها خوب نیست بلکه حتی دکتر کشاورز در نوشته خود به دکتر نهاوندی نیشی هم زده است.

پدر دکتر کشاورز در نخستین دوره های مشروطیت از بندر انزلی نماینده مجلس بود. او تنها وکیلی است که در مجلس سکته کرد و مرد.

***

دکتر کشاورز درباره سابقه حزبی خود چنین میگوید:

من یکی از اعضای عالی ترین مقام های رهبری حزب توده بوده ام و مسئولیت تصمیمات این مقامها را حتی در مواردی که با آن تصمیمات مخالف بودم تا بهمن ١٣٢٧ یعنی روزی که به شاه تیراندازی شد و حزب مجبور به فعالیت مخفی گردید به عهده دارم. زیرا من و دکتر رادمنش به دستور هیئت اجرائیه حزب همانسال ایران را ترك کردیم. من به اصول سوسیالیسم علمی اعتماد عمیق دارم و یکی از صد نفر اعضای اولیه حزب میباشم. اگر کارت حزبی من به نمره ١٥٠ باشد برای این است که کارتهای عضویت چند ماه بعد چاپ ونوشته و تقسیم میشد.

اولین مجمع عمومی انتخابی حزب یکسال پس از تاسیس حزب در شرایط مخفی تشکیل شد. سلیمان میرزاخانه مرا در نظر داشت ولی چون شناخته شده

بود خانه برادرم جمشید کشاورز به اینکار اختصاص یافت.

در این کنفرانس من جزو ۱۵ نفری انتخاب شدم که کمیته ایالتی تهران نامیده شد و ماموریت یافت که حزب را تا تشکیل اولین کنگره حزبی اداره کند. در دوکنگره حزب من به عضویت کمیته مرکزی و هیئت اجرائیه انتخاب شدم. سه سال بعد از واقعه آذربایجان، تیراندازی به شاه واقع شد یعنی ۹ ماه پس از کنگره دوم حزب که تازه از یك انشعاب پر سر و صدا بیرون می آمد. حزب جوانی که فقط ۷ سال عمر داشت از طرف دولت غیر قانونی اعلام گردید و مجبور شد در شرایط مخفی فعالیت کند، در حالیکه کوچکترین تجربه ای برای فعالیت مخفی نداشت. در ماه مه ۱۹۵۸ در مهاجرت مسکو روز بعد از اعدام رفیق ما خسرو روزبه من از کمیته مرکزی حزب استعفا کردم و نوشتم که از عضویت در این کمیته ننگ دارم. یکی از عللی که مرا وادار به استعفا کرد توهین ها و تهمت هائی بود که کامبخش و کیانوری نسبت به روزبه ابراز میداشتند. کامبخش میگفت روزبه میخواهد قهرمان منشی کند. کیانوری میگفت روزبه ضعیف است و از بسیاری مسائل خبر دارد و ممکن است اقرار کند. در مسکو اطلاع یافتم روزبه بجای تفرشیان که قرار بود جزو فراریان باشد از زندان خارج شد. در حالیکه روزبه در نامه خود رهبران حزب را به ترسو بودن و ترك سنگر مبارزه و آب خنك خوردن در خارجه متهم میکرد.

در نامه استعفای خود خیانتهائی را که از طرف بعضی از رهبران نسبت به حزب و مردم ما شده شرح داده و نوشته ام من همانقدر که به عضویت در حزب توده ایران افتخار میکنم از عضویت در کمیته مرکزی فعلی ننگ دارم. پس از تسلیم نامه، رادمنش و ایرج اسکندری و کامبخش به منزل من در مسکو آمدند که مرا قانع کنند که استعفای خود را پس بگیرم. کامبخش گفت استعفای من نه تنها به حزب بلکه به شوروی نیز زیان میرساند. بیاد برادرم جمشید افتادم که برای او دوسیه درست کرده وسیله تبعید او به سیبری فراهم شد که رضا روستا از اینکار جلوگیری کرد. من قبول کردم که استعفا را پس بگیرم ولی اتهامات را وارد میدانم و بلافاصله وسایل خروج خود از شوروی را فراهم ساختم. بعد از پس گرفتن استعفا از کمیته مرکزی اخراج شدم.

معرف من به حزب توده سلیمان میرزا اسکندری بود که یك پسر و دختر را

که او به فرزندی قبول کرده بود، من آنها را معالجه کردم. با دکتر مصدق خیلی نزدیك بودم. چند بار با شاه ایران ملاقات کردم. با تمام نخست وزیران از جمله رزم آرا ملاقات و مذاکره کرده ام. خیلی از سران کشورها را در خارج دیده ام.

من دوبار در ایران محکوم به اعدام شده ام. من در سن ۳٤ سالگی وارد حزب توده شده و مانند ۹۹ درصد اعضای جوان و بی تجربه حزب به تدریج تربیت سیاسی یافتم. حزبی که ما را تربیت کرد حزب چند نفر نبود بلکه حزب صدها و هزارها کارگر و روشنفکر بود که با رژیم ارتجاعی مبارزه میکرد. من تربیت یافته حزب توده هستم وبه آن افتخار میکنم. من اشتباهات بزرگی کرده ام ولی اگر تجربیات و سواد سیاسی امروز را داشتم آن اشتباهات را نمیکردم، هرگز از فعالیت گذشته خود شرمنده نیستم، چهل و پنج سال زندگی من بعنوان طبیب و تقریبا" ٤۰ سال زندگی سیاسی ضامن گفته های من میباشد. من از شرف و شخصیت صحبت میکنم. ممکن است در قضاوتهایم اشتباه کنم، کیست که اشتباه نمیکند. مرد سیاسی با شرف کسی است که اشتباه خود را قبول کند و نتایج اشتباه خود را تصحیح نماید. به تمام کسانی که تحقیق و تفحص تاریخی میکنند نصیحت میکنم که حرف هیچکس را فورا" باور نکنید. اول از خود من شروع کنید. نوشته ها را دقیقا" بررسی نمائید، تحقیق کنید، اشخاص را بشناسید، به همه شك داشته باشید. در این مرحله از تاریخ ایران مقداری خاطرات و شهادتها دروغ نوشته شده است.

***

دکتر فریدون کشاورز در مجله روزگار نو شماره فروردین ماه ۱۳٦۸ چنین مینویسد:

روز ۱۲ آذر ۱۳۲۳ (یکروز بعد از تصویب پیشنهاد دکتر مصدق درباره منع مذاکرات نفت با خارجیها که با قریب ۸۰ امضاء) به مجلس آمد چون پیشنهاد من درباره این طرح قبول نشد ساعت ده شب تصمیم گرفتم که پیشنهاد الغای امتیاز نفت جنوب را به مجلس بدهم ولی به مناسبت عضویت من در حزب توده فکر کردم که خواهند گفت که این دستور شورویها است.

در آن زمان جوانی بودم بدون سابقه و تجربه سیاسی که یکباره از پشت میز طبابت وارد صحنه سیاسی شده بودم و از شهری که پدرم در دوره های اول و دوم

سمت نمایندگی مجلس را داشت انتخاب شده بودم.

من چون امکان ملی شدن صنایع نفت را در سر نمی آوردم شرحی نوشته و مصلحت چنین دیدم که آنرا به یکی از وکلای مجلس بدهم تا پیشنهاد کند. به صدر قاضی گفتم که قبول نکرد. به خانه رحیمیان رفتم (حدود ۱۲ شب) به او گفتم اگر این طرح را امضا و تقدیم کنی باعث محبوبیت شما خواهد شد. او قبول کرد و روز ۱۲ آذر ۱۳۲۳ به مجلس پیشنهاد کرد. متن طرح مزبور با امضای رحیمیان چنین بود:

مقام محترم مجلس شورایملی

نظر باینکه حفظ منافع عالیه و حقوق ملت ایران از فرایض و تکالیف اولیه نمایندگان محترم است و حفظ منافع ملت و کشور در این است که کلیه روابط اقتصادی و مناسبات ایران با همسایگان بر پایه آزادی و اراده و استقلال فکر جامعه باشد و نظر باینکه مجلس شورایملی بر روی همین اصل، دیروز لایحه جناب آقای دکتر مصدق را درباب امتیاز نفت و ممنوع شدن دولت های ما در اخذ تصمیم مذاکره نسبت به آن با قید دو فوریت تصویب نمود و با تصویب مواد سه گانه آن ثابت نموده است که مجلس ایران معتقد است که هرگونه امتیازی که در اوضاع و احوال غیر عادی از کشور ایران گرفته شود، بی اعتبار است و چون خاطر نمایندگان و عموم افراد ایرانی آگاه است که واگذاری امتیاز نفت جنوب به شرکت دادرسی نیز در دوره استبداد و خلاف مصلحت کشور و رضایت ملت ایران صورت گرفته است و کلیه شرایط آن به زیان کشور بوده و متاسفانه تجدید وتمدید امتیاز مزبور نیز در زمان دیکتاتوری در موقعی به ملت ایران تحمیل شده است که برای مجلس و ملت ایران هیچگونه آزادی فکر و زبان و قلم حاصل نبوده وبالنتیجه تمدید وتجدید آن نیز بطور یقین نامشروع و به ضرر ایران صورت گرفته و در این معامله اجباری و غیر قانونی، ملت ایران به شرحی که جناب آقای دکتر مصدق در نطق های خودشان در مجلس تصریح نموده اند میلیاردها متضرر گردیده است نظر به عملیات معروضه و نظر به اهمیت موضوع و لزوم حفظ منافع ملی، ماده واحده زیر را با قید دو فوریت پیشنهاد می کنم.

ماده واحده- مجلس شورای ملی ایران امتیاز نفت جنوب را که در دوره استبداد به شرکت دا رسی واگذار شده و در موقع دیکتاتوری نیز آن را تمدید وتجدید

نموده اند به موجب این قانون الغاء می نماید.

***

تا آنجا که نویسنده کتاب بیاد دارم و در آن جلسه مجلس در لژ مطبوعات بودم اولا" هیچکس طرح رحیمیان را امضا نکرد. دکتر مصدق هم حاضر نشد آنرا امضا کند و حتی دکتر کشاورز که بقول خود نویسنده طرح بوده آنرا امضا نکرده است. چنین طرحی که نویسنده آن هرکس بوده و توسط رحیمیان به مجلس تقدیم شده چون بهیچوجه مورد توجه قرار نگرفت نظیر مقاله یا انشائي است که نوشته شده یا نطقی است که در مجلس ایراد گردد فقط برای ثبت در تاریخ به نقل آن مبادرت شد . از این قبیل طرحها و پیشنهادات کرارا" در مجلس داده شده یا قبول نشده یا مسترد گردیده است. آن طرحهائی حایز اهمیت میباشد که به تصویب رسیده و بصورت قانون در آمده و به مرحله اجرا گذارده شده است.

***

محمد جزایری در مجله آینده در شماره (شهریور- آذر ۱۳۶۸) چنین مینویسد :

در سال ۱۳٤٤ غلامحسین رحیمیان به آغاجاری آمد. فرزندش مهندس رحیمیان تازه در شرکت نفت استخدام شده بود. بعلت نسبتی که با ایشان داشتم بدیدارشان رفتم. درباره پیشنهاد جمهوری و نامزدی دهخدا که منجر به صدور حکم اعدام برای ایشان شده بود سئوالی کردم که در پاسخ چنین گفت:

پس از صدور حکم تقاضای فرجام داده و شاه دستور آزادیش را صادر کرد. پس از رهائی از زندان تقاضای ملاقات شاه را کرد و علت عفو را پرسید. شاه گفت در کمینترن مسکو که نمایندگان حزب کمونیست دنیا در آنجا جمع شده بودند شما از طرف ایران نماینده بودید. در شب آخر اقامت در مسکو استالین میهمانی با شکوهی داد و جام خود را به سلامتی جمهوری ایران بر میدارد و حاضرین قیام میکنند ولی نماینده ایران از جای خود بر نمیخیزد و استالین علت را جویا میشود. رحیمیان میگوید هنوز ایران کشور مشروطه سلطنتی است و جمهوری نشده که به سلامتی جمهوری ایران جامی نوشیده شود. استالین بلافاصله جمله خود را اصلاح میکند میگوید به سلامتی مشروطه سلطنتی ایران...

علت عفو شما این بوده است.

(نویسنده کتاب برای اولین بار چنین مطلبی را خوانده و شنیده ام و در آن چند ایراد بنظرم میرسد.

اولا" اینکه تاکنون نشنیده ام که رحیمیان عضو حزب توده باشد و ثانیا" شرکت او در کمینترن مسکو با آن همه مقامات حزب توده قدری باور کردنی نیست ثالثا" بعد از ۲۸ مرداد درباره صدور حکم اعدام رحیمیان جائی مطلبی نخوانده ام مگر اینکه چون از ایران دور هستم چنین مطالبی اتفاق افتاده باشد که چه هنگام اقامت در ایران و چه هنگام اقامت در تبعید از آن بی خبر مانده باشم. بهر حال از نظر چاپ یك مطلب تاریخی به نقل آن مبادرت شد).

***

دکتر کشاورز در تاریخ ۱۰ مهرماه ۱۳۵۸ نامه سرگشاده ای به خمینی نوشته که قسمت هائی از آن چنین است:

این نامه بلافاصله پس از مرگ ناگهانی آیة الله طالقانی و تحت تأثیر از دست رفتن این روحانی مجاهد و آزادیخواه نوشته شده است. به نظر من باید آنچه را که من نوشته ام رهبری حزب توده بگوید ولی حزبی که در چنگال یك رهبری از مهاجرت ۲۰ ساله برگشته و یك رهبر سرسپرده به خارجی گرفتار است کجا میتواند از خود صراحتی نشان بدهد. او دنباله رو سیاست معینی است و هرچه استاد ازل گفت بگو میگوید.

شاید کادرها و افراد شریف حزب، این رهبر را به دور افکنند که حاصل کار او حزب را به زائده حزب جمهوری اسلامی تبدیل کرده است.

آقای خمینی - نویسنده این نامه همواره از شخص شما پشتیبانی کرده و دائماً تذکر داده که ایجاد نفاق در صف انقلابیون خیانت به مردم ستمدیده ایران است. این وظیفه یك جانبه نیست بلکه از طرف مراجع قدرت که بعد از انقلاب حکومت را در دست دارند باید مراعات شود. من در ٤ آبان ۱۳۵۷ چنین نوشته ام: (احترام به رأی اکثریت مردم ایران وظیفه هر میهن پرستی است ولی هیچکس و هیچ مقامی هر که باشد حق ندارد از آزادی عقیده و مذهب و اجتماعات و بیان عقیده در ایران فردا جلوگیری کند).

پیشوایان واقعی اسلام که در رأس آنان آیة الله خمینی قرار دارند باید از هر نوع خفقان افکار و عقاید جلوگیری بعمل آورند والا با رژیم شاه چه تفاوتی خواهد داشت؟ وقتی این سطور پخش شد عده ای مرا منع کردند. آن وقت شما در اوج قدرت و شهرت و مورد علاقه مردم ایران بودید و گفتند برای من ضرر دارد. ولی مثل همیشه عقیده داشتم که باید حقیقت را گفت و از ضرر آن هم نترسید. حیف که امروز پس از آنهمه خون پاکی که ریخته شده ملاك اشخاصند... یعنی آنهائیکه عمامه بسر دارند و آنهائیکه دیروز مسلمان شده اند و کسی نمیپرسد که قبل از انقلاب که جوانهای چریك و مجاهد و مردان معتقد به راه حزب توده (نه به این رهبری از مهاجرت ۲۰ ساله برگشته و نوکر اجنبی) که مورد عنایت شماست حبس و شکنجه و تیرباران شدند کجا بودند؟

جواب ساده است. آنها مانند امروز به مرجع قدرت نزدیك بودند یا در بهترین حالات در قبال جنایات رژیم ساکت و به زندگی راحت مشغول بوده اند. امروز هم از شما تملق میگویند و شما را امام و قائد نام نهاده اند و با موافقت شما آزادی بیان و عقیده و مذهب و اجتماعات را از مردم سلب کرده اند.

آنچه در امروز میگذرد در حقیقت و متأسفانه موقع اقامت شما در پاریس پایه گذاری شد. در تاریخ ایران و جهان بسیارند کسانی که از حقیقت دفاع میکردند و اکثریت مردم به گفته های آنان توجه نکردند ولی سالها بعد به اهمیت گفتار آنان پی بردند. دکتر محمد مصدق قهرمان مبارزه مردم ایران نمونه بارز این مردم بود. ولی چه شد که شما از این مرد بزرگ با تحقیر یاد کردید؟

بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان به زشتی برد

در عوض شما از امثال شیخ فضل الله نوری و کاشانی که در تاریخ به حق از هردو با نفرت یاد میشود تجلیل کردید. در چهارده قرن بعد از هجرت کم بودند مردانی در صدر روحانیت که مانند شما یار و یاور مستضعفین بودند. روحانی نمایانی بودند که شاهان را (ظل الله) مینامیدند و در خدمت آنان بودند.

شما به تدریج تمام قوای سالم و از جان گذشته و کاردان ایران را از خود دور میکنید. با سرکوب خلق اجازه دادید که دشمنان انقلاب و ایران و اسلام واقعی در میان قوای زنده انقلاب تفرقه بیافکنند و مرا به یاد این شعر انداخته اید

یکی بر سر شاخ وبن می برید

متأسفانه امروز به جرئت میتوان گفت که در ایران عملاً آزادی عقیده و مذهب و بیان و اجتماعات وجود ندارد. در سایه عنایت اطرافیان مسلمان شده شما عده ای از کسانی که تا دیروز در پناه شاه، ایران را چاپیدند امروز لباس عوض کرده و مسلمان شده و باعث بدنامی شما میشوند. در حالیکه جوانان که با شاه مبارزه میکردند و جان در راه آزادی فدا میکردند یعنی همین چریکها و مجاهدین را از خود میرانید و حتی بعضی از این جوانان را که شاید اشتباهاتی هم داشته باشند تیرباران میکنید. شما که سن پدر بزرگ این جوانان را دارید چگونه اجازه ارتکاب چنین جنایاتی را میدهید؟

راه سلب آزادی از خائنین محاکمه آنان در دادگاههای مربوطه با تأمین حق دفاع واقعی برای هر متهم و پس از آن اجرای حکم دادگاه هرچه باشد است.

فراموش نکنید که دنیا با کفر باقی میماند ولی با ظلم باقی نمی ماند و جلوگیری از آزادی بیان و عقیده و مذهب و اجتماعات ظلم است. ظلمی غیر قابل تحمل که بالاخره باعث انفجار خواهد شد، چنانکه دیدید.

شما امروز با استفاده از احترام مردم ایران بجای آنان تصمیم میگیرید. بدین ترتیب که مجلس خبرگان- قانون اساسی و لیست نمایندگان و اختیارات رئیس جمهوری و اختیارات نامحدود (فقیه) همه و همه بنام شما به آینده ایران تحمیل شد که معلوم نیست بعد از شما چگونه شخصی خواهد بود؟ و ممکن است با بنائی که گذاشته اید ایران پس از شما گرفتار رژیمی مانند رژیم های اسلامی موجود در جهان شود. چهارده قرن تاریخ سلطنت های استبدادی منهای چند سال ابتدای صدر اسلام شاهد این مدعاست. آن شوروشوق واقعی روزهای بهمن گذشته' اسلام مبارز کم کم دارد فراموش میشود و بجای آن اسلام گریه و نوحه خوانی دوباره ظاهر میگردد. گرفتن حکومت بمراتب آسان تر از نگهداشتن آن است.

هم اکنون عده ای با استفاده از نام شما و نام اسلام مشغول خرابکاری هستند. اینقدر تکیه به مسلمانی نکنید زیرا تبهکاران نامسلمان فوراً به مسلمانی تظاهر میکنند و خدمتگزاران واقعی مردم مأیوس شده و از شما دوری خواهند کرد، چنانکه کرده اند. زیرا مسلمان واقعی کم است و تظاهر به مسلمانی آسان ولی شما و ما این رادر ایران امروز مشاهده میکنیم. معتقدات اساسی من با شما

فرق دارد . ولی با این همه برای شما احترام بسیار قائلم . ولی دنیای امروز دنیای چهارده قرن پیش نیست . بی پروا میگویم که در عصر اتم نمیتوان کشور را با قوانین ۱۴۰۰ سال پیش اداره کرد .

واقعیت تلخ این است که انقلاب ایران به تدریج به شکست کشانده میشود زیرا خشت اول آن بدنهاده شده است .

خشت اول چون نهد معمارکج تا ثریا میرود دیوارکج

شما و مهندس بازرگان و همه اطرافیان امروز شما در مقابل تاریخ مسئول شکست انقلاب خواهید بود . تاریخ بیرحم است و مردان سیاسی را نه از روی نیاتشان بلکه از روی اعمالشان قضاوت خواهد کرد .

آقای خمینی همه مردم غرب گناهکار و همه مردم شرق نیز معصوم و پاك نیستند . مرز بین پاکی و فساد و بین بشردوستی و خوانخواری و بین ظلم و عدل با مذهب تعیین نمیگردد . با نهایت صداقت میگویم راهی که حکومت امروز ایران میرود و شما در رأس آن هستید ایران را به (بن بست) خواهد کشید نه ترقی ونه آزادی ....

ایران در اواخر سال ۱۳۵۷ آماده و آبستن انقلاب بود . حتی کیسینجر وزیر خارجه سابق آمریکا در شورای امنیت ملی گفته بود (شاه ایران خواب این را میبیند که کشورش را به یك ابرقدرت تبدیل کند آنهم بوسیله بعضی تشویقها و تحریکات همسایه روسی خود ... بعضی از ما عقیده دارند یا باید سیاست خود را عوض کند یا خود او عوض شود) حتی در کنفرانس گوادالوپ لزوم (عوض کردن شاه) مطرح شد .

آمریکا این بار هم مانند روی کار آمدن مصدق اشتباه کرد . به دکتر مصدق کمك کرد تا رقیب انگلیسی را از نفت دور کند و تصور میکرد با دکتر مصدق میتواند کنار بیاید . او اشتباه کرده بود و نمیدانست که این سیاستمدار با تجربه به مردم ستمدیده خود پشت نمیکند و آنها را نمیفروشد . آمریکا خمینی را هم نشناخت . سرّ محبوبیت مصدق و خمینی همین است که هر دو رهبری مبارزه را در دست گرفتند و به زیان مردم و نفع آمپریالیسم عمل نکردند . این دو به زبان مردم و به درد مردم آشنا بودند .

شوروی که پس از جنگ جهانی دوم با درخواست نفت و ایجاد فرقه دمکرات

آذربایجان مرتکب اشتباهاتی شد و از صحنه سیاست ایران خارج گردید بعداً رشوه های شاه را قبول کرد و وارد بازی شد در حالیکه شاه میخواست نشان بدهد که شوروی هم بفکر منافع خویش است که در مقابل مشتی پول و گاز دوست میشود و در مقابل شکنجه و تیرباران سکوت میکند. شوروی مدتهاست که بجای پشتیبانی از نهضت های مترقی جهان به افراد تکیه میکند. وقتی چشمکهای دوستانه شاه به شوروی شروع شد اجرای کامل مواد قانون اساسی شعار حزب توده گردید. رهبری از مهاجرت برگشته حزب توده همیشه مدافع شوروی بدون قید و شرط بوده است. این را به چه چیز میتوان تعبیر کرد؟ آقای خمینی- ما قبل از مسلمان بودن ایرانی بوده و هستیم نه عرب و به ایرانی بودن خود هم افتخار میکنیم و حتی مذهب تشییع برای ایرانیان وسیله تمایزی از اعراب بوده و یکی از ارکان ملیت ایران است، رکن دیگر بنای ملت ما زبان فارسی بوده که فردوسی گفت:

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

ولی امروز بتدریج دارد زبان عربی جای زبان شیرین فارسی را میگیرد. چگونه شما اجازه دادید که نام فردوسی را که از افتخارات بزرگ ایران در جهان است از روی دانشگاه مشهد بردارند؟

اگر ایران هنوز ایران و ایرانی هنوز ایرانی است بیش از همه، این حفظ شخصیت و ملیت و زبان خود را به فردوسی مدیون میباشد.

آقای خمینی- وضع در ایران امروز شبیه دوران ملوك الطوایفی است. در هر ایالت و ولایت افرادی به میل خود بنام خمینی عمل میکنند.

شما از روز اول باید با مجاهدین و چریکهای فدائی خلق همکاری میکردید، نه اینکه آنها را از خود برانید و ساواکی بخوانید. شما تنها هستید و تنهائی شما برای میهن ما و ملت ما گران تمام خواهد شد. وای بر انقلاب ایران... وای بر صداقت شما... اگر اجازه بدهید وضع کنونی در ایران ادامه یابد... انقلاب را نمیتوان با حرف سازمان داد. بطور کلی امور کشور در دست عوامل رژیم سابق و طبقات مخالف انقلاب افتاده است. شما تنهائید و خود را تنها کرده اید. این چه تعمدی است که میخواهید بجای فرهنگ چند هزارساله ما عربی را به ایرانیان تحمیل کنید. از اینکار جلوگیری کنید، ایرانی مسلمان است نه عرب.

وقتی انسان به اوضاع ایران پس از انقلاب مینگرد چنین فکر میکند که عده ای مشغول خرابکاری هستند که آبروی انقلاب ایران را ببرند و مدیران مؤثر کشور در این میان بیشتر تماشاگرند.

قدرت حاکمه در ایران امروز گرفتار بن بست است و با پول نفت به حکومت خود ادامه میدهد. راه بیرون رفتن از این بن بست باز هم مانند ابتدای انقلاب اتحاد تمام قوای انقلابی و سالم ایران است و این اتحاد بشرطی میسر است که شما به این قوای انقلابی سالم و جوان و بخصوص کاردان تکیه کنید نه بر مسلمان بودن که تظاهر به آن برای هر ضد انقلاب آسان است. باید گفت در غیر اینصورت در جبین این کشتی نور رستگاری نیست و آتیه ایران و انقلاب که به قیمت جان ده ها هزار شهید تمام شده تاریك و غیرمعلوم است. نویسنده این نامه دوبار از طرف رژیم شاه به افتخار محکومیت به اعدام نایل شده و نتیجه چهل و اندی سال کار طبابت را که اندوخته مادی زیادی نیست به دانشکده پزشکی ایران تقدیم خواهد کرد که به مرکز معالجه کودکان میهنم اختصاص داده شود.

در ره منزل لیلی که خطرهاست بجان
شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

***

دکتر انور خامه ای در باره گفته های دکتر کشاورز گفتگوئی با علی دهباشی کرده که بدواً اشاره ای به اظهارات دکتر کشاورز شده سپس به تفصیل در این کتاب تحت عنوان (پاسخ به مدعی) جوابهائی داده است که بعضی از قسمتهای آن نقل میگردد:

دکتر کشاورز- وقتی در مجلس چهاردهم دکتر مصدق لایحه منع مذاکره با دولتهای بیگانه در باره نفت را پیشنهاد کرد رادمنش و من و ایرج اسکندری و گمان میکنم شهاب فردوس یا فداکار گفتیم موضوع منطقی است و تا قشون بیگانه در ایران هست مذاکره در باره نفت ممنوع باشد. آرداشس و کامبخش گفتند هرکه به این لایحه رأی بدهد ضد شوروی است. من به امید اینکه بتوانم ۵ نفر موافق امضا بشویم (فراکسیون ۸ وکیل داشت) پشت تریبون رفته گفتم آقای دکتر مصدق من در سیاست برادر کوچك شما هستم و به میهن پرستی شما اعتقاد دارم اجازه بدهید ۵ دقیقه تنفس داده شود تا فراکسیون ما در خارج

بتواند تصمیم بگیرد ولی پیشنهاد من قبول نشد و ما چهار نفر موافق تنها ماندیم. تهدید آرداشس و کامبخش باعث شد که همه ما رأی مخالف بدهیم. باید بگویم که در آن زمان من به اندازه امروز در مسائل سیاسی پخته و باتجربه نشده بودم.

اما در باره تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی حتی یکنفر هم در حزب توده با آن مخالفت نکرد، حتی انشعابیون خلیل ملکی نیز با آن موافق بودند. بنظر من او هم مانند من و بسیاری دیگر از کادرها و افراد حزب هنوز در باره رژیم استالین در اشتباه بود.

در باره قوام و مسئله آذربایجان باید بگویم. سلیمان میرزا با قوام السلطنه شدیداً مخالف بود. پس از ورود قشون شوروی به ایران قوام پیشنهاد کرد حزب توده در کابینه اش شرکت کند ولی سلیمان میرزا نگذاشت اینکار بشود. عباس میرزا اسکندری (دائی ایرج اسکندری) با قوام نزدیك بود و وارد حزب توده شد. سلیمان میرزا پیشنهاد اخراج او را داد و عباس اسکندری از حزب توده اخراج شد. سلیمان میرزا کراراً میگفت نگذارید ایرج تحت تأثیر عباس میرزا قرار گیرد این مرد خطرناك میباشد. شیخ حسین لنکرانی با قوام و حزب توده نزدیك بود. او و ایرج اسکندری و دکتر یزدی که مرد بی پرنسیبی بود حزب توده را به قوام نزدیك کردند.

اعضای ۱۵ نفری کمیته مرکزی حزب به چند دسته تقسیم میشدند. گروهی وجود داشت که آرداشس و کامبخش سر آن بودند که سر سپرده قطعی به رژیم استالین... استالین کوچولوهای ایرانی مانند آرداشس و کامبخش و کیانوری با هر کس که در حزب نفوذی داشت و حرف حسابی میزد و مستقل بود مخالفت میکردند. خامه ای جزو اصلاح طلبان و طرفدار کامبخش و آرداشس بود.

گروه همسنگر خامه ای عبارت بودند از بهرامی و یزدی که تسلیم رژیم شدند. نورالدین الموتی از نظر سیاسی بیسواد ولی قاضی درستکار و پاکدامنی بود که به رژیم پیوست و وزیر دادگستری کابینه امینی شد و وسیله امینی قیم وراث وثوق الدوله گردید و ثروت زیادی بهم زد و به سوسیالیسم خود رسید. تا آنجا که مدارك نشان میدهد خلیل ملکی و انشعابیون از دادن امتیاز نفت شمال به شوروی حمایت میکردند و علیه دکتر مصدق مقالاتی مینوشتند.

حسابدار واقعی حزب دکتر بهرامی بود که مردی پاکدامن ولی از نظر سیاسی لاابالی بود که به همه اعتماد میکرد. از پول حزب توده عده ای به ثروت هنگفت رسیدند و در ایران و خارج خانه و قصر خریدند در حالیکه من میدانم که (آه نداشتند تا با ناله سودا کنند)

قاسمی هم جزو گروه کامبخش و کیانوری و فروتن و قریشی و مریم فیروز بود که بعدها طرفدار چین و مخالف شوروی شد.

دکتر انور خامه ای در پاسخ دکتر کشاورز چنین مینویسد: منظور من از فرصت بزرگ از دست رفته فرصتی نیست که حزب توده از دست داد. زیرا به فرض محال که این حزب به هدفهای خود دست می یافت زیان آن برای ملت ایران هزار بار بیش از شکست مفتضحانه حزب بود. منظور من آن فرصت بزرگی است که ملت ایران در این دوران از دست داد، فرصتی است که بعلت فقدان یك جنبش ضد استعماری واقعی نتوانست از شرایط بسیار مساعدی که وجود داشت بهره برداری کند. اگر بجای حزب توده در آن زمان جنبشی رشد می یافت که نه وابسته به شرق بود و نه غرب، ملت ایران ٤٠ سال از تاریخ خود را بیهوده از دست نمیداد.

چون آقای دکتر کشاورز واقعه انشعاب در حزب توده را زود گذر و بی اثر دانسته باید یاد آور شوم که بعد از ترور شاه در بهمن ۲۷ در روزنامه اطلاعات یك مطلبی منتشر شد که من و ملکی و عابدی و حسین ملك و دکتر آپریم آنرا امضا کرده و از آن سوء قصد خائنانه اظهار تأسف نموده ایم. تکذیب کردن آن دل شیر میخواست.با مدیر اطلاعات صحبت کردیم بر او حرجی نبود ولی توضیح دادیم که با ترور مخالفیم ولی اعلامیه جعلی است. شکی نبود که این کار را توده ایها انجام داده بودند تا انشعابیون را لجن مال کنند. ولی معلوم شد از طرف جناب کشاورز میباشد. سال قبل در پاریس توقفی داشتیم معلوم شد در یك جلسه بحث عمومی که در آن عده ای توده ایهای سابق و لاحق شرکت داشتند و دکتر کشاورز هم حضور داشته است قوام نژاد از فعالان سابق حزب از او بازخواست میکند که چرا پس از ۱۵ بهمن در حوزه ای که مسئول آن بوده گفته است (از این ترور ممکن است انشعابیون استفاده کنند باید آنها را بدنام کرد و راه این است که آگهی تبریکی از جانب آنها به روزنامه اطلاعات بدهیم و در همان حوزه

تصمیم به انجام آن میگیرند و شما هم در آن جلسه سکوت کردید. حال میپرسم چرا به این عمل ناجوانمردانه دست زدید؟

اینکه نوشته اند خلیل ملکی علیه دکتر مصدق مقالاتی نوشته صحت ندارد. حدود ٤٠ سال رهبران گوناگون حزب توده با مطالبی علیه انشعابیون هیچ مدرکی ارائه نکرده اند.

من با دکتر کشاورز موافقم که در فعالیت توده های گسترده کارگران و روشنفکران و زحمتکشان عضو حزب توده ایران جنبه های بسیار مثبت وجود داشته است و اکثریت مطلق آنها را افرادی پاکدامن و با حسن نیت تشکیل داده که به آرمان معینی دل بسته و در راه آن از بذل جان دریغ نداشتند و با دکتر کشاورز همداستانم که محققی بیطرف و واقع بین باید هر دو جنبه مثبت و منفی را مورد توجه قرار دهد. این همان کاری است که من کرده ام ولی اگر متوقع هستند که من همه فعالیتهای حزب پیش از بهمن ۲۷ را صحه بگذارم یا از ذکر خطاهای عظیم آن خودداری کنم انتظاری بیجا بوده است.

در اینکه حزب توده از تأسیس تا اواسط سال ۱۳۳۵ یعنی متلاشی شدن تشکیلات آن در ایران سازمان یافته ترین، منظم ترین، منضبط ترین حزب در ایران بوده حرفی نیست و تا آذر ماه ۱۳۲۵ واقعی ترین حزب در ایران بوده است. حتی در زمان حکومت مصدق از کمیت عظیم و قدرت نمائی توده ای فوق العاده ای برخوردار بوده است. در این دوره گرچه اکثر مردم هوادار جبهه ملی بودند ولی حزب توده نیز کمیّت چشمگیری داشت و از نظر کمی و قدرت فعالیت هیچیك از احزاب وابسته به جبهه ملی به تنهائی یارای برابری با آنرا نداشت. اما باید در نظر داشت که حزب توده هیچگاه ملی نبوده و حزب توده از بدو تأسیس در تمام دوره زندگیش اولویت را به منافع و نظرات دولت شوروی میداده است. رهبری حزب همیشه از شورویها دستور میگرفته و حتی یك مورد را نمیتوان یافت که با سیاست شوروی و رهنمودهای آنها مخالفت کرده باشد. از این نظر رهبران حزب در مجموع تابع شورویها بوده و از آنها دستور میگرفته اند. با افزودن یك عامل دیگر که گروه شبکه ای از عمال ایرانی سرسپرده شوروی مانند (کامبخش- روستا) که نه به ایدئولوژی حزب ایمانی داشتند و نه برای اساسنامه و مقررات حزب ارزشی و احترامی قائل بودند بلکه یگانه وظیفه خود را خدمت به

مقامات شوروی میدانستند. با اینطرز ملاحظه کنید چگونه رهبران حزب بلکه تمام حزب در تارو پود چنین سیستم پیچیده ای اسیر بودند و خواه و ناخواه مستقیم یا غیر مستقیم از شوروی دستور میگرفتند و هرگونه مقاومتی در برابر این سیستم پیچیده بیهوده و عبث بود. نمونه آن جدا شدن کمیته ایالتی آذربایجان از حزب توده و الحاق به فرقه دمکرات آذربایجان میباشد. با اینطرز ما هردو توافق داریم که اعتماد و گرایش رهبران حزب توده به شوروی عامل اصلی همه اشتباهات و خطاهای حزب توده بوده است. همکاری با مصطفی فاتح و عمال دیگر انگلیس در روزنامه مردم به دستور شورویها بود. حزب توده از روز نخست همواره پیوندی ناگسستنی با منافع و سیاست شوروی داشته و مستمر آنرا ادامه داده است. آقای دکتر کشاورز که خود یار و مدد کار استالین و بریا بودند نباید کوشش کنند که بگویند تا زمانی که در حزب بودند حزب پاك و منزه بوده و پس از خروج ایشان حزب کثیف و آلوده شده، این کوشش عبثی است.

آقای دکتر کشاورز به من ایراد میگیرند که جزو گروهی بودم که سران آن آرداشس و کامبخش از سرسپردگان رژیم استالین بودند. اگر سرسپردگی به معنای ایمان و اعتقاد مطلق و اطاعت و تبعیت کورکورانه از رژیم استالین بگیریم نه تنها این دو نفر بلکه تمام حزب توده در مجموع سرسپرده آن رژیم بود. چون هرچه حزب کرد مطابق سیاست و دستور استالین بود و هیچ کاری خلاف آن نکرد و نمیتوانست بکند. بنابراین این ایراد بیش از من به خود آقای کشاورز وارد است که مدتها عضو کمیته مرکزی و از رهبران درجه یك حزب بوده است.

حزب توده برای من جز ضرر حاصلی نداشت ولی برای شما که به کمك کماندان شوروی از شمال وکیل شدید و به زور سادچیکف به وزارت رسیدید خوب نبود؟ شما بدون حزب توده هم میتوانستید به وزارت و وکالت و حتی نخست وزیری برسید. اصولاً حزب توده برای شما و من و هیچکس جز دولت شوروی فایده این نداشت.

ایرج اسکندری با آن زبردستی که در وکالت داد گستری داشت. نوشین و بزرگ علوی با آن نبوغ هنری و ادبی چه حاجتی به حزب توده یا دولت شوروی داشتند و چه سودی از آن بردند؟ حزب توده برای همه ما روشنفکران و بیش از همه ما برای ملت ایران ضرر و زیان داشت. چه بسیار نیروهای ارزنده ای را که به

هدر داد، چه بسیار عناصر مفیدی را که به بطالت کشید و به انحراف و خرابکاری واداشت، جوانان و روشنفکران ما باید از بیلان سیاه فعالیت این حزب درس بگیرند.

آقای دکتر کشاورز که حتی یك ساعت در تمام عمر زندانی نشده و از هیچ پلیسی هم از گل نازکتر نشنیده چرا به من که زندانی شدن و شکنجه شدنم بر خودش هم مسلم است سرکوفت زندانی بودن و شکنجه شدن دیگران را میزند؟ شما از همه رهبران دیگر حزب گریزپاتر بودید و با نخستین خطر مبارزه را رها کرده به دامان ارباب پناه بردید و در پلنوم چهارم رسوائیها ببار آوردید. چطور خود را در ردیف تیرباران شده ها و شکنجه دیده ها جا میزنید؟ آیا نمیدانید که تیرباران شده ها در همان لحظات اعدام به شما رهبران گریز پا لعنت میفرستادند و شما را مسبب اعدام و شکنجه خود میشمردند. تازه شما به همان مهاجرت در شوروی تاب نیاوردید و به جائی خوش آب و هواتر آمدید. آیا زندگی در سویس و کنار دریاچه لمان یا پست استادی دانشگاه در الجزیره را میتوان (مهاجرت) نام نهاد و همردیف اعدام و شکنجه معرفی کرد؟ شما میدانید که رهبران دیگر حزب توده به زندگی شما حسرت میخوردند و آرزو میکردند ایکاش به اندازه شما دست و پا و زرنگی میداشتند. چطور میتوانید نام این سی و چند سالی را که در مسکو و سویس و دیگر کشورها در ناز و نعمت بوده اید مهاجرت نهید؟ اگر به شما سخت گذشته چرا پس ازانقلاب به ایران بازنگشتید؟ تمام رهبران حزب توده حتی آنهائی که غیاباً به اعدام محکوم شده بودند مانند ایرج اسکندری- دکتر رادمنش- احسان طبری و دیگران به ایران آمدند و هرکجا میخواستند میرفتند. بعضی چون کار مناسبی نیافتند دوباره ایران را ترك گفتند. برخی نیز دوباره تابلوی حزب را بالا برده و از نو به خدمت ارباب ادامه دادند ولی شما جزو هیچکدام از آنها نبودید. میتوانستید مطب خود را باز کنید، هیچ خطری هم برای شما نداشت ولی (مهاجرت) را ترجیح دادید. چرا؟



پدر (کمونیزم) در ایران

ایرج اسکندری از رهبران حزب توده (شاهزاده کمونیست) نامیده شد که در کابینه قوام به وزارت پیشه و هنر رسید و در دوره چهاردهم از شهرستان ساری به نمایندگی مجلس شورایملی انتخاب گردید و نقش رهبری فراکسیون حزب توده را در مجلس به عهده داشت. سرانجام در برلین شرقی درگذشت و در خاك یك کشور کمونیستی به خاك سپرده شد.

این شاهزاده (همیشه خندان) در سال ۱۲۸۷ در تهران به دنیا آمد.پدرش یحیی میرزا اسکندری از رهبران مشروطیت بود که در باغشاه توسط محمد علیشاه به زنجیر کشیده شد. عمویش سلیمان میرزا اسکندری از رهبران سیاسی بود.

ایرج میرزا در زمان رضاشاه به هزینه دولت برای ادامه تحصیل به فرانسه

فرستاده شد و با افکار کمونیستی آشنا گردید. پس از مراجعت به ایران در دادگستری به کار اشتغال یافت. با دکتر ارانی به فعالیت کمونیستی پرداخت و در انتشار مجله دنیا کمك فراوان میکرد. جزو ۵۳ نفر فعالین کمونیست به زندان افتاد و به ۵ سال زندان محکوم شد. پس از شهریور ۱۳۲۰ از زندان آزاد گردید و از پایه گذاران اصلی حزب توده بود. در کنگره اول در سال ۱۳۲۳ به عضویت کمیته مرکزی درآمد. در سال ۱۳۲۵ پس از شکست فرقه دمکرات آذربایجان به پاریس رفت و نمایندگی فدراسیون سندیکای جهانی را داشت. در سال ۱۳۳۰ از فرانسه به علت فعالیتهای سیاسی اخراج و مدتی در وین مستقر گردید. چند سال بعد عازم مسکو شد و به سران فراری حزب توده در شوروی پیوست. در سال ۱۳۵۳ به عنوان عضو هیئت اجرائیه و دبیر حزب توده ایران انتخاب گردید. بعداً به عنوان دبیر اول انتخاب و در سال ۱۳۵۷ در گرماگرم انقلاب ایران برکنار و دکتر کیانوری به جای او منصوب شد. پس از تغییر رژیم به ایران رفت و با طرز کار رژیم خمینی و همکاری کیانوری با جمهوری اسلامی مخالف بود و به سرعت از ایران خارج گردید. کتاب (کاپیتال) مارکس را به فارسی ترجمه کرد و کتاب دیگری تحت عنوان (در تاریکی هزاره ها) نوشت. در اواخر عمر با اینکه یك کمونیست معتقد باقی مانده بود از کیانوری و همکارانش برید. خاطرات او در چند جلد انتشار یافته است.

***

اوریك رولو نویسنده فرانسوی در روزنامه لوموند چنین نوشت:

(اسکندری پدر کمونیزم در ایران بود. در سال ۱۹۷۹ با یك روش کودتا مانند کنار گذارده شد، چون معتقد بود که حزب توده نباید از جنبش ارتجاعی خمینی حمایت کند و این حمایت را فاجعه آمیز خواند. او میگفت حساب کیانوری بر مبنای سیاست ضد امپریالیستی ملاها غلط است و حزب توده باید خصوصیات ویژه خود را حفظ کرده و از هر گونه وابستگی به جمهوری اسلامی پرهیز نماید.)

***

ایرج اسکندری هنگام توقف کوتاه خود در ایران طی مصاحبه ای با مجله تهران مصور مطالب مهمی را بیان داشت که قسمتی از آن چنین است:

س - حزب توده را چگونه تشکیل دادید و با چه هدفی؟

ج - وقتی ما از زندان آزاد شدیم در مملکت بحران بود . حزب توده در ابتدا یك حزب کمونیست نبود گرچه تعدادی از ما که از زندان آزاد شده بودیم کمونیست بودیم اما مرامنامه حزب و حتی افرادی که عضو حزب می شدند این را نشان میدهد که هدف ما در مرحله اول ایجاد یك جبهه ضد فاشیستی بود با این امید که از درون این حزب، حزب کمونیست بوجود بیاید . افرادی مثل نورالدین الموتی و حتی عمویم سلیمان میرزا اسکندری که صدر حزب شدند کمونیست نبودند . البته باید تاکید کنم که ما نمی خواستیم یك حزب سوسیال دموکرات بوجود آوریم بلکه با توجه به شرایط آن دوران مساله تشکیل یك جبهه ضد فاشیستی در درجه اول اولویت قرار داشت .

س - آیا این درست است که در زندان بین گروه ۵۳ نفر و اعضای حزب کمونیست اختلاف بود؟

ج- عده ای از اعضای حزب کمونیست قبل ازتشکیل حزب توده به شوروی مهاجرت کرده و افرادی نظیر سلطان زاده و ... توسط حکومت استالین اعدام شدند . در نتیجه اقدام حزب توده، از بعضی از آنها پس از مرگ استالین اعاده حیثیت شد .

س- روابط حزب توده با فرقه دمکرات آذربایجان چگونه بود؟

ج - حزب توده دستور داده بود که اعضایش به فرقه به پیوندند و ما در مهاجرت با فرقه دمکرات یکی شدیم . پیشه وری کمونیست بود . روسها از ابتدا از پیشه وری حمایت میکردند و پس از گرفتن امضای قوام برای نفت ارتش سرخ را از ایران بردند . باقراوف میخواست دو آذربایجان را یکی کند . قضیه آذربایجان به صورتی است که نمیتوانیم درباره اش اظهار نظر کنیم . ما جریان آذربایجان را تدارك نکرده بودیم ولی وقتی اتفاق افتاد چون نهضت انقلابی بود حمایت کردیم .

آمریکا و انگلیس از حضور ارتش روسیه در ایران ناراضی بودند زیرا رفتار ارتش سرخ تأثیر بسیار مثبتی بر مردم ایران داشت . مثلاً حضور ارتش سرخ در شمال ایران، راه را برای رشد و گسترش احزاب مترقی منجمله حزب توده، هموار کرد . حزب توده در شمال ایران توانست سازمان های خود را بهتر گسترش دهد تا جنوب . در جنوب ایران به جز اصفهان، حزب توده نتوانست گسترش چندانی

بیابد و این به علت حضور قوای انگلیس و آمریکا در آن نواحی بود.

س- درباره حزب توده و دکتر مصدق چه میگوئید؟

ج- تا قبل از ۳۰ تیر موضع ما در قبال مصدق کاملاً نادرست بود ولی بعد از ۳۰ تیر ما سیاست همه جانبه حمایت از مصدق را عمل میکردیم. ولی شورویها در مورد مسأله نفت سکوت کردند و از مصدق حمایت نکردند، اما مخالفت هم نکردند. حتی درخواست امتیاز نفت شمال نیز به این صورت که طرح شد اشتباه بود، این امر محتاج بررسی است به ویژه آنکه وقوع حادثه در زمان استالین بود و دقیقاً معلوم نیست انگیزه آن چه بوده است؟ شاید شورویها واقعاً امتیاز نمی خواستند. در آن زمان ساعد نخست وزیر وقت بطور پنهانی با آمریکا در حال مذاکره بود تا امتیاز نفت شمال را به آنها بدهد. شورویها برای جلوگیری از این کار تقاضای امتیاز کردند ولی ساعد حاضر نشد با آنها مذاکره کند و این برخلاف قراردادهای قبلی بود. ما تظاهراتی کردیم که هدف آن برکناری ساعد بود و موفق هم شدیم. حزب ما در آن زمان این موضع را داشت که اگر دولت با آمریکائیها مذاکره می کند پس باید با روسها هم مذاکره کند. اما بهر حال این حرکت در آن زمان و با توجه به شرایط کلی کشور درست نبود چرا که موضع مصدق مبنی بر اینکه به هیچ دولتی نباید امتیاز داد یك موضع درست بود. ما پس از ۳۰ تیر موضع خود را کاملاً تصحیح کردیم.

س- درباره ائتلاف با قوام السلطنه چه میگوئید؟

ج- قوام نقشی بازی کرد که حزب را وادار به همکاری با خود نمود. او قبل از اینکه رأی اعتماد بگیرد گفت که میخواهد به مسکو برود و مسأله آذربایجان و نفت را با آنها حل کند. ما دیدیم که این موضع بد نیست و باید او را تقویت کرد. باید در نظر گرفت که سیاستهای قوام دو مرحله دارد در مرحله اول او با منطق یك اریستو کرات ایرانی فکر کرده بود که شوروی و آمریکا با هم سازش کرده اند و اگر به مسکو برود خود را تقویت کرده و حمایت آمریکا را به خود جلب میکند. مرحله دوم وقتی بود که او فکر کرد انگلیس و آمریکا علیه شوروی با هم متحد شده اند و لذا سیاست دیگری را در پیش گرفت یعنی ما را کنار گذاشت و این کار را با سیاست خاصی کرد. وقتی که نهضت آذربایجان اوج گرفت او برای مقابله با انقلاب بکمك انگلیسها جریان شورش عشایر جنوب را

براه انداخت. در یکی از جلسات هیأت وزراء ما گفتیم که ارتش باید جلو پیشروی نیروهای شورشی جنوب را بگیرد و همه وزراء نیز پیشنهاد ما را تائید کردند اما پس از مدتی خبر آمد که نیروهای شورشی همچنان به پیشروی خود ادامه میدهند و نیروهای ارتش در پل دختر متوقف شده و دست به هیچ اقدام قاطعی نمی زنند. من قضیه را در هیأت وزراء طرح کردم و گفتم که چرا ارتش جلو تهاجم نیروهای شورشی را نمیگیرد؟ قوام پاسخ داد که وزیر جنك باید جواب بدهد. سپهبد احمدی وزیر جنگ گفت ارتش نوکر دولت است (و به قوام اشاره کرد) دولت بگوید ارتش عمل می کند. من گفتم که دولت در جلسه قبل دستوات لازم را به شما داده است. سپهبد احمدی در برابر اصرار من سه بار همان پاسخ قبلی را داد و ما فهمیدیم که قوام مانع سرکوبی نیروهای شورشی جنوب است. از آن جلسه به بعد ما به عنوان اعتراض در جلسه هیأت وزراء شرکت نکردیم و قوام نیز که همین را می خواست بلافاصله استعفا داد و ما را کنار گذاشته کابینه را ترمیم کرد.

منظور ما از شرکت در کابینه قوام تحکیم وضع دموکراتیك علیه شاه و ارتجاع بود و برای تحقق این هدف ما با حزب ایران متحد شده و اتحاد ضد دیکتاتوری را بوجود آوردیم. البته ما قوام را می شناختیم. عمویم سلیمان میرزا اسکندری زمانی درباره قوام گفت که او مثل پلنگ است، هر کس به او نزدیك شود اول به او چنگ می اندازد.

س- چرا حزب در مقابله با کودتای ۲۸ مرداد اقدامی نکرد؟

ج- ما از کودتای ۲۵ مرداد که شاه فرمان عزل مصدق را به نصیری داد اطلاع داشتیم و این جریان را با مصدق در میان گذاشتیم. مصدق نیز به ما اعتماد کرد و طرح دستگیری نصیری را به اجرا گذاشت. او به ممتاز دستور داد که اگر کسانی به ملاقاتش آمدند دستگیر کند. در نتیجه تدارکاتی که مصدق از پیش انجام داده بود طرح کودتای اول شاه شکست خورد و شکست آنها در ۲۵ مرداد تا حدی مدیون اطلاعاتی است که ما به مصدق دادیم. ارتجاع پس از شکست طرح اولیه خود متوجه شد که ما از طریق سازمان نظامی خود از کارهای آنها مطلع می شویم و لذا آنها محل جلسات خود را ازستاد ارتش به ساختمان اصل ٤ آمریکا منتقل کردند. آنها کودتای ۲۸ مرداد را در آنجا طراحی کردند و ما دیگر

از جریان اطلاعی بدست نیاوردیم. روز ۲۸ مرداد وقتی چماقداران راه افتادند ما به مصدق تلفن کردیم ولی او گفت دولت بر اوضاع مسلط است و در ساعت ۱۱ وقتی دیگر کار از کار گذشته بود باز با او تماس گرفتیم و مصدق به ما پاسخ داد که "زمام کار از دست من در رفته است کسی به حرف من گوش نمی کند شما به وظایف ملی خود عمل کنید" اشتباه ما درست در این بود که این کار را نکردیم. ما باید از پیش نیروهای خود را آماده میکردیم و روز ۲۸ مرداد با بسیج نیروهای خود کودتا را خنثی میکردیم. حزب ما در آن زمان آنقدر قوی بود که بتواند کودتا را حداقل در تهران با شکست مواجه کند. ما باید اعلامیه ای می دادیم و از طریق رادیو مردم را به قیام دعوت میکردیم اما بدبختانه رفقای ما در ایران جرأت این کار را نداشتند.

س- نقش آیة الله کاشانی در کودتای ۲۸ مرداد چه بود؟

ج- آیة الله کاشانی به مصدق خیانت کرد. اینکار او هم به انگیزه طبقاتی بود و هم ناشی از قدرت طلبی شخصی، ما اطلاع دقیق د اریم که آیة الله کاشانی با شاه همکاری میکرد و علیه مصدق دست به دسیسه چینی میزد. مثلاً آیة الله کاشانی در زمانی که ما از مصدق حمایت می کردیم سعی کرد که حزب ما را علیه مصدق و به نفع شاه سوق دهد. او با حزب ما تماس گرفت و به ما پیشنهاد کرد که اجازه علنی شدن حزب ما را از شاه میگیرد و ما در ازاء این امتیاز از مصدق حمایت نکنیم، البته ما این پیشنهاد را رد کردیم.

س- درباره رابطه حزب توده و سپهبد بختیار چه میگوئید؟

ج- مسأله دو جنبه دارد زمانی که رادمنش دبیر کل حزب بود به عراق رفت و در بغداد صدام حسین به او گفت که تیمسار بختیار هم در بغداد است و تمایل دارد که با او و حزب توده همکاری کند. رادمنش به صدام حسین جواب داد که با بختیار ملاقات نخواهد کرد زیرا او جلاد است. صدام حسین خیلی اصرار و پافشاری کرده بود اما رادمنش نپذیرفت. بنابر این رابطه ای بین حزب ما و بختیار وجود نداشت. جنبه دیگر قضیه این است که عباس شهریاری رئیس تشکیلات تهران حزب توده با بختیار در ارتباط بوده و به خدمت ساواك درآمد و رادمنش هم به او اعتماد داشت. ولی ما بتدریج به عباس شهریاری مشکوك شدیم زیرا هر کسی را که به ایران می فرستادیم دستیگر می شد حتی دو نفر از

رفقای ما یعنی سرگرد رزمی و معصومیان که داوطلبانه و مخفیانه برای فعالیت به ایران آمده بودند و احتمالاً رابطه عباس شهریاری و ساواك را کشف کرده بودند دستگیر شده و تاکنون ما هیچ خبری از آنها نداریم. وقتی از رابطه ساواك و شهریاری مطلع شدیم رادمنش را برکنار کردیم و من دبیر کل شدم. شهریاری با بختیار رابطه داشت نه حزب توده.

***

ایرج اسکندری درباره نوشته های انور خامه ای چنین میگوید :

خامه ای در جلد اول کتاب خود وقایعی را نقل میکند که خود در آنها شرکت مستقیم داشته است لذا جز در مواردی که وقایع به خودپسندی شدید و بیمارگونه او لطمه ای وارد نمیکند و نقش وی را در لو دادن بسیاری از افراد ۵۳ نفر آشکار نمیسازد حوادث را درست مطرح میکند در حالیکه نادرستی ها و نارسائیها و افسانه سازی های خامه ای را در هر دو جلد کتابش میتوان بر پایه فاکتهای مسلم فاش ساخت.

بدواً باید میان حزب توده یعنی سازمانی که به همت عده ای از میهن پرستان، آزادیخواهان و سوسیالیستهای ایرانی مستقلاً و خالی از هر گونه وابستگی تشکیل شده و با موفقیت به بسیج توده های مردم برای حفظ استقلال و تمامیت ایران و جلوگیری از برگشت هر گونه د یکتاتوری پرداخته است با جریانهای ناسالمی که بعداً بدست عوامل معینی (از جمله دوستان نزدیك انور خامه ای) سازمانهای حزبی را به مسیری خلاف این هدفها انداخته و حزب را عملاً به صورت عامل منفعل درآورده فرق گذاشت.

من از آن حزب توده ای که با شرکت افراد ملی سرشناسی چون سلیمان میرزا، امیر خیزی، شمس زنجانی، ابوالقاسم موسوی تبریزی، عبدالقدیر آزاد و عده ای از ۵۳ نفر تشکیل شد و بر پایه برنامه ای میهن پرستانه و دموکراتیك به جلب توده های مردم (کارگران، دهقانان، پیشه وران و روشنفکران ترقیخواه) پرداخته، همه را به اتحاد علیه هر نوع دیکتاتوری واستعمارایران فراخوانده است دفاع کرده وهمواره دفاع خواهم کرد. امروز دیگر مخالفت و مقاومت و مبارزات من در برابر عواملی که کوشیده اند سازمان حزبی را به مسیری بکشانند که با استقلال حزب تعارض دارد برکسی پوشیده نیست.

نوشته های اخیر احسان طبری در روزنامه اطلاعات تحت عنوان "کژ راهه" نیز، که حاوی حملات مستقیم به شخص اینجانب و تکرار افسانه ها و پندارهای باطل خامه ای بوسیله طبری است در عین جانبداری از انور خامه ای با روشنی تمام منشاء واحد این تبلیغات را عیان میسازد. نگاهی به کتابهای خامه ای بیاندازید و ببینید که وی درباره احسان طبری چه گفته و چگونه او را رسوا ساخته است. پس چرا طبری ملاحظه او را می کند و با احترام از او یاد می کند؟

***

بهرام چوبینه یادداشتها و خاطرات پراکنده ایرج اسکندری را منتشر ساخته که طی آن ایرج اسکندری چنین گفته است:

این حزبی که با سرشت کمونیستی و به همت عده ای از میهن پرستان و آزادیخواهان و سوسیالیست های ایرانی مستقلاً و خالی از هر گونه وابستگی تشکیل شد در مسیری خلاف هدفهای خود افتاد به صورت عاملی منفعل درآمد و در اختیار شعبه (کا- ژ- ب) آذربایجان شوروی قرار گرفت و به مأمورین شعبه شناسائی جمهوری اسلامی علیه آزادیخواهان تبدیل شد. دیکتاتوری بر آن حاکم شد. خبر چینی پرنسیب اصلی آن گردید و به صورت سربازخانه ای درآمد که اعضای اصلی، گوسفندوار به پرستش یك شخص واداشته شدند و سرانجام به آن شکست رسوائی آمیز و مفتضح که در تاریخ سابقه نداشته است دچار آمد.

در حزب یك گروه بندی وجود داشته که عامل اصلی آن کامبخش بود که پس از خود آن را به کیانوری سپرده است. اردشیر در حقیقت تحت الشعاع کامبخش قرار داشت. فرقه دمکرات در آغار به صورت یك فراکسیون مزاحم و اعمال نفوذ کننده حزب درآمد و بر حزب حکومت میکرد. طوری شده بود که غلام یحیی هر چه صلاح میدانست دیگران مجبور به تبعیت بودند.

اسکندری میگوید هر کس طبری و کیانوری را از نزدیك شناخته باشد میداند که اینها اصلاً عقیده ای به کمونیسم ندارند. کیانوری آدم بی ایمان و اپورتونیستی است. در برابر زور ضعیف است و علیرغم هارت و پورت ظاهری اش بسیار ترسو است. آدمی به دروغگوئی او ندیدم. اینکه نوکری خمینی را بکند برای او یك مطلب خیلی عادی است. برای توطئه گری و دسته بندی برای مقاصد خودش آدم بسیار واردی است. قبلاً طرفدار فاشیسم آلمان بوده در تز دکترایش

از رضاشاه بعنوان نابغه ستایش کرد و پس از شکست آلمان در استالین گراد کمونیست شده و زمانی هم طرفدار مائوتسه تونك بود و وقتی دید هوا پس است از طرف دیگر افتاد.

طبری حتی به عقیده کیانوری ضعیف ترین آدم است. در زندان رضاشاه با یك کشیده از سیر تا پیاز را گفت، محفوظاتش بیشتر از معقولات و فهمش است. از نظر اخلاقی بسیار عقب افتاده است. بی اندازه ترسو است. به همه میگفت من با تو موافقم. حقه مذبذب است. محفل باز است، سیاستش این بود که عده ای را دور خود جمع کند.

منوچهر بهزادی میگوید هر کس (در) است ما دالانیم. هر کس خر است ما پالانیم. میزانی معلوم نیست کی است؟ و با مأموریت معینی داخل حزب شده و با کمك سازمان امنیت رل خیلی مهمی بازی کرده است. انوشیروان ابراهیمی از همان آذربایجان شوروی سرش بیك جائی بند بوده و اگر غلام یحیی و کیانوری متفقاً زیر بالش را نگرفته بودند کاره ای نبود.

در حزب اصولاً دو گروه وجود داشت. یکی گروهی معتقد بودند که حزب باید مستقل باشد و سیاست دموکراتیکی داشته باشد و عده ای دیگر میگفتند ببینیم کمینترن چه میگوید و شوروی چه میگوید. من به شوروی به عنوان یك کشور سوسیالیستی احترام گذاشته ام اما من سرباز این کشور نیستم، من ایرانی و عضو حزب توده ام. من معتقد نیستم که آنها دستور بدهند و ما بگوئیم خیلی خوب، در اینصورت دیگر احتیاج به کمیته مرکزی نیست. در اینکه نظرات حزب کمونیست و دولت شوروی تحمیل میشود تردید نیست منتها بر حسب قدرت و ضعف افراد فرق میکند.

باقراوف از نزدیکان استالین کامبخش را پسر خود میخواند چون ما او را بعلت ضعف هایش در جریان ۵۳ نفر به حزب راه ندادیم. باقراوف گفت میخواهد او را به عنوان گوینده رادیو باکو به کار بگمارد، یك کارت عضویت حزب برای او صادر کنید، در کار حزب دخالت نمیکند. اردشیر و روستا هم آمدند و گفتند کمینترن عقیده اش این است که او را بپذیریم. من زیر بار نرفتم ولی کمیته مرکزی به اکثریت تصویب کرد. به تدریج او در رأس تشکیلات کل حزب قرار گرفت.

دکتر کشاورز هم میخواهد خود را از تمام اشتباهات حزبی تبرئه کند و انحراف را به دیگران نسبت بدهد. او فرد بی غرضی نیست، جاه طلب و خود مداراست. اما حرفهای بسیار درستی هم زده است. بعلت غرض ورزی فاکتهای او بدون آلودگی به انحراف نیست. او بدون اجازه حزب به بغداد و الجزایر و چین رفت و انشعاب مائوئیستی را او بوجود آورد اما پس از یك هفته از همان دار و دسته اخراج شد.

***

ایرج اسکندری درباره برکناری خود از دبیر کلی حزب چنین میگوید:

یکروز در هیئت اجرائی بحث درباره گزارش پلنوم مطرح بود، من خودم گزارشی تهیه کرده داشتم بحث میکردم. وسط بحث یك مرتبه غلام یحیی پیشنهاد کرد که فلانی یعنی بنده را از دبیر اولی بردارند و کیانوری را بگذارند. همچنین صفری و لاهرودی را به عنوان اعضای هیئت اجرائی و جواد میزانی و بهزادی و امیر ابراهیمی را به عنوان دبیر معرفی کرد. من که ریاست جلسه را برعهده داشتم گفتم پیشنهادی شده و باید رفقا اظهار نظر کنند. طبری قبل از همه گفت (من صد در صد با این پیشنهاد موافقم) پشت سرش هم دیگران موافقت کردند و من گفتم رفقا اگر تصمیمی میگیرید باید دلائلش هم ذکر شود که من چه اشتباه و قصوری کرده ام، صریحاً گفتند به شما نه ایراد تشکیلاتی وارد است و نه ایراد سیاسی... در صورتجلسه نوشته شد و گفتم من نمیدانم چه خلافی از من سرزده که به آن مناسبت مرا میخواهند بردارند.

من هم گفتم به صندلی نه چسبیده ام و تسلیم رأی اکثریت هستم. من از پیشنهاد غلام یحیی آگاه بودم و میتوانستم حدس بزنم ریشه از کجاست؟ هیئت اجرائی به اتفاق آرا، غیر از خود من رأی داد که من نباشم. بعد امیر خیزی پیشنهاد کرد اسکندری را به عنوان صدر حزب توده ایران بگذارید که کیانوری مخالف بود. گفتم برای اینکار آمادگی ندارم چون با کیانوری نمی توانم کار کنم. کیانوری تنهائی شروع کرد به کف زدن.. چون نمیخواستم در زمانی که در ایران انقلاب شده حزب را شلوغ کنم. قرار شد ما به ایران برویم که آمدم، در آنجا دیدم که اوضاع طور دیگری است و با آن سیاست موافق نبودم که دیگر ماندن معنی نداشت.

در حزب توده همیشه در رهبری اختلاف بوده است. یکی گروه کامبخش که کیانوری و طبری و اردشیر و قاسمی و انور خامه ای جزو آنها بودند که انور خامه ای هم با غرض در کتاب خود نوشته و درست هم هست. من به کیانوری میگفتم این دنباله روی از آخوندها به ضرر حزب است و این روحانیت بالاخره روزی ضربه به شما خواهد زد، چون دیدم کسی حرف مرا گوش نمیکند کنار رفتم. آنها کتاب کاپیتال مارکس را که ترجمه کرده بودم چاپ نمیکردند و هر چه میگفتم مال مارکس است و مال پدر من نیست کسی گوش نمیکرد. در گزارشات حزبی اسمی از من نبود مثل اینکه من اصلاً در این دنیا نبوده ام. مریم خانم در حزب کم ایجاد اختلاف نکرد ولی چون در زندان است نمیخواهم چیزی بگویم ولی خانم توران میرهادی اسنادی را منتشر کرده که رفیق وکیلی در آخرین وصیتش گفته (شش نفری که هفته قبل اعدام شدند دارای روحیه خوبی بودند و قبل از بلند شدن صدای گلوله شعار آنها ما را تکان داد. خوشحالیم که چنین مرگ پرافتخاری نصیب ما شده است. خاطره شهدا را گرامی بدارید و از خانواده های آنها نگاهداری کنید. فاشیسم را بشناسید و با جاسوسان و خیانت پیشکان درون حزب مبارزه کنید) رفیق وکیلی نوشته که در داخل هیئت سه نفری افسری یك جاسوس هست برای اینکه مطالبی که بین ما واقع می شد رکن ۲ از آن اطلاع حاصل می کرد. خانم وکیلی این نامه ها را چاپ کرد و مورد اعتراض روزنامه مردم قرار گرفته است.

بعد از آذر ۲۵ برای من پرونده ساختند که میخواستم در مازندران جمهوری برقرار کنم. مرا دوبار به اعدام محکوم کردند. من به فرانسه آمدم یك شاهی پول برای من نفرستادند، داشتم از گرسنگی میمردم. اگر دوستان فرانسوی من نبودند چه میکردم؟ من با تز ملی شدن نفت موافق بودم ولی با روش خمینی مخالف، که کیانوری میگفت ایرج درباره مصدق درست میگفت ولی درباره خمینی دارد اشتباه میکند. گفتم شما آخوند را نمیشناسید. با رادمنش به باکو رفته بودیم پیشنمازی پیش من آمد و گفت غلام یحیی تصمیم گرفته مرا از هیئت اجرائی اخراج کند. به رادمنش که دبیر کل حزب بود گفتم با این سیستم زورکی که نمیشود یکنفر را از هیئت اجرائی اخراج کرد. در موقع بحث رادمنش گفت غلام اینکه نمیشود. غلام یحیی گفت جلسه است و باید تصمیم گرفته شود. رأی

گرفتند و او را اخراج کردند.

یکی از اشتباهات این بود که سازمان نظامی حزب تبدیل به یك سازمان خبرچینی شده بود. به جای آنکه به افسران تعلیمات حزبی بدهیم به آنها آموخته شده بود که چهار تا خبر به حزب بدهند و حزب هم معلوم بود که خبرها را به کجا میداد. آخر شوخی نیست که یك فرمانده کل ناوکان و یك فرمانده کل نیروی دریائی عضو حزب باشد و ما این را به یك خبرچین تبدیل کنیم. این شکل کار البته به شکست منتهی میگردد. در پلنوم چهارم پیشنهاد کردم که کیانوری و قاسمی به عنوان مسئولین این جریان از حزب اخراج شوند. راجع به کامبخش هم همین نظر را داشتم ولی تصویب نکردند. حالا بعضیها پشیمان هستند که چرا اینکار را نکردند. ولی من استعفا کردم و گفتم نمیتوانم عضو هیئتی باشم که اینها در آن عضویت دارند. رادمنش هم گفت استعفا میدهم. بهر حال یك حزب اگر بنایش بر خبرچینی باشد هیچوقت به جائی نمیرسد. زیرا خیانت بیش از این نمی شود که کیانوری کرده است. درباره اعترافات کیانوری هم باید بگویم او کسی است که از هر طرف که باد بیاید بادش میدهد. در مقابل ضعفا زور میگوید و در مقابل قدرت چنان تسلیم میشود که آنطرفش ناپیداست. آدم ترسوئی است. رضا روستا میگفت اینها کمونیست بعد از استالین گراد هستند. زیرا کیانوری در سال ۱۹٤۱ به اداره روزنامه مردم رفته بود و با حضور عباس نراقی گفت هیتلر میآید و همه شما را به دار میزند. پدرتان را در میآورند.

لذا برای او که از خمینی نوکری بکند خیلی عادی بود. در لایپزیك به کلاویژ گفتم روزنامه که خمینی نامه شده گفت بزودی خمینی کیانوری را نخست وزیر میکند. گفتم اگر واقعاً چنین عقیده ای دارید خاك بر سرتان. مگر خمینی عقلش کم است، او از اول گفت حزب توده کثیف است، خلاصه کاری کرد که هم خودتان را سوزاندید و هم پدر ما را درآوردید، کیانوری یك ذره ایمان ندارد. جهانشاهلو در پلنوم چهارم خطاب به کیانوری گفت (یکدست نارنجك، یکدست کتاب مائوتسه تونك) از دست کیانوری در رفت، ترسید که کلکش را بکند. طبری هم از کیانوری مثل سگ میترسید. جلوی رادمنش هم حرفی نمیزد که مبادا به او بر بخورد. نزد ما از کیانوری بد میگفت، گفتم چرا در جلسه نمیگوئی گفت شما بگوئید. پشت سر همه حرف میزد، شبیه کامبخش بود که در زندان ۵۳

نفر ضعف نشان داده بود . تا بخواهید از مریم فیروز تملق میگفت . کتاب (چهره های درخشان) را چاپ کرد که از فرمانفرما تبلیغ کرده بود . گفتم این چه حزبی است با این نشریات.. گفت طبری مسئول تبلیغات است .گفتم از نصرت الدوله و شیخ فضل الله نوری مطالبی هست، آخر اینها به حزب ما چه مربوط است. وقتی رادمنش را برداشتند کیانوری در گوش او گفت نمیدانی چقد ر خوشحالم که ترا اینطور زبون و زار می بینم. رادمنش تا آخر عمر این بی اخلاقی را فراموش نمیکرد . طبری از نظر اخلاقی آدم پستی است. کلاسی درست کردیم که به دختران مهاجرین درسهای حزب بدهد ، بیکی از آنها تجاوز کرد که در صورتجلسه هیئت اجرائی هست. برای اینکه فاش نشود او را به بلغارستان فرستادیم. راجع به زندان هم خجالت میکشم چیزهائی که اتفاق افتاده بگویم که جهانشاهلو در کتابش به آن اشاره کرده است.

***

ایرج اسکندری در نامه مفصلی که در مهرماه ۱۳۶۰ به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی نوشته چنین یاد آور میشود :

حزب توده در افکار عمومی مردم ایران شهرت غم انگیز (زائده ارتجاع مذهبی) را برای خود بوجود آورد و به صورت سازمانی درآمد که برای جلب نظر ملاهای در قدرت، حتی به ترك مواضع اصلی خود نیز تن در داده و کوشش میکند اعمال و تصمیمات ضد دمکراتیك دار و دسته روحانیون را توجیه کند و خود را در هیئت مأمور راهنما علیه آزادیخواهان مبارز جلوه گر سازد . عنوان آیة الله که از مدتها پیش از طرف مردم به صورت ریشخند آمیز به رفیق کیانوری داده شد عمق نفرت افکار عمومی را نسبت به سیاست اجرائی دستگاه رهبری حزب به خوبی آشکار میسازد .

رهبری حزب گاه چنین استدلال میکند که این خط مشی میتواند موجب حفظ فعالیت قانونی حزب گردد و حال آنکه وقتی دفتر مرکزی حزب وسیله پاسداران اشغال شد و مراکز و دفاتر آن در شهرستانها تاراج و ویران میشوند و انتشارات حزب به آتش کشیده میشود و انتشار روزنامه مردم ممنوع میگردد استدلال مزبور خودبخود اعتبار خویش را از دست میدهد . تغییر تدریجی دولت موقت انقلاب و تبدیل آن به قدرتی که منحصراً بوسیله ملایان قشری شیعه اعمال میشود خصلت

دموکراتیک قدرت انقلابی را به عنوان (ارگان قیام پیروزمند خلق) بکلی تباه ساخته است.

روشن است که اگر این وضع زمان درازی طول بکشد فقط به هدفهای امپریالیستی و ضد انقلابی خدمت خواهد کرد.

رهبری حزب با سختی و لجاج در همسوئی با سیاست دارو دسته روحانیت قشری گام برداشته که تغییر سیاست مزبور بسیار دشوار میباشد زیرا این خط مشی نه تنها از طرف افکار عمومی دمکراتیک بلکه توسط حزب قشری جمهوری اسلامی نیز به فرصت طلبی تعبیر شده است. قطعی بنظر میرسد که تغییر سیاست حزب در جهت اتحاد با سایر نیروهای دموکراتیک نمیتواند از طریق رهبری موجود که در سیاست دنباله روی غرق شده و تمام پلهای پشت سر را خراب کرده موفقیتی همراه داشته باشد.

***

اسکندری در ۱۹ اسفند ٦۳ به اعضای کمیته مرکزی حزب توده ایران نیز چنین نوشته است:

امروز که همه اسرار حزب و مسائل پشت پرده و معضلات داخل کمیته مرکزی از زبان و قلم رهبران طراز اول حزب بازگو میشود بسیاری از رفقا از ما میپرسند چرا در مقابل اینهمه خلافکاریها و تجاوزات به حقوق حزب ساکت مانده بودیم، چرا به مقاومت و طغیان برنخاستیم؟ حزب ما دیگر آن حزب دربسته سابق نیست. بت ها همه شکسته است. بسیاری از ارزشهای مقدس سابق از بها افتاده و از میان رفته اند. سکوت بیش از این جایز نیست. بیائید دست به دست هم بدهیم تا بلکه حزب از پرتگاه خلاصی یابد.

در حالیکه همه سازمانهای مخالف شعار سرنگونی حاکمیت جمهوری اسلامی را داده اند، حزب نیز مبارزه عمده مردم میهن ما را علیه نیروهای ارتجاعی در حاکمیت محدود میکند. گویا هنوز هم چشم دوخته اند که با کنار زدن نیروهای ارتجاعی در حاکمیت نیروهای اصیل خط امامی با بینش اسلام انقلابی و با کسوت دموکراتهای انقلابی قد برافراشته بار دیگر آزادی و استقلال و عدالت اجتماعی بر بادرفته را به ارمغان آورند.

این وضع به گسیختگی و انشعاب و متلاشی شدن حزب توده ایران خواهد

انجامید . گرد هم آئی برای حل مشکلات حزب لازم و ضروری است .

بررسی اجمالی تاریخ گذشته حزب نشان میدهد که بسیاری از اشتباهات ، ناشی از همین فقدان دموکراسی حزبی و رهبری جمعی بوده است .

چکیده عصاره فکرما با استفاده از تجربیات تلخ و اندوه بار حزب توده ایران اینست که فقط با بررسی انتقادی و بیان صادقانه اشتباهات گذشته و بریدن از تمام شیوه ها و روابط نادرستی که در تاریخ چهل ساله حزب ما را همیشه در بزنگاهها بر باد داده اند ، میتوان اعتماد اعضا و هواداران و مردم زحمتکش را دوباره جلب نمود و جای واقعی حزب توده را در میان همه نیروهای مترقی و دموکراتیك کشورمان بازیافت .

توجه داشته باشید که رهبری طبقه کارگر و انجام وظایف کمونیستی قبائی نیست که فقط به قامت حزب توده ایران دوخته باشند و در انحصار ما باشد . تا طبقه کارگر و کشاورز و زحمتکشان در ایران هستند ایدئولوژی او هم زنده است و سازمانهای سیاسی خود را هم بوجود خواهند آورد .

اما اگر ما از وظایف تاریخی خود غافل باشیم ، هستند نیروهائی که بجای ما عمل خواهند کرد و مسلماً پرچم را از دستهای لرزان و بی رمق کسانیکه که هم اکنون رهبری حزب توده ایران را غصب کرده اند خواهند گرفت و باقیمانده حزب را بدنبال خود خواهند کشید .

***

دکتر کشاورز چنین میگوید :

بدون تردید ایرج اسکندری پس از دکتر ارانی از نظر سیاسی با سوادترین فرد گروه ۵۳ نفر بود . در زندان در بین زندانیان سیاسی دو دستگی ایجاد شد . رادمنش - ایرج- یزدی- بهرامی- روستا- بقراطی در یك گروه بودند . بعد ها آرداشس- کامبخش- کیانوری- مریم فیروز- فروتن - در رأس گروه مخالف آنان قرار گرفتند و این دسته بندی به حزب توده آورده شد و در تمام تاریخ حزب همیشه کم و بیش ادامه داشت . گروه کامبخش- کیانوری همواره برای قبضه کردن دربست رهبری حزب تلاش میکردند تا در آستانه انقلاب ایران (بهمن ۵۷) گروه کیانوری، اسکندری را از دبیر کلی عزل و کیانوری به جای او نشست .

کیانوری یك مرد ماجراجوئی است که پس از سی سال فراکسیون بازی و

کوشش، دبیر و دیکتاتور حزب شد زیرا عملاً اسکندری به مناسبت پیری و علاقه ای که به مقام دبیر کلی و مزایائی که این مقام داشت ظاهراً دبیر کل بود و پرده ای بیش برای پوشانیدن دیکتاتوری کیانوری نبود.

کیانوری در کودتای ۲۸ مرداد علیه مصدق قوای حزب توده را بی اثر و فلج کرد و ایران را دست و پا بسته تحویل شاه و سیای آمریکا داد و پس از انقلاب نیز حزب توده را با سازش و خبربری و جاسوسی برای جمهوری اسلامی تحویل آخوند های آدم کش داد. در دوران فعالیت علنی حزب (از سال ۱۳۲۰ تا ۱۵ بهمن ۱۳۲۷) گروه کامبخش و کیانوری در حزب در اقلیت بودند و به کارهای مخفی پرداختند از قبیل قتلها و انفجارها که کارهای احمقانه ای بود.

در خارج پس از پلنوم چهارم یك هیئت دبیران سه نفری (رادمنش - ایرج- کامبخش) انتخاب شد و راه را برای قبضه کردن رهبری صاف تر کردند. سرانجام گروه کامبخش - کیانوری با ایرج کنار آمدند و رادمنش را بر کنار و ایرج را به جای او دبیر اول حزب کردند. بعدها در آستانه انقلاب کیانوری ایرج را برکنار و خود به جای او نشست.

پس از انقلاب رادمنش به ایران رفت ولی وارد بازی نشد و چون تأمین زندگی او با حقوق بازنشستگی ممکن نبود به آلمان شرقی بازگشت. اسکندری به ایران رفت و با تهران مصور مصاحبه کرد و کیانور ی او را احضارنموده گفت اگر تکذیب نکنداو از حزب اخراج خواهد کرد و ایرج گفت اظهارات او درست منتشر نشده است. پس از آن تهران مصور نوشت (رهبران حزب توده دروغ میگویند) و یادآور شد که گفته های ایرج را نوار کرده و در دسترس هست.

ایرج و رادمنش در آخر عمر از نظر مالی در تنگدستی بودند.آنها در ژنو مرا دیدند و هر دو از آنچه بر حزب توده و مردم ایران گذشت و میگذرد و از وضع خیانت رهبری فعلی متأثر و ناراحت و عصبانی بودند.

رادمنش و ایرج هر دو به اصول عام سوسیالیسم اعتقاد راسخ داشتند و شاید به همین جهت به استالین و شوروی کوچکترین ایرادی نگرفتند. برای رادمنش و ایرج و بسیاری از کادرهای حزب توده ایران بالا رفتن از پله های وکالت و ریاست و وزارت و حتی نخست وزیری در رژیم پهلوی آسان بود. آنهائي هم که از حزب برای تسلیم شدن به شاه رفتند به آلاف و الوف و مقام و ثروت رسیدند ولی

اینها به راه خود اعتقاد داشتند و با کیانوری و کامبخش تفاوت بسیار داشتند .

***

ایرج اسکندری در بیان خاطرات خود چنین میگوید :

سیاست حزب ما در مورد دولت دکتر مصدق دو مرحله را طی کرده است. مرحله اول از بدو زمامداری تا ۳۰ تیر و مرحله دوم از ۳۰ تیر تا کودتای ۲۸ مرداد . پلنوم چهارم حزب توده ایران در این باره سندی تصویب نمود که طبق این سند رهبری حزب ما ماهیت ملی دولت مصدق را درست ارزیابی نکرده است. چون در ابتدای امر امپریالیسم آمریکا از پیشنهاد ملی شدن نفت پشتیبانی میکرد ، رهبری حزب ما چنین انگاشت که گویا یك توطئه امپریالیستی از جانب انحصارهای نفتی آمریکائی در جریان است. به همین جهت شعار (امتیاز نفت جنوب بدواً ملغی و سپس صنایع نفت ملی شود) را داد در حالیکه ملی شدن صنایع نفت در سراسر کشور خود متضمن لغو امتیاز نفت جنوب هم بود . از سوی دیگر دادن شعاری غیر از ملی شدن صنایع نفت خود به خود موجب جدا شدن ما از دیگر نیروهای ملی و بالنتیجه تضعیف مبارزات ضد امپریالیستی است. پس از آنکه مبارزات و مقاومتهای دکتر مصدق در برابر امپریالیسم آمریکا جنبه های ملی دولت مصدق را روشن تر ساخت رهبری حزب ما آن شعار قبلی را ترك گفته و به پشتیبانی بی دریغ از دکتر مصدق پرداخت و در ۳۰ تیر حزب ما بدون هیچگونه چشم داشت از دولت ملی دکتر مصدق پشتیبانی کرد . با وجود این جبهه ملی بر اساس انگیزه های طبقاتی خود با اینکه حزب ما یگانه یار و پشتیبان دولت مصدق بود از هیچگونه تبلیغات و اقدامات خصمانه نسبت به حزب توده ایران خودداری نورزید . اشتباه اساسی جبهه ملی و دولت مصدق این بود که به اهمیت اساسی همه جانبه حزب توده ایران پی نبرده بودند و از همکاری با حزبی که قوی ترین سازمان سیاسی کشور بشمار میرفت پرهیز داشتند . چنین سیاستی نمیتوانست در جریان حوادث بعدی تأثیر نداشته باشد زیرا جبهه متحد امپریالیست و شاه امکان یافت از این وضع به سود خود استفاده کند .

پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب توده در قطعنامه خود در عین اینکه اشتباه حزب توده را در غافلگیری و عدم آمادگی برای واکنشی سریع در ۲۸ مرداد تصریح داشت به این نکته توجه نمود که دولت مصدق علیرغم تذکرات حزب ما

هیچگونه ابتکاری برای فرا خواندن نیروهای خلقی برای مقابله با کودتا به خرج نداده و از مقدورات دولتی هم برای سرکوب کودتا استفاده نکرد. بهر حال بی تصمیمی در روز کودتا نمیتواند اشتباه فاحش به حساب نیاید.

ایرج اسکندری میگوید در گرماگرم جنبش انقلابی ایران یك مقامی آمد و گفت رفقا پیشنهاد میکنند که به من بگوئید افسرها را که در مهاجرت هستند آماده کنند تا ترتیبی مثل افغانستان درست کنیم. آنالیز من این بود که در ایران جنگ داخلی میشود که آمریکائیها مجبور به مداخله میشوند که البته شورویها هم مداخله خواهند کرد. من گفتم هر کشوری وضع مخصوصی دارد و این کار را در ایران نمیشود انجام داد و من هم نمیتوانم اینکار را بکنم و پیشنهاد را رد کردم. وقتی دیدند که از من اینکار بر نمی آید دیگری را آوردند.

ایرج اسکندری حمایت از اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی، تسلیم جنبش آذربایجان، مخالفت با مصدق و ملی شدن نفت، جانبداری از معامله اسلحه بین شوروی و شاه و چند نمونه دیگر را بعنوان اشتباهاتی تلقی می نماید ولی بهر صورت دنباله روی از شوروی را در هر مورد به شکلی توجیه میکند و میگوید. البته باید قبول کرد که در مهاجرت در کشورهای سوسیالیستی همه چیز آزاد نبود و نمیشد هر کاری را انجام داد. در همه جا در محدودیت بودیم.

***

در اسناد لانه جاسوسی درباره اسکندری چنین نوشته شده است:

ایرج اسکندری در سال ۱۲۸۵ در ساری متولد شده است. عضوی از خاندان قاجار میباشد. در شهر گرونبل فرانسه درس خوانده و از همان زمان وارد فعالیتهای کمونیستی شده است. مدتی وزیر و یك دوره وکیل مجلس بوده است. در کنفرانسهای بین المللی شرکت میکرده و در همکاری حزب کمونیست فرانسه با حزب توده نقش مهمی داشته است. بعد از ترور ناموفق شاه غیاباً محکوم به اعدام شد. در سال ۱۳۳۱ میخواست جهت شرکت در شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل به آمریکا برود که موفق به کسب ویزا نشد. اسکندری حداقل دو زن داشته (هما کاووسیان- زهرا بیات) که از فعالین حزب توده بوده اند. او سخنوری خوب و نویسنده ای توانا میباشد که از مهره های تبلیغاتی با ارزش بشمار میرود. از رژیم شاه انتقاد میکرد و از اندیشه های روسی تحت پوشش

حزب توده دفاع میکرد . در اسفند ۱۳۵٤ با فیدل کاسترو ملاقات نمود که موجب شد دولت ایران با کوبا قطع رابطه کند. دامنه دخالت اسکندری در رویدادهای سال ۵۷ معلوم نیست . تا آبان ۵۷ هنوز نشانی از اینکه او توانسته باشد با محافظه کاران مذهبی یا با رهبران جبهه ملی به تفاهمی برسد وجود نداشت ولی در اواخر سال ۵۷ عناصر مخفی حزب توده یکباره در تمام دانشگاههای ایران علنی شدند . اسکندری فرانسه خوب صحبت میکند . به نمایندگی حزب توده مسافرتهای زیادی کرده تا در کنفرانسهائی که باطناً کمونیستی بودند شرکت کند .

***

مسعود بهنود درباره ایرج اسکندری چنین مینویسد :

در وقتی مشروطه خواهان شروع به فعالیت کردند دو تن از شاهزادگان قاجار(از نواده های فتحعلیشاه) سلیمان میرزا و یحیی میرزا به فعالیت پرداختند . سلیمان میرزا روزنامه حقوق را منتشر میساخت و یحیی میرزا سردبیر آن پدر ایرج اسکندری بود . دائی او عباس اسکندری نیز نقش مهمی در سیاست داشت . یکبار هم حکم اعدامش در زمان رضاشاه صادر شده بود .

با وقوع شهریور ۲۰ و آزادی ایرج میرزا از زندان و تأسیس حزب توده از طرف سلیمان میرزا کار سیاسی او مجدداً شروع شد . با فوت سلیمان میرزا و کناره گیری عباس اسکندری از حزب توده فقط ایرج اسکندری در کادر رهبری حزب توده باقی ماند . ده سال داخل ایران و ۲۵ سال در خارج به این حزب امید بسته بود . بهر صورت میتوان گفت برادر زاده سلیمان میرزا و خواهرزاده عباس میرزا و فرزند یحیی میرزا اگر فعالیت اجتماعی را در ۲۰ سالگی شروع کرده باشد یك چهارم عمر را در وطن و ۳۷ سال در تبعید و آوارگی و سه سال را در زندان گذرانیده و یکبار هم از اعدام گریخته است. ایرج اسکندری در غربت درگذشت. چشم گریان از آنکه میخواست در وطنش بمیرد که نشد . قیافه ای خندان که سالی پیش از مرگش دین خود را ادا کرد و گوشه ای از پرده ها را بالا زد . او نه در سلول و در هیئت نادم بلکه در آزادی تیشه برداشت تا مجسمه هائی را که نسلی به عنوان قهرمان ساخته بودند بشکنند . پیش از او دکتر کشاورز همین راه را رفته‌بود .

***

حسین فرزانه درباره ایرج اسکندری مینویسد :

ایرج با اینکه مردی صریح و صاحب عزم بود نتوانست رجل سیاسی خوشبخت و دولتمرد سعادتمندی باشد . زیرا زمانی که تصمیم گرفت (آنچه را که می پنداشت باید به آن عمل میکرد بر زبان براند) و (برای دست یافتن به آنچه که عمیقانه آن را باور دارد بکوشد) دیگر بسیار دیر بود . و به قول خودش (آفتاب عمر به لب بام رسیده بود) و او دیگر زبان و توانی برای گفتن و کوشیدن نداشت و سرانجام در مدار بسته ای از دگم های سازمانی و عقیدتی و شعف های انسانی با پندارها و باورهای خویش از پا درآمد .

ایرج مرد و با زندگی خود ثابت کرد که زمان افسانه گذشته است.

***

احسان طبری درباره ایرج اسکندری چنین می نویسد :

از لحاظ جاه طلبی حرارتی کمتر از رادمنش ندارد . پس از ۲۰ سال وقتی عزل رادمنش اعلام شد گفت حالا دیگر احدی نیست که برای اشغال این مقام شایستگی من را داشته باشد . برخلاف رادمنش که خشك و کم آمیزش بود خلق و خوی باز و آمیزش دوستی داشت. با طنز گوئی و با جلب مردم و بازی با کارت و قمار و با کارگشائی ایرانیان از باکو تا لایپزیك همه را جلب میکرد . به پاریس و فرانسه علاقه دیرینه داشت و از امکانات خود برای خوشگذرانی حداکثر استفاده را میبرد . خلق و خوی شاهزادگی قاجار با طبع فرانسوی ممزوج شده او را برای معاشرت مستعد میساخت. پس از شهریور ۲۰ با صلاحدید اسمیرنوف سفیر شوروی همراه دائی اش عباس میرزا وارد ارتباط با قوام السلطنه شد . جاه طلبی شدید اسکندری موجب شد که با توصیه قوام به دوستانش در مازند ران، کار وکالتش تسهیل شود . درمورد وزارت او هم خود قوام در را بسوی او و دو تن دیگر گشود . اسکندری نقل میکرد که چندی پیش در وین عباس میرزا به من گفت (تاکی میخواهی چماق پلو بخوری؟ از اینکارها دست بکش و بیا به این سمت) گفتم با همه چماق پلوها زودتر از حضرتعالی وکیل و وزیر شدم و شما تنها وکیل شدید .

در سازمان فدراسیون جهانی کارگر که تحت ریاست لوئی سایان بود عضو شد . با نماینده شوروی روابط صمیمانه برقرار کرد . لوئی سایان از اسکندری و نماینده

شوروی شکایت کرد ، در نتیجه هر دو معزول و به مسکو فرستاده شدند . خیلی زود همراه رادمنش مبارزه درون حزبی را علیه (کامبخش - کیانوری - قاسمی- فروتن- علی امیر خیزی- صمد حکیمی) آغاز کرد . بین رادمنش و اسکندری بر سر رهبری همیشه رقابت وجود داشت.

وقتی کیانوری مقام دبیر اولی حزب را اشغال کرد اسکندری (کله خورده) و ورشکسته، صحنه سیاست را ترك میگوید . شاید اسکندری حیات سیاسی خود را خاتمه یافته می انگاشت. ولی دست تقدیر روزی امیدی گشود و کیانوری و تمامی رهبران جاسوس حزب دستگیر شدند و با افشاگریهای خود بزرگترین ضربه ها را بر پیکر حزب توده ومارکسیسم زدند . اگر شکست حزب توده برای توده ای ساده مصیبت عظیمی جلوه میکرد برای اسکندری بزرگترین شادی زندگیش بود زیرا با مرگ سیاسی رقیب دیرینه او و کینه توزی اش همراه بود . بار دیگر جاه طلبی اسکندری شعله کشید و ساده لوحانه برای تصدی پست خالی رهبری حزبی در خارج خیز برداشت که آنهم تنها نامی است مفتضح تر از همیشه.

با اینطرز اسکندری از آلمان شرقی راهی فرانسه شد که محیطی دلچسب برای او بود . از محیط کسل کننده و خفه کننده سوسیالیسم رخت بر می بندد تا باقیمانده عمر را با هیاهوی جذاب سرمایه داری در پاریس زیبا در حلقه هواداران جدید با پرگوئیها خاطرات دوران جوانی را بازگو کند . اسکندری برای جمع آوری اثاثیه اش به لایپزیك می آید ولی بازگشتی در کار نیست.

افشاگری های اسکندری چندان صادقانه نیست. همه با روحیه خود مرکزی انجام گرفته و سعی کرده تا نقش و ارتباطات خود وی درز گرفته شود .

***

ایرج اسکندری میگوید : من چند بار پیشنهاد کردم که کیانوری را به دلیل تکرویهایش از حزب اخراج کنند . برای اینکه تیراندازی به شاه را او ترتیب داده بود ولی پیشنهاد رد شد . من پیشنهاد کرده بودم کیانوری و قاسمی را از کمیته حزب اخراج کنند ، خسرو روزبه هم راجع به قاسمی چنین پیشنهادی کرده بود . ولی فقط قاسمی را بعنوان عضو هیئت اجرائیه انتخاب نکردند . من همیشه هر چه در صلاح حزب بوده است گفته ام. بقول برژنف (خوشبخت آن کمونیستی است که در زمان حیات خودش هر چه را برای حزب صلاح میداند صریحاً گفته باشد)

من با این حرف موافقم زیرا حرف لنینی است.

بهر حال همان قاسمی و دکتر فروتن که به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شده بودند آدمهای با شخصیتی بودند، حالا منحرف شده اند کاری نداریم. همین امیر خیزی - بقراطی - نوشین - روستا - رادمنش و همین کیانوری آدمهای با شهامتی بودند که حرف خود را میزدند مثلاً بابا زاده و حکیمی کارگر بودند و حرف خود را میزدند.

در خارج از کشور با کارهای جالبی برخورد میکردیم. این غلام یحیی همه کاره بود و هر کاری میخواست میکرد.

در چکوسلواکی نامه نوشتم چرا به فرح پهلوی دکترای ماتریالیسم دادید؟ این چه جور دکترائی است. میخواستید به او دکترای کشاورزی یا صنعتی بدهید، دکترای فلسفه مارکسیستی را که نمیشود به فرح پهلوی داد. البته اوقاتشان ازمن تلخ شد.

من صریحاً باید بگویم در تاریخ نه تنها حزب توده بلکه هیچ حزب کمونیست دیگری واقعاً چنین رسوائی و بدبختی را بخود ندیده و تا بحال دچار چنین سرنوشتی نشده است. یعنی در هیچ جا اینطوری نشده که رهبری حزب را یکجا در اختیار و چنگال خودشان بگیرند و چنین چیزی در هیچ جای دنیا اتفاق نیفتاده است. من هر تقصیری را بجان و دل قبول دارم. راجع به مصدق و کودتا راجع به اینکه چرا حزب غافلگیر شد، باید همه را گفت. غافلگیری دیگر از این بالاتر نمیشود. مثل خرگوش در سوراخ گیر کرده ایم. اگر ما سکوت کنیم باز یکی دو نسل دیگر میگذرد و همه این چیزها فراموش میشود. باز یك کیانوری پیدا میشود و سر همه کلاه میگذارد و پدر همه را در میآورد. باز عده ای به زندان میروند و تیر باران میشوند، سر از نو روز از نو.

وقتی قوام به اروپا آمده بود رفقا از من خواستند که با او تماس بگیرم چون قوام گفته اگر مصدق سرنگون شود و من سرکار بیایم حزب توده را آزاد میکنم. جواب دادم که شما هنوز میخواهید گول این پیرمرد ۸۰ ساله را بخورید. این صحیح نیست که ما با وعده آزادی حزب، مصدق را سرنگون و قوام را روی کار بیاوریم. البته با قوام ملاقات کردم برای مطالب دیگر. بعدها قاسمی بدون اطلاع حزب اعلام کرده و گفته بود من در آمریکا گذرنامه ام را تمدید کرده و برای

قمار به مونت کارلو رفته ام. بعد قاسمی موضوع را تکذیب کرد. نامه او را نشان دادم که از خجالت میخواست زیر میز برود. اما تمدید گذرنامه مرا در آمریکا فروغی سفیر ایران در آمریکا انجام داد که روی مناسبات شخصی بود. مونت کارلو هم رفتم و چند فرانکی هم بازی کرده و باختم.

وقتی درباره حمایت حزب توده از خمینی اعتراض میکردم میگفتند خمینی قطعاً کیانوری را نخست وزیرخواهد کرد. گفتم خاك بر سرتان... جمهوری اسلامی اعتقادی به حزب توده ندارد. یکی از حزبی ها در تلویزیون گفت خلاصه کاری کردید که هم خود را سوزاندید و هم پدر ما را درآوردید. گفت ما را بدبخت کردید و به این روز انداختید. من میگفتم اینها دارند به حزب حمله میکنند. آنها میگفتند اگر اینکار را بکنند ایران تجزیه خواهد شد. گفتم یعنی فکر میکنید شوروی چنان پشت سر ما است که اگر به ما نگاه کج کنند می آید همه را میزند و ایران را تجزیه میکند؟ این سیستم کار کیانوری بود. هر وقت استدلالش لنگ میشد میگفت روزنامه پراوادا را بیاورید. من گفتم اگر سیاست ما را پراوادا تعیین میکند دیگر احتیاجی به هیئت سیاسی و هیئت دبیران نیست. هر روز روزنامه را ترجمه کنند قضیه حل میشود که همه خندیدند. او آدم حقه باز و پشت هم اندازی است، برای توطئه گری آدم مستعدی میباشد، یك ذره ایمان ندارد. طبری هم ضعیف ترین آدم است.

درباره میزانی هم در جریان دستگیری خسرو روزبه به او شك دارم. با کمك سازمان امنیت رل خیلی مهمی بازی کرده است. من از اعترافات تلویزیونی کیانوری اینطور فکر میکنم که یا با رژیم یا با محافل خارجی تبانی کرده که کلك حزب توده را بکنند. قرائنی در دست است چون مریم فیروز از لحاظ ارتباطش با مظفر فیروز و انگلیسها مهم است. من فکر نمیکردم که کیانوری گیر بیفتد.

دکتر یزدی عضو لژیون خدمتگزاران بشر

یکی از سران مقتدر حزب توده دکتر مرتضی یزدی میباشد که مردی موفق و سرشار از پیروزی بود که با شکست حزب توده تا پای چوبه دار رفت ولی از طرف شاه بخشیده شد و در لژیون خدمتگزاران بشر به کار مشغول گردید و از حقوق بازنشستگی وزارت استفاده کرد و با کمك شاه دو فرزندش هم از حبس و اعدام در آلمان شرقی نجات یافتند.

مجله تهران مصور در شماره ۶۰۵ و ۶۰۶ خود مقاله مفصلی در باره دکتر یزدی منتشر ساخته که قسمتی از آن چنین است:

دکتر مرتضی یزدی در یکی از خانواده های روحانی و سرشناس کشور به دنیا آمد. پدرش حاج شیخ حسین یزدی بود که در مجلس پنجم لایحه مخصوصی به تصویب رسانید تا بتواند پسرش را برای تحصیل به اروپا به فرستد و دولت را موظف به تأمین هزینه تحصیل او نمود. زیرا در آنوقت هنوز قانون اعزام محصل به اروپا وجود نداشت. به همین جهت مرتضی عمامه را از سر برداشت و عازم اروپا گردید. هنگام تحصیل در اروپا با دانشجویان کمونیست از قبیل مرتضی علوی برادر بزرگ علوی- دکتر ارانی- دکتر بهرامی آشنائی پیدا کرد. هنگام سفر به ایران مرتضی علوی پاکتی به او داد که در تهران به دکتر ارانی بدهد. پاکت محتوی کلید رمز بود. وقتی دکتر ارانی پاکت را گرفت دکتر یزدی را دعوت به عضویت حزب کمونیست کرد که او نپذیرفت ولی هنگام بازداشت ۵۳ نفر موضوع پاکت افشا شد و دکتر یزدی هم به زندان افتاد. در حالیکه دارای مطبی بود پر درآمد و چند شغل دولتی را هم یدك میکشید. هنگام محاکمه ۵۳ نفر به

۵ سال زندان محکومیت یافت.

پس از شهریور ۲۰ و آزادی زندانیان جزو رهبران حزب توده شد. او نیز مانند چند تن از رهبران حزب توده با روسها و انگلیسها تماس داشته است. در دوره چهاردهم قرار بود که از تهران به نمایندگی مجلس انتخاب گردد، قوام السلطنه هم او را یاری کرد ولی نتوانست وارد مجلس شود وقتی قوام نخست وزیر شد تمام قوای خود را برای حمایت از قوام و تشکیل کابینه ائتلافی به کار برد و وزیر بهداری کابینه قوام شد. دکتر یزدی هنگام شرکت سه وزیر توده ای در کابینه گفته بود این سر شتر است که وارد خیمه شده و بزودی تنه شتر هم وارد خواهد شد، یعنی حکومت به دست ما خواهد افتاد. میگویند در همان موقع محمد رضاشاه پهلوی گفته بود من سر شتر را می برم تا نتواند وارد خیمه شود.

دکتر یزدی پس ازواقعه سوء قصد به جان شاه مانند سایر رهبران حزب توده دستگیر و به ۵ سال زندان محکوم گردید. ولی یکسال و نیم بعد وسیله سازمان نظامی حزب توده از زندان قصر گریخت که روز ۱۶ فروردین ۱۳۳٤ دستگیر گردید. یکی از افسران مأمور دستگیری دکتر یزدی اظهار داشته بود که قبل از دستگیری او یکی از جوانان عضو کمیته مرکزی حزب توده که از طرفداران دکتر کیانوری و از مخالفین دکتر یزدی بود به مأمورین مراجعه و اظهار داشته بود که دکتر یزدی نامزد من رعنا را فریب داده و این دختر اکنون به نام رابط در کنار او قرار دارد. این جوان برای انتقام از دکتر یزدی با مأمورین همکاری کرد تا موجبات دستگیری او را فراهم ساخت.

دکتر یزدی در دادگاه در باره اعزام فراریان حزب توده به خارج از کشور گفته بود کیانوری که واسطه سفارت شوروی و کمینترن و حزب است اکثر دوستان و حتی راننده خود را به خارج فرستاده است. من اصرار داشتم که افراد مطلع را به خارج بفرستند ولی کیانوری روی باند بازی اشخاص مورد نظر را میفرستاد چنانکه اخیراً خانم ملکه محمدی همسر احمد قاسمی را به خارج فرستاده است. نامه های زیادی از داخل کیف رعنا به دست آمد که اسرار زیادی از حزب را فاش ساخت. دکتر یزدی گفت پولهائی که از بانکها سرقت شده همه نزد کیانوری بود که چند باغ و خانه خریده و مقداری را هم بین باند خود توزیع کرده است.

سرانجام دادگاه بدوی نظامی به ریاست سرتیپ معینی در روز ۲ مهرماه ۱۳۳٤

دکتر یزدی را به اتفاق آراء محکوم به اعدام کرد. بستگان دکتر یزدی نزد سرلشگر آزموده دادستان نظامی رفته و استشهادی را نشان دادند که چند تن از روحانیون امضا کرده بودند که به علت ارتباط با پدر مرتضی یزدی میدانند که سن او بالای ۶۰ سال میباشد تا از مجازات اعدام نجات یابد. دکتر یزدی ضمناً کتباً تقاضای عفو کرد و نوشت که با تشکیل سازمان نظامی حزب توده مخالف بوده و در آخرین جلسه محاکمه خود هم گفت من اکنون که به گناه خود پی برده ام به چند دلیل تقاضای عفو دارم. اولاً با تشکیل سازمان نظامی و هر تشکیلاتی که نتیجه آن جنگ و خونریزی باشد مخالف بوده ام. ثانیاً من اکنون عمر خود را کرده و قول میدهم که اگر دادگاه مساعدت کند بقیه عمر را که سالهای زیادی نخواهد بود دور از جنجال سیاسی بسر برم. ولی باز هم دادگاه رأی اعدام را تأئید کرد که زیر آن نوشت (تقاضای تجدید نظر دارم).

متن نامه او چنین است:

ریاست محترم دادرسی ارتش

پیرو تقاضای مورخه ۱۳۳٤/۸/۳۰ به استحضار میرساند:

اینجانب دکتر مرتضی یزدی همانطوریکه تقاضای تجدید نظر از رأی دادگاه بدوی را موکول به نظر مبارك اعلیحضرت همایونی شاهنشاهی نموده ام تقاضای فرجام از رأی دادگاه تجدید نظر را نیز موکول به اراده و نظر مبارك شاهانه مینمایم و از رأی صادره مورخه ۳٤/۸/۲۲ تجدید نظر فوق العاده استدعای فرجام دارم. ضمناً از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی با توجه به خدمات گذشته اینجانب که مانع از اعمال نفوذ ماجراجویانه عده ای از رهبران خائن حزب توده شده ام و همچنین خدماتی که از لحاظ فن خود به جامعه ایرانی نموده ام استدعای هرگونه بذل توجه و عواطف بی پایان شاهنشاه را دارم.

با تقدیم احترامات - دکتر مرتضی یزدی

***

وقتی دکتر یزدی با فشار دادگاه نظامی به سوی اعدام میرفت حکیم الملك به کمك فرزند خوانده خود آمد و سید ضیاء الدین طباطبائی هم کوشید که همشهری خود را نجات بدهد. سید ضیاء به شاه گفته بود که شیخ محمد یزدی پدر دکتر یزدی از روحانیونی بود که در مجلس مؤسسان به سلطنت پهلوی رأی

داده است. حکیم الملك هم گفته بود چون دکتر یزدی پزشك است میتواند خدمات مجانی پزشکی انجام دهد و شاه هم که معمولاً اینگونه وساطتها را میپذیرفت موافقت کرد که از اعدام دکتر یزدی صرفنظر شود.

دکتر یزدی بعداً در لژیون خدمتگزاران بشر به انجام خدمات مجانی پزشکی پرداخت و حقوق بازنشستگی وزارت هم به او پرداخت میشد. به علاوه برای نجات دو فرزندش که در آلمان شرقی متهم به جاسوسی شده بودند شاه از طریق وزارت خارجه کمك کرد و آنها نیز از خطر اعدام نجات یافتند.

دکتر یزدی از زن آلمانی خود دو پسر داشت که بین زن و شوهر در باره نام آنها اختلاف بود و سرانجام دو نام ایرانی و آلمانی را زن و شوهر مونتاژ کرده چنین نام گذاری کردند (پیتر حسین- آدولف حسن). دکتر یزدی هنگام داشتن قدرت در حزب توده برادرش شیخ محمد یزدی را وارد تشکیلات حزب توده کرد و همچنین دختر برادرش به همسری دکتر رادمنش درآمد که گفته شد این خانم در فرار عمویش و سایر زندانیان حزب توده از زندان قصر نقش مؤثری داشته‌است.

***

سند شماره ۷ بدست آمده از خانه سدان (شرکت نفت ایران و انگلیس)

دکتر یزدی که پس از سلیمان میرزا اسکندری به منزله پدر روحانی حزب توده میباشد، اکنون در محلی در شهریار نزدیك تهران مخفی است. او با یکی از ماشین های سربسته شرکت نفت انگلیس و ایران به تهران آمد به طوری که کسی سوء ظن نبرد. در آینده قرار است ما به ملاقات او برویم زیرا احتمال خطر میرود که افراد حزب او را ببینند. افراد حزب عقیده دارند که نامبرده در روسیه یا فرانسه بسر میبرد ولی همینکه بطور ناگهانی دیده شود نمیتوان جلوی انتشار آنرا گرفت.

استاکیل

دوستی نقل میکرد که دکتر یزدی در بیمارستان در روز ۲۷ بهمن مشغول عمل جراحی بود که رادیو خبر داد در دانشگاه به شاه تیراندازی شده است. دکتر یزدی دنباله کار جراحی را به پزشکی دیگر سپرد و از اطاق عمل خارج گردید. از او خبری نبود ولی روز بعد در شیروانی بیمارستان که خود را مخفی ساخته بود دستگیر شد.

در کتاب (سیر کمونیزم در ایران) چنین نوشته شده است:

دکتر یزدی آن اندازه که در خارج از حزب معروف بود در داخل حزب تأثیر عمده نداشت. تا مدتی از احمد قاسمی و مدتی از مهندس شرمینی پیروی میکرد. با دکتر کیانوری خصومت شدیدی داشت که او دکتر یزدی را پیرو امپریالیستها میدانست. در بازجوئیها میگفت او و دکتر بهرامی و دکتر جودت و مهندس علوی طبق اساسنامه حزب توده موافق با قانون اساسی بوده ولی دکتر کیانوری مخالف قانون اساسی بوده است. میگفت ما معتقد بوده ایم که مشروطه سلطنتی باید پایدار بماند زیرا جمهوری برای ایران مفید نیست، همچنین معتقدیم که شوروی ماهیت استعماری ندارد. شوروی خواهان استقلال و تمامیت ایران میباشد.

دکتر یزدی موضوع تهیه اسلحه و نارنجك و اشغال کلانتریها و پاسگاهها را از عملیات خودسرانه کیانوری دانسته و میگوید این اقدامات در هیئت اجرائیه مطرح نمیگردید. ولی آتش زدن هواپیما در فرودگاه قلعه مرغی به دستور دکتر جودت بوده که هیئت اجرائیه او را توبیخ کرده است.

پیش از دستگیری دکتر بهرامی و مهندس علوی و موقعی که هنوز دکتر کیانوری و دکتر جودت از ایران فرار نکرده بودند این چهار نفر به عنوان هیئت اجرائیه کمیته مرکزی تشکیل جلسه داده و دکتر یزدی را به علت انحراف از اصول حزب در جریان بازپرسی و محاکمه از حزب توده اخراج نمودند.

***

احسان طبری مینویسد:

با اینکه سه تن از رهبران حزب توده (دکتر یزدی- بهرامی- علی علوی) در مقابل مأمورین حکومت نظامی بختیار تسلیم شدند و تنفر نامه امضا کردند ولی مجازات هر سه تن آنها یکسان نبود. بهرامی پسر مهذب السلطنه چشم پزشك اشرافی بود و با خانواده معروف دیگری ازدواج کرده بود. دکتر یزدی را حکیم الملك فرزند خوانده خود میخواند و از او حمایت میکرد در نتیجه این دو تن بخشوده و آزاد شدند ولی علی عُلوی چون این نوع وابستگی ها را نداشت با اینکه تنفرنامه شدیدی نوشت معهذا اعدام شد.

"مهندس علی عُلوی پیش از شهریور ۲۰ سابقه فعالیت کمونیستی داشت که در

تأسیس حزب توده شرکت نمود و جزو رهبران حزب شد . در کنگره اول حزب در سال ۲۳ به عنوان عضو کمسیون تفتیش کل و در کنگره دوم در سال ۱۳۲۷ بعنوان عضو اصلی کمیته مرکزی انتخاب گردید و مسئول امور مالی شد . پس از بهمن ۲۷ دستگیر و با ۹ نفر از سران حزب توده از زندان قصر فرار داده شد . بعداً مسئولیت شهرستانهای حزب توده را برعهده گرفت و مهندس شرمینی معاون او بود که کارها را اداره میکرد .

او در بازجوئیها گفته است (دزدی بانکها را اینجانب دزدی نمیدانم چون برای منافع یك یا چند نفر صورت نمیگرفته است).

***

عطاء الله خسروانی میگفت وقتی وزیر کار بودم حضور اعلیحضرت شرفیاب شدم و گفتم عده ای از سران حزب توده که از زندان آزاد شده اند حقوقی نمیگیرند ووضع زندگی شان مختل شده است اگر اجازه میفرمائید برای آنها احکامی صادر وحقوقی به آنها داده شود و در صورت لزوم هم او از وجودشان برای کارها استفاده شود . شاه که انسانی رئوف و با گذشت بود گفت : موافق هستم خودتان ترتیب اینکار را بدهید . در نتیجه دکتر یزدی ودکتر بهرامی و گروهی دیگر از رهبران حزب توده عضو وزارت کار شدند ومدتی هم به آنها کارهای حساس داده نمیشد . انصافا" آنها هم رعایت نظم و ترتیب را میکردند . بعدا" دکتر یزدی عضو لژیون خدمتگذاران بشر گردید .

***

نگارنده دکتر یزدی را من خوب میشناختم. در هنگام قدرت حزب توده صدای قهقهه خنده او در میهمانیها معروف بود . هنگام تصدی وزارت بهداری اطاقش مثل بازار شام بود . از هر دسته و طبقه ای هم مسلکان حزبی به اطاق وزیر می آمدند و دستوراتی میگرفتند و تعداد زیادی احکام استخدامی و بکار گماردن اشخاص به مشاغل مختلف از طرف دکتر یزدی داده میشد . پس از دستگیری و تقاضای عفو ملوکانه در آخرین روزهای رژیم دکتر یزدی را میدیدم که عصا زنان در خیابانهای تهران به سختی راه میرفت. خیلی مریض و فرتوت شده بود . چند بار او را دیدم و با او هم صحبت شدم. از کمك های شاه خیلی تشکرمیکرد . پس از تغییر رژیم در ایران ماند و از او دیگر خبری نیافتم.



دکتر مرتضی یزدی از رهبران حزب توده که محکوم به اعدام شده بود با تقاضای عفو آزاد وعضو لژیون خدمتگزاران بشر گردید.



مهندس علی عُلّوی عضو هیئت اجرائیه کمیته مرکزی

میگفت دزدی پول بانك برای حزب سرقت نیست .



دکتر بهرامی و اولین تنفرنامه

یکی از کسانی که وارد فعالیت حزب توده شده و موقعیت مهمی یافته بود دکتر بهرامی بود که در کوتاه مدت توانست اعتماد سران حزب و مقامات شوروی را جلب کند. وقتی هم دستگیر شد از سران حزب توده اولین نفری بود که تنفرنامه را امضا کرد و در مطبوعات انتشار یافت.

در کتاب سیر کمونیزم در ایران درباره دکتر بهرامی چنین نوشته شده است:

دکتر محمد بهرامی از موقعیکه در آلمان تحصیل میکرد وبا دکتر ارانی تماس داشت و ارد فعالیتهای کمونیستی شده بود. پس از مراجعت به ایران جزو گروه ۵۳ نفر به زندان افتاد و محکومیت یافت. در سال ۱۳۲۰ پس آزادی از زندان در تاسیس حزب توده جزو فعالین بود و به عضویت کمیته مرکزی انتخاب گردید و تا زمان دستگیری اش مهمترین مقام حزب توده را در داخل ایران بعهده داشت زیرا دبیر هیئت اجرائیه کمیته مرکزی بود و در عین حال امور مالی حزب را هم اداره میکرد. مدتی هم مسئولیت سازمان جوانان و سازمان دهقانان را بر عهده داشت. حزب توده در نشریاتش نوشته که (مردانی هستند که سنگین ترین بار نهضت های بزرگ را بر دوش دارند و پیوسته در پیشاپیش جریان در جنبش و

تکاپو هستند . که دکتر بهرامی یکی از این مردان میباشند . امانت و ایمان او در حزب ضرب المثل است و همه به او احترام میگذارند)

با اینکه در نشریات حزب توده او را مرد مقاومی خوانده اند ولی تنفر نامه او و اعترافاتش نشان میدهد که خیلی نسبت به او اغراق گفته شده است.

دکتر بهرامی در اعترافاتش میگوید : «در سالهای قبل از خروج ارتش سرخ از ایران رفقای ما که وزیر و وکیل بودند و در میهمانی های سفارت شوروی دعوت میشدند در آنجا با اعضای سفارتخانه تماس میگرفتند و از موقعیت استفاده کرده واگن هائی که در اختیار شورویها بود برای حمل و نقل اجناس در اختیار ما بود که منافعی در برداشت و همچنین بیشتر کاغذهای روزنامه در اختیار شورویها بود که به اعضای حزب میدادند و آنها در بازار میفروختند . در موقع جنگ تمام وسایل در اختیار شورویها بود از قبیل خواربار - مرکبات - زغال و دریافت جواز کالا و برای هر کسی میسر نبود مگر برای تجاری که مورد نظر شورویها باشند و حزب توده از موقعیت استفاده میکرد و جنس را مستقیماً با دریافت واگن دست اول وارد بازار میکرد و بهره میبرد . احسان طبری هم میگفت روسها به قیمت ارزان کاغذ میفروختند . همچنین مقامات حزبی جواز ورود کالا را از شورویها گرفته به قیمت خوب به تجار میفروختند و استفاده میکردند . کارخانه های شمال هم که در اختیار شورویها بود ماهیانه ده تا پانزده هزار تومان به صندوق حزب کمك مالی میکردند .

روابط ما با شورویها در تاریکی بود . من و کامبخش در میهمانیهای علنی و در خارج با علی اوف دبیر سفارت شوروی تماس میگرفتیم و مسایل کلی بحث میشد و وقتی کامبخش پس از آذر ۲۵ متواری گردید ارتباط من هم قطع شد .

شورویها در همه کارهای حزب توده دخالت داشتند و قبل از انتخاب اعضای کمیته مرکزی اگر روی شخصی نظر داشتند می گذاشتند انتخاب شود . از جمله عدم رضایت شورویها مربوط به صدور اعلامیه خلیل ملکی در سال ۱۳۲۵ بود که طی آن نسبت به کارهای فرقه دمکرات و شکست فرقه اظهار نظر و نسبت به اعلیحضرت ابراز علاقه شده بود . در نتیجه حزب توده مفاد اعلامیه مزبور را پس گرفت و در قعطنامه کنگره دوم هم اظهار نظر شد که (مفاد آن اعلامیه در دستور العمل هیئت اجرائیه قرار نگرفت و کنگره آنرا بمنزله نقطه ضعفی تلقی نمود).

در آلمان از روی سادگی اغفال شده و بدام کمونیسم بین الملل افتاده و بعد از شهریور ۲۰ یکی از بانیان حزب توده بیگانه پرست بوده و در تمام جریانات حزب خائن توده دخالت داشته و بنام دبیر حزب به بقیه افراد حزب اعلام میدارم که آن چند تن معدود که هنوز دستگیر نشده اند صلاح کارشان در این است که هر چه زودتر خود را تسلیم نموده مخصوصاً خسرو روزبه و علی متقی باید بدانند که دیر یا زود دستگیر خواهند شد. نمونه کار من باید سرمشق باشد. بلافاصله پس از دستگیر شدن فقط یك جا را بلد بودم و آنهم مخفی گاه مهندس علوی بود که فوراً در جیپ نشسته آن محل را به مقامات انتظامی نشان دادم. درباره سازمان جوانان توصیه احمد سمیعی دبیر اول سازمان را تائید کرده توصیه انحلال کامل بقایای آنرا دارم. در خاتمه با کمال شرمساری از خاکپای همایونی طلب عفو مینمایم و قول میدهم که اگر مورد عفو قرار گیرم از راه طبابت که شغل جان نثاراست ارتزاق خواهم کرد و دیگر لقمه خیانت و جاسوسی بدهان نخواهم گذاشت. از مقامات دولتی و انتظامی هم طلب عفو میکنم و قول میدهم غیر از مطالبی که درباره خیانت و جاسوسی ها و آدم کشی ها و بیگانه پرستی های حزب منفور توده عرض کرده ام بقیه مطالب را فاش کرده و در آتیه تا جان در بدن دارم از منویات شاهنشاه معظم پیروی و با دستگاه انتظامی همکاری نمایم.



رادمنش یا (مردی تنها)

دکتر رضا رادمنش از سران حزب توده که زمانی طولانی در خارج از ایران دبیر کل حزب توده بوده است از افرادی است که از او به نیکی یاد میشود . یکبار از لاهیجان به نمایندگی مجلس انتخاب شد و پس از سوء قصد به شاه از کشور گریخت و تا سقوط رژیم درخارج بسر برد . وقتی به تهران آمد مدتی کوتاه توقف کرد و چون اوضاع را مساعد برای اقامت خود نیافت به خارج آمد و در آلمان شرقی در گذشت.

باقر مومنی که خاطرات خود را درباره سران حزب توده در تبعید منتشر ساخته راجع به دکتر رادمنش بعنوان (مردی تنها) چنین مینویسد :

رادمنش مردی پرکار، فداکار، متواضع، محکم، بادانش، دمکرات و به تمام معنی حزبی بود . او در دنیای مهاجرت یکه و تنها در برابر توطئه های کیانوری (آدم مشکوك) - غلام یحیی (مرد شقی) - طبری (آدم مفلوك) برای برکناریش از دبیر کلی حزب مقاومت میکرد . اما سرانجام این توطئه ها، به ثمر می نشیند و به سود ایرج اسکندری که زمینه ساز سرکار آمدن باند کیانوری است ساقط میشود . هر چند از نامردمی (رفیقان) دلی چرکین و چشمی گریان دارد ولی

همچنان به حزب و مقررات آن پای بند است. حق عضویتش را مرتباً میپردازد و حتی وقتی بعد از سال ۵۷ بتهران میآمد حضور خود را به حزب اعلام میکند. سرانجام می فهمد که با سیاست کیانوری در برابر رژیم اسلامی سازشی ندارد و امکانات مادی هم در تهران برایش فراهم نیست بهمین جهت به آلمان شرقی باز میگردد. با اینکه فقط مدت ده ماه در ایران بود و از نقش منفی مذهب در سیاست سخن گفته بود او را هو کردند و از مردی که جز پوست و استخوان چیزی به جای نمانده بود او را در آلمان شرقی هم راحت نگذاشتند تا اینکه در بیمارستان بعلت فشارهای عصبی خون در مغزش از جریان باز ماند و ۷۸ سال زندگی پرماجرا را به پایان رسانید و در حقیقت قربانی حزب شد.

رادمنش در کودتای ۱۹۶۳ عبدالسلام عارف در بغداد بسر میبرد و بطرز معجزه آسائی نجات یافت. به اینطرز که رفقای شوروی به دادش میرسند و او را در جائی پنهان میکنند. کامبخش و دار ودسته اش بااستفاده از فرصت شایع میکنند که رادمنش فوت کرده است. باز هم رفقای شوروی به دادش میرسند و میگویند (فضولی موقوف. رادمنش زنده است وزیر حمایت ما میباشد.)

وقتی با توطئه رفقا از دبیر کلی حزب برکنار میگردد یك ابلاغ هم برایش میفرستند که حتی از عضویت کمیته مرکزی اخراج شده است. او نامه ای به (هونکر) دبیرکل حزب کمونیست آلمان شرقی مینویسد که او هم نامه را با رفقای شوروی در میان میگذارد. رادمنش میگوید: (چند روز بعد هم رفقا یك نامه ای برای من فرستادند که حکم اخراج از کمیته مرکزی را کأن لم یکن کرده بودند.) رادمنش از مسئله اختلافش با کیانوری و حزبیهای قدیمی صحبتی نمیکرد ولی ابائی نداشت که به رفقای شوروی شکایت کند و میگفت (اینها کاره ای نیستند. وقتی به خارج رفتم همه را به رفقای شوروی مینویسم. اینها فایده ای ندارد.)

***

دکتر عبده در خاطرات خود مینویسد: بعد از انقلاب اسلامی با دکتر رادمنش که موقتاً به تهران آمده بود دیداری داشتم که میگفت با توقعاتی که عوامل بیگانه از او داشتند مجبور شد از سمت دبیر کلی حزب توده استعفا دهد. حتی متذکر شد که با مجاورت ایران و شوروی در صورتیکه عقاید کمونیستی درایران تقویت

شود معلوم نیست که ایران بتواند هویت سیاسی خود را حفظ کند. هر گاه ایران مانند یوگوسلاوی مرز مشترك با روسیه نمی داشت شاید از این جهت در معرض خطر قرار نمی گرفت. یکی از دوستان که در جوانی جزو ۵۳ نفر بود وقتی از آلودگی حزب توده با بیگانگان آگاه شد و از حزب کناره گرفت میگوید چند سال بعد از انقلاب که ایرج اسکندری به تهران آمد علت برکناری خود را از دبیر کلی حزب توده و برگزیده شدن دکتر کیانوری را بر اساس تمایل عوامل بیگانه دانست.

ژنرال دانشیان در پلنوم حزب کیانوری را پیشنهاد میکند که جز خود اسکندری که از تبانی آگاه نبود همه به کیانوری رای میدهند. محتوای کتاب دکتر کشاورز و چند بار دیدار هم که با نگارنده در ژنو داشت موید این نظر است.

در هر حال اعترافات اخیر رهبران حزب توده حاکی از اینکه مدتی از عمر خود را بصورت آلت فعل بیگانگان تلف کرده اند و در جهت منافع آنان گام برداشته اند قابل توجه است.

رادمنش در مجلس چهاردهم بمن میگفت محرمانه بین ما بماند اشکال کار ما مناسبات نزدیك کامبخش با عوامل شوروی است. کامبخش پس از رهائی از زندان مدت دو سال در شوروی بسر برد. کامبخش پای بند به هیچ عقیده ای نبود. او فرصت طلب کاملی بود و بنابر توصیه روسها مسئول تشکیلات کل حزب توده شد و رابط حزب با مقامات شوروی بود. چون رابط حزب با سازمان نظامی هم بود اطلاعاتی راجع به ارتش در دسترس مقامات شوروی میگذاشت. رادمنش میگفت که کمیته مرکزی حزب توده در نظر داشت کامبخش را بمناسبت لو دادن ۵۳ نفر محاکمه کند ولی مقامات شوروی مانع اینکار شدند و قرار بر این شد که به شوروی تبعید گردد اما پس از بازگشت به تهران اختیار تشکیلات حزب بدست وی میافتد. رادمنش میگفت با اینطرز معلوم نیست راهی را که میرویم به نفع ایران و حزب باشد.

من به اعتبار نامه پیشه وری در مجلس رای مثبت دادم و تصور میکنم اگر اعتبار نامه او رد نمیشد شاید خود مختاری آذربایجان پیش نمی آمد.

وقتی در مجلس چهاردهم جوانان نطقهائی میکردند دکتر طاهری میگفت ناراحت نشوید این جوانان مانند گنجشك هائی هستند که تازه از قفس آزاد شده

اند . برای رهائی از قفس سر و صدا راه می اندازند اما سرانجام خسته میشوند و در گوشه ای آرام میگیرند .

***

نویسنده کتاب دکتر اسدالله آلبویه را در لندن دیدم . خاطراتی از گذشته را بیان داشت و میگفت من با خیلی از سران حزب توده در فرانسه همدرس و هم اطاق بودم و شب و روز با دکتر رادمنش و چند تن دیگر بسر میبردم . وقتی هم به ایران بازگشتیم اغلب یکدیگر را میدیدیم . ناگهان دکتر رادمنش به عنوان فعالیت کمونیستی دستگیر شد . من باور نمیکردم زیرا همیشه با هم بودیم . خیلی اقدام کردم تا او را نجات دهم ولی توفیق حاصل نشد و روشن گردید که جلساتی با دکتر ارانی داشته است . بعد از شهریور ۲۰ وقتی از زندان آزاد گردید از او پرسیدم ما که شب و روز با هم بودیم تو چه موقع به این فعالیتها میپرداختی؟ گفت هر لحظه که از تو جدا میشدم در جلسات مذاکره با ارانی شرکت میکردم .

در دوره چهاردهم انتخابات مجلس شورایملی ، مردم لاهیجان مرا هم نامزد نمایندگی مجلس کرده بودند . دکتر سیاسی رئیس دانشگاه مرا نزد قوام السلطنه برد و او هم قول مساعدت داد و حتی به قنبر چهاردهی پیشکار خود سفارش کرده بود که به من کمك کنند . در لاهیجان با کمك محترمین شهر که با کمونیستها مخالف بودند تلاش میکردم . بدنبال این فعالیتها جلسه ای با حضور دکتر رادمنش تشکیل گردید . آنها گفتند شما دو نفر که اینهمه با هم رفیق هستید بهتر است در این جلسه ترتیبی داده شود که روابط دوستی شما بهم نخورد . من گفتم من از هر جهت حریم دوستی را رعایت میکنم و هر که را مردم شهر انتخاب کردند مورد احترام من خواهد بود و اگر دوست قدیم من دکتر رادمنش با رأی مردم انتخاب شود به او تبریك میگویم . دکتررادمنش چشمهای خود را بست و گفت من نه تنها اینکار را نخواهم کرد و اگر در مبارزات انتخاباتی موردی پیش آید که منجر به از بین بردن شما هم بشود از آن دریغ نخواهم کرد زیرا کار من کارسیاسی و حزبی است و با عصبانیت جلسه را ترك گفتم . سرانجام دکتر رادمنش با کمك روسها از لاهیجان انتخاب شد و به مجلس آمد ولی من دیگر حاضر بدیدار او نشدم و از اینطرز بیان او خیلی رنج بردم .

سالها گذشت تا پس از سقوط رژیم در سال ۵۷ دکتر رادمنش به ایران بازگشت. خیلی ابراز علاقه کرد که با من ملاقات کند. با وجود رنجشی که از او داشتم قبول کردم و با یکدیگر ملاقات کردیم. او بشدت از کارهای خود و اینکه عمری را در راه کمونیزم صرف کرده پشیمان بود و میگفت در روسیه به او خیلی بد گذشته و در این آخر عمری به این نتیجه رسیده که خیلی اشتباه کرده است. به او گفتم خوب است این مطالب را بگوئید و بنویسید تا نسل جوان بداند و کورکورانه دنبال راهی نرود که مثل جنابعالی در آخر عمر با پشیمانی روبرو بشود. او سکوت کرد و پس از چند ماه اقامت، تهران را ترك گفت و به آلمان شرقی رفت و در آنجا در گذشت. خانواده رادمنش هم فعالیت کمونیستی داشتند. خواهر او زن احسان الله خان معروف بود که در روسیه از بین رفت.

دکتر آلبویه میگفت سرهنگ آذر برادر دکتر آذر هم که فعالیت چپی داشت و به روسیه گریخته در آنجا خیلی سختی کشیده بود. او را هم پس از انقلاب دیدم که به ایران بازگشته و میگفت با تمام علم و دانشی که داشته ام و با فرا گرفتن زبان روسی مرا به یکی از شهرهای قفقاز فرستاده بودند تا با نوشتن سنگ قبر امرار معاش کنم. فروتن هم میگفت روسها او را اخراج کردند و ناچار شد به فرانسه برود. بقدری وضع زندگی او بد شده بود که تا مدتی در سطل اشغال مواد غذائی برمیداشت تا از گرسنگی نمیرد. بالاخره چینی ها بداد او رسیدند و او را از گرسنگی نجات دادند.

کامبخش رابط اصلی با شورویها

از نوشته ها و گفته های همه سران حزب توده آشکار است که عبدالصمد کامبخش رابط اصلی شورویها با حزب توده بوده و کلیه مسائل حزبی و مملکتی را با آنها مشورت میکرده است. کامبخش در جریان انقلاب شوروی در آن کشور میزیسته و تنها فردی از سران حزبی است که ناظر انقلاب اکتبر بوده و اجازه اقامت دائمی در شوروی را داشت. از ۱۷ سالگی وارد فعالیت های سیاسی شده و همواره فعالیت کمونیستی داشته است.

احسان طبری درباره کامبخش چنین مینویسد :

عبدالصمد کامبخش فرزند شاهزاده کامران میرزا عدل الممالك در سال ۱۲۸۲ شمسی در قزوین تولد یافت. در ١٤ سالگی (۱۹۱۵) برای تحصیل به روسیه اعزام شد و در آنجا در خانه ی یکی از دوستان پدرش میزیست و به تحصیل اشتغال داشت. آشنائی با زبان و ادبیات روسی از اوان کودکی کامبخش را به این زبان مسلط ساخته بود چنانکه آنرا همتای زبان مادریش میدانست و بدین زبان با چیرگی سخن میگفت و می نوشت. در سال ۱۲۹۸ کامبخش بار اول از روسیه به ایران بازگشت. در سال ۳ - ۱۳۰۲ (٢٤ - ۱۹۲۳) کامبخش گام در جاده فعالیت سیاسی نهاد. عضو "جمعیت آزادیخواهان قزوین" و "جمعیت پرورش" شد (و خود از بنیان گزاران جمعیت اخیر بود). در سال ۱۳۰۷ (۱۹۲۸) از طرف

دولت ایران برای تحصیل مهندسی هواپیما به شوروی اعزام شد . وی بهنگام امتحان ورودی در دانشگاه شاگرد اول شد . در سال ۱۳۱۱ (۱۹۳۲) پس از احراز مقام اول در امتحانات به میهن بازگشت . در ارتش با رتبه ستوان دومی وارد خدمت شد . با وجود جوانی فرماندهی مانورهای هوائی و بمبارانها و عملیات دیگر هوائی با او بود . در سال ۱۳۱۱ به اتهام سیاسی بازداشت شد . یکسال و نیم در زندان دژبان بود . سپس از زندان آزاد و از ارتش اخراج گردید. در سال ۱۳۱۳ از طرف "انترناسیونال سوم کمونیستی" (کمینترن) تجدید تاسیس حزب کمونیست ایران که در سال (۱۳۱۰ - ۱۱) متلاشی شده بود به او محول شد . کامبخش بهمراه دکتر تقی ارانی و سرهنگ سیامك این سازمان را احیا کرد . در اردیبهشت ۱۳۱۶ سازمان حزب کمونیست به چنگ پلیس افتاد - ۵۳ تن از اعضاء این سازمان بازداشت شدند .

کامبخش بعد از شهریور ۲۰ با حمایت مقامات شوروی از شهر قزوین به نمایندگی مجلس شورایملی انتخاب شد و جزو فراکسیون ۸ نفری حزب توده بود . بعد از سوء قصد به شاه به مسکو گریخت و در خارج از کشور با روابطی که با شورویها داشت گرداننده اصلی کارهای حزب شده بود و چون خواهر کیانوری همسر او میباشد این دو همکاری نزدیکی با هم در حزب توده داشتند و حزبیها در حقیقت دکتر کیانوری را ولیعهد کامبخش مینامیدند .

***

دکتر کشاورز درباره کامبخش چنین میگوید :

هنگام دستگیری ۵۳ نفر در زمان رضاشاه نه تنها کامبخش ، ارانی و سازمان را به پلیس معرفی نمود بلکه به رفقای ارانی وانمود کرد که ارانی اینکار را کرده است. در نتیجه دوستان ارانی او را در زندان خائن نامیدند که او به حدی منقلب شده بود که از چشمانش اشك سرازیر شد و گریه کرد . در یکی از جلسات محاکمه یکی از وکلای مدافع در موقع تنفس به محبوسین گفت انکار شما راجع به عضویت در سازمان بی فایده است زیرا یکی از رفقای شما گزارش مفصلی به پلیس نوشته و او هم صمد کامبخش است نه دکتر ارانی ... اسکندری و بزرگ علوی و ملکی و طبری و دیگران برای ما که جزو ۵۳ نفر نبودیم کراراً این موضوع را تعریف کردند بهمین جهت با عضویت کامبخش در کمیته مرکزی

مخالفت میشد ولی کامبخش وسیله علی اوف به حزب تحمیل گردید . کامبخش فقط ۳ سال در ایران ماند (از ۱۹٤۳ تا ۱۹٤٦) و پس از شکست فرقه دمکرات آذربایجان تهران را ترك گفت و کامبخش در سال ۱۹۷۱ در لایپزیك فوت کرد . رهبران حزب و ایرج اسکندری بر مزارش نوحه سرائی کردند . او را یکی از بزرگترین کمونیستهای ایران و یك انترناسیونالیست مهم معرفی کردند . در حقیقت کامبخش یکی از فرنبرداران رژیم استالین و بریا و باقراوف بود . تقاضای عضویت کامبخش در سال ۱۹٤۳ یعنی دو سال پس از تاسیس حزب توده از باکو به ایران آمد و چند بار رد شد تا اینکه علی اوف دبیر سفارت شوروی او را به کمیته حزب توده تحمیل کرد . به گفته ایرج اسکندری و رفقای ۵۳ نفر کامبخش به دکتر ارانی خیانت کرد و بدون اینکه شکنجه شود تمام جزئیات سازمان و اسامی کمونیستهای ایران را برای پلیس رضاشاه نوشت . این موضوع را خود کامبخش در پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب توده در مسکو در مقابل ۸۰ نفر اقرار کرد . حتی در یکی از همین جلسات ایرج اسکندری با صراحت کامبخش را خائن و بیشرف و قاتل ارانی نامید و سیلی جانانه ای بگوش او زد .

هنگام تشکیل کابینه قوام، کامبخش برای وزارت پست و تلگراف در نظر گرفته شده بود ولی قوام او را نپذیرفت . این وزارتخانه را از این جهات برای کامبخش در نظر گرفته بودند که او، فرمانبر استالین - بریا - باقراوف بود و اطلاعات آن برای آنها مفید بود .

***

این (باقراوف) که برخی از سران حزب توده از جمله کامبخش گوش به فرمان او بودند همراه (بریا) به جوخه اعدام سپرده شد و دادگاه عالی شوروی درباره او چنین رأی داد :

« در دادگاه محقق شد که باقراف که یکی از فعالترین و نزدیکترین همکاران خائن به وطن بریا بود ، با همکاری او و با شرکت متهمین دیگر مرتکب یك سلسله جنایت سنگین ضد دولتی شده است . از سال ۱۹۲۱ که باقراف از عضویت بریا در دستگاه ضد اطلاعاتی مساواتچیها کاملاً مطلع بود ، با سرقت مدارکی از آرشیو که دال بر گذشته جنایتکارانه بریا بود و تحویل این مدارك به او و همچنین با سر به نیست کردن اشخاصی که ممکن بود اعمال بریا را فاش کنند ،

به او کمك کرد که تا لحظه کشف جنایاتش از پیگرد در امان باشد . بریا هم که از گذشته جنایت آمیز باقراف با خبر بود و می دانست که او در سالهای جنگ داخلی به راهزنی اشتغال داشته به نوبه خود به او کمك کرد که اعمال گذشته جنایتکارانه او را پنهان کند و در نابودی کسانی که ممکن بود باقراف را لو بدهند ، شرکت نمود .

باقراف و بریا که محو کادرهای شرافتمند و وفادار به حزب کمونیست و حکومت شوروی را هدف خود قرار داده بودند ، با همکاری آتا کیشیف مرتکب قتل کادرها و فعالین حزب و دولت گردیدند .

جرم آنها دایریه خیانت به میهن ، اجرای اعمال تروریستی و شرکت در سازمانهای ضد انقلابی ، به ثبوت رسید . لذا باقراف به اشد مجازات (تیر باران) و آتا کیشیف به ۲۵ سال حبس محکوم می گردید .

***

باقراوف برای جدائی آذربایجان از ایران نقش فعالی داشت و همان کسی است که گفته و نوشته اند پیشه وری را در حادثه تصادف اتومبیل در باکو از بین برده است .



خیلی از رهبران حزب توده کامبخش را عضو کی - جی - بی میدانند ومیگویند نماینده شوروی ها درایران بود .



سازمان جوانان حزب توده
و نقش (کاوه کبیر)

یکی از سازمانهای مهم حزب توده (سازمان جوانان) بود که طبق اساسنامه حزب در جنب حزب قرار داشت تا به جوانان عضو حزب تعلیمات سیاسی داده آنها را برای ورود به حزب آماده سازد. سن اعضای آن (بین ۱۳ تا ۲۳ سال) تعیین شده بود. نظیر تشکیلات حزب کمونیست شوروی.

***

در کتاب سیر کمونیزم در ایران چنین نوشته شده است:

سازمان جوانان یك هیئت اجرائی سه نفری داشت که دبیر اول هیئت اجرائی مهمترین مسئول سازمانی بود. معمولاً در کمیته های سازمان جوانان یکی از اعضای مسئول حزب توده برای رهبری سیاسی شرکت داشت. سازمان جوانان حزب توده در فروردین ۱۳۲۲ تأسیس شد که رهبر آن ابتدا عبدالحسین نوشین و سپس دکتر رادمنش بود. پس از بهمن ۱۳۲۷ تا مدتی دکتر بهرامی و دکتر جودت این سمت را داشتند.

دبیر اول سازمان جوانان ابتدا مهندس نادر شرمینی بود که پس از او متقی و بعداً احمد سمیعی آنرا اداره میکردند. طبق آمار اردیبهشت ماه ۱۳۲۳ سازمان جوانان در تهران ۵٤٤٦ نفر و تعدادی هم در شهرستانها عضو داشت. پلنوم کمیته

مرکزی سازمان جوانان از ۲٤ نفر تشکیل میشد که وقتی افرادی نظیر شرمینی- ارسلان پوریا- آقائی- مرندی- نظری از آن بیرون رفتند عبارت بودند از :

احمد سمیعی- ارشاك طهماسبی- سیامك جلالی- حسین عالمی- جهانگیر باغدانیان- احمد کوچك شوشتری- محمود مدرسی- عبدالله سمندری زاده- نوذر نیکرو- عبدالله نیکخواه- محمود باجلوندی- پرویز فراست- ناصر کلانتری- خسرو اسدی- مهندس رضاضیائی- ناظم رسولی- محمود معصومیان- بهروز رضا خانلو- ناصر طهوری- منصور باقری- تقی بهرامی- سیروس وثوق- علی پهلوی- مهندس سهیل.

افراد کمیته شهرستانها عبارتند از احمد کوچك شوشتری- محمود مدرسی- محمود باجلوندی- سیاوش اسکندری- هامور باغدانیان- محمد مربوط- احمد اسلامدوست- خسرو بهدین- حبیب ترکمن- محسن تربتی- حسین اشجع- احمد عریان- حسین هلی- اکبر محمد زاده چرتابیان- انور بلوری.

دبیراول کمیته مرکزی سازمان جوانان مهندس شرمینی بود که توانست یك موقعیت انحصاری برای خود فراهم کند. کار خود را با زیر سلطه گرفتن کامل تشکیلات سازمان جوانان شروع کرد. او توانسته بود پیروان خود را قانع سازد که در حزب توده فقط یك کمونیست واقعی وجود دارد که خود او میباشد و دیگر رهبران حزب تمایل دست راستی دارند. او خود را رهبر واقعی حزب توده میدانست و به وی لقب (کاوه کبیر) داده شده بود.

وضع سازمان جوانان و رهبری شرمینی به جائی رسیده بود که انتشار داشت میخواهند از حزب توده جدا شده سازمانی مستقل تحت ریاست شرمینی بوجود آورند.

این وضع برای کیانوری و قاسمی و کمیته مرکزی قابل تحمل نبود مخصوصاً هنگامیکه کیانوری و قاسمی به فکر قبضه کردن تشکیلات حزب بودند به همین جهت در اواخر سال ۱۳۳۰ شرمینی را از دبیراولی سازمان جوانان برداشتند و علی متقی را منصوب نمودند ولی افراد سازمان جوانان زیر بار نمیرفتند. تصمیمات اصلی با حضور شرمینی اتخاذ میشد و جانشین او دخالتی نداشت.

از جمله روز هشتم فروردین ۱۳۳۱ در دوره حکومت دکتر مصدق که حزب توده روش ملایمتری پیش گرفته بود و دولت تظاهرات را در میدان فوزیه اجازه

داده بود ولی سازمان جوانان در آخرین روزهای (هفته جهانی جوانان) بعد از متینك در میدان فوزیه تظاهرات را به خیابانها کشید . یکی از اعضای سازمان مزبور چنین گفته است :

از صبح روز متینك افراد انتظامات سازمان جوانان بسته های نمك و فلفل که مخلوط و در کاغذ بسته بود در اختیار داشتند برای مبارزه با مأمورین انتظامی و مخالفین ... شب قبل در سازمان جوانان چوب میبریدند . ظاهراً برای دسته پرچم ولی باطناً برای نزاع به قطر پنج سانتیمتر و بلندی ۳۰ سانتیمتر .

همان شب شرمینی که مخفی بود آخر شب به کانون جوانان آمد و کار کنترل چوبها و بسته های فلفل را نظارت کرد و به باند خود (پوریا- نظری- آقائی- ارشاك و احیاناً جلالی و غیره) دستوراتی داد . متقی هم لولو سرخرمنی بیش نبود . صبح روز ۸ فروردین پوریا دستور شرمینی را ابلاغ میکند و پس از متینك وارد خیابان شاهرضا میشوند . از طرف سرلشگر کوپال رئیس شهربانی به آنها دستور داده میشود که متفرق شوند ولی اعتنائی نمیکنند . نزدیك سفارت انگلیس وضع وخیم تر میگردد و شعارهای (زنده باد استالین) داده میشود که بین اعضای سازمان جوانان و مأمورین انتظامی زدو خورد در میگیرد . سه بار پاسبانها به طرف کلوپ حمله میکنند ولی بدون نتیجه مراجعت میکنند زیرا از داخل سازمان سنگ و چوب پرتاب میشد . سرانجام با تیراندازی عده ای مقتول و مضروب و کلوپ تصرف میشود و عده ای به بیمارستان و تنی چند به زندان منتقل میگردند .

هنگام بازجوئی هیچیك اعتراف نکردند و گفتند کسی دستور تظاهرات را نداده است و باند شرمینی حتی نزد حزب هم اعترافی نکردند . بعدها ارسلان پوریا در مجله عبرت نوشت : (وقتی این دمونستراسیون بدون اجازه به خون کشیده شد و بنده هم تیر خوردم دسته کیانوری از موقعیت استفاده کرده علیه شرمینی و من و مرندی و آقائی و حسن نظری سروصدا راه انداختند .)

زاون آدمیان مسئول چاپخانه رزم و محرم اسرار شرمینی و راننده او میگفت سازمانیها همیشه حزبیها را مسخره میکردند . متقی از من آدرس چاپخانه مخفی را خواست ندادم و شرمینی هم گفت خوب کردی که آدرس را به این پلیس ندادی ولی بالاخره او محل چاپخانه را کشف کرد .

تا موقعی که قاسمی در ایران بود ، کیانوری و قاسمی بر حزب مسلط بودند و

تشکیلات جوانان در فشار بود ولی با رفتن قاسمی و تنها شدن کیانوری چهار نفر دیگر هیئت اجرائی برای کوبیدن کیانوری به تقویت شرمینی پرداختند و سرانجام متقی برداشته شد و احمد سمیعی را به جای او گذاشتند که از افراد شرمینی بود.

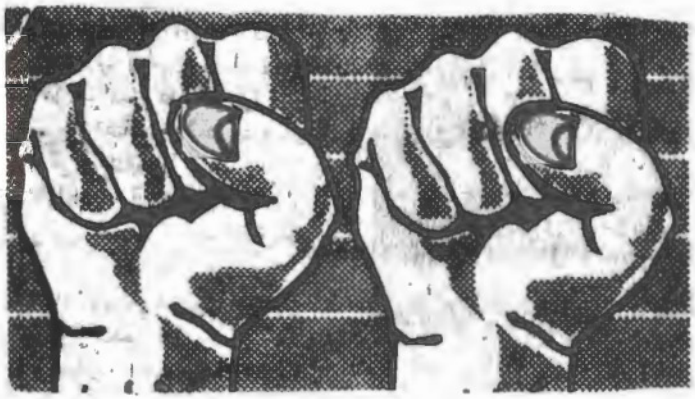
شرمینی نشریاتی را که از کیانوری و قاسمی میرسید خواندنش را در سازمان جوانان تحریم میکرد و این نشریات را گاهی آتش میزد. به هرحال سازمان جوانان در دانشگاه استادان را حبس کرده تشنه و گرسنه نگه میداشت. جوانان حزبی در خانواده ها پدران و مادران را بی شعور و بی سواد میخواندند و خود را مافوق آنها ... در دولت مصدق از آزادیهائی که حکومت داده بود حداکثر استفاده را کرده و جوانان را به کارهای سیاسی میکشیدند و رفت و آمد دخترها به کلوپ نیز موجب رونق کلوپ شده بود. در انتخابات دوره هفدهم که حزب توده کاندیدا داده بود کار جوانان پخش شناسنامه های قلابی و پاك کردن انگشت رأی دهندگان با محلولهای شیمیائی بود، برای اینکه بتوانند چند بار رأی بدهند.

سرانجام سازمان جوانان و اعضای آن به اشتباهات خود پی بردند. عده ای از آنان خود را به فرمانداری نظامی معرفی کرده و از عملیات گذشته ابراز ندامت نمودند. سیامك جلالی- ارشاك طهماسبی- حسن نظری- احمد سمیعی از گذشته ابراز تنفر کردند و از جوانان خواستند که ارتباط خود را با سازمان جوانان حزب توده قطع کنند. ارسلان پوریا که (شاهین سازمان جوانان) لقب یافته بود به مأمورین در کشف چاپخانه و دستگیری مسئولین کمك های ذیقیمتی نمود و در مجله عبرت چنین نوشت: (سالها زیر علم شکسته شرمینی سینه زده ام و سپس از او برگشته زیر پرچم پاره کیانوری قرار گرفتم و به شرمینی دشنام دادم. هم موقعی که شرمینی بت من بود و هم زمانیکه کیانوری سردمدارم اعتقادی به حزب نداشتم. برای ارضاء حس خودخواهی خود هر روز رنگ خاصی را میپذیرفتم. با وجودی که از یك خانواده مشهور غیر کارگر بیرون آمده بودم عمداً لباس مندرس کارگری میپوشیدم تا کارگران ساده لوح را فریب دهم. فریب کارگر کار من تنها نبود در این مسابقه نمیخواستم از دیگران عقب بمانم).

مهندس نادر شرمینی قبل از شهریور ۲۰ سابقه فعالیت کمونیستی نداشت. در سال ۱۳۲۰ وارد حزب توده شد. با انشعابیون حزب توده به سختی درافتاد. در کنگره دوم به عنوان عضو اصلی کمیته مرکزی حزب توده انتخاب گردید. اعضای

سازمان جوانان او را شخصیتی مانند استالین میدانستند . با اینکه سرو وضع خود را به طرز کارگران می آراست افکار و رفتارش خلاف آن بود .

شرمینی در سال ۱۳۳۳ دستگیر شد و اعترافاتی کرد و در دادگاه علناً نسبت به حزب توده ابراز نفرت نمود . روز ۲۱ آذر امضای او در کنار امضای دیگران و تلگراف تبریك زندانیان قزل قلعه حضور اعلیحضرت همایونی بود که هیئت اجرائی حزب توده او را همراه دکتر یزدی از حزب توده اخراج نمود . مهمترین اقدام مهندس شرمینی نامه ای بود به خلیل ملکی رهبر انشعابیون نوشت که قسمتی از آن چنین است : (گذشت ایام درستی بسیاری از نظریات شما را به نحو درخشانی به ثبوت رسانید . من امروز قانع هستم که حق با شما بوده است و رهبران حزب توده که شما را تکفیر کردند کاری ناجوانمردانه انجام داده اند . به این جهت من از شما پوزش میطلبم . درك نادرست مسائل اجتماعی موجب شد که نظیر بسیاری از جوانان گرایش به طریقی یابیم که از تعقل به دور بوده است . نتیجه آن شد که سالها در گمراهی بسر بردیم و بر سر ما آن آمد که میدانید .)



رضا روستا و قدرتی
مافوق قدرت حزب توده

یکی از کمونیستهائی که در دوران رضاشاه به علت فعالیت کمونیستی به زندان و تبعید رفت رضا روستا بود که پس از شهریور ۲۰ رئیس شورای مرکزی کارگران حزب توده شد که قدرتی مافوق قدرت حزب توده داشت. افسران شهربانی و حتی مقامات عالی حزب توده را بازداشت کرده و در داخل ساختمان اتحادیه کارگران که در خیابان فردوسی بود آنها را محاکمه و زندانی می نمود و هیچکس هم یارای مقاومت در برابر تصمیمات او را نداشت.

بعد از غیر قانونی شدن حزب توده به شوروی گریخت. شورویها به او خیلی علاقه داشتند و حتی اجازه تأسیس حزب توده به خاطر او به زندانیان ۵۳ نفر از طرف مقامات شوروی داده شد.

***

احسان طبری در (کژ راهه) در باره او چنین نوشته است:

رضا روستا از زمان جنبش گیلان وارد فعالیت کمونیستی شد. به همین جهت برای تحصیل به مدرسه حزبی مخصوص شرق اعزام گردید و در جریان تحصیل با (ک - پ - ئو) تماس حاصل نمود. پس از مراجعت به ایران به ۵ سال حبس محکوم گردید. در دادگاه نظامی گفت (حوضی که آب ندارد قورباغه هم ندارد)

منظور این بود در ایران ارتشی نیست که نیاز به جاسوسی باشد. مدتی هم به ساوه تبعید شد. پس از شهریور ۲۰ به تهران آمد و به دستور شوروی به فعالیت حزبی پرداخت و رئیس اتحادیه کارگران شد. روستا در انتخاب نخستین کنگره از عضویت کمیته مرکزی طرد گردید. روستا در باشگاه شورای مرکزی کارگران یك ستاد برای بازداشت اشخاص و محاکمه و مجازات آنها تشکیل داده بود. حتی دکتر بهرامی عضو کمیته مرکزی را در این مرکز چند ساعتی توقیف کرد. پس از شکست واقعه آذربایجان به دستور خسرو روزبه از جانب گروه نظامی سیف الدین همایون، روستا را به مرز خراسان رسانید و با کمك ملکی نام که قاچاقچی بود از مرز اترك گذشت. در مسکو از او تجلیل شد و مدت دو سال در هتل توقف داشت، به او توصیه شد که ازدواج کند، با کمك رادمنش به برلن آمد، به سابقه تحصیل به او لقب پروفسور دادند. سه پروفسور داشتیم. بزرگ علوی- کیانوری- روستا.

نام رضا روستا در شوروی به (علی محمداوف) تبدیل شده بود که با زن روسی زندگی میکرد. در سن ٦٨ سالگی در برلن درگذشت. دخترش از مادر ایرانی بنام هما روستا با وساطت پسر قاضی محمد به ایران بازگشت و به چنگ ساواك افتاد و یادداشتهائی از قول او انتشار یافت.

***

در اواخر سال ۱۳۲۵ دولت قوام برای اینکه قدرت اتحادیه کارگران وابسته به حزب توده را بکاهد اقدام به تأسیس سازمان کارگری جدیدی به نام (اسکی) کرد. یعنی سندیکای کارگران و کشاورزان ایران. مدتی هم مهندس خسرو هدایت که سالها مدیر کل راه آهن بود دبیر این سندیکا شد که با کمك وزارت نوبنیاد کار در تحکیم اساس این سازمان اقدام میشد. در نتیجه بین سازمان کارگران حزب توده به رهبری رضا روستا و این سندیکا کشمکش های دامنه داری درگرفت. در سال ۱۳۲۸ اسکی به کنفدراسیون سندیکای آزاد جهانی پیوست. در حادثه تیراندازی به شاه در دانشگاه، دکتر اقبال در مجلس گفت ناصر فخرآرائی عضو اتحادیه عکاسان وابسته به شورای متحده بود. در نتیجه غیرقانونی شدن حزب توده و سازمان کارگری، وضع اسکی دچار رونق فوق العاده ای شد. روستا هم به شوروی گریخت. عده ای از جمله یوسف افتخاری

بعنوان (اصلاح طلبان شورای مرکزی) از شورای متحده منشعب گردیدند .

***

دکتر پیراسته که قسمتی از خاطرات خود را برای نویسنده کتاب ارسال داشته و طی آن تقاضای اعدام رضا روستا را کرده در باره مبارزات خود با حزب توده و تصمیماتی که در دادگستری در آن زمان گرفته شده بود چنین مینویسد :

در شهریور ۱۳۲۰ من دانشجوی دانشکده حقوق بودم و در عین حال در اداره انتشارات و تبلیغات کار میکردم و با نویسندگان و روزنامه نگاران آشنائی پیدا کرده مقالاتی در جراید مینوشتم. مثل هر جوانی احساسات چپ تند داشتم اما پس از مدت کوتاهی متوجه گردیدم مظهر چپ یعنی حزب توده عامل و مدافع بدون شرط روسیه شوروی است به همین جهت به یك دست راستی افراطی تبدیل شده و مبارزه با حزب توده را آغاز کردم. در سال ۲۲ که دانشکده حقوق را تمام کردم به خدمت وزارت دادگستری درآمدم.اساس فعالیت من مبارزه با حزب توده بود . وقتی هم واقعه آذربایجان پیش آمد با اخذ کبر سن از دادگاه امتیاز روزنامه (مرد ایران) را گرفته با کمك عده ای از جوانان علیه جدائی آذربایجان مبارزه میکردیم. در این کار عده ای از قضات عالیمقام مشوق من بودند و همین امر باعث شد که پله های ترقی را در دادگستری به طرز بی سابقه ای طی کنم. در اوایل سال ۱۳۲۵ به ریاست کل دادگاههای بخش انتخاب شدم. نورالدین الموتی در آن موقع دبیرکل حزب توده بود که از طرف اللهیار صالح وزیر دادگستری به ریاست کل دادگاههای شهرستان منصوب شده بود و عملاً دادگستری را میچرخاند . حزب توده برای بسط نفوذ خود در دادگستری اقدام میکرد و به عنوان (تعاون قضائی) در همه پرونده های دادگستری اعم از خلاف و جنحه و جنایت دخالت داشت. طبیعی است بیشتر فعالیت آنها در دادگاه بخش و دادسرای تهران بود . یك روز رئیس دادگاه بخش تهران به من تلفن کرد که گروهی از رانندگان متخلف در اینجا جمع شده متینك میدهند . گفتم بدهید پاسبانها همه آنها را بیرون کنند ، چون تردید داشت به کلانتری مرکزی تلفن کردم و متینك دهندگان را از دادگاه بیرون کردم. چند دقیقه بعد الموتی به من تلفن کرد و با لحن تندی گفت (شما به چه حقی وکلای دادگستری را از دادگاه اخراج کردید؟) من هم با لحن تندتری گفتم شما حق ندارید در کار من دخالت

کنید اگر کسی از من شکایتی دارد میتواند به دادگاه انتظامی قضات شکایت کند. گفت من رئیس کل دادگاههای شهرستان هستم و حق نظارت در کار دادگاه بخش را دارم. گفتم اینجا سربازخانه نیست بلکه دادگستری است و حدود وظایف هر یك از ما را قانون معین کرده و دادگاه هم جای متینگ نیست. با عصبانیت گفت زیاد تند نرو با کله زمین میخوری. گفتم اگر شیشه عمر من دست شماست به زمین بزنید، من چنین زندگی را نمیخواهم. به صورت بسیار بدی این مکالمات تلفنی قطع شد. بلافاصله نزد صالح وزیر دادگستری رفتم و ماجرا را شرح دادم و تقاضای انتظار خدمت و پروانه وکالت کردم. ولی صالح با آن موافقت نکرد و گفت بروید سر کارتان قاضی باید مستقل باشد. گفتم با ائتلاف حزب ایران و حزب توده و قدرت الموتی و سایرین در دادگستری شما نمیتوانید با فشار مقاومت کنید و با اصرار تقاضای خود را تکرار کردم که قبول نکرد. اما پس از چند روز مرا به اتفاق عده ای دیگر از قضات که غالباً رئیس شعبه یا مستشار دیوانعالی کشور بودند منتظر خدمت کرد و همین انتظار خدمت باعث بیمه زندگی من شد.

پس از سه ماه قوام السلطنه کابینه ائتلافی را بهم زد و موسوی زاده وزیر دادگستری شد. او خود از قضات دادگستری بود که در مقام استمالت از قضات برآمد و همه را با احترام به خدمت دعوت کرد. چون در مدت انتظار خدمت خیلی فعالیت کرده بودم قضات مرا نامزد دادستانی تهران کردند به خصوص بوذری مدیر کل دادگستری نقش مؤثری داشت. بدواً به مستشاری استان و در اردیبهشت سال ۱۳۲۶ به دادستانی تهران منصوب شدم. با اینکه فقط سه سال و چهار ماه در دادگستری سابقه خدمت داشتم طی این مرحله در دادگستری بی سابقه بود. به همین جهت شایع شد که به دستور شاه و خانواده سلطنت مرا به کار گمارده اند که به هیچوجه صحت نداشت. اصولاً در کابینه قوام شاه قدرتی نداشت که بتواند به موسوی زاده وزیر دادگستری و دبیرکل حزب دمکرات دستوری بدهد (البته بعدها شاه مرا شناخت که تفصیل آن خارج از مطلب است).

در سمت دادستانی تهران مبارزه با حزب توده را شدیدتر کردم. رضاروستا رئیس اتحادیه کارگران را که از ستون فقرات حزب توده بود بازداشت کرده و با همه فشاری که از طرف قوام السلطنه وارد شد کیفرخواست صادر کرده برای او

تقاضای مجازات اعدام کردم.

زیرا روستا آنقدر قدرت یافته بود که افسران شهربانی را میبرد در محل حزب توده و اتحادیه کارگران محاکمه میکرد. برای مظفر فیروز و اللهیار صالح و حتی خود قوام السلطنه پرونده همکاری با پیشه وری تشکیل دادم. مظفر فیروز را بعلت همکاری با پیشه وری در مقام سفارت ایران در مسکو مورد تعقیب قرار داده و اظهار نظر به بازداشت او کردم و همین امر باعث شد که هرگز به ایران نیامد تا در خارج از کشور درگذشت. همین اقدامات موجب شد که بالاخره قوام السلطنه مرا از دادستانی برداشت.

در اینجا باید اضافه کنم که یکی از بزرگترین اشتباهات و حتی گناهان بزرگ من مخالفت با قوام السلطنه بود. در آن موقع چنین تبلیغ شده بود که واقعه آذربایجان با تبانی قوام به وجود آمده و منظور روی کار آمدن او بستن قرارداد نفت با روسها بوده است. قرائن امر هم این مطلب را تأئید میکرد. اما زمان نشان داد که این مرد وطن پرست خود را فدای مملکت کرد و هرگناه دیگری هم که مرتکب شده باشد با این خدمت بزرگی که به ایران کرد و بازیهای سیاسی او موجب پس گرفتن آذربایجان شد، قابل گذشت میباشد. بعدها من به منزل قوام السلطنه رفتم و از او عذرخواهی کردم وحتی در تیرماه ۱۳۳۱ هرچه از دستم ساخته بود برای تقویت او کردم. در این واقعه حزب توده خیلی فعالیت داشت و باشکست قوام در حقیقت روسها از او انتقام گرفتند. اشتباه دیگر من این بود که در سنین جوانی در مطبوعات به فروغی نخست وزیر حمله میکردم. واقعاً اکنون از خود شرمنده هستم زیرا همان قراردادی که عده ای ندانسته با آن مخالفت میکردند اگر بین فروغی و متفقین امضا نشده بود هیچ مستندی برای تخلیه ایران از طرف روسها وجود نداشت و حداقل آذربایجان مثل بسیاری از ممالك اروپای شرقی غنائم روسها از جنگ میشد.

***

در کتاب (سیرکمونیزم در ایران) که از طرف سازمانهای امنیتی انتشار یافته چنین نوشته شده است:

شورای متحده مرکزی کارگران در ۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۲۳ تشکیل شد. قبل از آن حزب توده فقط اتحادیه کوچکی بنام (شورای مرکزی اتحادیه کارگران ایران)

داشت که در آن تاریخ این اتحادیه با سازمان چپی دیگری بنام اتحادیه کارگران و برزگران ایران بهم ملحق شده، شورای متحده مرکزی را بوجود آوردند. شورای مزبور که در کلیه عملیات سیاسی شرکت میکرد هدفش تغییر رژیم سیاسی بود. ادعا داشت که یك سازمان مستقل میباشد و از هیچ سازمان و حزبی تبعیت نمیکند و جز ارتباط بعضی از اعضای شورا که در عین حال عضو حزب میباشند کوچکترین ارتباطی با حزب توده ندارد بنابراین دعوت میکرد که کارگران احزاب سیاسی دیگر هم در این شورا شرکت کنند اما در حقیقت شعبه ای از حزب توده بود و استقلال رأی نداشت و حزب توده مدتی بقراطی و بعداً دکتر جودت را مأمور کرده بود که در جلسات شورای متحده مرکزی شرکت می کردند. این شورا در موقع حضور ارتش سرخ در ایران خیلی توسعه یافت و در بسیاری از کارخانجات عضویت شورای مرکزی برای کارگران اجباری بود.

***

رساله ای که در سال ۱۳۳۲ از طرف شورای متحده مرکزی انتشار یافته چنین حاکی است:

صفوف شورای متحده گسترش فوق العاده ای یافته بطوریکه در همان نخستین سال اتحادیه های وابسته به آن یکصد و پنجاه هزار نفر عضو داشته اند. شورای اتحادیه کارگران اصفهان با هفده هزار عضو به شورای متحده پیوسته و تعداد اعضای شورای متحده در سال ۱۳۲۵ به چهارصد هزار نفر رسیده بود.

در اصفهان در حقیقت اتحادیه کارگری واقعی وجود نداشت بلکه عده ای از کارگران بدون داشتن سازمان به دنبال تقی فداکار کشانده شده بودند و شخص او را پرستش میکردند. در آذربایجان در مدت یکسال حکومت پیشه وری، همه کارگران مجبور به عضویت در شورای متحده مرکزی شده بودند.

***

محسن جهاندیده پور عضو هیئت تحریریه روزنامه ظفر چنین مینویسد:

شورای متحده در مناطق شمالی تبدیل به دولتی در دولت شده بود. موقع سفر به شمال مأمورین شورای متحده شناسنامه و هویت مسافرین را کنترل میکردند و هرکس را میخواستند بعنوان فاشیست مراجعت میدادند. در خیابانهای شهرهای شمالی مسئولین شورای متحده با اسلحه حرکت میکردند و جای پلیس، بازپرس،

قاضی و دادستان را گرفته بودند و حتی اشخاص را توقیف و بازجوئی و محاکمه میکردند و با قدرت سرنیزه برجان و مال مردم مسلط شده بودند.

در رأس شورای متحده مرکزی رضا روستا قرار داشت که تا سال ۱۳۲۷ در ایران بود و سپس به خارج رفت. قبل از شهریور ۲۰ بعنوان فعالیت کمونیستی به زندان افتاد. به اصطلاح از انقلابیون قدیمی است که در ابتدای حکومت سوسیالیستی در شوروی بوده است. روستا سوادی نداشت ولی میخواست همه او را رهبر و نابغه بزرگ بدانند. ولی انشعابیون از کارهای او خیلی انتقاد میکردند.

شورای متحده مرکزی با یك سازمان بین المللی کمونیستی بنام (فدراسیون سندیکای جهانی) مربوط بود و عضو آن بشمار میرفت. در سال ۱۳۲۵ لوئی سایان دبیرکل فدراسیون سندیکای جهانی وارد ایران شد تا تحقیق کند که شورای متحده مرکزی نماینده اکثریت کارگران هست یا نه؟ نتیجه تحقیقات مثبت بود و لوئی سایان تصدیق کرد و شورای متحده به عنوان عضو فدراسیون و روستا به عنوان عضو شورای عمومی فدراسیون سندیکائی جهانی پذیرفته شد. در سال ۱۳۳۲ هیئت مرکزی شورای متحده عبارت بودند از دکتر جودت- بابازاده- شاندرمنی- یعقوب زادگان- دکتر رضوی- محبوب عظیمی که تشکیلات شهرستانهای آن (تکش) نامیده میشد که مسئول آن یعقوب زادگان و معاونش ایرج زندپور بوده است. افرادی نظیر صیادنژاد- پزشکیان- غیاثوند- مظاهری در شورای متحده مزبور مسئولیت داشتند. شورای متحده مرکزی که با راه انداختن اعتصابات، کارخانه های کشور را فلج کرده بود دچار فساد فراوان بود که بکلی از هم پاشید و رهبران آن یا دستگیر شده و یا به خارج گریختند.

شعبه دهقانان حزب توده

از بدو تشکیل حزب به جلب دهقانان هم اقدام شد و همیشه مسئولیت آن با دکتر محمد بهرامی عضو هیئت اجرائیه و دبیر کمیته مرکزی حزب توده بوده است. از نظر تشکیلاتی تحت رهبری یك شورای مرکزی قرار داشت. انجمن کمك به دهقانان نیز کاملاً تحت رهبری شعبه دهقانان حزب توده بود که مهندس صادق انصاری- مهندس خوش اتکال- مهندس قریب- مؤمنی- زین العابدین عابدی- مهندس عالم زاده آنرا اداره کرده و روزنامه دهقانان ایران را منتشر میساختند.

بیشتر مقالات استالین و مائو در باره دهقانان در آن منتشر میگردید .
حزب توده از عدم موفقیت در کار دهقانان ناراحت بود زیرا میدانستند بدون جلب دهقانان نمیتوان انقلاب کرد .

***

سید ضیاء و رضا روستا و روشنفکران

رضا روستا چنان قدرتی پیدا کرد که حتی سران حزب توده از قدرت او نگران بودند . روستا در همان وقت امتیاز روزنامه ظفر را گرفت و بعنوان ارگان شورای متحده مرکزی کارگران اداره میکرد . این روزنامه به شدت به مخالفین حزب توده می تاخت که در رأس آنها سید ضیاء الدین طباطبائی قرار داشت.
جواد جعفری (آذر مهر) در نشریه (تونل... تمام شد) چنین مینویسد :
در شهریور ۲۰ انگلیسها چون به دربار اطمینان نداشتند سید ضیاء عامل کودتای ۱۲۹۹ را به ایران آوردند . نامبرده روزهای اول به مخالفت با دربار اقدام میکرد لیکن سرانجام در آذر ماه ۱۳۲۳ با دربار بر سر سازش آمد .
سید ضیاء مدتها سودای خام تسلیح عشایر و انتقال پایتخت را داشت و با ارعاب دربار و دولت در صدد برآمد که شاه را با خود همراه سازد . از طرفی اعضای فراکسیون پارلمانی حزب توده علیرغم سید ضیاء قرار ملاقاتی با دربار و شاه گذاردند که هنوز که هنوز است جزئیات آن افشا نشده است. بعد از این ملاقات اردشیر آوانسیان بطور خصوصی به نویسنده گفت که در این ملاقات ما کوشش کردیم شاه را از تسلیم به وسوسه های سید ضیاء منصرف کنیم لیکن حرفهای سید ضیاء اثر خود را بخشیده بود و شاه به شدت از فعالیت ما وحشت داشت. بدین مناسبت قطعه ادبی (استاد آرایشگاه) به عالم مطبوعات اهداء شد .
سایر جراید نیز درباره سید ضیاء و اقداماتش مطالبی مینوشتند که کار به مقامات قضائی کشیده میشد . از جمله هنگامی که رضا روستا دبیر کل شورای متحده اسنادی دایر به دخالت مامورین انگلیس در انتخابات یزد به منظور انتخاب سید ضیاء منتشر ساخت سید ضیاء شکایتی علیه رضا روستا به دادگستری تقدیم کرد و آن مطالب را توهین تلقی نمود . اما چون در آن ایام یعنی از مرداد ۱۳۲۲ جبهه ای از مدیران روزنامه های پایتخت تشکیل شده بود به حمایت از مدیر روزنامه

ظفر برخاسته که در نتیجه سید ضیاء از تعقیب شکایت منصرف شد.
سند مهمی که در آن تاریخ در حمایت از روستا و روزنامه ظفر بجای مانده چنین است.
ما نیز برای محاکمه حاضریم

در تعقیب شکایات سید ضیاءالدین طباطبائی بر علیه مدیران جراید آزادیخواه به ویژه روزنامه ظفر بمنظور تبرئه خویش از خیانتهائی که به او نسبت داده شده ما امضا کنندگان زیر نمایندگان مجلس شورایملی- استادان دانشگاه- مدیران جراید- روشنفکران و زحمتکشان ایران بدینوسیله اعلام میکنیم که چون بموجب دلائل مثبته و اقاریر صریحه که خود مشارالیه در مجلس شورایملی کرده خیانت نامبرده به کلیه افراد ملت ایران ثابت و در حقیقت مندرجات روزنامه های مزبور انعکاس افکار عمومی ایرانیان است در صورتیکه با وجود این دلایل مثبته مقامات قضائی بخواهند نسبت روزنامه های مزبور را تهمت وافتراء یا توهین تلقی نمایند ما نیز صریحا" اعتراف داریم که در این جرم (بفرض اینکه جرم تلقی شود) شرکت داشته وسهیم هستیم و برای هرگونه محاکمه حاضریم:
مظفر زاده- مهدی عدل- ابوالقاسم صدر قاضی- عبدالصمد کامبخش- دکتر فریدون کشاورز- دکتر رضارادمنش- ایرج اسکندری- اردشیر آوانسیان- تقی فداکار- پروین گنابادی- شهاب فردوس (نمایندگان مجلس)
ملك الشعرای بهار مدیر روزنامه بهار نو- جعفر پیشه وری مدیر روزنامه آژیر- فتح الدین فتاحی مدیر روزنامه دماوند- عباس شاهنده مدیر روزنامه فرمان- محمد علی توفیق مدیر روزنامه توفیق- رحیم نامور مدیر روزنامه شهباز- دکتر وزیری مدیر روزنامه ندای حقیقت- دکتر کیانوری مدیر روزنامه بشر- حسین فرشید مدیر روزنامه دنیای امروز- زهرا بیات اسکندری مدیر مجله بیداری ما- مریم فیروز- منصوره حکمی- ملیحه صابری- اعظم سروش- مهرانگیز اسکندری- رحیمه ادیب- امین الزمان روزبه- توران نوائی- بدری علوی- تاماراالله وردیان- کنارمك زاکاریان- حکیمه صالحی (تشکیلات زنان)
دکتر جودت (استاد دانشگاه)- مهندس قراگوزلو- مهندس مکی نژاد- مهندس شروقی- دکتر شین پرتو- مهندس تاراس- مهندس آقازاده- مهندس علوی-

مهندس آدیش نیا- مهندس سامی- دکتر فروتن (استاد دانشگاه)- مهندس نیك پی- مهندس منصوریان- مهندس حمزه پور- مهندس بهزادی- مهندس فکرت- مهندس شاهی- مهندس عاشور پور- دکتر سادات عقیلی- دکتر اردشیر وزیری- مهندس مشرفی- دکتر سیاه پوش- مهندس امام وردی- مهندس ممتحن- مهندس زاوش- مهندس ارشادی- مهندس محمودی- مهندس فنی- مهندس شریعت زاده- مهندس محسنی- دکتر ژرژ استپانیان- مهندس ناصحی- مهندس سهرابی- مهندس اعتماد زاده- احمد لنکرانی (مدیر روزنامه مصلحت)- مهندس ایرانی- بزرگ علوی نویسنده- نورالدین الموتی قاضی- ضیاء الدین الموتی- عماد الدین الموتی- محمدعلی جواهری (نویسنده)- جمشید کشاورز (موسیقی دان)- کریم کشاورز (نویسنده)- رحمت الله الهی (نویسنده)- علینقی حکمی (وکیل دادگستری)- علی اصغر سروش (نویسنده)- ناصر وثوقی (نویسنده)- عبدالحسین نوشین (نویسنده و هنرپیشه)- حسین خیر خواه (نویسنده و هنرپیشه)- احمد قاسمی (نویسنده)- هوشنگ رادپور (متخصص برق)- قازار سیمونیان- عباس دیوشلی- الکساندر سروریان- عباس صابری- علی بحرینی (لیسانسیه حقوق)- علی شاهنده- احمد مافی- رضا اخوان- علی کباری- محمود تفضلی (نویسنده ایران ما)- علی نقی میر اسکندری- احمد انصاری- حسن پرتوی- جلال آل احمد- ابوالفتح مهدیون- قاسم نوربخش- پطروس واسیلی- ابراهیم فیض جو- حمید تدین- کاظم مشیری- غلامرضا معصومیان- محمد رضا معتمدی- منوچهر فرهادی (وکیل دادگستری)- مرتضی راوندی (وکیل دادگستری)- عماد سالك- محمد امین محمدی (مدیر داخلی روزنامه توفیق)- لطف الله مجاب- علی اکبر امین- جمال ودیعی- محمد رضا شام بیانی- احمد باستانی- محمود نوائی (شیمیست و نویسنده)- پاشا محققی- منصور بلالی- حسن قرآن کیش- محسن جهانی- حسین بهزادی- اسمعیل شهیدی- محمد صالح فنونی- عبدالله صدقیانی- حسین نوری- عطاءالله اورز- علی پالیزی- قدرت حسامی- عباس سمیعی- خسرو علی آبادی- تقی رضائی- دبیر سپهری- میرزا آقایوف- ایوب شکیبا- احمد موسوی (نویسنده)- حسن خردمند (نویسنده)- علی اکبر بامداد- سیدی- محمود رحیمی- احمد رنجبران- اسحق رنجبران- وحیدی لنگرودی- محمد مدنی- نیلازی- هادی هدایتی- میر حسین سرشار- انجوی شیرازی (نویسنده نبرد

امروز)- قادی- نجم- روح الامین- سعادت الله نورده- ابوالقاسم احمدیان- سعید نفیسی (استاد دانشگاه ونویسنده)- حسین گل گلاب استاد دانشگاه- صادق هدایت (نویسنده و مصنف)- حسن قائمیان(نویسنده)- یزدان بخش قهرمان (شاعر و نویسنده)- دکتر عابدی- مهندس زنجانی- عباس استادان (وکیل دادگستری)- دکتر هشترودیان- مهدی نجفی (نویسنده)- وزیر زاده- اسمعیل پور والی (نویسنده)- محسن فرزانه (وکیل دادگستری)- فریدون منو (وکیل دادگستری)- فریدون فروردین- آزاد لاهوتی- علی شمیده- احمد طباطبائی- سمبات قازاریان- ارمناك دغانیان- چارلیك- عبدالله گلباز- پیژیف- علی کیا- وردایف- فضل الله گرکانی (شاعر و نویسنده)- محمد علی افراشته (شاعر توده)- مهندس اصلانیان- بوشیا فرهاد- ابراهیم علی زاده(دبیر شورای متحده)- ابراهیم محضری (دبیر شورای متحده)- بنیامین مینمائیل- مهندس محمد زاده- غفور رحیمی- مهندس رکنی- دکتر خاوری- کاظم شیدفر- علی آذری- محمود رجاء (نویسنده)- جعفر شریفی- پرویز نصیری- احمد شفیعی- شمس الدین بهزادی- مهدی کی مرام- مرتضی کی مرام- غلامعلی پرویزی (نویسنده)- مهندس فضل الله صبحی (نویسنده)- دکترس، ایران شید فر- لطیفه شیدفر- علیرضا حکمت- جعفر بانکی- حسن حقیقت- علی اکبر روح بخش- فریدون دیهیم- حسین روستا- محمد رضا امرالهی- عبدالله آدابی- منوچهر شیبانی (شاعر)- حسین اهری- دکتر محمد بهرامی- دکتر مرتضی یزدی- دکتر هادی مرتضوی- دکتر رضا طواحن- مهندس وکیل زاده- مهندس قمری- مهندس وکیل مظفری- مهندس عبدالله زاده- منصور باقری (مدیر داخلی روزنامه مردم)- حسن نظری.

فداکار چگونه به قتل رسید؟

از جمله کسانی که درزمان توسعه حزب توده قدرت زیادی پیدا کرد تقی فداکار مسئول سازمان کارگران اصفهان بود که از آنجا به نمایندگی مجلس انتخاب گردید. همیشه خود را تافته جدا بافته از حزب توده و شورای متحده کارگران ایران میدانست. سرانجام هم از حزب توده جدا شد و بطور مرموزی در اصفهان به قتل رسید.

یکی از بستگان تقی فداکار بیوگرافی او را برای نگارنده فرستاده که خلاصه آن چنین است:

تقی فداکار فرزند شیخ محمد انصار معروف به شیخ محمد ترك همدانی است که از وعاظ معروف اصفهان بوده است. در اوایل معمم بوده که در جریان ماجرای جنگل نیز همراه با برادر خود میرزا باقرخان عراقی از نزدیکان حیدر عمو اوغلی به آنها پیوست. برادر او در مبارزات جنگل کشته شد و تقی فداکار هم از ناحیه پا مجروح گردید که بعد از ۲۰ سال در بیمارستان شوروی گلوله های سربی را از پای او خارج میکنند.

بعد از کشته شدن برادرش و میرزاکوچك خان برای ادامه تحصیل به نجف میرود و پس از مراجعت به ایران در دادگستری استخدام میگردد و برای تصدی مشاغل قضائی به اصفهان فرستاده میشود. در سال ۱۳۱۰ با همکاری کامران قزوینی (نصرالله خان اصلانی) سرکارگر کارخانه زاینده رود اولین اعتصاب کارگران کارخانجات نساجی اصفهان را تدارك میبینند که هردو نفر همراه عده ای دیگر بازداشت میگردند. کامران قزوینی ضمن انتقال به تهران متواری شده به روسیه متواری میگردد ولی فداکار از شغل قضائی برکنارگشته به وکالت دادگستری میپردازد. باردیگر در سال ۱۳۱۹ به دنبال اقدام برای اعتصاب کارگران بازداشت و

به برازجان تبعید میگردد که در شهریور ۲۰ از برازجان همراه نورالدین الموتی گریخته به اصفهان میآید و مخفی میگردد.

هنگام تأسیس حزب توده ایران به دعوت سلیمان میرزا اسکندری به تهران آمده جز مؤسسین حزب میگردد. تا آخرین روز حیات با اینکه از عضویت حزب مستعفی شده بود ولی به اساسنامه حزب معتقد بود و احترام میگذاشت.

بعداً فداکار با تشکیل اتحادیه های کارگری مجموعاً ۳۸ سندیکای مختلف کارگری و روستائی را تشکیل داده و وابسته به حزب توده نمود. در انتخابات دوره چهاردهم با ۳۱ هزار رأی به نمایندگی اصفهان انتخاب گردید. در همانموقع شایع بود که با کمك صارم الدوله و بالنتیجه انگلیسها انتخاب گردیده است.

هنگام ورود لوئی سایان دبیرکل شورای اتحادیه کارگران جهان و مصطفی العریش قائم مقام او و مایکل فوت رهبر حزب کارگر انگلستان در بازدید از اتحادیه و تشکیلات کارگری ایران بزرگترین نمایش قدرت کارگری ایران را نشان داد. با اینکه در فراکسیون پارلمانی حزب توده شرکت داشت به علت اعتراض به دخالت خارجیها در امور اتحادیه های کارگری در اوایل سال ۱۳۲۵ از حزب توده و عضویت شورای مرکزی کناره گرفت و کادر رهبری حزب توده او را بعلت سرپیچی از حزب اخراج کردند. فداکار با گروه انشعابی خلیل ملکی همکاری داشته است. بعد از واقعه ۱۵ بهمن توقیف و پس از سه ماه به گرمسار تبعید و با وساطت ابوالقاسم بختیار و کمك سپهبد رزم آرا آزاد گردید ولی حق بازگشت به اصفهان را نداشت و در تهران به امور وکالت دادگستری پرداخت. در دولت مصدق به او اجازه بازگشت به اصفهان داده شد و در انتخابات دوره هفدهم شرکت نمود که انتخابات توقیف گردید.

تقی فداکار در سالهای آخر عمر به کار وکالت دادگستری و امور کشاورزی در اصفهان پرداخت. انور خامه ای هم نوشت که عده ای فداکار را عامل انگلیسها میدانستند ولی هیچگونه مدرکی وجود نداشت.

سرانجام فداکار در تیرماه سال ۱۳۵۱ هنگامیکه برای امور کشاورزی عازم مزرعه خود بود بطور مرموزی کشته شد. دادگستری اصفهان پاسبانی از شهربانی اهواز را به عنوان راننده قاتل دستگیر کرد ولی او را هم بعلت بیماری روانی آزاد ساخت.

شورشیان و مسخره بازیهای او

یکی از اعضای سرشناس حزب توده که نقش مهمی دربازداشت ۵۳ نفر داشت (شورشیان) میباشد که در خوزستان به تظاهرات و مسخره بازی پرداخت و برای اینکه خود را قهرمان نشان دهد ماجرای فرار یکی از کمونیستها را به شوروی بیان کرد که توسط پلیس وقت دستگیر شد و به تهران اعزام گردید و برای نجات خود نام ارانی و گروهی از افراد ۵۳ نفر را به پلیس داد.

انور خامه ای درباره او چنین مینویسد.

شورشیان را نصراله کامران به حزب کمونیست ایران (سازمان پنجاه و سه نفر) معرفی کرد و وظیفه ی او نیز قاچاقچی گری بود. نه قاچاق جنس بلکه قاچاق آدم. بلی، وظیفه او این بود که هر کس از اعضای حزب میبایست مخفیانه به شوروی برود یا از شوروی به ایران بیاید چگونه کمك و همراهی کند تا از مرز بگذرند. در سال ۱۳۱۵ محمود بقراطی و علی صادق پور که چند سال پیش برای تحصیل در مدرسه کوتو (حرف اول اسم این موسسه که معنی آن "دانشگاه کمونیستی زحمتکشان شرق" است) به مسکو رفته بودند در نتیجه انحلال این مدرسه مجبور میشوند به ایران بازگردند. نصراله کامران از طرف حزب شورشیان را به آنها معرفی میکند تا ایشان را راهنمائی کرده و مخفیانه از مرز بگذراند. اینها با هم به باکو می آیند. در اینجا اولین نبوغ شورشیان بروز میکند و دستور میدهد سه دست لباس سربازان ارتش سرخ را برای آنها بیاورند تا آنها بپوشند. وقتی

این دو نفر از او میپرسند برای چه لباس نظامیان شوروی را بپوشیم جواب میدهد : "در لنکران و شهرهای مرزی شوروی جاسوسان ایرانی فراوانند اگر ما را با لباس خودمان ببینند فوراً می فهمند ما ایرانی هستیم و بدولت ایران گزارش میدهند و ما را آنطرف مرز دستگیر میکنند اما با لباس سربازان شوروی متوجه نخواهند شد . "این ابله نمیتوانست بفهمد که بهمان اندازه که اگر این سوی مرز یعنی در خاك شوروی لباس سربازان شوروی بر تن داشتن عادی است و جلب توجه نمیکند ، در آن سوی مرز یعنی در خاك ایران غیرعادی و موجب دستگیر شدن است . ولی بطوریکه بقراطی و صادق پور در زندان برای من تعریف کردند لباسهای سربازی که برایشان می آورند چنان نامناسب و تنگ و گشاد بود که در همانسوی مرز نیز بیشتر از لباسهای خودشان جلب توجه میکرده است!

هر سه نفر لباسهای سربازان ارتش سرخ را می پوشند و به لنکران می آیند و سپس از مرز عبور کرده وارد خاك ایران میشوند . در اینجا صادق پور و بقراطی پیشنهاد میکنند که بایستند و لباسهایشان را عوض کنند . لیکن نابغه ی ما میگوید "در این منطقه هیچکس نیست که ما را ببیند . در اولین ده توقف میکنیم و لباسهایمان را عوض میکنیم." اما پیش از آنکه به اولین ده برسند ژاندارمها که آن زمان آنها را امنیه می نامیدند سر راهشان را میگیرند و دستگیرشان میکنند . در اولین شهر مرزی به دستور رئیس امنیه محل آنها را موقتاً درمهمانخانه ای جا میدهند تا به مرکز گزارش بدهند و کسب تکلیف کنند . در اینجا صادق پور امنیه ای را که به نگهبانی آنها گمارده بودند با دادن پول می فریبد و پس از تعویض لباس فرار میکنند . متاسفانه بر اثر عجله یا بعلل دیگر چمدانهای آنها درمهمانخانه می ماند و شناسنامه ها و مدارك دیگر آنها بدست پلیس می افتد و دستور جستجو و دستگیری آنها در سراسر ایران صادر میشود .

بقراطی و صادق پور به تهران می آیند و پنهان می شوند . اما شورشیان به آبادان نزد برادرش اکبر شاندرمنی می رود و در آنجا نه تنها رعایت اصول اختفائی را نمیکند بلکه بقول خودش فعالیت سیاسی را آغاز میکند . "فعالیت سیاسی" او این بوده است که برادرش و چند نفر از دوستان او را جمع میکند و یك "گروه تئاترال" تشکیل میدهد . در اینجا باز هم نبوغ شورشیان گل میکند و دسته گل بزرگتری به آب میدهد . بدین سان که آگهی چاپ میکند و به در و دیوار شهر

میچسباند "نمایشنامه فلان توسط گروه تئاترال فلان با کارگردانی محمد شورشیان (با خط درشت) فلان شب در فلان جا بمعرض نمایش گذاشته میشود بشتابید و از این شاهکار هنری بهره مند گردید"! بدیهی است پلیس از این "شاهکار هنری" فوراً بهره مند میشود و در شب موعود برای دستگیری او به محل موعود میشتابد و در پشت سن ایشان را دستگیر میکند. دربازجوئی های خود نیز دست از آرتیست بازی برنداشته و آنچه از حزب میدانسته با چنان شاخ و برگهائی بیان کرده که پلیس را بهوس شکار چاق و چله ای انداخته است.

(دانشیان) بی بهره از (دانش)

از جمله افراد مرموزی که در حزب توده و فرقه دمکرات آذربایجان نقش مهمی داشت (غلام یحیی دانشیان) میباشد که هنگام فعالیت فرقه دمکرات در آذربایجان همه کاره بود و وقتی هم سران حزب توده و فرقه دمکرات به شوروی گریختند او نقش مهمی داشت و قدرت او بصورتی بود که میتوانست حتی ایرج اسکندری را از دبیر کلی حزب توده برکنار کرده و دکتر کیانوری را بجای او بنشاند. او عامل اجرای دستورات مقامات شوروی بود و روزی هم که پیشه وری کشته شد در اتومبیل همراه او بود. تا هنگامیکه باقراوف زنده بود از او دستور میگرفت و بعد از سایر سازمانهای حزب کمونیست شوروی.

در نشریات مختلف درباره او چنین نوشته شده است:

دانشیان اهل سراب آذربایجان بود. در باکو متولد شده بود. در اثر تصمیم (ک.پ.ئو) همراه عده ای از مهاجرین ایرانی در زمان رضاشاه به ایران تحویل شدند. غلام یحیی از طرف پلیس باز داشت شد. نام دانشیان را رئیس زندان میانه به او داد. در حالیکه از دانش بهره ای نداشت. پس از شهریور ۲۰ از زندان آزاد شد و به حزب توده پیوست.

بعد از سران فرقه دمکرات آذربایجان شد. پیشه وری به او مقام (فرماندهی فدائیان) را داد. پس از شکست جریان آذربایجان همراه فدائیان به شوروی رفت و خود را (ژنرال دانشیان) اعلام نمود و تابع دستورهای مطلق شوروی ها بود. بعد از تصادف پیشه وری، دانشیان رهبر فرقه دمکرات باقی ماند ولی صادق پادگان جانشین پیشه وری شد. عده ای از مهاجرین را به سیبری اعزام نمود بهمین جهت اهالی آذربایجان ایران و افسران ایرانی با دانشیان مخالف بودند. برای وحدت فرقه و حزب توده دانشیان در نظر گرفته شد بهمین جهت وارد هیئت اجرائیه گردید. هدف غلام یحیی دانشیان حفظ فرقه دمکرات و بهره برداری از آن بود.

شاهزاده سرخ

مریما از چه برافراشته ای پرچم سرخ
تو که خون دل عشاق به دامن داری
رهی معیری

یکی از کسانی که عضویت حزب توده را پذیرفته و سالهای زیاد در زندان و مخفی گاه و در کشورهای پشت پرده آهنین زندگی کرده مریم فیروز دختر فرمانفرما شاهزاده قاجار میباشد. او خواهر نصرت الله فیروز و عمه مظفر فیروز میباشد که در بعضی مطبوعات او را (شاهزاده سرخ) نامیده اند.

روزنامه راه مردم بیوگرافی او را چنین منتشر ساخته است:

مریم فیروز در سال ۱۲۹۲ در کرمانشاه متولد شد. تحصیلات عالی را در ایران گذرانیده و دارای درجه دکترا در ادبیات فرانسه از پاریس میباشد. از سال ۱۳۲۳ در تشکیلات زنان دمکراتیك فعالیت وسیعی داشته و در سال ۱۳۲۳ به عضویت حزب توده ایران در آمد. در سال ۱۳۲۷ در کنگره دوم به عنوان مشاور کمیته مرکزی انتخاب شد. در سال ۱۳۲۸ به ۵ سال زندان با اعمال شاقه بطور غیابی محکوم شد. پس از ۸ سال که مخفی بود در سال ۱۳۳۵ از کشور متواری گردید و مجدداً بطور غیابی باز هم به دو سال حبس محکوم گردید. باز هم یکبار دیگربه زندان ابد با اعمال شاقه محکومیت یافت. در سال ۱۳۵۷ به عضویت کمیته مرکزی حزب توده درآمد. پس از سقوط رژیم همراه شوهرش به ایران آمده و در فعالیت حزبی شرکت نمود که از طرف رژیم خمینی دستگیر و زندانی شده است.

***

ابوالفضل قاسمی درباره خانواده فرمانفرما چنین مینویسد : شاهزاده عبدالحسین فرمانفرما فیروز فئودال بزرگ و ثروتمند ایران با پنج پادشاه که آخرین آنها رضاشاه بود همکاری نزدیك داشت. پسرش نصرت الدوله در زمانی دست راست رضاشاه بود ، وسعت املاك او و پدرانش دو برابر کشور بلژیك بود . فرمانفرما دهها زن عقدی وصیغه داشت. زمانی که در دارالفنون تحصیل میکردم هر روز صبح یك گله ۱۵ تا ۲۰ نفری دختر و پسر با یك پیرمرد که چوبی به دست داشت و آنها را مانند گله جمع و جور میکرد به مدرسه میبرد . آنوقت میگفتند اینها بچه های فرمانفرما هستند . فرمانفرما در تحصیل فرزندان خود خیلی دقت میکرد .

نصرت الدوله وزیر خارجه کابینه وثوق الدوله در قرارداد ۱۹۱۹ متهم به دریافت رشوه شد. محمد ولی میرزا بعد از شهریور ۲۰ همراه برادرزاده اش مظفر فیروز ابتدا هواخواه سید ضیاء شد و بعد به قوام السلطنه میپوندد . سپس با پیشه وری و فرقه دمکرات همکاری نزدیك را شروع کرده است . محمد ولی میرزا در دوره چهاردهم به نمایندگی مجلس انتخاب شد و در کابینه قوام به وزارت کار میرسد و عضو کمیته مرکزی حزب دمکرات میگردد . هنگام ورود پیشه وری به تبریز ضمن خیر مقدم میگوید (تازه روح آزادی در پیکر آذربایجان دمیده است).

نمایندگان آذربایجان در مجلس چهاردهم به دو گروه مخالف وموافق پیشه وری تقسیم شده بودند . رهبر مخالفین امیر نصرت اسکندری و پناهی بودند ولی موافقین را محمد ولی میرزا رهبری میکرد . سرلشکر محمد حسین فیروز فرزند خوشنام فرمانفرما که تحصیلات عالیه داشت و در روسیه و بلژیك و فرانسه تحصیل کرده بود در قضیه آذربایجان طرف پیشه وری را میگیرد و از طرف کمونیستها به ریاست خانه صلح برگزیده میشود . همسر او صفیه فیروز خواهر محمد نمازی میلیاردر معروف از زنان برجسته کشور بود .

مظفر فیروز که در انگلستان تحصیل کرده و روابط نزدیکی با انگلیسها داشت در دولت قوام با پیشه وری و قوام بقدری نزدیك شد که گفته میشد اساس فکر خود مختاری آذربایجان در جلسات متشکل از (ماکزیموف سفیر شوروی و پیشه وری و مظفر فیروز) در خانه قوام طرح ریزی شد . این امر موجب گردید که فیروز در قلب گردانندگان سفارت شوروی جای گیرد و

کارگردان حکومت قوام شود . بطوریکه مورخ الدوله سپهر مینویسد فیروز سفیر شوروی سادچیکف را افسون کرد و به دام انداخت و به سود قوام فریب داد . فیروز عقل منفصل قوام شد و فرخ مینویسد (قوام میگفت مظفر فیروز یعنی من)... از را ه یافتن سرلشکر فیروز (وزیر راه) و محمد ولی میرزا (وزیر کار) به کابینه میزان نفوذ مظفر در قوام السلطنه روشن میگردد . این کابینه شبیه کابینه وثوق الدوله برادر قوام بود که رئیس دولت وثوق الدوله و مغز متفکر نصرت الدوله بود و در کابینه قوام پسر نصرت الدوله مغز متفکر کابینه شد . مظفر فیروز با امضای قرارداد با پیشه وری چهره خود را نشان داد . مظفر نزد شاه میرود و تقاضا میکند که درجه افسران فرقه دمکرات برسمیت شناخته شود که او میگوید اگر دستم قطع شود آنرا امضا نخواهم کرد .

فریدون ابراهیمی که در مقام دادستانی آذربایجان حکم اعدامها را صادر کرده بود بعد از نجات آذربایجان در بازجوئی گفت که مظفر فیروز موکداً از من خواست تا میتوانید اشخاص را اعدام کنید و نگذارید احدی جان بدر برد . بعد هم برای تقویت پیشه وری سه صندوق چای ولی پر از اسکناس برای پیشه وری فرستاد . اما پیشه وری میگفت مظفر فیروز با آنکه بما کمك میکند ولی قابل اعتماد نیست .

مظفر فیروز در تشکیل کابینه ائتلافی نقش مهمی داشت و برای کودتای نظامی رزم آرا را در نظر گرفت که به ریاست ستاد ارتش انتخاب شد . ولی رزم آرا که بسیار هوشیار بود خود را زیر حمایت فرمانده کل قوا قرارداد و با کمونیستها در افتاد . بهمین جهت مظفر فیروز نقشه انقلاب سرخ را در کمیته ای با حضور پیشه وری و ایرج اسکندری و رضا روستا طرح کرد که اسناد کشف شده از خانه روستا از آن پرده بر میدارد . قرار بود در روز معینی در شهرهای شمالی کودتا شود . اوراق واسناد تحویل شعبه ۱۵ بازپرسی شد که مظفر فیروز تحت تعقیب قرار گرفت . روزنامه تریبون دوناسیون نوشت که بر اساس قرار داد محرمانه مظفر با پیشه وری قرار بود قوام در رأس جمهوری قرار گیرد اما با همه موافقت ساد چیکف، کرملین زیر بار نرفت . با خاتمه کار آذربایجان قوام لازم دید که مظفر از ایران برود بهمین جهت او را بعنوان سفیر ایران در مسکو در نظر گرفت . فیروز وزارت خارجه را وا داشت که به سفارت او اعتراض کند ولی قوام

زیر اعتراضیه نوشت که او سفیر قابل اعتمادی است و باید به مسکو برود. فیروز قول داده بود که اگر در تهران بماند مقاوله نفت را از مجلس میگذراند و کار آذربایجان را هم تمام میکند.

بنا به اعتراف فریدون ابراهیمی (فیروز، پیشه وری را به ایستادگی در برابر ارتش تشویق میکرد و قرار بود در جلفا با پیشه وری ملاقات کند). او در مسکو به تحریکات خود در حفظ فرقه دمکرات ادامه میداد.

روزنامه ایران ما بعدها نوشت (ایرج اسکندری در پاریس در حضور مهندس گنجه ای مدیر بابا شمل نقل کرد موقعی که روسها درخواست فرودگاههای هوائی کرده بودند رئیس اداره شرق وزارت خارجه شوروی به تهران آمد و هیئت دولت من و سرلشکر فیروز را مأمور کرد که با او ملاقات کرده اشکالات کار را به او بگوئیم. وقتی با او دیدار کردیم تمام جریانات شب قبل هیئت دولت را برای ما نقل کرد و همچنین مذاکرات هیئت دولت در مورد مذاکره راجع‌بکشتی های انگلیس در آبهای ایران به اطلاع انگلیسها رسیده بود. همه نظرها متوجه مظفر بود که مذاکرات هیئت دولت را موبمو به اطلاع آنها رسانده بود.)

ولی مظفر فیروز در کتابی که بعدها منتشر نمود نوشت: (که سران چهار دولت متفق که در سال ۱۹٤۷ به مسکو برای تهیه متن صلح نامه آلمان گرد آمده بودند از فرصت استفاده کرده با مارشال وزیر خارجه آمریکا و بوین وزیر خارجه انگلیس و سر ویلیام استرانك سیاستمدار انگلیس تماس گرفتم تا با صدور اعلامیه ای بیطرفی و استقلال ایران را تضیمن کنند و پیشنهاد کردم (ایران سویس خاورمیانه گردد).

فیروز پس از اینکه از سفارت مسکو کنار رفت و راهی اروپا شد با همکاری عمه خود مریم فیروز و پسران محمد حسن میرزا و احمد شاه و سران حزب توده به تشکیل حکومت (ایران آزاد) پرداخت و چون روسها از برنامه های او آگاه بودند همکاری نکردند در نتیجه راه چین و خدمت به مائو را پیش گرفت.

***

بهر حال یکی از کمونیستهای فعال و پرکار مریم فیروز بوده و میباشد. مادر مریم از خانواده های عادی (کرد) بود از این رو به نوشته خود او در اندرون خانه فرمانفرما محرومیت زیادی کشیده است.

مریم در روزنامه (فم فرانس) مینویسد : در این موقع تمام افراد فامیل غیر از یکی از خواهر ها در را به روی من بستند و مرا در خانه خود راه ندادند اما دوستان جدید یعنی کارگرها سر پناهی برای من تهیه کردند .

مریم مینویسد : هر چه با اعیان و اشراف ایران آمیزش میکردم نفرت من ازآنها زیادتر میشد زیرا حاضر بودند همه چیز را قربانی تحصیل ثروت و جاه و مقام کنند . هر وقت پلیس ایران مرا باباتون میزد خوشحال بودم زیرا میدیدم این ضربات شخصیت اشرافی مرا پاك میکند و کثافات نفرت انگیز را از من دور میسازد .

چون مریم در مهمانیها با لباس سرخ ظاهر میشد رنود درباره او چنین سروده اند :

مریما جز تو که افراشته ای پرچم سرخ
نیست در عالم ایجاد یکی مریم سرخ

***

مطلعی میگفت خانه مادر شمیران در همسایگی فرمانفرما بود که شاهد رفت و آمد زیادی به خانه او بودم . مریم فیروز وقتی از سرتیپ اسفندیاری طلاق گرفت در خانه پدر بسر میبرد و افراد مختلفی بعنوان تدریس به آن خانه رفت و آمد داشتند از قبیل دکتر غنی - دکتر کیانوری - رهی معیری که گفته میشد هر سه آنها قصد داشتند با مریم فیروز ازدواج کنند که سرانجام مریم دکتر کیانوری را انتخاب کرد .

در همانموقع مریم فیروز که زن زیبائی بود کتابی با عنوان (افسانه و افسر) به نام دو دختر خود از سرتیپ اسفندیاری نوشت و در آن یادآور شد که من قربانی ازدواج سیاسی شده ام . پدرم فرمانفرما با محتشم السلطنه اسفندیاری دوستی داشت و در یك معامله سیاسی من دختر ۱۶ ساله اش را به عقد سرتیپ اسفندیاری که ۲۶ سال سنش از من زیادتر بود در آورد که هیچگونه عشق و علاقه ای در بین نبود . بعلت ماجراهای مختلف سرانجام این ازدواج منجر به طلاق شد و دو دختر یادگار آن هستند . این کتاب در دسترس نیست والا نقل بعضی از مطالب آن روشنگر قسمتی از زندگی اشرافی مریم فیروز بود .

***

دکتر فریدون کشاورز چنین میگوید : من این و زن و شوهر را خوب میشناسم چون طبیب دو فرزند آنان بودم. هنگامیکه متفقین ایران را اشغال کردند مریم از شوهر اول خود طلاق گرفت و جمعه در باغ خود در شمیران ترتیب ضیافتی میداد که در آنجا عده ای از جوانان آن روز جمع میشدند. در مسافرت به تاشکند همراه دکتر سیاسی و صادق هدایت بودم. در این سفر هدایت میگفت که خود او و فروتن و احمد قاسمی و کیانوری و نوشین در این جلسات شرکت میکردند. سرانجام مریم دید پس از مدتی تردید بین قاسمی و کیانوری که هر دو داوطلب ازدواج با او بودند کیانوری را انتخاب کرد.

برای من این شك پیدا شده که انگلیسها و انتلیجنت سرویس از فعالیت کمونیستی کامبخش اطلاع داشتند و با کارهائی که از طرف آنها و سرویس جاسوسی شوروی بعد از جنگ صورت گرفته و با کارهائی که به ضرر ملت ایران کیانوری انجام داده که موجب بدنامی حزب توده و به نفع بیگانگان تمام شده چنین شکی جایز است که مریم فیروز فرزند فرمانفرما که پس از سالها با انتخاب او به عضویت کمیته مرکزی مخالفت میشد و بالاخره در برلن شرقی به دستور شوهرش وارد کمیته مرکزی حزب توده شد و با بررسی وضع خانواده فرمانفرما و نوه شیخ فضل الله نوری برای کسانی که به سن و سال من رسیده اند و از طناب سیاه و سفید هم میترسند این ارتباط قابل دقت میباشد.

***

رضا سجادی که اشعار رهی معیری را جمع آوری کرده و با او ارتباط نزدیك داشت میگفت رهی نیز در میهمانیهای مریم فیروز شرکت میکرد و از جمله کسانی بود که صحبت از ازدواج او هم با مریم مطرح بود بهمین جهت اشعاری درباره مریم سروده است.

***

نویسنده کتاب با چند تن از افراد خانواده فرمانفرما آشنائی نزدیك دارم. آنهایی را که میشناسم فاضل و مطلع و تحصیل کرده و افراد لایقی هستند. در مقاماتی هم که بوده اند با شایستگی انجام وظیفه میکردند. با مظفر فیروز هم آشنائی داشتم که همه او را فردی مرموز و باهوش شناختند. هدفش سقوط سلطنت پهلوی بود. حاج فطن الدوله فیلی که ارتباط نزدیکی با فرمانفرما داشت میگفت از

منظم ترین افرادی که در عمرم دیدم شاهزاده فرمانفرما بود . در وضع تحصیل فرزندان خود خیلی مراقبت داشت. حتی هنگام اعزام چند تن از آنان به اروپا یك معلم فارسی هم فرستاد که زبان فارسی را فراموش نکنند بهمین جهت می بینید که همه فرمانفرماها از زن و مرد باسواد و مطلع هستند . او میگفت چون تعداد فرزندان فرمانفرما از بیست نفر زیادتر بود هر بار که فرزند تازه ای متولد میشد فرمانفرما به دفتر اسناد رسمی من میآمد و با حساب میراث فرزند جدید وصیت نامه خود را تغییر میداد و قبل از مرگش بطور دقیق وضع همه فرزندان خود را مشخص ساخته بود. در یکی از مراسم سلام رسمی در کاخ گلستان وقتی شاه به اعضای اطاق صنایع و معادن رسید ، یکی از فرزندان فرمانفرما هم در آنجا ایستاده بود که شاه او را شناخت و گفت تو چندمین فرزند فرمانفرما هستی ؟ بیش از بیست نفر را میشناسم و بحمدالله همه باسواد و مطلع هستید . ما شاءالله آنقدر زیاد هستید که برای همه شما در بخش دولتی کار نیست، خوب شد وارد بخش خصوصی شدید .

***

زندگی سیاسی مریم فیروز هنوز هم سوژه جالبی برای نشریات خبری جهان میباشد . نشریه (بیداری ما) ارگان تشکیلات دمکراتیك زنان ایران که در خارج از کشور منتشر میشود با اشاره به فعالیت ٤٤ ساله این سازمان مینویسد :

مریم کیانوری از موسسین تشکیلات دمکراتیك زنان ایران میباشد که در بهمن ماه ۱۳۲۳ تأسیس گردید و در سال ۱۳۲۵ به عضویت فدراسیون دمکراتیك بین المللی زنان در آمد . در سال ۱۳۲۷ بعد از ترور شاه احزاب و جمعیت های دمکراتیك از جمله سازمان مزبور غیرقانونی اعلام و رهبران آن به حبسهای طولانی محکوم شدند .

مجله بیداری ما با اشاره به فعالیت جمعیت مزبور بعد از انقلاب ایران مینویسد در خرداد سال ۱۳٦۱ بار دیگر تشکیلات مزبور تعطیل و افرادی از آن اعدام و از بهمن ماه ۱۳٦۱ مریم فیروز همراه عده ای از فعالین تشکیلات زنان ایران زندانی شدند .

***

سازمان عفو بین المللی که با اعزام هیئتی به ایران گزارش جامعی درباره وضع

زندانیان ایران تهیه نموده از جمله چنین نوشته است:

به دنبال کشتارهای دسته جمعی زندانیان سیاسی و شکنجه زندانیان با کابل برق و شلاق و اعدامهای مصنوعی وضع گروهی از بانوان از جمله ۸ تن از زنان که اسیر اعتقادات خود میباشند (مریم فیروز - زهره قانعی - ملکه محمدی - ناهید در دویانی - فاطمه حسین زاده - طوسی مقدم - دکتر میترا عاملی - دکتر فاطمه ایزدی - زهره تنکابنی) زیر شکنجه قرار گرفته و با آنها بدرفتاری شده که سازمان عفو بین المللی بدون قید و شرط و خیلی فوری خواهان آزادی آنها میباشد که بیش از ۷ سال است در زندانهای جمهوری اسلامی به اتهام فعالیت های سیاسی غیر مسلحانه بسر میبرند .

خبرگزاریها نیز خبر دادند که دولت سوسیالیست اسپانیا با صدور بیانیه از جمهوری اسلامی خواسته که مریم فیروز ۷۸ ساله و ملکه محمدی ۷۲ ساله که همراه ۲٤ زن در زندان بسر میبرند و در خطر اعدام قرار دارند آزاد شده و با هواپیمای مخصوصی که به ایران میفرستند آنها را به اسپانیا بفرستند .

***

در شهریور ماه ۱۳٦۹ هفت تن از بانوان مزبور از زندان آزاد شده اند بشرطی که از تهران خارج نشوند . مریم فیروز که ٤ سال قبل در دادگاه اسلامی محکوم به اعدام شده در زندان مانده و در سلول دیگری هم همسرش کیانوری بسر میبرد . با اینطرز میبینیم که (شاهزاده سرخ) که در ناز نعمت پرورش یافته بیشتر ایام عمر را یا در زندان و یا در تبعید گذرانیده و زمانی طولانی نیز در مخفی گاه بوده و هنور هم سرنوشت او نامعلوم میباشد .

فعالیت مارکسیستی زنان

فعالیت مارکسیسی زنان ایران نیز سابقه ای طولانی دارد . برای اولین بار پس از تشکیل کنگره حزب کمونیست در انزلی گروه (پیك سعادت نسوان) در رشت ایجاد شد که روز ۸ مارس را در ایران جشن گرفت . این گروه کلاسها و کنفرانسهائی ترتیب داد و به ایجاد کتابخانه و اجرای برنامه های تئاتر و کنفرانس پرداخت . بانوان روشنفکر گیلان با وجود تعصبات مذهبی که آنروزها بر ایران حاکم بود از این گروه استقبال کردند و در کنفرانسهای گروه شرکت کرده

و برای مطالعه به کتابخانه گروه میرفتند .

در سال ۱۳۰۲ (جمعیت نسوان وطن خواه) توسط گروهی از بانوان با گرایشهای سوسیالیستی که در جنبش مشروطه خواهی نیز مبارزه کرده بودند با رهبری محترم اسکندری تأسیس شد . (باتوجه به فعالیت خانواده اسکندری که اکثراً در فعالیت های کمونیستی و سوسیالیستی شرکت داشتند این سازمان نضج گرفت.) هدف سازمان احترام به قوانین اسلام و پیشرفت آموزش و پرورش بانوان و تشویق خانمهای بزرگسال به فرا گرفتن علم و دانش و حمایت از دختران بی سرپرست بود .

در سال ۱۳۰٦ با وجود استقرار سلطنت رضاشاه در شیراز (جمعیت انقلاب نسوان) تشکیل شد . از همان سالها (جمعیت بیداری زنان) بوجود آمد که ظاهراً فعالیت کمونیستی و سوسیالیستی نداشت ولی با آن گروهها بطور مخفی همکاری میکرد و سالیان دراز دوام یافت. با تاسیس حزب توده، بانوان حزبی نیز به فعالیت سیاسی دامنه داری پرداخته و در بین فرهنگیان و دانشگاهیان و نقاطی که محل کار و اجتماع زنان بود نقش فعالی برای جلب زنان و دختران داشتند .

***

در (نشریه نهضت مقاومت ملی ایران) درباره نقش زنان حزب توده پس از شهریور ۲۰ چنین خواندم : فضای آزاد سیاسی پس از رفتن رضاشاه عامل مهمی بود که تلاش های علماء را برای بازگرداندن زنان به عقب سد کرد . حزب توده ایران از مهمترین مدافعان حقوق زن بود که در جذب و جلب دانشجویان، روشنفکران، معلمان و زنان تحصیلکرده موفقیت بسیار کسب کرد . بعضی از زنان مبارز قدیمی نیز به آن پیوستند و (سازمان دمکراتیک زنان) را در سال ۱۳۲۰ تاسیس نمودند . این سازمان روزنامه ویژه زنان داشت به نام (بیداری ما) که هدف این روزنامه کسب رأی برای بانوان و ایجاد کلوپهای آموزشی و دستمزد متساوی مرد و زن و گسترش آموزش دختران و غیره بود . این جامعه در سال ۱۳۳۱ در پنجاه و چهارمین سالگرد انقلاب مشروطه توانست یکصد هزار رای به هواداری از حق رای زنان گرد آورد . لایحه حق رأی بانوان تحت فشار عموم و با طرفداری نخست وزیر وقت دکتر مصدق به مجلس برده شد اما مصدق تحت فشار مقامات مذهبی آنرا پس گرفت.



مریم فیروز :اشراف زاده کمونیست

درکتاب روزشمار تاریخ ایران در باره خانواده فرمانفرما چنین نوشته شده است :

عبدالحسین فرمانفرما ثروت زیاد وفرزندان فراوانی داشت .اولین همسر اوعزت الدوله دختر مظفرالدین شاه بود که از وی صاجت شش پسر گردید. ضمناً ٦ همسر دیگر هم داشت . تعدادی از فرزندان او عبارتنداز :

فیروز میرزا (نصرت الدوله)،عباس میرزا (سالار لشکر)،محمد ولی خان فرمانفرما ئیان ، سرلشکر محمدحسین فیروز ، (دو پسر که درجوانی فوت شدند از دختر مظفرالدین شاه بودند) بقیه عبارتنداز :صبار فرمانفرمائیان ، منوچهر هارون الرشید . فاروق ، کاوه ، جمشید ، علینقی، حافظ ، سیروس ، علیداد ، عبدالعلی ، عبدالعزیز ، ابوالبشر ، خداداد ، کریم داد ، الله وردی ، تاروردی و منوچهر.

دختران معروف فرمانفرما هم عبارتنداز مریم فیروز ، ستاره فرمانفرمائیان،هایده قراگزلو ، لیلی ،حمیرا ، ثریا وچندتن دیگر (تعداد فرزندان فرمانفرما را ٣٦ نفر ذکر کرده اند .)



مظفر فیروز

پدر کشتی و تخم کین کاشتی　　پدر کشته را کی بود آشتی

مظفر فیروز چون پدرش نصرت الدوله در زمان رضاشاه در زندان کشته شد در تمام مدت عمر می کوشید که از خاندان پهلوی انتقام بگیرد. به فلسطین رفت و سید ضیاء را آورد که با شاه در بیفتد موفق نگردید. سراغ قوام السلطنه رفت و با کمك او میخواست سلطنت پهلوی را ساقط کند توفیقی نیافت. با حزب توده و فرقه دموکرات و شورویها به همکاری پرداخت و از عمه اش مریم فیروز کمك گرفت و کارش به جایی نرسید. پس از سقوط رژیم در پاریس گروهی تشکیل داد و خود را شاه ایران نامید ولی عمرش وفا نکرد و در پاریس درگذشت.

مظفر فیروز قسمتی از خاطرات خود را به زبان انگلیسی ضبط کرده و در اختیار دانشگاه هاروارد و آکسفورد گذارده و همچنین درباره زندگی سیاسی و اجتماعی او کتابی به فارسی به کوشش بانو مهین دولتشاه فیروز انتشار یافته است که در جلدهای بعدی قسمتی از خاطرات او منتشر خواهد شد.

در محافل سیاسی به مظفر فیروز، مریم فیروز، سلیمان میرزا اسکندری، عباس اسکندری، ایرج اسکندری، محمد ولی میرزا فرمانفرمائیان، مهندس ابونصر عضد، سرلشکر فیروز از شاهزادگان قاجار که هریك به صورتی با چپی ها و حزب توده همکاری داشته اند (شاهزاده سرخ) میگفتند.

حزب توده و (کنفدراسیون)

گروهی از ایرانیان که در خارج از کشور فعالیت شدیدی علیه رژیم شاه داشتند عنوان (کنفدراسیون) یافتند که از دانشجویان و افراد تحصیلکرده تشکیل میشد و حزب توده نیز نقش مهمی در همکاری با آنها داشت. بعضی از اعضای کنفدراسیون عضو حزب توده نبودند و حتی تنی چند از آنان به کشور بازگشتند و به مقاماتی هم رسیدند ولی نقش آنها در مبارزه با رژیم خیلی مؤثر بود.

***

خانبابا تهرانی در باره تشکیل کنفدراسیون دانشجویان ایران چنین میگوید:

پس از کودتای ۲۸ مرداد و شکست جنبش ملی و هجوم دانشجویان ایرانی به اروپا و آمریکا کنفدراسیونی براساس نیاز فرهنگی، سیاسی، صنفی دانشجویان به همت جوانان فعال سیاسی که از ایران آمده و دارای اندیشه سیاسی بودند پا گرفت. کلیه انجمن های دانشجوئی که در اواخر سال ۱۹۵۰ و اوایل سال ۶۰ بوجود آمده اجزای بعدی کنفدراسیون را تشکیل میدادند که فعالین جنبش دانشجوئی در لندن عبارت بودند از:

منوچهر ثابتیان- حمید عنایت- محمدی- ژیلا سیاسی- حسن رسولی- مهرداد بهار- پرویز اوصیاء- حسن صفوی- جمشید انور- همایون کاتوزیان- محسن رضوانی- فیروز شیروانلو- خسرو شاکری- پرویز نیکخواه- منصور سادات پور- کاشانی- منصوری- منوچهر گنجی- امیر طاهری- (مجله پژوهش و مجله پیمان هم در انگلستان منتشر میگردید).

در پاریس، حسن قاضی- پری حاجبی- منوچهر هزارخانی- هما ناطق- امیر پیشداد- ناصر پاکدامن- صور اسرافیل- حسین نظری- شهر آشوب امیرشاهی-

مستوفی- عسکری- ویدا حاجبی- رزم آرا- براتعلی راستین- حسین ملك- مولود خانلری فعالیت داشتند (انجمن پاریس ترکیبی از فعالین حزب توده- نیروی سوم- حزب ایران و جبهه ملی بودند و مجله ای هم به نام پارس منتشر میکرد)

در آمریکا، فرج الله اردلان- برزگر- مجید تهرانیان- علیمحمد شاهین فاطمی- فرخ تمامی- احمد اشرف- حسن لباسچی- محمد نخشب- صادق قطب زاده.

در سویس، پرویز چمنی- علی شاکری- بیژن حکمت- آل یاسین- ایرج خدوی- سلطانی- فیروز توفیق.

در اطریش، علی گوشه- کامیار خلیلی- چنگیز پهلوان- لازاربیت یونان- رحیم احمدی- همایون فرازی- ابوالحسن احسانی- محمدعلی امیر فضلی- نادرپورمجیب- صمد لیتوانی- حسن نظری- محمد عطری- کیومرث زرشناس- هرمز خیامی- جابر کلیبی- عطا حسن آقا کشکولی- سمیعی.

در آلمان، هوشنگ توکلی- منوچهر آشتیانی- محمد حسنی- منوچهر بوذری- احمد دانش- روح الله حمزه ای- رضا حجره- علی شیرازی- منوچهر حامدی- پرویز مشکریز- فریدون هژبری- بهمن نیرومند- مجید زربخش- مجید بیات- علی راسخ افشار- هادی بلوری- حسین پناهنده- ناصر شریفی- کورش لاشائی- شجاع صدری- حسن ماسالی- سعید جهانگیر- عباسعلی کرامی منش- حیدر رقابی- محمد رضا اعلم- شفیع دهداریان- کیوان زرین کفش- سیاوش پارسا نژاد- محمد جاسمی- اکبر مرتضوی- نوید مکی نژاد- هوشنگ ثریاپور- هادی روح الامین- مهدی آریان- اسدالله تیورچی- محمد فریور- فیروز فولادی- امیر فرخ زاد- وهاب اکبریه- داریوش شیروانی- جلال شبیری- محمود راسخ افشار- بهرام راستین- ناصر طهماسبی- جعفر صدیق- علی امین- علی سعادتی- سعید عنایتی- محمود گودرزی- ایرج بیگلری- بیژن قدیمی- اسمعیل تاری قلی محمدی- پرویز ظفری- علی بلورچی- افلاطون تیکرانی- عباس صدقه ای حشمت- حسین حاتم- محسن فرجاد

افزون بر این اسامی صدها تن دیگر از دانشجویان ایرانی را میتوان نام برد که از سالهای ۱۹۶۱ به بعد در راه آرمانهای کنفدراسیون تلاش داشتند.

در دور اول زنان زیاد فعال نبودند ولی در دومین دور فعالیت کنفدراسیون خانم

کاویانی به عنوان یکی از دبیران کنفدراسیون انتخاب شد که اکنون همسر برادر بنی صدر (صادق بنی صدر) میباشد. در انگلستان نیز شیرین مهدوی منشی فدراسیون بود و بعدها منشی اولین کنفدراسیون اروپا شد. همچنین از بانوان در پاریس مولود خانلری- شهرآشوب امیرشاهی- هما ناطق- پری و ویدا حاجبی فعال بودند. در ابتدای فعالیت کنفدراسیون سه جناح بوجود آمد. انجمن مونیخ که زیر چنگ توده ایها بود. انجمن پاریس که زیر نفوذ نیروی سوم قرار داشت و انجمن لندن مجموعه ای از اینها بود.

جبهه ملی به عنوان تشکیلات مستقل فعالیت نداشت. حزب ایران جناحی داشت به رهبری محمد نخشب با تمایلات سوسیالیستی و اسلامی. فعالین این گرایش مانند دکتر کاظم سامی- مهدی عسگری و علی شریعتی بعدها در ایران این اندیشه را دنبال کردند. نخشب در سالهای آخر رژیم شاه در آمریکا درگذشت. در ابتدای جنبش دانشجوئی پان ایرانیستها در مجموع (هردو جناح) در کنفدراسیون فعالیت داشتند. جناح افراطی دیگری که در اروپا نشریه سوگند را منتشر میکرد از بقایای حزب سومکا به رهبری داود منشی زاده بود که رژیم شاه پس از ۱۵ خرداد او را به جرم همکاری با تیمور بختیار و خمینی از ایران اخراج کرد و سخنگوی این جناح در مونیخ ضیاء رضوی بود. منشی زاده میگفت چینی ها ناسیونالیسم آگاه دارند و نمیخواهند زیر نفوذ و سیطره شوروی باشند. گویا منشی زاده در یکی از شهرهای سوئد استاد دانشگاه بود.

ابتدا سرپرستی های دانشجویان سعی داشتند جنبش دانشجوئی را به نفع رژیم جلب کنند. اینکار زیر نظر جهانگیر تفضلی و اردشیر زاهدی و بعدها پرویز خونساری انجام میشد. در ملاقاتی که با تفضلی داشتم با حضور دکتر عزیزی و داریوش شیروانی پیشنهاد کرد که هزینه چاپ نشریه انجمن دانشجویان را بپردازد که کار به مجادله کشید. در همین دوره سرپرستی ها از بودجه فرهنگی به فعالیت فرهنگی کنفدراسیون کمك مالی میکردند.

فرج الله اردلان در کنگره پاریس از اردشیر زاهدی گله کرد که برای سازمان بودجه ۲۲ هزار دلاری در نظر گرفته شده ولی سفیر ایران در آمریکا جر زده و بودجه را نمیدهد. کنفدراسیون در ابتدا چنین وضعی را داشت. در ماه مارس ۱۹۵۹ نخستین کنگره تدارکاتی کنفدراسیون اروپائی در هایدلبرك تشکیل شد که

منوچهر ثابتیان از انگلستان- منوچهر هزارخانی از فرانسه- روح الله حمزه ای از آلمان به عنوان مسئولین موقت تدارك انتخاب شدند تا کنفدراسیون را آماده کنند. در سال ۱۹۶۰ اولین کنگره کنفدراسیون در لندن تشکیل شد که مسئولین عبارت بودند از منوچهر ثابتیان- حمید عنایت- مهرداد بهار- محسن رضوانی- ژیلا سیاسی... در سال ۱۹۶۰ دومین کنگره در پاریس تشکیل شد که انشعاب روی داد زیرا بین توده ایها و نیروی سومی ها جناح بندی شده بود. ما فکر میکردیم که کنفدراسیون دارد سازمان ملیون و مصدقی ها میشود که برای ما قابل قبول نبود. نظر ما این بود که سازمان چپی ها باشد. در حالیکه گردانندگان نیروی سومی ها بودند.

کنفدراسیون پس از کنگره لوزان از سالهای ۱۹٦٤ به راه حلهای انقلابی کشیده شد و آهنگ مبارزه مسلحانه نواخته میشد. یکی از فعالیت های کنفدراسیون کمك به زلزله زدگان بوئین زهرا در سال ۱۹٦۱ بود. کمك ها با پزشکان ایرانی با هواپیمائی از ارتش آمریکا صورت گرفت. هیئتی از جمله کوروش لاشائی- دکتر ضیاء مشیدی- دکتر وهاب اکبریه- دکتر جلال شبیری- دکتر محمود کاظمی- دکتر علی راسخ افشار- دکتر امیر مرتضوی- دکتر کاوه- دکتر صمد گلستان- دکتر مشیری- دکتر گرجانی- دکتر معیری- دکتر مهرپویان- دکتر ثابتیان عازم ایران شدند. در فرودگاه امیر اسدالله علم به استقبال آمد و گفت ژست تان خوب است. کنفدراسیون بعدها از محل کمك های جمع آوری شده توسط مهندس کاظم حسیبی که معتمد کنفدراسیون بود مدرسه ای در منطقه زلزله زده بنا کرد.

کنفدراسیون زیر تیغ هیچ دولتی نبود و از هیچکس کمك مالی نمیگرفت. با افزایش تعداد اعضای کنفدراسیون بودجه مالی در حدود صد هزار مارك در سال بود و درآمدهای آن از محل جشن ها و کمك های داوطلبانه افراد به سالی ۱۸۰ هزار مارك میرسید.

در سال ۱۹٦۱ کنسولگری مونیخ از طرف ۹۳ دانشجوی ایرانی به عنوان اعتراض به عدم تمدید گذرنامه شاهین فاطمی و صادق قطب زاده دبیران وقت کنفدراسیون در آمریکا مورد حمله قرار گرفت. اعتراض ما این بود که دستور عدم تمدید گذرنامه لغو شود. از آن پس کمتر سفارتخانه یا کنسولگری بود که در اعتراض به عدم تمدید گذرنامه ها یا اعتراض به احکام دادگاههای نظامی و صدور

حکم اعدام مخالفین رژیم از اشغال ما مصون مانده باشد .

پس از دستگیری نیکخواه و یارانش به دنبال ماجرای تیراندازی به شاه کنفدراسیون اولین اعتصاب غذای بزرگی را براه انداخت زیرا عده ای از فعالین کنفدراسیون از قبیل نیکخواه- سادات کاشانی- منصوری- شیروانلو جزو بازداشت شدگان بودند . اوج همه این فعالیت ها اعتراض به برگذاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله بود که برخی از رهبران کشورها از جمله هاینه من رئیس جمهور فدرال آلمان از شرکت در جشن خودداری کردند .

زمینه دیگر فعالیت کنفدراسیون دفاع از حقوق زندانیان سیاسی بود از جمله دفاع از حقوق همین لاجوردی (آدمخوار)، منتظری و علی خامنه ای و عسکر اولادی و بجنوردی و سایر مسئولین کنونی جمهوری اسلامی . همچنین دفاع از رهبران سازمانهای چریکهای فدائی خلق و مجاهدین بود که حکم اعدام مسعود رجوی به حبس ابد تبدیل شد .

بسیاری از افرادی که دارای تمایلات مذهبی و ملی بودند در چارچوب کنفدراسیون فعالیت میکردند . از جمله ابوالحسن بنی صدر- صادق قطب زاده- مصطفی چمران ... ولی افرادی نظیر بهشتی که مسئولیت مسجد هامبورك را داشتند اصولاً مانع هرگونه فعالیتی علیه رژیم شاه بودند حتی پارسانژاد که در ایران دستگیر گردید چند بار به بهشتی مراجعه کرد تا مسجد را برای اعتصاب غذا در اختیار دانشجویان بگذارد که با صراحت رد کرد و گفت ما در سیاست دخالت نمیکنیم . آنها هیچ مدرکی در زمینه مبارزه با شاه و اعتراض به وضعیت زندانیان سیاسی ندارند . مجید زربخش و محمود رفیع نیز به نجف به ملاقات خمینی رفته و هنگامیکه زربخش به نقش مرتجعانه تیمور بختیار که در عراق به سر میبرد اشاره میکند خمینی در پاسخ گفته بود (شما به این شخص چکار دارید ، بالاخره او هم علیه شاه است و گذشته از این او در اینجا دارای نفوذ است و شما بهتر است در باره او حرف نزنید) بعدها شخصی در کتاب نهضت امام خمینی ضمن اشاره به این ملاقات ماجرا را وارونه جلوه داده و ادعا کرده که نمایندگان کنفدراسیون از خمینی خواسته بودند که با بختیار همکاری کند در حالیکه این موضوع صحت ندارد . بعدها روشن شد که روحانیون مخالف شاه از جمله خمینی با بختیار همکاری کرده اند . کنفدراسیون سالانه برای خمینی پیام میفرستاد و او هم از نجف

جواب میداد و کنفدراسیون هم از او دفاع کرده است. یکی از دلایل برکناری رادمنش از سمت دبیرکلی حزب توده تماس او با بختیار بود. این امر به دستور کمیته مرکزی و هیئت اجرائیه حزب توده صورت گرفت. بعدها باند کامبخش-کیانوری موضوع تماس رادمنش و بختیار را بهانه اختلاف درونی حزب کرده و او را کنار گذاشتند.

به نظر من جنبش دانشجوئی به تدریج از واقعیت ملموس جامعه ایرانی به دورافتاده بود. کنفدراسیون سازمانی بود که بر اساس نفی مطلق شاه بنا شده بود. فیروز فولادی پس از جدائی از ما گفت (شما دچار هیستری ضد شاه شده اید) این اصطلاح تا حدودی نطفه ای از حقیقت را در خود داشت. من معتقد بودم که اگر این هیستری ضعیف شود جنبش ما از بین خواهد رفت. باید گفت ما ناخودآگاه متحد خمینی و منتظری میشدیم. کنفدراسیون شناختی از اوضاع ایران نداشت و یك جریان اعتراض دانشجوئی بود که سر به طغیان برافراشته بود و تصویر مشخصشان از دشمن هم شخص شاه بود. چنانچه اقدام به ارزیابی جنبه های مثبت اصلاحات میشد امکان داشت این تصویر دشمن در ذهن افراد از بین برود.

نتیجه این است که از آنچه کرده ام نه تنها پشیمان نیستم بلکه بسیار هم سرافرازم. درست است که در نتیجه این مصیبت ملتی اکنون زانوی غم به بغل گرفته اما فراموش نکنیم که بخشهای عظیمی از همین ملت به میدان رزم آمده و وارد عرصه سیاست شده اند و سلطه خمینیسم و سلطه خرافات و استبداد مذهبی تا ابد ماندگار نیست.

***

دکتر منوچهر ثابتیان از رهبران سابق کنفدراسیون دانشجویان در نشریه (فصل کتاب) مطالبی نوشته که خلاصه ای از آن چنین است:

ایده بنیانگذاری کنفدراسیون را برای اولین بار با بابك امیر خسروی دبیر اتحادیه بین المللی دانشجویان آن زمان که ضمنا" نمایندگی دانشجویان تهران (توسو) را هم یدك میکشید در میان گذاشتم. او در پراك میزیست. در اواخر سال ۱۹۵۸ مدت کوتاهی پس از انتخاب شدن در هیئت دبیران انجمن لندن سفری به این شهر کردم. او موافق بود ولی نگران از اینکه مبادا رفقای کمیته مرکزی

حزب توده روی خوش نشان ندهند . از قضا حدس او درست از آب درآمد . او مرا به برلن شرقی گسیل داشت واز آنجا دکتر جودت که خود را (رفیق برزو) معرفی میکرد مرا برای دیدن اعضای کمیته مرکزی روانه لیپزیك نمود . ایشان اصرار داشت که همان (توسو) یعنی اتحادیه دانشجویان تهران که در شخص بابك امیر خسروی و منوچهر بهزادی خلاصه میشد برای نمایندگی دانشجویان ایران در داخل و خارج کافی است ومن هم در پشت پرده هوای این تفنگچی بی تفنگ و باروت را داشته باشم . من که متشکل کردن سندیکای آزاد دانشجویان ایرانی را یك ضرورت تاریخی میشمردم زیر بار نرفتم ومصمم تر از همیشه به لندن بازگشتم . یکسال واندی گذشت که پس از سازمان یابی فدراسیون انگلیس با اتحادیه های اتریش وفرانسه وآلمان تماس گرفته و کنگره مقدماتی کنفدراسیون در ماه مارس ۱۹٦۰ در پستوی محقر یك کافه دانشجوئی در هاید لبرك برگزار شد .

جنبش دانشجوئی از همان آغاز لااقل پس از ایجاد فدراسیون رنگ سیاسی داشت . فدراسیون انگلیس حتی پیش از ایجاد کنفدراسیون اروپائی دارای یك کمیته سیاسی بود . این صحیح است که انجمن لندن در ابتدا محل تفریح جوانان دانشجو بود که سرحد فعالیت آنها سازمان دادن به سور نوروزی وشرکت در میهمانی های سفارت و گاهگاهی تشکیل جلسات معارفه فرهنگی وادبی بود . ولی با انتخابات سال ۱۹۵۸ و نفوذ تعداد زیادی افراد مبارز در آن زمان ورق برگشت . تا آن زمان رئیس افتخاری انجمن سفیر وقت ایران بود و تشکیلاتی به اصطلاح دموکراتیك وانتخابی ، سازمان داده شد . با سازمانهای سیاسی دانشجوئی دنیای سوم که با انگلیس در مبارزه بودند رابطه برقرار کرد .

در سال ۱۹۵۹ نیز فدراسیون لندن یك (کمیته خانه) انتخاب کرده بود که اعضای آن عبارت بودند از : محسن رضوانی- پرویز نیکخواه- حسن رسولی- منوچهر توکلی که این کمیته یك حساب بانکی باز کرده بود ودر همان ماههای اول حدود یکهزار پوند جمع آوری شد .

در تابستان سال ۱۹٦۰ پس از کنگره مقدماتی کنفدراسیون در هاید لبرك بسیاری از دانشجویان که از انگلیس به ایران میرفتند مقداری پول از طریق دولتمندان و خیراندیشان و بازاریهای مصدقی مثل شمشیری جمع آوری میکردند وتا آنجائیکه من اطلاع دارم بیشتر این اعانات تبدیل به ارز دولتی شده و برای

سفارت ایران در لندن فرستاده میشد . این پولها در سفارت ایران در لندن منجمد شد و اولیای سفارت از تحویل پولها بما طفره میرفتند . یکی از دلایل آن این بود که سفیر ایران را از ریاست افتخاری ساقط کرده بودند . بخصوص قدس نخعی سفیر ایران در این باره پافشاری داشت. وقتی دکتر امینی به لندن آمد و وساطتهائی شد در هتل کلاریج لندن دربار عام دکتر امینی نخست وزیر وقت شرکت کردم که او با احترام مرا به اطاق خصوصی برد وخلوت کرد و گفت (امثال شما باید بیائید مدیر کل شوید ، وزیر شوید ، به کشور خدمت کنید)

از گفته او ناراحت شده احساس میکردم که به اصطلاح (پرده بکارت) سیاسی ام در معرض مصالحه قرار گرفته و موضوع منجمد شدن پولها را مطرح ساختم. دکتر امینی گفت (من از داد وفریاد چهار تا دانشجو هراسی ندارم، شما باید خود را از این بچه مچه ها کنار بکشید و بیائید در مملکت کار جدی بکنید). انتظار ما از این گفتگو سر نگرفت. او از مسند وزارت و وکالت صحبت میکرد و من از تظاهرات دانشجوئی و انتظارات ما ... بعد تظاهرات با شعار ضد امینی در برابر سفارت انجام شد که از قضا باب دندان شاه بود . یك هفته بعد روزنامه های اوپوزیسیون چاپ اروپا ملاقات نگارنده با دکتر امینی را وسیله افترا قرار دادند . چند روز بعد هم جلسه فدراسیون انگلیس در بیرمنگام برای استیضاح از من فرا خوانده شد و پرویز نیکخواه که تا آنزمان او را هم رزم وهم فکر خود میدانستم با خشم بسیار گفت (تو از پشت به ما خنجر زدی). گذشت زمان نشان داد که برای مسند ومقام نزد امینی نرفته بودم ولی خشکه مقدسی و جانماز آبکشی سیاسی که در بین کادرهای محوری جنبش حکمفرما بود عوامل موثری در فلج کردن جنبش چپ بشمار میرفت و عناصر کوشنده و ممتاز این جنبش هرگز مجال و امکان این را که از تارهای خود تنیده سیاسی آزاد گردند پیدا نکردند . آنهائی هم که موفق شدند رفورمیست، سازشکار و حتی خائن نامیده شدند . ما به این ترتیب وجدان انقلابی خود را راضی میکردیم وفرصت های بزرگی را برای شرکت در مبارزه سازنده سیاسی از دست میدادیم.

در سال ۱۹۵۹ در فستیوال اتحادیه بین المللی دانشجویان که ستاد آن در پراگ بود شرکت کردم. فستیوال در شهر وین تشکیل شد . با شرکت بیش از بیست هزار نفر... یك دسته پانصد نفری از کوبا به رهبری چه گوارا در این فستیوال

شرکت داشتند . شهر وین مسحور دست افشانیها و پاکوبیها شد پول ریسون خواننده سیاه آمریکائی یك شب در بزرگترین میدان وین ترانه مشهور (سیاه بنده به درخت آویخته) راخواند که هنوز در خاطر من مثل دیروز طنین می اندازد . در یك سمینار اختصاصی که تم آن آزادی واستقلال ملی و جنبش دانشجوئی بود به اشاره بابك امیر خسروی شرکت کردم که راجع به کودتای ۲۸ مرداد وسقوط دولت ملی دکتر مصدق توسط شاه وسیا اشاره و تأکید کردم در کشورهائی مثل ایران امکان ندارد که نقش دانشجوی مبارز در مطالعات سندیکائی محدود بماند ، نقش او الزاما سیاسی است. این سمینار در پشت درهای بسته با شرکت عده ای از کادرهای مطمئن چپی انجام شد . در سال بعد یعنی ۱۹۶۰ همراه گروه اکتشافی انگلیسی از آکسفورد که برای بازدید دژهای اسمعیله به دره الموت رفتم در بازگشت گرفتار سازمان امنیت شدم و دلیلش هم شرکت در فستیوال وین و خطابه کذائی بود . مرا به ساواك بردند . سرلشگر معاون سازمان امنیت که پرونده قطوری جلوی دستش بود بمن گفت شما تحصیل کرده ها چشم امید اعلیحضرت هستید و باید بیائید اینکشوررا درست کنید . این عکسی که از شما برداشته شده نشان میدهد که در خارج چه میکنید . در سمینار عکسبرداری قدغن بود و تصور میکنم جاسوسان سیا با دستگاههای مخصوص واشعه مادون قرمز عکس گرفته اند .

معاون سازمان امنیت گفت : چشم وگوش ما باز است و غمض عین میکنیم چون مملکت به امثال شما احتیاج دارد . اوگفت نگران نباشید گذرنامه شما را مهر میزنم وبروید کارتان را تمام کنید و برگردید .

حادثه تیراندازی به شاه در کاخ مرمر یکی از محوری ترین رخدادهای سلطنت محمد رضا شاه بود که کادرهای کنفدراسیونی به آن دست یازیدند ورژیم پس از آن سخت آسیب پذیر گردید .

در ۱۲ فروردین ۱۳۴٤ رضا شمس آبادی به سوی شاه تیر اندازی میکند که روزنامه اطلاعات مینویسد :

(توطئه کنندگان : احمد کامرانی- مهندس منصوری- مهندس پرویز نیکخواه- مهندس منصور پور کاشانی- فیروز شروانلو- مهندس رضوی و ثابتیان میباشند) اینها همگی از کادرهای فعال وسرشناس کنفدراسیون بودند . دیگران عبارتند از

شریف قره وشی- مقدم - اکبر نیا . شیخ زین العابدین نوائی- پرویز وکیل و محمد کیان زاد که این دو تن اخیر تبرئه شدند .

نام نگارنده که در آخر لیست آمده در لندن اقامت داشتم و اتفاقا" همانوقت عازم ایران بودم که در دانشگاه کار کنم و کوچکترین اطلاعی از ماجرای کاخ مرمر نداشتم و دانستم که دولت ایران تقاضای استرداد مرا کرده است . از اسکاتلند یارد بمن تلفن شد که چون امنیت شما در خطر است اگر میخواهید محافظ بفرستیم . گفتم احتیاجی نیست چون ارتباطی با این جریان نداشته ام . من همیشه با ترور مخالف بوده و همچنان هم مخالفم . چند روز بعد علیه روزنامه سندی تلگراف که مرا بعنوان سردمدار توطئه کاخ مرمر و به قول انگلیسها(نابغه نابکار پشت پرده) معرفی کرده بود اقامه دعوی کردم که پس از یکسال و نیم زدو خورد مبلغی از این روزنامه بعنوان غرامت به نگارنده پرداخت شد که آنرا صرف خرید خانه مسکونی کردم که بیست سال است در آن زندگی میکنم . روزنامه هم عذر خواهی کرد . من آن زمان جراح جوان و به اصطلاح (انگشت طلائی)محسوب میشدم و اگر سودای بازگشت به ایران را در سر نداشتم شغلهای مهمی در انگلستان برایم وجود داشت که با این تهمت ها از بین رفت . جریان کاخ مرمر که کادرها و عناصر کنفدراسیو ن را بزهکار و توطئه گر شناخت تبدیل به دادگاهی علیه رژیم شاه در سراسر جهان شد که کمیته های دفاع از زندانیان سیاسی تشکیل گردید و خیلی اقدامات بعمل آمد بنحویکه در سفر شاه به آلمان غربی در برلن بیشترین تظاهرات در برابر شاه صورت گرفت . یك دانشجوی آلمانی هم در برلن به ضرب باتون پلیس کشته شد و باعث آبروریزی بیشتر رژیم آریامهری گردید . وقتی متهمین محکوم شدند شاه در برابر رسانه های بین المللی و واکنش سریع کنفدراسیون ژست خوبی نشان داد و احکام اعدام را با تخفیف به حبس ابد مبدل ساخت و منصور کاشانی از اعضای کنفدراسیون ۸ سال حبس تادیبی را در زندان گذرانید .

***

(م - الف) از اعضای فعال کنفدراسیون در کیهان لندن چنین نوشت :

بعنوان یکی از فعالین کنفدراسیون باید اذعان کنم که کنفدراسیون یك سازمان اختناقی ضد ملی بود . باید بگویم روشنفکران مخالف آنروزی دربلائی که بر سر

مردم ایران نازل شده بهمان اندازه مقصرند که سردمداران رژیم شاهنشاهی.

برای دو نفر خیلی احترام قائلم. یکی سپهبد رحیمی که شرافتمندانه به قسمی که یاد کرده بود وفادار ماند. دیگری قطب زاده که به تقصیرخود اذعان و بهای تقصیر را پرداخت.

بخوبی بیاد دارم در مراسمی در یکی از زورخانه های جنوب تهران دریادار مدنی و قطب زاده شرکت داشتند. مردم بشدت برای آنها ابراز احساسات میکردند. مدنی اشك در چشمانش حلقه زده بود. درهمانحال قطب زاده به او نزدیك شد و گفت (میدانم در سرشما چه میگذرد منهم بهمان فکر هستم.) مدنی گفت از این مردم شرمسارم که با بند ما به چاه افتادند و بند ما چه پوسیده بود. قطب زاده گفت گناهی کرده ایم باید جبرانش کنیم و دین خودمان را به این مردم ساده دل ادا نمائیم و گفت تیمسار (من باهاتم). بعد که قطب زاده را اعدام کردند با تمام خاطرات بدی که از خودپسندی و خودخواهی هایش داشتم به خاطر شهامتش و همچنین اذعان به اشتباه برایش احترام قائل شدم.

خوبست گردانندگان کنفدراسیون اعتراف کنند که از کنفدراسیون یك تشکیلاتی درست کرده بودند که اگر جوانی برای ادامه تحصیل به اروپا آمده بود و در جلسات آنها شرکت نمیکرد به او بر چسب (ساواکی) میزدند که او مطرود میشد و سرپرستان امور دانشجویان سفارت هم آنقدر از کنفدراسیون وحشت داشتند که نمیتوانستند با آنها مبارزه کنند.

کنفدراسیون در آغاز به دو دسته تقسیم شده بود (توده ای - جبهه ملی). ناگهان اعضای جبهه ملی تبدیل شدند به چپی های طرفدار ما تُوتسه تونگ. کنفدراسیون یکمرتبه تبدیل شد به یك سازمان ترور افکار. وقتی دکتر مصدق دستور تشکیل جبهه ملی سوم را داد چپی ها اکثریت مطلق کنفدراسیون را در اختیار داشتند و از نضج گرفتن نیروهای ملی جلوگیری میکردند.

در کنگره هفتم وقتی (تز بازگشت به ایران) را مطرح میکردیم صادق طباطبائی فریاد زد که این تز ساواك است و میخواهند ما را به ایران ببرند و نابود کنند. شما چپی ها از او حمایت کردید. وقتی قرار شد نمایندگانی برای ملاقات خمینی به نجف بروند چپی ها انتخاب شدند و عکس او را کنفدراسیون به عنوان رهبر مبارزات مترقی چاپ کرد. حتی در سمینار (اینسبروك) چپی ها میخواستند

مصدق را به عنوان عامل امپریالیسم محکوم کنند که با مبارزه سرسختانه ما روبرو شدند .

جالب اینست که ما ملی گراها که میگفتیم (شاه باید سلطنت کند نه حکومت) یکسر از فرودگاه به زندان میرفتیم ولی بعکس چپی های کنفدراسیون حتی رنگ زندان را ندیده به مقامات عالی میرسیدند نظیر کوروش لاشائی - پهلوان - نجفی - محمود جعفریان - پرویز نیکخواه و ده ها نفر دیگر که حتی چند نفر به مقامات بالای ساواك صعود کردند . بعد از انقلاب حزب توده اعلامیه داد که اینها به دستور کمیته مرکزی حزب وارد ساواك شده اند . رادیو تلویزیون ، سازمان آب و برق ، شرکت نفت ، شرکت ذوب آهن مخصوصاً در کرمان تیول چپی های کنفدراسیون شده بود و بهیچوجه ملی گراها را در آن جاها راه نمیدادند . ساواك هم به خیال اینکه از شما برای کوبیدن تشکیلات چپ استفاده میکند به شما میدان میداد و دیدیم که چپی ها چه به موقع کار خود را کردند . در همان موقع که ملی گراها موضوع مقاوله نامه با سران ارتش را مطرح میکردند چپی ها و مجاهدین شعار (انحلال ارتش) را میدادند و روحانیون را ترساندند که آنها هم از وحشت مشغول اعدام شتابزده سران ارتش شدند .

اعضای کنفدراسیون باید پاسخ دهند که آیا با پایان گرفتن حکومت شاه دوران فعالیت کنفدراسیون هم پایان یافت؟ شما کنفدراسیونیها با استفاده از اشتهای ساواك در گرفتن توبه نامه در ارکان حکومتی نفوذ کردید و در انتظار روز موعود ماندید . ساواك نمیدانست که توبه نامه ذات کسی را عوض نمی کند . بموقع آنها از نعمات رژیم بهره مند شدند و در روز موعود چپی ها دستورات کرملین را اجرا نمودند . چرا نمیخواهید اعتراف کنید که در نضج گرفتن انقلاب خیانت چپ موجب انحراف انقلاب از مسیر اصلی خود گردید و به دامان فتاتیسم مذهبی افتاد . وقتی هم مصدق در همه جبهه ها پیروز شد چپی ها موجبات وحشت آمریکا و سرنگونی دولت مصدق را فراهم ساختند . چپی ها با نفوذ در دستگاههای شاه ابتکار عمل را بدست گرفتند و بعداً هم انبارهای ارتش را خالی کردند ، در محل سابق ساواك دستگاه شکنجه و دادگاههای سری ده دقیقه ای تشکیل دادند ، زندانیها را از کمیته انقلاب تحویل گرفته به مرکز خود در خیابان میکده برده پس از شکنجه و گرفتن اعتراف دوباره به کمیته تحویل میدادند . چرا نمیخواهید

اعتراف کنید که اعدام های برق آسای اول انقلاب را چپی ها اداره میکردند. خلخالی حتی جرئت فکر کردن به اعدام افسران را نداشت. چپی ها به او یاد دادند که ماسك به چهره بزند و طرف راست و چپ او دو نفر از شما چپی ها بودند. چرا نمیگویند نقشه های استراتژیك ارتش را که غارت کردند بچه کسی دادند؟ آیا عراق بی مقدمه به ایران حمله کرد. چرا اعتراف نمیکنند که در جلسه مشترك مجاهدین خلق وهانی الحسن در ساختمان سابق بنیاد پهلوی طرح جدائی خوزستان را تصویب کردند. چپی ها جرج حبش را به خوزستان دعوت کردند و مجاهدین هانی الحسن را. وقتی مدنی با یك جنگ خونین مانع جدائی خوزستان شد و برای دستگیری جرج حبش یکصد هزار تومان جایزه گذاشت چپی ها هم به او عنوان قصاب را لقب دادند. چرا نمیگوئید در همه جا ملی گرایان را میکوبیدید چون میدانستید با برقراری حکومت دمکراتیك ملی دیگر جائی برای شما در ایران وجود ندارد. ما مردم را از چاله در آوردیم و در چاه انداختیم. رژیم روحانیون از ساواك زرنگ تر بود و داغ حکومت دیکتاتوری پرولتاریا را بر دل چپی ها گذاشت. اگر از امنیت جان رفقای شما مطمئن بودم تمام اسامی را میدادم تا نشان بدهم در سایه (توبه نامه ها) چگونه تشکیلات اختاپوسی خود را در سراسر کشور پهن کرده و نقاط حساس را اشغال نموده تا بموقع عمل کنند. کافی است که به سیر نامه (رشیدی مطلق) توجه کنید. تمام کسانی که دست اندر کار بودند از مرحله نوشتن تا تحمیل و چاپ و بهره برداری تبلیغاتی... جالب اینست که شهبانوی ایران هم حامی بسیاری از (توبه کرده ها) بود بنام شاعر و هنرمند. من سه نفر از اعضای موثر کنفدراسیون را میشناسم که در رأس مهمترین دستگاههای تبلیغاتی رژیم روحانیت میباشند. قطعاً شما هم آنها را میشناسید (البته بدون ریش). من اواخر که در زندان بودم با یاری همین چپی های کنفدراسیون که هنوز هم صاحب نفوذ هستند از زندان بیرون آمدم که خودم هم شاخ در آوردم. البته همه اسلامی شده و شناسنامه اسلامی گرفته اند و کمك آنها هم به من دلیل خاصی داشت والا عاشق چشم و ابروی من نبودند. امید این است که همه روشنفکران متعهد جمع شوند وبا فکر اتحاد و صداقت در اندیشه نجات کشور و مملکت باشند.

آخوندهای سرخ

وقتی حزب توده غیر قانونی اعلام شد و گروهی از رهبران حزب به مخفی گاه رفته و تعدادی به خارج از کشور گریختند در محافل سیاسی انتشار یافت که رهبران حزب به گروهی از جوانان یادآور شده اند که برای ادامه فعالیت های سیاسی خود بهتر است وارد جامعه روحانیت شده و به حوزه های علمیه قم و مشهد و اصفهان و سایر نقاط بروند تا بتوانند برای ادامه فعالیت سیاسی خود از لباسهای آخوندی استفاده کنند. گر چه از تلاش آشکار این گروه علائمی در دسترس نیست ولی سیدمحمد برقعی که در جمعیت طرفدار صلح به فعالیت پرداخته بود از اعضای فعال این گروه به شمار میرفت که پروفسور (جیمز بیل) در کتاب خود او را آیة الله سید محمد برقعی و (آخوند سرخ) نامیده است که همراه گروهی دیگر به فعالیت های چپی درایران اشتغال داشت. حتی او مینویسد در سال ۱۹۷۸ در جریان تظاهرات قم حدود ۲٤ تن از رهبران مذهبی به قتل رسیدند (در حالیکه فقط یکی دو نفر در منزل شریعتمداری کشته شده اند که معلوم نیست پروفسور مزبور این رقم ۲٤ نفر را از کجا آورده است).

بهر حال درباره فعالیت (آخوندهای سرخ) گزارش مستندی حتی در نشریات ساواك هم دیده نشده ولی درباره چند تن از رهبران جمهوری اسلامی از قبیل سید

علی خامنه ای - موسوی خوئینی ها مطالبی مطبوعات نوشته که فعالیت چپی داشته و به مدارس حزبی در مسکو و سایر کشورها رفته اند که اصالت آن خیلی روشن نیست. ولی مطلعی میگفت یکبار از طرف شاه به آیة الله بروجردی پیغام داده شد که علیه حزب توده و چپی ها که دشمن مذهب هستند اقدام حادی بکند که آیة الله در پاسخ گفته بود نمیدانم زیر این عمامه ها چه تعدادی هستند که دست شان در دست حزب توده میباشد که اگر بخواهم اقدامی بکنم آنها در صف مخالف قرار گرفته و از حزب توده دستوراتی میگیرند و ممکن است نتوانیم آن نتیجه ای که لازم است از این اقدام بگیریم. درباره (آخوندهای سرخ) در صورتیکه بتوانم مطالب مستندی بدست آورم بموقع مطالبی منتشر خواهم ساخت و فعلاً بهمین مختصر اشارتی میشود.

***

در کتاب (آخوندیسم) نیز با نقل یادداشتهائی از اسمعیل رائین چنین نوشته شده است:

در تاریخ ۲۲ مهر ۱۳۲۰ وقتی اولین جلسه حزب توده در منزل سلیمان میرزا تشکیل شد واکنش انگلیسها این بود که نفراتی را اعزام دارندتا در قسمتهای مختلف حزب نفوذ کنند. در جلسه ای که تشکیل شد لرد (ویول) که پس از شهریور ۲۰ به ایران فرستاده شد و نقش مهمی در توسعه سیاست انگلستان در منطقه داشت چنین گفت "در ایران علاوه بر نیروها و سازمانهائی که وجود دارد یك سازمان متنفذ و موثری هم هست که از تمام قدرتهای این منطقه قوی تر و از لحاظ ما مورد اعتمادتر میباشد. این نیروی موثر که سالهای طولانی در ایران نقش بنیادی داشته روحانیت شیعه میباشد که ما خوشبختانه در میان آنان دوستان خوب و نزدیك و کارسازی داریم و هر وقت لازم باشد می تواند بر نیروهای دیگر حتی دربار و دولت و ارتش اثر بگذارد و با سلاح جهاد هر مشکلی را حل کند. توقعات آنها از ما زیاد هم نیست. هر وقتی لازم باشد میتوانیم آنها را وارد صحنه کنیم یا به آسانی ساکت و خانه نشین سازیم."

هنرمندان و نویسندگان توده ای و (سمپاتیزانها)

صرفنظر از افشاگریهای رهبران حزب توده در باره تبعیت از شورویها و مداخلات صریح و علنی مقامات روسی در کارهای حزب توده و اختلافات شدید رهبران حزب با یکدیگر و اتهاماتی که آنها در نوشته های خود به هم میزنند باید گفت حزب توده از نیروی انسانی بسیار ارزنده ای تشکیل میشد که به تدریج با توجه به این روشها عده ای خود را کنار کشیده جذب رژیم میشدند و کارهای بسیار مهمی در سطح وزارت و معاونت و مقامات عالی مملکتی به آنها داده میشد. گروه هنرمندان حزب توده نیز با شاهکارهای هنری خود در تئاترهای فردوسی و سعدی توانستند توجه همه مردم را به خود جلب کنند.

مقامات رژیم تمام توجه خود را ابتدا به حمایت از تئاتر تهران معطوف داشته بودند و احمد دهقان را که از وابستگان به دربار بود حمایت میکردند و هنرمندان غیر توده ای در آنجا پایگاهی یافته بودند که در اکثر مراسم افتتاح برنامه ها نیز شاه و ملکه در آن شرکت میکردند. بعد از افتتاح تئاترهای فردوسی و سعدی و همکاری صمیمانه گروهی از هنرمندان سرشناس از قبیل نوشین- لرتا- خیرخواه- خاشع- مهرزاد- جعفری- انتظامی- ایرن- شباویز و روی صحنه آوردن برنامه هائی از قبیل (بادبزن خانم ویندمیر- شنل قرمز) ناگهان همه توجهات هنری به این گروه معطوف گردید و حتی افرادی نظیر حسین علاء وزیر دربار وقت از مشتریان پروپاقرص برنامه های تئاتر سعدی شده بودند و روزنامه ها نیز در باره این برنامه های هنری و سطح بالای کار هنری هنرمندان آن مطالبی

مینوشتند و در همه محافل صحبت از کار جالب این گروه بود. گرچه بعد از ترور دهقان دوست وفادار او مهندس عبدالله والا سعی کرد که تئاتر تهران یا دهقان را به همان سبك و روش حفظ کند ولی به علت اینکه هنرمندان چپ گرا با انگیزه های سیاسی دور هم بودند نمیتوانست با آنها رقابت کند. تا پس از مرداد ۳۲ که تئاتر سعدی نیز دچار حریق شد و مورد غارت قرار گرفت و هنرمندان آن یا متواری یا پنهان و یا دستگیر شدند فقط کارهای هنری گروه چپ توسط مصطفی اسکوئی و همسرش و چند تن دیگر ادامه داشت تا بعداً با ساختن تالار رودکی و ایجاد سازمانهای هنری توسط ملکه فرح هنرمندان قطع نظر از روش سیاسی خود در این سازمانها دیده میشدند ولی دیگر از نوشین و لرتا و خیرخواه خبری نبود. یا در خارج از کشور بسر برده و یا مخفی شده که به تدریج از صحنه دور بوده و بدرود حیات گفتند. افرادی نظیر مهرزاد- انتظامی- جعفری- ایرن- شباویز در ایران ماندند و گاهگاهی در تئاترها و فیلمها نقشی را برعهده میگرفتند که با آن اقدامات گروهی تفاوت فراوان داشت.

در وزارت فرهنگ و هنر و فرهنگسرای نیاوران هم سعی میشد افراد هنرمند را جمع کرده و وسایل کار آنها را فراهم ساخته و در جهت همکاری با رژیم و کارهای مملکت از آنها استفاده شود. چنانکه افرادی نظیر ابراهیم گلستان که کارهای با ارزشی انجام میداد گاهی مورد حمایت و گاهی مورد غضب قرار میگرفت. در تمام این جریانات ساواك نقش فعالی داشت و حتی گاهگاهی با اقدامات خود شاه و ملکه و مقامات درباری را در حمایت بعضی از این هنرمندان منع مینمود که یکبار هم ملکه فرح در مصاحبه ای گفته بود منهم در کاخ سلطنتی از دست مأمورین ساواك امنیت ندارم یا حتی یکی از وزرای دربار میگفت منهم باید مراقب حرفهای خود باشم زیرا ساواك به آن شاخ و برگهائی میدهد که ممکن است موجبات ناراحتی شاه را فراهم سازند. بعد از اینکه معلوم شد گروهی از فیلمبرداران قصد ربودن ولیعهد را دارند که عده ای به این اتهام دستگیر و محاکمه شدند دیگر نقش گزارشات ساواك در این قبیل برخوردها بیش از پیش مورد توجه بود.

عبدالحسین نوشین در اواخر عمر دیگر از کارهای سیاسی و هنری دست کشیده و در مسکو به تصحیح شاهنامه پرداخت و چون عاشق زندگی در فرانسه

بود از زندگی در شوروی رنج میکشید . نوشین در ایران با دکتر خانلری و مجتبی مینوئی ارتباط داشت و با کمك آنها در تدوین شاهنامه کار میکرد .

نوشین در اواخر عمر از لرتا جدا شد و با یك زن روسی یهودی ازدواج کرده بود . لرتا پس از جدائی عازم ایران شد و کسی هم با او کاری نداشت.

سرانجام نوشین در سن ۷۰ سالگی در بیمارستان کرملین در اثر بیماری سرطان فوت کرد .

به تدریج در روزنامه ها خبر فوت نوشین- خیرخواه منتشر گردید که در خارج از کشور و دور از وطن دارفانی را بدرود گفتند . بعد از سقوط رژیم دیگر از هنرمندان هیچ خبری نبود . چه آنها و سایر هنرمندان مورد آزار و اذیت و زندان و شکنجه قرار گرفتند . هرکدام توانستند از راه کوه و کمر به خارج گریختند . تا اینکه در مهرماه سال ٦٥ خبر فوت محمد علی جعفری در مطبوعات انتشار یافت که معلوم شد پس از تحمل دو سال زندان و شکنجه با ٤٠ سال تجربه هنری در تهران درگذشته است.

***

پری سکندری در کیهان چاپ لندن در باره او چنین نوشت :

فارغ التحصیل هنرستان هنرپیشگی بود و از پله های شهرت یکی پس از دیگری بالا رفته بود .

خود او در نامه ای خطاب به همسرش می نویسد :

"با شبی پنج ریال در تئاتر سیدعلی خان نصر مشغول کار شدم . در مدت کوتاهی توانستم شاه رل خود را در نمایشنامه ای بنام "عروسك پشت پرده از تریستیان برنارد "بازی کنم .استادان من عبدالحسین نوشین ،رفیع حالتی ، گرمسیری و معز دیوان فکری بودند ."

نسل پیش از نسل امروزی نمایشنامه های رومئو ژولیت ، مادام کاملیا ، تریستیان وایزوت، رستم و سهراب را از محمد علی جعفری به یاد دارد . بعدها تئاتر نوشین که آغاز به کار کرد ، نمایشنامه های آتش زیر خاکستر و چراغ گاز شهرتی فراوان یافت.

ستاره ای که درخشیده بود شمع محفل تئاتر دوستان شده بود . بعدها که تئاتر سعدی آغاز به کار کرد نوشت : "من نمایشنامه های بادبزن خانم ویندرمیر و شنل قرمز و تارتوف و مونسرا را به روی صحنه آوردم . اما جریانات سیاسی آن

روزگار سبب شد که تئاتر سعدی تعطیل شود. در سال ۱۳۳٤ گروهی درست کردم که به نام تروپ جعفری معروف شد و بعدها..

در این سالهای وحشت، جعفری توانست دو نمایشنامه "مونسرا" و "بازرس" را روی صحنه بیاورد. برای کسانی که گمان میکردند بهار آزادی وزیدن گرفته است توفان های مرگبار به درو کردن آدم ها پرداخته بودند و فصل، فصل مرگ بود، جعفری را هم توفان گرفت.

تامارا همسر جعفری که خود از هنرپیشه های خوب قدیم است، میگوید: یك بعد از ظهر اردیبهشت ماه بود که به خانه ما ریختند. سه ساعت تمام خانه ما را زیرو رو کردند و شوهرم را بردند. دو ماه از او کمترین خبری نداشتم در مقابل چشم های خودم او را گرفته بودند ولی انکار میکردند. بعد از دو ماه به من تلفن شد که بیا و برای شوهرت لباس و ۱۰۰۰ تومان پول بیاور، رفتم اوین و لباس و پول را دادم اما او را ندیدم. پس از آن مدام تلفن میکردند، تهدید میکردند که باید جای شوهرت را نشان بدهی و چنان وانمود میکردند که او را نگرفته اند. روزهای دردناکی بود. تحقیر و توهین، دربدری و تهدید درهم آمیخته بود. هزاران زن مثل من بودند که روزها جلوی در زندان جمع می شدند و از عزیزان خود خبری نمی گرفتند. یکسال گذشت و طی این یکسال شنیدم که جعفری زیر شکنجه است به من می گفتند که او در اوین نیست، بلکه در "کمیته مشترك" است. سرانجام پس از یکسال توانستم با او از پشت شیشه ملاقات داشته باشم. آنچه از او دیدم باور نکردنی بود. به راستی وحشتناك شده بود. قیافه اش به کلی تغییر حالت داده بود. رادیوهای فارسی زبان خارج مدام از او حرف میزدند ولی گفتند که او را به شدت شکنجه میکنند. دو سال او را نگه داشتند، وقتی به خانه برگشت، یك توده گوشت متورم و سراپا زخم بود. دنده های چپ او را شکسته بودند. پاهایش و ناخنهایش کبود شده بود. میگفت جای لگدهائی است که با پوتین میخ دار میزنند. آنقدر به سروکله او کوبیده بودند که دیگر تعادل نداشت. راه میرفت زمین می افتاد.

"کمیته مشترك" در سلول های انفرادی نگذاشته بود پروتئین کافی به زندانی برسد. حتی یك تکه گوشت به او نداده بودند. آنقدر به شکم و زیر شکم او لگد زده بودند که برای همیشه ناقص شده بود. خود او میگفت: در سلول انفرادی نمی

گذاشتند بخوابم. دودی از محفظه وارد سلول میشد که حالت بخار داشت، بخار که شروع میشد آنها بازجوئی را از من شروع میکردند.

خانم جعفری میگوید:

"جعفری از تنها مسأله ای که به شدت رنج میبرد و هر وقت به یاد آن می افتاد زار زار گریه می کرد، ماجرای روزی بود که در سلول پنج بازجو به سراغ او رفته و در حالی که زشت ترین ناسزاها را نثار او میکردند، به او می گفتند: "تو رقاص بودی. هنرمند یعنی چه؟ باید واسه ما برقصی، برقص ببینیم مرتیکه رقاص.. وچون میگفت که من نمیتوانم برقصم، مرا بلند می کردند و بطرف یکدیگر می انداختند و هریك مشتی به سرو روی من میزد تا از حال میرفتم.

روزی که او را از زندان آزاد می کردند به او گفتند: "طبق تشخیص دکتر تو تا شش ماه دیگر خواهی مرد"

خانم تامارا افزود: " از سه چهارماه پیش سعی میکردیم او را از ایران خارج کنیم. جمعه گذشته به من تلفن کرد و گفت: هفته آینده به تو خبر خوشی خواهم داد." و این هفته..خبر مرگ او بود که به من رسید.

خانم جعفری اضافه میکند: "درآن فضای خفقان و وحشتی که در ایران حکمفرماست مردم روز به روز عاصی تر میشوند. در روز ختم جعفری در خانقاه صفی علیشاه غلغله ای بود. مردم هنرمندان خود را دوست دارند."

دختر این هنرپیشه بزرگ تئاتر ایران نیز متأثر و متفکر می گوید: "جمهوری اسلامی پدرم را کشت. کار این حکومت مرگ است. اینها دست فاشیست ها را از پشت بسته اند. به طوری که ما خبر داریم، زندان اوین ظاهر قضیه است. زندانیان را در جائی به نام "کمیته مشترك" شکنجه میدهند. زندانی شدن در اوین بهتر است..

***

توران مهرزاد در کنار خیرخواه و خاشع

یکی از هنرمندان زن تئاتر سعدی که در کنار لرتا و ایرن خوب درخشید توران مهرزاد بود که مدتی همسر خیرخواه بود و پس از جدائی از او همسر خاشع هنرمند دیگر شد و اکنون هم در تهران بسر میبرد. توران مهرزاد در فعالیت

حزب توده شرکتی نداشت ولی در برنامه های هنری وابستگان به حزب نقشهای مهمی عهده دار بود .

روزنامه نیمروز چاپ لندن مصاحبه با او را در شماره ۸٦ جمعه ٤ آبان ۱۳٦۹ چنین منتشر ساخته است.

من در چهار راه حسن آباد به دنیا آمده و از ۱٤ سالگی به تئاتر راه یافتم. وقتی به دیدن نمایشی میرفتم و به خانه برمیگشتم جلوی آینه نقش هنرمندان را تکرار میکردم بهمین جهت به امر تئاتر و هنر علاقمند شدم.

همسایه ای بنام حسین خیرخواه داشتیم. وقتی مرا در یکی از جشنها دید به مادرم گفت که: این دختر استعداد خوبی برای بازیگری دارد .

من در یك خانواده متدین بدنیا آمده بودم و برادرم می گفت: تو اگر پایت را به تئاتر بگذاری می کشمت.

پدرم هم مخالف بود ، اما مادر که از عشق وافرم به تئاتر اطلاع داشت مرا به محل تمرین در خیابان سعدی می برد و بر می گرداند .

استادم عبدالحسین نوشین بود . اولین پیسی که بازی کردم (ولپن) اثر بن جانسون بود که خود نوشین آنرا ترجمه کرده بود .

آن موقع او گفته بود که شاگردش باید فن بیان را خوب بداند . من ادبیات را نزد دکتر خانلری می خواندم، شاهنامه را هم پیش سعید نفیسی و صادق چوبك.

من فقط تا کلاس ششم ابتدائی را در دبستان مازیار خواندم و با یکی از دوستان خیرخواه بنام حسن خاشع ازدواج کردم که حاصل آن پسرم کامران است.

س-در رادیو چه نقشهائی را اجراء می کردید؟

بیشتر نقش های عاطفی را بمن واگذار می کردند . مایل بودم که نقش معلولین را بازی کنم. برای همین نامه های متعددی برایم ارسال می کردند که مگر شما معلول هستید که با چنین احساسی بازی می کنید؟

س-از برنامه های مشخصی که داشتید و مردم با آن آشنا هستند بگوئید،

داستانهای شب رادیو که بیشتر نقشهای سنگین را بعهده داشتم. جانی دالر که نقش آدمهای خوب را بمن واگذار می کردند و و و...

س-از اینکه مجبور شدید صحنه تاتر را ترك کنید ناراحت هستید؟

بله - برای اینکه الان دیگر تئاتری وجود ندارد. تئاتر، اول بیان است بعد حرکت. ما آنوقتها شش ماه کار دور میز میکردیم تا به اجراء برسیم. الان نویسنده کم داریم. ترجمه می کنند ولی معلوم نیست چی از آب در می آید.

س- از خاطرات خود بگوئید؟

خاطره شیرینم وجود پسرم کامران است که از دو سالگی بدون پدر بزرگش کردم و الان او استاد دانشگاه (فیرولە) ایتالیا در رشته موسیقی است. کارهایش پارسال مورد تمجید بسیاری از مطبوعات اروپا و امریکا قرار گرفت.

س-از کی وارد سینما شدید؟

بعد از انقلاب من از اولین هنرپیشه هائی بودم که به سینما دعوت شدم و در فیلم مجاهد ساخته امیر شروان بازی کردم. آخرین فیلمی هم که در آن اجرای نقش کردم هامون ساخته داریوش مهرجوئی بود که رل مادر شهید بیتا فرهی را بعهده داشتم. الان هم دارم برای بازی در فیلم دل شدگان کار علی حاتمی آماده می شوم.

***

زبان شناس نام آور

تعداد قابل توجهی از هنرمندان و نویسندگان بعد از شهریور یا با حزب توده همکاری میکردند یا عضو حزب بودند. بتدریج گروهی از آنها به رژیم جذب شدند. افرادی نظیر امیر اسدالله علم که با شاه رابطه نزدیکی داشت عده ای از آنها را در خدمت رژیم درآورد که برخی نیز وفاداری خود را نشان دادند. در میان آنها افرادی نظیر دکتر پرویز ناتل خانلری - دکتر محمد باهری - رسول پرویزی و فریدون توللی بودند که در مرداد ماه سال ۱۳۶۹ دکتر خانلری در تهران در گذشت و روزنامه کیهان لندن درباره او چنین نوشت:

دکتر پرویز ناتل خانلری، استاد ممتاز دانشگاه، پژوهشگر و ادیب و زبانشناس نام آور و چهره برجسته سیاسی ایران، در ۷۷ سالگی، پس از یك بیماری طولانی در تهران دار فانی را وداع گفت. دکتر خانلری در سالهای آخر عمر از شکستگی استخوان لگن خاصره رنج می برد و تقریباً فلج شده بود.

رژیم جمهوری اسلامی، پس از دستیابی به قدرت، دکتر ناتل خانلری را به

زندان افکند . تحمل چند سال زندان در شرایط بسیار دشوار، روح و جسم استاد را بسیار فرسوده ساخت. با این حال دکتر خانلری که به راستی به فرهنگ و هنر ایران عشق می ورزید و زبان فارسی بزرگترین دلبستگی اش در جهان بود، تا دم مرگ از پژوهش، نگارش و خدمت به فرهنگ و زبان فارسی باز نایستاد .

دکتر خانلری تحصیلات خود را تا دکترای ادبیات فارسی در دانشگاه تهران و بعد در رشته زبانشناسی در دانشگاه تهران و سپس در رشته زبانشناسی در دانشگاه پاریس انجام داده بود . به پاس خدمات گرانقدر او به فرهنگ ایران و دانشگاه تهران، عنوان «استاد ممتاز» دانشگاه به او داده شد و از دانشگاه بیروت نیز دکترای افتخاری داشت. خدمات ادبی و پژوهشی دکتر خانلری در بنیاد شاهنامه و بنیاد پهلوی و به ویژه ریاست بنیاد فرهنگ ایران فراموش نشدنی است. فهرست آثار او به ده ها جلد کتاب ارزنده می رسد . زندگی سیاسی استاد نیز بسیار بارور بود . رئیس دبیرخانه دانشگاه تهران، سناتور انتصابی، سناتور انتخابی مازندران (در دوره ششم مجلس سنا)، وزیر فرهنگ (کابینه اسدالله علم) و بسیاری مشاغل برجسته دیگر.

اما بزرگترین خدمت و یادگار خانلری، تأسیس و اداره مجله «سخن»، معتبرترین نشریه ادبی ایران و بزرگترین پایگاه اهل قلم بود . بسیاری از نویسندگان ایرانی که در آسمان ادب ایران درخشیدند، کار خود را نخستین بار با «سخن» آغاز کرده و آثارشان را در آن بچاپ رسانده بودند .

خانلری، همچنین شاعری چیره دست و شیرین سخن بود و بسیاری از اشعار او از نمونه های برجسته شعر معاصر فارسی به حساب می آید . به ویژه شعر «عقاب» دکتر خانلری از والاترین آثار در میان سروده های چند نسل از شاعران بزرگ قرن کنونی ایران است.

***

همچنین روزنامه قیام ایران از دکتر خانلری چنین یاد کرد :

فقدان این خدمتگزار بزرگ فرهنگ ایران مایه تاسف بسیار است. خانلری براستی، برگردن ادب و فرهنگ جدید ایران حق بزرگی دارد . او گذشته از نیم قرن تدریس پر مایه و تألیفات محققانه متعدد، با تاسیس مجله ادبی سخن در آغاز سال ۱۳۲۲ از ایران دریچه ای بسوی ادبیات و هنرهای جهان بروی نسل بعد

از جنگ دوم جهانی گشود و از طرفی صحنه ای برای بروز و ظهور نویسندگان و شعرا و مترجمین و هنرمندان ایرانی آماده ساخت. بسیاری از نویسندگان و شاعران بزرگ دوران اخیر، از طریق مجله سخن شناخته شدند، یا از محافل خاص به سینه اجتماع پا گذاشتند و شهرت و وجهه عام یافتند. از این زمره به عنوان نمونه، می توان از نویسندگانی چون صادق هدایت، بزرگ علوی، صادق چوبك و از شاعرانی چون فریدون توللی، نادر نادرپور، فریدون مشیری و از محققانی چون دکتر محمد معین، فواد روحانی، صادق گوهرین یاد کرد.

خانلری مجله سخن را، با مشکلات بسیار به مدت ۳۵ سال تا ۱۳۵۷، مرتباً منتشر کرد.

***

روزنامه نیمروز درباره دکتر خانلری چنین نوشت:

استاد دکتر پرویز ناتل خانلری در طول عمر پر بار خود علاوه بر پست های مهم فرهنگی و دولتی که داشت دست به تصحیح و تدوین آثار ارزنده ای زد که معروفترین آن دو جلد تصحیح دیوان حافظ و ۵ جلد کتاب سمعك عیار بود که چندین بار تجدید چاپ شد.

دبیری دبیرستانها، دانشیاری، استادی تاریخ و زبان فارسی، معاونت وزارت کشور، وزارت فرهنگ، مدیر عامل پیکار با بیسوادی، مدیریت عامل بنیاد فرهنگ ایران، سناتوری و در اواخر عضویت در فرهنگستان و نیز در تمام این دوران مدیریت مجله سخن اهم کارهائی بود که خانلری در مدت عمر داشته است.

خانلری بغیر از این مشاغل که تأثیر بسیاری در فرهنگ و ادبیات ایران داشته، آثاری از خود بیادگار گذاشته است که عبارتند از: ماه در مرداب (مجموعه شعر) زبانشناسی زبان فارسی، شعر و هنر، فرهنگ و اجتماع، تحلیلی انتقادی در عروض فارسی، وزن شعر فارسی، روانشناسی، دختر سروان (ترجمه اثر پوشکین) چند نامه به شاعر جوان از ماریا ریلکه، شاهکارهای هنر ایران (پوپ) چند نکته در تصحیح دیوان حافظ، غزلهای حافظ، و تصحیح سمعك عیار، اتباع حدوث و حروف از ابن سینا ترجمه از سهروردی.

اشعار خانلری بزبانهای انگلیسی، روسی، آلمانی، فرانسه و مجارستانی ترجمه شده است.

خانلری در آغاز انقلاب از سوی پاسداران کمیته های انقلاب اسلامی چندین بار مورد هجوم قرار گرفت و در حالیکه قادر به راه رفتن نبود و از طریق صندلی چرخدار حرکت میکرد چند بار بر اثر شدت حملات آنها هنگام بازرسی از خانه و کتابهایش به زمین افتاد. بسیاری از کتب خانلری که مجموعه نفیسی از فرهنگ و ادب ایران بشمار میرفت غارت شد.

***

دکتر تراب بصیری اشعار زیر را در (رثای دکتر خانلری) سرود که در کیهان لندن به چاپ رسید.

فرزانه مرد دانش و فرهنگ درگذشت
پیمانه اش به سر شد و آبش ز سر گذشت
گوینده «عقاب» به آغوش خاك خفت
چون مرغ پرشکسته بی بال و پر گذشت
صد دُرِ شاهوار از او یادگار ماند
آن پر فروغ چشمه پر بار و برگذشت
مردی سخن شناس و رفیقی بزرگوار
دردا که زود از بر ما بی خبر گذشت
روزی نشاط خاطر او نثر و شعر بود
امروز یاد خاطره اش از نظر گذشت
با آنکه همچو گنج بسی زر ناب داشت
با خاطری گشاده و بی سیم و زر گذشت
«بینا» به مرگ دوست بسی ندبه میکند
کی میتوان ز دوری جان بی اثر گذشت

***

بی تردید دکتر خانلری از دانشمندان و نویسندگان به نام کشور ما بود. در مدتی هم که وزیر و سناتور بود در توسعه و پیشرفت فرهنگ و ادب ایران می کوشید. عده ای عقیده دارند که (طرح سپاه دانش) از ابتکارات دکتر خانلری بود که جزو مواد انقلاب سفید قرار گرفت و به توسعه فرهنگ در دهات و روستاهای خیلی کمك کرد. نویسنده کتاب یکبار نیز درباره توسعه فرهنگ در

روستاها از دکتر خانلری در مجلس سوالی کردم که هنگام طرح سئوال مراتب علم و دانش دکتر خانلری را ستودم و او نیز متقابلا ضمن پاسخ مرا مورد محبت قرار داد و انصافاً هم در تمام مدتی که وزیر فرهنگ بود به پیشرفت فرهنگ در روستاها توجه خاصی داشت.

دکتر خانلری بعد از سقوط رژیم مورد ظلم و تعدی قرار گرفت. چند بار به زندان افتاد با اینکه بیمار بود او را از مداوا محروم ساختند. خانه اش مصادره شد و در مکان کوچکی که از طرف کمیته های انقلاب به او داده شد به وضع سختی زندگی میکرد.

***

در مراسم بزرگداشت استاد خانلری که از طرف انجمن مطالعات ایرانی در دانشگاه لندن تشکیل شد دکتر سعید گودرزنیا چنین گفت:

دکتر خانلری گذشته از نیم قرن تدریس پرمایه و بر جای نهادن تالیفات متعدد مجله ادبی سخن را در سال ۱۳۲۲ بنیان نهاد و دریچه ای از ادبیات و هنرهای جهان به نسل پس از جنگ دوم جهانی گشود.

مجله سخن میدانی برای بروز استعدادهای ادبی و ظهورنویسندگان و شعرا و دانشمندان ایران درآمد. نویسندگانی چون صادق هدایت- شهید نورائی- بزرگ علوی- صادق چوبك و شاعرانی همانند نادر نادرپور- فریدون مشیری- فریدون توللی و پژوهشگران بزرگی از قبیل دکتر محمد معین- صادق گوهرین- فواد روحانی همه در آسمان مجله سخن درخشیدند.

ازمسکو تا چین با کمونیستها

درتهران با حزب رستاخیز ودایرة المعارف اسلامی

از جمله افرادی که در جوانی وقتی در کادر نیروی هوائی خلبان بود عضویت حزب توده را پذیرفت عنایت الله رضا بود که سرانجام به مسکو و پکن رفت و نویسنده ای برجسته و مترجمی زبردست شد و در مراجعت به ایران به حزب رستاخیز پیوست و اکنون نیز در تهران با جمهوری اسلامی همکاری دارد.

کیهان فرهنگی چاپ تهران در شماره فروردین ماه ۱۳۶۹ درباره دکتر عنایت الله رضا چنین مینویسد:

در سال ۱۲۹۹ در رشت متولد شد ، اجداد او از روحانیون بوده و برخی نیز از مراجع زمان خود بوده اند ، پس از پایان تحصیلات ابتدائی و متوسطه در رشت و تهران به خدمت وظیفه رفت و بعداً در نیروی هوائی بعنوان خلبان بکار مشغول گردید . پس از شهریور ۲۰ به حزب توده پیوست و بعلت فعالیت حزبی در سال ۱۳۲٤ بازداشت و به کرمان تبعید شد . در سال ۱۳۲۵ پس ازمراجعت از تبعید به دستور کمیته مرکزی حزب توده به آذربایجان رفت و بعنوان فرمانده نیروی هوائی فرقه دمکرات بکار مشغول گردید . پس از شکست فرقه به شوروی پناهنده گردید و در مسکو در دانشکده حزبی به تحصیل پرداخت و در رشته فلسفه درجه دکترا گرفت.

بعلت اختلاف با سران فرقه دمکرات از فرقه اخراج گردید و مجبور شد شوروی را ترك گوید . مدتی در چین در بخش فارسی بکار مشغول گردید و بار دیگر بعلت مشکلاتی عازم مسکو شد . در سال ۱۹٦۷ با کمك برادرش پروفسور رضا موفق بدریافت گذرنامه ایرانی شده از شوروی عازم فرانسه گردید و دو سال بعد هنگامیکه پروفسور رضا رئیس دانشگاه تهران شد به ایران آمد، در کتابخانه پهلوی متصدی قسمت کتابهای روسی گردید . پس از انقلاب اسلامی نیز مسئولیت کتابخانه بعهده او واگذار شد ولی بعلت بیماری و سفر بخارج شغل مزبور را ترك گفت و از سال ۱۳٦۵ در مرکز دائرة المعارف اسلامی بعنوان عضو هیئت علمی کار میکند .

***

نویسنده کتاب در حزب رستاخیز شاهد گفتارها و نطقهای دکتر عنایت رضا بودم که پیشنهادات و نظراتی ابراز میداشت و با توجه به اطلاعات عمیقی که در امور حزبی و تشکیلاتی داشت به پیشنهادات او توجهی خاص میشد .

بزرگ علوی و نوشته هایش

یکی از نویسندگان معروف کشور که آثار ارزنده ای دارد بزرگ علوی میباشد . او همراه ۵۳ نفر در کنار ارانی به زندان محکوم شد . پس از شهریور ۲۰ با حزب توده از نزدیك همکاری کرد و در خیلی از فعالیت ها شرکت داشت ولی اکنون سالها است که از حزب توده و فعالیت های حزبی خود را کنار کشیده و در

سفری که اخیراً به اروپا و آمریکا کرد از او تجلیل زیادی شد.

بزرگ علوی در مصاحبه ای با پرویز اصفهانی مدیر روزنامه نیمروز شماره ۳۱ فروردین ۱۳۶۹ چنین گفته است:

مرتضی علوی در سال ۱۹۲۲ به اروپا آمد و اینجا اقتصاد خواند و از دانشجویان مخالف رژیم شاه بود. در ۱۳۱۰ و ۱۳۱۱ مجله ای منتشر میکرد به نام پیکار که تا ۱۲ شماره منتشر شد. سفیر ایران در برلن به انتشار مجله اعتراض کرد و مدیر مجله به پرداخت مبلغی پول محکوم شد و او را از برلن به زاکسن تبعید کردند. در همان زمان فرخی یزدی را پس از نطقی در باره بانك کشاورزی در مجلس با پس گردنی از بالای تریبون پائین انداختند، فرار کرد و رفت به شوروی و از آنجا به آلمان آمد و میخواست در محکمه علیه استبداد رضاشاهی صحبت کند که موفق نشد و او را از آلمان تبعید کردند، به دانمارك رفت، در آنجا هم به او اجازه اقامت ندادند چند هفته ای حبس شد. بعد نامه ای به سفیر آنروز نوشت و با تیمورتاش ارتباط پیدا کرد و وسیله ای فراهم کرد که او را برگرداندند، رفت به ایران و مدتی هم آزاد بود. وقتی هیتلریها در آلمان روی کار آمدند مرتضی علوی ناچار شد به شوروی برود. وقتی کشتار استالینی شروع شد ایرانیانی که در شوروی بوده و با رژیم شوروی نساخته بودند با آنها در افتادند و مرتضی علوی هم جزو آنها بود که او را زندانی کردند و در حبس فوت کرد. باید در سالهای ۱۹٤۰ یا ٤۱ فوت کرده باشد. هنگامی که خروشف سرکار آمد و جنایات استالین را علنی کرد ایرانیانی که در شوروی بودند اعتراض کردند که چطور میشود که ما هرچه آدمهای انقلابی یا کمونیست داشتیم به شوروی آمدند اما همه خائن درآمده و به حبس رفتند و بعد هم تجدید نظر شد درباره آنها از جمله مرتضی علوی هم تبرئه شد که خطائی نکرده جزو قربانیهای دوره استالین بوده است.

ولی عبدالحسین نوشین کار ادبی میکرد و در تدوین دو جلدی شاهنامه چاپ مسکو همکاری داشت و لغات فارسی را که در شاهنامه بکار رفته بود جمع کرده بنام (واژه نامك) و آنرا برای پرویز ناتل خانلری فرستاد و چاپ شد و نمایشنامه ای هم بنام رستم و اسفندیار تهیه نمود که قرار بود چاپ شود ولی به چاپ نرسید. نوشین هم در سالهای آخر عمر از شیوه استالینی زده شده بود و با آنها کار

نمیکرد و سرطان گرفت و در شوروی درگذشت.

من در زمان رضاشاه با تمام تحولاتی که دنبال آن بود مجبور شدم همراه پدرم به اروپا بیایم و با برادرم تماس داشتم. او هم راه سیاسی میرفت. در سال ۱۳۰۷ به ایران برگشتم. با دو نفر تماس داشتم یك طرف دکتر ارانی بود، طرف دیگر صادق هدایت. اولی مرا به سیاست کشید و به زندان رفتم. دومی مرا به سوی ادبیات کشید که کتابهائی را که نوشته ام او موجب شده است.

در سال ۱۳۲۱ پس از آزادی از زندان کتاب ۵۳ نفر را نوشتم. شاید در باره بعضی اشخاص که نامشان در کتاب آمده زیاده روی کرده و تجلیل کرده باشم که واقعاً شایسته آن نبودند. از سال ۱۳۲۰ تا امروز که ۴۹ سال است این کتاب نوشته شده اگر میخواستم این کتاب را امروز بنویسم اینقدر شهامت دارم که بگویم آنچه را آنروز نوشته بودم امروز نمینوشتم.

صادق هدایت و حزب توده

بزرگ علوی در بخش خاورشناسی دانشگاه کپنهاك ضمن نطقی گفت:

عده ای صادق هدایت را عضو حزب توده میدانند. باید بگویم که صادق هدایت هیچگاه عضو حزب توده نبوده و در تشکیلات سایر احزاب هم فعالیتی نداشت.

من و مسعود فرزاد و مجتبی مینوئی و صادق هدایت از دوستان قدیم و صمیمی بودیم و سالها با هم فعالیت ادبی داشتیم. هدایت از بزرگترین نویسندگان معاصر ایران بود .علاقه زیادی به موسیقی به ویژه موسیقی کلاسیك داشت. روی میزش یك گرامافون ساده بود که آهنگهای کلاسیك را از آن میشنید. درگنجه خانه اش یك مجسمه بودا بود که هدایت روش زندگی او را تأئید میکرد نه مذهب او را.

هنر هدایت توانائی کشف زیبائی و پرورش جمال بود. در اکثر قصه های خود زندگی خود و مردم کوچه و بازار را تصویر میکرد. به نحویکه خواننده حس میکرد خود جزئی از قهرمانان داستان میباشد.

سه اثر (بوف کور- سگ ولگرد- ترانه های خیام) از بهترین کارهای صادق هدایت میباشد. هنگامیکه هدایت کتاب بوف کور را مینوشت اهل منقل نبود. ولی بعدها به تریاك روی آورده بود.

در سال ۱۳۵۱ پس از آنکه اطاقی در یکی از مناطق گاز سوز پاریس اجاره میکند وقتی تمام روزنه های اطاق را با پارچه کیپ میکند با بازکردن گاز به زندگی خود خاتمه میدهد . وقتی دوستانش به خانه وارد میشوند میبینند با کت و شلوار تمیز و صورت تراشیده و مرتب در حالیکه چند قطعه کاغذ نوشته و نیمه سوخته در اطرافش بود به زندگی خود خاتمه داده است.

نویسندگان داخلی و خیلی از نویسندگان خارجی به آثار هدایت با دیده احترام مینگرند و او را نویسنده بزرگی میدانند .

یادبودنامه صادق هدایت در سال ۱۹۸۳ (در آلمان غربی) منتشر شد که قسمتی از آن چنین است :

در سال ۱۲۸۱ شمسی - روز ۲۸ بهمن (۱۷ فوریه ۱۹۰۳) در تهران در یك خانواده سرشناس متولد شد (از نواده های رضا قلی خان هدایت ادیب معروف و کوچکترین فرزند اعتضاد الملك هدایت) میباشد .

در سال ۱۳۰۵ - پس از طی دبیرستان سن لوئی و نوشتن مقدمه ای بر رباعیات خیام و کتاب (انسان و حیوان) همراه دانشجویان اعزامی به اروپا میرود . یکسال در بلژیك میماند و برای تحصیل در رشته معماری عازم فرانسه میگردد . ولی ذوق سرشار او در رشته ادبیات بوده است.

در سال ۱۳۰۶ کتاب فواید گیاهخواری را در برلن مینویسد . در اردیبشهت ماه ۱۳۰۷ تصمیم میگیرد در رودخانه مارن خود را غرق کند ولی نجاتش میدهند که به برادرش مینویسد (یك دیوانگی کردم بخیر گذشت) بعد نمایشنامه (پروین دختر ساسان - افسانه آفرینش - داستان اسیر فرانسوی - حاجی مراد) را در پاریس مینویسد .

پس از مراجعت به تهران به استخدام بانکملی در میآید ولی چون خدمت دولت باب میل او نبود به چاپ داستانهای خود به نام (زنده بگور) میپردازد . با بزرگ علوی و مجتبی مینوی و مسعود فرزاد دوست میشود که آنها را (گروه اربعه) مینامیدند . آنها در برابر گروه محافظه کار سبعه (سعید نفیسی - علی اصغر حکمت . سید حسن تقی زاده - عبال اقبال - محمد قزوینی - نصراله فلسفی - رشید یاسمی) قرار میگیرند .

در سال ۱۳۱۲ - به نشر (سایه روشن - نیرنگستان - علویه خانم - مازیار)

میپردازد و (ترانه های خیام) را به چاپ میرساند . ضمناً با همکاری مسعود فرزاد اثر طنز آمیز انتقادی (وغ وغ ساهاب) را منتشر میسازد . پس از طبع کارنامه اردشیر بابکان و ترجمه هائی با مجله موسیقی همکاری میکند و در دانشکده هنرهای زیبا به عنوان مترجم به کار میپردازد و (بوف کور) و (سگ ولگرد) را هم منتشر ساخته بعضی از آثار خود را تجدید چاپ میکند . ضمناً در مجله سخن داستان مسخ اثر فرانتس کافکارا به چاپ میرساند .

در سال ۱۳۲٤ عضویت انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی رامیپذیرد و با نشریه (پیام نو) ناشر افکارانجمن همکاری مینماید و برای عضویت در هیئت مدیره (نخستین کنگره نویسندگان ایران) انتخاب میشود و همراه هیئتی به ازبکستان شوروی سفر میکند که سفر او دو ماه طول میکشد .

در خانه فرهنگ جلسه ای برای برگذاشت او تشکیل میگردد که بزرگ علوی درباره او سخن میگوید و یزدان بخش قهرمان و مریم فیروز دو داستان او را میخوانند . در همین سال اثر کوبنده خود را به نام (حاجی آقا) منتشر میسازد . (افسانه آفرینش) را در پاریس منتشر میکند .

در سال ۱۳۲۷ با نوشتن (پیام کافکا) همراه داستان گروه محکومیت با همکاری حسن قائمیان هر چه بیشتر پوچی و بیهودگی زندگی را اعلام میدارد .

در سال ۱۳۲۸ از او دعوت میشود که در کنگره هواداران صلح شرکت کند ولی چون نمیتواند شرکت کند پیام زیر را میفرستد (امپریالیستها کشور ما را به زندان بزرگی مبدل ساخته اند . سخن گفتن و درست اندیشیدن جرم است . من نظر شما را در دفاع از صلح می ستایم) در سال ۱۳۳۰ روز نوزدهم فروردین ماه در آپارتمانی به زندگی خود در پاریس خاتمه میدهد و روز ۲۷ فروردین جسد او را پس از توقفی در مسجد پاریس در گورستان (پرلاشز) به خاك می سپارند .

هدایت درباره خودش چنین مینویسد :

... رویهمرفته در ترجمه احوال من چیز درخور ملاحظه ای وجود ندارد . هیچ واقعه شایان توجه در زندگی من رخ نداده است . من نه مقام مهمی دارم و نه دیپلم مؤثری، من هرگز شاگرد برجسته ای نبوده ام، بعکس پیوسته عدم موفقیت نصیب من بود . روسای من از من ناراضی بودند و اگر از کار کناره میگرفتم بسی خرسند میشدند .

همایون کاتوزیان در (فصل کتاب) درباره خودکشی صادق هدایت و خاطرات م - ف - فرزانه چنین مینویسد :

هدایت تا زنده بود و نفس می کشید مردود و مطرود بود . اگر با هیئت حاکمه ادبی و سیاسی در نیفتاده بود هم استاد محترمی می شد و هم کتابهایش نه با پول خودش بلکه با پول بازار چاپ میشد . آن وقت میتوانست برای مسکن و معاش خود متکی به پدر و مادرش نباشد و خفت و خواری دائمی آن را نکشد . چنان که اگر با حزب توده در نمی افتاد و به هدفهای سیاسی استالینی و ارزشهای هنری ژدانفی تن می داد ، طردش نمیکردند و همراه با کافکا مایوس و منحطش نمی خواندند . نه همان که به یك اسطوره زنده تبدیلش می کردند که فقط به درد پرستیدن بخورد و هر کس کوچکترین انتقادی به راه و رسم و حرف و سخن او می داشت به جاسوسی امپریالیسم متهم می گردید .اما هنوز کفنش خشك نشده بود که ماشین بت سازی و بت تراشی از چند سو به کار افتاد . خودش که زحمتش را کم کرده بود و دیگر موی دماغ نمی شد . مردنش هم که شیك بود و آلامد . ارثیه هایش هم که دست نخورده در انتظار مرده خوری بود . و همینطور هم بود که در ظرف دو سه سال هدایت مطرود و مردود و تنها و دربدر به بتی تبدیل شد که هیچ نفس کشی جرئت نمی کرد به آن چپ نگاه کند . حتی گفتند و نوشتند که قاتل هدایت امپریالیسم بود . اما کتاب فرزانه را نباید یکی دیگر از نمودهای این موج هدایت پرستی در شمار آورد . فرزانه هدایت را می شناخته و خاصه در اواخر عمر در پاریس همنشین و هم صحبت او بوده است.

از لابلای این کتاب (آشنائی با صادق هدایت) آنچه تجلی میکند هدایت همان است که تاکنون از گفته ها و نوشته ها و خاطرات دوستان نزدیکش بر آمده است. خجول، خود خور، عصبانی، نساز، بی اعتنا، فروتن، با عزت نفس، و با همان تکیه کلامها و اصطلاحات...

هدایت روز سوم دسامبر ۱۹۵۰ از تهران به عزم پاریس حرکت کرد و روز نهم آوریل ۱۹۵۱ جنازه اش را کشف کردند . در این زمنیه افسانه بزرگی ساخته اند که هدایت در تهران تصمیم به خودکشی گرفته اما می خواست در پاریس خودکشی کند . اما اسناد و مدارك نشان میدهد که او به تشویق چند تن از دوستان مقیم پاریس خود از جمله دکتر شهید نورائی با یك مرخصی استعلاجی

چهار ماهه به پاریس رفت به این امید که با کمك دوستانش در پاریس بماند و وقتی کار در پاریس سخت شد او حتی به اقامت در ژنو و لندن نیز چشم امید دوخته بود. هنگامی که خود را کشت مرخصی اش تمام شده بود و امید تمدید آن نیز نمی رفت و نقشه اقامت در ژنو و لندن نیز نقش بر آب شده بود. هدایت از ایران به قصد فرار رفت نه خودکشی اما وقتی که راه را مسدود یافت خودش را کشت.

فرزانه از قول هدایت می گوید که جمال زاده او را (در ژنو به زور به خانه خود برد) امید هدایت در پاریس به دکتر شهید نورائی بود (مستشار اقتصادی سفارت ایران در فرانسه) که سخت بیمار شده بود و سه روز پس از خودکشی هدایت در حال اغماء در گذشت.

امید هدایت در ژنو به جمال زاده بود که میتوانست در خانه او مهمان باشد. چند سال قبل هنگامی که هدایت در بمبئی بی پول بود جمال زاده برای او مقداری پول فرستاد و او هم پذیرفته بود. خیال سفر به لندن نیز بی تردید به امید دوست دیرینش مسعود فرزاد بود. چون مجتبی مینوی چند سال بود از لندن رفته بود.

هدایت در نامه ۱٤ ژانویه ۱۹۵۱ به انجوی (از پاریس به تهران) مینویسد: اینجا به من خیلی خوش نمی گذرد. تقریباً از همه کنار کشیده ام مخصوصاً از ایرانی ها. موجودی دارد به ته می کشد. اما هیچ اهمیتی ندارد و بالاتر از سیاهی رنگی نیست.

صادق هدایت با شوهر خواهرش سپهبد رزم آرا روابط خوبی نداشت. به گفته محمود هدایت وقتی بقائی در مجلس بست می نشست هدایت با گل و شیرینی به دیدار او می رفت و گرنه رزم آرا با یك تلفن میتوانست مرخصی او را تمدید کند. هدایت در گفتگوئی به فرزانه گفته بود(بچه های سفارت برایم تره خرد می کردند به خیال اینکه رزم آرا چون شوهر خواهرم است آبی ازش گرم می شود. وقتی رزم آرا کشته شد دیگر محل سگ هم بمن نمی گذاردند.)

پس از خودکشی هدایت شایعاتی از جانب حزب توده منتشر شد که دلیل خودکشی هدایت ترور رزم آرا بوده است. بعید نیست که قتل رزم آرا بطور غیر مستقیم در تشدید افسردگی هدایت تاثیر داشته است چون خواهر و خانواده اش غمگین و عزادار بودند و حال روز آن را نداشتند که به هدایت

وگرفتاریهایش بپردازند.

هدایت در کاغذهایش چنین نوشته است:

... اصلاً حوصله چاق سلامتی ندارم. احتیاج به تسلیت هم ندارم. آینده هم خودم می دانم که برایم بن بست است. تقصیر کسی هم نیست.

... جای شما خالی نه، امروز اطاقم ۳۷ درجه است، درجه یك بدن سالم، اما خودم مثل یك ماهی روی خاك افتاده پرپر می زنم. آن وقت توی این هوا چه می شود کرد؟ من تمام روز را در خانه هستم و وقت را یك جوری می گذرانم. مثل حالت محکومیت است.

... مدتی ناخوش بودم - باز پا شدم و راه افتادم. بادمجان بد آفت ندارد. همه اتفاقات عصبانی کننده وقی آور شده است. اخیراً کاغذی از جمال زاده داشته ام خیلی محبت کرده بود. نمی دانم چرا آنقدر خسته شده ام. همه چیز مرا از جا در می کند. عاقبت خوبی ندارد. برای هیچ جور کاری دل و دماغ ندارم. این هم یك جورش است. ... پائیز به شکل کثیفی اظهار لحیه کرده، خشك و سرد و کثیف، آب دماغم راه افتاده، جای ... خالی روزها و شب ها مثل کلیشه هائی که قبلاً تهیه شده باشد می گذرد. بسیار گند، بسیار احمقانه ... باز هم پرت و پلا شروع شد. باید مواظب خودم باشم. اما از طرف دیگر مثل این است که با همین پرت و پلا ها ست که در قید حیاتم. باری هر چه فکر می کنم چیز نوشتنی ندارم. مشغول قتل عام روزها هستم فقط چیزی که قابل توجه است نسیان هم بر عوارض دیگراضافه شده و این خودش نعمتی است...

گناهمان هم همین بوده که زیادی به زندگی ادامه داده ایم و جای دیگران را تنگ کرده ایم.

... زیاد خسته و به همه چیز بی علاقه هستم فقط روزها را می گذرانم. هر شب پس از صرف اشربه مفصل خودم را به خاك می سپارم و یك اخ و تف هم روی قبرم می اندازم اما معجز دیگرم این است که صبح باز بلند میشوم و راه میافتم.

... از هر کاری زده و خسته و بیزارم و اعصابم خرد شده. مثل یك محکوم، و شاید بدتر از آن، شب را به روز می رسانم و حوصله همه چیز را از دست داده ام. نکبت و خستگی و بیزاری سر تا پایم را گرفته و دیگر بیش از این ممکن

نیست. نه حوصله شکایت دارم و نه می توانم خود را گول بزنم و نه غیرت خودکشی دارم. فقط یك جور محکومیت قی آلودی است در محیط گند بی شرم... باید طی کنم همه چیز بن بست است و راه گریزی نیست.

غرض از نقل نامه ها این بود که شمه ای از اوضاع و احوال هدایت را در سه چهار سال آخر عمر شرح داده باشم. او اگر غیرت خودکشی داشت این کار را همان وقت انجام میداد. او امیدوار بود که در اروپا بماند و به هر دری میزد که اسباب ماندن خود را در اروپا فراهم سازد.

در خاطرات فرزانه داستان پولی مطرح است که هدایت در بانك میگذارد معادل هزار فرانك (صد پوند) با این توضیح می خواهم کنار بگذارم و بهش دست نزنم برای روز مبادا... روز دوم آوریل ۱۹۵۱ با هم به بانك میروند و پول را میکشند (این هم از ته مانده دارائی سرشارم.. یا هو) دیگر فرزانه هدایت را نمی بیند. یك هفته بعد فرزانه خبر خودکشی هدایت را می شنود. (تمام سوراخ سنبه های در و پنجره را با پنبه گرفته و برای این که سربار کسی نشود پول کفن و دفنش را هم توی کیف بغلی اش نمایان گذاشته بود)

رحمت الله مقدم مراغه ای که از جنازه هدایت عکس برداشته و با پلیس صحبت کرده بود از وجود کیف بغلی نمایان هدایت اطلاعی نمی دهد.

مهین فیروز (خواهر زاده هدایت و همسر مظفر فیروز) که در پاریس در جریان کفن و دفن با خانواده اش در تهران تماس داشت در این باب سخنی نمی گوید.

در حقیقت روز سوم آوریل ۱۹۵۱ چهار ماه مرخصی استعلاجی هدایت تمام شد. بلای بزرگی سرخانواده اش آمده بود. احتمال اینکه با نفوذ برادرش محمود هدایت مرخصی را تمدید کند دیگر وجود نداشت. کار لندن و ژنو هم به جائی نرسید. هدایت هتلش را ترك میکند و به یك آپارتمان کوچك زیر شیروانی میرود و تصمیمش را میگیرد. جنازه هدایت شب هنگام ۹ آوریل ۱۹۵۱ کشف شد. یك زن و مرد ارمنی ایرانی سبب کشف جنازه شدند. خانواده مرد ارمنی در نزدیکیهای منزل پدری هدایت در تهران اغذیه فروشی داشت و صادق خان را از آنجا می شناخت. هدایت چند بار در منزل آنها شام خورده بود. این بار آنها را دعوت کرده بود که شام میهمان او باشند. این زن و مرد به خانه او میروند و در

میزنند ولی پاسخی نمی شنوند . اما بوی گاز به مشامشان میرسد . پلیس را خبر میکنند که موضوع کشف میشود . از هدایت یادداشتی درباره خودکشی اش به دست نیامد .

فریدون توللی و حزب دمکرات

بعد از شهریور ۲۰ وقتی هنرمندان و نویسندگان برجسته کشور به حزب توده پیوستند طبقه جوان و تحصیل کرده نیز به پیروی از آنان عضویت حزب را میپذیرفتند . گفته ها و نوشته های آنان تاثیر زیادی در پیشرفت حزب توده داشت. هنگام تاسیس حزب دمکرات از طرف قوام السلطنه که هدف اصلی مبارزه با حزب توده بود چپی ها خیلی ناراحت و عصبانی شدند . فریدون توللی شاعر و نویسنده خوش قریحه در آن ایام که عضویت حزب توده را داشت مطلب زیر را تهیه کرد که سر و صدای فراوان نمود و تاثیر زیادی در بین طبقات مختلف داشت. توللی چون شیرازی بود و با خوانین فارس نیز اختلافاتی داشت دشمنی خود را در این نوشته کاملاً بروز داده است ولی چون نوشته او از نظر ثبت در تاریخ حائز اهمیت میباشد عیناً نقل میگردد .

قشون ذیمقرات

... و دیگر از حوادث مهمه صدارت آن جناب طغیان جنوب است که بهدایت فرنگان و حمایت ایشان در سرزمین فارس وقوع یافت و امنیت بلاد بشکست و مدائن و امصار بآتش کشید و منفذ کاروان سد کرد و امتعه سوداگران بچپاول برد و عورات کسان بتجاوز گرفت و بی عصمتی ها کرد و ارزاق بسوخت و خانمانها برانداخت و فرستادگان سلطان بفریفت و سلاح عساگروی باز گرفت و سرانجام به «نیات حسنه»! دُستور زمان احسن اله نیاته! مستظهر گشت و موید و منصور کسوت مداومت پوشید .

قطعه

از حسن نیتت چه عجب گر شریر دهر
گردد امام شهر و بمسجد برد نماز
رهزن بره گمار و سلاحش بکف گذار
تا در قلوب خلق نشینی به عز و ناز

و عشیره آل صولت را در این تاراج سهمی بسزا بود و همو بود که از برکت شکر لشکرها ساخت و بمقابله سلطان پرداخت و جسارت الوار برانگیخت و شربت فریبشان بمذاق ریخت تا بدانجا که رشته انقیاد بگسستند و دشنه بیگانه بر سینه آشنا فرو کوفتند.

قطعه

شکر گرفت بسی خان بسالیان دراز
وز او بکام خلایق بجز شرنگ نماند
گرفت نیمه کشور بتیغ و خوش بنشست
هزار شکر که شد صلح و بیم جنگ نماند؟!

و چون جنابش را خاطر خطیر از فیصله این مهم بر آسود و تیر تدبیرش بهدف نشست و غائله برخاست و شرارت اشرار را «نهضت احرار»! جایگزین گردید بر آن شد تا بشکرانه آن شعبده که در کار جنوب کرده بود به ترتیب جشنی عظیم همت گمارد و درایت خویش عرضه نظر صاحبنظران دارد که گفته اند:

شعر

چو بر مشکلی چیره گشتی بهوش
بگو تا بهوش تو تحسین کنند
بدوشت نشانند و کف ها زنند
به تختت گذارند و تمکین کنند

پس نیت خویش با ابوالمظفر رعدی در میان نهاد و مراورا فرمود تا بیاری «ابوالعباس فرقه تراش» تدارك آن مهم بر عهده گیرد و اسباب طرب گرد آورد و بساط نشاط بگسترد و اوباش بمعابر کشد و منادیان بشوارع فرستند تا کارگشائی حضرتش باز گویند و هنر نمائی بند کانش تکرار کنند.

مصراع: که اینست دستور فرخنده رای.

پس دست ببالش ستبرق برد و مفتاحی از مفرق خام بدو سپرد و گفت:

باید که شبانگاه باصطبل سیاه شوی و در بگشای و سُتوران بخارج بری و اجامرشان بریشت نشانی و بشوارع فرستی و چنین نمائی که عسا کر ذیمقراط را از برکت ذات ما این قدرت عظیم در فرصتی قلیل بچنگ افتاده است. زنهار که

حکایت این راز باز نگوئی و روایت این مهم نکنی که دشمنان در کنار اند و خرده بینان در انتظار باشند که شعبده ما دریابند و آبگینه نیرنگ ما بر سنگ رسوائی‌زنند .

خوشتر آن باشد که یابوی سیاه　　در صف ما رخش چابك پی شود
ورنه باید از غم بی مرکبی　　شهسوار ما سوار نی شود

ابوالمظفر در حال زمین ادب ببوسید و کاخ دُستور بگذاشت و بسرای ابوالعباس شتافت و ماجرا باز گفت و بکنگاش خاست و چون پاسی از شب بر آمد فرمان داد تا سران ذیمقراط بخوانند و چون باز آمدند همیان زر بگشود و هر یك را فراخور حال بدره ای چند در مشت نهاد و گفت باید که هم اکنون ارابه ها برگیرید و بشارستان شوید و مردم روستا بفریبید و عساکر برایشان گمارید و بشهر آرید و بگرمابه فرستید و ذنخ همگان بتراشید و کاکل همگان مقراض کنید وکسو ت همگان بگردانید و غازه شان بر رخساره زنید و سرمه شان بچشم کشید و وسمه شان بر ابروان نهید و دایره شان ببغل دهید و چغانه شان در کف گذارید و زنگوله شان بپای بندید و دف و سنجشان بدست دهید تا بدان هنگام که دُستور زمان بر غرفه نشیند ثنا گویان از برابر وی بگذرند و دایره ها بهوا افکنند و سنجها بر هم کوبند و چغانه ها بلرزانند و زنگوله ها بحرکت آرند و رقصها کنند و قرها دهند و عربده ها کشند و بشکنها زنند و پای کوبان و دست افشان بر «حسن نیت» وی آفرینها خوانند .

و نیز فرمود تاز بدگان ذیمقراط خبر کنند و جامعه رزمشان بر تن پوشند و کُله خودشان بر سر نهند و موزه شان بپای کنند و مغزشان بزانو بندند و سبیلشان تاب دهند و آنانرا که هنوز سبزه خط بر گرد عذار ندمیده است بمدد ذغال سبیلها کشند و بر مراکب نشانند تا خون بدیده آرند و چهره ترش کنند و خلایق را از صولت خویش دل بلرزه افکنند و قدرت دُستور زمان بر همگان آشکاردارند!

ترسم باین سبیل و باین هیکل نحیف
از خنده عاقبت همه را روده بر کنی
محکم نشین بزین و گره زن برابر وان
باشد که آب زهره تاجیك و لر کنی

و چون بامداد جشن برآمد و خسرو خاور پرند زرین بر سراسر زمین بگسترد دُستور زمان بر مناره شد و دریچه غرفه بگشود و پرده زنبوری برگرفت و قلیان مرصع بر لب نهاد و چو نان عقابی تیز بین از فراز عقابین دیده بمیدان دوخت دیری نپائید که فریاد کوس برخاست و طنین شیپور برآمد و پرچمدار پرچم رنگین ذیمقراطیان برافراشت و آغاز قوافل شادی و عساگر آزادی(بدین نهج اعلام داشت و هم در این زمان بود که از جانب یسار میدان گروهی انبوه نمودار گشت و در مطلع گروه ابوالمظفر رعدی بر گرده پیری گوژ پشت بمیدان شد و پرچم رنگین از کلاه گوشه بر گرفت و سلام گفت و بشیوه ذیمقراطیان مسکوکی زرین از جیب برکشید و ببوسید و رخصت خواست و ابیات زیرین در (بیات فلسطین) خواندن گرفت.

شعر

بر دوش ملتیم بر این مرکب شگفت
آسان بود سواری و مشکل بود دوام
هشدار کز کَفَتْ نستاند زمام خویش
کت بر زمین زند چورهاداریش لگام

جهاندیده دُستور مجرب را از نصیحت وی خنده درگرفت و با اشارت دستش رخصت داد و از پس وی ابوالعباس فرقه تراش آهنگ میدان کرد ونیزه بر زمین کوفت و مراسم پیشین بجای آورد و این اشعار را درمنقبت دستور زمان خواند.

تو آن کسی که بدوران حکمرانی تو
جلمبری چو من از خیل رهبران گشتم
چنانکه بود سزای تو آنچنان کردم
چنانکه بود رضای تو آنچنان گشتم
ثنای ذات تو گفتن نه در خور چو منی است
که از ولای تو و الای انس و جان گشتم

از دنبال وی جماعت دلاکان و قلمتراشان و میخکشان و دعا نویسان و رمالان و جام زنان و چله نشینان و نزله بندان و کف بینان و دام گستران و معرکه گیران و کبوتر بازان و اوباشان و امیران و کلاه برداران و سرتراشان و جن گیران و خال بازان و سرمایه داران و فرشمالان و غربال بندان و کاغذ سازان و سفته

بازان و تنزیل خواران و دلالان و دیگر جماعات فرقه بصنوف مشخصه و صنوف معینه پرچم بدست چونان لشکر سلم و تور بمیدان شدند و بر عظمت ذات جامع الصفاتش سجده ها بردند و ثناها خواندند و از پس ایشان جماعت قوالان و مطربان و رقاصان و مقلدان و خنیاگران شادان و غزلخوان در جامه های الوان روی بمیدان نهادند و غزلها خواندند و هرزه گی ها کردند. معلقها زدند و قرها ریختند و چون نوبت ایشان بسر آمد دستور از جهت فراغ دماغ سر بغرفه برد و سکوتی گران بر سراسر میدان مستولی گردید.

چندانکه تو سن گرمسیر خورشید بر ستیغ نیمروز رسید دهل زن دیگر بار بر طبل کوفت و حرکت عساکر ذیمقراط اعلام داشت. دیری نپائید که ابوالعباس فرقه تراش با سبلت عاریت و سینه انباشته به پنبه بمیدان تاخت و گردن برافراشت و عنان ستور نگاهداشت و شمشیر چوبین برکشید و رجزها خواند و قاچ زین بگرفت و لگام بگذاشت و کرتی چند لرزان و بیمناك بمدد آن سیخك آهنین که در مشت داشت ستور ناتوان در پیرامون میدان بجولان آورد و اشتلم ها کرد و از پس وی پانصد عسکر مفلوك که با تسمه های چرمیشان بر خانه زین استوار داشته بودند نمودار گشت و همگان برگرد میدان تاختن گرفتند و شادیها کردند و عربده ها کشیدند تا بدان پایه که دُستور زمان را از مشاهده آن سپاه جرار باد در آستین افتاد و هندوانه ببغل رفت و قلزم طبع بجوشید و این بیتش از سر مباهات بالبداهه بر زبان جاری گشت.

بیت

نواحی ملك از کف بد سگال بلشگر نگهدار و لشگر بمال

حضار را سلامت این بیت چنان کارگر افتاد که در حال بخاك افتادند و بر قوت طبع حضرتش آفرینها خواندند که با همه پیری، طبعی جوان دارد و تنی پهلوان و چون غبار میدان بنشست و دستور برخاست و عساکر رنجور سر خود گرفتند سپاه ذیمقراطیان را چندین سبلت عاریت و بیضه بند چرمین بر جای ماند که فراشان خلوتش بر گرفتند و بعسکر خانه ذیمقراط سپردند.

دستم بدامنت، نکند با چنین سپاه

بر دوستان بتازی و ترك وفا کنی؟!

با این یلان بز دل و یاران شیـر گیـر!
آهنگ جان توده بیـدست و پـاکنـی
چو بینه وار خنجر چوبینـه بـر کشـی
مـا را خـدا نکرده سر از تن جدا کنی
حـاشـا بغیـرتت، نکنـد کز سر ستیز
بیگانـه وار تـرك همـه آشنـا کـنی؟
یکباره«حسن نیت» پیشین ز کف نهی
یـاران خستـه را بـه بلا مبتـلا کنـی!
دستـم بـدامنت، سر مـرکب نگاهدار
تـرسم کشـی رکاب و جهان کربلا کنی
بـی مهـری تو خرمن آزادگان بسـوخت
وای از دمـی کـه دست بـه تیغ جفا کنی
جـانا تـرا بجـان (مظفـر) غلاف کن
بگذر ز (حسن نیت) و ما را معـاف کن

***

فریدون توللی بعداً از حزب توده جدا شد و در صف مخالفین قرار گرفت و مشاغلی به او سپرده شد از جمله مدتی رئیس فرهنگ و هنر فارس بود. بعد از انقلاب در گذشت که در مطبوعات داخلی و خارجی از او خیلی تجلیل شد.

***

فریدون توللی مینویسد در انتخابات دوره چهاردهم فارس (خواجه ...) معاون استانداری شد که فضاحتها کرد طبق نامه رسمی استانداری دستور تبعید نویسنده و دو نفر از رفقای آزادیخواهم پرویزی و باهری را به بستك لار داد. من شبانه فرار کردم و در بین راه چنین سرودم.

زمام کار خلایق به دست (خواجه) مده
که خواجگان همگی بد سرشت و نامردند
زخواجه همت وغیرت طلب مکن کاین قوم
به چیرگی و ستم جفت و در حیل فردند

نیمایوشیج و چپی ها

نیمایوشیج (اسفندیاری) شاعر نوپرداز که گفته میشد با چپی ها و کمونیستها در ارتباط است در یادداشتهای روزانه خود که به چاپ رسیده چنین مینویسد : امشب، امامی اینجا آمد ، حالا دارد برای من مرشدی میکند . می گوید «بیشتر از این کتب اجتماعی را بخوانید که کمونیست حسابی بشوید!» .

من کمونیست حسابی نخواهم شد . من کمونیست نیستم. من بزرگتر و منزه تر از این هستم که توده ای باشم. یعنی یك مرد متفکر محال است که تحت حکم فلان جوانك که دلال و کارچاق کن دشمن شمالی ماست، برود و فکرش را محدود به فکر او کند . این تهمت دارد مرا می کشد . من دارم دق می کنم از دست مردم.

از من می پرسند استالین انسان کبیر است یا حضرت علی (ع)؟ هزار و چند سال گذشته است که بشریت به حضرت علی (ع) افتخار می کند . از استالین چند سال گذشته است؟ احمق ها نمی دانند تاریخ هم مثل انسان جوانی و پیری دارد . بگذار صد سال از استالین بگذرد ، بعد .

(نیما یوشیح) وجه تسمیه خود را چنین بیان داشته است.

نام من (امین) و اهل (یوش) مازندران هستم. من نیما را با برگردان حروف امین به (نیما) انتخاب کردم و (یوشیج) هم یعنی اهل یوش که از قراء نور مازندرانمیباشد .

***

در کتاب (چهره های آشنا) درباره (نیما یوشیج) چنین نوشته شده است:

در سال ۱۳۰۰ هجری در یك شب سرد زمستانی در دهکده خاموش (یوش) از توابع شهرستان نور در استان مازندران پسری متولد شد که به خاطر جنگ آور بزرگ مازندران (نیم آور) او را (نیما) نام نهادند و چون در یوش تولد یافته بود (نیما یوشیج) شهرت یافت.

نیما یوشیج از فامیل معروف اسفندیاری مازندران است که نزد مادر بزرگ خود خواندن و نوشتن را فرا گرفت و نزد ملای دهکده آموخت که چگونه قرآن بخواند .

در سال ۱۳۱۵ هجری به تهران آمد و در مدرسه مروی نزد آقا شیخ هادی نوری با فلسفه و منطق آشنا شد. نخستین شعر خود را در آن مدرسه تنگ و تاریك چنین سرود:

من از دو نان شهرستان نیم — خاطر پر درد کوهستانیم
به به از آن شهرستان تار — در کنار گوسفند و کوهسار
به به ازآن شورش و آن همهمه — که بیفتد گاهگاهی در رمه
بانك چوپانان، صدای های های — بانك زنگ گوسفندان، بانك نای

نیما سالهای بعد بفکر (شعر نو) افتاد و با کتاب (افسانه) مشعل ادبیات و شعر نو افروخته شد و نخستین جرقه را به خرمن شعر کلاسیك انداخت.

چون گفتند که نیما نمیتواند شعر قدیم بسازد و شعر نو بازیچه ای بیش نیست برای اینکه جوابی دندان شکن به آنها بدهد اشعار کلاسیك (ای شب) را سرود که چند بیت آن چنین است:

هان ای شب شوم وحشت انگیز — تاچند زنی به جانم آتش
یا چشم مرا ز جای برکن — یا پرده زروی خود فروکش
یا بازگذار تا بمیرم — کز دیدن روزگار سیرم
دیری است که در زمانه دون — از دیده همیشه اشکبارم
عمری به کدورت و اِلَمْ رفت — تا باقی عمر چون سپارم
نه بخت بد مرا ست سامان — وای شب نه تراست پایان

بهر حال (اشعار نو) که توسط نیما ساخته شد طرفداران زیادی یافت. او بعد از دو ازدواج صاحب فرزندی شد که او را (شیراگیم) نام نهاد. نیما به فلسفه اسلامی و منطق و زبانهای عربی و فرانسه آشنائی زیادی داشت.

مدیر کاوه در زندان ساواك

یکی از افراد خوش قریحه و نویسنده و هنرمند محمد عاصمی است که در عنفوان جوانی به حزب توده پیوست.

یك فرهنگی خوش بیان و خوش قلم و هنرمندی سرشناس است که همراه همسر سابقش (ایرن) در برنامه های هنری تئاتر سعدی نقش ارزنده ای داشت.

بعلت مزاحمت هائی که برای توده ایها فراهم شد راهی آلمان گردید و در آنجا

به کارهای فرهنگی و ادبی و تعلیماتی پرداخت و تحصیلات خود را هم تا درجه دکترا ادامه داد و به انتشار مجله پر ارزش کاوه پرداخت و دیگر خود را از کارهای حزبی کنار کشید.

عاصمی را در دیماه ۱۳۶۹ که برای ایراد سخنرانی بدعوت بنیاد محوی به لندن آمده بود دیدم. از دیدار این دوست دیرین بسیار شاد شدم.پرسیدم چرا مجله ارزنده کاوه را تعطیل کرده ای؟ گفت تو خودت میدانی که انتشار مجله در خارج از کشور چقدر مشکل است.

وضع مالی طوری نبود که بتوان آنرا ادامه داد. ولی باز هم بهر صورتی است آنرا منتشر خواهم کرد. عاصمی که هنوز کارهای فرهنگی را در آلمان ادامه میدهد ماجرای بازگشت به ایران را برایم چنین نقل کرد.

وقتی در آلمان به فعالیت فرهنگی ادامه میدادم پهلبد وزیر فرهنگ و هنر سفری به آلمان کرد و از من خواست که به ایران بازگردم. خیلی مایل نبودم زیرا می ترسیدم به مناسب سوابق عضویت در حزب توده برایم مزاحمت فراهم شود. پس از چند روز وزارت فرهنگ و هنر از من کتبا" دعوت کرد که به ایران بروم ولی جواب ندادم. دعوت مجدد رسید باز هم پاسخی ندادم. سرلشگر علوی کیا که نمایندگی ساواك را در آلمان داشت با من تماس گرفت و گفت چرا به دعوت پهلبد پاسخ نمی دهی؟ چون علوی کیا را انسان شریفی میدانم به او گفتم میترسم وقتی به ایران میروم گرفتار ساواك و سئوال و جواب شوم؟دیگر حوصله اینکار را ندارم. او گفت من تحقیق میکنم و به تو جواب میدهم. مدت ۷ ماه پاسخی نرسید. پس از ۷ ماه به من تلفن کرد و گفت حالا می توانی به ایران بروی.گفتم باید شما را از نزدیك ببینم. نزد او رفتم و گفتم چرا اینقدر جواب طولانی شد.گفت من نمی خواستم بی تحقیق مطلبی بگویم. در ساواك هم دسته بندی هست خواستم از همه گروهها مطمئن شوم که مشکلی برای تو فراهم نشود. حالا قانع شدم و میتوانی با خیال راحت به ایران بروی...

با اینطرز پس از سالها دوری از وطن به ایران رفتم. تقاضای ملاقات با پهلبد را کردم. مرا پذیرفت و خیلی محبت کرد و گفت باید برای احیای فرهنگ ایران کوشش کنید، وجود شما برای خدمت به کشور لازم است. خیلی خوشحال شدم. وقتی از نزد پهلبد خارج شدم با یکی از مامورین ساواك برخورد کردم و

مرا به نخست وزیری دعوت کرد. گفتم آدرسی که شما میدهید نخست وزیری نیست بلکه ساواک است. گفت همینطور است. موضوع را باپهلبد مطرح کردم. پس از تحقیق گفت اشکالی ندارد. به ساواک رفتم با پرویز ثابتی دیداری داشتم مرا نزد سپهبد مقدم فرستاد خیلی انسانیت کرد و گفت شما میتوانید به کشور خدمت کنید، اگر مشکلی هم برای شما پیش آمد مرا در جریان بگذارید. خود را برای انجام کار آماده میکردم. برای دیدار پدر و مادرم هم سری به بابل زدم. وقتی بدیدار آنها رفتم بار دیگر گرفتار ساواک شدم. رئیس ساواک مازندران مرا خواست و بالحن بی ادبانه ای گفت تا بحال کجا بودی؟ ما مدتها است دنبال تو هستیم. پرونده ای را نشان داد که روی میزش بود و گفت این پرونده تو است، پدرت را در می آور م. مرا شب به زیرزمینی انداخت و تا صبح با خود فکر میکردم این چه کاری بود که کردم؟ خود را دست بسته در دامی انداختم که هرگز به آن فکر نکرده بودم. روز بعد رئیس ساواک مازندران مرا احضار کرد و باز هم تهدید ادامه داشت. افسر دیگری در کنار او نشسته بود گفتم اجازه میدهید تلفنی بکنم. اولا" مخالفت کرد ولی آن افسر واسطه شد و قبول کرد. تلفن مقدم را گرفتم، خودش گوشی را برداشت فورا" ماجرا را گفتم. اظهار داشت تلفن را به رئیس ساواک مازندران بده... وقتی تلفن را دادم دیدم دستورات تندی به او داد که چرا با من چنین کرده است.

وقتی مذاکره تمام شد رئیس ساواک مازندران از آسمان به زمین آمد به دست و پای من افتاد و گفت مرا ببخشید که خیلی اشتباه کرده ام. من از جریان آگاه نبودم. پدرم را که ۲٤ ساعت منتظر دیدار من بود و او را راه نمیداد خواست و دست او را بوسید و چنان در مقابل من و خانواده ام رفتار التماس آمیز پیش گرفت که من مجددا" به سپهبد مقدم تلفن کردم و گفتم رئیس ساواک مازندران کاری نکرده و خواهش میکنم مراقبت فرمائید که به او صدمه ای نخورد. مقدم گفت شما کاری به این کارها نداشته باشید. این کارهای داخلی ساواک است.

با اینطرز به ایران بازگشتم و به کاری فرهنگی پرداختم و از هر جهت نیز فرهنگ و هنر مرا یاری کرد تا توانستم کارهائی به نفع کشور خود از نظر فرهنگی و هنری انجام دهم.



افراشته شاعر حزب توده در صوفیه به خاك سپرده شد.

بشکنی ای قلم، ای دست اگر
پیچی از خدمت محرومان سر

یکی از شعرای خوش قریحه کشور محمد علی افراشته بود که به حزب توده پیوست. تا آخر عمر به حزب و آرمانهای کمونیزم وفادار ماند و سرانجام هم در ٦ اردیبهشت ماه ١٣٣٨ در صوفیه پایتخت بلغارستان در اثر سکته قلبی در گذشت و در همانجا به خاك سپرده شد.

مجله دنیا نشریه حزب توده درباره او چنین مینویسد:

محمد علی افراشته از نخستین سالهای تاسیس حزب توده عضویت حزب را پذیرفت و همه نیروهای هنری و ادبی خود را در خدمت توده های زحمتکش گذاشت.

افراشته خود فرزند طبقات زحمتکش ایران بود. زندگی و آداب و سنن و آرزوها و زبان توده های مردم را جزء به جزء می شناخت و با موفقیت شگفت انگیزی آنها را در اشعار خود بکار می بست. افراشته مطالب اجتماعی و سیاسی را غالبا" به صورت مکالمه افراد عادی در میآورد و از این راه آثار خود را برای عموم قابل فهم میکرد.

افراشته قبل از شهریور ٢٠ در روزنامه های فکاهی آن زمان (امید- توفیق) با امضای مستعار (پرستو- چلچله) مقالات فکاهی می نوشت. سلسله مقالات او تحت عنوان (طب من درآوردی) زبانزد خاص و عام بود.

اما دوران زندگی پر بار او پس از پیوستن به حزب توده آغاز میگردد... روزنامه چلنگر در دوران نهضت ضد استعماری ایران به مدیریت افراشته منتشر شد.

افراشته اشعار و آثار بسیاری از خود بجای نهاد و چند شعر از (پندیات) او چنین است :

تخته کن افراشته مغازه را / این ادا ، اطوارهای تازه را
تازگی شاعر شد دستی نمنمك / چیزکی میسازی اما کم نمك
اغنیا را سخت دلخور میکنی / صفحه‌ها بر ضد ما پر میکنی
بدتر از سیل ملخ اشعار تو / هست عزرائیل ما گفتار تو
دست و بالت را چه کس آلوده کرد / کی ترا داخل به حزب توده کرد
حرفهای شاخداری میزنید / فعله را با ما برابر می کنید
طبق قانون اساسی مالکین / محترم هستند در این سرزمین
بی سر و بی پا کجا / برزگر لختی کجا و خان کجا؟
گر نباشد مالك و سرمایه دار / کارگر بهر که خواهد کرد کار؟
عرش میلرزد شود گر نیم غاز / دست ز حمتکش به مال ما دراز
کارگر از بی غذائی مُرد مُرد / برزگر از بی دوائی مُرد مُرد
رو ز قول ما به حزب خود بگو / دست بردارند از این های و هو
دولت از ما، مجلس از ما اغنیاست / ریشه و اعصاب توده دست ماست
ما بدست بچه های کارگر / اسلحه دادیم بر ضد پدر
هست آن ژاندارم در کوه و کمر / بچه های برزگر یا کارگر
نور چشمی های ما شب در قمار / بچه‌ها تان پاسبان و پاسدار
رنجبر هرجا که دارد اتفاق / نقشه می چینم از بهر نفاق
جنگهای مذهبی بر پا کنیم / از نفاق توده بشکن میزنیم
وای از آن ساعت که قوم رنجبر / گردد از طراری ما با خبر
ترس داریم از قیام کارگر / از هجوم و از دحام کارگر
اول جنگ است جنگ پول و کار / تا که فاتح آید از این کارزار



دکتر پرویز ناتل خانلری

از نویسندگان و شعرای معروف و خوش نامی است که سالهایی از عمر خود را با عضویت در حزب توده گذرانیده است.

بعد از جدایی از حزب توده با امیر اسدالله خان علم همکاری نزدیك پیدا کرد. وزیر آموزش و پرورش شد و می گویند فکر سپاه دانش از اوست.

تا سال ۱۳۵۷ در مجلس سنا عضویت داشت. از سناتورهای انتصابی بود که همواره فرمان سناتوری را در جیب داشت.

بعد از سقوط رژیم به زندان افتاد. در جمهوری اسلامی با این ادیب سرشناس خیلی بد رفتاری شد. پس از فوت او در داخل و خارج از او تجلیل کردند. چند مجلس بزرگداشت در اروپا و آمریکا برای او تشکیل گردید. نشریات خارج از کشور اشعار و گفته ها و نوشته های او را با ذکر خدماتش به چاپ رساندند.

بزرگ علوی نویسنده مشهور به خاطر همکاری با دکتر ارانی به زندان افتاد. بعد از شهریور ۲۰ از فعالین حزب توده بود. سالهای مهمی از عمر خود را در زندان و تبعید گذرانیده. اخیراً در اروپا و آمریکا از او بعنوان یك نویسنده معروف تجلیل شد. مدتها است که کاری به کار حزب توده و فعالیت سیاسی چپی ها ندارد.



دکتر محمد عاصمی نویسنده و شاعر و هنرمند سالها با حزب توده همکاری داشت. بعد از کناره گیری از فعالیت های حزبی به آلمان آمد و به کار توسعه فرهنگ و هنر ایران پرداخت و مجله با ارزش کاوه را منتشر ساخت. اکنون نیز در آلمان بسر میبرد و با نشر مقالات و اشعار خود صرفاً به کار فرهنگی اشتغال دارد.





صادق هدایت و نیما یوشیج در بین روشنفکران طرفداران زیادی داشتند.
توده ایها بصورتی از آنها تجلیل می کردند که همه جا انتشار داشت عضو حزب توده هستند. ولی هیچیك از آنها عضویت حزب توده را نپذیرفتند. ولی با توده ایها و چپی ها در تماس بودند.



سرهنگ سیامك قدیمی ترین افسر ایرانی کمونیست



شبکه نظامی حزب توده ایران

یکی از اقدامات مهم حزب توده جلب افسران جوان به سازمان حزبی بود تا از آن طریق بتواند رژیم را ساقط به همین جهت به تدریج در کلیه نقاط حساس مملکتی نفوذ کرده بود . از محافظین شاه و نخست وزیر گرفته تا رادیو و تلویزیون و دستگاههای امنیتی مملکت و دادرسی ارتش افسران توده ای خیلی از مشاغل حساس را در دست داشتند . در دولت مصدق حدود ۶۰۰ افسر توده ای به کارهای مهم مشغول بودند . بی جهت نبود که تصور میشد با وضع بد مالی و اقتصادی کشور احتمال دارد که حزب توده با یك کودتا زمام امور را بدست گیرد .

دکتر کشاورز در این باره چنین گفته است :

سازمان حزب توده تا شب قبل از کودتای ۲۸ مرداد بسیار منظم کار میکرد و معلوم نیست در این شب از چه مقامی دستور متوقف کردن تمام تماسها به افراد حزب توده داده شد . حزب سازمان افسری بزرگی را در اختیار داشت . گارد شخصی زاهدی و رئیس گارد رادیو از اعضای سازمان افسری حزب توده بودند .

معهذا رهبری حزب همه را فلج کرد . پنجاه افسر سازمانی با هفت تیرهای خود میتوانستند وضع را دگرگون سازند . کیانوری در این موقعیت حساس تاریخ از پشت به حزب توده و ملت ایران خنجر زد و کار مفیدی برای امپریالیسم و دربار انجام داد .

***

ایرج اسکندری ضمن خاطرات خود گفته است افسری بنام ناظم جزو مقامات انتظامی شاه بود و میگفت من همیشه شش قدمی شاه راه میرفتم . چند دفعه هم به کیانوری پیغام دادم اگر بخواهید او را بزنید من حاضرم، زیرا همیشه پشت سرشاه هستم و میتوانم او را بزنم . وقتی سازمان نظامی کشف شد کیانوری پیغام داد خود را معرفی کنید گفتم اگر اینکار را بکنم اعدام خواهم شد . کیانوری میگفت اگر تعداد زیاد باشد نمیتوانند کاری بکنند .

***

مطلعی میگفت این ناظم از افراد خانواده های سرشناس خراسان بود که به حزب توده پیوست و پس از کشف شبکه نظامی حزب توده از کشور گریخت و بعد از سال ۵۷ به ایران بازگشت و فعالیت شدیدی داشت و حتی خود را نامزد نمایندگی مجلس و ریاست جمهوری کرده بود که بعلت درگیری با رژیم خمینی و دستگیری سران حزب توده بازداشت و به جوخه اعدام سپرده شد .

***

چند تن از قضات خوب دادرسی ارتش که مأمور بازجوئی اعضای شبکه نظامی حزب توده بودند و نسبت به آنها سخت گیری زیاده از حد میکردند عضو شبکه نظامی بودند و متهمین خبر نداشتند و کینه آنها را به دل میگرفتند ولی غیر مستقیم به آنها کمك میکردند . وقتی اسامی آنها هم منتشر شد اعضای شبکه نظامی مبهوت شدند که چگونه آنها عضو شبکه نظامی بوده اند و چقدر رل خود را خوب بازی میکردند که هیچیك از آنها نه تنها نفهمیدند بلکه آنها را به چشم دشمن خطرناك حزب توده می نگریستند . یا دو افسر شهربانی (قبادی و محمدی) که سران حزب توده را از زندان قصر فرار دادند جزو شبکه نظامی بودند .

***

در دوران علنی حزب توده رهبری سازمان نظامی با کامبخش بود . در دوران فعالیت مخفی ابتدا دکتر فروتن و سپس دکتر جودت این وظیفه را برعهده داشتند .

دکتر بهرامی در اعترافات خود چنین گفته است : کامبخش که مسئول تشکیلات افسران بود این تشکیلات را زیر نظر شورویها اداره میکرد و کمیته مرکزی حزب توده نیز از وجود چنین تشکیلاتی آگاه بود و البته هم آهنگی هم داشت .

هر یك از اعضای هیئت اجرائیه سازمان نظامی یك شاخه را اداره میکردند .

سرهنگ سیامك مسئول شاخه ژاندارمری - سرهنگ مبشری مسئول شاخه شهربانی - سروان محقق دوانی مسئول شاخه افسران اداری - سروان عباسی مسئول شاخه افسران صف - سرگرد وکیلی مسئول دانشکده افسری - ستوان مختاری گلپایگانی مسئول شاخه های پزشکی و هوائی و مسئول امور شهرستانها بود .

خسرو روزبه نیز مسئولیت شعبه اطلاعات سازمان افسری و رهبری گروه را برعهده داشت .

***

مقامات امنیتی مملکت میدانستند که گروهی از افسران جوان عضو حزب توده شده اند ولی هیچگونه اطلاعاتی از آنها نداشتند . بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که مقامات امنیتی برکشور مسلط شدند و تیمور بختیار در رأس ساواك قرار گرفت در راه کشف شبکه نظامی حزب توده تلاش فراوان به عمل آمد و ناگهان انتشار یافت که شبکه نظامی حزب توده کشف شده است . از نحوه آن اطلاعی در دسترس نبود ولی بعدها در مطبوعات چنین نوشته شد :

شب ۲۱ مرداد ۱۳۳۳ سروان عباسی برای جابجا کردن یك جامه دان کتاب به منزل برادر خسرو روزبه میرود . چون کوچه تنگ بوده و جیپ نمیتوانسته وارد کوچه شود او برای حمل جامه دان حمالی را خبر میکند که میخواسته جامه دان را از خانه به سر خیابان بیاورد و در جیپ بگذارد . پاسبان سر خیابان نسبت به جامه دان مظنون میشود که بلافاصله عباسی و جامه دان را توقیف میکند . راننده جیپ با عجله گریخته مقامات حزبی را در جریان میگذارد . آنها با سروان مدنی رئیس کلانتری که عضو شبکه بوده تماس میگیرند که برای رهائی عباسی و آزاد

ساختن جامه دان اقدام کند ولی چون افسران نگهبان صورتجلسه تهیه کرده بودند دیگر از سروان مدنی کاری ساخته نشد . بلافاصله از طرف فرمانداری نظامی سروان عمید مأمور تحویل عباسی میگردد . هیئت دبیران سازمان نظامی تصمیم میگیرد که مجموع اطلاعات راجع به عباسی نزد روزبه که رابط سازمان با حزب بود متمرکز گردد . در همان جلسه دکتر جودت دفترچه های رمز را از محقق که در مخفی گاه عباسی بسر میبرده میگیرد ولی بعداً برای اینکه کارها معوق نگردد مسترد میدارد . تماس با عباسی به هیچوجه مقدور نگردید . فقط ۸ روز بعد سروان علوی افسر نگهبان پادگان لشکر زرهی که موفق به دیدن عباسی میشود گزارش میدهد که حالش خوب است ولی قبل از اینکه گزارش به دست هیئت دبیران بیفتد با مدرك دیگری به دست مأمورین فرمانداری نظامی میافتد . صبح روز ۲ شهریور ۱۳۳۳ فرمانداری نظامی به تمام افسران و درجه داران و سربازان دستور آماده باش میدهد و آنها را به چند دسته تقسیم میکند . سروان پولاد دژ به اتفاق سرگرد زیبائی عازم دستگیری مختاری میشوند . پولاددژ برای فریب زیبائی آدرس منزل را عوضی میگوید و با سروصدا مختاری را متوجه میسازد که از منزل همسایه با کیف و مدارك به اتفاق سروان نصیری فرار کنند . دسته ای دیگر از مأمورین به سرپرستی سروان عمید رهسپار مخفیگاه محقق میگردند و به اتفاق دو گروهبان وارد مخفیگاه محقق شده و با تهدید اسلحه دفترچه های رمز را به دست می آورند . در این اثنا مختاری و نصیری هم که از ماجرا بی اطلاع بودند با کیف حامل اسناد و مدارك وارد میشوند که آنها هم دستگیر میگردند . با این طرز هیئت دبیران و دفترچه های رمز و مخترع رمز (سرهنگ مبشری) لو میروند .

در فرمانداری نظامی دفترچه های رمز و مقداری از اسناد به سروان پولاددژ و سروان افخمی اردکانی سپرده میشود . پولاد دژ به افخمی پیشنهاد میکند که مدارك را برداشته با هم فرار کنیم ولی افخمی از ترس پیشنهاد را نمی پذیرد و جریان را به بختیار گزارش میدهد . وقتی بختیار جریان را از پولاددژ میپرسد میگوید میخواستم افخمی را آزمایش کنم که مورد اعتماد هست یا نه؟ که با این توضیح بختیار قانع شد ولی اسناد را از آنها میگیرد ولی پولاددژ قسمتی از اسناد را برداشته و فرار میکند .

وقتی سروان عباسی دستگیر میگردد برای اینکه اسامی افسران شبکه نظامی به

دست فرمانداری نظامی نیفتد به دستور روزبه یك تیغ ژیلت در گلابی گذارده شد و برای عباسی فرستاده میشود که رگ خود را بزند و خود را بکشد اتفاقاً گلابی مزبور به دست پلیس میافتد که سروان صدقی بدون توجه به جریان امر گلابی را میخواهد بخورد که تیغ ژیلت دهان و لب او را مجروح میسازد و در داخل گلابی کاغذی می یابد که روزبه نوشته بود با تیغ ژیلت خود را راحت کن که اسرار فاش نگردد. ولی سرانجام از داخل جامه دان اسامی افسران بدست آمد. در این جریانات و بازرسیها ۷ جامه دان و یك کامیون مدرك به دست می آید که اسامی ۶۰۰ نفر افسران شبکه نظامی حزب توده کشف میگردد.

***

در کتاب سیاه در باره کشف سازمان نظامی حزب توده چنین خواندم:

ساعت ۹ روز ۲۱ مرداد ۳۳ مأمورین انتظامی موفق به دستگیری سروان اخراجی ابوالحسن عباسی میشوند که از منزلی در خیابان جمال الحق خارج میشده است. مقامات انتظامی اطلاع داشتند که او با روزبه ارتباط نزدیك دارد و ضمن بازداشت چمدانی از او به دست آمد که در آن اسناد و مدارك زیادی بود. در کلانتری محتویات چمدان صورتمجلس شد که در آن نقشه کاخ سعد آباد و اسامی رمز در آن دیده میشد. ضمناً چهار نفر به اسامی ابوالحسن عباسی- خلیل عباسی و برادرش و احمد روزبه برادر خسرو روزبه دستگیر گردیدند. پس از تحقیق سرهنگ محمد علی مبشری مظنون گردیده بازداشت میشود. در نتیجه دو ستاد مخفی سازمان نظامی حزب توده در خانقاه و خیابان ۲۱ آذر مورد بازرسی قرار میگیرد. بلافاصله سروان دادخواه و سروان محقق و ستوان منوچهر مختاری و ستوان اسدالله نصیری بازداشت میگردند. مدارك مکشوفه و اشخاص دستگیر شده راه را برای شناختن کلیه اعضای شبکه نظامی آماده ساخت. در چمدان عباسی اسامی رمز اعضای شاخه نظامی بدست می آید و ظرف چند روز همه غیر از چند نفر دستگیر میگردند.

هیئت اجرائی سازمان نظامی عبارت بودند از (روزبه- سیامك- مبشری- سرگرد جعفر وکیلی- ستوان مختاری- سروان محقق زاده- سروان عباسی). ولی از مرداد ۳۲ به سه نفر تقلیل داده شدند (سیامك- مبشری- روزبه).

سرهنگ مبشری در بازجوئیها حزب توده را تأئید و به داشتن مرام اشتراکی

افتخار میکند و روز ۳۳/٦/٦ وسیله میخ رگ دست خود را قطع میکند . با کوشش سرهنگ مبصر و سرهنگ امجدی دفترچه های رمز مورد بررسی قرار گرفته و با بدست آوردن کلیه رمزها در تاریخ ۳۳/٦/۱٤ اسامی ٤۳٤ نفر افسر و دانشجو و درجه دار عضو حزب توده کشف میگردد . ظرف ٦ماه پرونده حدود ۵۰۰ عضو سازمان نظامی تکمیل و برای دادرسی آماده میگردد .

***

یوسف مازندی مینویسد :

حدود یکسال پس از ۲۸ مرداد سازمان نظامی حزب توده کشف شد . در همان زمان مقاله مفصلی در شماره سپتامبر ۱۹۵۵ ماهنامه ریدرزدایجست که تیراژی حدود ۳۵ میلیون در آن زمان داشت نوشتم که خلاصه آن چنین است :

در یکی از روزهای گرم تابستان ۱۳۳۳ شخصی با چمدان مورد سوء ظن پاسبان قرار میگیرد که گمان میکند در آن مواد مخدر است . هنگام فرار چمدان از دست او میافتد و مقداری اوراق روی زمین میریزد . با اینکه پاسبان در داخل چمدان مواد مخدر را نمی بیند ولی آن شخص را به کلانتری میبرد . این اتفاق ساده موجب کشف یکی از بزرگترین سازمانهای نظامی علیه حکومت میشود . وقتی مأمورین کلانتری اوراق داخل چمدان را بررسی میکنند برایشان قابل درك نمیباشد . به همین جهت متهم را با چمدان به فرمانداری نظامی میفرستند . او در بازجوئی مقاومت میکند ولی سرانجام معلوم میشود که شخص دستگیر شده سروان عباسی عضو سازمان نظامی حزب توده بوده و اوراق را به محل امنی میبرده که در آن اوراق طرح کودتای حزب کمونیست توده و دستورات مبارزه چریکی و همچنین اسامی افسران عضو سازمان درج شده بود .

مؤثرترین رهبر آن سازمان خسرو روزبه مغز متفکر و سازنده اصلی شاخه نظامی حزب توده بود که مخفی زندگی میکرد . دو نفر از رهبران برجسته سازمان نظامی سرهنگ سیامك و سرهنگ ۲ محمد علی مبشری بودند .

سرهنگ عزت الله سیامك که با او آشنائی داشتم مردی بود شوخ و بذله گو ، خانه بزرگی در تهران داشت و در آن ضیافتهائی میداد که همه افراد دعوت میشدند . هیچکس نمیتوانست باور کند که این افسر شوخ و شنگ ارتش یك کمونیست دوآتشه است . بعداً آشکار شد که اسرار بسیاری از وضع نظامی را به

مهارت به اطلاع حزب توده میرسانیده است.

سرهنگ مبشری را در زندان دیدم. بسیار متین و متفکر و مانند پروفسورها بنظر می آمد. در خانواده ای بی بضاعت در جنوب تهران متولد شده و تا درجه سرهنگی با کوشش رسیده بود. میگفتند در کارها بسیار جدی و وظیفه شناس بود و از حضور در مجامع پرهیز میکرد. از سال ۱۳۲۰ که حزب توده تأسیس شد عضو حزب گردید و باتوجه به پست های حساسی که داشت دستورات حزب را اجرا مینمود. پرونده های کمونیستهای مورد نظر را با مهارت بنحوی دستکاری میکرد که اغلب منجر به آزادی آنان میگردید.

این سه نفر رهبران سازمان نظامی حزب همراه ۶۰۰ نفر افسر دیگر قصد داشتند در روز معین تهران را تصرف کرده و پادگانها را خلع سلاح نموده و یك (جمهوری دمکراتیك خلق) تشکیل بدهند. پس از پی بردن به اسامی و نقشه افسران، سپهبد زاهدی نخست وزیر و سرلشگر تیمور بختیار فرماندار نظامی تصمیم گرفتند در یکروز (۸ شهریور ۱۳۳۳) همه آنها را بازداشت کنند. چون افسران سازمان نظامی هم از کشف اسامی شان بی اطلاع مانده بودند و فرصتی برای فرار نداشتند و ۴۰۰ نفر آنها هم در تهران خدمت میکردند از طرف ستاد ارتش بخشنامه شد که ساعت ۶ صبح روز ۸ شهریور ۱۳۳۳ باید همه افسران خود را به فرمانده خویش معرفی کنند. با اینطرز همان روز صبح همه افسران توده ای دستگیر شدند فقط تعداد کمی گریختند.

برای توقیف خسرو روزبه اقدام شد. محل اقامت او کشف گردید. افسر فرماندار نظامی به مأمورین همراه خود گفته بود در بیرون خانه بمانند وقتی اشاره کرد وارد خانه شوند. خیلی آهسته وارد خانه شد. صدای چند تیر بلند شد وقتی مأمورین وارد خانه شدند (مرغ از قفس پریده بود). جالب اینکه افسر مأمور دستگیری او هم با روزبه از در دیگر خانه فرار کرده بود.

شاه از اینکه عده ای افسر با وجود سوگندی که خورده بودند قصد کودتا داشتند ناراحت شد و گفت (این ننگ ارتش باید پاك شود). ولی تدریجاً افسران توده ای را پس از پایان محکومیت شان بخشید و در سازمانهای مختلف به آنها کار داده میشد.

سازمان نارنجك سازی حزب
و سرقت پول از بانکها

حزب توده ایران که خود را برای به دست گرفتن مقامات مملکتی آماده میکرد به دنبال تشکیل سازمان وسیع نظامی خود به طرق مختلف تدارك اسلحه میدید که در موقع وفرصت مناسب رژیم را ساقط نموده و حکومت راتشکیل دهد . بهمین جهت ضمن دستوراتی که به سازمان نظامی میداد که مقداری از سلاحهای ارتش را از انبارها خارج ساخته در اختیار حزب بگذارند یك سازمان نارنجك سازی هم تاسیس نموده بود .

در کتاب سیر کمونیزم در ایران در این باره چنین نوشته شده است:

بعد از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ کمیته مرکزی حزب توده تصمیم گرفت که اعضای حزب را مسلح کند بهمین جهت بموازات خرید تفنگ و فشنگ ومسلسل و غیره، ساختن نارنجك و فشنگ و بطری آتشزا و گاز اشك آور و بازوکاومین ضد تانك مغناطیسی و مین ضد نفر را جزو دستور کار خود قرار داد . در دستگاه رهبری حزب دکتر کیانوری- دکتر جودت و خسرو روزبه به این کار اصرار

داشتند و سایر اعضای کمیته نیز با نظر آنان موافقت کردند . در راس سازمان نارنجك سازی کیانوری قرار گرفت با دو معاون خود مهندس ابوالفتحی و سروان محقق زاده اعضای هیئت اجرائیه سازمان نظامی حزب که تصمیمات لازم را میگرفتند . قبل از ۲۸ مرداد ۳۲ سرگرد مظفری- سروان مختاریانی سعید- ستوان محمود محمدی- سروان مهندس عظیم زاده- ستوان مهندس نصر- مهندس ناصر روشن ضمیر- مهندس رئوفی و تعدادی کارگر متخصص در این باره فعالیت میکردند . بعد از ۲۸ مرداد سازمان نارنجك سازی وسیع تر و ستوان مهندس هوشنگ سلطانی- ستوان مهندس غلامرضا نقوی- مهندس رضاضیائی- مهندس بدیعی- مهندس غفاری- مهندس آقا داداش و چند دانشجوی هنر سرایعالی و تعدادی کارگر متخصص به آنها پیوستند و مقداری نارنجك آماده گردید . مهندس بانی سعید ماده ای ساخت که ارزانتر تمام میشد ولی ضمن ساختن نارنجکها با اشکالاتی رو برو بودند که چند کارگرحزبی و دوشیزه ای صدمه دیدند .

به ابتکار مهندس نصر استوانه ای ساخته شد و همچنین مهندس ابوالفتحی نیز ابتکاری بخرج داد ولی انفجار آزمایشی در جاده چالوس موفقیت آمیز نبود . در این آزمایش مهندس محقق زاده و سرگرد وکیلی و مهندس ابوالفتحی و مهندس محمدی و سرگرد مظفری شرکت داشتند . سرگرد مظفری که کلاس مخصوص اینکار را در فرانسه دیده بود در اثر انفجار نارنجك یك دستش صدمه دید و از یك چشم نابینا گردید . دسته جمعی به دهی پناه میبرند ولی مردم متوجه وضع آنها شده از ده متواری میگردند و سرگرد مظفری را مخفی کرده انتشار میدهند که با خانمش به فرانسه فرار کرده است. حزب توده در نظر داشت تا روز ۲۵ مرداد ۳۲ حدود ده هزار نارنجك تهیه شود ولی چون اینکار نشد در روز۲۸ مرداد نتوانست کاری انجام دهد . فقط دویست نارنجك در منزل تبریزی نام در خیابان روزولت مخفی کرده بودند که کشف شد وسه روز بعد یك گروهبان آمریکائی نارنجکها رادرسلطنت آباد آزمایش میکرد که منجر به قطع دست او شد . با دستگیری ابوالفتحی و محقق زاده ارتباط سازمان با کیانوری قطع شد و مهندس روشن ضمیر بعنوان رابط انتخاب گردید . به مهندس محمدی دستور داده شد که با سرهنگ دومی در اتومبیل تماس بگیرد . بعدا" معلوم شد که این سرهنگ دوم، کیانوری بوده است.باآزادی ابوالفتحی و محقق زاده برنامه نارنجك سازی ادامه یافت و ساختن

ده هزار نارنجك در عيد سال ۳۳ پايان يافت و همچنين حزب بدنبال تهيه سلاحهای ديگر بودكه سازمان نظامی كشف ميگرددونقشه آنهابهم خورد .

سرقت پول از بانكها

يكی از اقداماتی كه از طرف اعضای حزب توده در ايران صورت ميگرفت سرقت پول از بانكها بود كه در اين باره در مجلس و مطبوعات سروصدای فراوان بلند بود و تقريبا" در اكثر مواقع هم سارقين دستگير نشدند و كرارا" در مجلس شورايملی از دولت سئوال ميشد و به پاسخ های كلی برگذار ميگرديد .

***

در كتاب سير كمونيزم در ايران كه از طرف سازمانهای امنيتی كشور انتشار يافته چنين نوشته شده است :

اكنون كاملا" واضح شده است كه جعل اسناد و چكهای قلابی و خالی كردن صندوق بانكهای كشور بدست سازمان اطلاعاتی حزب توده انجام شده است . مرتكبين همگی به عمل خود اعتراف كرده اند .

دكتر بهرامی صريحا" اعتراف ميكند يكی از منابع عايدی حزب توده وجوه سرقت شده از بانكها بوده است.

سرقت از بانك ملی دماوند

تحت نظر دكتر كيانوری و دكتر فروتن و خسرو روزبه انجام گرفت. اردوبادی رئيس بانك ملی دماوند از افراد حزب توده بود . با اطلاع اردوبادی تعدادی چك بعهده شعبات مختلف بانك در ولايات به اسامی اشخاصی از حزب توده كه دارای شناسنامه جعلی بوده اند صادر ميشود و به آنان دستور داده ميشود كه به شعب مزبور مراجعه و وجوه را دريافت دارند . در روزيكه بانك ملی دماوند پول زيادی در اختيار داشت اردوبادی پول موجود را از بانك سرقت كرده و با وسيله نقليه حزب فرار ميكند و وجوه را در اختيار حزب ميگذارد و خود مخفی ميشود . عده ای هم كه برای دريافت وجوه از شعبات بانكملی در شهرستانها با چكهای صادره از بانكملی دماوند و شناسنامه های جعلی مراجعه ميكنند موفق به دريافت آن وجوه ميگردند و در اختيار حزب ميگذارند ولی عده ای ديگر دستگير ميگردند و

جریان جعلی بودن شناسنامه ها و حواله ها روشن میگردد .

سرقت از بانك ملی مرکز

این سرقت زیر نظر خسرو روزبه و آشوت شهبازیان و کاظم ندیم و اسمعیل بیکی انجام گرفته است. قبلا" با دستیاری عده از کارمندان بانك ملی که عضو حزب بوده اند لاشه چکها بیرون کشیده میشود- بانظارت اسمعیل بیگی کاغذ مشابه و کلیشه تهیه گردید و چکها با استفاده از چاپخانه آماده میشود . از افراد مورد نظر که باید برای دریافت وجوه چکها مراجعه میکردند عکس خواسته شد و از شناسنامه های جعلی برای الصاق عکس و نوشتن اسامی استفاده گردید . این چکها و شناسنامه ها را بدست افراد داده و آنان را مامور دریافت وجه از باجه های بانك ساختند . آنها نیز مراجعه و با کمك دستیاران داخلی موفق میگردند- این وجوه از حساب ژاندارمری و دخانیات و بعضی از دوایر دولتی دیگر برداشت شده است. روز دریافت آخر ماه تعیین گردیده بود که روز پرداخت حقوق مستخدمین بود .

یکی از افرادیکه ماموریت داشته مینویسد (به من و هوشنگ رضوانی ماموریت داده شد تا همراه کسانی که قرار بود پول از باجه های مربوط وصول کنند برویم و پولها را بگیریم و به آشوت شهبازیان و مهندس ندیم بدهیم. من با یکنفر دیگر برای وصول هفتصد هزار ریال به بانك ملی مراجعه کردم. پور رضوانی پول را گرفت و بمن داد و من هم به شهبازیان دادم.)

سرقت از بانك بازرگانی

این سرقت توسط خسرو روزبه طرح شد و عامل آنهم اسمعیل بیگی بود . با کمك افراد حزبی عضو بانك از موجودی اشخاص اطلاع حاصل شد . چکها از طرف اسمعیل بیکی تهیه گردید و برای وصول به افراد مخصوصی داده شد . پس از آماده شدن عکسها و شناسنامه ها و چکها افراد به باجه بانکها مراجعه و با استفاده از دستیاران داخلی بانك وجوه دریافت میگردد . روز سوم جریان کشف میگردد . یکی از عاملین مینویسد (شاخه تعقیب در یکروز توانست سیصد و هفتاد هزار ریال وصول کند ولی بعلت وقوف اولیای بانك بازرگانی از مراجعه مجدد

خودداری کردیم.)

عامل دیگری مینویسد: (قسمت ادارات و احزاب سازمان اطلاعات در اینکار دخالت داشت. در یکروز توانستیم پانصد هزار ریال وصول کنیم. وقتی جریان کشف شد با علامتی که داده شد همه فرار کردند. پولها وسیله اسمعیل بیکی تهیه و تحویل حزب شد.)

اقدامات حزب توده در برداشت پولها به موارد مزبور منحصر نیست. هرکجا دست اعضای حزب میرسید اقدام میکردند. سرقت صندوق راه آهن توسط عمال حزب توده بعمل آمد. نقشه ای برای غارت پولهای موسسات عمومی مثل بنگاه آبیاری تهیه شده بود که موفق به اجرای آن نشدند.



سرهنگ مبصر و سرهنگ مصطفی امجدی درحال کشف رمز مثلثاتی

فرار افسران توده ای به شوروی

هر چند بار که اعضای حزب توده مورد تعقیب قرارمیگرفتند یا به مخفی گاه رفته یا دستگیر میشدند و یا سر از شوروی و کشورهای پشت پرده در میآوردند. سازمانهائی وجود داشت که با کمك سفارت شوروی افراد حزب را به خارج از کشور میبرد که طی اعترافات نحوه بعضی از این فرارها روشن شده است. آنچه مسلم است اکثر کسانی که به شوروی و پشت پرده آهنین گریخته اند ناراضی و پشیمان بوده اند و هر چه دوران اقامت آنها در خارج زیادتر میشد بر رنج آنها افزوده میگردید.

پروفسوراحمد شفائی از افسران فراری ارتش که دو بار (یکی بعد از واقعه خراسان و دیگری واقعه آذربایجان) به شوروی گریخته است چنین مینویسد: در مهاجرت اولیه، ما را همطراز یك وزیر شمرده، بیش از حد تصور ملاطفت میکردند. دلیلش این بود که ما را میخواستند برای اجرای نقشه شورویها در آذربایجان کار کنیم و مجری بلاارادہ آنها باشیم. در دفعه دوم به محض ورود بشوروی دو دسته شدیم. پیشه وری - غلام یحیی - کاویان - پادگان - جهانشاهلو و دهها نفر دیگر از همان قماش از همان نخستین ساعات ورود از ما جدا شدند و دیگر کسی آنها را ندید. در آنجا آشنائی با ژنرال آتاکیشی یف نقش مهمی بازی میکرد، او از مقامات امنیتی شوروی بود. هدایت الله حاتمی با او آشنائی داشت و در ردیف زبده ها و نورچشمی ها قرار گرفت. ژاله اصفهانی با شوهرش

بدیع تبریزی وارد جرگه برگزیدگان شدند. ولی دسته اصلی مهاجرین را کسانی تشکیل میدادند که ارتباطاتی نداشتند، جیره آنها بخور و نمیر بود، من وعده زیادی از افسران جزو این گروه بودیم.

از آذربایجان خبر میرسید که دمکراتها بدست مردم بیرحمانه کشته میشوند در نتیجه عده ای از آنها به مرزها گریختند و این سیل خط مرزی را در هم شکست، میگفتند در حدود ۱۵ هزار نفر از مرز عبور کردند. اینها نیز دربدو ورود به شوروی پشیمان میشدند، ولی خیلی دیر شده بود. گروهی برای کار به کارخانه و کلخوزها فرستاده شدند. ما افسران که با زن و فرزندانمان یك گروه ۲۰۰ نفری را تشکیل میدادیم نه جزو زبده ها بودیم، نه جزو کارکنان در کارخانه ها بلکه به ماجیره مختصری میدادند تا تکلیف روشن شود. بین من و مجید محمدی گروهبان سابق ژاندارمری که بازرنگی خاصی درجه سرهنگی برای خود دوخته بود تفاوت زیادی وجود داشت ولی او هنگام خروج مقدار زیادی جواهر و پول با خود آورد و به ژنرال آتاکیشی یف داد که کلیه وسایل راحت اش فراهم گردید. ولی مرا در نقطه نامناسبی ساکن کرده بودند که با مکاتبه فراوان با خروشچف توانستم خانه ای در باکو بگیرم. کسانی مثل ما که تن به نوکری نداده بودند در سختی زندگی میکردند. زندگی من در مهاجرت ۳۷ ساله چنین است:

ما را از شهر مرزی نخجوان با قطار مانند گله گوسفند به باکو برد ند، با چند افسر و خانواده آنها در سافخوز شماره ۳ ساکن شدیم، اطاقکهای کوچك وکثیف و متعفن و تاریکی را بما دادند، قبل از ما در آنجا گاو و گوسفند نگه داری میشد، کك و شپش و حشرات در آن زیاد بود، در زمان جنگ محل اسرای آلمانی بود، حال هم افسران قشون ملی آذربایجان در همین جا سکونت گزیده اند، به من و همسر و فرزندانم یك تختخواب دو نفری دادند، مقداری کاه خشك و کیسه دادند و گفتند اینهم تشك شماست، کیسه ها را از کاه پر کردیم. در آنروزها وضع طوری بود که ما خود را در ردیف انسانهای عادی تصور نمیکردیم، مرا سرپرست گروه مهاجرین آنجا کردند زیرا هنوز پالتوی سرهنگی را بتن داشتم، بکمك بهرام دانش و هوشنگ طغرائی دو افسر آشنا جیره ها را تقسیم میکردیم. پس از چهار ماه گفتم واقعاً ما را به سخت جانی خود این گمان نبود.. اوایل

ماساعت و انگشتر و وسایلی را که داشتیم میفروختیم و مواد غذائی میخریدیم. یك افسر شوروی هم ماشین بیوك مرا گرفت و برد که برد. برای گرمی خود از بیابانها هیزم جمع میکردیم؛ به کول میگرفتیم، یکروز هنگام بارکشی کمربند چرمی بگردن بهرام خفت شد و نزدیك بود خفه شود که با چاقو کمربند را بریدم و او را نجات دادم. این بود صحنه ای از زندگی ما افسران انقلابی توده ای در کشور دوست و همسایه بعد از آنهمه تلاش و فداکاری...

در روزهای آفتابی برنامه مخصوص (شپش کشی) در آفتاب داشتیم، افسران و خانمها برنامه شپش تکانی داشتند ، شب هاکك های بی مروت دمار از روزگار همه درمیآوردند.

بالاخره ما را به باکو آوردند و در باغ سبز ساکن نمودند. در مدخل باغ خانواده پیشه وری ساکن بودند و یك آپارتمان به ما دادند. در آنجا قسمت عمده برگزیدگان را دیدم که وضع آنها با زندگی ما در سافخوز تفاوت فراوان داشت. چندی بعد گفتند اتومبیل پیشه وری تصادف کرده و مرده است. از قرار درجلسه ای که بین پیشه وری و باقراوف گفتگو شده بود باقراوف دست روی شانه رحیم قاضی (برادرزاده قاضی محمد) میگذارد و میگوید رهبر آینده مردم کردستان این است (تا امروز هم این سمت را دارد). او پس از انقلاب به ایران آمد و در وقایع کردستان هم گویا دخالت داشته و حالا هم در باکو میباشد.

بعد از مرگ پیشه وری گفتند تصادف او طوری نبوده که سینه اش را بشکافند. در سال ۱۹۵٦ در جلسه محاکمه باقراوف گفته شد این صحنه سازی برای مرگ پیشه وری بدستور باقراوف صورت گرفته است، منهم معتقدم که پیشه وری جزای صراحت لهجه خود را از عدم رضایت باقراوف گرفته است.

بعد از در گذشت اسرارآمیز پیشه وری معصومه خانمش بشدت از مقامات انتقاد کرد. مهندس عبدالحسین مصور رحمانی برادر خانم او میخواست به ایران مراجعت کند. به بیمارستان رفت و دیگر بیرون نیامد. او نتوانست به ایران بازگردد تا اسرار مرگ پیشه وری را فاش سازد. خانم پیشه وری از مرگ شوهر و برادرش دچار جنون شده و حرفهائی میزد که بوی خون میداد. او را به مسکو منتقل ساختند و از آنجا همراه یگانه پسرش داریوشر و همسرش جواهرخانم از شوروی خارج میگردند. (خانم پیشه وری به تهران آمد و در گذشت)

برای ما دانشکده مخصوصی درست کردند که ریاست آن با دکتر جهانشاهلو بود. برای ما که زبانهای ترکی و روسی را نمیدانستیم مشکل بود. در سپتامبر ۱۹٤۷ از من و نوائی و زمان حاتمی (همسر هدایت حاتمی) و پیرزاده به دانشکده خاورشناسی آذربایجان دعوت شد که به تدریس زبان فارسی بپردازیم. با نفوذ دکتر جهانشاهلو اینکار انجام شد.

از این عده من و خانم حاتمی تا آخر ماندیم، حاتمی پرفسور است و مشغول تدریس در اینجا بود که به فکر تهیه رساله دکترای خود افتادم و موضوعی برای پژوهش در زبان فراسی را برگزیدم. در این دانشکده دانشجویان بین ۱۸ تا ۲٤ ساله غذای اصلی روحی من بودند و تدریس برای من دلپذیر بود. به احتمال قوی اگر در شوروی جز تدریس کاری دیگری داشتم تا بحال زنده نمیماندم و آرزوی دیدار وطن را بگور میبردم.

در سال ۱۹٤۸ بار دیگر مقامات حزب کمونیست آذربایجان تصمیم گرفتند فرقه دمکرات را علم کنند. فرقه دمکرات در مهاجرت تشکیل شد و پادگان دبیر اول آن گردید. موضوع را در جلسه مدرسه حزب اعلام کردند، همه گوسفندوار موافقت نمودند. روزنامه آذربایجان به مدیریت دکتر جهانشاهلو منتشر شد. موضوع آذربایجان واحد وباقراوف پدر آذربایجان واحد موضوع اصلی بود (دکتر عنایت رضا پس از بازگشت به میهن نوشت که این دو زمین هرگز نامی واحد و زبانی واحد و قومیتی واحد نداشته اند.) فرستنده ای در اطراف باکو شروع بکار کرد.

غلام یحیی- پاد گان - جهانشاهلو- رحیم قاضی - میرقاسم چشم آذر - میر رحیم ولائی - زین العابدین قیامی (داماد مستشار الدوله صادق) در تشکیلات جدید عضویت یافتند. از این ببعد فرقه دمکرات زمام امور مهاجرین را بدست گرفت. بزودی همه فهمیدند که شیشه عمرشان در دست فرقه دمکرات بخصوص غلام یحیی و پادگان میباشد. خود آنها دربرابر باقراوف عبدو ذلیل بودند. آنها پس از فاجعه پیشه وری فهمیدند که چه باید کرد؟ زبانهای ترکی و روسی را فرا گرفتم. اولین مهاجر دمکرات هستم که تزدکترای خود را تهیه کردم. من و زمان حاتمی هر دو برای دفاع از تز خود به مسکو رفتیم. او ۸ ماه پس از من درجه دکتری گرفت.

استالین مرد و بریا و باقراوف اعدام شدند . تا آنوقت غلام یحیی رهبری فرقه را داشت و امور مسکو را هم کامبخش اداره میکرد . غلام یحیی سوادی نداشت درغیاب او چشم آذر که نام اصلی او عیوض اوف است فرقه را اداره میکرد .

بعد از کودتای ۲۸ مرداد محمد رضاشاه پهلوی بقدرت باز گشته بود و توده ایها و دمکراتها سرکوب میشدند . افسران فراری مدعی بودند که باید مجدداً حزب توده و فرقه دمکرات در هم آمیزند و متحداً علیه حکومت مرکزی ایران مبارزه کنند . چشم آذر که در تبریز از اعضای فعال حزب توده بود در مهاجرت تاب تحمل شنیدن نام حزب توده را نداشت . او قبلاً در قهوه خانه های آذربایجان دنبك میزد و حالا سیاست حزب کمونیست آذربایجان را اداره مینمود .

یکبار هم عنایت الله رضا موضوع وحدت فرقه دمکرات و حزب توده را در کنفرانس حزب در باکو مطرح کرد که مثل انفجار بمب بود و او را از عمال دولت ایران خواندند که طرفدار استرداد ۱۷ شهر قفقاز است . افسران فارسی مورد حمله قرار گرفته گفتند آنها طرفدار (ایران کبیر) زمان داریوش هستند . گفته شد جریان افسران خطرناکترین جریانی است که تاکنون علیه فرقه روی داده است . پروفسور عبدالحسین آگاهی دکتر در فلسفه از افسران ایرانی نور چشم کیانوری بود که کار افسران را خطرناك اعلام کرد . از آنروز افسران را انحلالیون نامیدند . نام من وعدهٔ از افسران را در لیست سیاه گذاردند و تقاضای کیفر ما را داشتند . خود را در دشوارترین وضعی دیدم، یاد زندان سرد پنجاه درجه ای سیبری افتادم . سرانجام صورت ۱۱ افسر از جمله مرا خواستند که به سیبری تبعید کنند ولی خروشف وتو میکند و ما نجات یافتیم . تنها افسری که به صورت گربه مرتضی علی عمل میکرد هدایت الله حاتمی بود ، با افسران همراز بود ولی شاید اخبار را هم میداد ، فرد مرموزی بود . بهر صورت رأی به اخراج من از فرقه دادند در حالیکه من در تئوری وحدت حزب و فرقه دخالتی نداشتم . گناه من افسر ، فارس بودن است . حسن زرینه باف که مدعی جانشینی من در دانشگاه بود به من فحش میداد و قصدش جانشینی شغل من بود . یکبار در جلسه فرقه به اخراج و یکبار به توبیخ من رأی دادند . این بود روش فرقه دمکرات در مهاجرت ... یك دستگاه ناندانی برای چند نفر مهمل و شیاد و فرصت طلب گردید که بصورت دلقك در آمده بودند و از تمام خصوصیات انسانی عاری و بری بودند . بالاخره از این مسخره بازیها خسته شدم

و کارت عضویت فرقه دمکرات را پس داده برای همیشه از این سازمان قلابی و متعفن خود را دور ساختم. چون در دانشگاه ریشه محکمی داشتم از آنها نمی ترسیدم. فقط وقتی رهبران جمهوری فهمیدند که قصد بازگشت به ایران را دارم بمن ظنین شدند ولی دیر شده بود و اجازه بازگشت را گرفته بودم.

تا آخرین روز اقامتم در شوروی در هر قدم احساس کردم و اطمینان یافتم که شرط اصلی خوب زیستن و مرفه در شوروی همانا سرسپردگی و اطاعت محض و بی چون و چراست. با عزت نفس نمیشود از مزایای سوسیالیسم در آذربایجان استفاده کرد، باید مطیع و لال و کور و کر بود وخود را به نفهمی زد.

پس از دوران شکنجه با ر سافخوز بسیاری از افسران دست از عناد برداشتند و دم جنباندند و جزء نور چشمی ها شدند از قبیل عبدالحسین آگاهی - حبیب الله فروغیان - مهدی کیهان - حسن نظری - حسین سلیمی .. در دانشکده خاورشناسی جزو استادان برجسته بودم و کارهای تدریسی و انضباطی داخلی دانشکده را د رنهایت دقت انجام میدادم. در تمام مدت ۳۶ سالی که تدریس میکردم یکبار هم مورد ایراد قرار نگرفتم.

در جریان محاکمه باقراوف گفته شد که بالغ بر ۱۴ هزار نفر را از بین برده است. بیان شکنجه های او در دادگاه طوری بود که بعضی افراد غش میکردند. بهمدستان خود (سگهای قلاده ای) میگفت. به همه جرائم خود اعتراف کرد . وقتی حکم اعدام صادر شد خود باقراوف گفته بود در برابر جنایاتش تیرباران کافی نیست باید او را چهار پاره کنند. خروشف جریان آذربایجان و فرقه دمکرات و حکومت پیشه وری را (اشتباه بزرگ تاریخی) خواند. پس از مدتی تزفوق دکترای خود را در رشته نحوه زبان فارسی تهیه کردم و در مقابل دانشمندان شوروی از آن دفاع کردم و سال بعد هم مقام پروفسوری گرفتم. مقالاتی در مجله کاوه و مجله سخن نوشتم. نعمت الله نصیری افسر هم دوره من جلوی مقالاتم را گرفت. همین مقالات شالوده کتاب مبانی علمی دستور زبان فارسی شد که در تهران به چاپ رسید که در حقیقت بزرگترین افتخار و یاوگار مهاجرتم میباشد. در ۱۱ فروردین سال ۱۳۶۱ دولت جمهوری اسلامی بطور رسمی بازگشت مرا اجازه داد. همسرم در شوروی در گذشت و در باکو به خاك سپرده شد.



لنین ایران
و رهبران سازمان نظامی حزب توده

با کشف سازمان نظامی حزب توده معلوم شد که رهبری آن با خسرو روزبه میباشد که مارکسیسها او را (لنین ایران) می نامیدند . توده ایها اطلاعات سیاسی و نظامی خسرو روزبه را میستودند و او را فردی برجسته میدانستند ولی گروهی نیز او را مورد انتقاد قرار داده و میدهند و میگویند او رهبری تروریستی را در حزب توده بر عهده گرفته بود حتی در این راه از ترور و قتل نزدیکترین دوستان خود باکی نداشت. بهر حال او از مبارزترین و کوشاترین افسران حزبی بود که سرانجام هم جان خود را در این راه از دست داد . قدیمی ترین افسر کمونیست ایرانی سرهنگ سیامك بود که از دوستان نزدیك کامبخش بشمار میرفت که قبل از شهریور ۲۰ با کمونیستها همکاری داشت و نام او با وجود دستگیری ۵۳ نفر در زمان رضا شاه مخفی ماند .

یکی از مطلعین میگفت او هنگام خدمت در ژاندارمری با درجه ستوانی به فعالیت پرداخت و نخستین سنگ بنای سازمان نظامی را با همکاری کامران و کامبخش که با شورویها پیوند داشتند در نیروهای مسلح ایران بنا نهاد .

هنگامیکه کامران در اصفهان باتهام فعالیت چپی و اخلال در کارخانه های اصفهان دستگیر و همراه یك افسر ژاندارمری به تهران فرستاده میشود در راه متواری گشته سر از شوروی در میآورد . این افسر سروان سیامك قزوینی بود که در اواسط راه وسائل فرار هم مسلك خود را فراهم میسازد که در آن ایام هیچ مقامی متوجه هم بستگی کامران و سیامك نگردید .

***

بهرام افراسیابی در کتاب (ایران و تاریخ) چنین مینویسد :

خسرو روزبه نمونه ای از افراد مبارز حزب توده بود که عضویت سازمان نظامی را پذیرفت و دانش نظامی او کمك مهمی برای این سازمان بود . پس از اخراج از ارتش تحت تعقیب قرار گرفت و زندانی شد ولی یك بار هم از زندان گریخت. بار دیگر همراه سران حزب توده از زندان قصر فرار داده شد ولی از رفتن به خارج از کشور خودداری کرد .

قبل از روزبه کامبخش که در نیروی هوائی بود و سرهنگ سیامك عضویت گروههای کمونیستی را داشتند . ولی خسرو روزبه بعلت اطلاعات و معلومات نظامی خود از آنان پیشی گرفت. سازمان نظامی حزب زیر نظر او از اعضائی نظیر سروژ استپانیان- آرسن- هوشنگ پور- رضوانی از سازمانهای نظامی و پلیسی اطلاعاتی جمع آوری میکردند که همه دستگیر و محکوم به اعدام شدند . سروژ خود را در اختیار پلیس گذاشت ولی بقیه اعدام گردیدند . دکتر کیانوری در اعترافات خود گفت که روزبه اطلاعات بدست آمده را در اختیار شورویها میگذاشت.

سازمان نظامی چند تن از اعضای فعال حزب را در سال ۱۳۳۳ به قتل رسانید که حسام لنکرانی- داریوش غفاری- محسن صالحی- پرویز نوائی از آن جمله هستند .

چگونگی قتل حسام لنکرانی :

بدستور سرهنگ مبشری یك منزل اجاره و پس از دوشب احمد قاسمی و مبشری به آن منزل رفته و پس از برشمردن نقاط ضعف حسام لنکرانی گفته شد که حسام باید کشته شود . شب بعد آرسن و روزبه وارد منزل شده وطرح قتل را تنظیم کردند . شب دیگر حسام وسیله خسرو روزبه به آن منزل دعوت شد .

موقعی که خواست از منزل خارج گردد آرسن با پتك به مغز او کوبید و او را نقش زمین ساخت. سپس حسام را در همانجا دفن کردند. رهبران حزب توده به خانواده لنگرانی گفتند که حسام برای معاینه و معالجه به شوروی رفته است.

درباره قتل پرویز نوائی

یکی از عاملین قتل، سروژ استپانیان بود که چنین گفت: قبل از کشف سازمان نظامی ملاقاتی صورت گرفت که در آن سروان کلالی- عباسی- هوشنگ رضوانی- شهبازیان ومن حضور داشتیم. روزبه ما را مامور قتل نوائی نمود و گفت چنانچه بتوانید او را داخل جیپ بیاورید و روز روشن به قتلش برسانید بهتر است. اینکار هم صورت گرفت. روز موعود سروان پولاددژ با لباس شخصی به اتفاق نوائی بسمت جیپ آمدند. در جیپ در جلو سروان کلالی و راننده نشسته بودند. در صندلی عقب جیپ هوشنگ رضوانی و پرویز نوائی و عباسی و من نشسته بودیم. در اثر ناشی گری، نوائی جریان را فهمید و دست به اسلحه برد ولی عباسی گلویش را گرفت و رضوانی و من او را بشدت مضروب کردیم ولی او مقاومت میکرد و پرید سر راننده را گرفت ولی ما او را بعقب کشیدیم و با یك ضربه چکش رضوانی که بسر نوائی خورد او را بیهوش ساختیم. سرانجام طناب بگردنش انداختیم و او را کشتیم.

در اینموقع نقشه ای طرح شد که ستوان زمانی بازپرس عباسی را از منزلش بربائیم. با اینطرز که سروان پولاددژ با خود ستوان زمانی را بیاورد و طبق نقشه ای که روزبه داشت کارش را بسازیم ولی دستگیری عباسی و کشف سازمان نظامی برنامه قتل را بهم زد.

بتدریج توجه یافتیم که بعضی از اعضای حزب با پلیس همکاری دارند به اسامی (ثابتی- عسگری- متقی- زرندی) زرندی پس از مدتی همکاری به خارج گریخت و به شوروی پناهنده شد.

بعد از ۲۸ مرداد گروهی از زندانیان توده ای از قبیل رهبران حزب دکتر یزدی و دکتر بهرامی با انتشار تنفر نامه آزاد ولی خسرو روزبه و گروهی از نظامیهای عضو حزب حاضر به پذیرش تنفر نامه نشدند و تا آخرین لحظه به مارکسیست وفادار ماندند. وقتی هم در اثر اشتباه عباسی سازمان نظامی حزب توده لو رفت

روزبه حاضر نشد از ایران فرار کند و حتی پس از بازداشت هیئت اجرائیه در رأس آن قرار گرفت و به مبارزه مخفی ادامه داد. روزبه ضمناً" کمیته هائی هم تشکیل داد که در ارتباط با همین کمیته ها توسط علی متقی لو رفت و در ۲۲ اردیبهشت ۱۳۳۷ به جوخه اعدام سپرده شد.

***

در کتاب (سیر کمونیزم در ایران) که توسط دستگاههای امنیتی کشور انتشار یافته درباره ترورهای حزب توده چنین نوشته شده است:

حزب توده در تبلیغات خود ترور و آدم کشی را تقبیح نموده و استدلال میکرد که کشتن افراد تاثیری در اوضاع ندارد. اما مدارك و اقاریر و اعترافات متهمین ثابت میکند که مرتکب آدم کشی هائی شده است.

درباره اینکه افرادی که از طرف حزب توده به قتل رسیدند با سازمانهای امنیتی ارتباط داشته اند صحت ندارد مثلاً" حسام لنگرانی کوچکترین ارتباطی با سازمانهای انتظامی نداشت و هیچیك از افراد حزبی را هم معرفی نکرده است. جریانات بعدی هم نشان داد افراد دیگری را هم که تصور میکردند با سازمانهای منیتی ارتباط داشته و آنها را کشته اند اشتباه بوده است.

درباره قتل محسن صالحی

دستور دهنده خسرو روزبه و عاملین سروژ استپانیان- محمودی- منوچهر گرگین زاده- کاظم ندیم- آشوت شهبازیان- هوشنگ رضوانی بوده اند.

سروژ استپانیان درباره این قتل چنین میگوید: اطلاع رسیده بود که صالحی همه اعضای کمیته مرکزی سازمان جوانان را میشناسد و در صدد دستگیری آنان است. من با رابطش گرگین زاده تماس گرفته با آشوت شهبازیان مربوطش کردم. او به گرگین زاده قبولاند که برای کشتن محسن صالحی او را به خانه ای بیاورد.

او هم منزل سهائی را در خیابان شمیران تخلیه و همه افراد خانه را بیرون کرد و در اختیار مهندس کاظم ندیم معاون روزبه قرار داد. قبلاً" من و محمودی در اطاقی که برای کشتن جوان مزبور در نظر گرفته شده بود منتظر شدیم. صالحی و رابطش وارد شدند. من و محمودی در اطاق مشغول گرفتن کشتی بودیم و آنها را برای تماشای کشتی دعوت کردیم و آنها نیز شریك عملیات ما شدند. من از

موقعیت استفاده کرده گلوی صالحی را گرفته و با کمك دونفر دیگر او را خفه کردیم. در همین موقع کاظم ندیم هم به کمك ما شتافت و چهار نفری مشغول لخت کردن جوان مزبور شدیم. سپس جنازه را درگونی انداخته سرگونی را بستیم. بعد آشوت شهبازیان رسید و جنازه را تحویل گرفت و در صندوق اتومبیل گذارد و با خود برد. هوشنگ رضوانی درباره قتل صالحی میگوید من در تلاقی تخت جمشید و شمیران در جیپی با روزبه و آشوت شهبازیان دیدار کردم که به خیانتهای بعضی از افراد در همکاری با رکن ۲ صحبت کرد و تصمیم خود را دایر به از بین بردن این افراد اظهار داشت. بعد سروژ مشخصات صالحی را بمن داد.

قتل داریوش غفاری

دستوردهنده خسرو روزبه- عاملین هوشنگ رضوانی- سروژ استپانیان- عباسی- آشوت شهبازیان- اسلامی- محمودی و آرسن میباشند.

سروژ استپانیان درباره قتل او چنین مینویسد: قرار بر این شد داریوش غفاری را به نقطه خلوتی برده و جیپ وسیله افسری که نامش اسلامی بود نزدیك شود و در جیپ به قتل برسد. محل اختفای جنازه طبق معمول وسیله آشوت شهبازیان در نظر گرفته شده بود. این نقشه عملی شد با جزئی اختلاف که مسئول حزبی شخص مذکور از شرکت در قتل استنکاف ورزید و هوشنگ رضوانی به عنوان رابط به شخص مذکور معرفی گردید. هوشنگ رضوانی او را برای شرکت در جلسه حزبی بیکی از خیابانهای فرعی شمیران نزدیك باغ صبا آورد. سروژ با اسلامی و عباسی و آشوت در جیپ نشسته بودند. بمحض اینکه نزدیك جیپ رسیدند اسلامی و عباسی دو نفر مزبور (داریوش غفاری- رضوانی) را بازداشت کردند. اسلامی لباس شهربانی بر تن داشت. افسر شهربانی به راننده دستور حرکت داد. وقتی به تهران نو رسیدیم شروع کردیم به زدن آنها و هوشنگ رضوانی از پشت سر طناب را بگردن داریوش غفاری انداخت و او را خفه کرد. جنازه را در بین راه لشگرك در گونی قرار دادیم. آشوت و آرسن جنازه را به سر چاه مورد نظر بردند و به چاه انداختند.

جریان قتل فاطری

دستور دهنده خسرو روزبه- عاملین : آشوت شهبازیان- سروژ استپانیان- هوشنگ رضوانی- سروان مدنی افسر شهربانی- کاظم ندیم

سروژ استپانیان چنین مینویسد : هوشنگ رضوانی با فاطری تماس گرفت چون باصطلاح میخواست او را به بخش راه آهن منتقل کند . روزی با او قرار ملاقات گذاشت و او را در سه راه امین حضور به منزلی بردند که آشوت شهبازیان و کاظم ندیم در آن بودند . فاطری پس از لحظه ای متوجه موضوع شد و از اطاق به حیاط آمد ولی ندیم و رضوانی با چرب زبانی او را مجددا" به اطاق برده و به او حمله کرده به زمین زدند . من هم به سراغشان رفتم ولی کار از کار گذشته بود . او را در گونی انداخته به داخل جیپ برده همراه سروژ و آشوت و هوشنگ رضوانی با جیپ وارد خیابان شمیران شدیم . در آنجا سروان مدنی افسر شهربانی را سوار کرده به سمت ونك و اوین رفتیم . آشوت چاهی را نشانه کرده بود که مربوط به چند رشته قنات بود . گونی را در چاه سرازیر کرده و از همان طریق مراجعت نمودیم .

جنازه پرویز نوائی

دستوردهنده :روزبه- عاملین آشوت شهبازیان- سروژ استپانیان- سروان کلالی- سروان پولاددژ- کاظم ندیم- هوشنگ رضوانی- ناصر صارمی

سروژ استپانیان مینویسد : جنازه پرویز نوائی را با جیپ به جاده پهلوی بردیم در آنجا ندیم و شهبازیان با واکسهال منتظر ما بودند و پشت سر ما راه افتادند . در یکی از جاده های فرعی و نك جنازه را از جیپ به صندوق عقب واکسهال منتقل کردیم . جسد در بقچه پیچیده شده بود ... ما لباسهای خون آلود خود را عوض کردیم و لباس کوه نوردی پوشیدیم و به جاده دماوند رفتیم . در محلی که آشوت و رضوانی و عباسی در نظر گرفته بودند جنازه را دفن کردیم .

طرح ربودن افسران

چون درباره همکاری چند تن از افراد حزبی با سازمانهای انتظامی شك ایجاد شده بود نقشه قتل آنها مطرح گردید از قبیل نیکنام- ضرابی که بعللی صرفنظر شد . ولی طرح قتل و ربودن افسرانی نظیر سرهنگ مبصر- سرهنگ زیبائی-

سرگرد سیاحتگر- ستوان زمانی مطرح گردید . با اطمینانی که از دستیاری سروان پولاد دژ افسر رکن ۲ ستاد ارتش داشتند نقشه ای طرح شد که در شمیران خانه ای اجاره و افرادی از قبیل سرهنگ مبصر- سرهنگ زیبائی- سرگرد سیاحتگر- ستوان زمانی را با کمك پولاد دژ به خانه مزبور ببرند . خانه مزبور توسط مهرداد اجاره‌شد .روزبه- دکتر یزدی، مهرداد ،عباسی ،سروان کلالی ،پولاد دژ، شهبازیان ، ندیم، هوشنگ رضوانی، سروژ از آن اطلاع داشتند . با دستگیری عباسی اجرای نقشه مزبور بلا اجرا ماند .

هوشنگ رضوانی مینویسد : خسرو روزبه با من تماس گرفت و موضوع از بین بردن افراد جدیدی را بشرح زیر بیان کرد (دزدیدن سرهنگ مبصر- از بین بردن زنجانی- از بین بردن مصطفی نظری مربوط به موضوع کشف نارنجکها- از بین بردن عظیم عسکری- از بین بردن رضا آهی- از بین بردن عباسی)

خسرو روزبه وسایل کار را فراهم کرد از قبیل یك جیپ با چند سرنشین و یك گاری و یك کامیون حامل تیر آهن که قرار شد به خانه سرهنگ مبصر برویم. او گفت جیپ مبصر همیشه از جنوب به شمال میآید . یك گاری یا کامیون قراضه در انتهای ایرانشهر میگذاریم. وقتی جیپ سرهنگ مبصر میرسد کامیون یا گاری حرکت میکند و مانع رفتن او میشود . وقتی سرهنگ پیاده میشود یا در اتومبیل میماند وسیله سرنشینان جیپ توقیف شده و شوفرش با ضربه ای بیهوش میگردد .

به روزبه گفتم چون ساکنان این منطقه اغلب افسران میباشند اجرای نقشه مزبور عملی نیست. آنگاه روزبه نقشه دیگری طرح کرد که وقتی سرهنگ مبصر وارد خانه خود میشود با نردبان از دیوار خانه چند نفر بالا میروند و در خانه را بازمیکنند و مبصر را توقیف مینمایند . بهر حال این نقشه ها عملی نشد .

فرار روزبه از زندان

خسرو روزبه چهارمین پسر حسین سر رشته دار (ضیاءلشکر) بود که ژاندارمری ملایر را تشکیل داد . در سال ۱۲۹٤ در ملایر متولد شد . تحصیلات ابتدائی و متوسطه را در ملایر و تویسرکان انجام داد و در سال ۱۳۱٤ وارد دانشکده افسری گردید . سپس درجه افسری گرفت و مدتی مربی دانشکده

افسری شد . گفته میشود سرتیپ شهاب او را به ریاست دژبان دانشکده منصوب کرده بود که شدت عمل و سخت گیریهای روزبه موجب گردید که ارونقی دانشجوی دانشکده سرتیپ شهاب را به قتل برساند . در سال ۱۳۲۲ با درجه سروانی در دانشکده فنی به تحصیل پرداخت و بعلت نشر کتابهای فنی به او نشان درجه ۳ دانش داده شد . طبق مدارکی روزبه از سال ۱۳۲۲ به حزب توده پیوست، علت فرار او از ارتش این بود. یکبار در دانشکده افسری توجه یافت که مامورین رکن ۲ سه نفر از شاگردان او را به اسامی دانشور- محمدی- حیدری دستگیر کرده اند که به تازگی عضو حزب توده شده بودند . روزبه که فکر میکردآنها همه اسرار را فاش خواهند کرد از دانشکده گریخت. هر سه نفر با نوشتن تنفرنامه آزاد و به ارتش بازگشتند فقط محمدی بار دیگر به سازمان نظامی حزب توده پیوست. روزبه از مخفی گاه مقالاتی بامضای (ستخر) مینوشت و اسراری از ارتش را در نشریات حزب توده فاش میساخت.

وقتی رزم آرا در ۱۵ تیر ۲۵ با صدور اعلامیه ای افسران فراری را به خدمت دعوت کرد روزبه با تأمینی که از رزم آراء گرفت مجددا" به خدمت مشغول گردید . ولی چون به فعالیت ادامه میداد بازداشت شد .

روزنامه ها نوشتند که روزبه با کمك حسام لنگرانی از زندان گریخته است. به این نحو که قبلا" حسام در مستراح زندان دژبان یکدست لباس سویل برای روزبه گذارده بود . روزبه در ساعت معین به مستراح زندان به اتفاق مامور محافظ میرود . مامور کنار در مستراح می ایستد ولی قبلا" حسام ترتیب کار را داده و از سوراخی که قبلا" آماده شده بود خارج شده با تغییر لباس و ریش و سبیل مصنوعی و عینك خارج میگردد . عده ای میگفتند رزم آرا از نقشه فرار اطلاع داشته است. تا اینکه روز ۲۷/۱/۲۰ مامورین شهربانی در خانه محمد شریف افسر سابق ارتش در (آدران) کرج روزبه را دستگیر میکنند که بار دیگر در سال ۱۳۲۹ در دولت رزم آرا همراه سران حزب توده از زندان فرار میکند . عده ای از سران حزب به شوروی میروند ولی روزبه در ایران میماند و همراه سرهنگ سیامك و سرهنگ مبشری و کامبخش و کیانوری امور نظامی حزب را اداره میکنند . بار دیگر روزبه بازداشت و با اغفال مامورین متواری میگردد . سرانجام هنگامیکه در خیابان سیروس به دیدار متقی مشاور کمیته مرکزی حزب میرود با محاصره

مامورین ساواك مورد اصابت گلوله قرار گرفته به بیمارستان منتقل میگردد .

***

صفی پور مدیر مجله امید ایران درباره فرار روزبه چنین مینویسد : چند روز بعد از فرار روزبه من با رزم آرا ملاقات کردم به من گفت حسام لنکرانی به ملاقات روزبه رفته و موجبات تعویض لباس و فرار روزبه را فراهم ساخته است. چون من متهم هستم که در فرار او دست داشته ام مصمم هستم بهر صورتی است روزبه را دستگیر کنم تا شاه بداند ستاد ارتش در این کار دخالتی نداشته است. پس از ترور مسعود دستور بازداشت لنکرانیها داده شد . همه به این امر میخندیدند که ترور مسعود چه ربطی به لنکرانیها دارد . لنکرانیها دستگیر شدند تا هر کس به ملاقات آنها میرفت افسر نگهبان محتویات جیب آنها را میگشت و اسامی آنها را بمن میداد . معلوم شد سرهنگ شریعت که به ملاقات میآمده با روزبه ارتباط دارد . خانه او محاصره و هنگامیکه روزبه و رستکار از آنجا خارج میشدند دستگیر گردیدند . رزم آرا نوشت که دادرسی ارتش سریعا" به کار سروان فراری روزبه رسیدگی و طبق قانون او را به مجازات برساند .

***

روزبه در حدود ۳٦ جلد کتاب و رساله نوشته است. کتاب معروفش بنام (اطاعت کورکورانه) به مقدار زیاد از طرف حزب توده چاپ شد . مدت ۱۲ سال در حال فرار و اختفا و زندان بسر برده است. در ۱۷ فروردین ۱۳۲٦ دستگیر و به ۱۵ ماه زندان محکوم شد ولی از زندان گریخت. در فروردین ۱۳۲۷ بار دیگر در منزل سروان محمد شریف دستگیر شد و به ٤ سال زندان محکوم گردید . در آذر ماه سال ۱۳۲۹ با سران حزب توده از زندان گریخت و تا اواخر سال ۱۳۳۵ مخفی بود و در تیرماه ۱۳۳٦ بازداشت و پس از محاکمه در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۳۷ اعدام گردید . در مدت ٤۲ سال زندگی سراسر ماجرای خود کارهای عجیب و پرسر و صدائی کرده است.

***

ایرج اسکندری چنین گفته است:

درباره سازمان نظامی حزب مطالب زیاد هست. میزانی با ماموریت معینی داخل حزب شده است.

در جریان دستگیری روزبه من به او شك دارم. با کمك سازمان امنیت رل مهمی بازی کرده است. افسرانی که در حکومت بختیار از زندان بیرون آمدند توسط گاگیك اوانسیان به خارج برای من پیغام فرستادند و گفتند میزانی آدم مشکوکی است مراقب او باشید و جریان را به کیانوری هم نگوئید. وقتی به تهران آمدم به عموئی و کی منش و باقرزاده و سایرین که جمع بودند گفتم شما با همان شخص دارید همکاری میکنید. همه سکوت کردند. به من گفتند دیگر درباره موضوع میزانی صحبتی نکنید.

***

دکتر کشاورز درباره دستگیری روزبه وعده ای از اعضای فعال حزبی چنین میگوید: در یکی از جلسات کمیته مرکزی مسکو به ما خبر رسید که متقی یکی از مسئولین ایالتی حزب در تهران خیانت کرده و عده ای از اعضای حزب و محل اقامت آنها را فاش ساخته و حتی محل ملاقات خود با روزبه را به پلیس و سازمان امنیت اطلاع داده که موجب زخمی شدن و دستگیری روزبه شده است. رضا روستا باصدای بلند گفت متقی هم در آینده دبیر حزب ما خواهد شد. اشاره او به صمد کامبخش بود که دکتر ارانی را لو داده و دبیر حزب شد. کامبخش در جلسه بود و چیزی نگفت.

بهر حال پس از دستگیری روزبه حزب توده یك بروشور پنج صفحه ای تحت عنوان (توضیحی چند درباره بیانات دادستان نظامی) منتشر ساخت و قتلهائی را که به کمیته مرکزی حزب نسبت داده شده بود تکذیب کرد. این تکذیب صحیح است زیرا در سال ۱۳۲۶ که حزب توده علنی بود نه اعضای کمیته مرکزی و نه هیئت اجرائی از اینکارها خبر نداشتند. کیانوری شخصا" و بدون اطلاع حزب عمل میکرد. در صورتیکه مامورین این اعمال تصور میکردند دستورات حزب را اجرا میکنند.

درباره کشف سازمان افسران حزب توده باید بگویم اقرارهای عباسی نزدیکترین همکار روزبه در سازمان افسری موجب شد که ششصد نفر از پاکترین افسران ایرانی دستگیر و عده ای از آنان تیرباران شوند. روزبه معتقد بود که با شکنجه های شدید این اعترافات گرفته میشد و او همیشه اسلحه همراه داشت که در برخوردها کشته شود یا خود را ازبین ببرد که کارش به شکنجه نکشد و

اینکار را هم کـرد ولی با کـمك های پزشکی مـانع شـدند . ناصـر صـارمی از یاران نزدیك کیانوری پس از ورود به شوروی به کمیته مرکزی گزارش داد که وقتی حزب مخفی بود روزی در خیابان به یکی از افسران حزبی برخورد کردم او گفت از امروز صبح مشغول دستگیری افسران حزبی هستند و ما ۵ نفر از کارمان (جیم) شدیم. از هیئت اجرائی کسب تکلیف کن که ما چه کنیم. جای مخفی شدن نداریم بهر صورتی است ما را مخفی کنند . جریان را به کیانوری که مسئول سازمان افسری هم بود گفتم او گفت هیچ کاری نکن گفتم میتوانم آنها را مخفی کنم گفت اینکار را هم نکن گفتم آنها هزار کار برای حزب کرده اند اگر دستگیر شوند اعدام خواهند شد . کیانوری گفت هرچه بیشتر از افسران را بگیرند بهتر است چون وقتی عده دستگیر شدگان زیاد شدند آنها دیگر نمیتوانند کاری با آنها بکنند . دستگیر شدن این ۵ افسر تقصیرش بگردن کیانوری است که از قرار معلوم دو نفرشان سرگرد عطارد و دکتر وزیریان بودند که اعدام شدند و دو نفر دیگر سرهنگ انتظامی و سرهنگ قاسملو هستند .

***

یکی از لنکرانیها میگفت خسرو روزبه مدتها در منزل ما مخفی و بستری بود . بچه های فامیل به او (عمو روزبه) میگفتند . وقتی به ما گفته شد که رهبری قتل حسام با روزبه بوده است برای همه ما غیر قابل قبول بود . پس از روشن شدن قضیه متوجه شدیم مثل اینکه حزب توده همه چیز او را گرفته و او را تبدیل به موجودی کرده که مصداق همان (اطاعت کورکورانه) کتاب خودش شده که با چشمان کور به دستود کیانوری مرتکب قتل کسی شده که همواره او را بصورت برادر عزیز خود خطاب میکرد .

***

از نکات جالب اینکه وقتی روزبه در مخفی گاه بسر میبرد یکبار توسط مامورین امنیتی دستگیر شد . روزنامه ها در این باره چنین نوشتند :

سپهبد بختیار رئیس سازمان امنیت در مصاحبه ای گفت : به شاه گزارش داده شده بود که سروان روزبه که برای دستگیریش جایزه تعیین شده بود دستگیر و پس از دو روز آزاد میگردد . شاه به شدت عصبانی شده جریان را میپرسد . پس از تحقیق معلوم میشود که فرمانداری نظامی یك سلمانی را که شبیه روزبه بوده

دستگیر کرده و چون پس از تحقیقات معلوم شد که روزبه نیست آزاد گردید. بختیار گفت قضیه از اینقرار بوده که وقتی روزبه دستگیر و تحویل زندان فرمانداری نظامی میشود دوستان روزبه که از قضیه آگاه میگردند یك سلمانی را که خیلی شبیه روزبه بود به زندان میبرند و با همدستی افسر مربوطه که جزو شبکه نظامی بود لباسهای آنها را عوض میکنند. وقتی تحقیق از سلمانی شروع میشود و معلوم میگردد که روزبه نیست آزاد میگردد. بختیار میگوید وقتی جریان را به شاه گزارش دادم با اینکه سرلشگر دادستان فرماندار نظامی از بستگان نزدیکش بود و به علت سهل انگاری فرمانداری نظامی (روزبه) از زندان گریخته بود عصبانی شد و او را بازنشسته کرد.

***

مطلعی میگفت وقتی سلمانی شبیه روزبه مورد بازجوئی قرار میگیرد از او میپرسند دیشب و دیروز کجا بودی و چه میکردی میگوید در سلمانی ٦ نفر را اصلاح سرو صورت کردم. بازپرس میپرسد پریروز کجا بودی میگوید ٨ نفر را اصلاح کردم و اسامی چند تن از آنها را هم میگوید. بازپرس گیج میشود و میگوید آقای روزبه چرا بازی درآوردی حقیقت را بگو تا در مجازات تو تخفیف داده شود. متهم میگوید شما مرا اشتباهی گرفته اید روزبه کیست؟ بیائید با هم به محل کار من بروید و ببینید که من ده سال است سلمانی هستم و در آنجا کار میکنم. این شاهکار حزب توده تمام دستگاههای مملکتی را گیج کرده بود زیرا خیلی ها میدانستند که روزبه دستگیر شده ولی هنگام بازجوئی میدیدند واقعا" با یك سلمانی روبرو هستند.

***

١- معاش در پاسخ دکتر نهاوندی در روزنامه کیهان مینویسد، شما نوشته اید:

محمد مسعود توسط خسرو روزبه و عبدالحسین عباسی ترور شد. اگر شما میخواهید بدانید محمد مسعود را چه کسی کشت بهتر بود از تیمسار صفاری سئوال بفرمائید و ضمنا" بپرسید (علی آزاد فرازی) چرا تغییر سمت داد و چرا پرونده قتل مسعود ناگهان متوقف شد؟ اما اینکه نوشته اید با قتل مسعود و دهقان میخواستند اوضاع آشفته شود خوب بود از تیمسار قدر میپرسیدید چه کسی یا گروهی از آشفتگی آن زمان استفاده میکردند؟ ایشان اطلاع کامل دارند.

در ماجرای ۲۸ مرداد مسئولیت قیام مسلحانه علیه حکومت زاهدی بعهده روزبه از طرف حزب توده واگذار شد و روزهای ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ مرداد همه انتظار واکنشهای شدیدی از طرف حزب توده و هواداران دکتر مصدق داشتند. حوزه های حزبی هر ساعت یکبار در خیابانها برای آخرین دستورها و برای اجرای عملیات تشکیل میشد ولی با کمال تعجب هیچگونه دستوری برای شروع عملیات نمیرسید. بعنوان یکی از مسئولین سازمان جوانان به روزبه مراجعه کردم که در یك خانه نزدیك پارك شهر مخفی شده بود. وقتی فشاری را که از طرف کادرهای پائین تر بما وارد میشد به او گفتیم گفت هنوز حکومت جدید به اصطلاح جا نیافتاده و با آنکه در تهران بیش از ۶۰۰ افسر و دو هزار درجه دار و تعداد زیادی سرباز وفادار به حزب در حال آماده باش بسر میبرند و با آنکه دسترسی به انبارهای اسلحه و گشودن آنها و توزیع سلاحها بین جوانان حزب کاملا"میسر است ولی من با همه خوشبینی ها نمیتوانم اجازه دهم که جوانان این مملکت به جان هم بیفتند و خون یکدیگر را بریزند بنابر این به آنها بگوئید انقلاب مسلحانه در کار نخواهد بود. روزیکه خسرو روزبه لو رفت و وقتی ماموران به محل اختفای روزبه ریختند او کاملا" مسلح بود و میدانست اگر دستگیر شود اعدام خواهد شد حتی یك تیر شلیك نکرد و راضی نشد خون بیگناهی بر زمین ریخته شود.

***

طبق نوشته نشریات توده ای روزبه در دادگاه ضمن دفاع چنین گفت: اگر من در محضر دادگاه با صراحت هرچه تمامتر از عقاید و نظرات سیاسی و اجتماعی خود دفاع کردم به خاطر آن بود که بطور مطلق مرگ را شربتی شیرین و گوارا میدانم. مردن بهر حال ناگوار است به ویژه برای کسانیکه صاحب عقیده هستند و قلبشان آکنده از امید به آینده، امید به آینده ای روشن و تابناك. ولی زنده ماندن بهر قیمت و بهر شرط نیز شایسته انسانها نیست. زیرا هرگز راه نباید هدف را منتفی سازد. هرکس وظیفه تاریخی مشخصی دارد. عباسی وظیفه داشت بمیرد و حرف نزند ولی من وظیفه دارم حرف بزنم و بمیرم. من زمانی دستگیر شدم که دیگر هیچ راز مکتومی وجود نداشت. بهرامی ها وقریشی ها مخصوصا" عباسی از سیر تا پیاز را گفته بودند. حتی مطالبی که فقط دو نفر (من و عباسی) اطلاع داشتیم افشا شده بود. حجم اطلاعات دستگاه ده برابر مجموعه اطلاعات

من بود . به این جهت من در ایران ماندم تا علیرغم همه خطرات جانی کاری را که یزدیها و بهرامی ها و قریشی ها و شرمینی ها انجام نداده بودند انجام دهم. در حلقه کارزار جان دادن بمردی بهتر از گریختن به نامردی است...

روزبه همچنین گفت: حزب ما استعمار شکن و مدافع استقلال و تمامیت ارضی کشور میباشد . جانم، استخوانم، خونم، گوشتم، پوستم، همه تارو پود وجودم این راه را راه مقدسی شناخته است. تمام سلولهای بدن من و تمام ذرات وجودم توده ای است. افسران ایرانی بهیچوجه از افسران ارتشهای جهان چیزی کم ندارند . متاسف میشدم وقتی میدیدم فلان درجه دار بیسواد آمریکائی چند برابر آن افسر تحصیلکرده از صندوق ارتش ایران حقوق میگیرد ، بعلاوه اتومبیل و ماشین نویس و کلفت و کرایه خانه هم به او میدهند .

همه اعضای سازمان افسری حزب توده از نخبه افسران و گلهای سرسبد ارتش ایران هستند و خواهان استقلال و سربلندی میهن عزیز و حق حاکمیت هموطنان خود میباشند . من وظیفه خود میدانم به قیمت جانم از کشور دفاع کنم.

در عاشقی دریغ نباشد ز سوز و ساز استاده ام چو شمع مترسان ز آتشم

روزبه در یکی از کتابهای خود چنین مینویسد: محرومیت های خصوصی جزء ناچیزی از محرکهای باطنی من محسوب میشود . زیرا اگر من بخودم میاندیشیدم و فقط منافع خودم را در نظر داشتم هرگز نمی بایست دل به طوفان بسپارم و وارد جریانات سیاسی بشوم و خطرات عظیمی را استقبال کنم. برای من دیگر دوران سختی سپری شده بود . میتوانستم از طریق ساعتی ۱۰۰ ریال حق تدریس ریاضیات عالی و از بابت حق ترجمه ها و تألیف ها و از محل حقوق افسریم که رفته رفته بالا میرفت زندگی مرفهی برای خود ترتیب بدهم و زندگی فقیرانه گذشته را به زندگی نسبتا" مرفهی برای خودم تبدیل کنم. امکان ترفیع تا بالاترین درجات ارتش و اشغال پستهای حساس و مهم برایم وجود داشت و از هر حیث زندگی خوب و توأم با تمام مناصب در انتظارم بود . بنابر این اگر من به نفع شخصی چشم میداشتم قدم نهادن در راه فعلی دیوانگی مطلق محسوب میشد . اما بنظر من زندگی فقط این نیست که انسان خوب بخورد ، خوب بیاشامد ، خوب بپوشد . من چگونه میتوانستم به حساب زندگی مرفه آینده و دورنمای جالبی که میتوانست جلو چشمم تصویر گردد زندگی پردرد و توهین آمیز گذشته خودم را

فراموش کنم؟ چگونه میتوانستم صدها هزار خسرو روزبه را که در شرایط سخت تر و بدتری زندگی میکردند و امیدی هم بآینده نداشتند از یاد ببرم و فقط و فقط بزندگی مرفه شخصی خود بیاندیشم.

***

احمد شاملو شاعر نوپرداز معاصر در جلد اول مجموعه اشعار خود که در سالهای ۱۳۲۹ تا ۱۳٤۱ منتشر شده شعری در رثاء خسرو روزبه تحت عنوان (خطابه تدفین) سروده که چنین میباشد.



خطابه تدفین
غافلان
همسازند،
تنها توفان
کودکان ناهمگون می زاید.
همساز
سایه‌سانانند،
محتاط
درمرزهای‌آفتاب.
در هیأت زندگان
مردگانند.
وینان
دل به دریا افگنانند،
به پای دارنده آتش ها
زندگانی
دوشادوش مرگ
پیشاپیش مرگ
هماره زنده از آن سپس که با مرگ
وهمواره بدان نام
که زیسته بودند،
که تباهی

ازدرگاه بلند خاطره شان
شرمسار و سرافکنده می گذرد .
کاشفان چشمه
کاشفان فروتن شوکران
جویندگان شادی
درمجری آتشفشان ها
شعبده بازان لبخند
درشبکلاه درد
با جاپائی ژرف تر از شادی
در گذرگاه پرندگان .
در برابر تندر می ایستند
خانه را روشن می کنند .
ومی میرند .

احمد شاملو در جلد دوم کتاب خود که در سال ۱۳۵۹ منتشر شد (خطابه تدفین) را منتفی دانست و چنین اعلام داشت:

مناسبت این شعر- اعدام خسرو روزبه- برای همیشه منتفی تلقی میشود . بشر اولیه ئی که تنها برای ایجاد بهره برداری سیاسی حاضر شود در مقام جلادی فاقد احساس دست به قتل نفس موجودی حتی بی ارج تر از خود بیالاید تنها یك جنایتکار است وبس. تأئید او، به هر دلیل که باشد ، تأئید همه جلادان تاریخ است. متاسفانه بسیار دیر به اقارير این شخص دست یافتم.



نقش سرهنگ مبشری

و اظهارات افسران توده ای در دادگاه

از جمله افسرانی که در سازمان نظامی حزب توده نقش مهمی داشت سرهنگ مبشری بود که در وقایع ۲۵ مرداد کلیه اطلاعات را در اختیار حزب توده گذاشت که به اطلاع دکتر مصدق رسید. وقتی اعدام شد تصنیف (مرا ببوس) خیلی رواج یافت که آنرا حیدر رقابی (هاله) ساخته بود و حسن گلنراقی با صدای دلنشینی آنرا میخواند.

جالب این است که هم خواننده و هم آهنگ ساز عضو حزب توده نبوده اند ولی باز هم گفته میشد که این تصنیف بیاد سرهنگ مبشری ساخته شده و هنگامیکه برای اعدام میرفته آنرا خوانده و خانواده خود را مورد خطاب قرار داده است.

مرا ببوس، مرابوس،
برای آخرین بار،
ترا خدا نگهدار،
که می روم به سوی سرنوشت
بهار ما گذشته،
گذشته ها گذشته،
منم به جستجوی سرنوشت.
در میان طوفان، هم پیمان با قایقرانها،
گذشته از جان، باید بگذشت از طوفانها

به نیمه شبها، دارم با یارم پیمانها،
که بر فروزم آتشها در کوهستانها
شب سیه،
سفر کنم. ز تیره ره، گذر کنم.
نگه کن ای گل من.
سرشك غم به دامن،
برای من میفکن.
ای دختر زیبا!
امشب بر تو مهمانم.
در پیش تو می مانم
تا لب بگذاری بر لب من.
دختر زیبا!
از برق نگاه تو،
اشك بیگناه تو،
روشن ساز یك امشب من.

اخیراً نیز در یکی از برنامه های تلویزیونی لندن که درباره اعدام در ایران مطالبی انتشار یافت مرتب این آهنگ پخش میشد و نشانه آن بود که ارتباط اعدام با این تصنیف خیلی زیاد میباشد.

***

سرهنگ محمد علی مبشری جریان فرار سران حزب توده را از زندان قصر نزد بازپرس نظامی چنین اعتراف کرده است:

چون در اثر فعالیت بعضی از رفقای حزب که در عدلیه قاضی بودند دیوان کشور احکام دادگاههای نظامی در سال ۱۳۲۷ را لغو کرده بود و قرار بود تا رسیدگی بعدی رفقای ما با سپردن کفیل آزاد شوند مقداری اسناد مالکیت جعلی تهیه شد که ارائه گردد ولی وقتی بوذری وزیر عدلیه و سرهنگ مهتدی دادستان قبلی ارتش که آن زمان معاون نخست وزیر بود از جریان امر مستحضر گردیدند به رزم آرا گفتند و بازپرس مربوطه تعویض شد بهمین جهت نقشه ما عملی نگردید و در جلساتی که مرتبا در منزل اینجانب تشکیل میشد فکر فرار سران

حزب توده از زندان مطرح گردید .

روز به از زندان دستوراتی توسط ستوان محمد زاده میداد . در این جلسات ستوان قبادی و دکتر فروتن هم شرکت داشتند . قرار شد عصر جمعه ای که قبادی و محمدزاده نگهبانی داخل و خارج زندان را عهده دار هستند طرح عملی شود . افراد قابل اعتماد حزبی لباس سربازی پوشیده و یکنفر گروهبان شده بود ، خود اینجانب هم با لباس افسری به هدایت و کمك ستوان قبادی وارد زندان شدیم و زندانیان بهمراه روزبه رهبر باند مخفی تحویل گرفته شده و به خانه هائی که در اطراف شهر تهیه گردیده بود منتقل شدند .

برای انجام اینکار یك کامیون را که در حزب داشتیم رنگ ارتشی زده و ٦ یا ٧ نفر لباس سربازی پوشیدند . سربازان هم اسلحه کمری شان از سلاحهای بچه ها بود که اگر با مقاومت روبرو شدند نتوانند اقدامی کنند زیرا وجود سلاحهای نظامی موجب میشد که جرائم سنگین تر گردد .

اظهارات افسران توده ای در دادگاه

روزنامه امید ایران درباره سرهنگ مبشری چنین نوشته است :

او گفته است شیرین ترین محاکمه ای که در زندگی دیدم دادگاهی بود که باید در آن افسران توده ای محاکمه میشدند . به نمایندگی از دادستان ارتش باید برای همرزمان خود ادعانامه تهیه کنم . سرهنگ مبشری با دو شخصیت متفاوت باید در صحنه ظاهر میشد . یك شخصیت موثر عضو دادرسی ارتش و یك شخصیت عضو کمیته نظامی حزب توده ایران . باید برای متهمین تقاضای اشدّ مجازات یعنی اعدام بکند . ولی او در ادعانامه خیلی ماهرانه از کنار مرام اشتراکی گذشت و آنها را ماجرا جو و مغرض معرفی کرد . هیچیك از متهمین نمیدانستند که مبشری، هم رزم آنها میباشد . متهمین که کینه مبشری را بدل گرفته بودند او را دشمن خطاب میکردند . از جمله مرزبان در دادگاه بشدت به او حمله کرد . سرانجام دادگاه با مجازاتهای سبك به کار خود خاتمه داد .

***

مریم فیروز مینویسد : در روزهای سخت که پنهانی زندگی میکردیم هنوز روزبه و چند تن از افسران گرفتار نشده بودند . در مخفی گاه برای همه نام رمز گذارده

بودیم از قبیل ربابه - شهین ... به سرهنگ مبشری نام زهرا داده شده بود . وقتی در مخفیگاه بودیم و زن جوانی که تنها از هویت قلابی ما آگاه بود سراسیمه به سراغم آمد و گفت افسری آمده میگوید (زهرا) آمده است. وقتی سرهنگ مبشری را با لباس سرهنگی دیدم با خنده به آن زن گفتم از خود ماست و مجبور شده با نام عوضی بیاید . پس از گرفتاری افسران عضو سازمان نظامی روزی خسرو روزبه و محقق زاده و مبشری مرا خواستند و گفتند زنان افسران نظامی که از وضع شوهران خود آگاه نیستند از دیر رفتن شوهرانشان به خانه گله دارند ، باید آنان را برای همکاری آماده کرد و بالاتر از هر چیز باید راز دار باشند . محقق زاده نام عده ای از بانوان مطمئن را خواست که به آنها گفتم کار تازه ای برایشان در نظر گرفته شده که با همسران افسران حزبی تماس گرفته به آنها میگفتند که باید راز دار باشند . اکثر اینها دختران جوان و زیبائی بودند که با یك دنیا آرزو و عشق به خانه شوهر آمده و بکلی از ایده لوژی حزبی از بیخ و بن بی خبر بودند . آخرین ملاقات من با مبشری یك هفته قبل از دستگیری او بود . پس از مذاکراتی از من خداحافظی کرد و رفت که دیدارمان به قیامت افتاد .

***

سرهنگ سیامك در دادگاه گفت : من به تعبیری تن به جاسوسی داده ام . صحیح است هر روز صبح تمام اخبار و اطلاعات ژاندارمری را تنظیم و تحویل یك افسر خارجی میدادم . این افسر ، افسر شوروی نبود بلکه یك افسر آمریکائی بود که بنام مستشار در رأس ژاندارمری میهن عزیز من قرار داشت و من این عمل ننگین را به دستور شخص بزرگ ارتشتاران فرمانده انجام میدادم .

***

سرگرد وکیلی در آخرین لحظه قبل از اعدام بخانواده خود چنین پیام داد :

این خداحافظی دسته جمعی شهیدان ملت در واپسین روز زندگی خودمان است . درود آتشین ما را بپذیرید و دیگر اینکه بدانید تا آخرین لحظه به خلق وفادارماندیم .

ستوان منوچهر مختاری گلپایگانی گفت امید ما این است که ملت ایران در راه آزادی توفیق یابد و برروی استخوانهای ما ملتی خوشبخت پایکوبی کند .

سرگرد ابراهیم خلیلی در جواب بازپرس چنین گفت : چون سازمان نظامی

حزب توده اصلاح کننده ارتش میباشد به آن ایمان دارم. اینجانب مخالف با رژیم سلطنت بوده و جمهوری دمکراتیك را مفید میدانستم بشرطی که شاه فعلی رئیس جمهور شود.

ستوان ابوتراب باقرزاده افسر شهربانی هم میگفت به سازمان افسری ایمان دارم و با شاه مخالفم و میخواستم شاه فعلی برود و کسی که موافق توده ایها است شاه شود.

ولی گروهی از افسران ابراز ندامت کرده تقاضای عفو داشتند. حتی سرهنگ سیامك در دادگاه نظامی گفت در آخر سال ۲٤ یا اواسط سال ۲۵ وارد حزب شدم و اکنون با کمال شرمساری از خطاهای خود اظهار ندامت مینمایم. از پیشگاه ملوکانه تقاضای عفو و استرحام دارم.

سروان مدنی افسر شهربانی که بعد اعدام شد درباره واقعه ۲۸ مرداد چنین اعتراف کرده است: تاکتیك حزب توده حمایت از مصدق بود که بین مردم طرفدار داشت تا به ریاست جمهوری انتخاب شود و ما هم در حکومت شرکت داشته باشیم و کوشش کنیم مشاغل مهمی را در دست بگیریم. پس از آن اگر دکتر مصدق روی موافق نشان داد پیشرفت ما حتمی است در غیر اینصورت چون نیروی ما از لحاظ اعضاء وتعداد کارگران زیادتر است در انتخابات بعدی او را از ریاست جمهوری عزل و دکتر رادمنش را به ریاست جمهوری انتخاب کنیم. بعد از ۲۸ مرداد دستور داده شد که افراد سازمان نظامی آماده باشند ولی روز ۳۰ مرداد دستور رسید که متفرق شوند. قرار بود روز ۳۰ مرداد تظاهرات وسیعی بنفع مصدق بشود تا جریان ۳۰ تیر تکرار گردد.

سرهنگ ناظم جمشیدی چنین گفت:

مرا محمد زمان پهلوان که در حکومت قوام به خارج رفت به سروان قاسمی که در آذربایجان کشته شد معرفی کرد و او هم مرا چند جلسه به منزل دکتر شیلاتی که ستوان یکم توپخانه بود برد. در آن جلسات سروان قاسمی و سروان پزشکیان و سرگرد کاوه و سرهنگ ایلخانی پور بودند. من وقتی دیدم افسران به آذربایجان رفتند دیگر حاضر نشدم در جلسات شرکت کنم.

بهر صورت هدف حکومت توده ای این بود که حکومت ایران به حکومت سوسیالیستی مثل چین تبدیل شود.

سرهنگ افشار هم گفت منظور از این اقدامات ایجاد حکومت کمونیستی در ایران بود.

سرگرد جعفر وکیلی هم گفت من معتقد بودم که شوروی دارای نظریات استعماری نیست و منافع ملت ایران را میخواهد.

سرهنگ مبشری هم گفته است که ما رژیم سوسیالیستی و کمونیستی را به نفع مردم تشخیص داده ایم.

سرگرد عطارد هم گفته بود این سازمان جزئی از سازمانهای حزب توده بود. هدف حزب توده تغییر رژیم و برانداختن حکومت بود. غفلتی که کردم این بود که از حزب خارج نشدم.

سرگرد وکیلی هم گفت که سازمان افسری به پیروی از حزب توده با شخص اعلیحضرت مخالفت داشت.

سروان ابوالقاسم قراگزلو هم گفت سازمان افسری با کمك حزب توده میخواست اساس سلطنت را بهم بزند و جمهوری را در ایران برقرار سازد.

سرهنگ مبشری اعتراف میکند که حزب توده بعد از ۲۸ مرداد از سازمان افسری خواست که عده ای افسر را برای تعلیمات نظامی به غیر نظامیان معرفی کند. حدود ۱۰۰ گروه تعیین شدند. عده ای افسر با نظر اینجانب و سرگرد وکیلی انتخاب‌شدندکه هر یك از این افسران به ۵ نفر تعلیمات میدادند که آنها تعلیمات مزبور را به ۱۵ نفر دیگر عضو گروه یاد میدادند. دو ماه بعد از ۲۸ مرداد دکتر جودت در هیئت دبیران نظامی حاضر شد و گفت حزب توده تصمیم دارد در بهار سال ۱۳۳۳ به جنگهای پارتیزانی درشمال دست بزند. همچنین در فرودگاه قلعه مرغی با ایجاد حریق در کارهای هواپیمائی تخریب کند. پس از مطالعاتی جنگهای پارتیزانی ناصحیح تشخیص داده شد ولی درباره تخریب در قلعه مرغی تصمیم گرفته شد.

سروان مدنی هم که اعدام شد اعتراف کرد که اسناد و مدارك محرمانه ای را که افراد حزب در شهربانی در پاکتهای سربسته به او میدادند بدون اینکه آنرا باز کند به هیئت دبیران میداده است. او گفته است فریب خورده ام و کورکورانه عمل میکردم و قدرت تصمیم گیری از من سلب شده بود.

سرگرد دکتر وزیریان که اعدام شد چنین گفت اینجانب روی بی تجربه گی در

راهی قدم گذاردم که حالا شرمسارم و تا عمر دارم نزد پدر تاجدار اظهار شرمندگی میکنم.

سروان افخمی اردکانی گفت این سازمان در حقیقت سازمان جاسوسی بود و من تا منجلاب در آن فرو رفته بودم و نمیتوانستم خود را نجات بدهم.

سروان قره گزلو اظهار داشت علت اینکه در سازمان حزب توده باقی ماندم از ترس ترور و کشتن اینجانب بود.

سروان مختاری گفت افراد حزبی مجموع اطلاعات را به خسرو روزبه میدادند و او هم برحسب اهمیت روی آن اقدام میکرد.

***

ادعانامه دادستان ارتش درباره آتش زدن هواپیما در فرودگاه قلعه مرغی چنین میباشد:

روز ۳۶/۳/۳۱ به دستور سازمان حزبی هنگامیکه کلیه افسران و درجه داران از پایگاه خارج میگردند چند تن افسر حزبی که در فرودگاه باقی میماندند با بازداشت راننده جیپ فرمانده با همان جیپ بسمت آشیانه ها رفته پارچه های آلوده به بنزین و روغن را روی بال و باك بنزین هواپیما ریخته آنرا مشتعل میسازند. در آشیانه دیگر سر ملافه را به قوطی کبریتی که در داخل آن سیگاری را جای داده وصل و مشتعل میسازند سپس با جیپ و یك قبضه تفنك فرار میکنند. یک نگهبان متوجه شده اعلام خطر میکند. سربازان ریخته آتشها را خاموش میکنند.

***

سرهنگ مبشری میگوید از طرف افسران عضو حزب مقداری اسلحه به حزب تحویل شد. سرگرد شفا بخش ٤ هزارتیر فشنگ هنگامی که متصدی قسمت بوده با خود بیرون آورده و تحویل حزب داده و مقداری نارنجك هم خود حزب ساخت. با اینطرز مقداری نارنجك آمریکائی و ۸۰ گلوله بازوکا و مقداری اسلحه کمری دراختیار حزب گذارده شد. این سلاحها تدریجا از سربازخانه ها خارج شده بود.

***

وقتی حکم اعدام ده نفر از نخستین گروه افسران از طرف دادگاه نظامی صادر و در تجدید نظر هم تائید شد تقاضای فرجام هم از طرف شاه رد گردید سپهبد

آزموده دادستان وقت ارتش به خبرنگاران چنین گفت:

چون ممکن است بعضی از محکومین وصایائی داشته باشند و بخواهند محرمانه بماند با حضور قاضی عسکر این وصایا انجام میگردد. سپس هر یك از محکومین جداگانه به اطاق قاضی عسکر هدایت میشدند که بآنها توصیه میشد از صمیم قلب از گناهان خود توبه کنند و از مرام و عقاید کمونیستی استغفار نمایند و همچنین از آنها خواسته میشد که همراه قاضی عسکر دعای عدیله را بخوانند و وصایای خود را با دست بنویسند.

روزنامه ها نوشتند که محکومین به این اظهارات در هنگام اعدام پوزخند میزدند. وقتی قاضی عسکر گفت معاد و قیامت هم هست. سرهنگ سیامك گفت فقط همین را عقیده دارم بقیه اش همه حرف است. سرهنگ مبشری گفت راه بهشت همان راهی است که ما پیش گرفته بودیم ولی شما نگذاشتید.

سرگرد عطارد حاضر نشد برای او دعای عدیله بخوانند و گفت اگر پرگوئی تمام شده کاغذ بدهید وصیت نامه را بنویسم.

در آخرین مرحله به ده نفر محکومین اجازه داده شد دور هم جمع شوند و صبحانه صرف کنند. همه در اطاق سرهنگ سیامك اجتماع کردند و گفتند این آخرین حوزه حزبی است که تشکیل میدهیم. سرگرد عطارد گفت فقط عیبش این است که کسی نیست صورتجلسه حوزه را بنویسد. ستوان افروخته گفت مرده شور تصمیمات متخذه را ببرد که ما را به این روز انداخت. سرهنگ سیامك که روحیه اش از همه قویتر بود گفت فعلا که صبحانه را با چند گلوله ناب صرف خواهیم کرد. سرگرد سروشیان گفت: راه ما حق است. اگر اشتباهاتی شده بحساب نادرستی راه نگذارید. رفقای حزبی با کوشش و اتحاد آنرا جبران خواهند کرد و انتقام ما را خواهند گرفت.

***

یوسف مازندی مینویسد:

از محاکمات سری نظامیان اطلاعات دقیقی بمن میرسید. برخی ادعا میکردند که کمونیست نبوده طرفدارمصدق هستند و گمان میکردند که سازمان نظامی برای سرنگونی دولت زاهدی و روی کار آمدن مجدد مصدق کار میکند. بهیچوجه قصد سوئی نسبت به شاه نداشته اند.

من شاهد اعدام برخی از این افسران بودم. سرهنگ مبشری خیلی استوار و بدون تزلزل از سلول خارج شد و کوچکترین ناراحتی در چهره اش مشاهده نکردم. سرهنگ سیامك شوخ طلبی خود را حفظ کرده بود. گویا قصد داشت روحیه افسرانی را که میبایست اعدام شوند تقویت بکند.

وقتی قاضی عسکر قرآن را آورد که ببوسد و طلب بخشش کند سرهنگ سیامك گفت (این کتاب را ببرید هیچوقت به آن اعتقاد نداشته ام) و با قدمهای استوار به محل اعدام رفت.

***

دکترکیانوری میگوید. اینکه گفته شده در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حزب توده سازمان افسری نیرومندی داشته که در آن بیش از ۶۰۰ نفر افسر حاضر به جنگ بوده و از آنها بهره گیری نشده با واقعیت فرسنگها بدور است.

تعداد اعضای سازمان افسری حزب توده ایران در مرداد ماه ۱۳۳۳ که این سازمان لو رفت ٤٦٦ نفر بود که ۲۲۹ نفر از آن ها بازداشت و محکوم و ۳۷ نفر آن ها فراری شدند.

از این عده تنها نزدیك به ۳۵۰ نفر در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در سازمان افسری بودند و نزدیك به ۱۲۵ نفر دیگرشان در دوران بعد از ۲۸ مرداد تا هنگام لو رفتن به تدریج به سازمان افسری پیوسته بودند واکثر اینعده هنوز به صورت افراد آزمایشی بودند.

از این افراد بخش مهمی دانشجوی دانشکده افسری و هوایی، پزشك و مهندس و قاضی و کارمند اداری بوده اند.

در صورت زیرین تقسیم این افسران به رسته ها و وضع پخش آن ها در سراسر کشور دیده می شود:

از این عده افسران توده ای در تهران، که پس از حذف پزشك و دانشجو، ۱٤٥ نفر می شدند، عده زیادی درمشاغل قضائی، دادرسی ارتش، در مشاغل اداری، در مراکز اطلاعات یعنی در مشاغل غیر عملیات نظامی قرار داشتند.

به طور نمونه در تمام لشکر گارد، حزب تنها ۳ یا ٤ نفر هوادار داشت.

"تهیه و تدارك سلاح خیلی به کندی و در مقیاس بسیار کوچك عملی گردید وآنچه حزب ما در ۲۸ مرداد در اختیار داشت، منحصر میشد به چند تفنگ، ده

دوازده سلاح کمری، مقداری نارنجك و ۱۵۰ بازوکای ضد تانک."

***

دریکی از نشریات توده ای ترکیب ٤٢٩ افسر بازداشت و محکوم شده حزب توده چنین اعلام شده است. در رشته هوائی ۳۲ تن - توپخانه ۲۵ - سوار ۲٦ - پیاده ۸۵ - مخابرات ۱۷ - مهندسی و فنی ٤۱ - افسر ستاد ٦ - داد یار و استاد ۵ - ژاندارمری ۳۱ - شهربانی ٤۷ - پزشك ۲۷ - دانشجوی پزشکی ۳٦ - دانشجوی افسری و هوائی ۵۲ - درجه دار ۱٦ نفر

ترکیب ۲٤۳ نفر آنها در تهران چنین بوده است:

دانشجو ۵۲ - پزشك و دانشجوی پزشکی ٤٦ - افسر مهندس و فنی ۲۵ - افسر خلبان ۲۹ - افسر شهربانی ۲٤ - افسر ژاندارمری ۲۳ - افسر پیاده ۱۷ - افسر سوار ۹ - افسر توپخانه ۷ نفر.

***

شخص مطلعی میگفت سروان عباسی که موجب شد شبکه نظامی حزب توده کشف شود در رژیم سابق از اعدام نجاب یافت و در رژیم جمهوری اسلامی هم از تعقیب و محاکمه مصون ماند و اکنون در ملایر کنج عزلت گزیده و زندگی آرامی را میگذراند.



اسامی ٤٥٠ نفر افسران توده ای

اعدام شدگان و محکومین به حبس ابد

در کتاب سیاه حزب توده که در اسفند ماه سال ١٣٤٤ چاپ شده اسامی ٤٥٠ نفر محکومین سازمان نظامی حزب توده چنین اعلام گردیده است:

حکم اعدام که اجرا شد ٢٧نفر- محکومینی که به اعدام محکوم و با یك درجه تخفیف به حبس ابد با کار محکوم شدند ٢٤ نفر- محکومین به زندان دائم باکار ٩٢ نفر- محکومین به ١٥ سال زندان با کار ١١٩نفر- محکومین به ده سال زندان مجرد ٧٩نفر- محکومین به ٨ سال زندان مجرد ٧ نفر- محکومین به ٧ سال زندان مجرد ٥نفر- محکومین به ٥ سال زندان مجرد ٣٨ نفر- محکومین به سه سال زندان مجرد ٣٦نفر- محکومین به ١٨ ماه حبس تادیبی ٣ نفر و ضمنا" دو نفر هم قبل از کشف سازمان درگذشته اند (سرگرد هوائی قوچعلی محتشمی در اثر سانحه هوائی و سرگرد جواد بهرامی در اثر انتحار)

افسران اعدام شده عبارتند از: سرهنگ عزت الله سیامك- سرهنگ محمد جلالی- سرهنگ محمد علی مبشری- سرهنگ عزیزی نمینی- سرهنگ کاظم جمشیدی- سرهنگ امیر افشار بکشلو - سرگرد جعفر وکیلی- سرگرد مهندس نصر الله عطارد- سرگرد دکتر هوشنگ وزیریان- سرگرد غلامحسین محبی- سرگرد محمد رضا بهنیا- سروان شهربانی نظام الدین مدنی- سروان نورالله شفا-

سروان محمد علی واعظ قائمی- سروان حسین کلالی- سروان مهندس احمد مهدیان- سروان مصطفی بیاتی- سروان منصور کلهری- ستوان شهربانی عباس افراخته- ستوان محمد باقر واله- غیر نظامی مرتضی کیوان قزوینی- سروان اسمعیل محقق دوانی- ستوان منوچهر مختاری گلپایگانی- ستوان هوائی اسدالله نصیری- سرگرد ارسطو سروشیان- ستوان حسین مرزوان- سرگرد هوائی رحیم بهزاد

محکومین به اعدام که با عفو ملوکانه به حبس ابد با کار محکوم گردیدند عبارتند از:

سروان نعمت الله منوچهری- سروان کاظم مینو نژاد- سروان علی گراکوهی- سروان محمد باقر پور مختار- ستوان غلامرضا نظری- ستوان ابراهیم یونسی- ستوان داود بصیری تهرانی- دانشجوی هوائی عباس ابوالقاسم زاده- غیر نظامی عباس فرقانی- غیر نظامی ابوالفتح وثوق زمانی- ستوان خسرو پوریا- سرهنگ حبیب الله فضل اللهی- سرهنگ حبیب الله پژمان- سرگرد عبدالصمد خیر خواه- سرگرد محمد ویدافر- سرگرد مرتضی صدرالاشرافی- سرگرد مهدی همایونی- سرگرد ابراهیم خلیلی- سرگرد اردشیر واثق- سرگرد یدالله شهیدی زندی- سرگرد محمد شاهسار- سرگرد علی ارحامی- سرگرد میر حمزه یعقوبی- سروان حسین رزم پور- سروان محمد جعفر محمدی- سروان اکبر دادخواه- سروان مختار بانی سعید- سروان هوشنگ علی مددی- سروان هیبت الله افخمی اردکانی- سروان ابوالقاسم قره گوزلو- سروان اسمعیل فیاضی- سروان مهندس اسمعیل نباتی- سروان عبدالعلی قاسملو- سروان پزشك محمد علی صابر- سروان پزشك حسین ملکی- سروان حسینقلی سهراب- سروان عبدالله پروین- سروان مهندس اسدالله صمدپور- سروان غلامحسین بقیعی- همردیف علی اکبر هیربد- ستوان هوشنگ سلطانی- ستوان محمد علی عموئی- ستوان کاظم سهیل- ستوان پزشك غلامحسین دفتری- ستوان محمد حسن مهرانی- ستوان محمد لنگری فردوسی- ستوان تقی کی منش- ستوان کریم زندوانی- ستوان ابوتراب باقرزاده- ستوان مسعود قره چه داغی- سرهنگ محمود افشنگ

محکومین زندان ابد با کار

سرهنگ حسن جاوید- سرهنگ کیخسرو کشاورز- سرهنگ رحیم ژیانفر-

سرهنگ فتح الله پهلوان- سرهنگ علی اکبر انتظامی- سرهنگ اسدالله کاظمیان- سرهنگ عباس رشیدی- سرگرد محمود رهنمون- سرگرد عبدالحسین مومنی- سرگرد احمد تیوا- سرگرد غلامحسین سخامنش- سرگرد مهندس منصور احمدی- سرگرد حسین فطروسی- سرگرد عبدالعزیز رستمی گوران- سرگرد علیرضا پورمرودشتی- سرگرد احمد ژیلا- سروان محمد درمشیان- سروان محمد طاهریان- سروان عباس اوغازی- سروان منصور عدل- سروان جواد شعاعی- سروان ابوالقاسم بوذرجمهری- سروان محمد جواد اقلیدس- سروان محمد ذوالقدر- سروان محمود آشنائی- سروان غلامعباس فروتن- سروان منیرالدین علوی- سروان فیض الله زینعلی یزدی- سروان خلیل معظمی گودرزی- سروان محمد صادق رئوفی- سروان عبدالله دوستی- سروان محمود پورعسگری- سروان خلیل موسویان- سروان پزشك علی شیوا- سروان عباس حجری- سروان رضا ارفعی اسکوئی- سروان پزشك علی اکبر اسلامدوست- سروان سید احمد یگانی نژاد- سروان مهندس علیقلی پور اسمعیل- ستوان ابراهیم اسلامی- ستوان پزشك محمد حسن خیر محمدی- ستوان پزشك عبدالکریم انواری- ستوان نادر نرگس زنجانی- ستوان پزشك پاشا مشکوتی- ستوان پزشك محمد طیوری- ستوان سید کاظم طباطبائی گیلانی- ستوان محمد مشرف الملك- ستوان ایرج همایون پور- ستوان محمود محمدی گوگانی- ستوان محمد قلی ثقفی- ستوان علیمحمد افغانی- ستوان محمود مقدم- ستوان تیمور گلصورت پهلویانی- ستوان عبدالمجید صمیمی- ستوان ایرج ایروانی- ستوان پزشك ضیاء الله شهرستانی- ستوان رمضان نصر اصفهانی- ستوان میر محمد حسین سید هوشمند- ستوان یوسف جودی- ستوان حسین رسول پور- ستوان رضا کلانتری خاندانی- ستوان محمد علی مشکوری- ستوان قدرت الله پهلوان- ستوان مهندس غلامرضا تقوی- ستوان احمد تمدن دلال- ستوان دامپزشك احمد افشار قتلی- ستوان پزشك حسین واهب زاده- ستوان پزشك عظیم وهاب زاده- ستوان پزشك خلیل سعادت- ستوان ناصر نودوستی- ستوان هوشنگ نیساری- ستوان رضا شلتوکی- ستوان منوچهر علیزاده- ستوان اصلان سلطانی- ستوان هوشنگ قربان نژاد- ستوان محسن روشنائی طلیعه- ستوان هوائی پرویز میر بهاء- ستوان عبدالله آزادیان- ستوان جهانگیر اعتصامی- ستوان منوچهر کیانی- ستوان شریف شاه سنی بختیار- ستوان پزشك ابوالقاسم بهارلو-

ستوان پزشك ناصر فیوضی- ستوان علی اشرف شجاعیان- دانشجو مسعود ملکی- دانشجو محمد حسن دوستدار خوش قلب- دانشجو عبدالرحمن زرندی- غیر نظامی حسن سید حسینی سبزواری- غیر نظامی محمود رحمانی- غیر نظامی احمد رهنما- ستوان مهندس انور عبیش زاده- ستوان هوائی محمد هنریار.

***

در سالنامه حزب توده ایران نیز این اسامی هم جزو اعدام شدگان میباشند :

سرهنگ پهلوان- سرهنگ رضوانی- سرگرد محبی- سروان مهدیان- آرسن آوانسیان- شریف زاده- ستوان منزوی (درزندان درگذشت) همچنین چهار نفر نیز در تبریز اعدام شده اند که عبارتند از ایوب کلانتری- فروغی- زهتاب- جهانیان- عظیم زاده و همچنین مرتضی کیوان شاعر اعدام گردید. ولی حکم اعدام علی خاوری و پرویز حکمت جو به حبس ابد تبدیل شد.

***

در پنجم دیماه ۱۳۲۵ اعلام شد که ۳۳ نفر از افسران در رابطه با غائله آذربایجان در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم به اعدام شده اند که اسامی تعدادی از آنان چنین است :

سرهنگ عظیمی- سرهنگ مرتضوی- سرگرد جودت- سرگرد جعفر سلطانی- سرگرد حبشی- سرگرد قاسمی- سرگرد اللهی- سروان دبیرنیا- سروان سفانی- ستوان سنائی- سروان غفاریان- ستوان کیانی.

همچنین در شهریور ماه ۱۳۳۲ افسران زیر در خرمشهر باتهام آتش زدن ناو ببر بازداشت و محاکمه و تیرباران شدند. ناوی وظیفه انوشه- مهناو دوم خیری- ناوی وظیفه گهربار.

***

کامبخش مسئول سازمان نظامی حزب توده چنین مینویسد :

طی ۱۲ سال فعالیت سازمان نظامی حزب، خدمت گرانبهائی به جنبش های حزب و خلقهای ایران نمودند. در پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب علل لو رفتن این سازمان و اشتباهاتی که در این زمینه چه از طرف سازمان رهبری و چه رهبران خود سازمان نظامی شده بود تجزیه و تحلیل و از جمله معایب کار مخفی تمرکز نادرست سازمان و جمع نمودن اسناد در یکجا و ضبط اسامی با مشخصات کامل

در یك نقطه غلط بود که لطمه زیادی به جنبش زد .

از میان ۶۰۰ افسر که اسامیشان بدست آمده و بازداشت شدند ۷۱ نفر به اعدام- ۱۹۲ نفر به حبس ابد- ۱۲۹ نفر به ۱۵ سال حبس و بقیه از ۳ تا ۱۰ سال محکوم گردیدند .

***

آنچه مطلعین میگویند برخی از اعضای شبکه نظامی حزب توده تا آخرین لحظه که به جوخه اعدام سپرده میشدند به کمونیزم وفادار بودند و میگفتند راهی که رفته اند صحیح بوده و میخواستند رژیم را تغییر دهند و از اقداماتی که انجام داده اند پشیمان نبوده اند . برخی نیز اظهار ضعف کرده و تقاضای عفو داشتند و یادآور شدند که به لجن زار افتاده بودند و نمیدانستند کاری که انجام داده اند خیانت است و از شاه تقاضای عفو داشتند . بهمین جهت دسته ای از اعدام نجات یافته و تعدادی هم اعدام گردیدند .

***

امکان دارد درباره اسامی اعدام شدگان یا محکومین بعلت دوری از وطن اشتباهاتی باشد یا اسامی افرادی در دسترس نباشد از مطلعین تقاضا میشود درباره تکمیل اسامی شبکه نظامی حزب توده اگر اطلاعاتی دارند ارسال دارند در قسمت ضمائم در جلدهای بعدی به چاپ خواهد رسید .

همچنین آمارهای منتشره درباره تعداد محکومین با هم اختلاف دارند از نظر ثبت در تاریخ با وجود اختلافات به انتشار آن اقدام گردید .

***

وقتی افسران سازمان نظامی دستگیر و محاکمه شدند گروهی از آنان تقاضای عفو و بخشودگی نمودند که از زندان آزاد شدند . برای اینکه حقوقی به آنها داده شود در سازمانهای مختلف به آنها کاری داده میشد . سپهبد بختیار گروهی از توده ایهای سابق را به انتشار مجله (عبرت) آورد که مقالاتی علیه حزب توده در آن مینوشتند . نمونه از آنها محمود جعفریان افسر شهربانی بود که با درجه ستوان یکمی وارد حزب توده شد و این نامه از او بدست آمده است :

تقدیم به کمیته مرکزی حزب توده ایران

اینجانب ستوان یکم محمود جعفریان پس از فراغت از تحصیل در دانشکده

شهربانی (سال ۱۳۲۸) در شهربانی گرگان مشغول کار شدم و طبق رسم معمول نظیر سایر مامورین آلت دست روسای مربوطه ام بوده و در اجرای نظریات حکومت چنانچه با افراد طرفدار حزب قهرمان برخورد میکردم از دشمنی دریغ نداشتم منتها باتوجه به عقاید خود ناراحت بودم و مصدق را تکوین دهنده آمال و آرزوی خود میدانستم و بهمین جهت از دستجات طرفدار وی طرفداری میکردم. در انتخابات مجلس شورایملی (۱۳۳۰) به نفع دکتر فلسفی فعالیت کردم و به اشاره فرمانده تیپ که طرفدار کاندید دربار بود (سرتیپ شیروانی) تعویض و مامور اهواز شدم. در این شهرستان افراد طرفدار حزب قهرمان توده ایران با اینجانب تماس گرفته و مستدلا" خطاهای گذشته ام را گوشزد کردند. در این موقع تصمیم خود را گرفته بودم و پس از اینکه در مهرماه ۱۳۳۱ به ریاست کلانتری و زندان شهربانی بهبهان منصوب شدم مدت ۷ ماه شب و روز برای پیشرفت امور حزب بزرگ توده و آزادی طرفداران آن شبانروز فعالیت کردم و انتخابات انجمن شهر را به نفع مردم برگذار نمودم. تا اینکه ۱۲ فروردین ۱۳۳۲ بمناسبت بازداشت نجف منصوری از خوانین متنفذ که متهم به ایراد ضرب و جرح دسته جمعی دهقانان منصوریه بود و دهقانان هم در تلگرافخانه متحصن بودند فرمانده تیپ سرتیپ آیرم اراذل و او باش و نوکرهای خانه مرا تحریك و بنام توده ای در شهربانی با کمك رئیس شهربانی توقیفم کردند و بلوائی براه انداختند. اینجانب و رئیس و بازپرس دادگاه و ....را از بهبهان اخراج کردند. در اهواز مامورین لشگر خوزستان بدستور سرتیپ مغروری در صدد بودند بموقع مرا از بین ببرند و غارت اثاثیه ام را در بهبهان و سوء قصد بجانم را کافی ندانسته بودند لذا تقاضای انتقال به تهران کردم، اجبارا" به قم مامور شدم و در اردیبهشت همان سال پس از خلع لباس مامور وزارت کار شدم. در اهواز به معرفی آقای حسین جلالی کارمند راه آهن و امیر یارا احمدی کارمند راه آهن با آقای حیدری آشنا شدم. ایشان هم فعلا" در تهران کارمند راه آهن است. تقاضای بنده را برای ورود به حزب قهرمان توده ایران گرفت (تیرماه۱۳۳۲) ولی در قم تنها بودم و کسی با من تماس نداشت. کرارا" از قم به تهران آمده جریان را گزارش تا اینکه اکنون در وضع حاضر هستم و با کمال افتخار پس از یکسال و نیم مجددا" تقاضای خود را تقدیم و امیدوارم شایستگی حمل این نام بزرگ را احراز کنم. درود آتشینم به

حزب قهرمان توده ایران وافراد محترم کمیته مرکزی حزب توده ایران .

محمود جعفریان

محمود جعفریان بعد از آزادی از زندان به سازمان رادیو و تلویزیون راه یافت و قائم مقام مدیر عامل شد و همچنین بعدها قائم مقام دبیر کل حزب رستاخیز گردید . ضمن انتشار مطالبی درباره خلیج فارس* با بیان مطالبی در رادیو و تلویزیون تا اواسط سال ۵۷ موقعیت سیاسی خوبی پیدا کرده بود که حتی شایعات درباره شغلهای مهمتری به او مطرح بود .

جعفریان که در زمان شاه به ۵ سال زندان محکوم و با عفو ملوکانه آزاد گردید پس از سقوط رژیم دستگیر و به سرعت به جوخه اعدام سپرده شد . مطلعین اظهار نظر میکنند توده ایها و چپی ها که در آن ایام در دادگاههای انقلاب راه یافته بودند خواستند از جعفریان که از حزب توده بریده و به شاه پیوسته انتقام بگیرند بهمین جهت تند و فوری او را اعدام کردند .

***

دکتر علی بهزادی در مجله سپید و سیاه می نویسد :

روزنامه نگاران در هر شرایطی وظایف خود را انجام داده اند . وقتی اعدام افسران توده ای پیش آمد آنها غیر مستقیم اظهار نظر کردند .

در اینجا به کمونیست بودن آنها کاری ندارم اما آنها ایرانی و بیشترشان دکتر و مهندس بودند . هنگامیکه این افسران محکوم به اعدام شدند دستگاه کوشش بسیاری می کرد که افکار عمومی را علیه آنها بشوراند اما روزنامه نویس هائی که رفته بودند از صحنه اعدام این افسران سندهائی برای محکومیتشان فراهم سازند نوشتند : "این افسران مرگ را با متانت و شجاعت استقبال کردند و در هنگامیکه باران گلوله به سوی آنها باریده می شد شعارهائی می دادند که در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد در خیابانهای تهران به گوش می رسید ."

و باز درباره گروهی دیگر از افسران محکوم نوشتند : وقتی در تاریك روشن سحرگاهی افسران را سوار کامیون ها کردند تا به میدان تیر ببرند عده ای از آنها چنانکه گوئی به پیك نیك می روند با صدای بلند شروع به خواندن ترانه گلی جان کردند : گلی جان ترانه رایج آنروزها و قسمتهائی از آن چنین بود :

در چشم تو خواندم گلی جان

افسانه های عاشقان گلی جان

بی وفا گلی جان، بوالهوس گلی جان

چنین ترانه ای را لحظاتی قبل از اعدام فقط کسانی می توانند بخوانند که مرگ را هیچ شمارند. خبرنگارانی هم که چنین صحنه ای را در آنروز بر روی کاغذ آوردند زندگی را هیچ می شمردند ...

صحنه ای ازباز پرسی افسران توده ای

سرهنگ مبشری دربازجوئی در حضور دادستان





محاکمه افسران توده ای در دادگاه نظامی



اسراری از شبکه نظامی حزب توده

هنگامی که صفحات کتاب برای چاپ آماده شده بود دوره ای از مجله امید ایران به دستم رسید که بطور مفصل درباره چگونگی کشف شبکه نظامی حزب توده و وضع افسران مزبور در زندان و هنگام اعدام و وضع خانوادگی آنها مطالبی منتشر ساخته که خلاصه ای از آن نقل میگردد:

چند روز بود که در خیابان جمال الحق یك واکسی جوان با جعبه واکس و یك میوه فروش با چرخ میوه و یك آب حوضی در خیابان مزبور به کار مشغول بودند. روز ۳ مرداد ۱۳۳۳ سروان اخراجی ابوالحسن عباسی به اتفاق سه نفر دیگر در حالیکه چمدانی در دست داشت از خانه شماره ۱٤ خارج شد. اطراف خود هیچ پاسبان یا سربازی را ندید بهمین جهت بطرف خیابان راه افتاد. هنوز صد قدم از خانه اش دور نشده بود که آب حوضی چمدانش را گرفت و میوه فروش نیز با اسلحه وارد میدان شد و واکسی هم به آنها ملحق شده سه نفری سروان عباسی و همراهانش را دستگیر کرده با درشکه آنها را به کلانتری بردند. آن سه نفر واکسی و میوه فروش و آب حوضی کارتهای شناسایی خود را نشان دادند و معلوم شد افسران تجسس فرمانداری نظامی هستند و گفتند ابوالحسن عباسی رفیق خسرو روزبه را با چمدانهایش دستگیر کرده اند.

وقتی چمدانها گشوده شد معلوم گردید اوراق زیادی در آن وجود

دارد با کلمات رمز ... از همانجا سروان عمید که به لباس میوه فروش ملبس بود به سرتیپ بختیار با تلفن میگوید که عباسی دستگیر شد. یك نفر بازجو بفرستید. آرین بازجوی فرمانداری نظامی در کلانتری حاضر شد و صورتجلسه زیر را تنظیم نمود:

متن صورتجلسه مورخ ۳۳/۵/۲۱

در ساعت ۹ صبح روز جاری با حضور سرکار سروان عمید افسر فرمانداری نظامی و آقای محمد حسین آرین رئیس دایره بازجویی اداره اطلاعات و سرکار سرهنگ ۲ آذر رئیس کلانتری ۵ در کلانتری حاضر و محتوی یك چمدان و یك بسته بقچه که توسط کلانتری مزبور کشف و محتوی تعداد ۱۰٤ جلد کتاب خارجی مربوط به رژیم کمونیسم و دو جلد مجله خارجی به زبان روسی و هشت جلد دفتر سفید و یك دفتر تعلیمات نظامی و چهارعدد نقشه اروپا و آسیا و ۱۰٦ جلد برگ جبهه ملی مبارزه با ملی کردن صنعت نفت و ۲٦۵ برگ کاغذ مربوط به سرمقاله های روزنامه مردم و یازده برگ نشریه حزب توده و سه برگ کوتاه نامه و فرمان دانشکده افسری و یك برگ نقشه کاخ سعدآباد و ۱۰ برگ گراور خارجی مربوط به تمثال اعلیحضرت و یك رساله مسائل شطرنج و یك برگ شناسنامه شماره ۸٦۱۲۷۵ سفید و دیگری به شماره ۸۹۷۲ مربوط به یوسف رحمتیان که عکس ابوالحسن عباسی به آن الصاق گردیده و یك پاکت محتوی اوراق و دستورات و نوشتجات دستی و علامات مستعار و اسامی افراد حزب منحله توده از نظر اهمیت موضوع و بهره برداری عیناً تحویل سرکار سروان عمید افسر رکن ۲ فرمانداری نظامی گردید. ضمناً چهارنفر به اسامی ابوالحسن عباسی عامل اصلی و خلیل فرزند جعفر شهرت عباسی ۱٦ ساله و ابراهیم برادر ارشد خلیل ۲۵ ساله و احمد روزبه برادر خسرو

روزبه عضو راه آهن تحویل سروان عمید نماینده فرمانده نظامی گردید.

سرهنگ ۲ آذر رئیس کلانتری ۵، سروان عمید نماینده فرمانداری نظامی، آرین رئیس دایره بازجویی، فرمانده بخش دژبان.

وقتی عباسی به چنگ مامورین فرمانداری نظامی می افتد هیئت دبیران سازمان نظامی برای رهایی او اقدام می کند. سروان مدنی افسر کلانتری که نتوانسته بود به عباسی کمك کند خبر داده بود که فقط توانسته نقشه کاخ سعدآباد را از میان اسناد عباسی بردارد ولی وضع بصورتی است که احتمال دارد با شکنجه از عباسی اقرار گرفته شود.

بدنبال این گزارش هیئت دبیران سازمان نظامی، سرهنگ سیامك و سرهنگ مبشری را مامور می کنند که به دیدار سید ضیاء الدین طباطبایی رفته از او کمك بخواهند.

سید ضیاء بیکی از روزنامه نگاران گفته بود هنگامی که در اداره اطلاعات شهربانی زندانی شدم افسری مامور بازپرسی از من شد که (مبشری) نام داشت. او در کنار من نشست و گفت توقیف جنابعالی موقتی است و یك شوخی سیاسی میباشد. بنده مامور تحقیق از جنابعالی هستم ولی من حتی بازپرسی را بصورت مصاحبه هم انجام نمیدهم.

سید ضیاء میگوید طرز برخورد و رفتار مبشری مرا خیلی تحت تاثیر قرار داد و از او خواستم هروقت مایل بود بدیدار من بیاید. یك روز همراه سرهنگ سیامك نزد من آمد و گفت یکی از بستگان من به زندان فرمانداری نظامی افتاده و سوء تفاهم کوچکی پیش آمده که با محبت شما آزاد خواهد شد. آنها عریضه ای از طرف مادر عباسی خطاب به شاه به من دادند. من گفتم اگر سوء تفاهم است من جریان را به نخست وزیر و ارتشبد هدایت میگویم تا اقدام کنند. مبشری گفت اتفاقاً کارشکنی از همین هاست

فقط باید از طرف شاه اشاره شود. من گفتم مطمئن باشید کاغذ را به شاه میدهم و او را آزاد خواهم ساخت.

در اولین ملاقات با شاه که هر چهارشنبه صورت میگرفت به شاه گفتم بازداشت افراد در هیچ رژیمی نتیجه ندارد. به این نظامیها بفرمائید که شدت عمل موجب عدم رضایت خواهد شد الان عریضه ای دارم از مادر سروان عباسی که دو نفر افسر برای من آورده اند و خانواده ای را نگران کرده است. اعلیحضرت باید مهربان باشند زیرا محبت دلها را نرم و دشمنی دوستان را مخالف خواهد کرد. شاه که همیشه حرفهای مرا تصدیق میکرد گفت این افسر اگر مصدقی است تبعید میگردد و اگر توده ای باشد باید توبه نامه ای بنویسد و آزاد شود. گفتم اگر توده ایست میگویم استغفار کند و اگر مصدقی است او را به من ببخشید.

شاه گفت از طرف من به بختیار بگویید. سید ضیاء هم حرفهای شاه را زیر کاغذ نوشت و برای بختیار فرستاد.

روز پنجشنبه وقتی سرهنگ سیامك و سرهنگ مبشری نزد سید ضیاء میروند با خوشحالی میگوید دستور آزادی عباسی را گرفتم منتها اگر توده ایست باید استغفار کند. هیئت دبیران حزب تشکیل جلسه داده موافقت کردند که عباسی تنفر نامه را امضا کرده و آزاد شود.

وقتی سازمان نظامی حزب توده منتظر آزادی عباسی بود صبح روز دوم شهریور ماه ۱۳۳۳ به تمام افسران و افراد فرمانداری نظامی دستور داده شد که از محل کارشان خارج نگردند و برای انجام ماموریتی مهم آماده باشند. سرهنگ مبصر با اختیارات تام ماموریت انهدام گروه نظامی حزب توده را عهده دار گردید و افسران فرمانداری نظامی را به چند دسته تقسیم کرد. سروان پولاد دژ به اتفاق سرگرد زیبایی سرپرستی قسمتی از عملیات

را عهده دار شدند. پولارد دژ که خود از افسران شبکه نظامی حزب توده بود سرگرد زیبایی را فریب داد و منزلی را که قرار بود مورد حمله قرار گیرد عوضی نشان داد تا دوستش مختاری که متوجه اقدامات فرمانداری نظامی شده فرار کند.

دسته ای دیگر از مامورین فرمانداری نظامی به سرپرستی سروان عمید عازم مخفی گاه محقق شده و او را بازداشت نموده هنگام خروج از منزل مختاری او و نصیری را که با کیف حامل اسناد وارد منزل میشدند دستگیر نمودند. با این طرز دفترچه های رمز به دست مامورین می افتد و مخترع رمز سرهنگ مبشری هم بازداشت میگردد.

وقتی سرهنگ مبشری دستگیر شد او را به محل فرمانداری نظامی (ساختمان حظیرة القدس) بردند. مدت ۱۵ روز تحت شکنجه قرار گرفت ولی میگفت من از محل اختفای روزبه آگاه نیستم. در آخرین روزهایی که باور کرده بودند مبشری اطلاعاتی ندارد قصد داشتند او را آزاد کنند، ولی سربازی که از سوراخ زندان مراقب حرکات مبشری بود خبر داد که سرهنگ مبشری از پایه تختخوابش میخی بیرون کشید و با فشار هرچه تمامتر آنرا به مچ دست چپ خود فرو برده و رگ قطع شده و خون فواره میزند و قصد خودکشی دارد. مامورین بلافاصله به اتاق او رفته او را به بیمارستان میبرند و معالجه میکنند و متوجه میشوند اطلاعات زیادی در اختیار دارد و برای اینکه بروز ندهد قصد خودکشی داشته است.

سرهنگ مبشری به قزل قلعه منتقل میگردد. گروهبان ساقی مامور دریافت اطلاعات از مبشری میگردد. او به سرهنگ مبشری خیلی کمك میکند و مبشری هم میگوید هرچه اطلاع داشته باشد میدهد. مبشری با بستگان خود ملاقات میکند و همسرش را مامور میسازد که نامه ای از او

به سرگرد بهرامی به خرم آباد ببرد. مبشری در این نامه چنین نوشته بود: (رفیق بهرامی - عباسی به دام افتاده و رمز حزب در دست فرمانداری نظامی است. همه افسران از جمله شما دستگیر میشوید. من قول داده ام که اسرار را فاش خواهم کرد. نام شما را خواهم گفت. زنم را فرستادم. (خودکشی) کن تنها راه نجات سازمان درجه داران نابودی تو است. فدا شدن یکنفر برای نجات جان هزاران نفر فرد حزبی انسانی است)

سرگرد بهرامی سمت ریاست رکن دوم ستاد لشکر خرم آباد را داشت. او اهل نهاوند و فرزند شاطر عباس و عنصری درس خوانده بود. او از طرف حزب توده سرپرست درجه داران و سربازان بود.

با رسیدن این نامه به سرگرد بهرامی بلافاصله با کلت خودکشی میکند و هنگامی که مامورین برای دستگیری او وارد خرم آباد میشوند مطلع میگردند که چند ساعت قبل بهرامی انتحار کرده و نامه ای را هم به پست داده که نتوانستند به آن دسترسی پیدا کنند.

سروان نوالله شفا افسر شهربانی و عضو گروه سازمان نظامی رل مهمی در نجات روزبه از زندان داشت. او (حسین مدد) سلمانی را که خیلی از افسران را اصلاح میکرد شبیه روزبه تشخیص داده و به او (آقای بدلی) خطاب میکردند. او وقتی می شنود که روزبه را دستگیر کرده اند داوطلب میشود که به جای روزبه به زندان برود. این برنامه وسیله سرهنگ مبشری با اعضای گروه نظامی در میان گذاشته و تصویب میشود. ستوان شفا که این وظیفه را بعهده میگیرد نیمه شب و به عنوان افسر کشیك شهربانی سلمانی را به اتاق روزبه برده لباسهای آنها را عوض کرده و از زندان خارج میسازد. جالب این است که سروان شفا نیز به رئیس شهربانی گزارش میدهد دیشب در اتاقی که سروان روزبه زندانی بود صدای ناله ای شنیدم وقتی به

آنجا رفتم زندانی گریه کنان گفت من (مدد سلمانی) هستم که خیلی از افسران مرا می شناسند، دکان من در خیابان امیریه قرار دارد و مرا اینجا آورده و میگویند تو خسرو روزبه هستی! هرچه اعتراض میکنم کسی گوش نمی کند.

روز بعد هیئتی به زندان رفته وقتی می فهمند واقعاً یك سلمانی شبیه روزبه زندانی است از او عذر خواهی میکنند و مسئولین دستگیری او نیز توبیخ میگردند.

سروان شفا نیز در سحرگاه ۳۷/۷/۲۷ اعدام شد. بستگانش که اعلام جرمی بعد از انقلاب علیه افسران محاکمه کننده او کرده اند میگویند او کسی بود که پیام کمیته سازمان نظامی حزب توده را در زندان به عباسی رساند که صلاح است خودکشی کنی تا اسرار سازمان نظامی حزب محفوظ بماند.

آقاق همسر خسرو روزبه می گوید: در یکی از دوره های فرار در منزل سرهنگ شریفی که روزبه به مدت ۱۱ ماه پنهان شده بود با خواهر زن سرهنگ آشنا میگردد. روزبه به زندان می افتد و به ده سال محکوم میشود که در زندان با این خانم نامزد میگردد و پس از فرار از زندان مراسم عقد آنها به سادگی برگزار میگردد.

او میگوید گروهبان ساقی در زندان به خسرو روزبه خیلی کمك میکرد. در نوروز سال ۱۳۳۷ روزبه تعدادی سکه صاحب الزمان که روی دیگر آن عکس کبوتر صلح حك شده بود بین زندانیان توزیع کرد.

مامورین زندان میگفتند روزبه شب قبل از اعدامش بر اعصاب خود مسلط بود. شام را با اشتها خورد. وصیت نامه ای نوشت و همچنین نامه ای به برادرش.

احمد روزبه برادر خسرو بعداً با اجازه دادستانی جنازه خسرو روزبه را به بهشت زهرا منتقل ساخت و در قطعه ششم شماره ۱۴۲ دفن کرد.

خسرو روزبه جبر درجه چهارم را اختراع کرده بود و ریاضی دان و شطرنج باز ماهری بود. کتابهای او (بالستیك داخلی) و (بالستیك خارجی) که مخصوص صنف توپخانه است در دانشکده افسری تدریس میشد.

متن نامه سرهنگ مبشری به همسرش قبل از اعدام

همسربسیار عزیز و باوفایم- درساعت۳ بعدازنصف شب ۳۳/۷/۲۷ به من و رفقایم ابلاغ کردند که بایستی حکم دادگاه یعنی اعدام اجرا شود. اینك که این کاغذ را مینویسم به تو و بچه های عزیز و پدر پیر و مادر بیمار و برادر و خواهر و تمام فامیل تو و خودم فکر میکنم. به تمام آنهایی که در زندگی مورد علاقه و محبت آنها بودم فکر میکنم. یك الی دو ساعت دیگر اعدام خواهم شد. تنها انتظاری که دارم اینست که صبور و بردبار باشید. از بچه های من که بعنوان یادگار به دست تو سپرده ام خوب توجه کن. نگذار آنها غصه بخورند و بی تابی بکنند. بهترین وظیفه تو حفظ و نگهداری آنهاست. همیشه بخاطر داشته باش که شوهری باشرف داشتی. پس از مرگ من نگذار آنها بی تابی کنند.

مهین خیلی عزیزم - از اینکه در دوران زندگی ۱۳ ساله ای که با هم داشتیم نتوانستم موجباب آسایش ترا فراهم کنم شرمسارم و عذر میخواهم. تو جوانی پس از مرگ من شوهر کن. توصیه ای که بتو میکنم اینست که شوهری برای خود انتخاب کن که یکدیگر را دوست داشته باشید. در انتخاب شوهر دقت کن ولی در ضمن شوهری برای خود انتخاب کن که بچه های مرا دوست داشته باشد و از بچه های من نگاهداری و توجه کند.

مهین عزیز همسر باوفایم - به خاطر داشته باش که من جز سعادت و خوشبختی ملت عزیز ایران هیچ سودا و آرزویی در سر نداشتم و در این راه کشته میشوم این مرگ شرافتمندانه ایست. بچه هایم که بزرگ شدند به آنها بگو که پدری باشرف داشتند. به آنها بگو که پدرتان در راه سعادت ملت ایران اعدام شد.

همسر مهربانم - باز تاکید میکنم که باید صبور و بردبار باشی و نگذاری بچه هایم غصه بخورند. در این ساعت که میخواهم خداحافظی بکنم تمام آنهایی که مورد علاقه و محبت آنها بودم و تمام آنهایی که مرا دوست داشتند و تمام آنهایی را که دوست داشتم جلو چشمم مجسم میباشند. از یك یك آنها خدا حافظی میکنم.

سلام مرا به پدر و مادر مریض و ناتوانم، به مادر عزیزت که به من بسیار علاقمند بود و به پدرت و به برادرهایت و به شمسی و به هما و برادرهایم مهدی و محسن، به مهرانگیز و به خواهرش اقدس و به تمام فامیل مهربان و با محبت خودت، به تمام فامیل من از جمله پسر عموهایم و دختر عموهایم برسان و به آنها بگو شوهرم وطن پرست و با شرف بود. من میدانم که مرگ من برای همه آنهایی که مرا دوست داشته و دارند ناگوار است ولی باید همگی صبور و بردبار باشند. از دور روی تو و داریوش و سیاوش و کورش بچه های عزیزم و همه فامیل را میبوسم.

بردباری شما و سعادت ملت ایران را آرزومندم. محمد علی مبشری

مجله امید ایران می نویسد: همسر سرهنگ مبشری دیگر شوهر نکرد و به آلمان سفر نمود و فرزندان سرهنگ مبشری به تحصیلات عالیه رسیدند و گویا دو نفر از آنها هم پزشك شده اند.

نامه خطی سرهنگ مبشر در مجله امید ایران چاپ شده که نوشته

این نامه در آستر لباس سرهنگ مبشری بود که به خانواده اش پس از اعدام تحویل شده بود.

سرهنگ سیامك در وصیت نامه خود چنین نوشته است:

من به کشورم خیانت نکرده ام. خائن نبوده ام و جاسوسی هم نکرده ام. آنچه به من نسبت داده اند تصور است. سربلند باشید که در راه آرمان و عقیده ام که اصلاح کشور و سعادت مردم ایران است فدا می شوم خداوند منتقم حقیقی است.

به همه رفقای من سلام برسانید. از همه خداحافظ کنید. بچه ها را ببوسید. ساعت دو و نیم بعد از نیمه شب ۳۳/۷/۲۷.

سرهنگ عیسی پژمان که هنگام کشف شبکه نظامی حزب توده در فرمانداری نظامی تهران خدمت میکرده جریان کشف شبکه را چنین می نویسد:

شبکه نظامی حزب توده در خردادماه ۱۳۳۳ کشف شد که یکی از عملیات برجسته فرمانداری نظامی تهران و در عین حال ضربه جبران ناپذیری برای ارتش بود. زیرا عده کثیری از افسران تحصیل کرده، با سواد، اصیل و کاردان که در مقامات حساس نظامی قرار داشتند معلوم شد در حزب توده عضویت دارند. سرهنگ جاوید آجودان مخصوص شاه و سرهنگ خیرخواه از واحد گارد و از افسران نگهبان کاخ اختصاصی پادشاه جزو آنها بودند. اغلب این افسران برجسته از استادان مراکز آموزش ارتش ازجمله دانشکده افسری و دانشگاه جنگ بودند.

سروان روزبه - سروان رصدی اعتماد - سرگرد جعفر سلطانی - سروان دانش - سروان شفائی علاوه بر اشتغال در مراکز آموزشی ارتش هرکدام دارای تألیفاتی بودند. اما چگونگی کشف شبکه چنین بود:

چهار برادر بودند به اسامی سرهنگ تاراس - مهندس تاراس و یك نفر دیگر که نامش را فراموش کرده ام و سرهنگ نیلو که با روسها همکاری نزدیك داشتند. ضمن بازداشت آنها در منزل سرهنگ نیلو که فراری شد اسنادی به دست آمد که اسامی عباسی و روزبه جزو آنها بود. سروان عباسی مخفی شده بود. از مخفی گاه خود با رکن ۲ ستاد ارتش و فرمانداری نظامی تماس گرفت و گفت اگر به او تامین داده شود کلیه اسناد و مدارك شبکه نظامی را در اختیار میگذارد. به دنبال این گفتگو سروان عباسی با چمدان اسناد جلو کلانتری چهار گمرك بازداشت میشود. افسر نگهبان کلانتری که توده ای بوده به افسر حاضر به خدمت رکن ۲ سروان پولاد دژ که او هم توده ای بوده جریان را میگوید که اظهار میدارد مساله مهمی نیست او را مرخص کنید. در همین موقع شخص ناشناسی به سرهنگ پاشائی افسر نگهبان ستاد ارتش با تلفن احتمال مرخصی عباسی را اطلاع میدهد. هرچه اصرار میشود که خود را معرفی کند خودداری مینماید. سروان پاشایی فوراً مراتب را به مقامات مختلف گزارش میدهد. بلافاصله تیمور بختیار به ستاد ارتش نزد سروان پاشائی آمده و میگوید ما در تعقیب موضوع بوده ایم و سروان عباسی در اختیار فرمانداری نظامی میباشد و جای نگرانی نیست. بعداً دفتر رمز وسیله سرهنگ امجدی کشف میگردد.

یکی از هم دوره های من هم سروان اسماعیل ذوالقدر جزو آنان بود که به علت ماموریتی که در شهربانی یافتم او را در زندان دیده و بوسیدم و بعدا او را به دفتر کار خود خواستم. گفتم مدت ۱۳ سال است در زندان هستی، همه حزبیها رفته و چند نفر بیشتر باقی نیستند. چه اصراری داری که با ننوشتن دو سه کلمه ندامت نامه میخواهی بازهم در زندان بمانی؟

در پاسخ گفت من یك توده ای قسم خورده هستم. با عقیده و دانایی وارد این حزب شده ام. چطور ممکن است نادم باشم. نه نادم هستم و نه تعهد عدم فعالیت سیاسی میدهم و تا روزی هم که جان در بدن دارم در زندان میمانم. من دو سوم عمرم را گذرانیده و فقط یك مادر پیر هم دارم که ماهی یکبار به دیدنم می آید. در زندان قهوه چی هستم و پولی در میاورم و مقداری از آنرا هم به مادر میدهم. من چنان به زندان انس گرفته ام که در خارج نمی توانم زندگی کنم. از من خواست که اقدام کنم غذای زندان بهتر شود و دیگر اینکه هر روز در زندان محکومین عکس شاه را نصب نکنند که زندانیان محکوم به حبس آنرا پاره کنند. از طریق سرلشکر پاکروان موضوع نصب نکردن عکس شاه به عرض رسید موافقت شد. در وضع غذا هم تغییراتی صورت گرفت.

بعد از انقلاب ذوالقدر از زندان آزاد شد و به فعالیت حزبی پرداخت.

یك افسر توده ای درنقش (تیتو)

ابوالحسن تفرشیان از افسران سازمان نظامی حزب توده که در قیام خراسان شرکت داشت کتابی تحت عنوان (قیام افسران خراسان) در سال ۱۳٦۷ منتشر ساخته که ضمن بیان زندگی سراسر حادثه خود در اثر عضویت در حزب توده درباره قیام افسران خراسان چنین مینویسد :

در ۲۹ مرداد ۱۳۲۰ من افسر و مامور خدمت نظامی در خراسان شدم. موقعی که به مشهد رسیدم شاهد حالت جنگی بودم به این صورت که یك مشت سرباز بی فرمانده و بی انضباط توی شهر ولو بودند. هر سربازی یك تفنگ برروی دوشش بود. یکی کفش نداشت، دیگری مچ پیچ ، اینها سربازانی بودند که در جبهه بی فرمانده مانده یا از قسمتهای خود عقب مانده بودند. در مشهد هم جائی نداشتند که بروند چون سربازخانه هم تخلیه شده بود . در مشهد وقتی میگفتند روسها دارند می آیند یکمرتبه دکانها بسته میشد . به سربازخانه خالی رفتم . توانستم حدود ۲۵ سرباز را جمع کنم . چند روز در سربازخانه خوابیدم تا سرهنگ لطف الله افشار اوغلی فرمانده هنگ هم پیدا شد . وقتی روسها وارد مشهد شدند درّی نماینده استانداری که روسی میدانست با دو افسر ارتش سرخ به سربازخانه آمد. آنها به فرمانده هنگ گفتند ما با ایران دوست هستیم و به ارتش ایران کاری

نداریم. نظر ما این است که ایران را از وجود آلمانی ها پاك کنیم .در همان وقت یکی از افسران میگفت ارتش ما باید حتماً شکست می خورد زیرا هنوز سرو کله ارتش سرخ پیدا نشده بود که فرمانده لشکر ما از یزد سر درآورد و کامیونهایی که باید خواربار خود را به قسمتها میبرد مامور حمل اثاثیه فرمانده لشگر شده بود . سربازها فقط ٤٨ ساعت غذا داشتند. هیچ سازمانی نبود که تدارکات به آنها برساند.

شورویها از ما خواسته بودند که با آنها همکاری کنیم . تدریجاً ١٩٦ افسر لشگر خراسان را به هتل باختر بردند و محترمانه زندانی شدیم. کار ما خوردن غذا و بازی با ورق بود. پس از ٢٠ روز ما را سوار ماشین کرده به عشق آباد بردند. هر کامیو ن ١٥ نفر سرنشین داشت. وقتی به عشق آباد رسیدیم قسمتی از زندان عمومی را به ما اختصاص دادند . غذای مختصری هم میدادند. چند تن از زندانیان با دختران نظافتچی مربوط شده ساعت و انگشتر را وسیله آنها میفروختند. تعدادی از زندانیان معتاد بودند که به آنها شربتی داده میشد . سروان نجاتی از افسران اعتصاب غذا کرد و گفت تا نامه ای از خانواده اش نداشته باشد دست از اعتصاب برنمیدارد . حدود ٩ روز در حال اعتصاب بود .

پس از سه ماه و نیم اسارت ما را به ایران برگردانده تحویل استانداری خراسان دادند .

روزی که میرفتم چهره غمگین نامزدم را در مقابل هتل دیدم که چون رگبار بهاری می گریست. در مراجعت فوراً به دیدار او رفتم. موقعی که به مرز ایران رسیدیم از خوشحالی بال درآورده بودیم. در من نفرتی نسبت به شورویها پدید آمده بود. برای ادامه خدمت به تهران آمدم . سه ماه سرگردان بودم تا بار دیگر مرا به مشهد فرستادند. فرمانده هنگ سرهنگ

یکرنگیان بود .

در اواخر سال ۲۲ انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی (وکس) در مشهد افتتاح شد. فرمانده لشگر گفت هرکس میل دارد می تواند زبان روسی یاد بگیرد. من که از افسران باسواد ارتش بوده و کراراً شاگرد اول شده بودم استقبال کردم . در سال ۱۳۲۳ رزم آرا رئیس ستاد ارتش تصمیم گرفت گروهی از افسران را جابجا کند. سرگرد علی اکبر اسکندانی را که در دانشکده افسری فرمانده دسته ما در رشته توپخانه بود به مشهد فرستاد. او در هتل باختر اقامت داشت که او را به خانه خود بردم و چند شب آنجا بود که مرا دعوت کرد عضو حزب توده شوم . آنکت حزبی مرا پروین گنابادی دبیر ادبیات ما و سرگرد اسکندانی امضا کردند.

در همین موقع افسرانی دیگر با نام (ناسیونالیست های ایران) با آریانا همکاری داشتند که طرفدار آلمانها بودند. آریانا میگفت من دو کس را بیشتر از همه دوست دارم، یکی مادرم ایران - دیگری هم ایران کشورم... اسکندانی در سال ۱۳۲۲ وسیله سرهنگ آذر عضو حزب توده شده بود. سرهنگ آذر تا سال ۱۳۵۵ در شوروی بود و در سال ۱۳۵۵ به ایران آمد و در شهریور ۱۳۵۷ در تهران درگذشت . سرهنگ آذر در فرانسه تحصیل کرده بود . میشود گفت افکار مارکسیستی از طریق سرهنگ آذر وارد ارتش ایران شد . او بعد ها روزبه - قاضی اسداللهی - مرتضوی - رصدی اعتمادی - حاتمی و عده ای دیگر را به حزب توده وارد کرد .

اسکندانی نیز در جلب اشخاص به حزب توده مهارت داشت. تا مهر ماه ۱۳۲۳ حدود ۲۱ نفر از افسران را وارد حزب توده کرده بود. با حضور دبیر کمیته ایالتی حزب در مشهد باقر عاملی که پس از آزادی از زندان در سال ۱۳۵٤ فوت کرد انتخابات برگزار شد و اسکندانی به ریاست انتخاب

گردید .

اسکندانی میگفت انقلابی ترین قشر حزب توده افسران هستند زیرا سرنیزه روی گلوی آنها میباشد. بهمین جهت زودتر علاقه دارند که حزب به حکومت برسد .

اسکندانی تحت تاثیر شخصیت تیتو بود و میگفت رهبر انقلابی کسی است که مثل تیتو به کوهستان برود و دوستانش را جمع کند و با قدرت اسلحه پیروز شود نه مثل کسانی که در خیابان فردوسی (محل حزب توده) پشت میز می نشینند. باید مثل تیتو از راه اعمال قدرت و با زور اسلحه وجود چنین نهضتی را به دنیا نشان داد. با روزنامه و متینگ در خیابانها نمی شود یك نهضت چپ را به ثمر رساند . قدرت اسلحه خیلی بیش از متینگ صد هزار نفری در خیابان فردوسی اثر دارد.

سرگذشت تیتو و مبارزاتش یکی از درسهایی بود که ما در حوزه هایمان می خواندیم . به نظر می رسید که اسکندانی خود چنین هوایی در سر داشت . بعدها با سازمان دادن قیام مسلحانه افسران خراسان نشان داد که به عنوان یك رهبر انقلابی و جنگی استعداد شایان توجهی دارد .

اسکندانی به فکر تهیه پول و سایر وسایل پارتیزانی بود. اسکندانی ترتیبی داده بود تا ستوان نجدی از رفقای ما و ناظر مالی لشکر پس از دریافت پول در کوچه او را مورد حمله قرار داده مضروب ساخته و پولها را بربایند. او هم سی هزار تومان پول ارتش و حقوق افسران را بدون سوء ظن تحویل داد و در بیمارستان سرش را ۹ بخیه زدند. اسکندانی میگفت ستوان نجدی از خانواده فقیری است و ٤ بچه دارد و از بین افسران پنج هزار تومان برای او جمع کرد . مقداری از لاستیکها را بفروش رسانید و پولش به صندوق سازمان رفت. اسکندانی مرتب میگفت پول تهیه کنید چون روز

مبادا به درد میخورد. رئیس سررشته داری ارتش در مشهد سرهنگ نوائی از رفقا بود که بعداً به شوروی و عراق گریخت و به ایران بازگشت که اکنون در کشور زندگی میکند. او پنج هزار تومان پول علیق را به من داد که به صندوق سازمان رفت.

اسکندانی یك مارکسیست بود که به میهنش علاقه داشت. او میگفت ما کمونیست هستیم ولی ایرانی میباشیم. شورویها به کسانی که استقلال فکری داشته باشند بیشتر احترام می گذارند. او یك ایرانی معتقد بود که ایدئولوژی مارکسیستی داشت. به سرهنگ عبدالرضا آذر اطمینان داشت ولی خود را برای رهبری شایسته تر از او میدانست. اسکندانی فکر میکرد که اگر هسته مسلحانه ای در گوشه ای از کشور به وجود آید حزب توده ناچار به پشتیبانی ازآن خواهد بود. او مثال میزد و می گفت طنابی به گردن ما بسته شده که سر دیگرش به گردن حزب است. اگر ما با یك حرکت ناگهانی طناب را بکشیم اگر حزب مقاومت کند یا خفه میگردد یا به دنبال ما کشیده خواهد شد. برای این عمل ما افسران صلاحیت لازم را داریم چون اسلحه در دست ماست و باید قبل از رفتن ارتش سرخ اقدامی بکنیم.

با این افکار بود که اسکندانی قیام افسران خراسان را طرح ریزی کرد. ما اسکندانی را دوست داشتیم و به عنوان یك رهبر قبولش کرده بودیم. ولی ستوان صراف زاده و ستوان شهید نورائی با قیام مخالفت کردند. بهمین جهت هنگام قیام اسکندانی آنها را خبر نکرد. او بهرام دانش را به تهران فرستاد تا وسیله سرهنگ آذر که با قیام موافق بود حزب توده را در جریان بگذارد. آنها هم با کامبخش - ایرج اسکندری - اردشیر آوانسیان صحبت کرده بودند که بعضی موافق و برخی مخالف بوند. ولی دانش گفته

بود کمیته مرکزی خواه موافق و خواه مخالف باشد ما اینکار را خواهیم کرد.

شب ۲۵ مرداد ۱۳۲٤ ما ۱۹ افسر و شش سرباز راه افتادیم. در بین راه قوچان و گنبد همه جا سیمهای تلفن و تلگراف را قطع کردیم. پادگان مراوه تپه خلع سلاح شد. سه افسر اسیر گرفتیم که حسین فاضلی از رفقای ما می گفت آنها را اعدام کنیم. اسکندانی میگفت انقلابی ترین اعمال لزوماً خشن ترین نیست بلکه منطقی ترین است. آنها را رها کردیم. سرهنگ آذر همراه سروان رصدی اعتماد - ستوان عبدالحسین آگاهی - محمدپور - هرمزان - پزشکیان - وطن پور از تهران آمده در گرگان به ما ملحق شدند. جمعاً ۲۵ افسر و ٦ سرباز شده بودیم. با احمد قاسمی مسئول حزب توده در گرگان و بهلکه مسئول حزب در گنبد و مقامات شوروی تماس گرفتیم هیچیك ما را یاری نکردند. بین افسران رأی گرفته شد تا رهبری قیام با سرهنگ آذر یا اسکندانی باشد ولی اسکندانی به اتفاق آراء برای رهبری قیام انتخاب شد.

اسکندانی رهبری پنج گروه مسلح را بر عهده داشت و ساعت ۵ بعد از ظهر روز ۲۹ مرداد ۱۳۲٤ از محل باغ کشاورزی به راه افتادیم. از محل ساختمان شهربانی ۱۲۰ پلیس و ژاندارم با تفنگ و مسلسل به ما حمله کردند. اسکندانی و همراهانش در عرض یك ثانیه کشته شدند که عبارت بودند از سرگرد اسکندانی، ستوان نجدی، ستوان شهبازی، ستوان نجفی، ستوان مینایی و سربازان وظیفه موسی رفیعی ، بهلول که همگی در میان شعله های آتش سوختند. جنازه ها تا صبح در جیپ وسط خیابان مانده بود .در اتومبیلهای بعدی چند نفر مجروح شدند که ازجمله ستوان رحیم شریفی بود. در این موقع سرهنگ آذر رهبری گروه را به دست گرفت و

بصورتی از میدان خارج شدیم. سروان بهرام دانش، ستوان حسین فاضلی، ستوان علی ثنائی و چهار سرباز مسعود تفرشیان، علی اکبر فزوهش، علی وثوقی و شاهین نیز دستگیر شدند. بدین ترتیب قیامی که در خراسان برپا شد پس ار پنج روز پایان یافت.

چند روز در جنگل گرسنه و سرگردان بودیم. بعضی ها ناراحت شده میگفتند یك مشت تئوری چرت و پرت را بهم بافتید و ما را به این روز انداختید. سرگرد پیرزاده به اسکندانی و آذر حمله می کرد و به اتفاق سرگرد شفائی از ما جدا شد. با لباس پاره راه افتادیم. گاهی در مسجد میخوابیدیم و میگفتیم ما گاو چرانیم و دنبال کار میگردیم.

حزب توده به فکر جمع و جور کردن افسران افتاد. برای این منظور (اوبه ی سفیان) را که بین گنبد و مراوه تپه قرار دارد در نظر گرفت. افسران شوروی میگفتند اینطوری که نمی شود در یك مملکت انقلاب کرد. آنها به ما لباس سرباز شوروی پوشاندند تا ما را به منطقه امنی برسانند. حدود ٤٠ نفر بودیم که شورویها ما را به (اوبه ی سفیان) رساندند. در آنجا کمیته ارتش ملی را تشکیل دادیم که سرهنگ آذر در رأس آن بود.

پس از ۲۵ روز ما را لباس سربازان شوروی پوشانده به باکو بردند. در دهکده (شاه اولان) به صورت نیمه بازداشت مستقر شدیم.

وقتی فرقه دموکرات در آذربایجان قیام کرد. سرگرد رئیس اقامتگاه ما گفت طلیعه قیام از آذربایجان شروع شده و بزودی همه شما را در رأس ارتش ملی آذربایجان می بینم. با اینطرز همگی به آذربایجان بازگشتیم. سرهنگ آذر رئیس ستاد ارتش آذربایجان شد. بقیه در قسمت های مختلف به کار مشغول شدیم. در ارتش آذربایجان چهار نوع افسر خدمت میکردند که ضوابط مشخصی وجود نداشت. افسران فدائی هیچکس را قبول

نداشتند. پیشه وری و بیریا در پادگان جلسه ای با حضور افسران تشکیل دادند که کار به فحاشی کشید. سرهنگ پناهیان بجای سرهنگ آذر رئیس ستاد ارتش شد. آذر را به باکو بردند. ارتش سرخ در قیام فرقه دموکرات دخالت نداشت ولی حضور و حمایتش در همه جا احساس میشد. اما پس از تخلیه ارتش سرخ شور و شوق انقلابی از بین رفت. شورویها سلاحهائی را که به ارتش آذربایجان داده بودند پس گرفتند. شورویها به پیشه وری توصیه کرده بودند که در مقابل ارتش ایران مقاومت نکند. رهبران فرقه دموکرات همه فرار کردند. در تبریز حمامی از خون راه افتاد - اموال و خانه ها غارت شد. بیست و شش نفر از افسران را اعدام کردند از قبیل ژنرال ابوالقاسم عظیمی، سرهنگ مرتضوی، سرگرد قاسمی، جودت، آگهی، سروان غفاری، جعفر سلطانی و همچنین فریدون ابراهیمی، رامین، قلی صبحی و عده ای دیگر را به دار آویختند. چهارتن از افسران ظهیری، حق پرست، سقائی، خاکساری هم در بوکان تیرباران شدند.

من در جنگ بارزانیها علیه ارتش ایران شرکت کردم. در فروردین سال ۱۳۲۶ به عراق پناهنده گردیدم. در فروردین ماه ۱۳۲۹ به ایران مسترد گردیدم و به زندان افتادم. بعد از کودتای ۲۸ مرداد به خارك تبعید شدم. بعد از ۱۶ سال و چند ماه زندان و تبعید در فروردین ۱۳۴۲ آزاد گردیدم.

یکی از فرزندانم در اوایل مهاجرت فوت شد. مادرشان پس از ۱۶ سال انتظار ۶ ماه قبل از آزادی من به سرطان ریه مبتلا شد و درگذشت.

موقعی که از زندان آزاد شدم تلاش فراوان کردم که دخترم را به ایران برگردانم ولی موفق نشدم. او در دامان مادرش در دو سالگی مجبور به مهاجرت شده بود. بالاخره در سال ۱۳۵۰ بعد از ۲۵ سال دوری توانستم او

را در برلن شرقی ملاقات کنم. دختر دوساله ای را ترك گفته و اینك زنی ۲۷ ساله را در برابر خود می دیدم. زنم را میدیدم که ۵ سال بزرگتر شده است. در تمام عمر از نوازش پدرانه محروم بود و اکنون آرزو داشت که مورد محبت پدر قرار گیرد.

شبها تا نیمه شب بیدار میماند و میخواست برایش قصه بگویم. میگفت پدر باید به اندازه ۲۵ سال برایم قصه بگویی. گفتم چه قصه ای بهتر از این خاطرات. بعد از خاتمه داستانم پرسید بابا پشیمان نیستی؟ مامان بیچاره خیلی از تو تعریف میکرد و میگفت حیف...

گفتم بهتر است آفرین گوی قهرمانانی باشیم که زندگی شان را با مظروف گرانباری انباشته و تاریخ پر حادثه ملت ما را خلق کرده اند.



سرلشکر احمد مقربی به اتهام همکاری با شوروی ها دستگیر شد .مقامات امنیتی اورا متهم کردند که برای شوروی ها جاسوسی می کند . در دی ماه ۱۳۵۶ به جوخه اعدام سپرده شد .

نوه شیخ فضل الله در کنار خمینی

یکی از افرادی که نقش مهمی در پیروزی و شکست حزب توده ایران داشته است دکتر نورالدین کیانوری میباشد. از محصلین اعزامی به خارج بود که تحصیلات عالی داشته و پس از بازگشت به ایران در اثر نزدیکی با ارانی به زندان افتاد و پس از شهریور ۲۰ از موسسین حزب توده شد و در تمام مدت رل مهمی در حزب توده داشته است. چون خواهرش هم زن کامبخش بود، این دو از نظر سیاسی نزدیکی زیادی داشتند. کامبخش هم بعلت رابطه با شورویها نقش اساسی رادرحزب توده عهده دار بودوهمه جا کیانوری را یدك میکشید. در سال ۱۳۵۷ وقتی اوضاع ایران بحرانی شد در شوروی اقداماتی صورت گرفت که ایرج اسکندری از دبیر کلی حزب برکنار و کیانوری به دبیر کلی حزب توده منصوب شده و در اسرع وقت همراه گروه دیگری از سران و اعضای حزب توده ایران عازم ایران گردیدند.

دکتر هوشنگ نهاوندی در باره چگونگی همکاری حزب توده با جمهوری اسلامی در نشریه (کوزا) چنین مینویسد:

در سال ۱۹۷۸ حزب توده علیرغم غیر علنی بودن خود بدون هیچگونه مقاومتی از طرف حکومت به صحنه سیاست ایران بازگشت. روزنامه (نوید) بطور آزاد در تهران پخش میشد و در میان سازمانهای مختلف از جمله شورای نویسندگان و دانشگاهیان رخنه کرد. هم آهنگی میان کمونیستها وافراطیون اسلامی و

طرفداران جبهه ملی و مجاهدین از این دوره آغاز شد . بعضی از رهبران حزب توده همکاری با خمینی را اکراه داشتند از جمله ایرج اسکندری افکار ارتجاعی خمینی و آخوندها را محکوم میکرد . ولی حزب توده به دستور مسکو شروع به همکاری کرد . بهمین جهت چند روز بعد از اینکه شاه ایران را ترك گفت دکتر کیانوری به جای اسکندری دبیر کل حزب توده شد . با اینطرز روسها فکر کردند بهتر میتوانند در میان روحانیون بنیاد گرا نفوذ کرده و آنها را در جهت منافع خود به کار گیرند . هدف روسها از این مانور این بود تا طرح آمریکائی (کمر بند سبز) اسلامی را برای نفوذ در جمهوری های آسیائی شوروی خنثی سازند . روسها با اینطرز ضربه سهمگینی بر استراتژی آمریکا وارد ساختند . بهمین جهت کیانوری به ستایش خمینی پرداخت و گفت : ما فکر میکنیم انقلاب ایران یکی از بزرگترین انقلابات عصر حاضر میباشد . تردید نیست که این انقلاب جنبه مذهبی دارد ولی بیشتر باید جنبه ضد امپریالیستی و مردمی و دمکراتیك آنرا مورد نظر قرار داد .

نقش حزب توده در انقلاب اسلامی نقش کمك کننده بود . این حزب کمر رژیم سلطنتی را شکست . پس از پیروزی انقلاب اعضای حزب توده کنترل بانکها و وسایل ارتباط جمعی و دادگاههای انقلاب و روزنامه های مصادره شده را در دست گرفتند و پخش اوراق جیره بندی را در اختیار خود قرار دادند . موازی با آنها مجاهدین خلق هم به خدمت رژیم در آمدند و در اعدامها و کشتارها و غارتها و اداره زندانها و آموزش افراد مسئولیتهائی بر عهده داشتند .

دو سال و نیم بعد وقتی رژیم اسلامی موئتلفین افراطی چپ را که بی فایده دانست رها ساخت ولی حزب توده با رژیم همزبان شده و مجاهدین را محکوم کرد و در قتل عام آنها شرکت جست و کیانوری و حزب توده در مسیر همکاری دائمی و مشتاقانه با رژیم جمهوری اسلامی متعهد شد . از سال ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۳ حزب توده در کنار حزب جمهوری اسلامی تنها حزب رسمی مجاز کشور بود و هیچ فرصتی را برای حمایت از رژیم اسلامی از دست نداد . اطلاعات استراتژیك را که از مسکو دریافت میداشت از جمله حمله قریب الوقوع عراق را به مقامات جمهوری اسلامی اطلاع داد .

***

روزنامه ایران و جهان با نقل از روزنامه (ام نووو) سویس چنین مینویسد :

در جمهوری اسلامی رهبری در دست کسانی است که در اردوگاههای فلسطین- لیبی- روسیه تعلیمات تروریستی دیده اند و تشکیلات اساسی حزب توده هم دست نخورده مانده که به خط امام در آمده است. دبیر موقت حزب اکنون با میزانی است که با نام مستعار جوانشیر فعالیت دارد . تعدادی از افراد درس طلبکی را برای ملاشدن نخوانده اند بلکه تعلیمات مارکسیست لنینی گرفته اند که عبارتند از سید علی خامنه ای که در اردوگاه جرج حبش در یمن جنوبی تعلیم دیده است. موسوی خوئینی ها در آلمان شرقی درس خوانده و با دستورات کرملین سفارت آمریکا را اشغال کرد . وقتی حسنین هیکل برای نجات دیپلماتهای آمریکا واسطه شد موفق به دیدار خوئینی ها نگردید ولی از (اونیگراف) سفیر شوروی خواست وسیله ملاقات او را فراهم سازد که بلافاصله سفارت شوروی ترتیب ملاقات او را داد .

عباس زمانی آموزگار که در سال ۱۹۷۵ توسط پلیس بازداشت گردید با امضای تعهدی که نسبت به قانون اساسی وفادار است آزاد شد و در سال ۱۹۷۸ به فلسطین رفت و تعلیمات چریکی دید و در فوریه ۱۹۷۹ با نام ابوشریف به ایران بازگشت و در سپاه پاسداران مستقر گردید و سیصد فلسطینی را همراه خود آورد و اوایل به ریاست ساوامای خمینی منصوب شد و کشتار زیادی کرد . مدتی هم سفیر ایران در پاکستان بود . حسین موسوی در تلویزیون بعلبك کلاشینکف به دست و قطار فشنگ به کمر با عمامه و ریش دیده شده و مرتب بین ایران و لبنان حرکت میکند و دستورات تخریبی و گروگان گیری میدهد .

***

روزنامه نهضت چاپ آمریکا درباره روابط شورویها و رژیم خمینی چنین نوشت :

امروز نفوذ شوروی در ایران هم از طریق مارکسیست های اسلامی در درون حزب اسلامی و هم از طریق گروه های دیگر چپ تثبیت می شود و در حقیقت آنچه در ایران به پیروی از خط امام شهرت یافته رنگی بسیار تند از حزب توده و کمونیزم دارد و هسته اولیه نفوذ کمونیست ها را در دستگاه اداری و اجرائی کشور تشکیل می دهد . آیت الله منتظری سر دسته گروه امامیه است و در

حقیقت حوزه عملیه قم را در نفوذ کامل دارد .

از تاریخ اشغال افغانستان تا به امروز بیش از یك میلیون و نیم افغانی به ایران پناهنده شده اند و این برای نفوذ تندروهای مسلمان افغانی در درون حزب جمهوری اسلامی بهترین بهانه را بدست میدهد. از مهترین نمونه های این گروه می توان به جلال الدین فارسی، نخستین کاندیدای حزب جمهوری اسلامی برای تصدی پست ریاست جمهوری اشاره کرد که در حقیقت یك افغانی چپ گرا بیش نیست.

بسیاری از همکاران نزدیك خمینی در گروه امامیه با اروپای شرقی و روسیه شوروی پیوندهای نزدیك و دیرینه دارند و خود را سوسیالیست می دانند .

سید علی خامنه ای سخنگوی این گروه است و در مقابله با آمریکا تا تهدید به بستن تنگه هرمز و از پای در آوردن امیر نشین های حوزه خلیج فارس پیش میرود . بعد از خامنه ای باید به خوئینی ها اشاره کرد که تروریستی است تعلیم دیده و در اشغال سفارت آمریکا و برنامه گروگان گیری شرکت مستقیم و موثر داشته و از گردانندگان سازمان تروریستی "نهضت های متحد اسلامی" است. بهزاد نبوی نیز در شمار کسانی است که پیش از انقلاب در آلمان شرقی میزیسته است. بهزاد نبوی از موسسین "شورای نمازگزاران جمعه در قم است و با همکاری آیت الله مشکینی بر نحوه عمل و تصمیمات شورای خبرگان نظارت داشت.

مسکو در عین حال از جلب دوستی و نظر گروههای مخالف خمینی نیز غافل نمانده است، در اوائل سال جاری نماینده مخصوص علی اف در پاریس با مسعود رجوی وقاسملو گفتگو کرده است .

***

عده ای معتقدند که کیانوری و همکارانش در سازمانهای مملکتی در جمهوری اسلامی بطور مخفی نفوذ کرده و حتی در دادگاههای انقلاب نقش موثری داشتند و خیلی ا زقضات تندرو و توده ایها به سرعت کسانی را که سابقه عضویت در حزب توده داشته و بعد بارژیم شاه همکاری میکردند و یا افرادی که در صف مخالف حزب توده بودند به جوخه اعدام سپردند و با نزدیکی رابطه دولت شوروی و دولت جمهوری اسلامی توانستند اسناد و مدارکی در اختیار رژیم جمهوری اسلامی بگذارند که خیلی از برنامه های علیه رژیم را خنثی کنند . آنها با

رسوخ در صف نظامیان تو انستند خیلی از افسران مخالف را به جوخه اعدام بسپارند. در افشای کودتای نوژه و بهم زدن حزب خلق مسلمان و ایجاد مشکلاتی برای شریعتمداری و همچنین در اقدامات علیه بنی صدر و قطب زاده و امیر انتظام برنامه هائی را اجرا کرده و نظرشان این بود که زیر بنای حکومت اسلامی را از توده ایها و چپی ها تشکیل بدهند تا به محض ایجاد فرصت رژیم آخوندی را ساقط و خود جانشین شوند. در همین زمینه هاست که وقتی کیانوری خود را از وفادارترین افراد به (خط امام) اعلام میداشت مصاحبه اش چنین بود:

س- آیا سیاست خارجی ایران در جهت تضعیف نیروهای امپریالیستی گام برمیدارد؟

ج- سیاست خارجی ایران از اول انقلاب تا وقتی که رجائی سرپرستی وزارت خارجه را بر عهده گرفت کسانی در جهت سازش با امپریالیسم آمریکا بودند یعنی آمریکا زدگان در دولت موقت بعد از آنهم بنی صدر و قطب زاده... این قطب زاده نماینده مشخص و دست نشانده آمریکا بود. وقتی موسوی خامنه ای وزیر خارجه شد فصل جدیدی در سیاست خارجی ایران باز گردید. گرچه قبلا" هم با تصمیماتی که خود امام میگرفت نمیگذاشت که خط مشی سیاست خارجی به دست آمریکا زدگان بیفتد. ولی آنها میکوشیدند در خراب کردن مناسبات ایران با کشورهای ضد امپریالیستی اقدام شود. قرارداد با کشورهای سوسیالیستی و غیر متعهد گرایش های ضد آمریکائی بود که در این زمان در سیاست خار جی ایران عرض اندام کرده است.

آمریکا با داشتن روابطی با بنی صدر وقطب زاده و امیر انتظام میکوشید که حمایت سیاسی شوروی را از رژیم جمهوری اسلامی از بین ببرد. یعنی روابط ایران و شوروی آنقدر تیره شود که ایران نتواند از این حمایت بهره گیری کند.

س- از انقلاب اسلامی چه برداشتی دارید؟

یکی از بزرگترین انقلابات جهان میباشد که نوآوریهای ارزنده ای دارد. محققین و جامعه شناسان باید این نوآوریها را مطالعه کرده دریابند. خیلی از جنبش های آزادیخواهی و مترقی جهان سعی دارند از تجربیات انقلاب ایران درس بگیرند و در توسعه مبارزات خود بکار برند. باید گفت خلق ایران اعجاز کرده است زیرا تا یکسال قبل هم تصورش را نمیکرد. ما به انقلاب خیلی ارج می نهیم که رنگ

مذهبی دارد . این انقلاب هم ضد امپریالیست و هم خلقی و هم دمکراتیك است. هدف ریشه کن کردن استعمار و برچیدن بساط سابق بود تا تحولی به نفع توده های زحمتکش به وجود آید . انقلاب آزادیهائی ایجاد کرد که ما داریم از آن برخوردار میشویم. اکنون آزادی که در ایران هست در هیچ کجای جهان نیست.

ما این آزادی را خیلی ارج می نهیم. در عین حال معتقدیم که تمام نیروهای ملی باید زبان مشترك پیدا کنند تا دست آوردهای انقلاب را حفظ کرده و تحکیم سازند .

ما با چپ روی موافق نیستیم بلکه به مسائل عمده انقلاب خیلی اهمیت میدهیم. به نیروهای تحت رهبری امام و چپی ها توصیه میکنیم با هم همکاری کنند و ما هم برای هرگونه همکاری آماده ایم.

س- درباره ارتش چه نظری دارید؟

ج- معتقدیم که باید ارتش ملی باشد . نه ارتش وابسته به امپریالیسم و ژاندارم منطقه... وظیفه ارتش حفظ سرحدات کشور میباشد . پیشنهاد ما این است که یك قرار داد عدم تجاوز با کلیه کشورهای همسایه مثل عراق- شوروی- ترکیه- پاکستان- افغانستان و کشورهای عربی خلیج منعقد گردد . باید یك ارتش ملی داشته باشیم که حجم ارتش رژیم سابق را که فقط برای در هم شکستن تمام جنبش های آزادی بخش در منطقه و اطراف ایران بود نداشته باشد .

س- در جریان انقلاب صحبت شد که ممکن است آمریکا به ایران حمله کند . در آن صورت قرار داد ۱۹۲۱ مطرح میگردد که شوروی میتواند به ایران نیرو بیاورد . گروهی معتقدند که قرار داد ۱۹۲۱ لغو شده است. نظر شما چیست؟

ج- این قرار داد هنوز لغو نشده و قدرت قانونی دارد و دولت هم خود را متعهد به انجام آن میداند . این قرار داد ضامن استقلال ایران است و مانع دخالت نظامی آمریکا در ایران میشود . وقتی هم در پاریس از امام سئوال شد گفتند اگر آمریکا قصد حمله به ایران را دارد از آن کشور نیرومند تر هم هستند و به آنها اجازه نخواهند داد. همچنین امام چند بار گفته اند از شوروی چیز بدی ندیده ایم. بهر حال این قرار داد استقلال ایران را حفظ میکند و هیچ تعهدی هم برای ایران ندارد .

س-درباره نظریه اقتصادی بنی صدر و آیة الله طالقانی چه نظری دارید؟

ج- نظریاتی که روشنفکرانی نظیر بنی صدر- شریعتی- دکتر پیمان- آیتالله طالقانی داده اند از هسته های خلقی برخوردار میباشد. حفظ منافع زحمتکشان و دفاع از حقوق مستضعفان را شامل است. هنوز نمونه ای پیدا نشده که این هدفها را به واقعیت تبدیل سازد. تا بحال همه اش وعده بوده است. ما معتقدیم که در نظام اقتصادی سرمایه داری یعنی غارتگری بی بندوبار، رسیدن به این هدفها محال است.

س- در اعلامیه دکتر سنجابی هر گونه استبدادی از جمله استبداد پرولتاریا محکوم شده است. نظر شما چیست؟

ج- دکتر سنجابی هنوز مفهوم دیکتاتوری را نفهمیده است. دیکتاتوری پرولتاریا فقط از نظر واژه دیکتاتوری است. دیکتاتوری به معنی کلاسیك این است که اقلیتی به اکثریتی تحمیل شود ولی در دیکتاتوری پرولتاریا مفهومش اعلام قهر نسبت به ضد انقلاب بورژوازی است.

س- دولت حاضر را چگونه میبینید؟

ج- یك دولت بورژوازی ملی است. همان که دکتر مصدق بود... نه خورده بورژوا. نه چیز دیگر.

س- آینده را چگونه میبینید؟

ج- با فرو ریختن یك نظام پنجاه ساله فرعونی که مجال نداده شخصیت ها رشدکنند وضع بغرنج است. اکنون بیمار بهبود یافته ولی هنوز تب باقی است که این تب کشنده نیست.

انقلاب ایران نشان داد که نیروی فوق العاده ای دارد که این نیرو فقط برای تخریب نبوده و نقش سازنده ای هم دارد و ما هم باید کمك کنیم تا به ثمرات آن برسیم.

***

دکتر کیانوری با سمت دبیر کلی حزب توده به شدت از خمینی و رژیم او حمایت میکرد که معروف به (آیتالله کیانوری) شده بود. مصاحبه زیر را هم با مجله تهران مصور به عمل آورد:

س- شما که پیشنهاد جبهه متحد خلق را داده اید گروهی از طرفداران خمینی حاضر شدند با نیروهای چپ همکاری کنند ولی همکاری با نیروهای دمکراتیك و

سوسیالیستی را رد میکنند و همچنین نیروهای چپ نیز حاضر به همکاری با حزب توده ایران نیستند با اینطرز آیا برنامه شما مانند برنامه های قبلی شما با شکست رو برو نخواهد شد؟

ج- ما در گذشته پیشنهاد تشکیل جبهه واحد ضد دیکتاتوری را دادیم. گرچه بطور رسمی تشکیل نشد اما بطور واقعی با عمیق ترین شکل دوشادوش هم مبارزه کردند. برای آینده نیز ما همین اعتقاد را داریم و معتقدیم نیروهای مبارز باید در مبارزه با امپریالیست هم آهنگی داشته باشند.

س- نیروهای مذهبی نه تنها خواهان چنین وحدتی نیستند بلکه موضع سرکوب گرانه در برابر نیروهای دمکراتیك دارند.

ج-برخی از نیروهای مذهبی کوشش مداوم دارند تسلط مطلق خود را بر جنبش مردم اعمال کنند و به شیوه های ناجوانمردانه توسل میجویند. آنها برای اینکه مردم را علیه نیروهای چپ به شورانند به شیوه های غیر دمکراتیك دست میزنند. تمام کوشش ما برای وصل است. ما اتحاد تمام نیروهای انقلابی را میخواهیم تا انقلاب حداکثر موفقیت را به دست آورد. اگر جبهه متحد خلق تشکیل شود بنفع انقلاب میباشد والا به انقلاب ضربه وارد خواهد شد. ما نمی توانیم از تجدید حیات ارتجاع و برگشت دیکتاتوری نگران نباشیم. قبل از انقلاب، آیتالله خمینی موضع قاطع داشت در حالیکه بسیاری از رهبران مذهبی و سیاسی طرفدار بقای مشروطه سلطنتی بودند. ما در گذشته مرتکب اشتباهاتی شده بودیم از جمله درباره دکتر فاطمی که بعدها نادرستی آن ثابت شد. لذا رهبری حزب تصمیم دارد تا دلائل کافی نداشته باشد درباره شخصیت های سیاسی قضاوت نکند. هم اکنون هم نیروهای دست راست میخواهند رهبری آیتالله خمینی را تضعیف کنند.

س- از طرف دستگاه رهبری مملکت حزب توده متهم به وابستگی به شوروی است. نیروهای چپ هم همین عقیده را دارند.

ج- حزب توده فداکارترین و مهمترین نیروهای سیاسی ایران است. ما برای حفظ منافع ملی حاضریم همه چیز خود را فدا کنیم. این اتهامات کار ارتجاع است.

س- این اتهامات از طرف انقلابی ترین گروهها به شما نسبت داده میشود چه میگوئید ؟

ج- آنها نظرات غلط را تکرار میکنند. اتحاد شوروی بزرگترین دژ علیه

امپریالیزم آمریکا میباشد . رابطه ما با حزب کمونیست شوروی رابطه احزاب برادر میباشد . همچنین نظر ما همیشه این بوده که سلطنت در ایران ساقط و جمهوری مستقر گردد . در بعضی موارد با جبهه ملی همصدا بودیم تا شاید بتواند دیکتاتوری را از بین برده و دمکراسی را با سلطنت برقرار کنند . ولی حال که در ایران انقلاب عمیقی صورت گرفته و جهت این جمهوری به سوی پیشرفت است ما از آن حمایت میکنیم.

س- برداشت شما از نیروهای سیاسی سالهای گذشته در ایران چیست؟

ج-ما کلیه نیروهای چپ به استثنای مائوئیست های خائن را افرادی میدانیم که در مبارزه امپریالیستی سالم هستند . هرچند محصول سیاسی آنها منفی است . اگر نیروهای چپ متفق نشوند راه را برای انحصار طلبی نیروهای راست باز کرده اند و انحصارطلبان مسلط میشوند .

س- در تظاهرات اول ماه مه نیروهای چپ تظاهرات مشترکی داشتند اما حزب توده شرکت نکرد و در جهت مسیر حرکت نیروهای حزب جمهوری اسلامی بود . آیا این خود جدائی طلبانه نبود؟

ج- ما پیشنهاد کرده بودیم که کلیه نیروهای مذهبی و غیر مذهبی مسیر واحدی را برای تظاهرات انتخاب کنند بهمین جهت با نیروهای مذهبی که عظیم ترین نیروها را داشت سمت گیری کردیم. اینکار درستی بود . نیروهائی که زیر رهبری آیةالله خمینی است دارای محتوی انقلابی وجدی است ولی نیروهای دیگر وضع خاصی دارد . ما نیز از نیروهای زیر نظر ایشان حمایت میکنیم. ما شورای انقلاب را تائید میکنیم. سازمان فرقان که آیةالله مطهری را ترور کرد وابسته به امپریالیسم است. درباره ترور ایشان ما اطلاعات موثقی داریم که نمیتوانیم فاش کنیم. این سازمان پیش از انقلاب برای ترور رهبران سیاسی مخالف رژیم شاه تشکیل شده بود و آن برنامه شکست خورد و ترورهای فعلی ادامه فعالیت ساواك میباشد . خط قرمز بین ارتباط فرقان و ساواك پیدا شده است. ما اطلاع داریم که ۱۳۵ نفر متخصص ایجاد آشوب از طرف سیا به ایران آمده و با گروههائی از ساواك سازمان مخفی تشکیل داده اند و مشغول فعالیت علیه حکومت هستند . بهر صورت ما به آینده خوش بین هستیم زیرا تغییرات بنیادی در ایران به وجود آمده است.

کیانوری ضمن مصاحبه دیگری چنین گفت:

در مورد فریدون کشاورز و کتاب اخیر وی چه نظری دارید، و حرفهای او را تا چه حد تائید می کنید ...؟

کیانوری: کشاورز بنظر من یك واز ده سیاسی است که چند سال پیش از کمیته مرکزی حزب اخراج شده است.

او زمانی عضو حزب شد که امکان وزارت و وکالت برای او وجود داشت، اما دوران بعد از ۲۸ مرداد را نتوانست تحمل کند.

س- ولی خودش می گوید استعفا کرده...

کیانوری: دروغ می گوید اخراج شده آنهم به علت انشعاب مائوئیستی که ترتیب داد. به چین رفت و با نیکخواه به فعالیت مشغول شد. البته ما اخراج او را اعلام نکردیم. کشاورز از تاریخی که به عراق رفت با حزب رابطه ای نداشته و این مهملات را می نویسد که دوباره مقامی در جامعه بگیرد...

س- مطالبی که درباره شما و ناصر فخر آرایی می نویسد، چطور...

کیانوری: این ادعایش هم نادرست است تمام چیزهایی که درباره حزب توده نوشته دروغ محض است، به این دلیل که شواهد او همه مرده اند، او میگوید، مطالب مربوط به دهقان و محمد مسعود و ترور شاه را از ستوان قبادی شنیده ولی او کجاست که بگوید، نگفته ام. بهر حال اگر من و حزب توده در این ماجراها نقشی داشتیم، خیال میکنید، این سی سال شاه بر علیه ما بکار نمی گرفت؟ باید دید ازاین مسائل مخصوصا" ترور مسعود و دهقان چه کسی نفع میبرد؟ یا عده ای دیوانه هستند مثل کسانی که این ترورها را راه انداخته اند یا کسانی هستند که از این قضایا سود میبرند.

در مورد زاخاریان ارمنی چه توجیهی دارید؟

کیانوری: همه پرونده ها نشان میدهد که به قتل رسید، یعنی ساواك او را گرفته و به قتل رسانده، ما حتی میدانیم چه کسی او را "لو" داده که الآن فراری است. چون دلیل قطعی نداریم نام نمی برم... بهر حال این ها مسائلی است که سی سال قبل حزب ما حل کرده، همین آقای کشاورز هم سی سال پیش مطرح کرده و جواب گرفته و تمام شده است. یك چیزی که او ادعا کرده و تمام شده باز هرکسی میتواند ادعا کند چه سودی دارد...؟

س- درباره ۲۸ مرداد و عدم حمایت از دکتر مصدق چه میگوئید؟

ج- روز ۲۸ مرداد سه بار با مصدق صحبت کردم. بار اول و دوم مصدق گفت همه چیز در دست من است، این واقعه بسیار کم اهمیتی است واحدهای امنیتی آنها را در هم خواهدشکست. این جمله خود مصدق است."اگر شما به خیابان بیائید جنگ و برادر کشی خواهد شد، من هیچ مسئولیتی را نمی پذیرم."

شما فکر می کنید ما با وجود این گفته اگر سر خود کاری میکردیم تمام حادثه گردن ما نمی افتاد و دکتر مصدق هم علیه ما نبود. ساعت ۱۱ همانروز به دکتر مصدق گفتم، شما یك پیام از رادیو بفرستید و مردم را به مقاومت دعوت کنید. عین همین پیام را هم برای آیت اله خمینی فرستادیم.

ما که در آن حال نیروئی نداشتیم، سازمان افسری حزب توده که می گوئید بیشتر از ۶۰۰ نفر نبودند که دویست وسی نفرشان طبیب بودند، عده ای هم در دادرسی ارتش بودند که شناخته شده و برکنار شدند. سرگرد مبشری، سرهنگ فضل اللهی، همه در دادرسی ارتش بودند. خلاصه ما بیشتر در جمع مهندس ها، اطبا و در دادرسی ارتش تمرکز داشتیم یعنی نیروی فعال ما در ارتش یك دهم نیروی فعال افسری وابسته به جبهه ملی نبود ... چنانچه افسران مصدقی تمام پست های فرماندهی را داشتند، سرهنگ مجللی، سرهنگ ممتاز، فرماندهان درجه اول ارتش بودند ... یك نکته دیگر اینکه درست در روز ۲۷ مرداد ۶۰۰ نفر از کادر مرکزی ما را در تهران توقیف کردند و این اقدام ناگهانی تمام زنجیرهای اطلاعاتی ما را از هم پاشید.

ساعت ۲ بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد ۳۲ وقتی همه چیز تمام شده بود مصدق در آنوقت گفت: همه به من خیانت کردند، دیگر از من کاری ساخته نیست...

کیانوری درباره ۲۸ مرداد هم چنین گفت:

با شکست کودتا در روز ۲۵ مرداد ستاد کودتاچیان و رهبر کودتا به سفارت آمریکا انتقال یافت بنابر این اقدامات آنها از دید هواداران حزب ما خارج گردید. در عین حال میدانستیم که کودتا خواهد شد ولی نمیتوانستیم خبر بگیریم. تنها خبری که به ما رسید این بود که کودتاچیان میخواهند دولت زاهدی را در خوزستان علم کنند تا آمریکا آن دولت را به رسمیت بشناسد.

کیانوری درباره بازگشت سران حزب توده به تهران چنین گفت:

در حال حاضر ٤٠ نفر از رفقای ما به ایران آمده اند ، که غیر از لباس تنشان هیچ چیز ندارند و البته غیر از چیزهایی که در اندیشه شان هست. راستش اکثر شناسنامه های ما از بین رفته یعنی ساواك وقتی خانه های ما را جستجو میکرد همه چیز را از بین برد . حالا باید رفقا را یکی یکی بفرستیم تبریز، مشهد و شهرهای دیگر که در محل شناسنامه شان را بگیرند ... یعنی کوچکترین کمك به این مهاجرین که سی- چهل سال مبارزه کرده اند ، نمی کنند ، حتی کارشکنی هم می کنند ... البته من بتازگی شناسنامه گرفته ام ، ولی باز در زحمت هستیم.

***

دکتر کیانوری در مقاله "انقلاب بزرگ و شکوهمند میهن ما" در نشریه دنیا شماره ٥ ، دی ١٣٥٨ چنین می نویسد : "اسناد افشاء شده از جاسوسخانه آمریکا به خوبی نشان می دهد که این جبهه وسیع ضد انقلابی از امیر انتظام ها ، مقدم مراغه ای ها و نزیه ها در مرکز دولت و نزدیکی بلاواسطه رهبری انقلاب آغاز میشود و جبهه ملی و حزب ایران و حزب خلق مسلمان و گروهکهای مائوئیستی و شبه مائوئیستی کومله و شیخ عزالدین حسینی و خانهای بلوچ و افسران سرسپرده آریامهری مانند علیارها و همدستانش در واحدهای ارتش و نیز شیخ عثمانها وشیخ جلالها دست نشاندگان حکومت ارتجاعی بعث عراق در کردستان و خوزستان را در برمیگرفت"

***

کیانوری همچنین ضمن مصاحبه ای چنین گفت :

س- آیة الله خمینی و حزب توده تا کی میتوانند مسیر مشترکی داشته باشند؟

ج- مدت بسیار طولانی ... من فکر نمیکنم هیچ تفاوت فوق العاده ای بین سوسیالیسم علمی و محتوای اسلام وجود داشته باشد . برعکس جهات مشترك فراوانی هم دارند .

س- پشتیبانی عمده شما از کجا ناشی میشود؟

ج- طبقه کارگر ایرانی که حدود سه میلیون نفر میباشند و آگاهی فراوان دارند . خود شاه هم پذیرفته بود که کارکنان صنعت نفت تنها از دستورات حزب توده تبعیت میکنند . ما بین روشنفکران و بورژوازی از حمایت زیادی برخورداریم .



دکتر کیانوری پس از سقوط رژیم وبازگشت به ایران با تمام قوا از جمهوری اسلامی حمایت کرد . نزدیکانش می گفتند که بزودی نخست وزیر خواهد شد ولی فعلاًو وهمسرش درزندان جمهوری اسلامی بسر می برند .

بازداشت توده ایها در جمهوری اسلامی

پس از چند سال همکاری نزدیك توده ایها به رهبری کیانوری و احسان طبری با جمهوری اسلامی ناگهان این روابط به تیرگی گرائید و بازداشت توده ایها در هر شغل و مقامی که بودند شروع شد .

روزنامه (ایران تایمز) چاپ واشنگتن چنین نوشت :

در کتاب جدیدی که در لندن انتشار یافت، فاش شد اطلاعاتی که منجر به کشف شبکه های جاسوسی حزب توده در ایران و دستگیری نورالدین کیانوری و احسان طبری و سایر رهبران حزب گردید در سال ۱۹۸۳ (۱۳۶۲شمسی) از طرف انگلستان در اختیار دولت جمهوری اسلامی گذاشته شد .

براساس مندرجات این کتاب که تحت عنوان "جنگ خلیج فارس، ریشه و عواقب آن" توسط ۲ روزنامه نگار انگلیسی نوشته شده است، در ماه جون سال ۱۹۸۲ "ولادیمیر کوزیچیکین" که تحت پوشش دیپلمات در سفارت شوروی در تهران کار میکرد به انگلستان پناهنده شد و اطلاعات مربوط به شبکه های جاسوسی شوروی را در ایران در اختیار مقامات انگلیسی قرار داد .

در کتاب مذکور بدون آنکه به منبع مشخصی اشاره شده باشد ، گفته شده که دولت انگلستان اطلاعات بدست آمده از "کوزیچیکین" را در فوریه ۱۹۸۳ در یك کشور بی طرف خاورمیانه در دسترس جمهوری اسلامی قرار داد .

نویسندگان کتاب "جنگ خلیج فارس، ریشه ها و عواقب آن" ، مدعی هستند که جزئیات تازه ای درباره چگونگی متلاشی شدن شبکه های جاسوسی شوروی را در ایران فاش کرده اند .

خبرگزاری رویتر طی گزارشی در این باره نوشت:

در فوریه ۱۹۸۳ به دنبال انتقال اطلاعات سری از منابع انگلیسی به جمهوری اسلامی ۸۰ تن از سران حزب توده در یك حرکت ناگهانی نیروهای امنیتی در ایران دستگیر شدند. در مدارکی که از طرف دولت انگلستان در اختیار جمهوری اسلامی گذاشته شد، از ۳۰ تن اتباع ایران و شوروی که کارگردانان اصلی شبکه بشمار میرفتند، مشخصا" نام برده شده بود.

متعاقبا" ۱۰۱ شبکه جاسوسی شوروی در سرتاسر ایران کشف و متلاشی وافرادی که در این شبکه ها فعالیت داشتند به محاکمه کشیده شدند ۱۰ تن از متهمین به اعدام و بقیه به زندان محکوم شدند.

بنا به نوشته کتاب مورد بحث، دولت انگلستان اطلاعات خود را فقط بمنظور خنثی کردن فعالیتهای جاسوسی شوروی در ایران در اختیار مقامات جمهوری اسلامی گذاشت و در مقابل آن چیزی از دولت جمهوری اسلامی مطالبه نکرد.

***

دکتر نهاوندی درباره بهم خوردن روابط حزب توده و جمهوری اسلامی چنین مینویسد:

در سال ۱۳۶۲ دادستان اسلامی حزب توده را معلق اعلام و رهبران حزب از جمله کیانوری و همسرش را دستگیر ساخت. غرب این اقدام را شکست سیاسی کرملین تفسیر کرد، در حالیکه اینکار چیزی جز یك سر هم بندی در جهت فریب افکار عمومی غرب نبود. همانطوریکه هنگام سرکوب عبدالناصر از کمونیستها مسکو از او حمایت میکرد.

وقتی کیانوری بر صفحه تلویزیون ظاهر شد و به روال محاکمه استالینی به ستایش انقلاب اسلامی پرداخت و اعتراف کرد که به خط امام خیانت کرده و مستحق شدیدترین مجازاتها میباشد کسانی که برنامه ها را تماشا کردند متوجه شدند که آثار ترس از مرگ و شکنجه از سیمای یکایك آنها دیده میشد. ولی سخنگوی حزب توده گفت حتی پس از دستگیری رهبران حزب سیاست ما مبنی بر حمایت از انقلاب اسلامی تغییر نکرده است.

گفته میشود مشوق اصلی حمله به کمونیستها گروه حجتیه بوده اند که بعدا" حکم مرگ سازمان حجتیه هم صادر شد.

با وجود این کمی بعد از این وقایع دولت شوروی رهبران تهران را مورد ستایش قرارداد.

در ژانویه ۱۹۸٤ دادگاه انقلاب اسلامی ارتش ۸٦ تن از رهبران حزب توده را محکوم ساخت که نام رهبران سرشناس حزب توده در آن نبود و محکومین گمنام بودند. قاضی دادگاه محمد نیك بود که همراه ری شهری که عقاید مارکسیستی و تروریستی داشت آنها را محاکمه میکرد.

بااینطرز غرب باور کرد که رژیم تهران ضد کمونیست است. چند تن از رهبران حزب توده به شمال شهر به اقامتگاهی منتقل شدند. احسان طبری شروع به نوشتن مقالاتی در روزنامه جمهوری اسلامی کرد. کادرهای حزب توده در حزب جمهوری اسلامی بکار گمارده شدند. برای روسی شدن ایران به سرعت اقدام شد و عملیات بر وفق مراد مسکو پیش میرفت.

بهر حال میتوان گفت که از سال ۱۹۲۰ تاکنون حزب کمونیست ایران زیر فرمان مسکو بوده و در خلال ٦٥ سال موجودیت خود نشان داد که چیزی بیش از یك (حزب خارجی) نبوده است.

با توجه به اینکه مارکسیسم در کشورهای جهان سوم و پیشرفته اعتبار خود را از دست داده و دیگر حاصل برانگیزنده ای برای توده ها نیست مسکو برای سیاست توسعه طلبی خود از مذهب به عنوان عامل آزادی در آمریکای لاتین و اسلام ضد امپریالیست در کشورهای مسلمان بهره برداری مینماید.

***

وقتی سران حزب توده دستگیر شدند مهدوی کنی (نخست وزیر سابق جمهوری اسلامی) گفت: من از روزهای اول میدانستم که حزب توده خائن است. چون از زمان مشروطیت چپ گراها سابقه خیانت داشتند. حیدر عمواوغلی ها و امثالهم از روسیه آمدند و آیتالله بهبهانی را کشتند. عده ای هم شیخ فضل الله نوری را به عنوان مخالف با مشروطه کشتند. ما باید از این حرکات عبرت بگیریم که مبادا آلت دست بیگانگان شویم. نظام جمهوری اسلامی برای اینکه خائنین را بشناسد میدان به آنها داد و آخرین گروه همین توده ایها بودند که نفاق شان از همه منافقین زیادتر است. عده ای از منافقین از اول میگفتند ما مخالفیم ولی توده ایها میگفتند ما در خط امام هستیم اما شورای نگهبان و مهدوی کنی در خط امام

نیست اما کیانوری در خط امام است. اینهم از معجزات انقلاب عصر ما میباشد. آنها ٤٠ سال خیانت کردند و به اقرار خودشان در بیرون بودند. روزی که مردم ما انقلاب کردند وشهید دادند و شاه را بیرون کردند اینها بدون اجازه وارد مملکت شده وبعد هم از ما انقلابی تر گردیدند و حتی اخیرا" گفتند امام هم از خط خودش خارج شده است. زیرا خط کاپیتالیستی و امپریالیستی را پیش کشیده و شورای نگهبان را تائید کرده و معلوم میشود که انقلاب دارد از خط خودش منحرف میشود و ما انقلابیهای اصیل (یعنی توده ایها)باید وارد صحنه شویم و نگذاریم انقلاب از مسیر خود و همچنین امام ازخط خود خارج شود. ولی امام گفتند این از معجزات انقلابی و امدادهای غیبی بود که توطئه اینها کشف شد. نوع خیانت این بود که افرادی را در مراکز دولتی و جاهای دیگر گذارده و اسناد و ارتباطات را به دست میآوردند که کشف شد. دبیر کل حزب توده به بهشتی میگفت شما که رئیس دیوان کشور هستید طبق قانون اساسی بی دلیل نمیتوانید اشخاصی را محکوم کنید ولی بهشتی گفت در همین تلویزیون میتوان ثابت کنم که شما خیانت کرده اید ولی این قسمت پخش نشد چون اسناد کاملا" کشف نشده بود. بعد معلوم شد که خیانت آنها تنها به ملت ایران نیست بلکه خیانت به شوروی هم هست. بدبخت آنهائی که به این خائنین تکیه کرده اند. آنها شورویها را هم لو داده اند. حالا بعضی از رسانه های گروهی از اینها طرفداری میکنند و آنها را مردمی آزادیخواه میدانند و میگویند اینها توطئه است. وقتی اینها خود وابستگی ها و خیانتها را میگویند و بستگی خود را به دیپلماتهای شوروی بیان میدارند بازهم بگوئیم نه اینها مردم صالحی هستند.

موسوی اردبیلی رئیس دیوانعالی کشور وقت گفت حزب توده میگفت من حزب اللهی و خط امامی هستم ولی وقتی جنگ به مرحله حساسی رسید زهر خود را ریخت و با اربابش همصدا شد.

***

رادیوی اسرئیل گفت طبق اسنادی که از سازمان خرابکاری در بیروت به دست آمده سازمان دمکراتیك فلسطین سال گذشته ٦٠ تن از افسران خود را به تهران فرستاد تا افراد حزب توده را آموزش نظامی دهند. در این سند تصریح شده که افسران اعزامی به تهران در شوروی تعلیم دیده اند.

روزنامه تایمز لندن نوشت (ولادیمیر انریویچ کوزیچکین) معاون کنسول و نماینده "کی- جی- بی" در اواسط سال ۱۹۸۲ اتومبیل خود را در یکی از خیابانهای تهران گذارد و مفقود گردید. بعدا" خبر داده شد که وارد لندن شده و خود را در اختیار دستگاههای اطلاعاتی انگلستان گذارده است. سایر نشریات نوشتند بموجب اطلاعاتی که او داده جمهوری اسلامی اقدام به دستگیری سران حزب توده کرد. دادستان تهران گفت توده ایها به جاسوسی برای روسها و جعل اسناد اعتراف کرده اند. در تهران حدود ۷۰۰ تن توده ای در زندان اوین بازداشت شدند. چند روز بعد موسوی تبریزی دادستان، حزب توده را منحله اعلام کرد و از افراد حزبی خواست که به پلیس و پاسداران انقلاب خود را معرفی کنند والا محارب با خدا شناخته خواهند شد. در همان موقع ۱۸ تن از اعضای سفارت شوروی عناصر نامطلوب شناخته شده و به آنها اعلام شد که طرف ٤٨ ساعت کشور را ترك گویند.

در بین آنها سه رایزن- سه دبیر اول- یك دبیر دوم و دو دبیر سوم و سه وابسته نظامی و یك معاون و یك کارمند قسمت بازرگانی مجموعا" یك چهارم کارکنان سفارت در تهران هستند.

***

روزنامه هرالد تریبون نوشت (کوزیچکین) رابط حزب توده و دستگاه جاسوسی شوروی بوده است.

در سفر محرمانه ای که هاشمی رفسنجانی و علی اکبر ولایتی به لندن کردند اطلاعات مورد نیاز از جمله اسامی اعضای فعال حزب توده و عاملین شوروی در ایران در اختیار آنان گذارده شد. اینها همان کسانی هستند که در مصاحبه های تلویزیونی به گناهان خود اعتراف کرده اند.

***

رادیو مخفی (صدای ملی ایران) که گفته میشد از باکو به زبان فارسی پخش میشود اعلام داشت که رهبران زندانی حزب توده دیگر هیچ مسئولیتی ندارند و توصیه ها و عملیات آنها باطل میباشد و از این پس کمیته حزب توده در خارج مسئولیت حزب توده را عهده دار میباشد. سپس گفت شوهای تلویزیونی درباره اعترافات سران حزب توده وسیله ساواکی ها که در خدمت دولت اسلامی هستند

تنظیم شده است.

رادیوی صدای ملی ایران گفت تاکنون عده ای از رفقای قهرمان ما زیر شکنجه شهید شده اند و از آیده آلهای مترقی حزب دفاع کرده اند.

***

نماینده حزب توده ایران در کنفرانس (احزاب کمونیست خاورمیانه) که در نیکوزیا پایتخت قبرس تشکیل شده بود چنین گفت:

"روحانیون مرتجع حاکم بر جمهوری اسلامی در فوریه ۱۹۸۳ یك حمله ناگهان و همه جانبه علیه حزب توده را شروع و عده زیادی از رهبران و اعضای حزب را دستگیر نمودند و حزب غیر قانونی اعلام شد و اموال آن ضبط گردید. "حزب ما تنها مانع عمده در مقابل خائنین به انقلاب بود و حمله علیه حزب ما با کمك سرمایه داران بزرگ و ملاکین و عناصر باقیمانده رژیم سابق صورت گرفت."

نماینده دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب توده همچنین گفت: "در هیچ دوره ای از تاریخ معاصر ایران چنین حکومت خون آشامی وجود نداشته است و بموجب منابع موثق ظرف دو سال گذشته هزاران نفر از اعضای سازمانهای دمکراتیك به جوخه اعدام سپرده شده اند."

نماینده حزب توده در ادامه سخنان خود گفت: " در فوریه گذشته ۱۰ نفر از اعضای حزب توده که شامل تعدادی از افراد نظامی بودند به جوخه اعدام سپرده شده اند و ریاست دادگاه به اصطلاح انقلابی را ملای جلاد و فاشیستی بعهده داشت که اکنون وزیر اطلاعات و امنیت است. فرمانده نیروی دریایی و عده ای از افسران عالیرتبه از جمله اعدام شدگان بودند."

به گزارش رادیوی "صدای ملی ایران" نماینده حزب توده سپس گفت رهبران و اعضای حزب توده در زندان تحت شکنجه های بدنی و روحی قرار گرفته اند. او گفت: عده ای از رهبران حزب ما ناپدید شده اند."

وی با اشاره به اینکه "روحانیون گرایش به طرف راست را شروع کرده اند" گفت: "حمله زبانی به اصطلاح شیطان بزرگ هنوز شنیده میشود ولی این حملات برای منحرف کردن افکار مردم از واقعیات سیاست خارجی ایران است."

نماینده حزب توده با عنوان کردن اینکه " دولت ایران از جنگ ستایش میکند" گفت آیت اله خمینی در سخنان اخیر خود درباره جنگ ایران و عراق گفت این

جنگ برای جهان و هر ملتی یك رحمت است و بهمین ترتیب است که رهبران ایران همزیستی مسالمت آمیز بین سیستم های مختلف اجتماعی را رد میکنند . آنها این امر را ثباتی بین کمونیسم و سرمایه داری میدانند .

نماینده حزب توده سیاست جمهوری اسلامی را در صدور انقلاب به کشورهای دیگر مورد انتقاد قرار داد و گفت این سیاست باعث جنگ ایران و عراق شده است. وی گفت: "مسئولیت اصلی در این زمینه به عهده خمینی است. او است که به مردم میگوید اگر دشمن را بکشید به بهشت میروید و اگر دشمن شما را بکشد باز هم به بهشت میروید و در هر حال شما برنده جنگ هستید."

نماینده حزب توده سپس گفت اصلاحات اجتماعی و اقتصادی محدودی که در مرحله اول انقلاب انجام شد اکنون بتدریج لغو میشود . صنایع ملی شده را دوباره به مالکین بخش خصوصی بر میگردانند و قوانین اصلاحات ارضی و ملی کردن تجارت خارجی به فراموشی سپرده شده است.

نماینده حزب توده در پایان گفت: " حزب ما پابرجاست و مبارزه میکند . رژیم ارتجاعی خمینی، مانند سلف سلطنتی خود قادر نخواهد بود مقاومت قهرمانانه طبقه کارگر ایران را در هم بشکند."

***

بگفته رادیوی جمهوری اسلامی همزمان با روزهائی که حزب توده بعد از مدتها دستی از آستین بدر می آورد و در صحنه سیاست ایران ظاهر میشد در حوزه علمیه قم نیز گروهی از آخوندهای سرسپرده مسکو ودر پاره ای از موارد اعضای حزب کمونیست افغانستان- نفوذ و قدرت روز افزونی بدست می آورند . رادیوی مسکو از آغاز سال ۱۹۸۲ حمله به گروه حجتیه را به عنوان سرسپردگان شاه و ساواك آغاز کرد .

***

به دنبال بازداشت سران حزب توده خبر گزاریهای خارجی مطالبی انتشار دادند که از جمله خبرگزاری رویتر چنین گفت: ۱۹ تن از رهبران حزب توده در تلویزیون جمهوری اسلامی ظاهر شدند و ضمن محکوم کردن فعالیت ٤٠ ساله این حزب اعتراف کردند که حزب توده در ایران تلاش فراوان داشت که منافع دولت شوروی را در ایران تضمین کند . کیانوری و سایر رهبران حزب توده به

جاسوسی شوروی اعتراف کرده اند . در یك برنامه تلویزیونی که مدت ۹۰ دقیقه طول کشید محمد علی عموئی ریاست جلسه را بر عهده داشت.

رویتر اضافه کرد که سه تن از رهبران حزب توده تکذیب کرده اند که در زندان آنها را شکنجه کرده اند .

افرادی که صحبت میکردند سالم بودند ولی بعضی شان صدای گرفته ای داشتند و یکی از آنها به نام علی قلاویج هنگامی که نوشته ای را در مورد نقش حزب در تحریك کردها قرائت میکرد میلرزید .

رهبران حزب در ضمن محاکمه در کنار میز طویلی نشسته و بالای سر آنها شعار (نه شرقی و نه غربی جمهوری اسلامی) و یك عکس از آیة الله خمینی بود .

محسن رضائی فرمانده سپاه پاسداران هم گفت ما هیچ عجله ای برای اعدام رهبران حزب توده نداریم زیرا آنها هنوز مقداری اعترافات دارند که باید بکنند . با این اعترافات آنها حکم مرگ خود را صادر کرده اند .

***

رادیو مسکو در مقابل انتشار این مطالب چنین گفت :

مقامات جمهوری اسلامی رهبران حزب توده را در زندان مورد شکنجه روحی و بدنی قرار داده اند . الکساندر لوچنکوف روزنامه نگار روسی که مدتها در ایران سابقه کار داشته گفت : وقتی چند سال پیش مردم ایران قیام کردند و شاه را برداشتند احزاب پیشرو که از مخفی گاه خارج گردیده به فعالیت پرداختند . ولی اکنون که چهار سال از انقلاب گذشته رهبران حزب توده زندانی و نشریات آنها ممنوع شده است. مقامات جمهوری اسلامی رهبران حزب توده از جمله کیانوری را به زندان انفرادی اوین افکندند . در زمان شاه زندان اوین محل امنی برای نگهداری مخالفان سیاسی پهلوی بود .

رادیو مسکو با نقل مطالبی از روزنامه فرانسوی لوموند گفت :هنگامیکه کیانوری روی صفحه تلویزیون ظاهر شد بیمار به نظر میرسید زیرا نظیر سایرین شکنجه شده بود . جای تعجب نیست که بستگان کیانوری به سختی توانستند قیافه او را تشخیص دهند . کیانوری مرتبا" روی یك قطعه کاغذ که در مقابلش قرار داشت نگاه میکرد و به پرسشهای شخصی که جلوی دوربین نشسته بود پاسخ میداد .

رادیو مسکو میگوید علی خاوری دبیر کمیته مرکزی حزب توده به پرسشهای ما چنین پاسخ میدهد .

در حمله ارتجاع به حزب توده هزاران تن از اعضا و کلیه رهبران حزب دستگیر و زندانی و شکنجه روحی و جسمی شده اند . استفاده از شیوه ساواك شاه از روی فیلمهای تلویزیونی روشن بود . از گزارشهای واصله از داخل زندان اوین کاملا" ثابت شده که آنها رهبران حزب توده را مجبور کرده اند که به حزب توهین کنند . خاوری گفت در ٤٢ سال موجودیت حزب توده عوامل امپریالیسم همواره کوشیده اند حزب توده را متلاشی کنند . اگر مجموع سالهای زندان اعضای حزب توده را جمع کنیم به ۱۰ هزار سال میرسد .

امپریالیسم برای نابودی حزب توده احتیاج به بیان مطالبی داشت نظیر اظهار کیانوری در مقابل دوربین تلویزیون ...

اعترافات کیانوری که وسیله سرویسهای اجتماعی جعل شده صدای حزب توده نیست بلکه انعکاس شلاقهائی است که در زندان به اعضای حزب توده زده شده است .

اعلامیه حزب توده در برلن حاکیست که در مدت ۷ ماهی که هزاران تن از افراد حزب توده زندانی شده اند به افراد فامیل آنها اجازه ملاقات داده نشده و بادنیای خارج ارتباطی ندارند . امپریالیسم آمریکا طرح برژینسکی را برای نابودی دست آوردهای انقلاب اجرا میکند . مهمترین قسمت طرح نابودی حزب توده میباشد . ولی این حزب علیرغم آسیب هائی که دیده به مبارزه خود ادامه خواهد داد .

اعترافات رهبران حزب توده

بدنبال دستگیری سران حزب توده گروهی از آنان بار دیگر به مخفی گاه رفته تنی چند از کشور خارج و عده ای نیز به رادیو و تلویزیون کشیده شده و اعترافاتی کردند که برای هیچکس باور کردنی نبود که کیانوری و احسان طبری بگویند ما به کشور خیانت کرده و اسراری را در اختیار مقامات شوروی میگذاشتیم و به جاسوسی اشتغال داشته ایم.

وضع این اعترافات بصورتی بود که گروهی مدعی شدند باتهدید به مرگ و تزریق آمپولهائی این اعترافات گرفته شده است.

مطبوعات جمهوری اسلامی گزارش مشروحی درباره برنامه تلویزیونی به نام (میزگرد سران حزب منحله توده را منتشر ساختند و ضمنا" اعلام داشتند که این برنامه در ۳ بخش تنظیم شده است. نخستین بخش مربوط به (فعالیت های گذشته حزب توده و وابستگی آن به شوروی) دومین بخش مربوط به (جاسوسی سران حزب توده) و سومین بخش مربوط به (اهداف و برنامه های دراز مدت و کوتاه مدت حزب توده و تخلفات و جرائم آن) میباشد. کسانی که در برنامه ها شرکت داشتند عبارتند از:

محمد علی عموئی، عضوهیئت سیاسی و هیئت اجرائی حزب توده که فعالیت در سازمان افسران حزب را از سال ۱۳۲۸ آغاز کرده است.

منوچهر بهزادی، عضو هیات سیاسی و مسئول شعبه مطبوعات که از سال ۱۳۲٤ فعالیت خود را از طریق سازمان جوانان حزب توده آغاز کرده است.

غلام حسن قائم پناه، که از طریق سازمان نظامی به عضویت حزب توده در

آمده است.

مهدی کیهان، عضو کمیته مرکزی حزب توده ایران و سرپرست شعبه مرکزی کارگری.

آصف رزم دیده، عضو کمیته مرکزی، در شعبه کارگری مرکزی فعالیت داشت.

عباس حجری، عضو هیات سیاسی و مسئول سازمان ایالتی تهران.

گلاودژ، عضو کمیته مرکزی حزب توده و مسئول سازمان ایالتی این حزب در کردستان.

حسین جودت، عضو هیأت سیاسی، استاد بازنشسته دانشکده فنی دانشگاه تهران که ٤١ سال قبل وارد حزب توده شده است.

رضا شلتوکی، عضو هیات سیاسی و عضو هیات دبیران و مسئول امور شهرستانها.

نورالدین کیانوری، عضو سابق هیأت اجرایی که در آغاز انقلاب بعنوان دبیر اول کمیته مرکزی انتخاب شده است. وی در سال ١٣٢١ عضو حزب توده شده و در کنگره اول به عضویت تفتیش کل انتخاب شده است.

فرج اله میزانی، "مشهور به جوانشیر" عضو کمیته مرکزی و دبیر کمیته مرکزی و مسئول تشکیلات حزب توده ایران.

انوشیروان ابراهیمی، عضو هیأت سیاسی و دبیر کمیته مرکزی حزب توده و مسئول فرقه دمکرات آذربایجان.

محمد مهدی پرتوی، پایه گذار "سازمان نوید" بانام "مستعار خسرو" و مسئول تشکیلات مخفی حزب.

محمد پورهرمزان، عضو کمیته مرکزی و مسئول انتشارات حزب، از افسران سابق حزب توده.

احمد علی رسدی، عضو سابق شاخه نظامی و عضو مشاور کمیته مرکزی، وی چهار سال در جمهوری خلق چین در رادیو پکن کار کرده است.

فریدون تفرشی، مسئول بخش ٤ ناحیه شمال که از سال ١٣٢٨ در این حزب فعالیت داشته.

شاهرخ جهانگیری، یکی از مسئولین "سازمان نوید" در سال ٦٠ به کمیته مرکزی حزب راه یافته و عضو مشاور شده است.

آدیك آوانسیان، عضو کمیته مرکزی و مسئول تدارکات حزب.

***

دکتر نورالدین کیانوری که اکثر رهبران حزب توده او را در نوشته های خود مرد خطرناك و هزار چهره نامیده اند که مرتب میگفت (حقه زده ام) این بار وقتی در رژیم جمهوری اسلامی به اسارت افتاد و در تلویزیون ظاهر میشد شعارهائی بنفع (جمهوری اسلامی و امام امت و رهبر کبیر انقلاب) میداد و از خیانتهای حزب توده مطالبی میگفت که قسمتی از آن چنین است:

من نورالدین کیانوری دبیر اول حزب توده ایران چند ماهی که در زندان بودم. امکاناتی برایم پیدا شد (خیلی خوشحالم که این امکان را یافتم) که مصاحبه ای بکنم تا بگویم چه شد که حزب توده به این روز افتاد یعنی در باتلاقی از خیانت فرو رفت. مطالعات مرا به اینجا رسانید که دو مسئله در مقابل هم مطرح میباشد. یکی راههائی که انقلاب اسلامی ایران در پیش گرفت و به نتایجی رسید ولی راه دیگر کسانی مثل ما که به مارکسیسم معتقد بودند به چه نتایجی رسیدند.

جرقه اول انقلاب اسلامی در سال ٤٢ با صحبت تاریخی امام بود که از آن آتشفشانی برخاست و به نتایجی رسید که شاید تا یکماه قبل از انقلاب اسلامی هیچکس نمیتوانست تصورش را هم بکند که چنین پیروزی عظیمی ممکن است نصیب شود. راهی که ما و مارکسیست ها از ٦٠ سال قبول شروع کردند که خود ٤٢ سال شاهد آن بوده ام نتایجش معلوم شد. ما شش ماه پیش در موضعی قرار داشتیم یعنی باید بگویم هنوز جامعه ایرانی را نشناخته بودیم و همه مارکسیست ها گمراه بودند بهمین جهت عده ای از توده ایها بفکر تجدید نظر افتادند ولی ممکن است بعضی تجدید نظر نکنند که این مصاحبه را برای آنها میکنم.

مطالعه تاریخ روحانیت شیعه و مبارزات رهبران مذهبی بخصوص به آن شکلی که آیة‌الله خمینی و هواداران ایشان بیان کننده آن هستند در حقیقت یك دایرة المعارف کاملی هست از مسائلی برای جامعه ایران... برای توده های میلیونی کوخ نشینان ایران و پاسخ دهنده به آنها میباشد بهمین جهت مارکسیست چیزی علاوه بر آن ندارد که در میان بگذارد. از این جهت است که زمینه ای برای رشد ندارد و اگر پیدا کند در قشر کوچکی از روشنفکران میباشد و قشر فوقانی از

کارگران که آنها هم کوخ نشین هستند.

اگر شناختی که اکنون از اسلام پیدا کرده ام چند سال قبل پیدا میکردم مسلما" در کار سیاسی و حزبی راه دیگری غیر از این راهی میرفتم که تابحال رفته ام. توصیه من به جوانان در همین رابطه است.

من چهار بیماری اصلی را در حزب توده تشخیص داده ام که منشاء آن نتیجه فعالیت ٤١ ساله ما وخیانت به ملت ایران میباشد :اول، وابستگی تابع متبوع نسبت به شوروی که هم عقیدتی بود وهم سیاسی و هم عملی... دوم، عدم شناخت جامعه ایران... رهبران حزب ما اکثرا" جامعه اروپائی را خیلی بیشتر از جامعه ایرانی میشناختند و هرگز باتوده مردم آشنا نبودیم. ما جنبش های صد ساله اخیر ایران و ماهیت جنبشها را نمیدانستیم. سومین بیماری یك جهان بینی و یك ایدئولوژی بیگانه ای نسبت به ملت ایران بود که مارکسیسم را برگزیدیم و با آن میخواستیم مسائل ایران را حل کنیم. چهارمین بیماری ما بیماری خود پرستی روشنفکران و اختلاف فوق العاده شدید تا حد دشمنی در میان رهبران حزب بود.

نتیجه این چهار بیماری این بود که در تمام تاریخ چهل ساله راهی را در پیش گرفتیم که بیراهه و نادرست و باطل و ناحق بود و نتیجه اش خیانت به ملت ایران.

حزب ما در سال ١٣٢٠ در دامان اتحاد شوروی به وجود آمد، همانطوریکه حزب کمونیست ایران ده سال قبل از آن و گروه ٥٣ نفر چند سال قبلش هم در دامن کمینترم یعنی همان کشور شوروی بوجود آمد، راه حزب توده راه گمراهی و خیانت بود.

فرقه دمکرات آذربایجان و کردستان بدون مشورت با حزب توده بوجود آمده بود و سازمان حزب توده در آذربایجان بدون مشورت به فرقه پیوست. وقتی کابینه قوام با یك قیافه ضد امپریالیستی روی کار آمد ما به اشاره شورویها در کابینه شرکت کردیم در حالیکه او یك عامل سرشناس امپریالیستها (قبلا" انگلیسی و بعدا" آمریکائی) بود. این هم در حقیقت خیانتی بزرگ به مردم ایران بود. بعد از رفتن و برگشتن قوام به مسکو حزب توده و سازمانهایش تا حدودی متلاشی شد غیر از سازمان تهران که کوچك شده بود.

وقتی جریان ملی شدن نفت مطرح شد ما ماهیت و وابستگی خود را نشان دادیم و با آن مخالفت کردیم و گفتیم برای اینکه این نقشه آمریکائی است و میخواهند واگذاری نفت شمال به روسها را غیر ممکن سازند. دکتر مصدق و آیة الله کاشانی را به سختی مورد حمله قرار داده و آنها را عمال و جاسوسان آمریکا معرفی کردیم. جریان ۳۰ تیر حزب توده را بیدار نمود در نتیجه موضع گیری حزب تغییر کرد و ما جانب مصدق را گرفتیم.

پس از ۲۸ مرداد حزب ما به طرف نیستی و اضمحلال میرفت، لو رفتن سازمان افسری نتیجه همان بیماریهای حزب است. یعنی از سال ۱۳۳٤ دیگر فعالیت حزب در ایران بکلی مسکوت ماند وباقیمانده کوچکی از رهبری حزب در خارج از کشور فعالیت مختصری داشتند. در خارج این بیماری حزبی تشدید شد. یعنی هم وابستگی تابع و متبوع ما نسبت به شوروی و هم اختلافات داخلی حزب و هم دوری از جامعه و عدم شناخت آن همه دست بدست هم داد که مرتکب یك سلسله اشتباهات بزرگ شویم که نتیجه اش همه خیانت به ملت ایران بود. ما حتی نتوانستیم در عرض ۱۵سال یك واحد حزبی بوجود بیاوریم در نتیجه حزب بازیچه ساواك شد که در داخل و خارج در سازمان ما نفوذ یافت و ضربه هولناك به ما زد که در واقع میتوان گفت، نتیجه فعالیت حزب ما در این سالها صفر بود. ما برای جبران ضعف خود تبلیغات دروغین راه انداختیم. از رهبران حزب توده که در زندان افتادند وضعف نشان دادند و عده ای هم به خدمت رژیم شاه در آمدند قهرمان ساختیم. روزبه در دفاعیات خود افتخار میکند که توده ای است. نقاط ضعف زیادی هم در مدافعات او بود ولی ما با حذف نقاط ضعف از روزبه قهرمان ساختیم. دو نقطه ضعف یکی قتل محمد مسعود بود که وسیله روزبه که خود گروه ترور ایجاد کرده بود انجام شد و جنایت را به گردن شاه و دربار انداختیم. این یك جنایت بود. مادر تئوریهای خود با ترور سیاسی از این نوع مخالفیم. مسئله دو م که از نقاط ضعف حزب ما بشمار میآید قتل چهار یا پنجنفر است که مهمترین آنها حسام لنکرانی بود. تنها سوءظن که ممکن بود به حزب ما لطمه بزند رهبری حزب دستور قتل را میداد. در حالیکه لنکرانی یکی از افراد فعال حزب بود. ترس از اینکه مبادا به حزب لطمه وارد شود این دستور جنایتکارانه را دادیم. در واقع این جنایتی بود که هیچ لزومی نداشته است. امکان داشت راه

حلهای دیگری پیدا شود .

اطلاعاتی که ساواك از رهبری مابدست آورده بود عجیب بنظر میرسید . در جنب رهبری ما افرادی را کاشته بود که یعنی دوبار در جنب رادمنش و یکبار در جنب اسکندری واطلاعات دقیقی از کار ما داشت و به سرعت گروه ها لو میرفتند . آخرین گروهی که بوجود آمد گروهی بود که ساواك وسیله عباس شهریاری بوجود آورد . بنحویکه وقتی افراد مبارز را از خارج میفرستادیم در دامن ساواك پیاده میشدند یا نابود شده یا به زندان می افتادند .

بعد از وقایع ٦ بهمن ٤٢ ما اصلاحات شاه را تأئید کردیم . سیاست ما در این دوران تقریبا" زائده ای بود از سیاست خارجی شوروی نسبت به ایران . اگر سیاست شوروی مخالف بود ما به رژیم شاه حمله میکردیم . اگر مساعد بود و امتیازاتی از طرف شاه به شوروی داده میشد حزب ما سیاست شاه را تائید میکرد . البته ما دیکتاتوری شاه را تائید نمیکردیم بلکه اصلاحات را تائید میکردیم . تائید اقدامات شاه در حقیقت خیانت بود که ناشی از بیماری تبعیت از سیاست شوروی بود . ما از شوروی کمك مالی دریافت میکردیم به صورت هزاران تن کاغذ مجانی و کمکهای دیگری که همه ساله انجام میشد .

شرکت ما در کابینه قوام که بدون تردید با توصیه مقامات شوروی انجام گرفت یك خیانت بسیار بزرگ به ملت ایران بود زیرا اگر نفت شمال به شوروی داده میشد خود خیانت بود که نفت جنوب هم در تسلط دائمی انگلیس میماند و امتیازاتی هم به آمریکا داده میشد که این امر به معنی مستعمره کردن دائمی ایران بود .

باوجود ضربه های مکرری که به حزب ما میخورد ما هیچ درسی فرا نمیگرفتیم و کار به صورت گذشته ادامه می یافت . خیانت دیگر ما این بود که وقتی مبارزه شد که نفت جنوب از چنگ انگلیسها بیرون آورده شود ما در عین حالیکه با آن موافق بودیم ولی وابستگی ما به شوروی ما را به راه نادرستی انداخت که لکه ننگش هنوز باقی است . ما میگفتیم شعار (ملی کردن نفت شعار آمریکائی وانگلیسی) میباشد و هدف این است که نفت شمال را به شوروی غیر ممکن سازد و میگفتیم که نیروهای مذهبی تحت رهبری آیة الله کاشانی و نیروهای ملی تحت رهبری دکتر مصدق اینها وابستگان به آمریکا هستند ونقش آنها این است که

سهمی از نفت ایران به آمریکا داده شود و بیان این لاطائلات با کمال تاسف باید گفت جریان خیانت آمیز بود. تاسف آمیز این است که افراد حزب ما اکثرا می فهمیدند که این سیاست چقدر نادرست و خیانت آمیز و به ضرر خود حزب ما است ولی رهبری حزب در وضع دیکتاتور منشانه ای وجود داشت ونظرات خود را تحمیل میکرد. نتیجه این شد که امروز به عنوان یکی از خیانتهای بزرگ حزب توده از طرف ملت ایران ارزیابی میگردد.

ما کارهای ننگ آوری میکردیم. وقتی نمایندگان آمریکا امتیاز نفت شمال را میخواستند حزب توده ایران اعلام کرد که با دادن هرگونه امتیاز مخالف است ولی دو ماه بعد که شورویها خواهان امتیاز نفت شمال شدند ما اعلام کردیم که باید نفت شمال به شورویها داده شود در حالیکه امتیاز همیشه با بردگی توأم بوده است و مردم ایران از امتیاز نفرت داشتند ولی ما بدون توجه به آن بعلت وابستگی میگفتیم باید امتیاز نفت به شورویها داده شود.

دکتر کیانوری در اعترافات خود درباره سازمان نظامی حزب توده چنین گفت:

به درخواست شوروی، اطلاعات مربوط به سلاحهای آمریکایی از طریق سازمان نظامی مخفی حزب در اختیار مقامات شوروی قرار میگرفت. کیانوری گفت: من بعنوان مسئول درجه اول حزب، بخشی از افراد حزبی را به جاسوسی واداشتم. و برای این کار به جلب افراد موثر از نیروهای نظامی پرداخته و سازمان نظامی مخفی را بوجود آوردم که افراد موثر این سازمان، اطلاعات را به مقامات شوروی میرساندند.

حزب ما از حزب کمونیست اتحاد شوروی کمك مالی میگرفت و مقدار ارزی را که از خارج دریافت میداشت در بازار آزاد میفروخت.

(در میان اعترافاتی که وی و کادرهای نظامی حزب توده، از جمله ناخدا افضلی در تلویزیون جمهوری اسلامی کرده بودند این نکته بود که رهبری حزب توده در تمامی دوران فعالیت خود مسئولیت داشته تا اطلاعات محرمانه سیاسی و نظامی ایران را از طریق ماموران کی. جی. بی (سازمان جاسوسی شوروی) به آگاهی مقامات کرملین برساند.)

کیانوری با عرض پوزش از محضر رهبر انقلاب اسلامی گفت: میخواهم تخلفاتی را که طی چهار سال اخیر حزب توده انجام داده بیان کنم تا درس عبرتی برای

نسل جوان باشد و خود را از راهی که ما رفتیم و راه گمراهی بود نجات دهند و بتوانند در چهار چوب قوانین موجود به کشور خود خدمت کنند و از این گمراهی که ما را به این روز انداخته دوری جویند.

ماشش مورد تخلف داشته ایم. اول (شعار نه شرقی و نه غربی) که ما شعار را پذیرفتیم ولی عملا وابستگی به شوروی و حزب کمونیست شوروی داشتیم و این وضع ما را به ورطه خطرناکی کشانید که حتی با جاسوسی به جمهوری اسلامی خیانت کردیم. من در بازجوئیها روی این نکته تکیه کردم که مسائلی از قبیل نظامی و یا سیاسی به شورویها گزارشهائی داده میشد. ما درباره مسائل نظامی گزارشهائی به مقامات شوروی میدادیم. اخبار نظامی هم از راههای نفوذی که پیدا کرده بودیم به دست ما میرسید و ما هم به آنها میرساندیم. این بزرگترین تخلف ما است که خیانت بوده است. مادر کلیه تخلفات میباشد.

دومین تخلف ما مسئله سلاح است. در روزهای بهمن ۵۷ سلاح قابل ملاحظه ای از ارتش به دست نیروهای مختلف از جمله افراد حزب توده افتاد. حقیقت این است که انقلاب را توده های وسیع مردم به رهبری امام خمینی انجام داده و به موفقیت رساندند وسایر گروهها از جمله ما نقش بسیار کوچکی داشته ایم که اگر هم ما و آنها هم نبودیم انقلاب پیروز میشد. ما به جای اینکه حقیقت را درك کنیم به همان وابستگی ادامه دادیم و وقتی هم امام دستور داد که سلاحها را تحویل دهیم ما مقداری را تحویل ندادیم و مخفی ساختیم که اینهم تخلف بزرگی بود. بعد از جنگ با عراق دیگر مخفی نگه داشتن سلاحها خیانت بود. برای اینکه این سلاحها مورد احتیاج برای جنگ بود. از این جهت من خود را مسئول اصلی میدانم.

یکی دیگر از عمده ترین تخلف ما اعلامیه ای ۱۰ ماده ای دادستان کل بود که زحمت بزرگی از طرف امام بشمار میرفت. ما قدر اعلامیه را درك نکرده و بجای اینکه سازمان مخفی خود را منحل کنیم آنرا تقویت کردیم و سازمان اطلاعاتی ما به سمت جاسوسی میرفت که این از هر حیث قابل مجازات است.

چهارمین خطای بزرگ ما مسئله افسران است. با اینکه امام دستور فرمودند که نیروهای مسلح نباید در احزاب باشند. با اینکه دستور صحیحی بود ما آنرا زیرپا گذاشتیم و افسران را به شبکه مخفی حزب وصل کردیم و اخبار را از افسران

گرفته به مقامات شوروی میدادیم. این خیانت بزرگی به جمهوری اسلامی بود.

محور پنجم برخورد ما با قانون پاك سازی است که غیر مستقیم اشاره شده بود افراد حزب توده باید از مقامات برکنار شوند. این کاملا" قانون به حقی است. ما با توسل به دروغ به افراد گفتیم ریاکارانه بگویند که عضو حزب توده نیستند و کوشیدیم که آنها را در مقامات حساسی بگذاریم و اینکار از هر حیث محکوم میباشد.

ششمین محور کار ما که از خطاهای بزرگ میباشد پیدا کردن راه برای عبور غیر قانونی از مرز میباشد. وقتی احساس کردیم که حزب توده زیر ضربه قرار گرفته میخواستیم کادر رهبری از جمله خود من از کشور خارج شویم اینهم خود از گناهان کبیره میباشد.

به نظر من این تخلفات خیلی سنگین است. در چارچوب جاسوسی- خیانت- تخلف همه اینها در آن میگنجد. بقدری سنگین است که به نظر من جمهوری اسلامی اگر سنگین ترین مجازاتها را هم در نظر بگیرد محق است. مسلما" مسئول این تخلفات ما و خود من هستم.

پیام من به جوانان این است که از حزب توده دوری جویند و در هیچ جریانی نگذارند سیاست چپ در ایران که عبارت از وابستگی به خارج است وقوع پیوندد. ما امروز در مقابل مردم ایران پاسخگو هستیم. ما فکرمیکردیم داریم خدمت میکنیم ولی حالا می فهمیم که بر عکس است خیانت کرده ایم.

من به گوش خود شنیدم که یکی از رادیوهای خارج میگفت که از طرف رهبران حزب توده اعترافاتی شده که تحت تاثیر داروهائی شیمیائی و با فشار متخصصین آمریکائی و انگلیسی و موساد صورت گرفته است. با صراحت میگویم تمام مطالبی که گفته ام عین حقیقت است که با دلائل کافی توأم میباشد و از روی صداقت گفته ام. این گفته ها تحت هیچ فشاری نیست. رفتار زندان بانان با ما خیلی انسانی است از همه به خصوص امام خمینی متشکر هستیم.

***

نشریه (راه توده) که توسط هواداران حزب توده در خارج از کشور منتشر میشود در شماره ۴۳ خود چنین مینویسد.

پزشکان متخصص، از مشاهده فیلم اعترافات رفیق کیانوری، توانسته اند انواع

واقسام شکنجه هائی را که روی ایشان پیاده شده، کشف کنند و عوارض آنرا به این صورت در اختیار نشریه راه توده قرار دهند :

۱- صدمه مغزی. ۲- بر اثر این صدمه مغزی، سمت راست صورت رفیق کیانوری فلج شده است. ۳- پلك راست و گونه راست، آویزان شده است. ٤- گوشه سمت راست دهان به علت فلج بودن عضله قسمت راست لب، بسته نمیشود. ٥- چشم راست، به سمت راست متمایل شده است. ٦- بزاق دهان در گوشه سمت چپ دهان جمع میشود. ۷- شانه راست رفیق کیانوری در عکس ها نسبت به شانه چپ، حدود ده سانتیمتر پائین تر قرار دارد که میتواند دال بر فلجی دست راست یا پای راست باشد. ۸- رفیق کیانوری در تمام طول مدت مصاحبه که حدود نیم ساعت طول میکشد، عملاً" هیچ تغییری در وضع نشستن خود نمیدهد. این نکته ممکن است هم به علت تاثیر داروها و هم فلجی کامل سمت راست بدن باشد.

خیانتهای سنگین من

دکتر کیانوری در ۱٦ دیماه ۱۳٦٦ به علی خاوری از زندان چنین نوشت :

علت اصلی نوشتن این نامه دو چیز است. نخست اینکه چرا ما در زندان هستیم و حزب ما اینطور راز هم پاشیده شد و دوم اینکه نشریات وابسته به حزب در اروپای غربی دارای مطالبی است که با واقعیت مطابقت ندارد.

نخست اینکه چرا حزب ما با آنهمه تلاش در چهار سال فعالیت علنی ما دوباره پس از ۳٥ سال ایستادگی اینطور از هم پاشید. واقعیت این است این وضع دردناك پی آمد تخلفات خیانتهای سنگینی است که در درجه اول از طرف شخص من و در درجه دوم بخشی از رهبری حزب بعلت وابستگی همیشگی (از بدو تاسیس حزب کمونیست ایران تا امروز) چه در ایران و چه در دوران مهاجرت به اتحاد شوروی داشته ایم و علیه منافع جمهوری اسلامی و منافع خلقها و منافع حزب ما صورت گرفته است. وقتی که حزب کمونیست شوروی از حزب ما بویژه دبیر اول آن یعنی شخص من میخواهد که اطلاعات مخصوص درباره بعضی سلاحهای پیچیده که در اختیار ایران هست در اختیارش بگذاریم و حتی یك فروند هواپیمای اف ۱٤ و یك راکت فیکس را به شوروی یا افغانستان بفرستیم و ما هم

بعلت همان وابستگی با آگاهی به انجام آن که میتواند بنابودی حزب ما و خود ما و هزاران مرد و زن بیگناه که زیر شعار علنی حزب در جهت پشتیبانی از جمهوری اسلامی دور ما گرد آمده اند بشود به این درخواست تن در دادیم که این امر در عرف قوانین همه کشورها جاسوسی نام دارد اینرا میگویند وابستگی یك حزب سیاسی به یك کشور بزرگتر و نداشتن استقلال... البته گناه بزرگ شخص من این است که خواست حزب کمونیست شوروی را پذیرفتم و از همه امکانات حزب بهره گیری کردم.

بنظر من انقلاب بهمن سال ۵۷ در عین داشتن خصلت خلقی، ضد سلطنتی، ضد امپریالیستی، ملی و دمکراتیك و دارای ماهیت اسلامی بوده است. در متینگهای تاسوعا و عاشورای سال ۵۷ با شرکت دو میلیون نفر نیروهای سازمانهای چپ حداکثر از چند صد نفر بیشتر نبود بهمین جهت این انقلاب شکل مذهبی داشته است.

درباره گرفتن اعترافات با استفاده از داروهای شیمیائی که نوشته اید (دژخیمان ساواك جدید که سازمانهای جاسوسی آمریکا و انگلستان و اسرائیل با مدرنترین دستگاهها و اشکال شکنجه های جسمی و روحی و داروئی آشنا شده بودند و تیغ خود را بروی جان بهترین فرزندان خلق تیز کرده اند.) این ادعا به گفته دو پزشك فرانسوی هم تکرار شده است. واقعیت این است که این یك دروغ ساخت محافل امپریالیستی است. من از هیچیك از مسئولان و افراد زندانی که در این چند سال بازداشت ما میگذرد نشنیده ام که کسی بر اثر تزریق داروهای شیمیائی و روانگردی اعترافی کرده باشد. اخیرا" میز گردی در زندان اوین تشکیل شد که در آن گروهی از رهبران حزب توده و از جمله من شرکت داشتم. رهبران گروه پیکار- سهند- سازمان انقلابی توده- گروه اشرف دهقانی- حزب کومله- گروه طوفان- سازمان فدائی اکثریت و سازمان فدائی انشعابی کشتگر شرکت داشتند که هر کدام تاریخچه فعالیت سازمانی خود را تا بازداشت توضیح دادند. درباره جنگ ایران و عراق باید گفت به تحریك امپریالیستها بوده است. صدام به شاپور بختیار پیشنهاد کرده بود که پس از تسخیر ارتش عراق، دولت آزاد ملی را تشکیل داده و دولت جمهوری اسلامی را چنان تضعیف کنند که با ضربه کوچکی سرنگون شود. ما هم این اخبار را در اختیار جمهوری اسلامی گذاردیم. این

مقاومت ۸ ساله نشانه مبارزه پیگیر ضد امپریالیستی است. اگر جمهوری اسلامی به جنگ با عراق پایان بدهد آیا امپریالیست آمریکا با اینهمه سرمایه گذاری به جنگ علیه جمهوری اسلامی خاتمه خواهد داد؟ فکر نمیکنید چنین برداشتی ساده اندیشی است؟ درباره شعار براندازی جمهوری اسلامی که نوشته اید (از آنجا که رژیم جمهوری اسلامی حیات خویش را با سرکوب مخالفین در کشور پیوند داده و ادامه موجودیتش در گرو ترور و اختناق میباشد و یگانه راه انتقال قدرت به جبهه خلق اعمال قهر انقلابی است و باید از اعتصابهای همگانی و تظاهرات خیابانی و مبارزات مسلحانه توده ها استفاده کرد)

آیا واقعا" شما باور دارید که در جمهوری اسلامی که حاکمیت آن مورد پشتیبانی توده های ده میلیونی است چنین شعاری جز خیالپردازی موهوم چیز دیگری نیست. آنهم سازمانهائی که رهبرانش چون قاسملو ورجوی هستند که تا مغز سر خود در باتلاق ننگین سرسپردگی به امپریالیسم آمریکا و نوکرانش در منطقه فرو رفته اند؟

برای من پرسش انگیز است در دورانی که امپریالیسم آمریکا و نوکرانش در منطقه فرو رفته اند، در دورانی که امپریالیسم آمریکا با تمام نیروهایش در صدد ضربه زدن به جمهوری اسلامی است چه چیز شما را وادار کرده با همدستی سایر دارودسته ها بخواهید مسلحانه جمهوری اسلامی را سرنگون سازید. این همسوئی کامل با آمریکا نیست؟

هدف من از نوشتن این نامه این است که بگویم در میهن ما هیچگونه امکانی برای شعارهای واهی شما وجود ندارد. ضمنا" شما باید سیاست چند سال گذشته را مورد تجدید نظر قرار دهید و از جمهوری اسلامی پشتیبانی کنید.

***

هنگام بازدید نماینده حقوق بشر از زندان اوین دکتر کیانوری دبیر کل حزب توده چنین گفت: ده سال است که زندانی شده و ۸ سال آنرا در زندان اوین گذرانیده است. او اظهار داشت که چند بار شکنجه شده در نتیجه دستهای او تا حدودی فلج شده است و همچنین در جریان محاکمه فرصت نیافت تا از وکیل مدافع استفاده کند.

کیانوری ضمنا" اعدام هزاران جوان را که به نظر او بیگناه بودند تقبیح کرد و

گفت گرچه آنها به همدستی با حزب توده متهم هستند ولی او خود را منحصرا" مسئول تمام جرائمی میداند که به حزب توده نسبت داده میشود.

کیانوری هنگام بازدید نماینده حقوق بشر نامه ای را که به رهبر جمهوری اسلامی نوشته و برای او فرستاده است ارائه داد و ضمنا" این موضوع را که برای یك قدرت خارجی جاسوسی میکرده و برای سرنگونی دولت انقلابی مشغول توطئه بوده بکلی مردود دانست. کیانوری در حضور مقامات و کارکنان زندان گفت که شکنجه شده است و انگشتهای در هم شکسته اش را نشان داد که در اثر ضرب وشتم صورت گرفته و او را تحقیر کرده اند. نماینده حقوق بشر مینویسد کیانوری خیلی ناراحت بود و گفته هایش آمیزه ای از اعتراض و استیصال داشت.

یك عضو بلند پایه حزب توده و یك عضو عادی گفتند حاضر نیستند که از نام آنها در گزارش استفاده شود. یك عضو جوان حزب توده گفت که او برای یك قدرت خارجی جاسوسی میکرده و در صدد سرنگونی دولت بوده است ولی زندانی دیگر این ادعا را رد کرد وبین آنها کلمات تندی رد وبدل گردید ولی یك عضو ارشد حزب توده به تشریح عملیات شکنجه پرداخت و گفت در دوران شاه ۲۵ سال و در این رژیم ۷ سال است که زندانی میباشد.

***

روزنامه "مورنینگ استار" چاپ لندن در این باره چنین نوشت: کمونیستهای ایرانی در لندن نسبت به سلامت جسمی نورالدین کیانوری دبیر کل سابق حزب توده ایران که از ۱۰ سال قبل در زندان رژیم جمهوری اسلامی به سر می برد، اظهار نگرانی کرده اند. روزنامه "مورنینگ استار" با اشاره به اظهارات نورالدین کیانوری به "گالیندوپل" نماینده ویژه کمیسیون حقوق بشر در زندان که شکنجه شدن خود را افشا کرد نوشت، کمیته حزب توده ایران در انگلستان بیانیه ای منتشر کرده که در آن آمده است: "ما شنیده ایم که از آپریل سال ۱۹۹۰ تا کنون انجام ملاقات با رفیق کیانوری و مریم فیروز رهبر سازمان دمکراتیك زنان ایران ممنوع شده است و آنان بار دیگر تحت شکنجه قرار گرفته اند".

در بیانیه حزب توده ایران در انگلستان گفته شده است:

" نورالدین کیانوری و مریم فیروز هر دو متجاوز از ۷۰ سال سن دارند و وضع

جسمی آنان نامساعد است".

***

روزنامه کیهان چاپ لندن در شماره ۱۰ خرداد ۱۳۶۹ خود چنین نوشت:

نورالدین کیانوری که همراه گروهی از رهبران حزب توده ۷ سال پیش دستگیر و زندانی شده است پس از دیدار با (گالیندو پل) فرستاده ویژه کمیسیون حقوق بشر به تهران و افشای شکنجه ها و جنایاتی که در زندان نسبت به زندانیان اعمال میشود و دست خود را که بعلت شکنجه فلج شده نشان داد و گفته است که در محاکمه اش به او اجازه انتخاب وکیل مدافع داده نشده و او و همسرش مریم فیروز ممنوع الملاقات شده اند. چنین افرادی پس از مدتی به جوخه اعدام سپرده میشوند، نماینده کمیسیون حقوق بشر گزارش داده که کیانوری تحت فشار شدید قرار دارد و رفتارش آمیزه از اعتراض و نومیدی است.

کیانوری در گفتگوی با نماینده مزبور اتهامات خود را به جاسوسی برای یك قدرت خارجی و توطئه برای بر اندازی دولت رد کرده است.

حزب توده ایران طی بیانیه ای از همه مردم کمك خواست و یادآور شد که (برای نجات جان کیانوری و مریم فیروز دست یاری به سوی شما دراز میکنیم. جان آنها در معرض خطر جدی قرار گرفته و در منگنه انواع فشارها واقع شده اند تا روحیه پایداری شان در هم شکسته شود. همه شواهد گواه بر آن است که کیانوری و مریم فیروز بعنوان نخستین قربانیان دسیسه پردازی تازه رژیم انتخاب شده اند و این انتخاب به دلائل گوناگون کاملا" حساب شده صورت گرفته است.)

***

سازمان عفو بین الملل در مورد ۸ زن زندانی از (گروه چپ) که اکنون در خطر اعدام قرار دارند اشاره کرده و مشخصات آنها را چنین یادآور شده است.

دکتر میترا عاملی، پزشك است وی در سال ۱۹۸۳ بازداشت شد. او همسر انوشیروان لطفی، یکی از رهبران سازمان فدائیان خلق "اکثریت" میباشد. لطفی در سال ۱۹۸۳ دستگیر و طی اعدام های سیاسی سال ۱۹۸۸ تیر باران شد.

میترا عاملی هنگام بازداشت، باردار بود و فرزند او در زندان بدنیا آمد. پس از ۲۸ روز کودك به مادر میترا عاملی سپرده شد تا در خارج از زندان مورد مراقبت

قرار گیرد . در پایان سال ۱۹۸۳ میترا عاملی به هفت سال زندان محکوم شد و دوران محکومیت او آخر سال ۱۹۹۰ به اتمام میرسد .

طبق گزارشهای بدست آمده، در حال حاضر یکی از شرایط آزادی او این است که در برابر مردم فعالیتهای شوهرش را تقبیح کند .

۲- دکتر فاطمه ایزدی

پزشك است و حدود ٤٠ سال دارد . او در فوریه ۱۹۸۳ ، همزمان با دستگیری همسرش فریبرز صالحی به جرم فعالیت و حمایت از سازمان فدائیان خلق "اکثریت" بازداشت و طی یك محاکمه مختصر به ۲۰ سال زندان محکوم شد .

همسرش فریبرز صالحی را در سال ۱۹۸۸ اعدام کرده اند . دکتر فاطمه ایزدی به علت شرایط نا مساعد زندان، بیماری سل گرفته است.

۳- زهره قائنی

همراه نخستین گروه رهبران حزب توده بازداشت شد . در اوایل سال ۱۹۸۳ "۱۸ بهمن ۱۳٦۱" حدود ۵۰ تن از افرادی که برای شرکت در یك جلسه به دفتر حزب "در تهران" رفته بودند بازداشت شدند .

شش ماه پس از دستگیری زهره قائنی هیچ خبری درباره او منتشر نشد و به هیچکس اجازه ملاقات با او را ندادند . او تا سه سال و نیم پس از دستگیری محاکمه نشده بود .

پس از آن محاکمه او توسط تنها یك آخوند انجام گرفت و به هشت سال زندان محکوم گردید . این محکومیت از تاریخ انجام محاکمه حساب می شد و مدتی را که پیش از آن در بازداشت بسر برده بود به حساب نیاوردند . او ظاهرا" هنوز هم از جرم منتسب به خود اطلاعی ندارد . مقامات زندان به او گفته بودند که می بایست از شوهر خود طلاق بگیرد چون او یك کمونیست و ملحد است. ولی او حاضر به این کار نشده است.

زهره قائنی حدود ۳۵ سال دارد . او در کمیته مرکزی حزب توده عضویت نداشته ولی از اعضای مهم سازمان جوانان حزب بوده و سردبیری مجله زنان جوان به نام "آذرخش" را بر عهده داشته است.

زهره قائنی دبیر دبیرستان بود و تا وقتی که به دلایل سیاسی از کار برکنار شد ، تدریس میکرد . او پیش از انقلاب نیز به جرم فعالیت های سیاسی یك سال

و نیم زندانی بوده است.

٤- مریم فیروز

مریم فیروز حدود ۷۵ سال دارد، و رئیس سازمان دموکراتیك زنان ایران، سازمان زنان حزب توده، بود او دارای درجه دکتری در زبان و ادبیات فرانسه است و مترجم و نویسنده میباشد.

مریم فیروز در ٦ آوریل ۱۹۸۳ بازداشت شد و در سال ۱۹۸٦ او را محاکمه و محکوم به مرگ کردند ولی محکومیت او بعدها تغییر کرد.

مریم فیروز در دادگاه انقلاب اسلامی، بدون حضور وکیل مدافع، مورد بازجویی قرار گرفت بی آنکه درباره رأی صادره و محکومیت خود حق اعتراض داشته باشد.

طبق گزارش های بدست آمده، مریم فیروز دچار بیماری قلبی و رماتیسم است و مطابق اطلاعات کسب شده، بسیاری از مواقع از درمان پزشکی او جلوگیری به عمل میآورند.

۵- ملکه محمدی

ملکه محمدی حدود ٦۵ سال دارد. پیش از بازداشت در آوریل ۱۹۸۳ یکی از روزنامه نگاران سرشناس و سردبیر روزنامه "مردم" و "دنیا" بود. او نیز همزمان با مریم فیروز محکوم به مرگ شد ولی محکومیتش بعدها تخفیف یافت.

او همسر یکی از رهبران حزب توده بنام محمد پور هرمزان است. محمد پور هرمزان در سال ۱۹۸۸ همراه با عده زیادی از دیگر زندانیان سیاسی اعدام شد.

٦- ناهید درودیانی ۳۰ سال دارد و در سال ۱۹۸۳ بازداشت و به مدت ۱۲ سال زندان محکوم شده است.

۷-فاطمه حسین زاده- طوسی مقدم، که به نام گیتی آذرنگ نیز خوانده میشود، چهل ساله است، او در آوریل سال ۱۹۸۳ بازداشت و محکوم به ۱۲ سال زندان شده است. جرم او ظاهرا" داشتن رابطه با حزب توده است. در هنگام بازداشت، پسر دو ساله او نیز به زندان برده شد ولی به زودی طفل را برای مراقبت به بستگانش سپردند۱۰ و پیش از دستگیر شدن، در یك شرکت بیمه کار میکرد. همسرش، سعید آذرنگ در میان افرادی بود که در نیمه دوم سال ۱۹۸۸ اعدام شد.

۸- زهره تنکابنی- یك دبیر است او پیش از انقلاب مدت پنج سال در زندان

بسر برده ولی در دوران انقلاب آزاد شده بود .

وی بار دیگر در سال ۱۹۸۳ بازداشت گردید . معلوم نیست که او در این مدت هنوز مورد بازجویی قرار گرفته و یا محکوم شده باشد .

***

روزنامه کیهان چاپ لندن در شماره ۲۱ مورخ ۱۳۶۳ با چاپ فتوکپی صفحه ای تز دکترای نوالدین کیانوری به زبان آلمانی چنین نوشته است :

کیانوری پس از مدتها فراز و نشیب سیاسی اینك محاکمه میشود . تا چندی پیش او بارزترین چهره کمونیسم هوادار مسکو در ایران به شمار میرفت ولی اکنون خود را مرید و مقلد وفدائی (ولی فقیه) معرفی میکند .

این نخستین بار نیست که تغییر عقیده میدهد . در سال ۱۹۳۹ او پژوهشنامه خود را برای دریافت درجه (دکتر و مهندس) از دانشکده ساختمان آموزشگاه عالی فنی شهر آخن (آلمان) زیر عنوان ساختمان بیمارستان در ایران ، گذراند .

در صفحه اول این تز ۵۰ صفحه ای چنین نوشته است :

از سالیان دراز دو همسایه شمالی و جنوبی ایران (انگلستان و روسیه) کوشیدند از پیشرفت مردم ایران جلوگیری کنند . در سال ۱۹۲۱ مردی بزرگ ، میهن دوستی سرسخت به میان آمد .

در ۳۲ فوریه ۱۹۲۱ ، اعلیحضرت رضا شاه پهلوی که در آن زمان در قزوین بود و سرفرماندهی نیروهای ارتش را در شمال داشت کودتائی کرد و پیروزمندانه آنرا به انجام رسانید .

پس از چند سال که از برچیده شدن خاندان قاجار گذشته بود رضا شاه در ۱۲ دسامبر ۱۹۲۵ به شاهی ایران برگزیده شد .

وظیفه های بسیار بزرگی در پیش بودند . ولی برای انجام آنها هیچ وسیله ای نبود .

نخستین وبزرگترین وظیفه ، رهایی کشور از ناآرامی هائی بود که از زمان درازی درآنجا وجودداشت . دو همسایه بزرگ ایران باز میکوشیدند راه پیروزی را بر منجی نابغه ایران ببندند . این دو همسایه بزرگ توطئه های پلیدی میچیدند و در بسیاری از استان های ایران قیام های بزرگی براه می انداختند . شاه در زمان کوتاهی این قیام ها را سرکوب کرد . آبادانی بزرگی توانست آغاز شود . کشوری

که خاندان قاجار آنرا پاك ویران و ندار کرده بود در ۱۵ سال گذشته چنان دگرگون شده است که اکنون دیگر هیچ نشانه ای از گذشته در آن بر جا نمانده است.

حکومت اعلیحضرت تنها در چند سال توانست منابع لازم را برای انجام فوری ترین وظیفه ها فراهم کند .درزمینه بهداشت مردم، کارهای بسیاری انجام داده اند .

سوای این ها آسایشگاه های گوناگون و گرمابه های درمانی برپا شده اند که در زیباترین بخش های کشور جای دارند . بهترین امکان آسایش مردم فراهم شده است.

اکنون در تهران دانشگاه پزشکی بسیار پیشرفته ای در دست ساختمان است، کارهای ساختمان دانشکده های پزشکی در شهرهای بزرگ دیگر نیز آماده شده اند .

آموزشگاه های بسیاری برای آموزش کمك پزشکی، پرستاری بیمار و مانند آن ها بر پا شده اند .

همین آقای محترم به محض اشغال ایران بوسیله متفقین، به استقبال ارتش سرخ رفت و یکی از نخستین جزوه های او پس از اشغال ایران ، از "دیکتاتوری رضاخانی که کشور را به کلی ویران کرده است" سخن میگفت.

***

اسکندری درباره اعترافات کیانوری چنین میگوید : فکر میکنم با رژیم ساخته و با امپریالیسم تبانی کرده که بکلی کلك حزب توده را بکند . زیرا مریم فیروز با برادرهایش و مظفر فیروز ارتباط داشته و اینها همه با مقامات انگلیسی مربوط هستند . چون کیانوری همه وسایل فرار را در اختیار داشت. به خاطر دخترش رفته و خوابیده تا او را گرفته اند . اینها همه قرینه است که این اعترافات را بکند . فرض دیگر این است که از ترس اینکار را کرده است. البته ممکن است او را شکنجه هم کرده باشند . نمیشود گفت کیانوری نفهمیده این حرفها را راجع به شورویها زده است. بهر حال مسئول اصلی شکست حزب توده کیانوری است. همانطوریکه عمونی و باقر زاده از زندان برای شاه نامه نوشته و تقاضای عفو کرده اند اینها همه کاغذهایشان هست. عمونی با منتظری و بقیه در زندان بوده و این نمایش اعترافات را کارگردانی کرده است.

***

دکتر حسین جودت در اعترافات خود چنین گفت:

در سال ۱۳۳۱ در یکی از جلسات هیئت اجرائی که موضوع مسافرت سه نفر از اعضای هیئت بقراطی - قاسمی- فروتن به خارج از کشور مورد بحث بود وضع حسام لنکرانی مطرح شد و پس از بحث کوتاهی به اتفاق آراء تصمیم گرفته شد که او باید از بین برود و قرار شد این کار وسیله روزبه و سازمان نظامی حزب انجام گیرد. وقتی موضوع را به روزبه گفتم شگفت آور بود که هیچگونه تعجبی نکرد مثل اینکه به مسئله واقف بود. در نتیجه سازمان افسری با عباسی که با حسام دوست بود تماس گرفت و ترتیب قتل حسام را دادند.

دکتر جودت در جمهوری اسلامی اعدام شد. با اینکه سن او از ۸۰ سال گذشته بود.

***

پرتوی از فعالین حزب توده در اعترافات خود چنین گفته است:

" درست است که رهبری حزب در تمام طول تاریخ این حزب همواره کوشیده که چهره واقعی حزب و حقایق تکان دهنده حاکی از سرسپردگی عمیق و همه جانبه حزب به شوروی و جنایتها و خیانتها و فساد اخلاقی خودش را با تخریب واقعیتهای تاریخی وارائه اسناد ساختگی و توجیه های تئوریك، از مردم ایران و بویژه اعضاء و هواداران گمراه حزب پوشیده نگهدارد و در نتیجه نه تنها نسبت به مردم ایران، بلکه حتی نسبت به چند نسل از اعضاء و هواداران حزب نیز خیانت کرده و آنها را به بازی گرفته اند. اما اینهمه، گناه کسانی را پاك نمی کند که اگر چه با قلبی سرشار از آرزو و ایمان در راه ائتلای میهن و پیروزی زحمتکشان ولی بی مطالعه و تحقیق همه جانبه در انتخاب راه و رهبران جذب شورها و شعارها شدند، باورهای عاطفی و توجیه گریهای سیاسی را جانشین اندیشه تعقلی و استدلالی کردند، پیروی از کیش شخصیت و اطاعت کورکورانه از رهبران را بر برخورد سالم و انتقادی و منطقی ترجیح دادند و در نتیجه در حصار ذهنیت قالبی و جزمیت حزبی محصور ماندند و سرانجام خود را با فاجعه ای درد ناك روبرو دیدند."

***

من غلام حسن قائم پناه متولد سال ۱۳۰۲ در سال ۱۳۲۶ از دانشکده افسری فارغ التحصیل شدم و در سال ۱۳۲٤ موقع دانشجوئی در دانشکده افسری عضو حزب توده ایران شدم. در سال ۱۳۲۹ از ارتش فرار کردم و به اتحاد شوروی رفتم و از آن به بعد در اتحاد شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی مقیم بودم. ضمناً" از همان سال ۱۳۲۹ من در مقابل سازمان امنیت شوروی یعنی کا- گ- ب تعهد دادم که با آن سازمان همکاری کنم و این همکاری به اشکال مختلف ادامه داشته است.

من عضو کمیته مرکزی حزب توده و عضو کمیسیون بازرسی و عضو هیئت تحریریه روزنامه مردم بودم.

در ابتدا که جوان بودم روی احساسات به این راه رفتم و به نفع هدفی که داشتیم یعنی سوسیالیزم اقدام کرد م. حال که سن بالا رفته وقتی انسان می اندیشد میبیند جریان طوری شده که به خیانت کشیده شده و به تدریج اختیار از انسان سلب میگردد. آنوقت با یك ضربه ناگهانی از این خواب بیدار میشود. این ضربه همین زندان بود. حال وقتی چشم باز میکنم میبینم گذشته ام در منجلابی از خیانت بوده است. کیانوری در مورد دو مسئله افغانستان و عراق روش منافقانه خود را آشکار ساخت که حمایت دربست از شوروی بود. سیاست جمهوری اسلامی حمایت از مستضعفین افغانستان بود که سیاست درستی است ولی حزب توده از روش شوروی طرفداری میکرد. در مورد عراق هم میدیدیم که ارتشیان ما شکست های بزرگی به نیروهای صدام وارد میکردند ولی شوروی به عراق تانك و موشك میداد ولی کیانوری باز هم دنبال روی شوروی بود. من معتقدم که همه اعضای کمیته مرکزی و رهبری حزب باید در برابر مردم ایران اعتراف کنند که سراسر گذشته ما در حزب خیانت به مردم و کشور ایران بوده تا با این طرز تا حدی وجدان خود را آرام کنیم. بطور مسلم یك عده از رهبران حزب با سازمانهای جاسوسی شوروی رابطه نزدیك داشته اند.

او گفت: حزب توده وسیله کسانی تاسیس شد که مدتها در شوروی برای اینکار تربیت شدند از قبیل روستا- بقراطی- آرداشس آوانسیان و دیگران که در

دانشگاه کمونیستی کشورهای شرق آماده شده بودند . با توجه به کیش فرد پرستی استالین قرار بوده که اینها در کشورهای همجوار بخصوص ایران تشکیلاتی داشته باشند که کلا" وابسته به سیاست شوروی باشند و ضمنا" کارهای جاسوسی و جمع آوری اطلاعات بنفع شوروی را انجام دهند . در قضیه فرقه دمکرات آذربایجان و واگذاری امتیاز نفت به روسها دنباله روی حزب توده از شورویها خیلی روشن بود . در قضیه ملی شدن نفت حزب توده با سیاست دوروئی و مزورانه خود به تبعیت از شوروی نهضت ملی را تضعیف میکرد . پس از ۲۸ مرداد که رهبران حزب مجبور به فرار شدند و من هم که در شوروی بودم از نزدیك ناظر فعالیت آنها بوده ام . در تمام جلسات کمیته مرکزی و پلنوم های حزب نماینده شوروی و یا نماینده حزب یا ارگانهای دیگر شرکت داشتند و رسما" در کارها دخالت میکردند . وقتی در کمیته انشعابی روی داد اعضای کمیته رأی به اخراج آنها ندادند . ولی در اثر تحمیل اراده نماینده شوروی اعضای کمیته مرکزی مجبور شدند که رأی به اخراج بدهند . یا اینکه در سالهای ۱۳٤۰ به بعد که روابط شورویها با شاه خوب شد دولت شوروی تمام سازمانهای حزبی در شوروی را تعطیل و بجای آن یك جمعیت مهاجرین سیاسی جایگزین میکند . دو سال قبل از پیروزی انقلاب دولت بلغارستان که روابطش با ایران خوب شد رادیو پیك ایران را که در آن کشور بود تعطیل کرد . شوروی مخارج حزب توده را تامین مینمود و این امر تعهدات سنگینی ایجاد میکرد . در درون حزب افرادی از (کی- جی- بی) بودند که اخبار درونی حزب را گزارش میدادند . خود کامبخش که از رهبران برجسته حزب بود اینکار را میکرد . بعد معلوم شد خود کیانوری هم اینکار را میکرد . من هم همین وظیفه را داشتم و گزارشات را میدادم . در آستانه انقلاب ایران پلنوم شانزدهم حزب تشکیل و کیانوری دبیر کل حزب شد که از رهبری روحانیون در انقلاب حمایت میکرد ولی جناح دیگر نظر دیگری داشتند . پس از پیروزی انقلاب قرار شد عده ای از کادر حزبی به ایران بیایند . یك شرکت بازرگانی تاسیس شد و دو نفر از اعضای کادر مرکزی برای اینکار معین شدند . بعدا" معلوم شد این شرکت همان کانالی است که تمام اخبار و اطلاعات جاسوسی را از دبیر اول حزب میگیرد و به ارگانهای شوروی میدهد . شرکت با دو هدف با توافق کیانوری و سازمانهای شوروی تاسیس گردید . هدف اول با دادن اجناس

رایگان و ارزان که کمکی به حزب بشود و هدف دوم جاسوسی بود که من در جریان آن قرار گرفتم. کیانوری اخبار و اطلاعات را به من میداد و من به یکی از اعضای شرکت میدادم و او هم مستقیما" به سفارت و یا ارگانهای دیگر سفارت میبرد و جوابش هم همینطور از طریق من به کیانوری رد میشد. تمام مسائل سری کشور از این طریق در اختیارشورویها قرار میگرفت. بطور کلی در حزب یك شبکه وسیع جمع آوری اخبار واطلاعات تشکیل شده بود وکلیه این اطلاعات در اختیار دبیر کل حزب گذارده میشد که به شورویها تسلیم میگردید. حتی به سفارت افغانستان هم داده میشد. تمام اعضای رهبری حزب و کمیته مرکزی در جریان جاسوسی برای شوروی شرکت داشتند. بعنوان یك عضو کمیته مرکزی حزب توده میگویم سراسر فعالیت گذشته ما خیانت به کشور و مردم ایران بوده که باید صادقانه اعتراف کنیم.

اشخاصی نظیر رفعت محمد زاده- کاگیك اوانسیان- کیومرث زرشناس نیز رسما" اعتراف کرده اند که کارهای جاسوسی شوروی را از طریق حزب توده در ایران انجام میدادند.

محمد مهدی پرتوی اعتراف کرد که چندین بار در سال ۱۹۸۱ با یك دیپلمات شوروی در تهران ملاقات کرده و اسناد نظامی را باو تحویل داده است. دیپلمات روسی یك دوربین به او داده بود تا از روی اسناد عکسبرداری کند. و نیز رادیوئی به او داده شده بود که میتوانست پیامهای محرمانه سفارت شوروی را دریافت کند.

معجزه زندان اوین

گاگیك آوانسیان گفت بعد از انقلاب من رابط حزب با مقامات شوروی بوده ام و اطلاعات جمع آوری شده را وسیله حزب در اختیار مقامات شوروی میگذاشتم.

کیومرث زرشناس عضو دیگر کمیته مرکزی گفت در سال ۱۳٤۰ در اروپای غربی وارد حزب شده مسئول سازمان جوانان در اروپا بودم. از سال ۱۹۷۵ با یکی از سازمانهای جاسوسی بلوك شرق رابطه بر قرار کردم و تا ۸ سال عضو آن بودم. زرشناس گفت بعد از کودتای ۲۸ مرداد عده ای از رهبران حزب با ساواك سازش کرده و گروهی گریختند. همه اینها را جز خیانت و پشت پا زدن به منافع مردم

چیز دیگری نمیشود گفت. همزمان با رفورمهای شاه بعد از سال ٤٩ گفته شد که شاه باید سلطنت کند نه حکومت... مجموعه کارهای حزب توده را که در نظر بگیرید نشان میدهد تاریخچه فعالیت حزب خیانت و سازش است. بعد از انقلاب، حزب که در بین مردم پایه ای نداشت برای اینکه گذشته را ترمیم کند از دو تاکتیك استفاده کرد یکی اینکه دست به انتشارات وسیع زد که به همه سئوالات جواب دهد و از طرف دیگر خواست با تکیه بر خط امام گذشته را ترمیم کند. بهمین جهت میبینیم که شورای انقلاب را تائید میکند. به قانون اساسی رای میدهد، در همه تظاهرات و متینگها شرکت کرده و از آن حمایت میکند. ولی شعار (نه شرقی و نه غربی)خط امام از طرف حزب توده تائید نمیشد زیرا تابع سیاست خارجی شوروی بودیم. حتی ورود ارتش سرخ را به افغانستان مورد حمایت قرار دادیم. در حالیکه مخالف نظر خط امام و دولت جمهوری اسلامی بود.

همچنین در جنگ با عراق در مورد دادن اسلحه از طرف شوروی به آن کشور حرفی نمیزند و هنگامیکه موشکهای روسی دزفول را ویران میکند و هزاران زن و مرد شهید میشوند حزب توده موضعی نمیگیرد و سکوت میکند.

در مجموع باید بگویم که نسبت به دولت جمهوری اسلامی صادق نبودیم. با نفوذ در ارکان دولتی و جمع آوری اسناد و تدارك چاپخانه مخفی و تحویل ندادن سلاحها همه بیانگر این بود که در فکر تدارك سرنگونی رژیم بودیم. ما با قاسملو و رجوی مخالفت کردیم. وقتی یك جاسوس شوروی با کیانوری ملاقات کرد و به او گفت نسبت به سازمان مجاهدین باید مدارا کرد آنوقت او کوتاه آمد. به ظاهر از خط امام دفاع میکردیم ولی در باطن علیه مسئولین کشور شایعات پخش مینمودیم و جمهوری اسلامی را با شعارهای خود نفی میکردیم. برخوردهای ما منافقانه و دوگانه بود.

***

منوچهر بهزادی دبیر کمیته مرکزی چنین گفته است:

در دورانی که در زندان بودیم فرصت یافتم که درباره سرنوشت فاجعه آمیز حزب توده ایران وسیاست های خائنانه ای که منجر به این سرنوشت شده است بیاندیشم. شنیده ام که مخالفین گفته اند این مصاحبه ها تحت فشار و با تزریق

آمپول صورت گرفته است و مصاحبه کنندگان از مامورین سیا و موساد هستند. اینها خیلی مضحك است که شایسته پاسخ نمیباشد. صریحا" میگویم هدف نهائی حزب توده براندازی جمهوری اسلامی و روی کار آمدن یك دولت وابسته به شوروی بود.

بهمین جهت حزب توده برنامه های کوتاه مدت و دراز مدت داشت. همه میدانند که حزب توده ایران بدون قید و شرط و بدون چون و چرا از سیاست شوروی در ایران ودر صحنه جهان دفاع و پشتیبانی مینماید. یکی از طریق جاسوسی وسیله عمال خود و دیگری پشتیبانی وسیله رهبری حزب... اما ظاهرا" از خط امام دفاع میکرد تا بتواند مجوزی برای فعالیت خود داشته باشد. حزب ما میدانست که با وجود امام و نقش قاطع او توطئه براندازی غیر ممکن است و تجربه سایر گروههای ضد انقلابی آنرا نشان میداد ولی امیدش را به این بسته بود با نبودن امام که جنگ داخلی خواهد شد و جمهوری اسلامی تضعیف میگردد در نتیجه توطئه براندازی به ثمر خواهد رسید.

تجربه نشان داد که شوروی هم ابر قدرتی است مثل آمریکا که اهداف خود را دنبال میکند و با آمریکا رقابت دارد. هر دو ابر قدرت یك هدف دارند که آنهم تسلط بر خلق ها میباشد.

جرایمی که ما مرتکب شده ایم خیلی سنگین و از نظر من محکوم است و دادگاه می باید آنرا محکوم کند ولی امید من این است که مردم قهرمان و انقلابی ایران و رهبر با رأفت جمهوری اسلامی گناهان مرا بخشیده و امکان بدهند که این گناهان را جبران کنم.

***

رفعت محمد زاده از اعضای کمیته مرکزی و عضو هیئت سیاسی حزب توده گفت من در سال ۱۳۳۰ که به شوروی مهاجرت کردم از مرداد ماه سال ۱۳۳۰ به عضویت (کا- گ- ب) درآمدم و تا هنگام دستگیری هم عضو این سازمان جاسوسی بوده ام.

احمد علی رصدی عضو دیگر کمیته مرکزی حزب توده گفت از اواخر سال ۱۳۲۵ که به شوروی رفتم در سالهای ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ از طرف کمیته امنیت شوروی به من پیشنهاد همکاری شد که پذیرفتم. بعد از انقلاب که به ایران آمدم

به اتفاق دو نفر دیگر از اعضای حزب یك شركت تجاری تشكیل دادیم ضمن كارهای تجاری كارهای جاسوسی هم میكردیم. بعد از انقلاب هم سه بار به خارج رفتم و هر بار به شوروی سفر كردم و با مامورین سازمان جاسوسی شوروی كه قبلا" روابط داشتم ملاقات كردم. من در حقیقت از سال ۱۳۳۰ در حدود ۳۱ سال جاسوسی كرده ام.

انوشیروان ابراهیمی مسئول سابق فرقه دمكرات آذربایجان در اعترافات خود گفت:

فرقه دمكرات نیز مثل حزب توده آلت دست استالین قرار داشت. بدین معنی كه همزمان باتقاضای امتیاز نفت شمال از طرف شوروی فرقه دمكرات خود را برای حركت به سوی تهران آماده میكرد. قوام السلطنه نخست وزیر وقت باصلاحدید ارباب آمریكائی خود بطور مزورانه با واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی موافقت كرد تا با این حیله از پیشروی نیروهای آذربایجان كه از دو سوی (زنجان- آستارا) به طرف تهران حركت كرده و تا حدودی هم پیش رفته بود جلوگیری كند و مظفر فیروز با قرار داد با پیشه‌وری حكومت خود مختار آذربایجان را ظاهرا" به رسمیت شناخته بود و دولت به بهانه انتخابات موافقت مقامات شوروی را كسب كرد و با اعزام نیرو تحت فرماندهی مستشاران آمریكائی به آذربایجان و كردستان این مناطق را به خاك و خون كشید.

***

روزنامه كیهان چاپ لندن در بررسی اظهارات حسن ماسالی از فعالیت چپی ها و بحث درباره (جنبش چپ در ایران) چنین مینویسد:

وقوع انقلاب اسلامی در ایران، كه چپ به ویژه كمونیستهای ایرانی یك پارچه از آن و رهبری اش جانبداری و در راهش كوشش میكردند نقطه عطفی در تاریخ جنبش های چپ گرای كشور ما بود. چپ ایرانی كه حل همه مسائل را در سقوط رژیم سلطنتی در ایران میدانست و برای انقلاب نیز تقدسی بی چون و چرا قائل بود در برابر سیر رویدادهای سریع گیج شده است. باید به زودی طلایه حكومت رنجبران و نظام برخاسته از انقلاب سوسیالیستی در افق جمهوری دمكراتیك ایران پدیدار میشد. آنها تصور میكردند ارتجاع مدتی كوتاه در برابر نیروهای پیشرو مقاومت خواهد كرد و قدرت را به سازمانهای چپ گرا واگذار

خواهد کرد ولی میدانیم در عمل چنین نشد. نه تنها با سقوط پادشاهی و پیروزی انقلاب، هیچیك از مشکلات مملکت حل نگردید بلکه همه دست آوردهای دو سه نسل به نابودی کشیده شد. زندگی کارگران و زحمتکشان قرین فقر و نابسامانی و جهل و مشقت گردید و کشور به ویرانی و جنگ و انزوای سیاسی کشیده شد و اکثریت را از انقلاب بیزار و به گذشته متمایل کرد. اما برای چپ ایرانی فاجعه بزرگ دیگر فرا رسید. همه فرضیه ها و آیات کتابهای مقدس کمونیستی نقش بر آب شد و همه پیش بینی ها اشتباه از آب درآمد. در عمل نه تنها توده های مردم به گروه های سوسیالیستی و کمونیستی روی نیاوردند بلکه حکومت برآمده از انقلاب چنان کشتاری از پیشگامان انقلاب کرد که تصورش در حکومت پادشاهی ممکن نبود. این همه را دیگر نمیشد تنها با ملامت حزب توده یا تعبیر به گذرا بودن مراحل پیشرفت انقلاب توجیه کرد.

چپ ایران گیج از ضربه انقلاب همچنان به دفاع پرداخت. در اکتبر ۱۹۸۵ برای بررسی بحران چپ در ایران سمیناری در (ویسبادن) آلمان تشکیل شد که حسن ماسالی در این کنگره چنین گفت:

مدت ۲۵ سال با روند مبارزه پیگیر دموکراتیك سوسیالیستی گذرانده ام... مدت ۱۷ سال است که با آرمان کمونیستی به مبارزه خود ادامه دادم. هم اکنون اعلام میکنم بسیار از اندیشه ها و عملکردهای گذشته خود را با معیار کمونیستی باید بدور بریزم و از خود طرد کنم. برای نقد دیگران نیز در برابر هیچ جریانی زانو نمیزنم و تسلیم نمیشوم. رهبران حزب توده برای اینکه منافع شوروی را در ایران تامین کنند خواستار امتیاز نفت شمال به شوروی و همچنین خواستار امتیاز نفت جنوب به امپریالیسم انگلیس بعنوان حق السکوت بودند.

از حزب توده جریانهای متعددی انشعاب کردند ولی هیچکدام از آنها به یك جریان کمونیستی معتبر و قابل دوام جامعه تبدیل نشدند.

روشنفکران چپ استبداد سیاسی حاکم را میدیدند ولی استبداد درونی خویش را نمی دیدند. پس از حکومت مصدق روشنفکران چپ در خارج فرصت یافتند از طریق کنفدراسیون جهانی محصلین فعالیت کنند. با تجدید فعالیت جبهه ملی بین سالهای ۳۹ تا ٤۲ شرایط همبستگی روشنفکران انقلابی با مبارزات مردم فراهم شد. جناح چپ جبهه ملی در خارج نقش فعالی در ارتباط و همبستگی داشت.

هواداران حزب توده اقلیت کوچکی را در داخل کنفدراسیون تشکیل میدادند.
وقتی کنفدراسیون دچار تجزیه شد سازمان چریکهای فدائی خلق پس از واقعه سیاهکل در سال ٤٩ تحسین جوانان را برانگیخت و بعدا" بیش از چهل گروه و فرقه تجزیه شده و هر کدام راه انزوا پیش گرفتند.

***

بابك امیر خسروی عضو پیشین کمیته مرکزی حزب توده طی گفتگوئی با کیهان لندن چنین گفته است:
بیست سال قبل از انقلاب انشعاب خیلی بزرگی در حزب توده بوجود آمد وتقریبا" ۹۰ درصد نیروهای حزبی جدا شده و به جریانات مائوئیستی پیوستند. در اروپای غربی مجموعه حزب توده به پنجاه نفر تقلیل یافت که آنهم در کشورهای سوسیالیستی بود و اساس" حزبی به معنی واقعی کلمه وجود نداشت. تمام این فعل وانفعال غیر دمکراتیك در چار چوب یك گروه بسته صد یا ۱۵۰ نفری انجام میگرفت و کارهای زدو بند با دبیر کل شدن کیانوری بالا گرفت و من همانوقت از حزب توده استعفا دادم و نوشتم که بعد از این نمیتوان از حزب توده ایران سخن گفت. بعدا" رفیق اسکندری و رفیق آذر نور و رفیق قدوه از من خواستند تا استعفایم را پس گرفتم. من هم فکر نمیکردم اصولا" میشود علیرغم حزب توده تشکیلات مستقلی بوجود آورد. جوّ مائوئیستی از یکطرف خیلی قوی بود و قاطبه جوانان چپ را جلب کرده بود و جوّ استالینی طرف دیگر را فرا گرفته بود. من و امثال من یا باید از سیاست کناره میگرفتیم و یا میماندیم برای شرایط مناسب تر.
بعد از وحدت حزب توده با فرقه دمکرات که کادر رهبری آن با گماشتگان شوروی بود وضع بدتر شد و میدیدیم که اصولا" مکانیزم کنونی حزب توده و روابطی که با رفقای حزب کمونیست شوروی دارد اساسا" یك حرکت سالم امکان ناپذیر است. هنگامیکه مسئله اخراج قاسمی و فروتن و سخائی مطرح بود همراه عده ای دیگر از اعضای کمیته مرکزی اقدام کردیم و شورویها را مورد انتقاد قرار دادیم. با حمله شوروی به پراك از بهار پراك پشتیبانی کردم. با رفقای خود فکر کردیم که به سوی یك سوسیالیسمی با (سیمای انسانی) باید رفت که آنرا در (حزب دمکراتیك مردم ایران) متبلور دیدیم.

درباره کارنامه سوسیالیسم از زمان ارانی تا بحال باید بگویم شما اگر شعرا و نویسندگان و مولفین متفکر ایران را در نظر بگیرید که امروز سنشان بین ۵۰ تا ۶۰ نوسان دارد اغلب در حزب توده ایران بوده اند و یا بشکلی با حزب در ارتباط و با حزب توده زندگی کرده اند و آنها فرهنگ مترقی را ایجاد کرده اند. افرادی نظیر صادق هدایت با آنکه عضو حزب نبوده اند ولی با حزب توده نزدیك بوده اند. تاثیراتی که بزرگ علوی ها- نوشین ها- ابتهاج ها- افراشته ها-کسرائی ها و دیگران داشته اند فوق العاده است. در میان سیاستمداران هم از این افراد کم نبوده اند.

حزب توده از اول به صورت یك حزب استالینی پا به عرصه حیات نگذاشت. در حالیکه فرقه دمکرات آذربایجان از آغاز تا آخر این حالت استالینی و وابستگی را داشته است. بهمین جهت روشنفکران تحت تاثیر فرهنگ عدالت جویانه مارکسیسم قرار میگرفتند.

وقتی برای ما آشکار شد که سیاست حزب توده غلط بوده و بعد از ضربه به حزب آنرا نقطه پایانی که فاجعه آمیز بود تلقی نموده با رفقای خود بفکر افتادیم که پیروی از خمینی و تاریخ گذشته حزب و وابستگی رهبری حزب توده را به شوروی افشا کرده و با آن مرزبندی کنیم. خاطرات ایرج اسکندری در همین مقطع فکری بود. بهمین جهت در دیماه ۱۳٦٤ حزب دمکراتیك مردم ایران را تشکیل دادیم. ما برای سرنگونی رژیم فعلی مبارزه میکنیم و برای یك ایران دمکراتیك در تلاش هستیم.

***

حسن تشکری از فعالان حزب توده که به غرب گریخته به خبرنگار کیهان چنین گفت:

من در رشت (کاراته) تعلیم میدادم که توسط دوستی به عضویت حزب توده در آمدم. اولین ماموریتم نقل و انتقال اسناد و مدارکی از تهران به شمال و بالعکس بود. وابستگی من به حزب تا سال ۱۳٦۰ که جمهوری اسلامی تصمیم به انهدام حزب توده گرفت ادامه داشت. در تهران برای طبیعی نشان دادن زندگیم یك کارگاه بافندگی دایر کردم. مسئولین حزب به من دستود دادند که خانه مجللی برای اعضای رده بالای حزب اجاره کنم. در نیمه دوم مرداد ۱۳٦۱ این خانه را در

سلطنت آباد در نزدیکی خانه محسن رفیق دوست اجاره کردم که محل رفت و آمد دکتر کیانوری و همسرش مریم فیروز و جوانشیر بود. این محل را تا زمانیکه سران حزب را دستگیر کردند در اختیار داشتیم. کیانوری و مریم دو خانه دیگر در سایر نقاط شهر داشتند و این خانه سوم آنها بود. جمهوری اسلامی با استفاده از اطلاعات کنسول شوروی در تهران که به انگلستان پناهنده شد ولیست کامل فعالان حزب و نشانی آنها را در اختیار گذارده بود ظرف چند ساعت همه را بدام افکند. مسلما" سازمان اطلاعاتی انگلستان با ساواماى ایران همکاری کردند. بهمین جهت سران حزب فرصت کافی برای فرار به دست نیاوردند. من و خانواده ام در یورش اولی مامورین دستگیر ولی بعدا" آزاد شدیم. حزب توده دارای سه شاخه بود (علمی- نظامی- مخفی یانوید). شاخه نظامی در همان نخستین روز به دام افتاد و دریادار افضلی و عده ای اعدام شدند. به من توصیه شد از ایران فرار کنم. با دردسر فراوان از راه رود ارس به خاك شوروی رسیدم. مامورین شوروی مرا زندانی و سرانجام به آذربایجان شوروی منتقل کردند. با (خاوری) مسئول حزب توده در مسکو ملاقات کردم و دیدم که هیچ نمیخواهد به من کمك کند. بعدا" زن و فرزندم هم در شوروی به من ملحق شدند. از اقامت در شوروی دچار وحشت و اضطراب شدم و تصمیم داشتم بهرصورتی است از شوروی خارج شوم. آنچه سران حزب به من میگفتند دروغ بود و مثل اینکه دروغ گفتن جزو کارهای اصلی آنهاست. به مقامات شوروی نوشتم که علاقه ای به همکاری با حزب توده ندارم ولی به سیستم سیاسی و اجتماعی شوروی وابسته ام و میخواهم به غرب بروم. از راه برلن شرقی به برلن غربی آمده و با تعلیم کاراته زندگی میکنم. سیاست حزب توده پس از انقلاب اسلامی کاملا" مشخص بود. همراهی و طرفداری بی چون و چرا از همه گفته ها و کرده های خمینی و رژیم جمهوری اسلامی. سران حزب میگفتند فقط چند سال باید حوصله کنیم تا ایران بکلی در اختیار ما قرار بگیرد. در حالیکه جمهوری اسلامی دقیقا" از کار حزب توده خبر داشت. یا عوامل نفوذی در بین ما داشتند و یا وقتی شورویها دیدند اسرارشان فاش شده زودتر از همه خودشان اطلاعات را به جمهوری اسلامی دادند. برای روسها کیانوری وطبری مطرح نیست صدها تن مثل آنها را در آب نمك خوابانده اند. حزب توده در حال حاضر بکلی متلاشی شده است. روسها با هر دو

گروه جوانها و مسن ترها بازی میکنند . مجاهدین و فدائیان هم با مسکو در ارتباط هستند .

***

درماهنامه روزگارنو نامه ئی خطاب به یك رفیق توده ای چاپ شد که چنین بود

از شروع انقلاب حزب توده در بست از خط خمینی دنباله روی کرد یا به اصطلاح (از خط ضد امپریالیستی امام خمینی)

بعد حزب شما کتاب کوچکی به رنگ سبز منتشر کرد با عنوان (بیانات امام خمینی) در این کتاب گفته های خمینی را جمع آوری و به ترتیب موضوع تنظیم کرده بودید .

تقلیدی مضحك از کتاب سرخ (مائوتسه تونك) آن هم شما که اغلب از ته دل به ریش مائو میخندیدید حالا درست مثل طرفداران او رفتار کرده بودید فقط با این تفاوت که خمینی کجا و مائوتسه تونك کجا؟ من این کتاب سبز را هنوز دارم . برای من از همان زمان روشن بود که شما مردگان بی کفن و دفن هستید .

از این بدتر هم پیش آمد . زمانی که آن اعلامیه کذائی را منتشر کردید که جان کلامش این بود که هرکس مخالف خمینی است ضد انقلاب است و از آنجا که حزب ما خود را در خدمت انقلاب قرار داده است ما وظیفه خود میدانیم که ضد انقلابیون را به نهادهای قضائی معرفی کنیم و همین کار را هم کردید . چندین گروه مخالف خمینی را به دم تیغ فرستادید و حزب شما این عمل را در ارگان رسمی خود عمل قهرمانانه اعلام کرد . تصورش را بکن اگر تو و رفقایت به قدرت میرسیدید چه بر سر ما میآوردید؟

بعد ورق برگشت یك شبه تمام فعالان حزب شما دستگیر شدند . ترا هم دستگیر و شکنجه نموده و شکنجه گرها فك پائینی ات را خرد کرده اند . بعد رفقایت در تلویزیون ظاهر شدند تا توبه کنند و آنهم چه توبه ای؟ در میان آنها کسانی بودند که تا ۲۵ سال زندان کشیده یا بیش از ۳۰ سال در تبعید بودند و حالا در تلویزیون اعتراف میکردند که جاسوس شوروی بوده و به وطن خود خیانت کرده اند . این اعترافات را به شکل کتابی منتشر کرده اند . من این صورتجلسات را خوانده ام . هیچ شکنجه ای نمیتوانست آنها را این چنین در هم بشکند . می بایست چیزی دیگری بوده باشد .

روزنامه کیهان چاپ لندن در شهریور ماه سال ۱۳۶۹ درباره اعدام زندانیان گروه چپ در ایران چنین نوشته است:

اسامی عده ای از اعضای حزب توده، فدائیان خلق و سازمان کارگران (اکثریت) که اعدام شده اند، اعلام شد. جمع این عده ۲۰۰ تن بوده که ۳۱ تن از آنها عضو حزب توده بوده اند و از سال ۱۳۶۱ در زندان به سر می برده اند. اسامی پاره ای از اعدام شدگان از این قرار است:

پنج تن از اعدام شدگان از اعضای کمیته مرکزی حزب توده بوده اند: منوچهر بهزادی (مدیر روزنامه مردم)، دکتر حسین جودت، اسمعیل ذوالقدر، باقر زاده و فرج الله میزانی.

سایر اعدام شدگان عبارت بوده اند از: امیر نیك آئین (نویسنده و تئوریسین حزب)، مهرداد فرجاد (مسئول تبلیغات حزب)، دکتر احمد دانش شریعت، اخگر، دکتر برزو بقائی، سید روغنی، صابر، آصف، قلمبر، سرگرد شمسی، محمد بیگدلی، رفعت محمد زاده، امیر هوشنگ ناظمی، هدایت الله حاتمی، ساسان قندی، عزت الله رازی، فریبرز صالحی، فرزاد داغدار، دکتر گرجانی، سرهنگ سیف الله جاسوند.

طبق خبر دیگری که از ایران دریافت کرده ایم، هفته پیش دو جوان به نام های سید رحیم (۲۱ ساله) و سید حسن (۲۳ ساله) را که یك سال پیش در قوچان به جرم فعالیت علیه رژیم دستگیر کرده، از زندان قوچان بیرون میبرند و همراه ۳۰ تن دیگر آن ها را اعدام می کنند.

نامبردگان در شهرهای تهران، آمل، بروجرد و همدان اعدام شده و تعدادی از آنها در ملاء عام به دار آویخته شدند. اکثر اعدام شدگان فعالیت چپی داشته اند.



محاکمه سران حزب توده دردادگاه نظامی جمهوری اسلامی





سران حزب توده در دادگاه ارتش جمهوری اسلامی



احسان طبری و (کژ راهه)

بهتـر آن بود زین جفا نرهـی که دلیری کنی و جان بدهـی
تا ز مرگ تو ما بخـود نازیـم بعد تو از تـو قهرمان سازیـم

پارسا تویسرگانی

احسـان طبری تئوریسین معـروف حزب توده که فـردی پرکار و کتـابخوان و نویسنده ای مطلع و توانا بود از دوران نوجوانی بـه فعالیت حزبی کشیده شد . با دکتر ارانی به زندان رفت و جـزو جوان ترین عضو ۵۳ نفـر بود کـه میگویند در زندان هم ضـعف و تزلزل زیـادی از خـود نشـان داده است . بعـد از شهـریور ۲۰ از فعالین حزب توده شد که خیلی از مطالب و نوشته های حزب توده به قلم احسان طبری بود . وقتی هم حزب توده غیر قانونی شد از مسکو سر درآورد . در آکادمی علوم حـزبی در مسکو و چند کـشور کمـونیست به تحصیل و مطالعـه پرداخت و درجه دکترا گرفت . در دنیای کمونیزم به عنوان یکی از برجسته ترین تئوریسین

های مارکسیسم شناخته شد. در دوران اقامت در خارج از کشور همواره با گروههای حاکم بر حزب سازش داشت. پس از سقوط رژیم در بهمن ۵۷ به ایران آمد و در کنار کیانوری به همکاری با رژیم جمهوری اسلامی پرداخت. وقتی همراه سایر رهبران حزب توده به زندان رفت ناگهان تغییر جهت داد. نه به صورت اعتراف بلکه به صورت نظریه پرداز جمهوری اسلامی درآمد و با انتشار کتاب (کژ راهه) و نطقها و مقالاتی به انحرافات حزب توده و خیانتها و جاسوسی ها اشاره کرد و مقالاتی در رد مارکسیسم و کمونیزم نوشت و به تجزیه و تحلیل ایدئولوژی جمهوری اسلامی پرداخت که هیچکس باور نمیکرد این گفته ها و نوشته ها از همان احسان طبری است که عمری در راه مارکسیسم مطالعه و تحقیق و بررسی کرده و کتابها و مقالات مختلفی نوشته است. سرانجام در تهران در سن ۷۳ سالگی درگذشت و مورد تجلیل نشریات جمهوری اسلامی قرار گرفت.

***

انور خامه ای در باره طبری چنین مینویسد :

ما یك دوره ده دوازده ساله تقریباً از نزدیکترین دوستان بوده بعد دوره دیگری دشمن سرسخت و خونی هم شدیم. بعد از کنار رفتن من از کارهای سیاسی و برگشتن طبری به ایران با هم بی تفاوت بودیم.

از سال ۱۳۱٤ با هم آشنا شدیم. من ابتدا مجله دنیا را در اختیار طبری گذاشتم که همراه ارانی به زندان افتادیم. مجله دنیا ۱۲ شماره منتشر شد. این مجله ظاهراً به علت مادی تعطیل شد ولی کامبخش میگفت کمینترن صلاح نمیداند که چنین مجله ای منتشر شود. من و طبری به کتابخانه ها میرفتیم. کتاب کاپیتال را که به فرانسه بود با همکاری احسان طبری ترجمه میکردیم. فردی کتابخوان بود و به دنبال کسب معلومات و اطلاعات تازه.. اطلاعات زیادی در زمینه ادبی و تاریخی داشت، حافظه اش خیلی قوی بود، در زندان با یك یهودی آشنا شد، قرار شد طبری به او فارسی و او ترکی بیاموزد. بعد از دوماه طبری ترکی را به خوبی فرا گرفت و تا آخر عمر از کتب ترکی استفاده میکرد. من نزد ارانی آلمانی می آموختم ولی طبری لغت های آلمانی را خوب یاد میگرفت.

بعد از شهریور ۲۰ که از زندان آزاد شد بزرگ علوی که با مصطفی فاتح ارتباط داشت به ما پیشنهاد کار در شرکت نفت کرد. من نپذیرفتم ولی طبری قبول کرد

و نشریه شرکت نفت زیر نظر او بود که این امر مورد اعتراض دکتربهرامی و دکتر رادمنش قرارگرفت. برای طبری کاری در خبرگزاری تاس (شوروی) پیدا کردند. بعداً حقوق بگیر حزب شد. مدتها همراه طبری به مدرسه سپهسالار و مروی میرفتیم. پای درس روحانیون مینشستیم تا فلسفه شرق را هم مطالعه کنیم و در کنار مسائل فلسفی غرب و شناخت هگل و مسئله دیالکتیك مارکس افکار خود را تلفیق کنیم.

مهمترین ضعف طبری کینه توزی او بود. هنگام بازداشت ۵۳ نفر این ضعف را نشان داد. چون چوب تر بهرصورتی که خواستند درآمد. آدمی بود بسیار با معلومات ولی از لحاظ ایمان ضعیف، اصولاً آدم کم احساسی هم بود.

***

مسعود بهنود درباره طبری چنین مینویسد:

اهالی ناصرخسرو جوان بلند قامتی را میدیدند که همیشه چند کتاب زیر بغل داشت. میگفتند این آقا احسان مازندرانی است که چند سال پیش طلبه بوده و عمامه داشت و با فشار نظمیه کلاهی شده است.

طبری در زندان، هرآنچه را تا آن زمان نخوانده بود فرا گرفت. با بزرگانی نظیر دکتر ارانی- فرخی یزدی- پیشه وری آشنا شد و تجربه آموخت.

وقتی متفقین به ایران حمله کردند طبری ۲٤ ساله در تبعید اراك انبوهی کتاب دور خود چیده بود که تلگراف رضا روستا به او رسید. به تهران آمد و در روزنامه سیاست عباس اسکندری به کار پرداخت. با سلیمان میرزا آشنا شد و به خانه شاهزاده در آب سردار دعوت شد. در آنجا زندانیان سابق و رستم علی اوف مسئول امور حزب و اطلاعاتی سفارت شوروی را دید. احسان طبری ده سال پس از آنکه خودش (تبلیغ) شد اینك تبلیغ کننده شده و مرجع پاسخ هزاران سئوالات... طبری در عین حال زندگی مرفه و خوب داشت. کتابخانه بزرگی داشت. به دفتر شرکت نفت راه یافت. میس لمبتون رئیس اداره اطلاعات سفارت انگلیس دلبسته هژیر بود و گرنه کسی بهتر از این مازندانی خوش قیافه نبود.

***

احسان طبری مینویسد:

در زمانی که حزب توده ایران با مائوئیسم و رهبران آن قاسمی و فروتن

وسخائی مبارزه میکرد اسکندری درصدد برآمد با این سه نفر وارد توطئه شده علیه رادمنش و دانشیان و جودت دسته بندی کند. این سه نفر امیدوار بودند که به دست اسکندری در رهبری حزب راه یابند و به موقع حساب اسکندری را تصفیه نمایند. امید اسکندری به کامبخش بود. در پلنوم من پیشنهاد کردم افرادی که با خط مشی بین المللی حزب مخالفند وظیفه دارند از آن اطاعت کنند و عضو کمیته مرکزی بمانند و اگر تعهد نسپرند از عضویت کمیته مرکزی معاف گردند. اکثریت یعنی اسکندری- کامبخش- کیانوری- اردشیر- نوشین- پیشنمازی- آذراوغلو- بابازاده- حکیمی- قاسمی- فروتن- امیرخیزی موافقت کردند ولی اقلیت که از افراد با نفوذ بودند از قبیل رادمنش- دانشیان- جودت- روستا- بقراطی- لاهرودی- داود نوروزی- آذری- میرآقا مخالفت کردند. وقتی قاسمی و فروتن و سخائی موافقت خود را اعلام داشتند دانشیان با اعتراض و کلمات توهین آمیز جلسه را ترك گفت که به دنبال او جودت و لاهرودی و آذری از جلسه خارج شدند. بعداً معلوم شد شورویها از پیشنهاد تصویب شده ناراضی هستند. در جلسه بعد کامبخش رأی خود را پس گرفت، سایرین هم تبعیت کردند غیر از من و اردشیر و نوشین که پیشنهاد خود را پس نگرفتیم. سپس فرمول اخراج قاسمی و فروتن وسخائی خوانده شد که مورد تصویب قرار گرفت. پس از این تصمیم پلنوم ۱۱ فروتن و سخائی با گذرنامه دو تن از مائوئیست های ایرانی که از غرب آمده بودند از دروازه برلن شرقی خارج شدند. قاسمی با گرفتن اجازه به فرانسه رفت. سخائی سعی کرد با عذرخواهی به لایپزیك نزد خانواده اش برگردد ولی رادمنش و اسکندری پیشنهاد او را رد کردند و سخائی با مرض قلبی درگذشت.

حزب توده در مرگ استالین ماتم زده شد و رهبران حزب مقیم مسکو در کنار جنازه استالین به پا ایستادند. ولی وقتی خروشچف به انتقاد از استالین پرداخت حزب توده نیز احترام سابق به استالین را فراموش کرد و به انتقاد از استالین پرداخت. همه کارهای خروشچف را تأئید کرد. در سال ۱۹٦٤ وقتی خروشچف برکنار گردید حزب توده طرد او را هم تأئید نمود.

وقتیکه روابط ایران و شوروی بهبود یافت و شاه و فرح و بسیاری از درباریها و مقامات مملکتی به شوروی و کشورهای بلوك شرق سفر میکردند تجلیل از شاه

خیلی زیاد شد . اولین سفر شاه همزمان با اعدام گروه چهارم از افسران سازمان نظامی حزب توده بود . شاه متوجه شده بود که احتیاج کشورهای سوسیالیستی به نفت ایران خیلی زیاد است و برای یك سفارش تجاری بی تابی میکنند . شاه از این نقطه ضعف استفاده میکرد . یك عضو وزارت خارجه چکوسلواکی به ما گفت در مقابل یك خبر چند سطری در مطبوعات ما که مورد پسند هویدا نبود کفش ارسالی از چکوسلواکی را یك هفته در گمرك توقیف کردند و در نتیجه بازار آن از طرف رقبا پر شد و زیان فراوانی به ما وارد گردید . به این حساب شاه و هویدا به سهولت میتوانستند با کشورهای سوسیالیستی بازی کنند . یك نویسنده ارمنی کتاب نوشت و رضا خان را توجیه کرد . ایوانف مورخ معروف چند کتاب نوشت و (انقلاب سفید) را مورد ستایش قرارداد . همه نشریات شوروی از ایران تجلیل میکردند . در نتیجه حزب توده خود را توهین شده تلقی میکرد . در جلسه احزاب کمونیست سال ۱۹۶۰ هیئت نمایندگی حزب توده را در میان احزاب خاورمیانه جای ندادند . حتی عکسبرداری از ما ممنوع شد . با وجود خوش خدمتی حزب توده معهذا دولت شوروی برتری رژیم شاه را برحزب توده ترجیح میداد . دولت بلغارستان هم به علت روابط با ایران ترجیح میداد که رادیو پیك ایران بعد از ۱۵ سال از صوفیه جمع شود و سرانجام هم آنرا تعطیل کردند . به همین جهت حزب توده در ایام شدت گرفتن نهضت انقلاب مردم مسلمان ایران از داشتن رادیو محروم گردید . با تمام خوش خدمتی حزب توده، کشورهای سوسیالیستی میخواستند که حزب توده (گورش را گم کند) و از آن کشورها برود .

احسان طبری همچنین در (کژراهه) چنین مینویسد :

تجدید فعالیت حزب توده در ایران از دو منشاء مقدماتی آغاز میشود . اول از منشاء سازمان حزب در خارج که در واقع از پلنوم پانزدهم کمیته مرکزی شروع شد که بر اساس توافق ایرج اسکندری و دکتر کیانوری با همه تضاد آن دو با هم عده ای از کارکنان دبیرخانه کمیته مرکزی و مسئولین سازمان و فرقه دمکرات وارد کمیته مرکزی شدند و در پلنوم شانزدهم کیانوری به عنوان دبیراول انتخاب گردید . این حادثه پس از شکست رژیم شاه و شاپور بختیار روی داد . در نتیجه پیروزی انقلاب اسلامی، کیانوری و اعضای هیئت اجرائی و جمعی از اعضای نو گزیده به عضویت حزب راهی ایران شدند . دوم از منشاء نیروهائی که حزب در

داخل کشور در اختیار داشت که عبارت بودند از سازمان نوید ، زندانیان قدیمی توده ای و جمعیت (اتحاد دمکراتیك) به رهبری به آذین که در اواخر سال ۵۷ نوعی پوشش علنی برای حزب توده شده بود .

در میان این نیروها ، وضع و موقع سازمان مخفی نوید که به رهبری محمد مهدی پرتوی و رحمان هاتفی (حیدرمهرگان) تشکیل شده و از سال ۱۳۵۵ دست به انتشار روزنامه مخفی زده و از همان ایام با کیانوری و شعبه ایران در تماس بودند جالب بنظر میرسید . سازمان نوید در سال ۵۷ همگام با بسط جنبش اسلامی روزنامه نوید را توسعه داد . سازمان نوید نفوذ قابل توجهی در روزنامه کیهان یافت . رحمن هاتفی یکی از دو نفر رهبران اصلی نوید در کیهان و معاون امیرطاهری سردبیر کیهان بود . او بر عناصر توده ای که در کیهان کار میکردند رهبری داشت و مشی دلخواه حزب توده و شوروی را اعمال میکردند . هاتفی به علت اشتغال امیرطاهری عملاً گرداننده کیهان شده بود و توانست در سالهای ۵۶ و ۵۷ با برجسته کردن اخبار مواضع شوروی و انقلاب و نقش حزب توده فعالیت چشمگیری داشته باشد . نمونه آن نقش به اصطلاح چریکهای مسلح توده ای در قیام ۲۲ بهمن ۵۷ بود و حال آنکه حزب توده در این قیام تقریباً شرکتی نداشت و بدون اینکه حزب توده بتواند در عمل انقلابی شرکت کند انقلاب اسلامی با پیروزی پایان یافت . حزب توده از طریق عوامل خود در کیهان توانست با مستمسك قرار دادن چند نفر در خیابانهای تهران برای اعتبار از دست رفته خود به عنوان یك حزب سازشکار در قبال رژیم شاه کسب اعتبار کند . قرائنی در دست است که فعالیت نوید در سال اوجگیری انقلاب اسلامی نمیتوانست از دید سیا و ساواك پنهان باشد . طبق تصمیم کیانوری سازمان نوید کماکان مخفی ماند ، با اینکه هاتفی و پرتوی در دستگاههای رهبری وارد بودند . تصمیم به مخفی بودن سازمان نوید به طور سربسته در اواخر حیات حزب در هیئت دبیران مطرح شد . بدین معنی که هیئت دبیران رهبری سازمان مخفی را به سه نفر یعنی کیانوری- میزانی و حجری سه دبیر تشکیلاتی واگذار کرد که آنها هم محمد مهدی پرتوی (خسرو) را به همکاری برگزیدند . اتحاد دموکراتیك مردم به رهبری به آذین به عنوان سازمانی غیر از حزب توده در نظر گرفته شده بود و او به عنوان رئیس سازمان صلح و دبیر شورای نویسندگان و هنرمندان جنب حزب کار میکرد .

فعالیت این سازمان تحت نظر منوچهر بهزادی قرار داشت و همه سازمانهای وابسته غیر از اتحادیه کارگری تحت مسئولیت او بود.

دفتر حزب در خیابان ۲۶ آذر وسیله علی خاوری و افسران توده ای که در اثر انقلاب از حبس آزاد شده بودند افتتاح شد و فعالیت حزب توده را رسماً اعلام کردند. میزانی که قبل از کیانوری به ایران آمده بود رهبری و نظارت را برعهده گرفت. در سال ۵۸ کیانوری و بتدریج ما اعضای هیئت اجرائیه وارد ایران شدیم. از من قبلاً رحمن هاتفی در خانه ای مخفی پذیرائی میکرد و به زودی به خانه اقوام مثل بقیه منتقل میشدیم.

حزب توده در مخالفت با دولت بازرگان و تأئید مکرر (خط امام) میخواست چهره انقلابی و پیرو مردمی به خود بگیرد ولی از همان آغاز این تظاهرات به عنوان سالوسی و نفاق افشاء شد. محافل انقلاب اسلامی آنرا مورد حمله قرار دادند. اشغال سفارت آمریکا وسیله ای شد که حزب توده وسیله آن علیه برژینسکی و دولت بازرگان تبلیغ کند. هدف حزب توده این بود که راه نفوذ شوروی را فراهم سازد. در حالیکه اختلاف اصولی انقلاب اسلامی با شوروی و مارکسیسم جزء مسائل عمده برای انقلاب بود که با اعلام سیاست (نه شرقی و نه غربی) جلوی این اقدامات را میگرفت. یکی از هدفهای حزب توده دخالت در حل اختلاف بین نیروهای ضد انقلابی شورشی مانند حزب دمکرات کردستان به رهبری قاسملو و گروهك کومله و دیگر گروههای محارب در کردستان بود. کیانوری وضعی پیش گرفته بود که بالای حرف او حرفی نبود. اسکندری که با اعضای هیئت اجرائی به ایران آمده بود با مصاحبه در تهران مصور در مشی لیبرال منشانه خود دست خود را نشان داد و همه از او مأیوس شدند. شکست شدید اسکندری باعث تقویت بیشتر کیانوری شد و ما اعضای رهبری به دستورهای کیانوری گوش میدادیم و این تصور در آن موقع نزد ما وجود نداشت که کیانوری به اینطریق یکبار دیگر حزب را به (بیراهه و کژراهه) خطرناکی میکشاند که سرانجامش مانند همیشه سقوط در پرتگاه خطا و خیانت است. این پندار خوش بینانه مغز و افکار ما را در ابری غلیظ پوشانده بود و برخی فقط پس از سقوط در پرتگاه تازه متوجه ارزیابی غلط خود شدند.

در مسئله کردستان دستگاه رهبری با آنکه از اصل مارکسیستی خودمختاری

کردستان دفاع میکرد هدفش رخنه در رهبری آن سازمان بود و مذاکراتی هم با رهبران کردستان از قبیل قاسملو- غنی بلوریان- حسامی صورت گرفت که مذاکرات بخصوص با قاسملو دائماً به بن بست میکشید.

در نیمه دوم سال ۵۸ رهبری انقلاب اسلامی تعرض وسیعی را به تمام نیروهای ضد انقلابی آغاز کرد و تمام گروهها و مطبوعات چپ وابسته به ابرقدرت شرق و غرب مورد اخطار شدید قرار گرفتند و از جمله روزنامه مردم که به قول خود در خط امام بود توقیف شد. توقیف مردم برای ما که عمق مسئله را درك نمیکردیم تعجب آور بود. این امر حاکی بود که عزم انقلاب اسلامی به ادامه مسیر الهی و اسلامی خود جزم است و هدف آن دورتر از آنست که حزب توده تصور میکند. حزب توده پوك بودن دگم های مارکسیستی را ادراك نمیکرد و شکست سیاست استکباری شوروی و نسخه بدل مارکسیستی تمدن غربی و سیاست دولتی کردن اقتصاد از جانب این رژیم را نمی فهمید و همچنان نوای کهنه را مکرر می نواخت و معنای این اخطار فهمیده نشد و همچنان حزب توده در پندار واهی خود دست و پا میزد.

خط عمده دیگری که تبلیغ حزب توده دنبال میکرد تشکیل جبهه متحد خلق بود. تاریخ نشان میدهد که چه اندازه خطا، پندارباقی و ارزیابی غلط در این فرمول ظاهرالصلاح مستتر است. جمهوری اسلامی حتی آنی نیز در رد و نقد و نقض سیاست سازش با نیروهائی که سرشان به جاهای دیگر اعم از شرق یا غرب بند بود تردید نکرد. بدبختی حزب توده در این بود که شعار ایجاد وسیع ترین جبهه او را کسی قبول نکرد و تنها پس از چند انشعاب، فدائیان خلق به رهبری فرخ نگهدار که خود دارای تمایلات شدید توده ای بود به حزب توده نزدیك شد و در نتیجه از چاه به چاله افتاد. تصورش را بکنید چه بسر انقلاب میرسید اگر سرنوشت آن با شرکت امثال قاسملوها و رجوی ها تعیین میشد. آن وحدت کلمه که امام امت از روز اول مطرح کرد وحدت کلمه در زیر پرچم قرآن و اسلام بود نه در زیر پرچم مرقع و آلوده جمعی ماجراجو و جاه طلب بدون تعهد و بدون مسئولیت.

حزب توده که در ظاهر قانون اساسی اسلامی را مورد تأئید قرار داد، در واقع بکلی خط دیگری را در عمل دنبال میکرد یعنی خط ایجاد جبهه واحد نیروهای

ضد حاکمیت اسلامی با اتخاذ سیاست رشد غیر سرمایه داری یعنی سوسیالیسم. به همین جهت نیروهای پیرو خط امام حزب توده را حزب شیطانی و دو رو و خزنده تشخیص دادند. با اینهمه دبیر حزب از سیاست (نه شرقی، نه غربی) دم میزد و این تضاد را با ادعای آنکه شوروی امپریالیست نیست حل میکرد.

مسئله کمك مالی و کاغذی شوروی به رهبران و مسئولین وشاید به بسیاری از اعضا بدیهی به نظر میرسد و این خود نشان میداد که تا چه اندازه اندیشه یك (انترناسونالیسم) واهی و در عمل مبتنی بر استکبار در همه ما عمیق بود. اطاعت از کیانوری که همین سیاست را با جدیت اجرا میکرد از همین جا برمیخاست. همه ما با استدلال و دعاوی مارکسیستی او موافق بودیم. اینکار میتوانست بدون اشکال و برخورد با اعتراضات داخلی تا آخر کار، تا پایان سرنوشت خود ادامه یابد.

در فروردین ۱۳٦۰ پلنوم هفدهم کمیته مرکزی در تهران در منزل دکتر فرهاد عاصمی تشکیل شد. تصمیمات متخذه از طرف کیانوری و دیگر رهبران به اتفاق آراء تأئید شد. مطالب تحسین آمیزی هم از طرف من و دیگران بیان شد. نکته جالب در گزارش دبیر اول حزب تقسیم جنبش اسلامی به سه بخش (قشری- واقع بین- روشن بین) بود که میبایست محور تبلیغ افتراق آمیز حزب توده میان مسلمانان پیرو خط امام شود. ولی در عمل مسلمانان انقلابی به این تقسیم بندی بی اعتنا ماندند و نشان داده شد که جمهوری اسلامی نسبت به کار و روش خود آگاهتر از تحلیل های بی رنگ و رمق حزب توده است.

پلنوم هفدهم تمام وظایف را به هیئت سیاسی ۱۸ نفره واگذار کرد. نه نفر به عنوان هیئت دبیران مرکب از کیانوری (دبیراول)- فرج الله میزانی (جوانشیر)- منوچهر بهزادی- عباس حجری- رضا شلتوکی- انوشیروان ابراهیمی- محمد علی عموئی- علی خاوری و من.

ولی بقیه هیئت سیاسی عبارت بودند از: حسین جودت- رفعت محمد زاده (مسعود اخگر)-هوشنگ ناظمی(امیر نیك آئین)-رحمن هاتفی (حیدرمهرگان)-محمد مهدی پرتوی (خسرو)- ابوتراب باقرزاده- تقی کی منش- اسمعیل ذوالقدر- مریم فیروز.

چون برای تشکیل جلسات ۱۸ نفره سیاسی احساس خطر میشد قرار شد

هیئت تقسیم گردد.

به هرصورت کلیه وظایف کلیدی در دست کیانوری متمرکز بود. بعد از او میزانی و بهزادی بیشترین اختیارات را داشتند. حجری و شلتوکی هم از نظر تشکیلاتی مهم بودند.

حزب توده در رابطه با منافقین مراحل مختلفی را طی کرد. اول دعوت همه آنها به (تشکیل جبهه واحد خلق) بود، که مورد قبول قرار نگرفت. در جریان نامه سعادتی از زندان، حزب توده موقع را برای دفاع از او مقتضی شمرد. پس از آنکه جنایات منافقین، آنها را به مکافات اسلامی رسانید حزب توده دلسوزی برای منافقین را آغاز کرد و خواستار عفو آنان شد. در مسئله جنگ دست به سیاست انتقادی در مقابل سیاست دولت جمهوری اسلامی زد. بدین ترتیب حزب خود راجانشین خط امام مطرح میکرد.

در اوایل سال ٦١ رهبری حزب توده پس از تصویب هیئت دبیران در باره ارجاع رهبری کار مخفی به کمیسیون سه نفری (کیانوری- میزانی- حجری) به تجدید سازمان در شبکه نظامی و گسترش آن و تدارکات مخفی از قبیل خانه و چاپخانه و امکانات فرار رهبران از راه زمین و دریا و هوا و تدارك جعلی گذرنامه و غیره اقدام کرد و به مخالفت با انقلاب اسلامی پرداخت. احاله اداره شبکه نظامی به پرتوی و جمع آوری اخبار و دادن آن به مأمورین کا- گ- ب و تهیه اطلاعات نظامی و نقشه اسلحه سری به دست افضلی و دادن به کا- گ- ب جزو اقدامات این کمیسیون سه نفری بود.

حزب توده بخش کوچکی از این اطلاعات را برای جلب اعتماد مقامات جمهوری اسلامی در اختیار آنان قرار میداد. حزب میکوشید که خود را مدافع انقلاب اسلامی جلوه دهد. در جریان کودتای نوژه حزب اطلاعات کم اهمیتی از آن بدست آورد ولی بعدها کوشید که خود را کاشف آن نشان بدهد.

مقامات دولت جمهوری اسلامی از آغاز در تعقیب (حزب شیطان) بودند و سرانجام با توقیف قریب به هزار تن از اعضای رهبری و مسئولین حزب توده و اعضای سازمان نظامی و سازمان مخفی این حزب به پرونده خرابکاری و خیانت این حزب خاتمه دادند. دفاع صدای آمریکا و صدای ملی از حزب توده نشان میدهد که شکست این حزب قلب مستکبران شرق و غرب را مجروح کرده

است.

نتیجه میگیریم که در ۲۲ بهمن انقلاب اسلامی خود را در عقیده و عمل یك انقلاب کبیر و اصیل نشان داد زیرا رهبری پیامبر گونه امامت امت خمینی بت شکن پیروز گردید و از این تاریخ عصر نوینی در تاریخ کشور ایران به طور اخص و در سالنامه ام اسلامی آغاز شد. از این انقلاب الهی که پس از انقلاب خاتم الانبیاء درصدر اسلام پیشینه ای در تاریخ ندارد صحبتی نمیکنم فقط توجه به مسئله ماهیت حزب توده پس از انقلاب اسلامی و دلائل شکست فاحش آن بحث می کنم. حزب توده در این انقلاب به این امید بود که با توسل به نیرنگ و تزویر راه خود را بگشاید بدینطریق:

۱- حزب توده با تمام گروههای چپ و راست که با جمهوری اسلامی مبارزه میکردند مبارزه داشت. این مبارزه حرفی بود تا آن گروهها را از صحنه خارج کند و آنگاه مبارزه نهائی را به سود خود خاتمه داده حرف آخر را بزند.

برای اینکار سازمان مخفی نوید را بسط داد. سازمان افسری را در سطح اجرای جاسوسی به وجود آورد. اسلحه هنگفت و درآمد مالی هم از احزاب سوسیالیست دنیا و هم از باجگیری از افرادی که کیانوری آنها را میشناخت جمع آوری کرد. از طریق دادن اخبار جاسوسی به شوروی با آنها و سازمانهای چپ مغازله مینمود. ولی نهادهای انقلابی و اطلاعات ۳۶ میلیونی مرتباً مواظب گامهای خائنانه حزب توده بودند و پیش از آنکه حزب توده عمل کند پاسداران انقلابی سخن آخر را گفتند. در هفته های آخر رهبری حزب توده با احساس خطر خیال فرار داشت که با بیداری مقامات جمهوری اسلامی شکست فاحش نصیب حزب توده شد.

۲- حزب توده میکوشید که بین مسلمانان انقلابی تفرقه بیاندازد. مسئله حجتیه را بزرگ کرد. در مقابل امام هم مسئله وحدت مسلمانان را یادآور میشد چون در عین حال ماهیت انجمن حجتیه را هم میدانستند.

۳- سعی در ایجاد تفرقه بین روحانیون مبارز و رجال انقلابی دولت جمهوری اسلامی و تمام جامعه ایران نمود برای ضربه زدن به انقلاب اسلامی؛ در حالیکه امام همه مسلمانان را (ید واحد) میخواند.

٤- حزب توده خود را طرفدار جمهوری اسلامی و انقلاب و حتی خط امام جلوه میداد و سیاست خارجی (نه شرقی و نه غربی) را قبول داشت در حالیکه

همه میدانیم که حزب توده به طور دربست از شوروی و سیاست خارجی اش دفاع نموده و در مقابل جمهوری اسلامی از رژیم کودتائی افغانستان حمایت میکرد. در باره جنگ با عراق از دورانی که صدام در معرض خطر واقعی قرار گرفت حزب توده مداخله ایران را در خاك عراق تجاوز شناخت.

۵- حزب توده سیاست خود را نسبت به جمهوری اسلامی ، اتحاد و انتقاد اعلام داشت ولی عملاً در کلیه عرصه سیاست در برابر نظرات جمهوری اسلامی مقابله میکرد. حزب توده خود را آلترناتیو در مقابل جمهوری اسلامی مطرح مینمود.

٦- حزب توده با فدائیان اکثریت نزدیك شد و با سازمان مجاهدین آشتی کرد و کوششهائی بعمل آمد که این نیروها را علیه جمهوری اسلامی متحد کند.

مجموع این سیاست که مورد اعتراف صریح رهبری حزب توده قرار گرفته جز سیاست خیانت ملی، نام دیگری به آن نمیتوان داد. برای ابد حزب توده را آلوده و محکوم میکند. این سیاست همه کسانی را که نامشان توده ای است خواه آنرا آگاهانه خواسته بودند و یا ناآگاهانه و پندار بافانه آلوده میسازد.

***

عبدالله شهبازی در مقدمه کتاب (شناخت و سنجش مارکسیسم احسان طبری) چنین مینویسد :

احسان طبری در سال ۱۲۹۵ در ساری در یك خانواده مذهبی به دنیا آمد. پدر بزرگ او شیخ علی اکبر مجتهد طبری از علمای سرشناس شمال بود. در جوانی با دکتر ارانی آشنا شد و تحت تأثیر او به مارکسیسم گروید و جزو ۵۳ نفر به زندان افتاد. در شهریور ۲۰ از زندان آزاد گردید. در این دوران طبری بعنوان یك نویسنده و متفکر مارکسیست شهرت یافت. مشارکت او در فعالیت حزب توده و حمایت از سیاستهای شوروی سبب انزوایش از محافل دانشگاهی و روشنفکری شد. در پی ترور شاه در واقعه ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ و غیر قانونی شدن حزب توده مخفی گردید و در اواخر همان سال مخفیانه به شوروی رفت.

طبری در دوران وحشت استالین- مالنکف- خروشچف تا سال ۱۳۳٦ در شوروی و پس از آن تا سال ۱۳۵۷ در لایپزیك بسر میبرد. در شوروی به عنوان شاعر و گوینده در رادیو مسکو به کار پرداخت و مجموعه ای از اشعار شعرای

روسی را به شعر کلاسیك فارسی ترجمه و منتشر کرد. از مدرسه عالی حزبی مسکو فارغ التحصیل شد و پایان نامه خود را در باره (فلسفه ابن سینا) نگاشت. نام طبری به عنوان اندیشمند مارکسیست ایران در (دایرة المعارف بزرگ شوروی) ثبت شده است.

در آکادمی علوم اجتماعی شوروی و در آلمان شرقی در آکادمی علوم اجتماعی به عالی ترین درك تخصصی در کشورهای سوسیالیستی رسید.

احسان طبری به زبانهای انگلیسی، فرانسه، آلمانی، روسی، عربی، ترکی تسلط داشته و با زبانهای پهلوی و اوستائی و لاتین آشنا میباشد.

احسان طبری در کشورهای سوسیالیستی بعنوان تئوریسین مارکسیسم ایران و حزب توده و از برجسته ترین متفکرین مارکسیسم در جهان سوم شهرت دارد.

پس از انقلاب اسلامی طبری به کشور بازگشت و به کارهای فکری اشتغال داشت و بیشتر در مباحث فلسفی غرق بود و به تدریج از بینش مارکسیسم فاصله گرفت که نوعی ارتداد از اندیشه مارکسیستی تلقی شد. این در واقع پذیرش علنی اندیشه ای بود که از سالها قبل در ذهن طبری خلجان میکرد. کتابهائی مینویسد که از طرف حزب توده دستور جمع آوری کتابها داده میشود.

***

ایرج اسکندری در باره این گفته ها و نوشته های طبری یادآور شده که سخنان امروز طبری در حقیقت همان حرفهائی است که همیشه زده، چیز جدی نگفته، منتها آن موقع یواشکی میگفت، حالا آنرا علنی کرده است. شکست حزب توده ضربه نهائی را بر اندیشه طبری زد و حصارهای پولادین تقیه و وابستگی ذهنی او را فرو پاشید. دیگر پروای صیانت شخصیت خود را نداشت. شخصیتی که به بهای قریب پنجاه سال عمر به عنوان یك تئوریسین مارکسیسم کسب کرده بود و با نگارش (کژراهه) به افشاگری دست زد. طبری با قلم نقاد خود با پشتوانه قریب نیم قرن فعالیت تئوریك آنرا به اسلام و مردم خود تقدیم کرد.

***

روزنامه کیهان چاپ لندن چنین نوشت:

احسان طبری تئوریسین قدیم حزب توده ایران که در سالهای اخیر در زندان اوین ظاهراً به یك هوادار معتقد و مؤمن به جمهوری اسلامی تغییر چهره داده بود

در سن ۷۲ سالگی درگذشت. در سال ۱۲۹٦ در ساری متولد شد. پس از فرار به شوروی از دانشگاه کارل مارکس مسکو درجه دکتری گرفت. پس از ۳۰ سال که به ایران بازگشت به زندان اوین رفت و در اثر شکنجه دچار سکته مغزی و نیمه فلج شد و به لکنت زبان دچار گردید. از آنچه در زندان بر احسان طبری گذشت خبری در دست نیست ولی نتیجه این شد که یك پیرو تمام عیار خط امام گردید. به طوریکه در اردیبهشت ۱۳٦۳ در تلویزیون ایران ظاهر شد و روگردانی خود را از کمونیزم و پشتیبانی خود را از نظام (ولایت فقیه) اعلام داشت و گفت پنجاه سال تمام بیراهه رفته است. کتاب (کژ راهه) که در زندان اوین نوشته شده در سال ۱۳٦٦ به چاپ رسید.

***

اعتراف نامه احسان طبری

اینجانب احسان طبری ٦۷ ساله عضو سابق حزب توده و عجالتاً زندانی بر اثر سکته قلبی در بیان روان و سلیس کلمات توانا نیستم. ناچار نوشته خود را قرائت میکنم:

پدرم فخرالعارفین (حسین طبری) ابتدا عمامه داشت و به شغل وکالت دادگستری مشغول و نوه شیخ علی اکبر مجتهد طبری ساروی بود. در سال ۱۳۱۳ در ۱۸ سالگی با مجله دنیا و دکتر تقی ارانی آشنا و در سال ۱۳۱٦ همراه گروه ۵۳ نفر زندانی و پس از خاتمه زندان به اراك تبعید شدم. در مهرماه ۱۳۲۰ پس از سقوط رضاخان در منزل سلیمان میرزا اسکندری شرکت جستم و از آن تاریخ تا ۷ اردیبهشت ۱۳٦۲ که زندانی شدم مدت ٤۲ سال عضو حزب توده بودم. پس از غیرقانونی شدن حزب توده در سال ۲۷ به خارج از کشور رفتم و مدت ۸ سال در شوروی و ۲۲ سال در آلمان دمکراتیك بودم. در مسکو به کار تنظیم برنامه های رادیو مسکو مشغول بوده و مدرسه حزب را گذرانیده وارد آکادمی علوم اجتماعی شوروی شدم. در آلمان دمکراتیك دکترای فلسفه را دریافت کردم. در پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب در سال ۳۷ عضو هیئت اجرائیه حزب توده شدم و مدت ده سال ترکیبی از رادمنش- کامبخش- اسکندری جانشین هیئت اجرائیه شد. ولی در سال ۵۰ که هیئت اجرائیه مجدداً تشکیل گردید مجدداً عضو آن شدم. در عرض

۳۰ سال در جلسات احزاب کمونیست چین- شوروی- مجارستان- رومانی شرکت کردم. در سال ۵۷ که انقلاب اسلامی منجر به سرنگونی رژیم پهلوی و برچیده شدن سلطه امپریالیسم شد حزب توده در اثر انقلاب فرصت یافت که به کشور بازگردد. من در ایران کماکان در رشته مطبوعات و نشریات مشغول بوده و مسئول شعب ایدئولوژیك بودم. جریان اخیر حزب منحله توده یعنی جاسوسی و تشکیل سازمان مخفی چهره ای را که پوشیده بود بی پرده ساخت. من خود را در کلیه جرایم حزب شریك و سهیم میدانم. کتابهای من سرشار از غلط و خدشه و خطاست و از آنها باید انصراف شود.

در ظاهر حزب توده وانمود میکرد که دوست و پشتیبان جمهوری اسلامی است ولی در واقع به توطئه مشغول بود. این خیانت بزرگ نسبت به دولتی است که پایه آن تمام ملت است.

اینجانب از جریان سازمان نظامی حزب منحله توده اطلاع یافتم و با دامنه خیانت های وسیع حزب توده آشنا شدم. در شرائطی که ملت قهرمان ما تمام نیروی خود را صرف مبارزه با تجاوزگران صدامی و حامیان شرقی و غربی آن نموده اند و با از خود گذشتگی های شگرف و بی نظیر از میهن اسلامی خود دفاع میکنند حزب توده راه نفوذ در ارتش و عملیات شنیع جاسوسی را در پیش گرفته و از طریق ناخدا افضلی اسرار نظامی را می ربود و به ابرقدرت شوروی میداد. از این پس حزب توده آینده ای ندارد. چهره اش بس تاریك است و تنها پرونده سیاهی در تاریخ کشور ایران از آن باقی خواهد ماند.

ایدئولوژی حزب توده مارکسیسم بود که سرشار از فریب ها و پندارها و خیالها و سرابها بود. فعالیت حزب توده حاکی از سیاست بازی و ماجراجوئی و توطئه گری است و بدین جهت از محضر شریف رهبر کبیر انقلاب اسلامی و امت شهید پرور ایران عفو و پوزش میطلبم. استغفرالله ربی واتوب الیه

در کتابهائی که نوشته ام آنچه که مربوط به اسلام و اسلام شناسی و بررسی زندگی و تفکر رجال اسلامی است مخدوش و معیوب میباشد. زیرا اولاً اکثر منابع مؤلفین اروپائی هستند که صهیونیست و وابستگان به دستگاه شاه هستند یا به سازمان فراماسونی پیوستگی داشتند. به علاوه از منابع اسلامی که کمتر در دسترس من بود بسیار کم استفاده شده است.

احسان طبری به شریعت سنگلجی و سید احمد کسروی و جریانات بهائیان و خیام اندیشی حمله کرده مینویسد اینها جریانات الهادی هستند که همه با هم دین اسلام را میکوبند. من مدت چهل سال ایدئولوژی مارکسیسم را تبلیغ کرده ام. اینك که ثمره این ایدئولوژی را شخصاً آزموده ام به جوانان یادآور میشوم که زیر سقف فروریخته و دیوار شکسته ایدئولوژی مارکسیسم پناه نبرند بلکه همگی به (وحدت کلمه) امام امت پناه ببرند.

***

احسان طبری در قسمتی دیگر از اعتراف نامه خود که سراپا تملق به جمهوری اسلامی و حمله شدید به حزب توده و شوروی و مارکسیسم و لنینیسم است چنین میگوید:

علیرغم موفقیت لنین وانقلاب در فضای کشوری که رشد نیافته است یك سلسله معایب بزرگ برای سوسیالیسم ببار آورد که سرنوشت آینده آن هنوز زیر سئوال است. این انقلاب در شرایط خاص روسیه نتوانست از معایب دول بزرگ رهائی یابد. مهمترین نمونه آن، روی کار آمدن استالین بود که مدت سی سال در حکومت خود مرتکب جنایات بزرگ در داخل و خارج شوروی گردید. پس از مرگ استالین در نتیجه این عواقب عده ای از کشورها مانند چین- آلبانی- رومانی- کره شمالی از شوروی جدا شدند و بحرانهای شدید اجتماعی در مجارستان- چکسلواکی- آلمان دمکراتیك- لهستان روی داد. تردید نیست که این تکان های شدید موجب تحول سوسیالیسم شد ولی بحران جوامع سوسیالیستی پایان نیافت.

لنین از نظر شخصیت وعلم و اسلوب کار با استالین تفاوت فاحش داشت ولی در دوران لنین شرایط برای سیاست سلطه گرانه در داخل وخارج فراهم شد.

مسئله منحط بودن اخلاق خصوصی در شوروی و افراط در صرف مسکرات بویژه ودکا وبی بند و باری در روابط جنسی تا حدی است که مناسبات خانوادگی را بکلی سست کرده است. دزدی در موسسات دولتی وبنگاهها رواج دارد. از جامعه سوسیالیستی انتظار میرفت که فضائل اخلاق خصوصی و اجتماعی در آن مراعات گردد که چنین نشد.

در کتابهای درسی شوروی تاریخ بشر به ۵ دوره تقسیم میشود(بدوی-

بردگی- فئودالی- سرمایه داری و بالاخره جامعه سوسیالیستی) و نوشته شده که هر راه که بروی سرانجام آخرین منزل توسوسیالیسم است.

در حالیکه در ایران میبینیم که کار حزب منحله توده سرانجام به کجا کشید. جاسوسی، تشکیل سازمان مخفی، نقشه بر اندازی جمهوری اسلامی وبالاخره شکست و نابودی. این راه آن حزبی است که پس از ٤٠ سال راه انزوا طلبی، توطئه گری، دوروئی را برای خود برگزیده است.

آموزش مارکسیسم برای ما و کشور ما طرفی نبسته است. اول چیزی که مارکسیسم می آموزد نفی مذهب است. با همین قدم اول کار تمام است. زیرا رابطه شما با مردمی که مسلمان ومعتقدند بکلی قطع میشود.

نتیجه گیری:

نتیجه استدلال را در چند عبارت محدود عرضه می کنم:

راه مارکسیسم را از آغاز جوانی تا این پیری، با علاقه و دلبستگی طی کردم و ثمری از آن جز هیچ نصیب من نشد. در اطراف من یا خیانت بود یا گمراهی، ونه خائن به نتیجه ای رسید و نه گمراه به هدف نائل آمد. مارکسیسم در تئوری و عمل کوهی است از خطاها، که تاریخ حزب کمونیست ایران و حزب توده منحله آن ها را عرضه می کند.

اینك شما نسل جوانی که به سیاست علاقمندید، خوب نظر کنید. در مقابل شما کسی سخن می گوید که نمی توان گفت از مارکسیسم با اطلاع نیست و آنرا در عمل ندیده است. او راه چهل ساله حزب توده منحله را سپری کرده است و از دامهای فراوان رسته و عذاب ها و رنج های ناگفته را تحمل کرده و امروز از آن دیده ها و شنیده ها وخوانده ها برای شما سخن می آورد. اشتباه پس از وقوع اشتباه حزب توده، اشتباهی است نا بخشودنی. از نو راه مارکسیسم را پیمودن خطائی است دشوار. وظیفه من بعنوان یك توده ای که مصائب را از سر گذرانده است آژیر دادن و آژیر بلادیده و از دام رسته، به شنوندگان، مغتنم است. برای نسل جوان نه فقط شناخت علمی جهان و جامعه ضروریست، بهمان اندازه شاید بیشتر از آن این نسل به ایمان نیازمند است. نیازی که از حیطه ماده بر نمی خیزد بلکه از حیطه روحی و معنوی نشأت می گیرد و اسلام دینی است که بدان پاسخ میدهد.

نظری به راهی که طی کرده ام، عبرت انگیز است و احساس اندوه، افسوس و تأسف را در شخص ایجاد میکند. عمر درازی به هدر رفت و اینك امیدی از این باغ خزان زده نمی توان داشت. باید با خضوع به امام روی آورد تا تنها از او درباره آن چه گذشته، پوزش بطلبیم، بلکه برای کار آینده از وی ارشاد بخواهیم.

***

بهره برداری رژیم اسلامی از این تغییر روش این بود که مقتدائی سخنگوی شورایعالی قضائی در مصاحبه اش چنین گفت (طرز برخورد در زندانهای جمهوری اسلامی به صورتی است که احسان طبری تئوریسین خائن حزب توده از اعمال گذشته خود طلب استغفار کرده و با مامورین همکاری میکند ولی در عین حال محکومیت هم دارد.)

***

احسان طبری پس از تغییر جهت به نوشتن سلسله مقالاتی در روزنامه های رژیم جمهوری اسلامی پرداخت و بزرگترین مدافع رژیم شده بود که مقالات خود را (بادرود و تهنیت به امام امت) شروع میکرد که طی آن چنین نوشته است:

جنبش اسلامی که اززمان سید جمال الدین اسدآبادی کوشائی خود را آغاز کرده بود راه درازی را پیمود و سرانجام بر جریانهای غیر اسلامی و از آن جمله بر الحادهای مادی سبقت جست و مدعیان را با همه ساز و برگ چندین دهساله شان مغلوب و منهزم نمود و نصرت جهان بینی اسلامی را در جامعه تأمین نمود. مارکسیسم، آن عمده ترین ایدئولوژی الحادی بود که بیش از ۷۰ سال است در جامعه رخنه کرده و به سبب خصلت دگماتیك و جزم گرایانه خود منشاء بسیاری از انقلابهای ناموفق و در نتیجه شکست های مکرر گردید.

به گفته مطلعین ۷۶ سازمان مارکسیستی در جریان انقلاب اسلامی و در سالهای نخستین آن در این کشور تشکیل شده اند. حزب توده که در میان این گروهها دارای تشکیلات منفصل علنی و مخفی بود در اثر وابستگی فکری و عملی به شوروی جنبه اصالت ایرانی را از دست داد و سیاست های توطئه گرانه این حزب افتخاری برای وی ببار نیاورد. سرنوشت مختوم گروههائی که فاقد جهان بینی الهی هستند و در میان مردم ایران پایگاهی ندارند گسستن از جامعه و پیوستن به بیگانگان است. سرنوشت لیبرالها- مجاهدین- مارکسیست ها و از آن جمله

حزب توده نمونه بارز آن است.

مدتها است که یك جریان بین المللی در شرق و غرب سخت در کار هستند تا ضربه قاطع بر جمهوری اسلامی وارد سازند ولی تلاش آنها با شکست پایان یافت.

انقلاب اسلامی که محتوای آن دینی و سیاسی است و در زمینه رد مارکسیسم عمل میکند بهترین نتیجه را بدست آورده که مارکسیسم بکلی در جامعه ایران حیثیت خود را از دست داده است.

انقلاب ثابت کرد که دین نه مخدر، بلکه انگیزاننده و سازمانده جانفشانی مردم برای امحاء ستم شاهی و سلطه آمریکاست. دین نه هوادار خرافات، بلکه متحد علم به طور کلی و از آن جمله علوم تجربی و فنون است. دین نه حامی قشرهای حاکمه امتیاز طلب، بلکه پشتیبان عدالت اجتماعی و یار مستضعفان است. چگونه میتوان فردی مترقی و یا حتی انقلابی بود و با این دین که همان اسلام ناب محمدی است راه خصومت پیمود؟ مسئله از این هم مهمتر و پیچیده تر و محتاج بررسی های ژرفتری است.

مارکسیسم در ایران چند بار مورد آزمون قرار گرفت و حتی زمانی با اسلام وارد برخورد و رویارویي شد، مثلاً در جنبش گیلان و جنبش نفت، ولی هر بار در اثر تعقیب سیاست الحادآمیز و تبعیت از بیگانگان به موفقیت نرسید و منزوی شد و شکست خورد.

وقتی مارکسیسم در آزمایشگاه وسیع تاریخ شکست خورد، نمیتواند در آزمایشگاه ایران پیروز شود.

احسان طبری در باره اینکه بعضی از رهبران حزب توده در خارج از کشور گفته اند که تحول فکری و سیاسی در احسان طبری ناشی از "اعمال فشار" است گفت: "برخی از آنها که در آغاز تحول انقلابی در ایران، به خارج رفته اند، امکان نداشته اند که تمام عمق تأثیر این تحول را درك کنند و موافق ذوق خود تصور نمی کردند که انقلابی کبیر و همه سویه، به رهبری روحانیون مسلمان میتواند واقع شود و این انقلاب قادر باشد طی هشت سال دفاع مقدس جلو سیل ظلمانی صدام را که به مدرن ترین سلاح های ارسالی ابرقدرتها و سیل دلار اعطائی مرتجعین عرب مجهز است سد کند و استقلال میهن را در قبال توطئه های رنگارنگ و

ابلیسانه، در نبردی پر ایثار حفظ نماید."

من از سن سی سالگی در ایران نبودم و از تجدید روح اسلام و شروع جنبش اسلامی که به رهبری امام امت عمل می کرد اطلاعات کم و مخدوش داشتم. به همین جهت در مواضع معتاد خود باقی ماندم و با آن که معایب بسیار مارکسیسم و سوسیالیسم را به رأی العین می دیدم، فکر می کردم برای بشر جز این راهی نیست و حتماً در آینده دور، از راه انقلابی مجدد معایب را رفع خواهند کرد. پس از انقلاب اسلامی به ایران آمدم و چنان که می دانیم به "طرفداری" از این انقلاب ولی به شیوه سطحی و التقاطی مشغول شدم. تنها بازداشت در اردیبهشت ۱۳۶۲ باعث شد که تمام مسأله برایم مطرح شود و برای اولین بار به مواضع مارکسیسم و سوسیالیسم از نظر انتقادی، بنیادی نگاه کنم و به همراه آن به استدلالات دینی و سیاسی و اجتماعی مسلمانان انقلابی گوش فرا دهم و در این باره به دقت بیاندیشم و غور کنم. قریب یك سال در این باره مطالعه کردم و سرانجام اسلام را نه تنها به مثابه دین و عبادت بلکه همچون "جهان بینی انقلابی"، "نظام ولایت فقیه" و "مکتب آدم سازی" که بسیجنده و اتحادگر بشر بر ضد کفر و ظلم و فسق رائج است، پذیرفته ام. در این تحول و بازاندیشی عواملی از آن قبیل که معمولاً دشمنان اسلام اسناد می دهند، دخالت نداشته، بلکه نتیجه بیداری و ایقاظ معنوی است. لذا بازداشت تحولی در فکر من ایجاد کرد که بدون آن معلوم نبود خود به خود به این نتایج می رسیدم. این مطالبی است که قبلاً نیز گفته ام.

***

کیهان هوائی تحت عنوان (آخرین دیدار) چنین نوشت:

وقتی خبر بیماری احسان طبری را شنیدم برای عیادت به بیمارستان رفتم. جسم نحیف و رنجورش را روی صندلی چرخدار دیدم. گونه اش را بوسیدم. آرام میگریست. گفت هیئتی از طرف موسوی نخست وزیر به عیادت آمده گفتند برای معالجه هر کجا باشد اعزام خواهید شد گفتم میخواهم میان شما باشم. قطرات اشك خود را پاك کرد و گفت (من درختی بودم که در ظلمت روئیدم و در تاریکی ریشه دوانیده، تازه شاخه هائی به سوی نور کشیده بودم ولی...) پرسید (فکر میکنی خداوند توبه مرا پذیرفته است؟) گفتم بله خود فرموده توبه پذیر میباشد. اشکهایش را پاك کرده بر گونه اش بوسه زدم گفت (بعضی وقتها از

خداوند چیزی میخواهم ولی با یادآوری گذشته تاریك و ظلمت زده خجالت میکشم زیرا گذشته ام جز تاریکی چیزی نبوده است)

از چاپ آثاری که چند سال اخیر و به قول خود (پس از خروج از ظلمت و ورود به نور) نوشته معلوم شد که به زودی منتشر خواهد شد لبخند رضایت زد. گفتم روسها و غربیها گفته اند این گفته ها و نوشته ها ناشی از آمپولهائی است که به احسان طبری تزریق کرده اند گفت (بیچاره ها خیلی احمق هستند. این آمپولها کجا بوده که فقط جمهوری اسلامی در اختیار دارد. بهتر نبود که به جای این لاطائلات خنده دار به استدلال پاسخ میگفتند)

احسان طبری که مطهری را نابغه بزرك اسلام میداند میگفت (انقلاب اسلامی پرده تزویر را از چهره شرق و غرب کنارزده بهمین جهت هر دو متفق القول با انقلاب اسلامی مقابله میکنند)

سرانجام احسان طبری در سن ۷۳ سالگی در سال ٦٨ در گذشت.

***

کیوان طبری پسر عموی احسان که بیش از ۳۰ سال در آمریکا بسر میبرد گفت آنان که به سبك احسان و نوشته های او آشنائی دارند میدانند که نوشته های او در زندان اوین با گفته ها و نوشته های قبلی او تفاوت فراوان دارد که نمیتواند بیانگر عقاید او باشد.

او میگفت احسان طبری حافظه اش را در زندان از دست داده بود و حتی بستگان نزدیك خود را به خاطر نمی آورد.

دکتر جهانشاهلو به بی بی سی گفت احسان همیشه از خود ضعف نشان داده و من حدس میزنم که این گفته ها و نوشته ها بیشتر از روی ترس بوده است.

امیر پیشداد گفت من متاسفم که بگویم کارنامه احسان طبری منفی است. از اوایل جوانی تازمانی که آفتاب عمرش بر لب بام بود کج راه رفت و یا به کج راهه رفت.

فریدون تنکابنی میگوید بسیار متاسفم به سرنوشت آدمهائی که تحت سلطه رژیم های ضد انسانی مجبور میشوند عقاید خود را تغییر دهند و آن فکری را که یك عمر برایش مبارزه کرده اند انکار کنند.

ولی خبرگزاری جمهوری اسلامی چنین خبر داد: احسان طبری مدت ۵ سال

است در زندان اوین بسر میبرد . اخیرا اجازه یافته که برای دیدار همسر بیمارش یکروز از زندان خارج گردد . طبری در زندان کتابی در رد کمونیزم و مارکسیسم و بی دینی نوشته و به اسلام گرویده و نماز و روزه و آداب و رسوم مذهبی اش در زندان ترك نمیشود .

احسان طبری اعلام آمادگی کرده که با فاش ساختن حقایق از وضع حزب توده و مضار مارکسیسم و کمونیزم موجب شود جوانانی که تحت تاثیر تبلیغات دروغ بی پایه مرام کمونیستی قرار گرفته اند بر سر عقل آمده به دین اسلام بیشتر گرایش یابند .

***

روزنامه های مخالف عنوان (آیة الله احسان طبری) را به او داده اند .

آخرین اثری که از احسان طبری در روزنامه های جمهوری اسلامی به چاپ رسید نامه سر گشاده ای بود از وی خطاب به میخائیل گورباچف رهبر شوروی.

روزنامه های جمهوری اسلامی همچنین چندی پیش خبر دادند که وی از موسسه کیهان بازدید کرده و با اعضای تحریریه روزنامه به گفت و گو نشسته است.

وی در زندان اوین هنگام بازدید یك گروه از خبرنگاران خارجی گفته بود که در زندان اوین با مطالعه چند کتاب از «مطهری» به این نتیجه رسیده است. تا آن زمان ایدئولوژی اشتباهی داشته و به راه خطا میرفته است و بر اثر خواندن این چند کتاب نور ایمان در دلش راه یافته است.

***

رادیو مسکو گفت: میدانیم که رفیق طبری طی بیش از یك سال با وجود عارضه قلبی و کهولت زیر انواع شکنجه قرار داشته است. آنچه رژیم اسلامی درباره عقاید وی که در طی ٤٠ سال آموزش مارکسیست لنینیستی تبلیغ میکرده است، امروز انتشار میدهد، با عقاید او سازگار نیست.

روزنامه پراودا، ارگان حزب کمونیست شوروی با انتشار بیانیه ای ضمن دفاع از حزب توده نسبت به ادامه بازداشت اعضای حزب و نیروهای ترقیخواه در ایران از رژیم جمهوری اسلامی انتقاد کرد .

در بیانیه حزب توده ایران که از سوی کمیته مرکزی موقت حزب صادر شده

است زمامداران جمهوری اسلامی به شکنجه کردن احسان طبری تئوریسین حزب توده متهم شده اند. بر اساس این بیانیه احسان طبری با وجود کهولت سن و بیماری قلبی زیر شدیدترین شکنجه ها قرار داشته و به دنبال این شکنجه ها مجبور به شرکت در برنامه های تبلیغاتی تلویزیونی به سود رژیم شده است.

***

روزنامه اطلاعات نامه سرگشاده احسان طبری را به (رژه گارودی) منتشرساخته که بعضی از نکات آن چنین است:

شما در کتاب خود درباره سوسیالیسم در شوروی و کشورهای اروپای شرقی نقائص اساسی و بنیادی آنرا افشا کرده اید و اسلام وانقلاب اسلامی را ستوده اید. سوسیالیسم و جهان بینی مارکسیستی دنیائی است که من اخیرا" آنرا ترك کرده ام و انقلاب اسلامی آن دنیائی است که من با تمام قلب بدان پیوسته ام که نقطه نظرهای هر دو ما با هم منطبق است. من در جوانی با اشتیاق تمام تحلیل مارکسیستی را درباره جامعه بشری و آینده آنرا که گویا حلال کلیه مشکلات جامعه است پذیرفتم و معتقد بودم که مردم به پیشتازی طبقه کارگر علیه نظامهای موجود قیام نموده و با سر نگونی آن، نظام سراپا عادلانه سوسیالیزم را بر قرار سازند تا دیگر مسئله ای نماند. زندگی سیاسی من بعنوان مهاجر سیاسی در کشورهای سوسیالیستی برای من روشن کرد که بشر از راه سوسیالیزم موافق الگوی شوروی به سعادت نخواهد رسید وانقلاب اسلامی مرا به این نتیجه رسانید. اقامت طولانی در جامعه های در بسته سوسیالیستی مرا از تحول عمیق فکری وعملی در زمینه انقلاب بکلی دور ساخت. بهمین جهت اطلاع من از پدیده رستاخیز اسلام در جامعه ایران واصولا" در جوامع اسلامی برای من کاملا" نو بود ودامنه این نهضت وقدرت دگرگون کننده آن در عصر ما تنها در این چند وقت اخیر برایم روشن شد.

مقدر بود که پتك سنگین و گیج کننده ای مانند سقوط رهبری حزب توده وبازداشت کادر مرکزی آن و کشف اقدامات اخیر و توطئه علیه دولت اسلامی (حزبی که طاهرا" دعوی موافقت با انقلاب اسلامی را داشت) فرود آید. برای آنکه کسانی مانند من از خواب چند ساله بیدار شوند. پس از حادثه صاعقه آمیز تلاش پر رنج برای کاوش و پژوهشهای انتقادی و رد احکام ریشه دار کهنه و جانشین

کردن آنها با احکام تازه شروع میشود . اینك در آستانه پایان عمر به کاری نو میپردازم . سر نوشت دشواری است ولی بهر حال من آنرا لطف الهی میدانم .

دامن گر چاك شد در عالم رندی، چه باك

جامه ای در نیکنامی نیز می باید درید

داوری شما درباره اسلام و انقلاب اسلامی کاملا" صائب است . نقش دوران ساز و تاریخی اسلام را برای آینده بشریت به نحو زیرین ترسیم میکنید . (سرنوشت اسلام شاید این باشد که میان شرق و غرب را پیوند دهد و همه نیروهای زندگی را به دو کرانه جهان پخش کند .) انقلاب اسلامی ایران نمونه و مثال بسیار خوبی است بر این حقیقت که دین نه تنها تریاك توده ها نیست بلکه بر انگیزاننده مردم به انقلاب است .

این سخن درستی است که انقلاب اسلامی در ایران که به اتکاء ایمان به خدا و قرآن و دین بود علیه مدل رشد غربی انجام گرفت که در طی آن نظام مصرفی و مادی غرب مطرود شد و در عین حال موجب نفی نظام سوسیالیستی گردید . لذا دارای بُرد عظیم اجتماعی و مبشر پیام شور انگیزی برای همه انسانیت میباشد . شخصیت کسی که تدارك کننده و انگیزاننده و رهبر مستقیم انقلاب اسلامی است یعنی امام خمینی ، شخصیتی است دارای مختصات گوناگون : فقیه ، اصولی ، عارف ، حکیم ، پارسای متقی ، آموزگار اخلاق واسوه تزکیه نفس ، سیاستمدار و مبارز مجاهد وخستگی ناپذیر است . که اکنون به حق ، مقام عالی (ولایت فقیه) یعنی مقام مرجعیت شرع و مجری دستورهای الهی را در نهضت احراز کرده و دوست محرم وصمیم ویار وپشتیبان محرومین و مستضعفین و راهنمای آزموده ای است . در جمهوری اسلامی زورگوئی و ظلم به مردم ، شرارت وقتل ، رشوه و دزدی و غارت صریح یا مخفی جامعه ، عیش و هرزگی ، بدآموزی و گمراه سازی در مقیاس خلق ، قمار و باده نوشی مظاهر فساد بر زمین شمرده میشود و مرتکب این اعمال منفی ومنقود طبق قوانین شرعی کیفر میبینند . رهبران این جمهوری به تأسی از رهبر خود نمونه فرونتی و زندگی ساده و بی ریب و پیرایه ، فعالیت وکوشش ایثار آمیز ، احساس مسئولیت در قبال خدا و در قبال همه مردمند . هرگز در ایران طی تاریخ چند هزار ساله آن ، رهبران و دولتمردانی چنین پاکیزه ، راستگو ، خاضع ، متعهد و مردمی بر سر کار نبودند . این همان نهال برومندی است

که میوه های شگرف و بهشتی را ببار خواهد آورد . یکی از جوانب اخلاقی و انسانی انقلاب اسلامی در آنست که ایجاد تحولات اجتماعی را بهانه اعمال فشار بر جامعه قرار نداد و از جاده قانونیت انحراف نجست. رژیم پهلوی طی پنجاه و پنج سال صدها هزار نفر از مردم را کشت و زندانی و تبعید و بی خانمان کرد ولی انقلاب اسلامی تنها چند صد نفر عمال آشکار طاغوت و استکبار را در محاکمات علنی بمرگ محکوم ساخت و اصولا" اصل تربیت را بر مجازات مرجح شمرد . انقلابی چنین ژرف، در جامعه ای که در آن مقامات طاغوتی و استکباری فوق العاده ریشه دار بودند بدون خشونت و با مراعات انسانی پدیده ای حیرت آور است. (این دروغهای بزرگ را احسان طبری میگوید نه رهبران جمهوری اسلامی).

احسان طبری درباره (دمکراسی و بوروکراسی) در شوروی چنین مینویسد :

دولت شوروی خود را مردمی ترین و جامعه شوروی را آزادترین جوامع موجود جهان میداند . در عمل خلق ۲۷۰ میلیونی شوروی در چهار چوب ایده لوژی مارکسیسم لنینیسم مقیدند که آنرا ایدئولوژی طبقه کارگر میدانند . جامعه شوروی از سه طبقه تشکیل میشود . کارگران و دهقانان (کلخوزی و ساوفخوزی)- روشنفکران (علماء و فرهنگیان و محصلین) که هر سه طبقه در حکومت شریکند . سیستم دولتی و حزبی در شوروی سیستمی است از بالا که هرگز به اعتقاد جامعه و از جمله طبقه ٦٠ میلیونی کارگر توجه نشده است. مقامات دولتی و حزبی از پائین انتخاب نمیشوند . در انتخابات از همه نوع همیشه ۹۹/۹۹ درصدرأی به سود ائتلاف حزب کمونیست و بیطرفها داده شده است. از همان آغاز پیداست که این آراء مصنوعی میباشد . سراسر جامعه ۲۷۰ میلیونی شوروی متشکل است ومقامات فوقانی بر مقامات مادون تسلط همه جانبه دارند و آزادی در حدودی مجاز است که مقامات فوقانی برای آن مانعی نمیبینند . در زمان استالین حتی دستورهای کوچك که چند صندلی در چند اتاق باشد بشکل متمرکز ابلاغ میشد . تفاوتی که اکنون با دوران استالین پیدا شده آنست که دیکتاتوری فردی استالین به دیکتاتوری جمعی پولیت بورو که فوقش ۲۵ نفر هستند تغییر یافته است. این نتیجه نبودن حکومت مردمی است که تاوقتی رئیس صحبت نکند مرئوس اختیاری ندارد .

پس از لنین حزب کمونیست هم بوسیله استالین عملا" منحل شد . در کنگره

هفـدهم حـزب در سـال ۱۹۳٤ از ۱۹۰۰ نماینده قـریب ۱۱۰۰ نماینده به دسـتـور استالین اعدام و یا برای همیشه در سیبری دفن شدند. در زمان خروشچف بین سالهای ۱۹۵٦ تا ۱۹٦۱ حدود ۷۰ درصد اعضای حزب کمونیست منتخب کنگره نوزدهم وقریب ۵۰ درصد منتخبین کنگره بیستم تصفیه شدند. بوروکراسی در شوروی از حدودی که ظاهر شده به مراتب زیادتر است. تمام انتصابات از حزبی و دولتی و نظامی از بالا انجام میشود. در شوروی یك نمونه انسان پرورده میشود که آنرا مرئوس و تابع مینـامند. بین مرئوسین نیز انتظار همبستگی نباید داشت. بر عکس بدترین روابط از لحـاظ پاپوش دوزی و حـسـادت بین کـارمندان حکمـفـرماست. رهبری با لجاج تمام دانشمندان و هنرمندان طرفدار خود را مورد حمایت قرار داده وانواع حرمانها را نصیب دانشمندان و هنرمندان مقاوم میکند. همین لجاج برای حیثیت دولت شوروی در افکار عمومی جهان خیلی گران تمام شده است.

***

ایرج افشار در مجله آینده (مورخ شهریور و آذر ۱۳٦۸) درباره احسان طبری چنین مینویسد:

نویسنده و پژوهنده چهل سال اخیر ایران فرزند یکی از عالمان شهر ساری بود که به زندان و تبعید رفت، ذوق سرشار ادبی و شور کتابخوانی وهنر نویسندگی داشت. پس نام آوری یافت ودر نگارش روزنامه ها و نشریات حزبی پیشگامی گرفت. مدت ۳۰ سال در آوارگی در شوروی و آلمان شرقی بسر برد. با فرا گرفتن زبانهـای روسی و آلمانی و دانستن فـرانسـه و انگلیـسی توانست دانش خـود را گسترش دهد.

در سال ۱۳۵۷ به وطن بازگشت و به فعالیت سیاسی و حزبی پرداخت. در سـال ۱۳٦۰ به زندان رفت و در اردیبـهـشت ۱۳٦۸ در گـذشت. تولدش ۹ اردیبهشت ۱۲۹۵ بود.

در دوره زندان اخیـر به سنجش آراء و عقـاید پرداخت و حـاصل آن مطالعات انتشار کتاب کژ راهه بود. یزدانبخش قهرمان در باره فوت او شعری سروده که چند بیت آن چنین است:

طبری رفت و جانش از غم رست　　مـرگ تن شادمـانی جـان بـود

جانش از قید تن رهائی یافت جان به تن در مضیق زندان بود
خوب شد رفت زانکه گرمی ماند رنج او غمفزای یاران بود

نوشته های طبری را در چهار دوره میتوان فهرست کرد :

الف- در دوره حزب توده ٦ جلد

ب- نوشته های روزگار غربت- ١٢ جلد

ج- نوشته های دوره بازگشت به ایران- ١٧ جلد که برخی از آن به چاپ دوم رسیده است.

د- نوشته های دوران زندان هشت ساله پایان زندگی- کژ راهه- شناخت و سنجش مارکسیسم .

شنیده شد در زندان کتابی در نقد افکار کسروی و تقی زاده و صادق هدایت و فریدون آدمیت نوشته است.

***

دکتر هوشنگ ورجاوند درمجله کاوه شماره ٨٠ منتشره در تابستان ١٣٦٧ مقاله ای تحت عنوان (راست راهه ای بر کژراهه طبری) نوشته که خلاصه اش چنین است:

پس از گفت و شنود و مقاله های احسان الله طبری که در رسانه های گروهی اسلامی به چاپ رسید هاشمی رفسنجانی در نماز جمعه اعلام کرد که (طبری نظریه پرداز حزب توده با ما همکاری خوبی انجام داده و بزودی کتابهایش در رد مارکسیسم منتشر خواهد شد .)

پیرو قرار کمیته مرکزی منحله حزب توده مقیم اوین قرار بود چنین اثری را کیانوری و طبری توأما به رشته تحریر درآورند اما طبری حاضر نشد و با کمك دکتر عبدالکریم سروش قرار شد نوشتار طبری جداگانه و کیانوری یادبودهایش را شخصاً منتشر سازد .

این برای طبری یك آرزوی ٤٠ ساله بود که توانست با استفاده ار موقعیت مناسب از زیر سلطه کیانوری پس از مرگ کامبخش که رهبری گروه وابسته به (کا - گ- ب) را بعهده داشت بیرون آید و خود را زیر پرچم اسلام حس کند و بانیش قلم سیاهش همه همرزمان گذشته خود را لجن مال نماید .

دور نگهداشتن طبری از نمایشهای تلویزیونی رهبران حزب توده در بسیاری از

ساده دلان چنین پنداری بوجود آورده بود که این نظریه پرداز حزب به آرمانهایش وفادار مانده حتی پاره ای از هواداران طبری میخواستند به زندان اوین حمله برده و او را بکشند و یا دعا میکردند که هر چه زودتر با سکته قلبی از بین برود تا خوشنام چشم از جهان فرو بندد. ولی آرزوی همه آنها با انتشار کژراهه از بین رفت.

پس از انتشار آن بسیاری باور نمی کردند که نویسنده کژراهه طبری باشد و می‌گفتند او را هم مانند دیگر رهبران حزب توده با داروهای مخصوص وادار به گفتن و نوشتن نموده اند. برخی میگفتند او را با شکنجه به این کار کشیده اند. اینها پندارهای پوچی است زیرا رهبران حزب توده به شکنجه و دارو نیاز نداشتند. همه با کمال میل طبق دلخواه ملایان و زندانبانشان راست و دروغ گفته اند تا از شکنجه و ناراحتی در امان باشند.

کیانوری و طبری و این قبیل رهبران حزب توده همواره استعداد بازگشت و دنباله روی را داشته اند.

چگونه میتوان پذیرفت کسی که مدرسه عالی حزب را در مسکو غیابی به پایان رسانیده و از رساله دکترای خود در مسکو و برلن دفاع کرده و وفاداری خود را بیش از ٤٠ سال به شوروی نشان داده امروز میتواند به دشمنی برخاسته و برای نجات جان خویش از شکنجه جلادان رژیم به دروغ های مصلحتی بپردازد؟

بدون شك در (کژراهه) به نادرستی های فراوانی برخورد میکنیم که به برخی از نکات آن اشاره میشود.

طبری که طی چهل سال با قلمش ویژگیهای مثبت کمونیزم را می ستود اکنون اسلام ضد انقلابی را جانشین معبود گذشته اش میداند.

باید بگوئیم که نوشته های طبری یك (ضد تاریخ اسلامی است نه مارکسیستی) وانگهی تاریخ را نمی توان با ضد تاریخ به بیراهه کشاند. بسیاری خواسته اند که تاریخ مردم سرزمینهای اشغال شده را وارونه جلوه دهند اما کامیاب نشدند زیرا تاریخ از زیر ویرانه های گذشته سیمای روشن خود را آنطوریکه بوده نشان داده است.

طبری در سراسر نوشتارش برای حزب توده و رهبری آن عینیت قائل میشود که خود کژراهه ای در کژراهه وی میباشد. آیا ایده ئولوژی کمونیستی عاریتی

است ولی ایده ئولوژی اسلامی که پر از خرافه های جاهل پسند میباشد عاریتی نیست؟

آنچه که تاریخ در سینه اش یادداشت کرده این است که حزب توده از گردونه مبارزه سیاسی پرتاب شده و *سران* شان در زندان اوین دعاگو هستند.

اگر شوروی از بدو پیدایش حزب توده به رهبران آن کمك نمیکرد آیا قادر به سازماندهی و نبرد با ارتجاع بودند؟ بیشتر این رهبران از جمله طبری با میل و افتخار به شوروی پناه برده و از امکانات مادی و معنوی به خود و خانواده خویش بهره گرفته اند.

مبارزه و نبرد اندیشه ها و مناسبات اجتماعی گوناگون به یك دوران صد ساله و فراز و نشیب فراوان نیاز دارد که روند آن در ایران امروز به روشنی دیده میشود. طبری با چسبیدن به لباده آخوندها تاریخ را فراموش کرده است.

نویسنده کژراهه آن چنان در چهار چوب زندان تبلیغاتی اسلام و رژیم ضد انسانی آخوندها مسخ شده که این رژیم را مانند یکی از سه نظام مشخص دنیا به حساب آورده و مینویسد: (اکنون در دنیا سه نظام مشخص را میتوان از هم تفکیك کرد. نظام سرمایه داری مبتنی بر تسلط پول بر جامعه، نظام سوسیالیستی مبتنی بر مالکیت گروه حاکم به نام مالکیت اجتماعی و علیه آزادی فردی، نظام اسلام انقلابی یعنی نظام حد وسط بین دو افراط و تفریط سرمایه داری و سوسیالیستی) و مینویسد سوسیالیستم نیز مانند سرمایه داری نتوانست بن بست تمدن را چاره کند، ولی انقلاب اسلامی بر سرمایه داری و سوسیالیسم برتری دارد.

طبری از پنجره های زندان اوین اینهمه پستی هائی که ایران را به سراشیبی نابودی کشیده و میلیونها ایرانی را دربدر و بی خانمان کرده نمی بیند که نظام ولایت فقیه را بر سرمایه داری و سوسیالیسم مرجح میداند؟

بخش اصلی کژراهه بمنظور لجن مال کردن حزب توده و رهبران آن است که دهها سال سکان حزب را در دست داشته اند. او با شمشیر دو دم همه همرزمان خویش را مجروح ساخته است تنها جلال آل احمد را تجلیل میکند که این نشانه ضمیر اسلام زده او میباشد.

طبری کوشیده که خود را از همکاری با (کا- گ- ب) برکنار نگه دارد در حالیکه طبری را بزرگترین عامل این سازمان یعنی کامبخش به شورویها معرفی

کرده است و از رهبران مورد اعتماد آن سازمان بود که به گزارش هایش توجه میشد . او هم مانند کیانوری از کامبخش ستایش میکرد و خود را شاگرد او میدانست . او کامبخش و کیانوری را مسئول سازمان افسری میدانست در حالیکه در هنگام تشکیل سازمان افسری کیانوری میکوشید از پیروان محسن جهانسوز که اعدام شده بود یك حزب فاشیستی تشکیل دهد تا اگر آلمانها به ایران وارد شدند ، او بتواند یکی از رهبران ایران هیتلری باشد . کیانوری از رهبران پس از استالین گراد بود که کامبخش دستش را در دست رفقا گذاشت .

در خرابکاریهای علیه رادمنش نه تنها کامبخش بلکه طبری نقش مهمی نزد رفقا بازی میکرد . نامه نگاری طبری علیه رادمنش نمونه های مختلف دارد . نه تنها او بلکه بانو آفاق همسر خسرو روزبه نیز که در لایپزیك در آموزشگاه مامائی تحصیل میکرد بدستور رفقا با دو نفر گوهریان و صارمی هم نامه نگاری میکردند .

طبری در کژراهه مینویسد : بودن رادمنش در مقام رهبری حزب علیرغم میل رهبران حزب توده بعلت تمایل شورویها بود زیرا در آن شرایط مایل نبودند شخص پرکاری بر سرکار باشد .

طبری در کژراهه پاره ای از مشخصات ۷ نفر سرکرده اصلی را که بزرگترین تاثیر در زندگی افراد مهاجر اعمال میکردند ارائه داده و رابطه این افراد را به پول- مقام- پنهان کاری- تکروی- خشونت- دسته بندی و امثالهم نشان میدهد . طبری می نویسد : از طرف شورویها پول زیادی به رادمنش داده میشد ، آلمانها و بلغارها هم پول زیادی به او میدادند . در حالیکه می توان گفت رادمنش دارای چنین خصوصیات اخلاقی نبود .

رادمنش در یکی از سفرهایش به بغداد در پاریس با یکی از کادرهای حزبی به رستوران متعلق به آشپز احمدشاه میرود که با زن فرانسوی اش آنرا اداره میکرد . در آن هنگام نصرالله انتظام سفیر ایران در فرانسه وارد رستوران میشود . رادمنش که با او هنگام تحصیل در فرانسه رابطه دوستانه داشت میکوشد با او وارد صحبت شود . در موقعیتی از بی توجهی انتظام استفاده کرده از رستوران بیرون میرود و دیدار و گفتگوئی نمیشود . وقتی به لایپزیك باز میگردد از شعبه بین المللی حزب کمونیست در مسکو از او میخواهند که با سرعت به مسکو برود . وقتی به مسکو میرسد با بی اعتنائی از طرف یکی از معاونین سوسلف روبرو میشود و از

او میپرسد که با انتظام چه گفت و گوئی داشته اید؟ جریان را میگوید همانطور که در لایپزیك برای اسکندری و قاسمی و طبری تعریف کرده بود. میگوید مذاکره ای انجام نشد. به او گفته میشود باید جریان را قبل از رفقای خود به (کا- گ- ب) گزارش میدادید. از قرار معلوم طبری چون از رادمنش کینه ای در دل داشت گزارش امر رابمسکو داده بود.

در اینجا میخواهم به نکته ای که طبری در کژراهه ننوشته اشاره ای بکنم. وقتی سران حزب توده مورد تعقیب قرار میگیرند ایرج اسکندری- رضا روستا- کامبخش- آوانسیان قصد فرار از ایران را داشتند. طبری که هیچ خطری او را تهدید نمی کرد و کمیته مرکزی هم هیچ تصمیمی درباره بیرون رفتن او نداشت تقاضا میکند تا او را هم به شوروی ببرند. اینکار انجام میشود که اسکندری و طبری در بخش فارسی رادیو مسکو بکار مشغول میگردند. در آن هنگام استالین میخواهد ایرج را ببیند تا از اوضاع ایران پرسش هائی بکند. برپا موجبات ملاقات را فراهم میکند. ایرج پس از دادن گزارش جامعی درباره ایران به استالین میگوید چون زبان فرانسه را خوب میداند به فدراسیون جهانی کارگران در پاریس برود و طبری هم که هیچ خطری تهدیدش نمیکند عازم ایران شود. استالین دستور میدهد و سپس اسکندری به پاریس میرود و پس از انتقال دفتر فدراسیون به وین به آنجا منتقل میگردد.

درباره کامبخش که گروه ار انی را لو داده باید گفت همیشه در اختیار (کا- گ- ب) بوده است. کامبخش تعریف میکرد که پس از بازگشت از شوروی (رضایت نامه ای) از باقراوف همراه داشت و میگفت این (سند کمینترن) درباره تبرئه من است، همه آنرا باور کردند. حتی اسکندری که بعد از خواندن پرونده ۵۲ نفر به رویم تف کرده و بمن سیلی زده بود مرا بوسید و معذرت خواست. رفقا درایران بمن کمك کردند و دهان اسکندری و روستا را بستند. کامبخش قلباً به شوروی علاقمند بود و آنجا را وطن خود میدانست و آنرا خیلی بیشتر از ایران دوست داشت. بهمین جهت در همه جا حاضر بود.

در کژراهه درباره مرگ پیشه وری مطالبی نوشته شده در حالیکه سفر او در پائیز سال ۱۹۴۷ در آذربایجان شوروی صورت گرفته که در تصادف اتومبیلی که با سرعت ۹۰ کیلومتر به کناره نرده فلزی جاده خورد روی داده است. پیشه

وری که جلوی ماشین نشسته بود دچار خونریزی شده و در بیمارستان فوت میکند . غلام یحیی دانشیان چند دنده اش می شکند و سه ماه در بیمارستان بوده و در اثر همان تصادف صدمه دید و سالها بعد فوت کرد . قلی اوف معاون وزارت کشور آذربایجان شوروی یکی از پاهایش را از دست میدهد .

در سال ۱۹۵۸ پس از سرنگونی رژیم سلطنت در عراق چند نفر از جمله من با دکتر رادمنش به بغداد سفر کردیم تا در آنجا امکاناتی را که برای بازسازی حزب در ایران به میان آمده بود بررسی کنیم. در نخستین دیدار با ملا مصطفی بارزانی نامه ای به او داده و از سوی طبری و قاسمی به او سلام رساندم. ملا مصطفی گفت دیگر سلام آنها را بمن نرسان. درباره طبری گفت یادتان نیست در جشن نوروز مسکو چه شعر تملق آمیزی برایم سرود . جریان چنین بود که طبری در گردهم آئی ایرانیان مقیم مسکو شعرهائی میساخت. آنروز به محض ورود ملا مصطفی بارزانی بلند شد و گفت (ملا مصطفی بارزانی- تو قهرمان خلق کردستانی- تو شیر ژیانی و ...) ملا مصطفی که انتظار چنین ستایشی را نداشت ناراحت شد و با دلخوری مجلس جشن را ترك کرد و از آنروز ببعد دیگر نظر خوبی به طبری نداشت... حتی با توضیحی که رادمنش داد ملا مصطفی قانع نشد و گفت (من کی رستم دستانم. من برای خلق کردستان هنوز کاری نکرده ام . من کی شیر ژیان و قهرمان خلق کردستانم. اینها ستایش درباری است.) آنهائی که کژراهه را خوانده اند ناتوانی و تیره بختی و ترسوئی مولف آنرا درك کرده اند .

آنهائی که میخواهند تاریخ را بر پایه ذهنیات خود بنویسند مجبور میشوند برای هر خودکامه ای خوشرقصی کنند .

بهر حال رهبران حزب توده از جمله احسان طبری شیوه استالینی را بنام مارکسیسم لنینیسم بخورد توده های حزبی میدادند و همه آنها شاگردان وفادار استالین بوده اند . طبری مانند یك فلسفه دان که از تاریخ و فلسفه آگاهی فراوان دارد مانند یك ادیب زبانشناس و هنرمند با ارزش میتواند جای خود را در گسترش فرهنگ ادبی و آموزش فلسفه بدست آورد .



(توبه نامه) منظوم (به آذین)

یکی از افراد فعال حزب توده که در صف نویسندگان و مترجمین کشور قرار داشت محمود اعتماد زاده با نام (به آذین) میباشد که برای سقوط رژیم پهلوی فعالیت شدیدی داشت. او از افسران نیروی دریائی بود که به علت فعالیت حزبی از ارتش اخراج گردید و از قرار معلوم یك دست او هم آسیب دیده و قادر بکار نیست.

مدتی روزنامه (راه مردم) را منتشر ساخت و دبیر شورای نویسندگان و هنرمندان شد. بعد از دستگیری سران حزب توده او هم به زندان افتاد. به دنبال باز داشت او در اردیبهشت ماه سال ٦٢ شورای نویسندگان نامه ای به سید علی خامنه ای نوشت که متن آن از نظر ثبت در تاریخ چاپ میشود.

حضرت حجت السلام و المسلمین سید علی خامنه ای ریاست جمهوری اسلامی ایران

چنانکه استحضار دارند : بیش از دو ماه از بازداشت نامنتظره و تأمل انگیز آقای محمود اعتماد زاده (به آذین) نویسنده، منتقد و مترجم بزرگ کشور ما و دبیر هیات اجرایی شورای نویسندگان و هنرمندان ایران می گذرد.

درحقیقت بازداشت توجیه ناپذیر به آذین، که بیش از ٤٠ سال از عمر گرانمایه اش را در دفاع پیگیر از آزادی و رهائی مردم ستمدیده میهن ما و مبارزه

سرسختانه و خستگی ناپذیر با استبداد مخوف ستمشاهی وابسته به امپریالیسم گذرانید و بخاطر آن ٤ بار به سیاهچال های شاه مدفون افکنده شد ، قلوب همه راهیان صدیق راه روشن انقلاب اسلامی ضد امپریالیستی و مردمی ایران را سخت تکان داد .

بازداشت به آذین ، که از سالکان دیرینه سال راه آزادی و استقلال تام و تمام ایران است و هیچگاه قلم و قدم او در تبین حقوق محرومان و تصویر آرزوها و حسرت های ناکام مردم این مرز و بوم به اعوجاج نرفت ، براستی یکی از رویدادهای تأسف انگیز در سال گذشته بود .

قلم استوار و نثر نافذ به آذین در سیاهترین سالهایی که عقاب جور در آسمان تب آلود وطن ما پر گشوده‌بود ، چو نان شمشیر برائی در خدمت مردم محروم و استبداد زده این سرزمین بلاکشیده بوده است . همانا رمان "دختر رعیت" او در بحبوحه فرمانروایی جابرانه فئودالیسم در سالهای ۲۰ با ریزه کاریهای تکان دهنده ای روابط ظالمانه نظام ارباب - رعیتی و اسارت زنان معصوم و داغدار روستایی ما را در چنگال خون آلود و هوسبازخان های غدار تصویر می کند .

به آذین در اوج خفقان دوران پس از انقلاب سفید کذایی و سرکوب رستاخیز روحانیت متعهد و مبارز به رهبری امام خمینی در محشر ۱۵ خرداد ۱۳٤۲ برای دفاع از آزادی بیان ، اندیشه و قلم و دریدن پرده سکوت سنگین اختناق سیاه رژیم پلیسی شاه ... بیاری تنی چند از نویسندگان بلند آوازه میهن ما به تشکیل "کانون نویسندگان ایران" همت گماشت و به خاطراین اقدام جسورانه به زندان افکنده شد . کتاب "میهمان این آقایان" ره آورد خجسته این دوره از زندان اوست که در آن حماسه بی بدیل پایداری بی باکانه فرزندان نستوه این مرز و بوم از هر طیف اندیشگی در شکنجه گاه های طاغوت خون آشام ایران ، که از مخوف ترین سیاهچال های ارتجاع امپریالیستی در جهان بشمار می رفت ، به رشته تحریر در آمده است .

رساله های به آذین تحت عنوان "درباره سانسور" و "گفتار در آزادی" در قعر تاریك اندیشی محمد رضا شاهی ، راهنما و نمونه آغازین ادبیات "زیرا کسی" در دوران اختناق بوده است . به آذین در این رساله ها اهل قلم را بر می انگیخت که برای افشای رژیم خونخوار پلیسی در سطوح مختلف مطلب بنویسند و آن را

دست بدست در میان مردم پخش نمایند .

به آذین در خدمت بردبارانه و مسئولانه به امر کبیر انقلاب اسلامی ضد امپریالیستی و مردمی ایران به زعامت امام خمینی سهم شایسته خود را ادا نموده است .

هنگامی که لیبرالیسم فرهنگی به وسوسه لیبرالیسم سیاسی جنبش مترقی روشنفکران صدیق ما را در خدمت به انقلاب شکوهمند ما به مخاطره افکنده بود ، او با شرکت فعال در بنیان نهادن "شورای نویسندگان و هنرمندان ایران" در فرصتی بسیار کوتاه توفیق یافت با گرد آوردن بخش مهمی از نویسندگان و هنرمندان صدیق و آزاده میهن ما در صفوف خود ، آفرینش های بارور هنری آنان را در دفاع از امر کبیر انقلاب و بازتاب صمیمانه و تصویر همه جانبه کار سترگ توده های میلیونی مستضعف ما در عرصه کار و پیکار با ضد انقلاب و امپریالیسم جهانی به سر کردگی آمریکا ، بسیج نماید و اجازه ندهد که رسانه های امپریالیستی و ضد انقلاب در کمین داخلی با پوزه بزرگ سفسطه بافی جایی برای تخطئه انقلاب در میان آنان بیابد .

اگر بنا گزیر حجب فروتنانه را در بازگفتن حقایق کارمان بیکسو نهیم ، با صراحتی صادقانه می توانیم برخود ببالیم که انقلاب کبیر اسلامی ضد امپریالیستی و مردمی ایران به رهبری امام خمینی از جمله انقلاب های نادری است که توانسته بیاری آگاهانه روشنفکرانی از طراز به آذین عدد درشتی از هنرمندان متعهد و صادق را بخود جذب نماید وعلی رغم همه کارشکنی ها و مانع تراشی های غریب و عامدانه گروه های فشار ، مانع از فرو افتادن آنان در کام گشاده تردیدها و بدگمانی های آفریده ضد انقلاب گردد .

شاهد این مدعا تراز نامه کار هنری "شورای نویسندگان و هنرمندان ایران" شامل آفرینش دهها تابلوی نقاشی ، آهنگها و ترانه ها ، اشعار و داستانها ، اجرای نمایشنامه ها ، عکس ها و پوسترها و غیره و غیره بوسیله هنرمندان برجسته متعهد و مسئول شورا است ، که حقیقتاً در چارچوب دوره کوتاه فعالیت هنری پس از انقلاب گنجینه موزونی دربازتاب اصیل تلاش ها ، دلاوری ها و فداکاریهای حماسی توده های میلیونی مستضعف این سرزمین با شکوه در کشاکش رستاخیز انقلاب و در جبهه نبرد خونین و بی امان با متجاوزین صدامی محسوب می شود .

حاشا که این دست آوردهای بخون دل فراهم آمده، ناخواسته، به وسوسه افسونگرانه عبوس اندیشان کژ آهنگ در مسلخ تمهیدات یگانگی شکن، بتاراج رود و به هنر مستعد و بارور میهن انقلابی ما ضایعات جبران ناپذیری وارد آورد!

سخن کوتاه! بازداشت نامنتظره به آذین ، که با فعالیت درخشان و سنجیده اجتماعی و آفرینش آثار راهگشای ادبی، فلسفی، هنری و ترجمه زبده ترین شاهکارهای فرهنگ جهانی، شخصیت تثبیت شده ای در وفاداری راسخ و خدمات ارزنده به انقلاب اسلامی بزرگ ضد امپریالیستی و مردمی ما به رهبری امام خمینی است، نگرانی عمیق ما را از هر باره برانگیخته است.

حضرت رئیس جمهور!

در هنگامه بغرنجی فزاینده انقلاب شکوهمند ما، که بی گمان نیازمند بسیج همه توان های یاریگر و هموند برای گشودن آن در عرصه ملی و بین المللی است، و از این رو، سزاوار است که از فکر و اندیشه زایای روشنفکران متعهد و مسئول از جمله در عرصه هنر ماند گار انقلاب با روشن بینی ویژه ای سود جسته شود، بازداشت هنرمند فرزانه ای چون به آذین به هیچوجه توجیه پذیر و مطلوب هیچیك از سالکان اصیل طریقت انقلاب شکوهمند ما نیست.

از این رو، امیدواریم که با امعان نظر ژرف اندیشانه جنابعالی و دیگر مسئولان طراز اول جمهوری اسلامی ایران به این رویداد اسف انگیز، راه بر دست تطاولگر سوءظن آفرینان و پریشندگان بسته شود و بدین موهبت هنرمند شایسته وطن ما م ا به آذین که بی جهت با تن رنجور رنج زندان را بر دوش می کشد، هر چه زودتر از بازداشت عبث و ناموجه آزاد گردد.

هیئت اجرایی شورای نویسندگان و هنرمندان ایران ۱ ، ۲ ، ۱۳۶۲

***

به دنبال این نامه نه تنها (به آذین) آزاد نشد بلکه پس از چندی در تلویزیون جمهوری اسلامی ظاهر گردید و چنین اعتراف کرد :

من محمود اعتمادزاده «به آذین» رئیس جمعیت ایرانی هواداران صلح، دبیر شورای نویسندگان و هنرمندان ایران، دارنده هفته نامه اتحاد مردم، از سال ۱۳۲۳ وارد حزب توده شدم. پس از کودتای ۲۸ مرداد رابطه خودم را با حزب قطع کردم و این قطع رابطه ۲۳ سال ادامه داشت تا آن که در آستانه انقلاب اسلامی

ایران به حزب رو آوردم یعنی تماس گرفتم و پس از انقلاب در سال ۱۳۵۸ دوباره به حزب پیوستم. دراین اواخر هم باید بگویم که از من برای عضویت در کمیته مرکزی حزب دعوت شده بود.

من در سخنان خود درباره عملکرد نیروهای چپ از ابتدا تا آستانه پیروزی انقلاب صحبت خواهم کرد و قسمتی که مربوط به بعد از پیروزی انقلاب است آنرا سران حزب توده با بینندگان و شنوندگان درمیان خواهند گذاشت.

بطور کلی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و استقرار حاکمیت بلا معارض اسلامی، مارکسیسم در ایران به بن بست رسید و هیچگونه جائی در زندگی سیاسی ایران ندارد و نمیتواند داشته باشد.

علتش قبل از همه وجود خود اسلام، اسلام انقلابی است که مارکسیسم در برابر تئوری منسجم و پذیرفته شده از طرف توده های میلیونی ایران چیزی برای ارائه ندارد.

این اسلام به صورتهای مختلف نفوذ و رسوخ خودش را در وجدان توده های میلیونی ایران بخصوص مستضعفان ایران نشان داده است. یکی از این چهره های اسلام مساله فرهنگ مذهبی مردم ایران است. باز تاکید میکنم بخصوص مستضعفان ایران در شهروده که پیوند بسیار نزدیکی با روحانیت اسلامی دارند و همین نفوذ فرهنگی بسیار ریشه دار که سابقه چندین قرن بیش از هزار سال دارد خود همین فرهنگ مذهبی در حقیقت یکنوع مصونیتی به توده مردم ایران میدهد تا از گرایش بهر گونه ایدئولوژی غیر اسلامی سرباز بزنند.

دیگر اینکه پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و استقرار حاکمیت بلامعارض اسلامی در ایران با شرکت توده های میلیونی مردم و مستضعفان بخصوص صورت گرفته است البته برهبری امام خمینی و همچنین با تشکلی که روحانیت متعهد توانستند طی سالهای آخر پیش از انقلاب حرکت اعتراضی و حرکت انقلابی به مردم بدهند.

این حاکمیت انقلابی اسلامی که در نتیجه انقلاب در ایران مستقر شد همه وسائل و عوامل مادی و معنوی برای حل مسائل خاص مستضعفان ایران و رهائی آنها از محرومیت ظلم و استثمار، همه این عوامل را در اختیار دارد و نشان داده است که طی این چهار سالی که از انقلاب گذشته است مصمم به حل این مسائل

است و هر چه مادر این چهار سال جلوتر رفتیم دیدیم که قصد و عمل حاکمیت انقلاب اسلامی در این مورد بیشتر و وسیعتر و ثمر بخش تر شده است. بنابر این مارکسیسم از این لحاظ چیزی برای توده مستضعف ایران ندارد که بعمل در بیاورد. میتواند شعار بدهد ولی شعارها عملی نیست و آنچه میتواند عملی بشود و شدنی است و تا بحال هم بمقدار زیادی صورت گرفته است آن چیزی است که حاکمیت انقلاب اسلامی بدان عمل کرده است.

مساله دیگر، مساله شعار اسلامی نه شرقی و نه غربی است. این شعار از یکطرف مساله استقلال تمام کشور را میخواهد تامین کند و از طرف دیگر نفی راه و روش و تمدن و شکل حکومت و جامعه شرقی و غربی هر دو است. بنابر این همه این عوامل که در ذهن و وجدان توده مستضعف ایران که حامی اصلی انقلاب اسلامی بودند و هستند و با ایثار خون فرزندان آنها است که این انقلاب به ثمر رسیده و دوام یافته و پویائی پیدا کرده است. مارکسیسم به این صورت در ذهن و وجدان آنها جائی نمیتواند باز کند.

مساله دیگر این است که مارکسیسم بخود انسان و تعالی معنوی او توجه چندانی ندارد و از بعضی لحاظ اصلا توجهی ندارد و آن لحاظی است که جنبه الهی مسأله است. باز از این حیث مارکسیسم جائی در میان توده مردم ندارد.

از آن گذشته مسأله وابستگی جریانهای چپ و حزب توده به ابر قدرت شرق است که این وابستگی منجر به اعمال و خیانتها و توطئه هائی شده است که توده مردم بر آن آگاهی دارد و همین باز زمینه را برای هر گونه پذیرش ایدئولوژی مارکسیستی بکلی از بین می برد.

در پایان باز مسأله خیانت هائی است که گرایش چپ در ایران بطور کلی از ابتدای بوجود آمدنش مرتکب شده است. جنایتها و خیانتهائی که مرتکب آن گردیده است و باز اینهم در آگاهی توده مردم نشست کرده است و مردم بر آن آگاه هستند و همین باعث تنفر و انزجار توده مردم و بطور کلی همه مردم میهن پرست در ایران نسبت به مارکسیست شده است.

من برای مثال چند نمونه از ابتدای مشروطیت تا به امروز از طرف جناح چپ در ابتدا و بعداً از طرف حزب توده ایران خیانتهائی که صورت گرفته است بطور مجمل بدان اشاره میکنم.

یکی در مساله خلع سلاح مجاهدانی است که با ستارخان و باقرخان از تبریز آمده بودند و در پارك اتابك اقامت داشتند . دولت وقت برای اینکه نیروی مردمی را از هر گونه امکان عمل و تأثیر در سیاست آنروز ایران باز بدارد تصمیم به خلع سلاح گرفت و این خلع سلاح بوسیله کسانی مثل حیدر عمو اوغلی وپیرم و دیگران صورت گرفت که منتسب به جناح چپ بودند .

همچنین مسأله شکست نهضت جنگل است که پس از آمدن قشون سرخ به انزلی و آمدن ایرانیانی که در قفقاز و بخصوص در چاههای نفت بادکوبه بودند و ایدئولوژی مارکسیستی را پذیرفته بودند ائتلافی برای پیروزی انقلاب جنگل و توسعه اش بسراسر ایران صورت گرفت و حکومتی هم تشکیل داده شد ولی در این حکومت باز عناصر چپ با دست اندازی بتمامی قدرت در آخر کار را به کودتا کشاندند و به ناچار میرزا کوچك خان به جنگل پناه برد و خود همین امر شکافی در میان نیروهای انقلابی گیلان پدید آورد که آخر سر منجر به این شد که رضاخان و حکوت ارتجاعی مرکز که در حقیقت دست نشانده انگلیس ها بود بتواند کار را به پایان برساند .

مساله دیگر مدرس است و مخالفت او با رضاخان و ریاست جمهوری او که میخواست در ایران جمهوری پدید بیاورد .

در اینجا باز می بینیم که کسانی از میان جناح چپ یعنی سلیمان میرزا اسکندری که رهبر اجتماعیون ، عامیون یعنی سوسیال دمکراتهای آنزمان در ایران بود از رضاخان حمایت کرد و حتی وزیر معارف کابینه او میشود و در حقیقت رضاخان را بعنوان نماینده بورژوازی ملی ایران در آن زمان معرفی میکند و این همان چیزی بوده است که شورویها درباره رضاخان انتظار داشتند . به این ترتیب رضاخان امکان یافت خود را بعنوان شاه ایران به تخت سلطنت بنشاند .

همچنین مسأله سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ است که این دوره مربوط میشود به حزب توده که در آنجا مسائل مختلفی گاهی اوقات با مسائل بسیار جدی که با استقلال و تمامیت ارضی ایران مربوط بود . یعنی مثلاً حکومت فرقه دموکرات در آذربایجان و حکومت دموکرات در کردستان ، یا مساله دادن امتیاز نفت شمال به شورویها و چیزهائی از این قبیل بوده است که همه مطلع هستند و میزان خیانت و سرسپردگی و وابستگی بلاشرط حزب توده را به سیاست شوروی نشان میدهد

که همه از آن مستحضر هستند .

بعد مساله ملی شدن صنعت نفت و حکومت ملی دکتر مصدق است و مزاحمت ها و کارشکنیهائی که حزب توده با تظاهرات پی در پی و اعتصابات و تبلیغ وارونه در برابر سیاست ملی دکتر مصدق زمینه چین حرکتی شد که بحرکت ارتجاعی و امپریالیستی یعنی بدستور امپریالیستهای امریکا و انگلیس شد که بصورت کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ متبلور گردید و چنان فاجعه ای ببار آورد .

پس از آنهم باز مسأله موضع گیریهای سازشکارانه و خیانتکارانه حزب توده ایران است در برابر حکومت کودتا و آن جنبش به اصطلاح اصلاحی شاه که گاهی گفتند که این جنبش اصلاحی شاه در حقیقت چیز شاه فرموده ای بود و هیچ جنبشی از طرف مردم در آن نبود بلکه اجبار کامل بود. درباره آن گفته شد که جنبه های مثبت دارد یا در مورد اینکه حزب توده در زمانی اعلام کرد که حکومت مشروطه سلطنتی را که در آن شاه به اصطلاح سلطنت کند نه حکومت و این شعار البته شعار جبهه ملی بود و بطور کلی بورژوازی در سراسر دنیا است با آن اظهار موافقت کرد و آنرا تأیید نمود . همه اینها نشانه خیانتها ، سازشها ، بند و بست های پشت پرده جناح چپ و حزب توده در ایران است. همین خیانتها است که جناح چپ را بطور کلی و بالاخص حزب توده را از نظر توده های وسیع مردم ایران ، مردم ساده دل که حقیقت را خیلی بشکل ساده و بی پیرایه درك میکنند موجب شد که مردم حزب توده ایران را محکوم و مطرود بکنند و جز عده بسیار کمی فریب خورده ، یا نادان در مسائل سیاسی کسی به این حزب روی نیاورد .

مساله دیگر که باز جریان چپ را بطور کلی در ایران و مارکسیسم را در ایران امری که دارای چیز تازه ای نیست و جای پائی نمیتواند داشته باشد در می آورد مساله وابستگی بی قید و شرط حزب توده نسبت بسیاست شوروی است که آنرا بصورت یك آلت مطیع ، فرمانبردار نسبت بسیاست شوروی و دخالتهائی که شوروی در ایران می خواهد بوسیله این حزب انجام دهد و کرده است در بیاورد . پس همه مسائل جنبه هائی است که مارکسیسم را بصورت بسیار منفی در برابر توده مردم قرار میدهد و بصراحت و اطمینان کامل میتوان گفت که با وجود ایران اسلامی و حاکمیت بلامعارض اسلام انقلابی در ایران ، مارکسیسم کارش در

ایران تمام شده است.

اما درباره عملکرد حزب توده در این ۴۰ سال که گفتیم خیانتها کرده است. حزب توده پس از آنکه انقلاب صورت گرفت و توانست در ایران مرکزی داشته باشد سعی بسیار کرد که تبلیغات و انتشارات زیادی در زمینه های مختلف داشته باشد و در اختیار مردم قرار بدهد ولی بصراحت میتوان گفت که هیچیك از این دلیل تراشیها و توجیه تراشیها در وجدان توده های میلیونی مردم مستضعف ایران کارگر نیفتاده است وحزب توده همچنان حزبی است منفور، حزبی است محکوم و مطرود.

در شرایط فعلی حزب توده با خیانت هائی که مرتکب شده است با تخلفات متعددی که از قانون جمهوری اسلامی ایران صورت داده است، با سیاست منافقانه ای که در برابر نظام جمهوری اسلامی ایران اعمال کرده است و همچنین جاسوسی برای شوروی و بطور کلی برای دنیای شرق و همچنین طرح توطئه براندازی، همه این چیزها هیچگونه جائی برای باقی ماندن کمترین خوش بینی نسبت به صداقت احتمالی این حزب باقی نمی ماند. حزب توده بهیچ عنوان یك عامل سیاسی قانونی شمرده نمی شود.

این حزب با اعمالی که کرده است، با خیانتهائی که صورت داده است الان بصورت لاشه گندیده ای است که بایستی دفن بشود، بطوریکه امکان سرایت عفونت آن به اذهان ساده جوانان بکلی گرفته شود.

من از این جهت که خواسته باشم در این باره به تفصیل صحبت بکنم در این سخنان لزومی نمی بینم برای اینکه دیگران در این باره سخن خواهند گفت. مثلاً کیانوری یا دیگر سران حزب توده از جزئیات این اعمال ننگین و خیانتکارانه پرده برخواهند داشت. اما من ازاینکه پس از۲۳ سال قطع رابطه کامل بار دیگر به حزب پیوستم اقرار میکنم که اشتباه بسیار بزرگی هم نسبت بخودم و هم گناه بسیار بزرگی نسبت به مردم مستضعف ایران کرده ام، کسانیکه انقلاب اسلامی ایران را با ایثار خون خود و فرزندان خود به ثمر و به پیروزی رساندند و تا به امروز آنرا نگهداری کردند و محافظت نمودند و قدم به قدم آنرا بجلو بردند و به پیروزیهای بیشتر رساندند. من در مقابل این مردم و در مقابل امام بزرگوار خمینی رهبر انقلاب اسلامی و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران، در برابر همه

کسانیکه در راه این انقلاب میکوشند و در راه حفظ تمامیت خاك مقدس اسلامی ایران فداکاری و جانبازی میکنند، در برابر همه آنها خودم را مسئول میدانم و خودم را در حقیقت به نوعی در خیانت حزب توده شریك میدانم و بدون هیچگونه تعارف یا مسامحه یا مصاحله عرض میکنم که سزاوار کیفر شایسته از این لحاظ هستم. اما با همه اینها من امیدوارم که این ملت شهید پرور و این امت اسلامی ، این کسانیکه در راه انقلاب و در راه دفاع شهید داده اند و از تمامیت ارضی ایران در مقابل تجاوز خیانتکارانه صدام و پشت سرش آمریکا ، کسانیکه اینهمه فداکاری و جانبازی کرده اند مرا اگر بتوانند و بخواهند مورد عفو قرار بدهند . من دراین اشتباهی که کرده ام توبه کار هستم، از صمیم قلب توبه کار هستم.

***

روزنامه کیهان چاپ لندن در شماره ۵ شنبه ۲٤ مهر ۱۳٦۵ چنین نوشت:

اعتمادزاده از اعضای کمیته مرکزی حزب توده است که پس از دستگیری، به اتفاق کیانوری و سایر رهبران حزب توده در برنامه تلویزیونی ظاهر شد و به جرایم خود ، از جمله خیانت و جاسوسی اعتراف کرد .

« به آذین » توبه نامه خود را با عنوان « رویا » به نظم کشیده است. این منظومه به قراری که « به آذین » قید می کند در روز یکشنبه بیستم شهریور ٦۲ آغاز شده و در روز دوشنبه دوازدهم دیماه همان سال پایان یافته است. در مقدمه منظومه، به آذین با سلام به شهدای انقلاب و جنگ و با درود به کوشندگان راه پیروزی و بهترین تحیات به پیشگام امام بزرگوار خمینی می نویسد :« روند حوادث انقلاب به روشنی نشان داد که با رهبری دقیق و درست ارکان امام خمینی و سازماندهی عقیدتی و عملی روحانیت انقلابی، توده های مردم ایران برای حفظ و ادامه انقلاب آماده رویاروئی با هر دشمنی از درون و بیرون هستند و با آگاهی روز افزون بر معنا و نقش جهانی اسلام، بار مسئولیتی را که آرمان رهایی مستضعفان بر دوش آنها نهاده است می پذیرند . »

به آذین می افزاید :« درفرصت خداداده ای که برایم پیش آمد و توانستم به اندیشه بنشینم در حد بینایی خود نقش آینده را در آئینه رویدادهای انقلاب اسلامی ایران و واکنش های جهانی که به مرحله ای برانگیخته است دیده ام.

ارزیابی فعالیت های سیاسی و ادبی گذشته ام مرا در کل به نتیجه ای منفی رساند و در پی یك دگرگونی و به موازات آشنائی بیشتر ایده‌اُلوژی و آرمان های والای اسلام برخود فرض دانستم که در مقام جبران بر آیم...»

منظومه «رویا» این گونه آغاز میشود :

«مرا، باری، چه افتاده است؟ آیا خوب می بینم؟
فریب دیو، آیا میزند راهم؟
و یادادار خیر الماکرین می آزماید بنده خود را؟ نمی دانم!
در سلول من باز است.
و من ، قد کشیده تا به سقف استاده ام در انتظاری گنگ.
یکی در گوش من می گوید : «برو»!
این کیست؟
چرا در چشم پیدا نیست؟»

بدین ترتیب درهای زندان گشوده میشود و شاعر و نویسنده قدیمی حزب توده سوار بر بال های خیالی، به خانه باز میگردد و با زن و فرزند و اعضای خانواده اش دیدار می کند و سپس در فضای میهن اسلامی به سیر و سیاحت می پردازد و آنچه می بیند البته برایش عبرت انگیز است، به طوری که ناگزیر در هر قدم صد بار از افکار و کردار گذشته خود توبه میکند.

حکومت روحانیون

در منظومه رویا، از محمود اعتمادزاده «به آذین» میخوانیم :

... تعصب آنچنان در ماخرد را تیره میدارد
که گر تا جاودان هم برکنار از رهبری باشیم
حکومت را بجز روحانیون، بر هر کسی دیگر روا داریم
در ایران انقلاب توده ها - پیروز شد، قدرت به دست توده ها افتاد
و آنان با رضای دل سپردند امر کشور را به دست پیشوای دین...

اعتمادزاده سپس به ستایش خمینی می پردازد :

... همان بود و همان است او،
خمینی رهبر حق بین، ستون خیمه است
خمینی پاسدار وحدت اسلام، پرچمدار استقلال و آزاری

خمینی مژده بخش زندگی، سامان ده پیروزی مردم
خمینی، مظهر بیداری اسلام و نیروی توانمندش
کنون اسلام حاکم را چه باید گفت؟
آیا این همان اسلام دست آموز پیشین است؟
ندامت از گذشته
درمقام اعتراف به خیانت و اظهار ندامت از گذشته «به آذین» میگوید :
عزیزانم، زیان دیدند مردم در تن و اندیشه وجدان خود، از ما...
فریبی بود پنهان دعوی همسویی حزب فلان با انقلاب و نظم جمهوری
نه این تنها، که هر کارش در این چهل سال عمر خود خیانت بود
در این ماجرای ننگ و رسوایی که ما آلوده آنیم
چه بس بازوی کار آمد که از توش و توان افتاد
چه بس پویایی اندیشه کز رفتار عاجز ماند
چه میگوئیم؟ پاسخگوی آسیبی چنین آیا کسی جز ماست؟
و آیا دوری و بیزاری مردم زما بیجاست؟

کشف شبکه نظامی حزب توده
در رژیم جمهوری اسلامی ایران

به دنبال دستگیری سران حزب توده و محاکمه آنان، به موازات آن گروهی از اعضای شبکه نظامی حزب توده در دادگاه نظامی ارتش تحت محاکمه قرار گرفتند که معروف ترین آنان ناخدا افضلی فرمانده نیروی دریائی جمهوری اسلامی بود که در آذر ماه ۱۳۶۲ محاکمه شد و قسمتی از مطالب چنین است:

رئیس دادگاه - خود را معرفی کنید

ناخدا یکم بهرام افضلی خشکبیجاری فرزند علی دارای شناسنامه شماره ۱۷۱ صادره از قم متولد ۱۳۱۶ دارای عیال و اولاد فرمانده سابق نیروی دریائی جمهوری اسلامی ایران... در رژیم گذشته با پوست و گوشت و استخوان خودم فساد، ظلم و محرومیت ر ا در جامعه ایران احساس کرده بودم و برای خودم چنین تحلیل می کردم که برای فائق شدن بر مشکلات و برای اینکه جامعه به طرف یك تعادل پیش برود لزوم یك حزب چپ (حتما نباید مارکسیستی باشد) برای کشور ما ضروری است. از دوران نوجوانی احساس میکردم که چون از طبقه پائینی بودم در زمان ملی شدن نفت جزو سمپاتهای حزب توده شدم. در واقعه ۳۰ تیر هنگام نوشتن شعار روی دیوار دستگیر گردیدم. برای کمك خرج تحصیلی تابستانها در کارگاه میکانیکی کار میکردم. هنگام تحصیل در مدرسه عضو سازمان جوانان حزب توده بودم ولی بعداً کنار رفتم. بعد از پیروزی انقلاب دکتر خطیب مرا به حزب توده معرفی کرد.

انگیزه آن یك مقدار حقارت، مقداری عقده که از نوجوانی در دل من مانده بود به انضمام احساسی که از رژیم گذشته داشتم مرا وادار کرد که به حزب توده وارد شوم. هدف من خدمت بود که فکر میکردم به این طریق میتوانم به انقلاب و مردم ایران خدمت کنم.

از وقایعی که در داخل حزب از سازماندهی حزب می گذشت من هیچ گونه اطلاع کلی که نداشتم هیچ که شاید اطلاعات جزئی هم بسیار کم بود و پس از بازداشتم چیزهائی را که در حین بازجوئی مطرح شد بنده از آن مطلع شدم.

از مساله جاسوسی که جزو کیفر خواست بر ضد بنده نوشتید، بنده تا تقریباً نزدیکیهای عید ۱۳۶۱ فکری را که ممکن است چنین چیزی باشد در نظر خودم باور نمی کردم. یکی دو سه تا سؤال مطرح شد که این دو سه تا سؤال مرا به شك وادار کرد و پس از بازداشت رهبران حزب بیشتر در من این مسأله بوجود آمد که ممکن است از حسن نیت و شاید از چیزهایی که ما پیش خودمان و در درون خودمان ساخته بودیم که بلی ما یك آمالهای بسیار خوبی داریم، انسانی است، میخواهیم خدمت بکنیم، سوء استفاده شده و از آن استفاده های نامشروع به عمل آمده است. به همین خاطر در سفری که ریاست جمهوری به بندرعباس در فروردین ماه ۱۳۶۲ انجام دادند که بنده هم همراه ایشان بودم در حین بازدید از کارخانجات بندرعباس در کنار حوض خشك (جایی است که کشتیها را تعمیر می کنند) بنده از ایشان استدعا کردم که بنده خسته شدم اگر اجازه بفرمائید بازنشسته شوم و از خدمت در ارتش مرخص شوم. بهر حال آن چیزی را که من از لحاظ نظامی ممکن است به حزب داده باشم بیشترش چیزهایی است که پس از وقوع بوده است.

رئیس دادگاه - آیا اطلاعات سرّی را به ایشان میدادید؟

ج - خیر

رئیس دادگاه: آن جریانی که شما گفتید بروید به روسها و افغانها بگوئید چه بود؟

افضلی: بصورتی مطرح شده که البته جای دیگری باید گفته می شد.

رئیس دادگاه: باید برای دادگاه مشخص شود این مسائلی که شما از یکطرف می گوئید که من می خواستم با آمدنم در حزب خدمت کنم و از یکطرف شما

اطلاعاتی را می دادید و می دانید که اطلاعات به شوروی می رود و حتی به این آقایان می گوئید بروید اینمورد را به شوروی بگوئید که اگر این چیزها هست استفاده کنند. حالا سؤال ما اینست که جاسوسی کردن برای شوروی خدمت به انقلاب است؟

افضلی: شما مسئله را طوری مطرح فرمودید که اینطوری می شود از آن نتیجه گرفت که بنده می دانستم آقایان جاسوسند و تماسهایی اینطوری دارند که این درست نیست و این مسائل، مسائلی هست که در این اواخر نزدیك عید و در زمستان اتفاق افتاد.

ولی در مورد اینکه چه اطلاعاتی را و چگونه به شوروی می دهند اطلاع نداشتم. بنده بعنوان یك عضو ساده حزبی این گمان را می بردم که حزب بالاخره نمی شود که از نظر اطلاعاتی که در جامعه هست یك حزب کمونیست، یك حزب توده کمونیستی از نظر سیاسی با هم ارتباطی نداشته باشند. یك چیزی است که تقریباً همه بصورت یك چیز عیان می دانند و نمی شود کتمان کرد مثل اینست که بگوئیم به فرض حزب کمونیست ایتالیا با حزب کمونیست شوروی در تماس نیستند. حتماً تماس های سیاسی با هم دارند و این یك چیز طبیعی است و هر کس کتمان کند یك دروغ بزرگ گفته است.

رئیس دادگاه - آیا برای اجانب جاسوسی میکردید یا خیر؟

ج - احساس میکنم از مطالبی که گفته ام استفاده شده است.

رئیس دادگاه - درباره موشکها نکته ای هست که در کدام نقطه دریا این موشکها غرق شدند آن نقطه را آقای کیانوری از شما خواست تعیین کنید یا نه؟

افضلی: سئوالی که از من کردند این بود که کجاست بنده گفتم حدود پنج مایلی جنوب شرقی.

رئیس دادگاه: شما موقعیت را تعیین کردید؟

افضلی: نه من یك نقطه تقریبی دادم که اگر فرصت باشد بروند تجسس کنند، پیدا کنند. در ضمن نکته دیگری که خواستم به عرض شما برسانم این است که از جریان غرق آن ناوچه تا روزی که این صحبت مطرح شد بیش از دو سال میباشد.

در این موقع رئیس دادگاه از پرتوی توضیح خواست که او در پاسخ چنین

گفت:

شورویها روی این مسأله خیلی پافشاری می کردند و در ارتباط با تشکیلات مخفی آقای کیانوری از من خواستند که اطلاعات نظامی خاصی را در این رابطه که در واقع فوق العاده سرّی است یعنی اهمیت مثلاً جهانی دارد آنها را توسط اعضای ارتشی حزب که در اختیار ما بودند کوشش کنیم که تهیه کنیم و در اختیار شورویها قرار دهیم.

رئیس دادگاه: نمیگوئیم که نظامی یا غیر نظامی بالاخره اطلاعاتی به شوروی میدادید حالا بدست نظامی یا غیر نظامی میافتاد، یك حزب ساده که اطلاعات نظامی بدردش نمی خورد، بالاخره پس شما قبول دارید که برای شوروی جاسوسی می کردید؟

افضلی: غیر مستقیم شاید بشود اسمش را اینطور گذاشت.

رئیس دادگاه: نه مستقیم، غیر مستقیم یعنی چه؟ یعنی مقصود از غیر مستقیم این است که شما به ایشان می گفتید ایشان به کیانوری و آقای کیانوری هم مثلاً به جاسوسخانه میگفته آنها هم به اربابانشان می گفتند خوب این یك مسأله است اگر مقصودتان از غیر مستقیم این باشد که شما اطلاع نداشته باشید که از این مسائل بر می آید که شما اطلاع داشتید.

افضلی: تا یك حد زیاد اینطور بوده است.

س - شما در رابطه با خرید موشکها مسائلی مطرح کردید که فعلاً نمی گویم و در پرونده تان هست در مورد اینکه ایران میتواند موشکها را تهیه کند یا نه اطلاعات داده اید. عزیمت هیأتهای مختلف ایرانی برای خارج از کشور..

افضلی: (حاج آقا من آنچه را که در پرونده نوشته و امضا کرده ام قبول دارم)

رئیس دادگاه: شما (افضلی) در یك جلسه فروش تعدادی موشك به نیروی دریائی مطرح بود که گفته اید، کشتیهای عبوری در خلیج فارس و میزان تلفات را گفته اید. اختلافات داخلی در زمان حاکمیت بنی صدر را اطلاع داده اید. تغییر دادن قرار گاههای جنگ در جنوب را گزارش نموده اید.

نتیجه سفرتان به لیبی و اطلاعاتی که در دیدار با رئیس جمهور و نخست وزیر بدست آوردید به حزب توده گفته اید.

اطلاعاتی در رابطه با جزیره خارك داشتید که گزارش داده اید. در این اواخر

گزارش داده اید که پرونده حزب توده در دادگاه انقلاب اسلامی ارتش مطرح میشود . آمار تلفات در جنگ و آمار فروش نفت، ارقام ذخایر ارزی را گزارش داده اید .

سمینار محرمانه نیروهای مسلح را گزارش داده اید . ملاقاتتان با وابسته ایتالیا را اطلاع داده اید .

اطلاعاتی در رابطه با عملیات الفجر مقدماتی و ۱ و ۲ و اشکالاتی که در کار پیش آمده همه این ها را در جنگ سرنوشت ساز گزارش داده اید .

آمار نیروهای سپاه و بسیاری از موارد دیگر را گزارش داده اید که از صفحه ۱۰۶ خلاصه کرده اید . بهر حال دادن این همه اطلاعات که تازه مشتی از خروار است دلالت می کند که با توجه به موقعیت،ارتباطات، سواد و قرارهای مخفی که داشتید ، هم شما خبر داشتید که تشکیلات مخفی است و هم اینها دلالت می کند بر اینکه برای شما کاملا مشخص بوده که دارید جاسوسی می کنید و کاملاً برای شما مشخص بوده که حزب یك برنامه دراز مدتی دارد برای بدست گرفتن قدرت. از این همه مسائل و اطلاعاتی که حزب از شما می خواست میشود فهمید که شما از مسئله براندازی نظام جمهوری اسلامی بوسیله حزب هم خبر داشتید و این همکاریها را می کردید که اگر فردا خبری شد . شما هم بی نصیب نباشید .

محمدری شهری رئیس دادگاه گفت:ناخدا افضلی اسرار نظامی را به حزب توده میداد و دویست نفر دیگر از افسران ارتش و شهربانی و ژاندامری در سازمان نظامی حزب توده بودند که دستگیر شدند . دستگیری سازمان مخفی حزب توده یك کار خدائی و معجزه بزرگ انقلاب بود ، محاکمه آنها نیز یك محاکمه مهم تاریخی است . در این دادگاه هم فقط خبر نگاران داخلی شرکت دارند . دادستان گفت بهرام افضلی مفسد فی الارض و محارب با خدا میباشد و باید مجازات شود .

نورالدین کیانوری، دبیر کل حزب توده که در دادگاه حضور داشت گفت که وی و دیگر رهبران حزب توده تلاش میکردند که بحرانی درکشور بوجود آورند و نیروی لازم را جهت مقابله با جمهوری اسلامی فراهم سازند . وی افزود اما هر روز که از انقلاب اسلامی میگذشت، این انقلاب مستحکم تر میشد ، در حالیکه حزب نیروی اندکی داشت و امکان آن نمیرفت که عمل مهمی انجام دهد . وی اضافه کرد که حزب توده مرتکب گناه بزرگی علیه جمهوری اسلامی شد و مهمتر

از همه گردآوری اطلاعات و جاسوسی برای شوروی بود .

کیانوری گفت : با وجود اینکه ما خودمان را روشنفکر میدانیم، معهذا ما و دیگران هنوز از درك استحکام فلسفه مذهب و نفوذ عمیق مذهب در میان توده های زحمتکش بویژه کشاورزان و کارگران آگاهی نداریم . روی همین اصل، روشنفکران تصور میکنند که میتوانند با فعالیتهای سیاسی و اجتماعی خود ، مردم مذهبی را جذب نمایند .

دو متهم دیگر که در این دادگاه محاکمه شدند سرهنگ هوشنگ عطاریان و سرهنگ بیژن کبیری میباشند . عطاریان در سال ۳۲ تقاضای عضویت در حزب توده را کرده بود ولی بعلت واقعه ۲۸ مرداد اینکار انجام نشد . اما بعد از انقلاب وارد شبکه نظامی مخفی حزب توده شد و فعالیت او تا هنگام دستگیری ادامه داشت . اتهامات سرهنگ عطاریان چنین بود :

۱- فعالیت در شبکه مخفی نظامی حزب توده

۲- تشکیل جلسات حزب در منزل خود و گاهی مذاکراتی در ماشین که در بعضی موارد کیانوری هم حضور داشته است .

۳- پرداخت ماهی صد تومان حق عضویت

٤- دادن اطلاعات سیاسی و نظامی محرمانه به حزب توده

بهمین جهت دادستان نظامی او را مفسد فی الارض دانسته و تقاضای مجازات نمود .

سرهنگ عطاریان که مدتی فرمانده لشکر یك پیاده و نماینده خمینی در غرب و مدتی مشاور شورایعالی دفاع در جمهوری اسلامی بوده در دفاع از خود چنین گفت :

من جاسوسی و اقدام بر علیه امنیت کشور و براندازی را قبول نداشته ولی فعالیت و عضویت در شبکه مخفی را قبول دارم . اگر کسی هدف براندازی داشته باشد به خاطر این است که به چیزی و پول و مقامی برسد و در جهت تضعیف انقلاب عمل می نماید ولی من از تاریخ ۵ اسفند ۵۷ که در جمهوری اسلامی مسئولیت پذیرفتم تا روز دستگیریم برای حفظ نظام جنگیده ام و در ادامه دفاع خود نمونه هایی از اقداماتی را که در طول خدمت انجام داده بود برشمرد و اینها را دلیلی بر رد اتهام براندازی دانست و گفت از طرف حزب اصلاً صحبت براندازی

پیش نمی آمد که اگر چنین مطبی را عنوان کرده بودند من الان در اینجا ننشسته بودم. نامبرده اظهار داشت طی ۱۳ ماهی که در جبهه بوده با حزب تماس نگرفته و هر ماه با مسئولین در تماس بوده است برای این که بتواند کار خود را بنحو احسن انجام دهد.

سرهنگ عطاریان گفت من خبرها و اسنادی را افشا میکردم ولی هیچکدام جنبه جاسوسی نداشت. مثلاً جریان طبس را به عوامل حزب توده گفتم که شب توسط رادیو از طرف بنی صدر افشا شد. یا اخباری که از رادیوهای مختلف جمع میشد من به صورت تحلیل در میآوردم و تسلیم میکردم. من نتایج جنگ و اخبار ستاد و گزارشات جلسه را به رابطم میدادم.

حاکم شرع دادگاه از پرتوی از اعضای حزب توده خواست که درباره سرهنگ عطاریان گزارش بدهد.

پرتوی چنین گفت:

ایشان چون ماموریتی در رابطه با بررسی جریانات طبس داشته اند رونوشت گزارش خویش را به من دادند و در مورد جنگ نیز ایشان اخبار جنگ را می داده و علاوه بر آن اگر قرار بوده حمله ای صورت بگیرد و این که از کدام نقطه باید صورت بگیرد گاهی بطور کلی در اختیار ما می گذاشته واصولاً از وقتی که در مقام مشاور وزارت دفاع قرار گرفتند دستیابی ایشان به اطلاعات بالا بطور سیستماتیك افزایش یافته و در هر ملاقاتی ایشان کم و بیش این مسائل را مطرح مینمودند. دیگر این که ایشان مدتی در یکی از کمیسیون های شورای عالی دفاع شرکت می کرده و مطالبی را که باید در جلسات شورای عالی دفاع مطرح شود به من می دادند و چون ایشان با نمایندگان امور خارجه و غیره در ارتباط بودند مطالبی را که آنها مطرح می نمودند نیز به من میدادند و سمیناری در مورد طرح دفاعی کشور تشکیل شده بود که این اطلاعات را نیز به من دادند و کلاً با شخصیت های مختلفی تماس داشتند که مطالب بدست آمده را به من میدادند و همچنین اطلاعات سرّی را تا آنجا که بدست می آوردند به من میداد.

عطاریان ضمن تائید اینکه میدانسته با حزبی که صد در صد طرفدار شوروی است در ارتباط بوده بیان نمود من از برادران بازجو تشکر می کنم که راه آخرت را به من نشان دادند و من بازداشتگاه را دانشگاه یافتم و اکنون نیز مردن برایم

بهتر بود تا آمدن به این دادگاه... من همه اتهامات را دربست می پذیرم و آن دفاعیات را نیز به این علت عنوان نمودم که شما بدانید در وجود من چه میگذشته و می گذرد ولی اکنون به درگاه خداوند توبه کردم، از همه گناهان گذاشته ام توبه کرده و نذر کردم اگر خلاصی یافتم بقیه عمرم را در جبهه ها بسر ببرم و از شما میخواهم که به من فرصت داده تا بدین وسیله گناهانم را جبران نمایم. من نفهمیدم که چه کرده ام.من را لیبرالها به این راه کشاندند. من میخواهم نه بعنوان یك سرهنگ بلکه بعنوان یك سرباز و بسیجی ساده به جنگ رفته و کشته شوم والا زندگی کردنم با این ننگ چه فایده ای دارد. شما را به خدا بگذارید که کشته شوم تا این ننگ در خانواده ام باقی نماند.

پرتوی - من از اینکه چه اطلاعاتی به شوروی داده میشد اطلاعی نداشتم. اینها را بعد از دستگیری متوجه شدم. چون اینگونه اطلاعات را به کیانوری میدادند. ایشان که مجموعه اطلاعات از تشکیلات مخفی ارتشی و غیر ارتشی یا شبکه های حزب را از هر کجا که میآمد دراختیار داشتند و خود تصمیم میگرفتند که اطلاعات را در اختیار شورویها بگذارند. ارتباط من از طریق ارتباط خیابانی - علامت گذاری - تلفنی - امواج رادیوئی بود.

کیانوری با چند راه مستقیم و غیر مستقیم با مقامات شوروی ارتباط داشت. اطلاعاتی که از طرف نظامیان تهیه میشد قبلاً از طریق خسرو روزبه به مقامات شوروی تحویل میگردید. رابطه مستقیم بین من و شورویها وجود داشت. رابطه غیر مستقیم از طرف دو نفر دیگر برقرار میشد که برای احتیاط مسعود آذرنگ و جهانگیری را بعنوان رابط ذخیره معرفی کردیم که اگر ما مخفی میشدیم از این امکان استفاده شود. جهانگیری یك گزارش دو ماهه به مسئولین سفارت داد.

اتهامات سرهنگ کبیری نیز مشابه سایر متهمین بود.به علاوه پرداخت ۲۰ هزار تومان به حزب توده،همچنین در اختیار گذاردن چهار قبضه سلاح ... او در دفاع از خود چنین گفت:

من به هیچ وجه نمیخواهم از گذشته خویش دفاع نمایم، من اصلاً از تشکیلات مخفی و نظامی حزب اطلاعی نداشتم و خودم را عضوی از حزب توده میدانستم و فکر میکردم تنها عضو نظامی این حزب هستم. من با توجه به سابقه ذهنی سال های ۳۱ و ۳۲ و اینکه میدیدم که حزب علنی فعالیت مینماید و روزنامه و

نشریاتش را علنی به فروش میرساند و از انقلاب حمایت مینماید جذب حزب شدم ولی متاسفانه حزبی را انتخاب کردم که رهبرانش امروز اعتراف به خیانت و وابستگی نمودند که من اصلاً اطلاع نداشتم و بعد که این اعترافات را دیده و شنیدم متوجه این قضیه شده و شدیداً محکوم می نمایم. اینها نه تنها به کشور و انقلاب و مردم خیانت کردند بلکه به من نیز خیانت نمودند. اگر انباراسلحه داشتند من مطلع نبودم؛ اگر با شوروی ارتباط داشتند به من دروغ گفتند. بنابر این من نمی دانستم که در مجرای جاسوسی و براندازی یك سازمان قرار گرفته ام و درمورد تحویل سلاحها نیز فقط یك یوزی و دو عدد رولور که متعلق به یگان من نبوده بلکه در جریانات انقلاب بدست آورده تحویل این حزب دادم به این دلیل که حزب را حامی انقلاب می دانسته و فکر میکردم که اگر مسأله ای اتفاق بیافتد این حزب نیز حامی انقلاب است و بدنیست که این اسلحه ها را نگهداری نماید و بعد نیز که از مسئولم اسلحه را خواستم گفت تحویل کمیته داده ایم و من در تمام مدتی که در جبهه ها بودم مطلقاً باعوامل حزب تماس نداشتم فقط یك بار پرتوی با من تماس گرفت.

پرتوی در دادگاه چنین گفت: سرهنگ کبیری از اواخر سال ۱۳۵۸ بامن تماس داشته است. برای اینکه ایشان مطمئن تر برخورد نماید وی را به ملاقات کیانوری بردم سپس به تشریح مواضع منافقانه حزب در رابطه با پشتیبانی از جمهوری اسلامی پرداخت و گفت که اگر حرکتی در این زمینه انجام میداده نه بواسطه همکاری و همیاری با جمهوری اسلامی بوده بلکه به علت استفاده از قدرت این رژیم در سرکوبی عوامل آمریکا و جریانات امپریالیستی بوده است.

حزب توده تلاش میکرد تا فاجعه ای درایران ببار آورد و قرار بود شرایطی مشابه افغانستان درایران بوجود آید. وی افزود، تقریباً از تابستان سال ۱۹۷۹، کیانوری و شوروی مصراً خواستار گردآوری اطلاعات محرمانه نظامی که حاوی اهمیت استراتژیکی است، بودند. پرتوی اضافه کرد که ناخدا افضلی اطلاع کافی ازاینگونه اقدامات داشت و هر آدم معمولی نیز میتوانست درك کند که چنین اطلاعاتی برای شوروی مفید واقع میشد.

همه این جریانات از ایدئولوژی نشئت یافته یعنی وقتیکه ما معتقد شده به حزب مارکسیستی بنا به مقتضای ایدئولوژیکی خود وابستگی به یك مرکز

کمونیستی جهانی پیدا کرده وهمه این مسائل در درون آن جای خواهد گرفت. پس وابستگی احزاب کمونیستی به مرکز آن که شوروی است امری طبیعی است و جاسوسی نیز در پوشش انترناسیونالیستی و تئوری پردازی هائی از این قبیل عنوان میگردد ولی واقعیت امروز روشن شده است. واقعیت این است که ما همه این مسائل را به ایدئولوژی که به آن معتقد بودیم توجیه می نمودیم و حتی خود من که مدتی مستقیماً با یکی از عوامل شوروی در تماس بودم واقعاً فکر میکردم که کاری اصولی و منطقی انجام میدهم،حتی قبح این مساله را تشخیص نمی دادم و فکر میکنم که این مساله به ریشه قضیه مربوط است و در ماهیت هیچ تغییری نمی دهد. چون ماهیت از عمل ناشی میگردد و عمل ما هم دراین جهت میباشد یعنی هم جاسوسی و هم براندازی است در دراز مدت بدینصورت تمام اعضای حزب جاسوسی میکردند چون هر کدام در تهیه خبر و در وسع توان و امکاناتشان در این زمینه کوشش کرده و همه اعضاء فعالیت میکردند که هر چه بیشتر حزب قوی شود و به طرف بدست گرفتن قدرت سوق یابد و بنا بر این همه اعضاء حزب در این اتهامات شریکند.

اگر امروز هم به اینجا برسیم که بجای این که از خود دفاع کنیم خود رامحکوم و از جمهوری اسلامی ایران دفاع میکنیم بخاطر اینستکه ما به این نتیجه رسیده ایم که در چه گمراهی بسر میبردیم. گمراهی که در درجه اول جنبه فکری و عقیدتی و ایدئولوژیکی داشته و بنابر این مساله جاسوسی و براندازی که همه این جرائم که ما انجام دادیم بخاطر آن بوده و ما باید مجازات گردیم.

دریادار افضلی در آخرین دفاع خود با گریه گفت:به پاس چهار سال و چند ماه خدمات قابل ارزشی که در نظام جمهوری اسلامی انجام داده ام از اشتباهات من چشم پوشی شده و بنده را مورد عفو قرار دهند.

سرهنگ کبیری در آخرین دفاع خود گفت:

من پس از انقلاب با حزب تماس گرفتم و چون فعالیتی در رابطه با مسائل ایدئولوژیکی نداشتم پس از نظر تئوری بسیار ضعیف بودم و فقط در رابطه با مسائل عدالت اجتماعی طرفدار این حزب شده بودم نه به خاطر ضدیت با مذهب و هیچ وقت نیز به این صورت به این مساله فکر نکردم که مارکسیسم و اسلام اختلاف ریشه ای دارند و از همه اینها گذشته من اصلاً از اقدامات حزب و خودم

نیز که عضوی از آن بودم دفاعی نمیتوانم بکنم. من فقط درد دلم این استکه فکر نمیکردم جاسوس شوروی بوده و در حال براندازی بودم و قصد این اعمال را نیز نداشتم ولی حزب در این راهها قدم برداشته بود و اکنون نیز چون بارها شاهد عدالت دادگاه انقلاب اسلامی بوده ام مطمئنم که هر حکمی بدهند حق است و با طیب خاطر خواهم پذیرفت.

***

یك گروه دیگراز اعضای شاخه نظامی حزب توده که مورد محاکمه قرار گرفتند عبارتند از : سرهنگ سید محمد معزز سرشاخه و هفت نفر دیگر رحیم صادق زاده، سید محمد مفیدی - سرهنگ حسن آذرفر - محمد امین مقدسی - سرهنگ شهربانی ابوالقاسم افره ئی - سرهنگ خیرالله ایران نژاد - سروان بازنشسته رحیم شمسی.

دو تن از آنان سرهنگ حسن آذرفر و سرهنگ محمد امین مقدسی به اتهامات منتسبه مربوط به گردآوری اطلاعات محرمانه نظامی برای حزب توده که از طریق کادر رهبری این حزب به شوروی ارسال میشد ، اعتراف کردند . نورالدین کیانوری و همچنین محمد مهدی پرتوی ، رئیس شاخه مخفی نظامی این حزب نیز بعنوان شاهد در جلسه دادگاه حضور داشتند . محمد معزز در دادگاه گفت که وی در حقیقت یك عضو دفتر (کی، جی، بی) یعنی سازمان جاسوسی شوروی بود، نه عضو یك حزب سیاسی. وی افزود : «با دستگیری ما ، و پرده برداری از خیانت ها و عملیات جاسوسی حزب ما ، ماسك فریب از چهره‌زشت شوروی برداشه شد . قصد ندارم که از خودم دفاع کنم .اتهامات خوانده شده توسط دادستان را میپذیرم، هر رائی که علیه من صادر شود حتی اعدام را خواهم پذیرفت.»

محمد معزز همچنین گفت که با سازمان چریکهای فدایی خلق در سال ۱۹۷٦ همکاری میکرد و پس از مدتی با حزب توده آشنا شد و به «سازمان نوید» پیوست و برای نخستین بار با مهدی پرتوی ملاقات کرد . وی خاطر نشان ساخت که صد قبضه اسلحه و نارنجك دستی را که از سوی اعضای شاخه مخفی نظامی حزب توده سرقت شده بود بدستور حزب توده در محل مسکونی خود پنهان ساخته بود .

کیانوری و پرتوی اظهارات معزز را مورد تائید قرار دادند . کیانوری گفت که

وی دستور داده بود سلاح هایی را که از پادگان های نظامی در طی انقلاب بدست آمده بود پنهان کنند. کیانوری همچنین اظهار داشت که به وی گفته شده بود که حزب توده در حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ قبضه اسلحه و مقادیر زیادی نارنجك دستی دارد.

سرهنگ حسن معزز در دفاع از خود گفت، وی زمانی که مهدی بازرگان نخست وزیر بود، به حزب توده روی آورد و افزود: «حس میکردم که وی نمیتواند کشتی مردمی انقلاب را به سوی رستگاری رهنمون گردد.» سرهنگ حسن معزز افزود، وی در آغاز تنها به جمع آوری گزارش هایی در ارتباط با مسائل دانشکده افسری پرداخته و ۳ افسر از جمله ۲ سرهنگ را برای عضویت در حزب توده معرفی کرده بود. سرهنگ معزز همچنین گفت: « در جهت اقدامات خیانت باری که مرتکب شده ام، آنچه را که دادگاه درمورد مجازاتم تعیین کند، خواهم پذیرفت.»

سرهنگ محمد امین مقدسی نیز در دادگاه اظهار داشت که وی اخباری را در ناحیه محل خدمت خود کردستان، برای حزب توده جمع آوری کرده بود. وی نیز آمادگی خود را برای پذیرش رای دادگاه اعلام کردو پس از وی رحیم شمسی به دفاع از خود برخاست.

***

همچنین محاکمه ٦ تن دیگر از اعضای شاخه نظامی مخفی حزب توده در دادگاه انقلاب اسلامی ارتش آغاز گردید. افراد مذکور عبارت بودند از سروان حسین بیدگلی، سروان علی اکبر میرزایی، سرگرد هوایی ظفر حیدری، ستوان عباس هاشمی نژاد و تکنیسین نیروی هوایی بهرام حافظی، افسران نیروی هوایی و نیروی دریایی و نیز شاهرخ جهانگیری غیر نظامی.

سرهنگ دکتر رحیم صادق زاده در دفاع از خود چنین گفت:

من چون بعد از انقلاب میدیدم که بنی صدر و لیبرالها چهره واقعی حزب الله را مخدوش میکردند مثل سایر روشنفکرها گرایش به حزب توده پیدا کردم. بنده از ارتش ماهی ۱۵ هزار تومان میگرفتم و بعد از ظهرها در مطب ماهی ۲۰ هزار تومان در آمد داشتم. از این مبلغ ماهی ٤ هزار تومان به حزب توده میدادم.

رئیس دادگاه - چرا قبل از اینکه مقلد امام بودید ماهی هزار تومان میدادید

ولی بعداً چها رهزار تومان دادید؟

صادق زاده - اشتباه کرده ام.

رئیس دادگاه - شما اگر واقعاً نیت خیر داشتید بهتر نبود این ماهی چهار هزار تومان را به جبهه ها کمك میکردید.

دکتر صادق زاده - بنده از این بابت شرمنده هستم و اظهار ندامت میکنم. نمی بایست این کار را میکردم ولی در مسیری افتاده بودم که ادامه یافت. من از این تشکیلات مخفی نظامی اطلاعی نداشتم. فرامین امام برای من مطاع هستند اول بعلت ولایت فقیه - دوم به علت فرماندهی کل قوا - سوم به علت اینکه از زمان کشف توطئه قطب زاده مرجع تقلید بنده هم هستند. بنده در حزب توده به علت یك دکتر ثبت نام کردم نه یکنفر نظامی ...اگر خلاف دستور امام است پوزش می طلبم. آخرین دفاع من تقاضای عفو و رحمت الهی است.

شاهرخ جهانگیری گفت در سال ۱۳۵۲ با حزب توده آشنائی یافتم و در سال ۱۳۵۵ از سوی سازمان نوید برای طی دوره مارکسیسم به شوروی اعزام گردیدم و مسئول سازمانهای مخفی حزب در نیروی هوائی و دریائی شدم. در سال ۱۳۶۱ به دستور کیانوری به عنوان رابط با دو کارمند سفارت شوروی در تهران برگزیده شده و به مبادله نامه ها و بسته هائی که کیانوری و عوامل شوروی در اختیارم میگذاشتند میپرداختم. ضمناً اطلاعاتی از ارتش در زمینه گردآوری اسلحه بدست میآوردم.

مهدی پرتوی رئیس شاخه نظامی اظهارات جهانگیری را تائید کرد و گفت به دستور حزب بعد از انقلاب اقداماتی در جهت جذب اعضای سازمانهای چریکهای فدائی خلق آغاز کردیم. پس از مدتی گروه مذکور از هم پاشیده شد و شاخه اکثریت آن استراتژی حزب توده را پذیرفت.

من اطلاعات مربوط به نیروی دریایی را که از سوی جهانگیری دراختیار ما قرار میگرفت، به حزب توده گزارش نکردم چرا که اطلاعات دقیق تری را در این زمینه افضلی فرمانده نیروی دریایی تهیه میکرد. اعضای شاخه نظامی مخفی از ماهیت این سازمان مطلع بودند، زیرا مسائلی که عنوان شد، این امر را برای آنها روشن ساخت که آنان اعضای معمولی حزب نبودند.

دکتر کیانوری بعنوان ناظر در دادگاه گفت ما به طریق مختلف با مقامات

شوروی تماس داشتیم که یکی از آنها با همکاری جهانگیری صورت میگرفت. مقامات شوروی به ما گفتند کسی را برای تماس با آنها انتخاب کنیم تا در صورتی که بعضی اوقات نتوانیم از طریق عادی با آنها ارتباط داشته باشیم از این وسیله استفاده کنیم.

شاهرخ جهانگیری ضمناً گفت: سرگرد صابر ظفر حیدری پرونده محرمانه مخصوصی را برای چند ساعت در اختیار ما گذاشت و ما از آن فتوکپی تهیه کردیم. اهمیت محرمانه بودن مطالب را به او حالی کردیم و گفتیم در میان خانواده خود تظاهر به مذهبی بودن کند.

در پایان گفت من اشتباهاتم را میپذیرم و به دادگاه تعظیم میکنم و رأی آنرا قبول دارم.

پس از اعترافات محسن بیگدلی - عباس هاشمی نژاد - سرگرد هوائی صابر ظفر- سروان علی اکبر میرزائی که ما اطلاعات محرمانه ارتش را دراختیار مسئول شاخه نظامی میگذاشتیم، مهدی محمد مهدی پرتوی مسئول شاخه نظامی هم گفت اطلاعات را در اختیار کیانوری قرار میدادیم ولی نمیدانیم چگونه از آن استفاده میکرد.

دادستان دادگاه انقلاب ارتش گفت:

«با توجه به اعترافات علنی رهبران حزب، این عده در صدد توطئه برای هدف خود به گردآوری اسلحه و مهمات پرداختند و از آنچه که انجام میدادند، کاملاً آگاه بودند.» وی افزود: «اصولاً در هر سازمانی، اعضای برجسته از جزئیات امر آگاهی دارند و افراد رده پائین به خلاصه اطلاعات مربوطه دسترسی دارند. بنا بر این ادعای اینکه جزئیات اطلاعات را در اختیار نداشته اند، برای تبرئه شدن آنها کافی نیست و این مسئله نشان دهنده آنست که درجه درگیری آنان در این سازمان محدود بوده و مسائل محرمانه داخل سازمان حفظ شده است.»

سرهنگ افره ئی چنین گفت: من در شیراز و جهرم رئیس راهنمائی بودم. در تمام دوره خدمتم قبل از انقلاب حتی یك تیر به روی مردم شلیك نکردم. مردم مسجد سلیمان و نمایندگانشان و نماینده امام خوب میدانند چون در آنجا هم خدمت کرده ام. بعد از انقلاب به درجه سرهنگی رسیدم و در قسمت پلیس بین المللی در اداره تشخیص هویت شروع به کار کردم. غلامرضا اربابی از اعضای

حزب توده به دیدن من آمد و در رابطه با حزب صحبت هائی کرد و گفت چون تو حرکت مردمی داشته ای حزب به تو احتیاج دارد. بعد سرهنگ معزز به دیدن من آمد و گفتم (زمیندار) چطور میتواند توده ای باشد. اتهام جاسوسی در مورد من درست نیست. اگر حزب توده قصد براندازی جمهوری اسلامی را داشته چرا آزاد بوده که ماگرفتار آن شویم. چرا انحلالش را اعلام نکردند. وقتی اعلام شد که اگر یك فشنگ در خانه شما باشد ضد انقلاب هستید من از کجا میدانستم که حزب توده قصد براندازی دارد.

آخرین دفاع من و تقاضای من همین چند مورد بود. اگر معززی و پرتوی که رهبری این گروه را داشته اند مطالبی دارند بگویند تا معلوم شود من دروغ گفته ام. موارد ذکر شده در مورد من صادق نیست. سئوال من این است چرا نگفته اند که این حزب فعالیت جاسوسی دارد وا قداماتش علیه انقلاب اسلامی است تا ما کنار برویم.

رئیس دادگاه- شما میخواهید بفرمائید که این حزب جاسوس نبوده که جمهوری اسلامی منحلش نکرده است.

ابوالقاسم افره ای- نه... پس چرا اعلام نشد.

رئیس دادگاه- وقتی جمهوری اسلامی فهمید اعلام کرد ولی اعضا که خبر داشتند. شما عضو سازمان مخفی نظامی حزب توده شده اید. در حالیکه امام گفته اند نظامیان از عضویت در احزاب ممنوع هستند. شما هم عضو حزب شده اید و هم حق عضویت داده اید.

دکتر ایران نژاد- من از طبقه مستضعف هستم که طبیب شده و قصد خدمت به مردم را دارم. در مهر ماه سال ۱۳۵۷ از محیط نظامی به دانشگاه منتقل شده و در بیمارستان دکتر شریعتی کار میکردم. پس از انقلاب اکثر گروهها در مقابل جمهوری اسلامی بودند ولی حزب توده از جمهوری اسلامی دفاع میکرد و آنرا در جهت تامین منافع توده ها میدانست بهمین جهت من هم به طرف حزبی که شعارهائی بنفع انقلاب اسلامی و امام میداد کشیده شدم. قبلا" ماهی ۵۰۰ تومان و بعدا تا ۲۵۰۰ تومان در ماه حق عضویت میدادم. سرهنگ معزز میگفت در آمدم خوب است مبالغی باید جهت افرادی که پاك سازی میشوند کمك کنم. من هیچگونه اطلاعی از شبکه نظامی حزب توده نداشتم.

در خاتمه از محضر امام طلب عفو و بخشش دارم و چون عاشق خدمت به مردم هستم حاضرم در هر گوشه ای از کشور خدمت کنم و به عنوان یك پزشك میتوانم در خدمت مستضعفین قرار گیرم. اگر هم زندانی باشم میتوا نم خدمت نمایم. من در مطبم همیشه به مستضعفین خدمت کرده وبه مسجد هم پول داده ام.

سرهنگ دکتر مفیدی در دفاع از خود گفت علت گرایش من به حزب توده یکی مفاسد دوره محمد رضا شاهی و دیگری روش حزب توده در مبارزه با عناصری نظیر بنی صدر و قطب زاده بود که مافکر میکردیم داریم دچار طاغوت دیگری میگردیم. تبلیغات حزب توده به صورتی بود که من فکر میکردم با عضویت در آن از جمهوری اسلامی وامام پشتیبانی میکنم. من اصلا" تقاضای عضویت در حزب توده را نکرده ام ولی بعدا" در زندان توجه یافتم که محمد انصاری مرا بدون اجازه خودم و خواسته خودم به حزب معرفی کرده است. بعلت قانونی بودن حزب توده هرگز فکر نمیکردم که هوادار یك غیر حزب قانونی باشم.

رئیس دادگاه- آقای معزز در این رابطه توضیح بدهید.

معزز- ما با افراد ارتشی که تماس می گرفتیم، به آنها اعلام می کردیم اول اساسنامه و برنامه حزب را توجیه می کردیم و می گفتیم طبق اساسنامه حزب، یکسال هرفردی عضو آزمایشی است، بعد از یکسال وقتی طبیعتا" ارتباط حزب قطع نمی شود با فرد، طرف به عضویت حزب در می آید و دادن حق عضویت هم دلیل بر عضویت است، این دقیقا" توضیحی بوده که ما برای اکثر آقایان داده ایم.

مفیدی- باور بفرمائید جناب رئیس دادگاه با همین حرکتی که می کند همانطور که دروغ در تمام زندگی اش است، در همین جا هم دروغ می گوید. همین طور که در کارشان و عمل زندگی شان هیچوقت صادق نبودند، اینها اینطور هستند. هرگز چنین کلامی را نگفته و هرگز چنین حرفی را نزده.

رئیس دادگاه- یعنی اساسنامه را نشان شما ندادند؟

مفیدی- اساسنامه را یکبار آورد و بعد هم دوباره از ما گرفت و در اساسنامه چنین مطلبی نیست، در اساسنامه هست که اگر کسی دو ماه حق عضویت نداد، اخراج است و مستعفی شناخته میشود. من سه الی چهار ماه حق عضویت ندادم. باز او آمد، چند بار من سر قرار نیامدم. آمد سرکارم در مطب، مجددا" مرا به

ادامه کار با ایشان وادار کرد ، اینها یك چنین انسانهایی هستند .

معزز- اینکه دکتر مفیدی میگوید ما او را شکار کرده ایم درست نیست. اگر ابراز تمایل نمیکرد ما ارتباط خود را قطع میکردیم. در مطب شان جلسه میگذاشتند و نشریات حزبی را میدادیم، راجع به حق عضویت صحبت می کردیم و هیچ این مسئله اصرار از جانب ما نبود ولی ما تائید می کردیم روی مشی حزب، روی مواضع حزب باشند ، روی گفته های حزب باشند اینها را می گفتیم ولی اینکه ما کسی را به زور شکار کرده باشیم اصلا" مطرح نبود .

مفیدی- اگر من سه ماه یا چهار ماه حق عضویت به ایشان ندادم که اساسنامه می گوید اگر کسی دو ماه حق عضویت نداد این اصلا" مستعفی شناخته میشود ، ولی ایشان باز ادامه می داد و در ثانی چندبار خود ایشان آمد گفت که حزب از این جلسات شما و راندمان آن ، ناراضی است، چون من واقعا" احساس ناراحتی میکردم از وجود اینها و فقط یك مسئله در این دو سال آخر چون درصدد تهیه مسکن برای خانواده ام بودم ، می ترسیدم بریدن از اینها برای من ایجاد اشکال بکند ، چون می دانستم اینها انسانهای خطرناکی هستند . یکی از لنکرانی ها را خودشان اعدام کرده بودند . اینها بعدها ادعا می کردند که تمام جاها عوامل دارند ، ادعا می کردند تمام ادارات زیر پوشش آنهاست و من می ترسیدم که بریدن از اینها باعث مشکلاتی برای من شود و در آن شرایط از همه چیز بیفتم و الآن آمدم با هزاران مشکلات یك مسکنی برای خانواده ام تهیه کردم.

اسم مستعار من مزدك بود و خود اینها برای ما تعیین کردند و گفتند که باید اسم مستعار داشته باشید که اگر یك موقع من نتوانستم بیایم و ارتباط را برقرار کنیم، فرد دیگری بتواند بیاید و ارتباط برقرار کند . ایشان پیش من می آمد و از زیر تابلوی من که اسم من روی آن نوشته شده بود رد می شد ولی اسم مستعار روی من میگذاشت و این برنامه ها بوسیله آنها بود .

بنده نه نظر جاسوسی داشتم و نه نظر خیانت ... من جز انتظار عدل الهی و با توجه به اینکه دارای سه فرزند هستم تقاضای عفو و بخشش دارم.

***

دادگاه نظامی همچنین محاکمه محمد بهرامی نژاد معاون سابق شهربانی و ٦ تن از افراد نظامی تحت مسئولیت او را که مسئول بخش شاخه نظامی ژاندارمری-

شهربانی- نیروی زمینی و تشکیلات مخفی حزب توده بوده اند آغاز کرد.

محمد بهرامی نژاد گفت:

سران حزب در مورد تشکیلات مخفی عنوان کرده بودند که عده ای از نیروهای خود را به صورت ذخیره برای مواقع ضروری آماده نگهداشته اند.

وی ادعا کرد که از مساله جاسوسی حزب آگاه نبوده است و تنها بعد از دستگیری سران حزب و از اعترافات آنها پی برده که اطلاعات سرّی را به روسیه می دادند. متهم افزود: مسئولین حزب همیشه مساله جاسوسی را از ما پنهان میکردند و ما اگر از نیت آنها آگاه می شدیم هرگز در حزب باقی نمی ماندیم.

متهم در دفاعیات خود ادعا کرد: مسئولیت من تنها رساندن اطلاعیه ها و تحلیلهای حزب به افراد تحت مسئولیتم بود و هرگز آنها را تشویق و ترغیب به کسب خبر از محل کارشان نمیکردم. در مورد جذب ۲ تن از برادرانم به حزب باید بگویم که ایشان در دانشگاه توده ای شده بودند و من در جذب آنها به حزب اصلا" مسئولیتی نداشتم ولی چون یکی از برادرانم نظامی بود مسئولیت او به عهده من گذاشته شده بود.

من هیچ اطلاعاتی که مضر برای انقلاب اسلامی باشد و نیز هیچ اطلاعاتی از ارتش به حزب ندادم و تنها اخباری را که به نفع انقلاب بود از جمله در سلماس مرکزی بود که ضد انقلابیون را از کشور خارج میکرد با پیگیری این مرکز را شناسائی و به حزب معرفی کردم. من علیه کسانی که ما را در پشت پرده و با توجیهای ساده لوحانه جذب کردند اعلام جرم می کنم. وی همچنین تحت مسئولیت داشتن ۸ نفر نظامی و غیر نظامی را پذیرفت و در مورد کمك مالی به حزب بر اساس اتهام مندرج در کیفرخواست گفت: من مبلغ ۲ هزار تومان کمك مالی ماهانه به حزب را تکذیب می کنم. من این قدرها درآمد نداشتم که بتوانم ۲ هزار تومان به حزب کمك کنم و تنها هزینه مسافرت خود را به شهرستانها که بالغ بر ۲۰۰ تومان در هفته بود تقبل می کردم.

مهدی پرتوی در دادگاه گفت:

ما همه در مقابل انقلاب و مردم گناهکاریم و هر کدام در حد مسئولیتی که داشتیم خلاف کرده ایم، باید خود را گناهکار اعلام کنیم و از توجیه مسائل دست برداریم و با افشای جرائم خود ماهیت حزب توده و شوروی و تمام جریان

کمونیستی جهان، وظیفه خود را ادا کنیم.

وی افزود: بهرامی نژاد مسائل را دربست پذیرفت ولی سعی می کند توجیه کند. او از سال ٥٦ در تمام فعالیتها بود. هیچ کس نمی تواند این موضوع را مطرح کند که تشکیلات مخفی نظامی برای کمك به انقلاب بوده است. چون حزب توده می توانست به تك تك اعضای خود بگوید که از انقلاب دفاع کنند و لزومی نداشت که تشکیلات مخفی بماند.

محمد معزز بعنوان مطلع گفت:

وقتی حزب از بهرامی نژاد خواست که یك نوع موشك خاصی از نیروی زمینی را تهیه کرده برای حزب بیاورد متهم شدیدا" فعالیت می کرد تا این موشك را تهیه کند. وقتی حزب از اعضای خود چنین تقاضاهائی بکند باید برای شخص معلوم شود که حزب موشك را برای چه می خواهد. اینجاست که ما باید از حزب می بریدیم ولی این کار را نکردیم.

محمد بهرامی نژاد در پاسخ به اظهارات محمد معزز و محمد مهدی پرتوی گفت: عمده ترین مسئله ای که آقایان مطرح کردند این بود که بنده را به عنوان یکی از سازمان دهندگان تشکیلات مخفی معرفی کردند ولی من ابدا" در سازماندهی شاخه نظامی تشکیلات دخالت نداشتم و شرکت من در اولین جلسه تشکیلات مخفی کلا" نمایشی بود زیرا تصمیمات اصلی قبلا" توسط سران گرفته شده بود و در جلسه اول به من ماموریت دادند که به اهواز بروم و مسئولیت چند تن از اعضای تشکیلات را بعهده بگیریم. در مورد اینکه آقای پرتوی می گویند گناهان خود را توجیه نکنم باید بگویم این توجیه نیست بلکه شکایت از کلاه گشادی است که بر سر ما رفته است. متهم ادعا کرد مسئولین حزب فرصت تفکر را از وی گرفته بودند. در مورد اینکه از مخفی بودن تشکیلات حزب آگاهی داشته است ادعا کرد که اطلاع نداشته که هدف تشکیلات مخفی چه بوده است. بهرامی نژاد در رابطه با موضوع موشك که معزز مطرح کرده بود گفت: آقای معزز هرگز از من نخواست که موشك از ارتش بیاورم وی تنها می گفت که موشکهائی در ارتش وجود دارد و برادر من می دانست که این سلاحها در ارتش هست و برای من و برادرم آوردن چنین موشکهائی از ارتش امکان نداشت. متهم در پاسخ به سئوال رئیس دادگاه مبنی بر اینکه حزب تشکیلات مخفی را برای چه منظوری

می خواسته است گفت: حالا پی برده ام که برای سرنگونی انقلاب اسلامی ولی قبلا" این موضوع را نمی دانستم.

محمد بهرامی نژاد در پایان جلسه دادگاه گفت: ما فکر می کردیم که برای انقلاب کار می کنیم. اما حالا فهمیده ایم که اشتباه کرده ایم.

محمد مهدی پرتوی طی سخنانی ضمن محکوم ساختن حملات روزنامه پراودا به جریان محاکمات دادگاه انقلاب اسلامی ارتش گفت:

از ابر قدرت شوروی جز این انتظار نمیرود که وقتی حقایقی در مورد ماهیت سالوسانه آن افشاء میشود به خشم آید.

این محاکمات در حقیقت افشاء ماهیت مداخله جویانه ارباب حزب خائن توده شوروی است که طی ٤١ سال تحت عناوین حمایت از ملتها در امور داخلی کشور ما مداخله کرده است و اکنون که شوروی شاهد رسوا شدن چهره کریه نوکرانش در ایران است حق دارد که چنین سراسیمه و خشمگین در بوقهای تبلیغاتی خود به دادگاه انقلاب اسلامی ارتش بتازد. ما که سالها فریب تئوریهای به ظاهر علمی آنها را خورده و عمر خود را در این راه تباه کرده ایم اکنون در پیشگاه میهن-انقلاب و مردم ایران خود را شرمسار می یابیم و وظیفه داریم با ارائه حقایق عریان ماهیت حزب خائن توده و ارباب او شوروی را نشان دهیم.

وی سپس در مورد ارتباط با سفارت شوروی و فعالیت ماموران کا. گ. ب در حزب و فعالیت خیانت بار ٤١ سال حزب توده در ایران و تدارکات فرار سران حزب به شوروی توضیح داد.

سپس کیانوری ضمن تایید حرفهای پرتوی در مورد تحویل اسلحه و تماس از کانالهای مختلف با شوروی سخن گفت.

***

رادیوی صدای ملی ایران که در باکو برنامه به زبان فارسی پخش میکند مرتب از رهبران حزب توده دفاع کرده و محاکمه آنها را قلابی خواند. یکبار هم چنین گفت:

حزب توده ایران حتی ماهها قبل از بازداشت رهبران و اعضای حزب به ملت ایران اخطار کرد که عوامل آمریکا و سرمایه داران بزرگ و مالکان برای کنترل کامل قدرت کشور تلاش میکنند.

این رادیو افزود : "حزب توده ایران نمیتوانست در برابر خیانت رهبران جمهوری اسلامی به انقلاب و مردم ساکت بماند . رهبران جمهوری اسلامی و اربابان آمریکایی و انگلیسی آنها ، حزب توده ایران و سایر نیروهای مترقی مخالف را دشمن اصلی خود میدانند .

" حکومت و رهبران جمهوری اسلامی ایران میتوانستند از دوشق یکی را انتخاب کنند یعنی یا جانب مردم وانقلاب و نیروهای انقلابی واقعی را بگیرند و برنامه های انقلاب را عملی سازند و یا با یك حمله وحشیانه علیه نیروهای انقلابی واقعی ، بخصوص علیه حزب توده و با جعل پرونده ها و اتهاماتی به شیوه ساواك ، سیا و اینتلیجنس سرویس افکار عمومی مردم را منحرف کنند . رهبران اسلامی راه دوم را گزیدند ."

رادیوی "صدای ملی ایران" سپس به مصاحبه های تلویزیونی رهبران حزب توده در تلویزیون جمهوری اسلامی اشاره کرد و گفت انجام این شوهای تلویزیونی خشم مردم مسلمان را برانگیخت زیرا مردم میدیدند که "رهبران جمهوری اسلامی برای توجیه جنایات خود آماده اند کلیه اصول اخلاقی و انسانی را زیر پا بگذارند ."

رادیوی مذکور سپس گفت محاکمه رهبران حزب توده در شرایطی شروع میشود که "محیط وحشت و ترس" بر کشور حاکم است و "هیچ اثری از آزادی" باقی نمانده است .

رادیوی "صدای ملی ایران" در پایان گفت مردم ایران خواستارند که محاکمه رهبران حزب توده در یك دادگاه علنی صلاحیت دار با حضور یك هیات بیطرف بین المللی ، وکلای مدافع متهمین و اقوام توده ایهای زندانی و سایر مردم برگزار شود .

از طرف دیگر روزنامه پراودا چاپ مسکو در شماره ۹ دسامبر خود متن اطلاعیه کمیته مرکزی حزب توده ایران را منتشر کرد که در آن به محاکمه سران حزب توده و اعضای شاخه نظامی آن اعتراض شده و آن را "غیرقانونی و فاقد ارزش قضایی" نامیده است .

درقسمتی از این اطلاعیه آمده است که "مقامات قضایی جمهوری اسلامی ایران تعدادی از افسران وطن پرست و فعالان حزب توده را به محاکمه کشانده اند .

کمیته مرکزی حزب توده ایران این محاکمات را غیر قانونی و فاقد هرگونه ارزش قانونی تلقی میکند زیرا این محاکمات با هرگونه موازین قانونی بین المللی و حتی مواد قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مغایرت دارد ."

در قسمت دیگری از این اطلاعیه نوشته شده است: آنچه که بعنوان اتهام در این محاکمات مطرح میشود بدون شك نتیجه شکنجه های شدیدی است که این مدافعان انقلاب ظرف چند ماه گذشته در معرض آن بوده اند . هدف از این م کمات منحرف کردن انقلاب ایران ووخامت رو ابط بین ایران و شوروی

***

سرانجام دادگاه نظامی ارتش درباره ۹۷ نفر اعضای شبکه نظامی حزب توده رأی داد که عده ای محکوم به اعدام و حبسهای ابد یا چند سال زندان گردیدند که پرونده عده ای هم به شورایعالی قضائی رفت که حکم اعدام دریادار افضلی و ۹ نفر دیگر را تائید کرد که عبارتند از:

ناخدا یکم بهرام افضلی- سرهنگ حسن آذرفر- سرهنگ هوشنگ عطاریان- سرهنگ بیژن کبیری- محمد بهرامی نژاد- کارمند ارتش ابوالفضل بهرامی نژاد- غیر نظامی شاهرخ جهانگیری- غلامرضا خاضعی- خسرو لطفی- غیر نظامی فرزاد جهاد .

سحرگاه روز ۱۶ اسفند ۱۳۶۲ این عده به جوخه اعدام سپرده شدند . ولی درباره رهبران حزب توده از جمله کیانوری و پرتوی که اداره سازمان نظامی را بر عهده داشتند حکمی صادر نگردید و هنوز در بلاتکلیفی در زندان هستند .

محاکمه سران حزب توده در دادگاه نظامی جمهوری اسلامی



ازراست به چپ ، کیانوری ، معزز وپرتوی



جهانگیری ودریادار افضلی

بچه های حزب توده

حزب توده از بدو تاسیس همواره در داخل خود با کشمکش هائی روبرو بود که منجر به جدائی گروهی از حزب میشد . از این جهت میتوان گفت حزب توده بچه های فراوانی با نامهای گوناگون داشته است که این سازمانها کم و بیش زیر بنای سوسیالیستی و مارکسیستی داشته اند .

۱- مینوئی در کیهان چاپ لندن چنین مینویسد :

حزب توده بعد از انقلاب اسلامی چند بچه زائید . کم مانده بود خودش سر زا برود . اما برادر بزرگ در آخرین لحظه به دادش رسید و نجاتش داد . بچه های حزب توده به صورت چریکهای قد و نیم قد در دیار غرب پروبال گشودند . همه مدعی بودند که جانشین برحق حزب توده هستند . به طور کلی میتوان گفت در میان سازمانهائی که پس از روی کار آمدن رژیم اسلامی بیش از همه زیان دید حزب توده میباشد . کیانوری و همکارانش چنان سرسپردگی به رژیم اسلامی نشان دادند تا شاید امام امت برای تشکیل کابینه ائتلافی از آنها دعوت کند . علی خاوری و عموئی و دهها نفر از آنان چنان در زندان با چند تن از عوامل رژیم دوست شدند که همه برنامه های سازمان خود را در اختیار آنان گذارده و موجبات آشنائی رفقای قدیمی خود مانند کیانوری- طبری- جودت را با حکام رژیم فراهم

ساختند . و خود آتش بیار (جبهه نیمه رسمی سرخ و سیاه) شدند . ساواما برپایه اطلاعات کوزیچیکین نماینده اقتصادی شوروی در ایران که به انگلستان پناهنده شد یك گروه چهار نفره را که در رأس آن محمد پورهرمزان (درویشیان) بود بازداشت نمود که میگفت هرمزان دو هزارتن کاغذ رایگان از او گرفته و از داد و ستدهای غیر مستقیم میلیونها تومان به حزب توده کمك میشده است. پس از بازداشت ۳۰ نفر از اعضای حزبی در زمستان سال ٦١ (پدر کیانوری) به کادرهای حزبی دستور داد پستهای خود را ترك نکنند و هنگام بازداشت نیز مقاومت نکنند . پس از بازداشت ۸۷۰۰ نفر از اعضای حزب توده در اردیبهشت ٦٢ دیگر چیزی برای گفتن نمانده بود . پس از اعدام عده ای از افسران سازمان نظامی آن عده ای که به خارج گریخته بودند میگفتند فقط از جنبه های ضد امپریالیستی جمهوری اسلامی پشتیبانی میکرده اند . (رفیق خاوری) که در زندان اسلام زده شده بود با نام مستعار به خبرنگار لوموند گفت اگر باز هم زندانیان توده ای را بکشند از جمهوری اسلامی حمایت خواهند کرد .

گروهی از توده ایها حتی امیدوار بودند همانطوریکه در افغانستان با کودتای افسران رفیق ترکی از زندان به نخست وزیری رسید در ایران نیز با چنین کودتائی خلعت نخست وزیری بر قامت پدر کیا پوشانده خواهد شد، اما این پندار خام به حقیقت نپیوست. در میان آنان که برای پندار ناپخته کیانوری سنگ رژیم اسلامی را به سینه میزدند باید از منوچهر بهزادی- فرج الله میرانی- جواد جوانشیر- خسرو امیر خسروی (بابك)- احمد علی رصدی- محمد پورهرمزان- علی خاوری- عموئی و چند نفر دیگر نام برد . در تهران امیر خسروی دست راست کیانوری بود . او را جانشین آینده او میدانستند . از کسان دیگری هم که به رهبری گماشته شدند میتوان از حمید صفری- ابوالحسن ابراهیمی- حبیب الله فروغیان- مهدی کیهان نام برد که کیانوری از آنها خوشش نمی آمد و آنها را از تهران دور کرد . حتی صفری را از حزب اخراج نمود .

پس از پلنوم هیجدهم و نوزدهم و کنفرانس ملی به رهبری صفری و خاوری برپا گردید . رهبری نو و هیئت سیاسی نوتری را به جهانیان نشان داد . از مجموع ۳۵ نفر عضو اصلی و مشاور کمیته مرکزی فقط ۱۵ نفر در پلنوم نوزدهم و کنفرانس ملی شرکت داشتند و از همه مهمتر اینکه (هیئت سیاسی) آن ٦ نفرعضو

کمیته مرکزی را دعوت نکرد . زیر پا گذاشتن اساسنامه حزب توده از طرف همه دیده میشد . از نظر تاریخی تنها (کا . گ . ب) گناهکار نبود بلکه بزرگترین بار گناه به گردن آنهائی است که بنا به خواست اربابان انگلیسی خود با سوء قصد به شاه در بهمن ۲۷ حزب توده را منحله و غیر قانونی اعلام کردند و یك حزب سیاسی را که داشت به تشکل طبقه کارگر کمك میکرد و در مبارزه آشکار تجربه اندوزی مینمود به فعالیت زیرزمینی سوق داده و رهبری آنرا به (کا . گ . ب) سپردند . در روند همین کار پنهانی بود که حزب توده یك حزب مارکسیستی- لنینیسی معرفی گردید که در برنامه و اساسنامه حزب دیده نمیشود . برای ما ایرانیها که به سلسله مراتب شیعی گری خو گرفته ایم و نیاز به مرجع تقلید داریم این روش پاسخگوی خواست های جامعه ایران نبود .

جامعه ما در بهمن ۵۷ برای رفتن به سوی یك جامعه دموکراتیك امکان و توان داشت. اما با رو شدن لایه های ژرف خرافاتی و رشد و گسترش آن زیر سایه رژیم آخوندی باید تمام کوشش و توان ملت ما برای مبارزه در راه برقراری یك دولت دموکراتیك ملی سازمان یابد .

رهبران توده ای چه پیش از انقلاب و چه پس از آن چنان در پندار خود فرسنگها از جامعه ایران پیشی گرفتند که وقتی پشت سر خود را نگاه کردند کسی را نیافتند که دنبال شعارشان باشد . کیانوری و فرضیه پردازان حزب بعد از انقلاب چنان خود را چاکر و مرید مرتجع ترین و سیاه ترین آخوندها به رهبری خمینی به حساب می آوردند و از سوی دیگر از سوسیالیسم علمی و کمونیست سخن میگفتند و فکر میکردند که به زودی خواهند توانست اندیشه هزارساله شیعی گری را در ایران ریشه کن سازند .

در پس برگذاری کنگره دوم حزب باید گفت اساسنامه حزب تماماً زیر پا گذاشته شد و رهبرانیکه پلنوم چهارم را در مسکو راه انداختند نه تنها برخلاف اساسنامه مقام خود را تمدید کردند بلکه با برگماری عده ای یك رهبری نو تحویل توده های حزبی دادند . همچنین رهبری حزب از مسکو به لایپزیك منتقل شد و پایگاهی در عراق بوجود آورد . اما عمال کا گ ب (کامبخش- کیانوری- طبری) کارشکنی کرده عباس شهریاری را لو دادند در نتیجه تمام کوششهائی که برای ایجاد شبکه سازمانی در داخل کشور به عمل آمده بود به دست سازمان امنیت از

هم پاشیده شد. در نتیجه آنها گفتند رفقای شوروی حق داشتند که میگفتند در شرایط فعلی سازمان دادن در ایران نادرست است.

امروز همه طبقات اجتماعی از جمله طبقه کارگر زیر ستم و خودکامگی رژیم خرافاتی دست و پا میزنند و زیر فشار چندگانه قرار دارند و باید طرح مشترکی ریخت تا رژیم خرافاتی آخوندی سرنگون و زمینه های مناسب برای ایجاد جامعه دمکراتیك فراهم شود.

اکبر شاندرمنی یکی از گروه ۵۳ نفر بود که همراه ارانی به زندان افتاد که در شهریور ۲۰ از زندان آزاد شد و در تأسیس حزب توده و سازمانهای کارگری نقش فعالی داشت. پس از فرار از ایران و برگمارده شدن به عنوان نامزد کمیته حزب مرکزی در پلنوم چهارم و گذراندن دوره چهارساله مدرسه عالی حزبی در باکو به کارهای حزبی و سازمانی در آذربایجان شوروی و تاجیکستان پرداخت. در بازگشت به ایران به عنوان عضو کمیته مرکزی مسئول کمیته استان گیلان انتخاب شد. پس از انقلاب بخت با او یاری کرد و توانست از ایران بگریزد و مجدداً به شوروی برود. (رهبری نو) حزب توده پس از دستگیری کیانوری و دوستانش شاندرمنی را به عنوان (عضو هیئت سیاسی) انتخاب کرد. قصد گروه رهبری این بود که از شهرت شاندرمنی که فردی خالی از جاه طلبی و مورد احترام توده های حزبی بود بهره برداری کند. ولی در تاریخ ۳۱ مرداد ۶۵ متن استعفای خود را در جلسه هیئت سیاسی خواند و تقاضا کرد که این متن در اختیار اعضای اصلی و مشاوران کمیته مرکزی قرار گیرد. مهمترین نکات استعفای او ایرادات سازمانی است که در تاریخ ٤٥ ساله حزب توده چیز تازه ای نبود.

حزب توده توانسته بود در آغاز تأسیس با عرضه برنامه معقول هوادارانی در ایران پیدا کند. اگر رضاشاه کبیر خواست های اقتصادی مردم را تحقق بخشید و با تدوین قوانین مدنی و مهار کردن آخوندها و خارج ساختن دادگستری و آموزش ملی از دست آنها به بورژوازی ملی کمك کرد و بازار تا حدودی از سلطه مالی و صنعتی بیگانه مصون شد، حزب توده توانست پیش درآمد مبارزه سازمان یافته در جامعه نو را که مهمترین عنصر آن سازماندهی و انضباط فردی و اجتماعی است به ایرانیان بیاموزد. این همان چیزی است که ارتجاع سیاه و متحد بیگانه اش را دچار وحشت کرده بود. ارتجاع سیاه که نمیخواست نیروی منسجمی در

برابر خود داشته باشد و میخواست تنها (سازماندهی) که هزار سال توانسته بود با دامن زدن به خرافه پرستی افکار مسموم کرده ایرانیان را حفظ کند به مبارزه با حزب توده اقدام کرد تا به انتقال رهبری حزب به خارج از کشور و بریده شدن تماس حزب با جامعه ایران، دیگر نتوان بین حزب و رهبری آن عینیتی قائل شد. این همان چیزی است که هر دو گروه (رهبری حاکم و محکوم) نمیخواهند به آن اعتراف کنند. یکی از گروهها، دیگری را (ابن الوقت) و گناهکار در دوران همکاری با امام نامیده و هر دو گروه یکدیگر را خائن و غیر اصولی میشمارند. در بهار سال ۵۸ پس از ورود رهبری گذشته به ایران و آغاز فعالیت مجدد گناهها و خیانتهای گذشته تا اندازه ای به فراموشی سپرده شد و یك باور دروغین که سرچشمه اش (رهبری اسلامزده حزب توده) بود توده های حزبی را گمراه ساخت و همه رهبران حزبی به یك اندازه گناهکارند.

در دوران فعالیت چهارساله در رژیم اسلامی همواره مهر یك دوره ۲۵ ساله را که پس از شکست سازمان افسری دامنگیر حزب شده بود روی رهبری گذاشته بود. شاندرمنی و گروهی که از مبارزه ناسالم درون حزب سرخورده شده بودند شعارشان این بود که از حزب بیرون بروند.

شاندرمنی در شناسائی علی خاوری (رهبر بعد از فرار پرداخته) میگوید در دوره دوم مهاجرت بحثم با خاوری درگرفت. او چنان مغرور و فریفته عنوان رهبری بود که جز پتك حوادث نمیتوانست چیزی او را از خواب غفلت بیدار کند. حزب ما رفیق خاوری را به خاطر استفاده تبلیغاتی به عرش اعلا برده بود ولی بعداً او را در مجله (صلح و سوسیالیسم) به کار مشغول داشتند که برای دستگاه گذشته رهبری حزب محل نامشروعی بود. مثل محمد زمان پهلوان (مازیار) که همه جا خود را پسر عمه محمد رضاشاه معرفی میکرد و افتخار هم مینمود. اردشیر آوانسیان- حمید صفری در این مجله بودند. البته شاندرمنی در این بیان خود دچار اشتباهاتی هم شده ولی به هرصورت فرستادن افراد از طرف کمیته مرکزی (انعام و جایزه ایست) که نصیب هرکس نمیشود. حقوقی برابر چهار برابر حقوق یك مهندس و دکتر چکوسلواکی- یك آپارتمان مجلل در شهر پراك و یك ویلا در خارج در جنگلهای اطراف شهر برای روزهای تعطیل- یك اتومبیل با راننده دراختیار خود و خانواده شان- خرید ارزان از مغازه های مخصوص، هزینه مسافرت

نیـز از طرف مـجله پرداخت مـیـشـد و هزینه آب و برق و تلفن از کـیـسـه دیگران .... واقعاً تبعید مشقت باری است .!!

شاندرمنی میگوید همان کاری که آخوندها به خصوص خامنه ای و رفسنجانی کوشیدند به دست عموئی انجام دهند ولی موفق نشدند با دست خاوری انجام دادند . در طی دو سال و نیمی که از پلنوم هیجدهم گذشت عده ای از اعضای اصلی و مشاور کمیته مرکزی از جمله اردشیر آوانسیان- رحیم نامور- اکبر شاندرمنی- بابك امیر خسروی- فریدون آذرنو- فرهاد فرجاد- سعید مهراقدام- محمد آزادگر- حسین انور حقیقی و دیگران را بکلی از کار برکنار داشتند . شاندرمنی در استعفای خود مینویسد با اینکه رهبران حزب قابل اعتماد و باور نیستند من هرگز سنگر خود را که مهرش با خونم عجین شده ترك نخواهم گفت و کوششم این خواهد بود که سنگرم از وجود اینهمه نادرستی ها پاك شود .



بابك امیرخسروی که در گفتگو با مطبوعات خارج ازکشور اسرار ی ازحزب توده را فاش ساخت ، مدتی در تهران دست راست کیانوری بود .

استالین ایران در ایروان شوروی درگذشت

یکی از قدیمی ترین کمونیست های ایران آرداشس آوانسیان معروف به اردشیر بود که در شوروی در سال ۱۳۶۹ درگذشت. از سال ۱۳۰۱ عضو حزب کمونیست ایران و در سال ۱۳۰۵ عضو کمیته مرکزی آن بوده است.

نشریه علم و جامعه مینویسد: اردشیر یادگار دورانهای جنبش کمونیستی ایران است که خاطراتی از انقلاب گیلان و رهبران برجسته آن نظیر حیدر عمواوغلی و احسان الله خان و سلطان زاده و نیك بین - حسابی - ذره - ارانی و دیگران دارد. در زمان رضاشاه مدت ۱۲ سال در زندان و تبعید بوده و از پایه گذاران حزب توده ایران بوده است. او در ایروان شوروی به سر می برد و در نامه ای شرح گفتگوهایش را با خاوری دبیر کل حزب توده در منزلش میدهد. نامه او خطاب به علی خاوری - علی شاندرمنی - فروغیان - بابك امیر خسروی و نوروزی می باشد. ملاقات علی خاوری و سیاوش کسرائی با آوانسیان به این منظور بوده که از او مجوز تشکیل رهبری جدید و کنگره حزب را بگیرند ولی آوانسیان با آن مخالف بود. گزارش آوانسیان وضع درونی حزب را مشخص میسازد که قسمتی از نامه او چنین است:

وقتی خاوری و سیاوش کسرایی به دیدار من آمدند خاوری را خیلی نگران و ترسان دیدم. معلوم بود با آشی که او و همکارانش (صفری و

لاهرودی) پخته اند کار را به بحران حزب کشانده اند. جمعاً شش ساعت و نیم گفتگو داشتیم. من به او حمله کردم ده بار تکرار کرد که اشتباه کرده است. فکر میکنم مقامی که به دست آورده اورا گیج کرده است. به او گفتم پلنوم ۱۸ سر تا پا خلاف اصول سازمانی بوده که در سال ۱۹۸۳تشکیل شد. ما در آنروزها ارگان حزبی نداشتیم تو خودت آمدی مانند رئیس جلسه را اداره میکردی. باید جلسه ای از تمام اعضاء و مشاورین کمیته مرکزی دعوت میشد تا مقررات حزب را تعیین کند. گفتم تو در تهران رای داده بودی که صفری از کمیته مرکزی اخراج شود حالاچگونه صفری اخراج شده را وارد پلنوم کرده ای؟ تو رأی و تصمیم کمیته مرکزی را لگد مال کرده ای. او گفت وقتی افراد را به پلنوم دعوت کردم خواستم از صفری کمك بخواهم. خاوری از بدو عضویت در حزب مسئولیت حزبی نداشت در ایوانوا معلم زبان فارسی بود. قطعاً صفری به او قول داده بود تو میشوی دبیر اول و من میشوم عضو کمیته مرکزی. قاعده این است که اگر در حزبی کمیته مرکزی فردی را اخراج کرد هیچ ارگان دیگری نمی تواند او را به کمیته مرکزی برگرداند مگر کنگره حزب... ما که کنگره حزب نداشتیم. اتفاقاً در پلنوم کسی نگفت که کمیته مرکزی در تهران تصمیم گرفته تمام اعضای فرقه ای کمیته مرکزی حزب را که فراری اند و نیامدند به ایران تا در انقلاب شرکت کنند از عضویت و مشاورت کمیته مرکزی اخراج کرده است. همین عده اخراج شده وارد پلنوم ۱۸ شده خاوری را به سمت دبیر اول و صفری را به عنوان عضو انتخاب کردند. حتی خاوری، صفری را به مقام دبیر دومی انتخاب کر،. به علاوه مسئول سازمانهای حزب توده در اروپا شد. در حالیکه صفری عضو فرقه دموکرات آذربایجان بود و افراد حزب ما در اروپا عضو فرقه نیستند و مناسب نیست که صفری مسئول این تشکیلات باشد.

معروف است که هنگام انقلاب بهمن ماه حدود ۱۷٤ نفر از رفقای دموکرات آذربایجان که در مهاجرت بودند داوطلب شدند که به ایران بروند و به انقلاب کمك کنند ولی اصلاً نرفتند. کسی نمیداند چرا، فقط در پلنوم فروغیان گفت که حزب تصمیم گرفت آنها نروند. من میتوانم بگویم کمیته مرکزی حزب توده این تصمیم را نگرفته بلکه فرقه دموکرات آذربایجان چنین تصمیم گرفته است. فروغیان گفت با تلفن به خاوری گفتم این چه جور حقه هایی است که میزنید. تمام حقه ها و تقلبات شما را فاش خواهم کرد. او غش کرد، بعد التماس کرد که این اسرار را در جلسه نگویم و من در اثر التماس او ساکت شدم. وقتی ماجرای فروغیان را گفتم خاوری سکوت کرد معلوم میشود مطالب را به او گفته است.

فروغیان به خاوری گفته تمام عملیات شما در امور پلنوم و کنفرانس حقه بازی و شارلاتانی است. اتفاقاً غش کردن خاوری را چند نفر دیگر هم به من گفته اند. معلوم شد که فروغیان با چند نفر دیگر از اعضاء کمیته مرکزی از جمله نامور به علاوه سه نفر اولی (بابك - آذرنور - فرجاد) رأی اخراج نداده اند. بعداً فروغیان به من تلفن کرد و گفت شارلاتانی این افراد ادامه دارد. (منظورش خاوری است) خاوری نزد من آمد و گفت اشتباهاتی کرده ام و بعد در تمام امور حزب با شما مشورت میکنم. فروغیان به من گفت اعضای فرقه دموکرات تمام کارهای حزب را در دست گرفته و برای حزب توده کوچکترین سهم را گذارده اند. من به خاوری گفتم شما سه جلسه راه انداختید که هر سه غلط و خلاف اصول حزبی بوده است. شاندرمنی اسامی اعضای پلنوم را آورد نصف اعضا حضور نداشتند. به خاوری گفتم شما چه حق داشتید که نصف اعضا را دعوت نکنید.

در کنفرانس ۱۱۸ نفر شرکت داشتند که بیست و چند نفر از باکو

بودند. اینها یا محصلند یا بیکار یا مهاجر قدیمی در صورتیکه باید هزار یا دو هزار نفر باشند تا ۱۱۸ نفر نماینده انتخاب کنند. افراد می گفتند ما برای رای دادن اشخاص را نمی شناسیم. این مسخره است که از میان شصت و چند نفر بایستی افراد کمیته مرکزی و مشاورین انتخاب شوند که نهضت کمونیستی را اداره کنند. معلوم میشود که مسئولین سه نفره لیست اسامی دروغین نوشته و اشخاص را معین کرده اند. مسئولین چند نفر را هم با ماسك به کنفرانس آورده بودند که گویا از ایران آمده اند. واقعاً مسخره بازی است. با این طرز چند نفر ماسکدار رهبر کنگره شده اند. این کار رهبران حزب به کمدی بیشتر شباهت دارد. این کارها سرتاسر تقلب است و هیچ حزبی در جهان چنین متدی را به کار نبرده است. این تقلب بی نظیر و ننگ بزرگی است. آن سه نفر میخواستند بگویند این عمل برای رعایت اصول پنهانکاری بوده است. ما در مدت ٦٠ سال تجربه حزبی و اطلاعاتی که از احزاب برادر کسب کرده ایم میدانیم متدهایی که به کار برده اند خطرناك و غیر حزبی است. اینها همه حقه هایی است که این یا آن رهبر بهتر بگویم غیر رهبر به کار میبرد تا عناصری را وارد کار کند که نوکر و حرف شنو باشند.

علی خاوری از من خواست که نامه ای امضا کنم که اختلافات را بین خود حل و فصل کنند گفتم تمام کارها غیر قانونی وغیر اصولی است. گفتم با این طرز باید تمام این دستگاههای حزبی را که بوجود آورده ایم منحل کرد. گفتم بله حقیقت این را می طلبد.

xxx

اردشیر آوانسیان در دوره چهاردهم نماینده ارامنه شمال بود. در همان وقت در مجلس گفته شد که دستور داده در لیقوان احتشامی از مالکین

منطقه آذربایجان و نوه اش را قطعه قطعه کنند. همچنین گفته شد یکبار سفیر شوری او را با داشتن مصونیت پارلمانی در سفارت شوروی برای چند روز بازداشت کرده بود و میخواست برای محاکمه به شوروی اعزام دارد که با وساطت سران حزب توده منصرف گردید.

xxx

دکتر کشاورز می گوید آرداشس آوانسیان مردی جاه طلب و از نظر فهم سیاسی واقعاً متوسط بود. این دو در سالهای اول حزب آرزوی این را داشت که استالین ایران شود و مقالاتی مینوشت که از نظر فارسی آنرا اصلاح میکردند. او مقالات خود را با امضای (فولاد) امضاء میکرد که فولاد ترجمه روسی استال است که استالین نام دوم خود را از آن گرفت. آرداشس یك نام فارسی هم برای خود انتخاب کرد (اردشیر) برای اینکه استالین حزب شدن برای او آسان تر بود. او از زندان زمان رضاشاه رهبر اولین فراکسیون بین کمونیستهای ایرانی بود و آرزوی ریاست حزب را داشت. در مجلس سعی داشت که مرا به فراکسیون کامبخش و کیانوری و خودش بکشد که این موضوع را همان موقع در فراکسیون و کمیته مرکزی مطرح کردم.

xxx

ماهنامه روزگار نو در شماره اسفندماه ۱۳۶۹ چنین مینویسد:

اردشیر آوانسیان که به تازگی در سن ۸۶ سالگی بر اثر سکته قلبی در غربت درگذشت از چهره های رادیکال و افراطی نسل اول حزب توده بود که همیشه به هواداری و عشق به شوروی و تظاهر به آن شهرت داشت. تا آنجا که رقبا و دوستانش در حزب او را وابسته به کمینترن و عامل روسها و یك استالینیست دوآتشه می دانستند.

اخیراً بابك امیر خسروی که چندی پیش از کادر اصلی حزب توده کناره گیری کرده و به اتفاق سایر منشعبین (حزب دموکراتیك مردم ایران) را بنیان نهاده کتاب خاطرات آوانسیان را منتشر ساخته و در مقدمه آن چنین نوشته است:

اردشیر نمونه ای از کمونیست های متاثر از انقلاب اکتبر و دوستدار صادقانه و بی شائبه شوروی بود. وی به شوروی به این باور که مهد سوسیالیزم ایده آلی وی است عشق می ورزید و به آن به چشم دژ انقلابی مدافع استقلال ایران و حامی رنجبران و توده های محروم کشور و طرفداران آزادی و دموکراسی می نگریست. چنانکه احساسات خود را چنین توصیف کرده است:

در بدو امر با تمام مردم شوروی همکاری و دوستی فوق العاده داشتم و فکر می کردم هریك از آنها نوه کارل مارکس و لنین اند. بنابراین نهایت احترام و مهربانی را به آنها می کردم و آنها نیز به من احترام می گذاشتند. اما بعدها معلوم شد که من خیلی در اشتباه بوده ام و زندگی غیر از اینها بوده است.

تحصن ملامصطفی در پای دیوار کرملین
رهبر بارزانیها در لباس ژنرالی شبیه ژنرالهای شوروی

یکی از کسانی که نام او کراراً در روزنامه ها و رسانه های گروهی برده شده ملامصطفی بارزانی رهبر بارزانی ها میباشد که در واقعه آذربایجان و کردستان لباس ژنرالهای شوروی پوشید. بعداً به شوروی گریخت ولی چون جا و مکان مناسبی به او نمی دادند در پشت دیوار کرملین تحصن اختیار کرد.

ملامصطفی مدتی با کمونیست ها همکاری داشته بهمین جهت به شوروی پناهنده شد. زمانی با بعثی های عراق همکاری میکرد و از مزایای آن برخوردار بود. چندی با ساواك ایران کار میکرد و در تهران به او خانه مجللی داده شد و با پولی که در اختیار داشت زندگی آرامی را میگذرانید. سرانجام در واشنگتن با بیماری سرطان درگذشت.

ملامصطفی بارزانی سرنوشت جالبی دارد. سرهنگ ستاد عیسی پژمان رئیس سابق ساواك در عراق در نشریه ای تحت عنوان (اسرار پیمان الجزیره - از پرونده بکلی سری ساواك) مطالبی درباره او نوشته که قسمتی از آن نقل میگردد:

یکی از اهداف من ملاقات و مذاکره با ملامصطفی بارزانی رهبر پارت دموکرات کردستان عراق بود که بعد از برگشتن از شوروی به بغداد در منزل فیصل پسر نوری سعید اقامت داده شد. این ملای درس نخوانده که رل حساسی در بازیهای منطقه داشت فرزند شیخ بابود از رهبران مذهبی بارزان میباشد که در شمالی ترین منطقه کردستان عراق قرار دارد. ملامصطفی به مدرسه نرفته و در محضر پدرش هم درسی نخوانده تا روز مرگش جز یك امضای ناخوانا نوشته ای از او باقی نیست. بعد از مرگ پدر چون برادر بزرگتر او به کارهای مذهبی پرداخت ملامصطفی مسئول امور اجتماعی و عشایری مردم بارزان شد و به جمع آوری عده ای تفنگچی پرداخت.

در جنگ دوم جهانی پس از اشغال ایران ملامصطفی در شمال عراق دست به یاغیگری زد و تحت تعقیب نیروهای عراقی قرار گرفت که به ایران عزیمت کرد و در مهاباد هنگامیکه جمهوری کردستان به رهبری قاضی محمد اعلام شد اقامت گزید و به ارتش جمهوری کردستان ملحق شد و لباس نظامی با درجه ژنرالی پوشید. در همان موقع بدون اطلاع قاضی محمد و سران جمهوری کردستان در معیت چند تن به تهران آمد و در باشگاه لشکر دوم آنروز اقامت کرد و مورد پذیرایی سرلشکر رزم آرا قرار گرفت. با قوام السلطنه و سپهبد احمدی و رزم آرا ملاقاتهایی کرد و پیشنهاداتی برای نابودی قاضی محمد و یارانش و اقامت در مهاباد با افراد مسلحش و اختصاص بودجه کافی ارتش به اکراد داد. همچنین تقاضای شرفیابی داشت و مسئولان هم اصرار ورزیدند ولی پادشاه با این کار موافقت نکرد. شاه و ارتش عقیده داشتند که اگر ملامصطفی و همراهانش قصد ماندن در ایران را دارند باید خلع سلاح شده و در منطقه ای اسکان داده شوند و دولت هم

هزینه آنها را تامین کند. ملامصطفی نظر موافقی با این پیشنهاد نداشت ولی وعده داد که به مهاباد رفته و موضوع را با همراهان خود مطرح و با جلب موافقت آنها اقدام کند. حتی وعده داد که اگر ارتش ایران برای برهم زدن بساط جمهوری کردستان اعزام گردد با آنها همکاری خواهد کرد. ولی ملامصطفی پس از مراجعت به مهاباد نه تنها کوچکترین همکاری با ارتش ایران نکرد بلکه با نیروی مسلح خود که حدود ۵۰۰ تن بودند از مهاباد خارج و بر فراز کوهستانها در منطقه مرزی عراق و ترکیه مستقر شد که نیروی نظامی ایران به فرماندهی سرلشکر همایونی آنها را تار و مار کرد. در نتیجه ملا مصطفی با گروهی از بارزانیها از راه جلفا به شوروی گریختند.

ملا مصطفی و همراهان را به باکو فرستادند که تحت نظر سران فراری فرقه دموکرات قرار گرفتند. آنها هیچگاه مورد توجه روسها نبودند و گروهی از افراد بارزانی با دختران روسی ازدواج کردند و اجازه نیافتند که به مناطق دیگر بروند. ملامصطفی بعلت اعتراض مدتی به مناطق سیبری تبعید گردید تا اینکه در سال ۱۹۵۸ در عراق کودتا شد و حزب دموکرات کردستان عراق در کنگره خود طبق پیشنهاد ابراهیم احمد دبیر کل حزب، ملامصطفی بارزانی به سمت رئیس پارت دموکرات کردستان عراق انتخاب گردید در حالیکه در همان موقع در شوروی بسر میبرد. در گفتگو با اغلب سران حزب آنها ملامصطفی را خودخواه و مستبد و فرصت طلب میدانستند ولی بعلت مظلومیتی که پیدا کرده بود و همچنین تمایل چپ گرایی عبدالکریم قاسم ملامصطفی در چنین موقعیتی قرار گرفت. هیئت دموکرات پارت کردستان با عبدالکریم قاسم ملاقات و معاودت ملامصطفی و همراهانش را از شوروی که حدود پانصد نفر بودند خواستار شدند که

دولت عراق اقدام کرد و کاروان همراه ملامصطفی از بندر اسکندریه وارد مصر شد و بعد از دیداری از عبدالناصر با استقبال وارد بصره گردیدند و ملامصطفی با نخست وزیر عراق ملاقات کرد.

پس از دید و بازدیدها در یکی از استادیوم های ورزشی در جلسه بزرگی ابراهیم احمد دبیر کل حزب تصمیم کمیته مرکزی را مبنی بر انتخاب ملامصطفی به سمت رئیس حزب اعلام نمود. ملامصطفی به منطقه شمال عراق رفت و مورد استقبال بی سابقه ای قرار گرفت و برای رفع کدورتهای دیرینه دختر محمود آقا بازیباری را بعنوان عیال سوم گرفت که مسعود بارزانی کوچکترین فرزند ذکور او از این همسر می باشد که رهبری قسمتی از پارت دموکرات کردستان عراق را بر عهده دارد و درجنگ با عراق با جمهوری اسلامی همکاری نمود.

فرزندان ذکور ملامصطفی سه نفر (لقمان - ادریس - مسعود) از همه مشهور ترند که برخلاف پدر به تحصیل پرداخته تا جایی که لقمان بسمت وزیر مشاور در دولت صدام انتخاب شد ولی به اتهام واهی ارتباط با خارجیان دستگیر و ظرف ۲٤ ساعت اعدام گردید. ادریس نیز چندی قبل با سکته قلبی درگذشت. تنها اکنون مسعود بارزانی فعالیت دارد.

در مدت اقامتم در عراق متوجه شدم که دولت عبدالکریم قاسم با اکراد و سران آنها از جمله ملامطصفی نظر مساعدی ندارد بهمن جهت طرحی تهیه کردم که با مذاکره با سران اکراد عراق روابطی بین آنها و دولت ایران ایجاد شود. طرح را به اطلاع تیمسار پاکروان رساندم که افسری درستکار و شایسته و با حسن نیت بود. پاکروان گفت چگونه اعلیحضرت با همکاری با ملامصطفی و افرادش که در سال ۱۳۲۵ علیه ارتش ایران قیام کرده و تعدادی از نفرات نظامی را کشته و به شوروی پناهنده شده اند

و از نظر دولت ایران محکوم به مرگ هستند موافقت خواهند کرد؟ گفتم در راه تامین مصالح کشور باید از هر راهی بهره برداری کرد. سرلشکر پاکروان مراتب را به عرض پادشاه رسانید و قرار شد شخصاً مراتب را به عرض برسانم. وقتی برای شرفیابی تعیین شد و مراتب به عرض رسید. پرسیدند تا چه حدی میتوان به ملامصطفی اطمینان کرد؟ گفتم بهیچ وجه قابل اعتماد نیست ولی اگر برای اجرای طرحها اعلام آمادگی کند قابل استفاده است. پرسیدند ملامصطفی از نظر دولت ایران محکوم به اعدام است چگونه می شود با او کار کرد؟ گفتم اگر او و سران پارت دموکرات کردستان قبول کنند به نفع ایران است. پادشاه قبول کردند و گفتند طرح را به پاکروان بدهید بیاورد و دستور بگیرد.

پس از تشکیل جلسات و مذاکراتی طرح تصویب گردید و به نام (طرح پیروز) شروع به اقدام شد. قبل از هرچیز باید با ملامصطفی دیداری میشد. با مشکلات فراوان منطقه در ارتفاعات شیرین از ملامصطفی دیدار کردم. خواسته های دولت ایران را یادآور شدم و از او خواستم که مردانه عمل کند. مبلغی وجه به او دادم. احتیاجات خود را صورت داد و تعداد پیشمرگها را ده هزار نفر قلمداد کرد و بهمین تعداد اسلحه خواست. به او گفتم حقایق به شاه ایران گفته خواهد شد نه ارقام واهی... پاکت پولی به من داد بعنوان تهیه سوغاتی که گفتم احتیاجی به این پولها نیست. زیرا افسران ایرانی امتیازات خوبی دارند. بعد از مراجعت به تهران پیشمرگان را ۲۵۰۰ نفر اعلام نمودم. ضمناً از ملامصطفی خواسته بودم که در پشت قرآنی وفاداری خود را اعلام کند. ملا مصطفی گفت من مرد هستم و قول و گفته من صد برابر از اسناد و مدارك معتبرتر میباشد. معهذا کلام الله مجید را درآوردم و شرحی نوشتم که او هم امضا کرد. در

مراجعت حضور پادشاه هدیه شد. در خیلی از موارد عدم صمیمیت و صفا و صداقت ملامصطفی به اثبات رسید.

پس از کودتای عارف بار دیگر به دیدار ملامصطفی رفتم. گفت ما عملی بر خلاف مصالح و منافع ایران نکرده ایم. عبدالسلام عارف از علاقمندان به اکراد میباشد و خواسته است با او مذاکره کنیم، هدف ما رسیدن به خواسته هایمان میباشد. هر نوع موفقیتی بدست آوریم مرهون لطف پادشاه ایران هستیم. به اقدامش در آتش بس با دولت عراق معترض شدم. گفت همانطور که قول داده و قرآن امضاء کرده ام عملی مخالف مصالح دولت ایران نخواهم کرد، از ناحیه من نگران نباشید.

در مراجعت به ایران پادشاه دستور دادند کمك های ملامصطفی قطع شود. گفتم لازم است سران اکراد را داشته باشیم. قبول کردند و همکاری با آنها ادامه یافت و رادیو (صدای پارت دموکرات کردستان عراق) دایر گردید. عملیات ما در شمال عراق هر روز مشکلاتی برای ارتش عراق فراهم میکرد.

بین سران اکراد اختلاف افتاد. به دیدار ملا مصطفی رفتم وگفتم با وضعی که پیش آمده دولت ایران مجبور به عدم پشتیبانی است. ملامصطفی گفت اختیار با خودتان است ولی من که مسئول منطقه هستم اگر مسئولان حزب در منطقه باشند، ارتش عراق همه را تار و مارخواهد کرد. تقاضا از اعلیحضرت این است آنهایی را که به مرز می آیند مورد مراقبت قرار دهند. یك بار نیز با سرلشگر پاکروان با لباس کردی به خاك عراق رفته با ملا مصطفی دیداری داشتیم.

یك بار در تهران توجه یافتم که آمریکا و اسرائیل از همکاری با اکراد اطلاع یافته و قرار شد که رئیس ستاد ارتش اسرائیل و سه نفر دیگر از

همکارانش را به ملاقات ملامصطفی ببرم که اینکار هم انجام شد.

بعد از امضای قرار داد الجزیره در سال ۱۹۷۵ شاه ایران به ارتشبد نصیری دستور داد که فوراً ملا مصطفی به تهران احضار گردد که شرفیابی حاصل کرد. پادشاه ایران با صراحت گفت ما به اختلافات و مشکلات خود با دولت عراق پایان داده ایم و قریباً قراردادی در این مورد امضا خواهد شد به همه مسئولان حزبی خود ابلاغ کنید که از این ساعت زد و خورد با ارتش عراق باید خاتمه یابد، ما بهیچوجه کمکی به ادامه شورش اکراد نخواهیم کرد، به شما و خانواده شما و اکراد عراق که به ایران پناهنده شوند اسکان داده میشود. ملامصطفی گفت باید به منطقه بروم و به همکاران خود مراتب را اطلاع دهم. او در منطقه همین کار را کرد. برخی مخالف بودند که ملامصطفی گفت این تصمیم پادشاه ایران است و ما هم بدون کمك و پشتیبانی از بین میرویم. پس از دو روز همراه دو پسرش ادریس و مسعود به ایران آمد و خانه ای در عظیمیه کرج متعلق به رضا ایروانی شیرازی به مبلغ چهار میلیون تومان خریداری و در اختیار ملامصطفی گذارده شد.

سرانجام ملامصطفی در واشنگتن به مرض سرطان خون در گذشت و جنازه اش را به اشنویه آورده دفن کردند. در جنگ ایران و عراق مسعود بارزانی در کنار ارتش ایران با عراقیها جنگید. عده ای از بارزانی ها در اطراف کرمانشاهان ساکن شده و عده ای نیز به عراق رفته اند.

***

مذاکرات ملامصطفی بارزانی با محمدرضاشاه پهلوی

ابوالحسن تفرشیان از افسران سازمان نظامی حزب توده مینویسد:

من مـدتی در بین ایل بارزانی بودم. بارزانی ها هیـچگاه با دولت عـراق سر سازش نداشته اند. در قیام رشید عالی گیلانی انگلیسها ملا مصطفی بارزانی را از زندان فرار داده با مقداری اسلحه از کرکوك به بارزان برمـیگردانند. او هم پس از رسـیـدن به بارزان با دولت عـراق وارد جنگ میشود و شیوخ زندانی را از زندان آزاد و به بارزان برمیگرداند. ایل بارزان حدود ۱۵۰۰ مرد جنگی کار آزموده داشت.

من مـلامـصطفی را در مـهـاباد دیدم کـه مـیگفت من؛پیـشـه وری و پناهیان نیستم که موقع صلح رئیس و موقع جنگ سر از باکو در بیاورم، من هستم و این تفنگم، نوکر هیچ قدرت و حکومتی نیستم، نه آمریکا، نه شوروی، نه روس... ولی روسها بعلت شرایط جهانی به ما کمك میکنند، ما هم برای استقلال کردستان میخواهیم از آنها استفاده کنیم. من کمونیست و فئودال نیستم بلکه دموکرات هستم.

مردم کردستان چه در شهر و چه در روستا دلشان به عشق استقلال کـرد می تپـد. مردم کـردسـتان آرزویشـان این است کـه روزی تفنگ بدست بگیرند و در راه استقلال کردستان بجنگند.

مـلا مـصطفی میگفت فقط به کـمك شـوروی است کـه یك کـردسـتان مستقل و متحد می تواند وجود داشته باشد. زیرا آنها در تجزیه کردستان نفـعی ندارند بلکه نفـعشـان ایجـاب میکند که از کـردهای ایران و عـراق و ترکیـه یك حکومت مستقل کرد بوجود آید. کراراً سعی داشتم که با روسها در رضائیه تماس بگیرم. آنها مردمان باهوشی هستند و به سادگی نمیتوان اعتماد آنها را جلب کرد.

مـعـذالك مـلامصطفی توانست اعـتـمـاد روسـها را بدست آورد. ایل بارزان در جنگ با عـراق شکست مـیـخـورد و در نتـیـجـه به ایران آمـده

پناهنده میشود. ملا مصطفی از قاضی محمد دلخوری داشت و میگفت که (می ترسد من جای او را بگیرم) ولی شورویها به داد ما رسیدند و به توصیه آنها حکومت آذربایجان ماهی ۶۰ هزارتومان مخارج ایل بارزان را میداد و لباس و تجهیزات آنها را تامین می کرد.

در شهریور ماه ۱۳۲۵ روزی ملامصطفی بارزانی که حالا ژنرال شده بود به اتفاق ۶۰ تن بارزانی به سربازخانه ما در تبریز آمد که آنها آموزش توپخانه ببینند. بعد از سه ماه جنگ بین ارتش ایران و فرقه دموکرات شروع شد و ملا مصطفی آنها را به سقز برد.

ارتش در برابر بارزانیها سیاست خاصی را اعمال می کرد. چون بارزانی ها ایرانی نبودند دولت ایران مکلف بود آنها را بعنوان پناهنده بپذیرد. شاید مجبور بود یا آنها را قتل عام کرده یا به زور از خاك ایران اخراج کند. ارتش عاقلانه ترین راه را انتخاب کرد. اول بقایای فرقه دموکرات کردستان را تصفیه حساب کرد بعد سراغ بارزانیها آمد. سرهنگ غفاری نماینده ارتش برای مذاکره با ملا مصطفی به مهاباد آمد. وقتی او به مهاباد رسید سرتیپ همایونی به فرماندهی ارتش همه جا را اشغال کرده از ارتش رژه میگرفت. در اینجا او در یك طرف و قاضی محمد در طرف دیگر سرتیپ همایونی رژه ارتش را تماشا میکردند. خود ملا مصطفی جریان رژه و مسافرتش را به تهران برایم چنین تعریف کرد.

من و همراهانم را با هواپیما به تهران بردند. مدت ۲۰ روز با مقامات حکومت مذاکره کردیم. هدف دولت این بود که ما را با مسالمت خلع سلاح کرده در نقطه ای از ایران اسکان دهند.

ملامصطفی هم میگفت ما با دولت ایران جنگی نداریم. ما در ایران خاکی نداریم که بخواهیم از آن دفاع کنیم. همچنین با کسی دشمنی نداریم

که بخواهیم به رویش اسلحه بکشیم. ارتش ایران باید خاك خود را بگیرد و ما را بیرون کند. ما یك راه داریم. زن و بچه را به عراق بفرستیم و خودمان به شوروی پناهنده شویم تا در فرصت مناسب به عراق برگردیم و هدف هایمان را دنبال کنیم. زیرا شوروی هم جای ما نیست ولی فعلاً جای امنی برای ما می باشد. ملامصطفی درباره سفرش به تهران برای ما چنین تعریف کرد:

ما را به محوطه لشکر بردند و پذیرایی کردند. با قوام السلطنه و رزم آرا ملاقات کردم. رزم آرا زیرك و قوام السلطنه خودخواه و جاه طلب بود. روزی مرا نزد شاه بردند. لگنی بر سرم نهاده دستاری به گردنم بستند. پالتو هم از پیرایش برایم خریدند. بعد مرا به قصر شاه بردند. در اتاق انتظار مرتب می گفتند هیس هیس. گفتم مگر شماها زبان ندارید چرا لال بازی در آورده اید. بعد در را باز کردند دیدم اعلیحضرت آنجا نشسته است. رفتم سلام کردم، به من جایی نشان داد و روی صندلی نشستم. بلافاصله گفتم:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار عرب را به جایی رسیده است کار
که تاج کیانی کند آرزو تفو بر تو ای چرخ گردون تفو

اعلیحضرتا ما رعیت توایم، طاق کسری در بغداد است، ما هم رعیت توایم، بیا و رعیت های خود را آزاد کن.

ملامصطفی گفت برای شاه دو ساعت صحبت کردم. شاه از من خیلی خوشش آمد. خواستم برخیزم گفت بنشین. گفتم دیگر بر نمی خیزم تا دستور بدهی...

شاه درباره اسکان ما در ایران پرسید گفتم اعلیحضرت خیلی کریم و بخشنده اید من تمام پیشنهادات شما را قبول می کنم اما باید شیخ احمد که رئیس ایل است تصمیم بگیرد.

درباره افسران ارتش که با ما همکاری میکردند شاه گفت باید آنها را پس بدهم گفتم ما آنها را نگرفته ایم که پس بدهیم. اینها ٦ افسر جوان هستند. ما بجای آنها ۱۸ جوان داریم که از بستگان ما هستند آنها را به شما میدهیم. شما راضی نشوید افتخاراتی که تاکنون شیخ بارزان برای ما باقی گذارده قربانی کنیم و طعن و لعن نسل بعدی بارزان را برای خود بخریم.

خلاصه در تهران به او پیشنهاد شده بود که بارزانی ها در اطراف همدان اسکان داده شوند. او هم موافقت کرد تا پس از رضایت شیخ احمد اینکار صورت گیرد و بارزانیها پس از خلق سلاح به آنجا بروند.

ملامصطفی میگفت اگر پیشنهاد را قبول نمی کردم مرا رها نمی کردند. روزی هم که مرا برای بازدید کارخانجات ارتش بردند به رزم آرا گفتم از این همه اسلحه من که نترسیدم ولی باید ایل بارزان بترسد. اما آنها نمی ترسند زیرا یك تفنگ دارند و یك لقمه نان که سر کوهها زندگی می کنند. ملامصطفی میگفت انسان تا اسلحه دارد اختیارش دست خودش هست ولی اگر سلاحش را بگیرند دیگران برای او تصمیم میگیرند. اگر ما اسلحه خود را از دست بدهیم بیچاره خواهیم شد. در ایل بارزان خیلی ها هستند که نمی خواهند اسلحه خود را از دست بدهند بخصوص که ۱۲۰ نفر از افراد ما در عراق محکوم به اعدام هستند. ولی با اینکه کمونیست نیستم شوروی را برای خود جای امنی میدانم. ولی بعداً پرچم کردستان را در ایران یا عراق یا ترکیه بلند میکنم.

ملامصطفی وقتی از تهران بازگشت تا یك ماه رابطه ایل بارزان با دولت ایران خوب بود ولی بعدا در جنگ با آنها درگیر شدند.

تفرشیان مینویسد: من هم در کنار بارزانی ها با ارتش ایران

جنگیدم. هواپیماها منطقه را بمباران میکردند. با تیراندازی بسوی یك هواپیما در میان دشت سقوط کرد. ستوان یکم جهانبانی فرزند سرلشکرسپهبد امان الله جهانبانی دستگیر شد. روزی که قرار شد افسران اسیر را آزاد کنیم به مقامات ارتش ایران گفته شد اگر هواپیما ها زن و بچه ما را بمباران کنند ما این گروگان را خواهیم کشت. همین امر موجب شد که دیگر هواپیماها منطقه را بمباران نکنند. ما ۸ نفر افسر ایران تصمیم گرفتیم به شوروی برویم. ملا مصطفی میگفت با ما باشید اگر از گرسنگی مردیم باهم میمیریم. اگر با گلوله کشته شدیم اول ما بعد شما، نزد ما بمانید. بهمین جهت ما هم تصمیم گرفتیم به عراق پناهنده شویم. روز ۲۶ فروردین ۱۳۲۶ به عراق تسلیم شدیم. در اوایل سال ۱۳۲۹ دولت عراق تصمیم گرفت ما را تسلیم ایران کند. برای حفظ نزاکت سیاسی هم دولت ایران قبول کرد که ما را اعدام نکند.

ولی سرانجام من به اعدام و مرتضی زربخت، اصغر احسانی، محمد تیوای، جواد ارتشیار به حبس ابد و علینقی رئیس دانا به ده سال حبس محکوم و به همه یك درجه تخفیف دادند تا اینکه در فروردین سال ۱۳۴۲ از زندان آزاد گردیدم.

در مدتی که در منطقه کردستان بودم میدیدم که خیلی از کردها به حکومت آزاد کردستان علاقه زیادی دارند. قاضی محمد ضمن حرفهایش میگفت (پیشه وری به من تلفن زد و گفت من رفتم توهم فوراً حرکت کن. ولی من نمی توانم مثل پیشه وری باشم که ملتم را رها کرده و برای حفظ جان خود بروم و امتم را به امان خدا بگذارم. من اگر پایم را از مهاباد بیرون بگذارم ملتم به جان هم می افتد. من برای حفظ این امت مجبورم در مهاباد

بمانم تا ارتش بیاید و نظم جدید را برقرار کند. من همین جا میمانم اگرچه اعدام شوم)

قاضی محمد در استقرار ارتش کمك کرد. حتی به پیشواز سرتیپ همایونی فرمانده ستون اعزامی رفت تا بدین وسیله جلوی کشتار را بگیرد. ارتش هم هدفش این بود که با کمك قاضی محمد مستقر شود و بعد دست او را از قدرت کوتاه کند. حتی ارتش پس از ورود به مهاباد قاضی محمد را از کار برکنار نکرد. او همچنان پیشوا ماند و در مقر فرماندهی خود مهاباد را اداره میکرد. تنها پس از استقرار ارتش بود که قاضی محمد، صدر قاضی و سیف قاضی دستگیر و اعدام شدند.

xxx

مجله امید ایران در شماره ۲۷ فروردین ۱۳۵۸ مصاحبه ای با ملا مصطفی بارزانی بعمل آورده که خلاصه اش چنین است.

س- برای اولین بار با نام شما به عنوان وزیر جنگ کابینه قاضی محمد آشنا شدم. شما در کردستان عنوان افتخاری ژنرالی را از رهبران شوروی گرفتید و با حمایت شورویها و کمونیستهای عراقی قرارداد خود مختاری کردستان را در محدوده عراق با عبدالکریم قاسم امضاء کردید و بعد با آن حکومت درافتادید در نتیجه شوروی مخالف شما و آمریکا موافق شما شد. چرا؟

ج- این مواضع سیاسی من نبود که تغییر کرد بلکه سیاست دیگران جابجا شد که ما مجبور شدیم تاکتیك خود را عوض کنیم. من و همه کردها بدنبال خود مختاری لااقل در کوتاه مدت هستیم. هر دولتی که از ما حمایت کند دوست ما خواهد بود و هرکس با ما مخالفت کند سرش را همچون مارهای این کوهستان با سنگ خواهیم کوبید.

س- از خواسته های شما قبل از همه شورویها و کمونیستها حمایت کرده اند ولی شما با آنها در افتادید؟

ج- تا نخستین ماههای پیروزی انقلاب عراق، شوروی بزرگترین حامی ما بود. ما هیچگاه ارزشهای این امر را مخصوصاً وقتی که در شوروی بسر میبردیم فراموش نمی کنیم. اما مدتی است که شوروی، دولت بغداد را بیش از ما حمایت می کند. از همین جا اختلاف ما شروع شده است. بغدادیها می کوشیدند خودمختاری ما را محدود کنند در حالیکه ما تا پشت دروازه های کرکوك و موصل حکم میرانیم. بغداد باید این قدرت ما را ارزیابی کند. کردستان برای احیای خود و تامین زندگی کردها به درآمد ملی نیاز دارد. در صنایع نفت موصل ۷۰ درصد کردها فعالیت دارند ولی همه درآمدهای آن به جیب بغداد میرود.

س- با شوروی چرا درافتادید؟

ج- آنها ما را تحت فشار گذاردند تا با بغداد سازش کنیم. ما هم دنبال همزیستی مسالمت آمیز هستیم بشرطی که به حقوق مردم کرد تجاوز نشود. ولی چون آمریکا قسمتی از کمبودهای ما را جبران میکند و گاهی اسلحه و پول در اختیار ما میگذارد و همچنین در محافل بین المللی ما را حمایت می کند ما دست دوستی آمریکا را رد نمی کنیم.

س- درباره ایران و شاه ایران چه میگوئید؟

ج- ایران وطن تاریخی ما است. همه علائق ما، همه سنت ها، همه آداب و رسوم ما با ملت ایران پیوند خورده است. ما جزیی از ایران هستیم. کردستان قسمتی از خاك ایران بوده و خواهد بود. ما به وطن خود نیاز داریم و از هموطنان خود میخواهیم که در این جنگهای ملی ما را یاری

دهند. شاه هم میکوشید که به ما کمك کند تا همرزمان ما در داخل ایران برای او مشکلاتی فراهم نسازند. چون ما به ایران نیاز داریم کمك های شاه را هم پذیرفته ایم.

س- خودمختاری را در داخل کردستان عراق میخواهید یا اینکه به سایر مناطق کردنشین هم سرایت خواهد کرد؟

ج- این خیلی طبیعی است که ما خودمختاری را برای همه مردم کردستان میخواهیم. این سرزمینها باید یکی شود و با ایران هم پیوند داشته باشد. ما چون ایرانی هستیم نمی خواهیم دولت مستقلی جدا از ایران تشکیل دهیم.

xxx

فردوست در خاطراتش مینویسد: یکی از مهمترین مسائلی که از سال ۱۳٤۰ تا ۱۳۵۳ ساواك درگیر آن بود جنگهای بارزانیهای عراق با دولت مرکزی بود.

کردها قومی آریایی هستند که جمعیت آنها بین ۸ تا ۱۰ میلیون نفر تخمین زده میشود که در ایران، ترکیه، عراق، سوریه و شوروی پراکنده هستند. در جنگ اول جهانی اکراد خواستار تشکیل یك حکومت مستقل کردستان بودند ولی غرب تمایلی به این خواست آنها نداشت.

با سقوط حکومت قاضی محمد در کردستان، ملامصطفی با ۵۰۰ سوار از طریق قفقاز از راههای کوهستانی به قفقاز رفت و تا زمان دولت عبدالکریم قاسم در شوروی بودند ولی عبدالکریم قاسم فرمان عفو آنها را صادر کرد که ملامصطفی و همراهانش به عراق بازگشتند. وقتی روابط آنها تیره شد محمدرضا شاه به حمایت از ملامصطفی و بارزانی ها پرداخت. موقعی که قائم مقام ساواك شدم روزی منصور پور (سرلشکر بعدی) نزد

من آمد و گفت از طرف ساواك ماموریت دارد با ملامصطفی تماس بگیرد. او کـرد بود و به کـار اکـراد تسلط کـافی داشت. او بهـتـرین رابطه را با ملامصطفی داشت و به ستاد فرماندهی او میرفت و پیغامها را برای تهران می آورد و اکثراً رضایت ملامصطفی را از محمد رضاشاه ابراز میداشت. تعداد پیشمرگان ملا را حدود ۳۰ هزار نفر میدانست. عراق ۵ تا ٦ لشکر را برای مقابله با آنها اعزام داشت که همیشه با تلفات سنگین مراجعت میکردند در نتیجه عراق مرتباً روستاهای کردنشین را با هواپیما بمباران میکرد.

سرلشکر منصور پور معتقد بود که این جنگ فرسایشی کمر ارتش عراق را خم کرده است و دولت بغداد بالاخره مجبور به پذیرش حقوق اکراد خواهد بود. در چنین شرایطی ناگهان آمریکا وارد عمل شد و به محمد رضاشاه دستور انعقاد قرارداد ۱۹۷۵ با عراق داده شد که با وساطت بومدین به امضاء رسید که در مقابل واگذاری تعدادی از ارتفاعات و قطعی شدن وضع اروند رود ایران حمایت خود را از بارزانی ها سلب کرد.

با این طرز ملامصطفی راهی جز پناهنده شدن به ایران را نداشت در نتیجه ملامصطفی با چند هزار نفر از پیشمرگها و خانواده هایشان وارد ایران شدند که سران کرد در عظیمیه کرج جا داده شده و برای بقیه مقرر گردید که شهرهایی ساخته شود که میلیاردها تومان بودجه آن شد و مقداری هم توسط مسئولین امر سوء استفاده بعمل آمد.

شرایط زندگی برای بارزانیها چنان سخت شد که تعدادی از آنها به عراق بازگشتند. ملا مصطفی بیمار شد و برای معالجه به آمریکا رفت و در گذشت.

ماهنامه روزگار نو در شماره اردیبهشت ماه ۱۳۷۰ درباره مساله کردها چنین می نویسد:

در سال ۱۹۷۶ (اوتیس پایك) نماینده مجلس آمریکا که در رأس یك کمیسیون پارلمانی مامور تحقیق درباره فعالیت (سیا) گردیده مساله سوء استفاده دولت آمریکا از شورش کردها در سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۵ توجه پیدا کرد ولی گزارش او قبل از اینکه عملی شود به درخواست جرالد فورد رئیس جمهور آمریکا روانه بایگانی اسناد محرمانه شد تا اینکه (دانیل شر) کارشناس خبری نسخه ای از گزارش مزبور را بدست آورده و در روزنامه واشنگتن پست منتشر ساخت که قسمتی از آن چنین است:

ملامصطفی بارزانی در ۱۰ مارس ۱۹۷۵ نامه ای به هنری کیسینجر وزیر خارجه آمریکا نوشت مبنی بر اینکه (مقامات آمریکا در قبال مردم کرد که به توصیه شما ابراز اطمینان کرده و به سیاست عمومی کشورشما گردن نهاده اند مسئولیت اخلاقی و سیاسی دارند. دنیا در برابر وضع وخیمی که کردها گرفتار آن شده اند سکوت اختیار کرده است.)

به موجب این گزارش طرح شورش کردها در آن زمان در تهران هنگام دیدار نیکسون رئیس جمهور آمریکا و کیسینجر در دیدار با شاه ایران در ۳۱ مه ۱۹۷۳ مطرح شده است. در آن موقع روابط ایران و عراق درباره مسائل مرزی تیره شده بود و شاه از نیکسون خواست که ساز و برگ لازم در اختیار کردهای عراقی بگذارد تا زمینه شورش را برای آنها فراهم سازد و آمریکا این نظر را پذیرفت و طرح مزبور در کاخ سفید تصویب گردید. ریچارد هلمز سفیر وقت آمریکا در ایران و جان کانالی وزیر دارائی وقت آمریکا در جریان بودند. در این طرح ۱۶ میلیون دلار برای کردها در نظر گرفته شده بود. سلاحهای شوروی از طریق اسرائیل و از راه ایران در

اختیار کردهای عراقی گذارده میشد.

ملامصطفی بارزانی هر اندازه که از شاه ایران مشکوک بود به کیسینجر ارادت داشت و میگفت جز به آمریکا به هیچ قدرت بزرگ دنیا اطمینانی ندارد و در صورت موفقیت کردها، حاضر است کردستان را بعنوان پنجاه و یکمین ایالت آمریکا معرفی کند.

در سال ۱۹۷۳ وقتی کیسینجر وزیر خارجه شد ملامصطفی سه تخته قالی نفیس به او هدیه نمود. هنگام ازدواج کیسینجر یك گردنبند طلا با مروارید برای همسر او فرستاد که وقتی این هدیه ها رسید کیسینجر طی یادداشتی نوشت که این هدیه ها باید محرمانه بماند زیرا افشای هرگونه ارتباط بین مقامات آمریکا و کردها ممکن است برای سیاست خارجی آمریکا موجب دردسر شود.

با اینطرز کردها مدت سه سال با ارتش عراق جنگیدند و روزی که میخواستند خود را برای حمله نهایی به بغداد آماده کنند دولت آمریکا وسیله سیا در صدد برآمد آنها را قانع کند که بهتر است با دولت عراق به مذاکره بپردازند و از این حمله سرنوشت ساز انصراف حاصل نمایند.

هدف نهایی شاه و آمریکاییها این بود که دولت عراق را حاضر کنند که اختلاف مرزی دو کشور به نفع ایران حل شود. آمریکاییها این واقعیت را به سران کردها نگفته بودند تا در مذاکرات شاه و صدام حسین، برگ برنده مساله شورش کردها باشد.

در ۹ مارس ۱۹۷۵ طی نشستی در الجزیره بدون اینکه آمریکاییها و کردها در جریان قرار گیرند شاه و صدام حسین در مورد اختلاف مرزی ایران و عراق توافق کردند و از فردای آنروز ایران راه کمك های همه جانبه به شورشیان عراق را مسدود ساخت و کردها دچار شکست سنگینی شدند. در

یکی از پیامهای ستاد عملیاتی کردها برای سیا چنین نوشته شده است: (نیروی ما بیش از هر موقع در معرض خطر قرار گرفته و با وجود پیامهای مکرر هیچ پاسخی دریافت نکرده ایم و هیچکس حاضر نیست به ما پاسخ بدهد که چرا ما را به حال خود رها کرده اند.)

با اینطرز تعداد زیادی از کردها خانه و کاشانه خود را رها کرده راهی مرزهای ایران و ترکیه شدند. از دویست هزارنفری که به ایران پناهنده شده بودند ٤٠ هزار نفرشان به عراق بازگشتند.

کیسینجر بعدها گزارش مزبور را اطلاعات کاذب اعلام داشت. ولی ملامصطفی که به سرطان مبتلا شده بود در (مایو کلینیك) بستری گردید و گفت برای حفظ جان آنهایی که به ایران پناهنده شده اند کردها قبول کردند که علیه آمریکا حرفی نزنند. ملامصطفی گفت ما مهره هیچکس نیستیم. خواهان آزادی و خودمختاری میباشیم. ولی بدخواهان ما هرگز نمی توانند ما را نابود کنند.



انقلاب روسیه
وتاثیر آن درایران
و
سایرکشورهای جهان

از (انقلاب) تا (رفورم) در شوروی

حال که درباره جنبشهای سوسیالیستی و کمونیستی در ایران مطالبی نوشته شده لازم بنظر رسید به وضع اتحاد جماهیر شوروی و فعالیتهای کمونیستی و سوسیالیستی در جهان بویژه در شوروی اشاره ای بشود .

۱- در سال ۱۸۸۳- نخستین گروه مارکسیست روسی با همکاری کارگران در ژنو تشکیل شد .

۲- در سال ۱۸۹۸ بدنبال تاسیس حزب سوسیال دمکرات در روسیه در اثر فشار پلیس عده ای از کشور تبعید شدند .

۳- در سال ۱۹۰۳- گروه بلشویك به رهبری لنین از حزب سوسیالیست دمکرات کارگری جدا شده و حزب کمونیست را تاسیس نمودند . با اینطرز حزب به دو قسمت شد (بلشویکها- منشویکها) .

٤- در سال ۱۹۱۷- به دنبال اعتصابها و انقلاب در روسیه تزار برکنار شد . و با توسعه دامنه انقلاب حکومت موقت تأسیس گردید . در هفتم نوامبر لنین زمام امور حکومت را در دست گرفت. تروتسکی ارتش سرخ را ارگانیزه کرد و جنگ با روسهای سفید آغاز گردید .

۵- در سال ۱۹۱۸ قدرت بطور کامل در دست کمونیستها قرار گرفت.

٦- در سال ١٩١٩- سومین کنگره بین المللی کمونیستها تشکیل و تصمیم گرفته شد که انقلاب روسیه با کوشش کمونیستها به کشورهای دیگر صادر گردد.

٧- در سال ١٩٢٤ لنین درگذشت و استالین قدرت را به دست گرفت.

٨- در سالهای ١٩٢٤ تا ١٩٢٦ جنگ قدرت میان استالین و تروتسکی شدت یافت. تروتسکی در سال ١٩٢٧ از حزب کمونیست اخراج و به خارج از کشور تبعید گردید و از سال ١٩٢٩ در خارج (مکزیك) بسر برد و در همانجا به قتل رسید.

٩- در سالهای ١٩٢٢ تا ١٩٣٨ استالین قدرت مطلق را در شوروی در دست داشت. تصفیه های خونین استالین انجام و میلیونها نفر اعضای حزبی و غیر حزبی اعدام و یا به اردوگاههای کارگری در سیبریه تبعید گردیدند.

١٠- در سال ١٩٣٩ استالین قرار داد عدم تعرض و بیطرفی را با آلمان نازی امضا کرد.

١١- در سال ١٩٤١ به دستور هیتلر حمله به شوروی آغاز شد و روسیه شوروی به متفقین ملحق گردید و قسمتی از خاك شوروی اشغال و جنگ شدیدی بین آلمان و روسیه در گرفت و آلمانها تا قلب استالین گراد پیش رفتند.

١٢- در سال ١٩٤٥ پس از خاتمه جنگ جهانی دوم و پیروزی متفقین دولت شوروی کنترل کشورهای اروپای شرقی را در دست گرفت و در همه این کشورها رژیم های کمونیستی و سوسیالیستی تشکیل گردید.

١٣- در سال ١٩٥٣ استالین درگذشت و جنازه او بدوا" در کنار جسد لنین قرار گرفت و کسانی که به شوروی میرفتند از آرامگاه لنین و استالین در کنار هم دیدار میکردند. بعد از استالین قدرت او تقسیم شد. مالنکف نخست وزیر شوروی گردید و حکومت را اداره میکرد. خروشف دبیر کل حزب شد و به تحکیم پایه قدرت خود پرداخت.

١٤- وقتی خروشف قدرت یافت مالنکف را از کار بر کنار و بولگانین بجای او نخست وزیر شد ولی قدرت مطلق در دست خروشف بود.

١٥- در سال ١٩٥٦ خروشف در نطق محرمانه ای در بیستمین کنگره حزب کمونیست، استالین را محکوم ساخت. به دنبال این حملات جنازه استالین از

کنار لنین برداشته شد و در پشت دیوار کرملین نظیر جنازه سایر رهبران حزب تدفین گردید و استالین زدائی در شوروی آغاز گردید . چند تن از همکاران استالین از قبیل بریا رئیس پلیس مخفی استالین و همکار او (باقراوف) اعدام شدند .

۱۶- در سال ۱۹٦٤- خروشف از کار بر کنار گردید و برژنف زمام امور کشور را به دست گرفت. دبیر کل حزب شد و بار دیگر حکومت جمعی در شوروی به کار پرداخت. ولی در حقیقت کلیه قدرتها در دست لئونید برژنف بود . بتدریج خود دبیر کل و رئیس شورایعالی اتحاد جماهیر شوروی گردید .

۱۷- در سال ۱۹۸۲ برژنف درگذشت و یوری اندروف جانشین او گردید . او میخائیل گرباچف را ترقی داد که در ردیف رهبران شوروی قرار گرفت.

۱۸- در سال ۱۹۸٤ آندروپوف درگذشت و کنسانتین چرنیوکوف جانشین او گردید .

۱۹- در سال ۱۹۸۵ چرنیکوف نیز درگذشت و میخائیل گرباچف که از جوان ترین چهره های رهبری شوروی بود جانشین او گردید . از این تاریخ تحولات شگرفی در سیاست شوروی روی داد .

۲۰- برنامه های مترقی گرباچف و اعلام خروج نیروهای شوروی از افغانستان و قرار داد تقلیل تسلیحات با کشورهای غربی و خروج نیروهای شوروی از کشورهای اروپای شرقی از او چهره ای ساخت که مجله تایم او را (مرد دهه) اعلام کرد .

دو اصل معروف گرباچف (پروستریکا) به معنی بازسازی و (گلاسنوست) به معنی آزاد سازی ارکان امپراطوری کمونیزم را به لرزه درآورد .

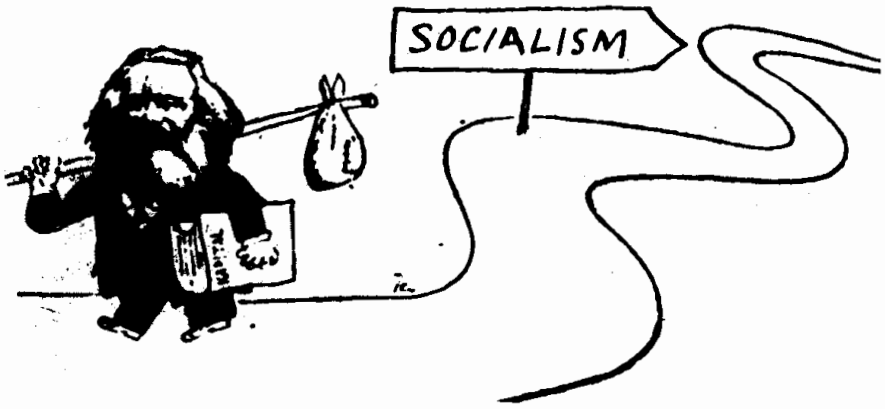
۲۱- در سال ۱۹۸۹ و ۱۹۹۰ با دادن آزادی به کشورهای اروپای شرقی و اعلام سیستم چند حزبی در شوروی و لغو ماده ٦ قانون اساسی شوروی که حکومت را منحصر از آن کمونیستها میدانست و برداشتن دیوار برلن و به دنبال برنامه آزاد سازی در داخل جمهوریهای شوروی چهره شوروی در جهان بکلی تغییر شکل داد و آینده نویدی را برای جهان آزاد اعلام داشت.

۲۲- درسال ۱۹۹۰ کشورهای اروپای شرقی استقلال خود را باز یافتند . عکسهای مارکس و انگلس و لنین از این کشورها جمع آوری گردید . آلمان شرقی

و آلمان غربی بار دیگر بهم پیوستند . در اکتبر ۱۹۹۰ جایزه صلح نوبل به (میخائیل گورباچف) ر هبر شوروی داده شد . این اولین بار است که رهبر یك کشور سوسیالیستی به دریافت جایزه نوبل نایل میگردد . پانزده سال قبل این جایزه به آندره ساخارف دانشمند معروف شوروی داده شده بود .

کمیته صلح جایزه صلح نوبل اعلام کرد (این جایزه به گورباچف به خاطر اعطای آزادی به مردم شوروی و کشورهای اروپای شرقی داده میشود .)

۲۳- سرانجام پس از ٤٥ سال کشمکش بین شرق و غرب باتشکیل یك کنفرانس بزرگ در کاخ ورسای در فرانسه سران کشورهای بزرگ جهان و رهبران ۳۷ کشور جهان منشوری را امضا کردند که بزرگترین منشور بعد از جنگ دوم جهانی برای حفظ صلح نامیده شد . رهبران آمریکا و شوروی نخستین کسانی بودند که منشور مزبور را امضا نمودند و در حقیقت میتوان گفت که کاپیتالیزم و سوسیالیزم دوشادوش هم نگهبانی خود را از صلح جهانی اعلام داشتند .



کارل مارکس به آینده سوسیالیسم می اندیشد

از (لنین) تا (گرباچف)

قرن ما قرن شگفتی هاست. وقایعی اتفاق میافتد که مهمترین کارشناسان سیاسی و اجتماعی را به بهت و حیرت وامیدارد.

در اوایل قرن نوزدهم دانشمندان اجتماعی فرانسه و انگلیس برنامه های سوسیالیستی را نظیر برقراری مالکیت عمومی وسایل تولید پیشنهاد میکردند ولی دو دانشمند معروف آلمانی به اسامی کارل مارکس (۱۸۱۸- ۱۸۸۳) و فردریش انگلس (۱۸۲۰-۱۸۹۵) پایه های (سوسیالیسم) علمی را بنا نهادند و معتقد بودند که برنامه های سوسیالیستی را با متانت و روشهای مسالمت آمیز نمیتوان اجرا نمود و باید با شورش و انقلاب طبقه محروم علیه طبقاتی که حقوق ملت را غصب کرده اند برنامه های مزبور را از کتابخانه ها و از روی کاغذ به صحنه اجتماع کشید و با قدرت پیاده کرد. چون پایه گذار اصلی این طرز تفکر (مارکس) بود از ابتدا اینطرز تفکر بنام (مارکسیسم) نامیده شد. به دنبال (مارکس) شخصیتی که توانست تئوریهای فلسفی را در کشوری بمرحله اجرا درآورد لنین بود و پیروان او معتقد به (لنینیسم) شدند و بهر صورت دارندگان این طرز تفکر از (مارکسیسم- لنینسم) الهام می گرفتند. بهمین جهت باید گفت همه پیروان کمونیزم معتقد به انقلاب اجتماعی ازراه اعمال زوروجبر بوده اند و در کشورهای مختلف خود را برای چنین اقداماتی آماده میساختند.

روزیکه (مارکس) سوسیالیسم علمی را عنوان کرد هرگز نمیتوانست تصور کند

دامنه اندیشه اش چنین وسعت خواهد یافت که قسمت مهمی از اروپا و خاور دور و خیلی از نقاط را در آمریکای جنوبی و مرکزی در بر خواهد گرفت. همه جا درباره سوسیالیسم و کمونیزم جنب و جوش و حرکت وجود خواهد داشت و کشورهای یکی بعد از دیگری به سوی سوسیالیزم و کمونیزم روی می آورند.

وقتی که (مارکس) و (انگلس) از جامعه کمونیستی و سوسیالیستی نام میبردند و میگفتند (در جامعه باید از هر کس به اندازه توانائی اش کار خواست و همچنین به هر کس به اندازه احتیاجش مزد و پاداش داد) وحشتی در دنیای سرمایه داری به وجود آمد و وقتی هم اعلام شد که استثمار انسان از انسان باید برای همیشه از بین برود مردمی که سالها و قرنها تحت ستم و استثمار بودند حیات تازه ای را احساس کردند.

آنگاه که مارکس و انگلس میگفتند که در کشورهای سوسیالیستی گردانندگان چرخهای اجتماع که طبقه کارگر هستند باید به طبقات بالا دست یافته و دمکراسی در جامعه تعمیم یابد آنهائیکه حاکمیت را منحصر به خود و نسل بعد از خود میدانستند چرخش جهان را بسوی دیگر دیدند.

مارکس معتقد بود که به تدریج سرمایه داری از بین میرود و اجتماعی پدید خواهد آمد که هیچ انسانی نمیتواند از انسان دیگر بهره بگیرد و جامعه شکل سوسیالیستی و کمونیستی خواهد یافت.

مارکس معتقد بود که علت اساسی بحران اقتصادی در جهان امروز تضاد بین سرمایه و کار میباشد. زیرا تولید کالا متعلق به اجتماع میباشد در حالیکه وسایل تولید در دست عده ای سرمایه دار قرار داد که برای از بین رفتن بی عدالتی باید این وسایل تولید به اجتماع تعلق یابد.

وقتی پرچم انقلاب سرخ به دست (لنین) افتاد با تجهیز انقلابیون حرفه ای ارکان دنیای سرمایه داری را به لرزه درآورد. با سقوط تزار و اعلام دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دنیا رنگ دیگری به خود گرفت و کشورهای کاپیتالیستی و سرمایه داری پایه رژیم محکم و استوار خود را در حال تزلزل حس کردند.

چون شوروی پایگاه اصلی کمونیسم گردید از آنجا برای برهم زدن نظم موجود کشورها اقدام میشد و احزاب کمونیستی از حزب مادر که حزب کمونیست

شوروی بود الهام میگرفتند. بهمین جهت لنین به فکر تشکیل انترناسیول کمونیستی (کمینترن) افتاد و احزاب کمونیست همه کشورهای جهان را شعبه خود میدانست تا بتوانند در کشورهای مختلف حکومت را بدست گیرند و این روش در هر زمان بشکلی ادامه داشت.

روش شورویها و حزب کمونیست شوروی و مداخله در امور داخلی ممالك کمونیست داستان مفصلی دارد که نشان میدهد اشخاصی نظیر تیتو- مائوتسه تونك- دوبچك در برابر تحمیلات حزب کمونیست و دولت شوروی

در صف مخالف قرار گرفتند و تعدیات و تجاوزات و آدم کشی های استالین حتی توسط خود شورویها فاش گردید ولی با روی کار آمدن گرباچف کاخ امپراطوری کمونیزم که بر پایه زور و فشار قرار گرفته بود درهم کوبیده شد.

با اینکه کمونیستها معتقد بودند (دین تریاك توده هاست) و (ایدئولوژی مذهبی زحمتکشان را از مبارزه در این جهان برحذر میدارد و به آنها نجات در آسمانها و دنیای دیگر را وعده میدهد) معهذا در کشور ما پیوندی از کمونیستها و مذهبی ها به وجود آمد که آنها را (مارکسیستهای اسلامی) نام نهادند که هنوز که هنوز است گروهی از آنها تلاش و فعالیت دارند.

حتی در دائرة المعارف شوروی درباره مذهب چنین گفته شده است (طبقات استثمار کننده از مذهب برای مبارزه با نهضت های انقلابی استفاده میکنند و دولتها بکمك سازمانهای مذهبی افراد مترقی را زیر فشار قرار میدهند. مهمترین وجه مشخص مذهب اعتقاد به خدای یگانه میباشد که خود این امر به استحکام فشار طبقاتی کمك میکند)

حتی لنین معتقد بود که مبارزه با مذهب نباید با موعظه صورت گیرد باید آنرا به مبارزه فعال نهضت طبقاتی تبدیل ساخت که ریشه های مذهبی را از بین برد.

در دائرة المعارف شوروی چنین نوشته شده است (قرآن با لجاجت و پی گیری بردگی، استثمار، عدم تساوی دارائی و اجتماعی مردم را توجیه کرده و بدان حقانیت میدهد و عقیده دارد بردگی از طرف خداوند مقرر شده است)

در کتاب سیر کمونیزم در ایران به این گفته چنین پاسخ داده شده است (این نظر کذب محض میباشد. قرآن کریم هیچگاه بردگی و استثمار و بیدادگری را توجیه ننموده و برعکس به شدت با آن مخالفت کرده است).

با وقوع جنگ جهانگیر دوم و پیروزی استالین با کمك های آمریکا و انگلس و متفقین و تسلط شوروی بر کشورهای اروپای شرقی دیگر اروپائی ها خود را در کام کمونیزم و یا لااقل در راه سوسیالیزم میدیدند . استالین که پرچم پیروزی جنگ دوم جهانی و شکست آلمان نازی را در دست داشت دنیای کمونیزم را سرشار از موفقیت و پیروزی میدانست و با پیروزی مائوتسه تونك در چین و توسعه نفوذ کمونیزم در سراسر دنیا چنین تصور میشد آینده جهان در دست کمونیستها و سوسیالیستها خواهد بود . با لشگر کشی شوروی در سال ۱۹٦۸ به چکسلواکی و سرکوب جنبش (پراك) و اخراج دوبچك دیگر مشخص شد که حاکمیت شوروی بر کشورهای اروپای شرقی ابدی است و هر نیروی مخالفی با قدرت تانك و توپ و سلاحهای مدرن سرکوب خواهد شد .

به تدریج حاکمیت شوروی در کشور اتحاد جماهیر شوروی طوری شد که در سال ۱۹۷٤ اولویت حزب کمونیست در حاکمیت بر شوروی در قانون اساسی آن کشور گنجانیده شد و دیگر برای هیچ حزب و دسته و سازمانی در سراسر خاك وسیع اتحاد جماهیر شوروی مجال حرکت و جنبش وجود نداشت.

به دنبال این تصمیم مهم همه کشورهای کمونیستی اروپای شرقی، حزب کمونیست را حاکم مطلق در کشور خود دانسته در قانون اساسی و قوانین دیگر خود این (خوش نشینی کمونیستها) را در قله رفیع اقتدار برای خود جا دادند تا برای همیشه فراموش شود که میتوان قدرت دیگری را جانشین قدرت کمونیستی ساخت.

وقتی استالین در شوروی حاکم بود هیچ اراده ای در شوروی و کشورهای پشت پرده آهنین غیر از اراده او حاکم نبود . و اگر صدائی هم بلند میشد با گلوله گرم به آن پاسخ داده میشد و در صورت ارفاق این قبیل افراد در اردوگاههای سیبری بکارهای سخت اشتغال می یافتند . بهمین جهت هر صدائی در نطفه خاموش میشد .

البته نباید فراموش کرد که رهبران مستقلی نظیر مائو و تیتو و چائوشسکو میخواستند خود را از تحت سیطره استالین نجات دهند منتها تیتو با محبوبیتی که در بین ملت یوگوسلاوی داشت این کار را انجام داد ولی چائوشسکو از این قدرت نمائی توانست حاکمیت را در بین افراد خانواده خود تحکیم بخشد بهمین جهت

در حالیکه تیتو با محبوبیت در بین ملت خود درگذشت و نام نیکوئی هم در جهان از او باقی ماند چائوشسکو با ننگ و بدنامی به جوخه اعدام سپرده شد و خود والنا همسرش تیر باران شدند و فرزندانش به زندان افتادند .

مارکس تصور میکرد که وقتی یك جامعه سوسیالیستی با خصوصیاتی که او ذکر کرده پدید آمد دموکراسی تعمیم خواهد یافت در حالیکه هرگز فکر نمیکرد که مهمترین و بزرگترین کشور اروپا که با انقلاب اکتبر به رهبری لنین توانست در استقرار اصول فکری او پیروز شود پایگاه یکی از مخوف ترین دیکتاتوری های بزرگ قرن شود که استالین با قتل عام میلیونها انسان دنیا را به وحشت و اضطراب بیافکند و ضربه های او به اصول سوسیالیسم و کمونیسم بصورتی در آید که وقتی در سال ۱۹۸۵ گورباچف برنامه آزاد سازی را اعلام نماید کشورهای زیر سلطه کمونیسم اروپای شرقی یکی پس از دیگری خود را از زیر یوغ کمونیسم رها ساخته و با شادی و خرسندی آزادی خود را جشن بگیرند و در نیل به وحدت باروپای غربی یکی پس از دیگری با شتاب گام بردارند .

مردم جهان بخصوص مردم اروپای شرقی که ظلم و فشار رژیم استالینی را از نزدیك لمس کرده اند از رژیمهای کمونیستی خاطره زجر آور دوره استالین را بیاد دارند .



استالین　　برژنف　　گورباچف

اینها نقش مهمی در جهان و دنیای کمونیسم داشته اند.

اکنون گورباچف با بازی های سیاسی خود همه را متحیر ساخته است

انقلاب دوم شوروی

بعضی از نشریات اقدامات گورباچف را (انقلاب دوم در شوروی) دانسته اند. برخی از متخصصین امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی اظهار نظر کرده اند که از بدو انقلاب، شوروی تاکنون در حال نوعی رکود بسر برده، چون کشاورزی با صنعت همگام نبوده و بازدهی واقعی نداشته است. تصمیم سیاستمداران کرملین به اینکه شوروی باید ابر قدرت باشد موجب گردید که قسمت زیادی از درآمد ملی شوروی صرف تسلیحات و کمك به کشورهای کمونیست و اقدامات جاسوسی شود. در نتیجه مردم آن سرزمین در این مدت ۷۳ سال زندگی دوران سخت جنگ و خفقان و سانسور را تحمل کرده اند. اقداماتی را که گورباچف شروع کرد از سالهای پیش در دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی مطرح بوده و اینکار مرد مصممی میخواست که آنرا از مرحله حرف به عمل درآورد و پیشگام انقلاب دوم در شوروی گردد. گورباچف معتقد است که بعکس انقلاب اول که قیام خلقهای عصیانگر بوده انقلاب دوم تراوش فکر عقلای قوم میباشد و نقش مالکیت خصوصی را در حرکت چرخهای اقتصادی کشور و همچنین آزادی بیان را لازم دانسته که هر دو پشت و روی یك سکه اند و اگر با درایت بمرحله عمل درآید موجب تحرك فراوانی در هر جامعه ای خواهد شد. این طرز تفکر را گروهی از نویسندگان از مهمترین واقعه عصر ما دانسته اند. همین اقدامات گورباچف موجب شد که گرومیکو سیاستمدار قدیمی شوروی که دوران از

استالین تا گورباچف را به سلامت گذرانیده درباره او گفت: (گورباچف مردی است که حزب را به قرن بعد هدایت خواهد کرد).

***

دکتر عنایت رضا درباره تحولات شوروی چنین میگوید:

مارکس دانشمند و متفکر بزرگی بود ولی پیشگوئی های او نتوانست مقرون به واقعیت شود. معهذا نقش مارکس و انگلس در سرنوشت جامعه بشری شایان توجه است ولی نتیجه گیری آنها نتوانست منطبق با واقعیت باشد.

لنین از دیدگاه دانش و اندیشه در سطحی به مراتب پائین تر از مارکس و انگلس قرار داشت ولی چهره انقلابی برجسته ای بود و میگفت دیکتاتوری از سوی حزب کمونیست (بلشویك) باید بمرحله اجرا گذارده شود. بنابر این آنچه در روسیه پدید آمد دیکتاتوری حزب بود که بعد در زمان استالین به دیکتاتوری او بر جامعه و همان حزب منجر گردید. در واقع حاصل انقلاب اکتبر نظام توتالیتر میباشد که حتی در ذهن مارکس و انگلس نمی گنجید.

استالین دانش و عمق تفکر لنین را نداشت و از انواع خشونت خودداری نمیکرد. استالین میپنداشت که حاکمیت او اوج آرزوها و خواستهای انسانی و تفکر او عالی ترین اندیشه های بشری است.

استالین با خشونت که حاصل آن اعدام - تبعید - شکنجه - تبعید - قحطی و قربانی شدن میلیونها انسان بود حکومت کرد. نتیجه آن شد که میلوان جیلاس منقد بزرگ مارکسیسم گفت (استالین تا پایان جهان بعنوان بزرگترین جنایتکار تاریخ باقی میماند و جنایتکار دیگری در مقام او تکیه نمیزند).

خروشف بعد از او در صدد اصلاحاتی برآمد ولی گورباچف را میتوان قهرمان اصلی تحولات اقتصادی جدید شوروی نامید.

استالین در دوره فرمانروائی خویش اسارت ملتها را پیش کشید و با پیروی از سیاست تزار روسیه به گسترش اراضی کشور دست زد.

مطبوعات غرب گورباچف را مرد سال و مرد ده سال نامیده اند ولی در عین حال قهرمانان بی نام و نشان را که در قربانگاه سیبری بخاطر آزادی جان سپرده اند نمیتوان ازیاد برد.

بهر تقدیر گورباچف وارث امپراطوری بزرگی است که از عهد تزارها برای

دولت شوروی به ارث مانده است .

آینده نشان خواهد داد که آیا این ارثیه را حفظ خواهد کرد یا در معرض تطاول قرار خواهد داد؟ من خیال میکنم که نمیخواهد این ارثیه را از دست بدهد . اینکه بعضی تصور میکنند شوروی بسوی زندگی غربی میرود اندیشه ای خطا است. امیدوارم تلاش مردم شوروی در راه آزادی به بی بند و باری منتهی نگردد .



زورآزمائی گورباچف

تروتسکی یار وفادار لنین و پایه گذار ارتش سرخ که آرم داس و چکش از اوست در مکزیك توسط تروریست های استالین به قتل رسید





درباره لنین چه میدانیم؟

از جمله مردانی که در قرن ما تغییر مهمی در سیاست جهانی و وضع اجتماعی ایجاد کرد (ولادیمیر ایلیچ لنین) میباشد که کتابهای زیادی درباره شخصیت و افکار و اندیشه های او به زبانهای مختلف و همچنین به زبان فارسی نوشته شده است. بهمین جهت لازم بنظر رسید که در این جلد به افکار و اندیشه و مبارزات این شخصیتی که صدها میلیون انسان را بدنبال خود کشیده و در ماجراهای سیاسی کشور ما نیز تاثیر مهمی داشته است اشاره ای بشود.

در کتابهای مختلف درباره او چنین نوشته اند:

لنین رهبر یکی از بزرگترین انقلابات طبقاتی در قرن اخیر میباشد. لنین در ٤ مه ۱۸۷۰ میلادی در شهر سیمبریسك (اولیانوسك) روسیه متولد شد. پدرش معلم

فیزیك و مدیر دبیرستان و مادرش دختر یك پزشك روستائی بود و در اثر آموزش در خانه به بانوئی تحصیلکرده مبدل شده بود. لنین ۵ خواهر و برادر داشت. برادر بزرگ او الکساندر عضو حزب (اراده خلق) در توطئه قتل تزار (الکساندر سوم) شرکت ورزید و به اعدام محکوم و در سال ۱۸۸۷ تیر باران شد. بهمین جهت (ولادیمیر) که فرزند دوم خانواده بود تصمیم گرفت از تزار انتقام بگیرد و گفت (من راه الکساندر را نخواهم پیمود)و درصدد بر آمد که تزار را سرنگون سازد.

ولادیمیربعدها (مارکسیست) شد زیرا مارکسیسم را تئوری علمی و انقلابی میدانست. به گروهی پیوست که طرفدار روش توطئه گری پنهانی و هجوم از تاریکی بر دشمن بودند.

لنین با اینکه در نزد خود نقشه مخصوصی برای انقلاب طرح کرده بود در همه موارد میکوشید با نقل قولی از (مارکس) و (انگلس) خود را مارکسیست خوانده و راه انقلاب را در روسیه با نرمش طی کند.

در سال ۱۸۸۷ لنین از دانشگاه غازان بعلت شرکت در یك جنبش دانشجوئی اخراج و به یك منطقه روستائی تبعید شد. بعدا" پای لنین به حوزه های مارکسیستی کارگری بازشد.

لنین بعدا" در دانشگاه پطرزبورگ امتحان داد و قبول شد و مدت دو سال به شغل وکالت دادگستری اشتغال ورزید.

در سال ۱۸۹۳ در پطرزبورگ پلیس تزار اعلام کرد که (لنین یك عنصر بسیار خطرناك انقلابی است). بهمین جهت مخفیانه به اروپا رفت و چند سال در کشورهای مختلف به فعالیتهای سیاسی ادامه داد وپس از دو سال بار دیگر به روسیه مراجعت کرد که در سال ۱۸۹۵ بازداشت و به سیبری تبعید گردید. همسرش در تبعید با اجازه پلیس در سیبری با او ازدواج کرد.

با اینکه لنین دوران جوانی را طی میکرد کتابهای متعددی نوشت و مردم را به سوی مارکسیسم میکشاند و میخواست در جامعه دهقانی و کارگری تحولی بوجود آورد.

سرانجام لنین در سال ۱۹۰۰ از تبعید رها شد ولی از اقامت در شهرهائی نظیر پطرزبورگ و مسکو و شهرهای صنعتی-دانشگاهی ممنوع گردید.

لنین مدتی در خارج از شوروی روزنامه ای بنام ایسکرا (اخگر) را منتشر

میساخت. تا اینکه در سال ۱۹۰۲ کنگره دوم حزب سوسیال دمکرات کارگری روسیه در لندن تشکیل شد. لنین برنامه جدیدی برای حزب تهیه کرد که حزب را به دو گروه تقسیم نمود. هسته مرکزی حزب مرکب از انقلابیون حرفه ای بود. گروه دوم اعضای حزب بودند که وظیفه داشتند تصمیمات حزب را عملی سازند. لنین توانست ۲۲ رای از مجموع ۴۳ رای را بدست آورد. در نتیجه گروه لنین (اکثریت) یا بلشویکها نامیده شدند و مخالفین او (اقلیت یا منشویکها) نام گرفتند.

در همین موقع دو اثر لنین (چه باید کرد؟)- (یك گام به پیش- دو گام به پس) منتشر شد. لنین حزب را (گُردان پیش آهنگ) طبقه کارگر میدانست در حالیکه بتدریج نقش پیش آهنگی از دست کارگران بیرون رفته و به عهده روشنفکران قرار میگیرد. در واقع هسته مرکزی حزب بلشویك از روشنفکران تشکیل میشد که خود لنین از این جمله بود. لنین از سالهای ۱۹۰۵ تا ۱۹۰۷ در روسیه بود و برنامه های انقلابی را پیگیری میکرد.

لنین در سالهای (۱۹۰۷- ۱۹۱۷) و قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ با مسائل مختلفی روبرو بود از جمله مجلس دوما که پس از انقلاب دایر شده بود. لنین ناچار شد (رومان مالینوسکی) را در رأس فراکسیون بلشویکهای دوما بگذارد و خود به اروپا برود. ولی هر یك از افرادی که بالنین در خارج تماس میگرفتند پس از بازگشت به روسیه توسط پلیس تزاری بازداشت میشدند. اعضای حزب بلشویك به (مالینوسکی) شك داشتند ولی لنین به او اعتماد داشت. بعد از انقلاب سال ۱۹۱۷ و افشای فهرست پنهانی معلوم شد که مالینوسکی از خیلی قبل عامل پلیس تزار بوده است و همه لو رفتنها بر اثر گزارش مخفیانه او انجام گرفته است. (استالین در تاریخ حزب بلشویك به این امر اشاره کرده است).

در فوریه سال ۱۹۱۷ انقلاب ضد تزاری در روسیه در گرفت در حالیکه لنین در مهاجرت بود. در تاریخ سوم آوریل ۱۹۱۷ لنین و جمعی دیگر از مهاجرین در قطار قفل شده از خاك آلمان گذشته و به فنلاند آمده و به خاك روسیه رسیدند. همین امر موجب شد که لنین به جاسوسی آلمان متهم شود. در حالیکه طرفدارانش اعلام کردند اگر دولت آلمان به پیشنهاد لنین دایر به بازگشت به روسیه موافقت کرد لنین را مانع مهمی در راه اجرای نقشه های دولت موقت روسیه در ادامه جنگ

میدانست. آلمانها فکر کردند با بازگشت لنین به روسیه، بلشویکها تقویت میشوند و او میتواند مانع ادامه جنگ از جانب روسیه شود. بهمین جهت موافقت کردند که لنین در قطار بسته به میهن خود بازگردد. وقتی لنین وارد روسیه شد در ایستگاه راه آهن پطروگراد بر روی تانك نظر خود را درباره انقلاب بیان کرد که در طی آن لنین خواستار اعلام جمهوریت و حکومت کارگری گردید. لنین گفت همراه نیروی عظیمی از کارگران و دهقانان میتوانیم قدرت را بدست آوریم.

سرانجام لنین در ژوئیه ۱۹۱۷ به بهانه ای علیه دولت کرنسکی دست به شورش زد و دولت موقت نیز حزب بلشویك را غیر قانونی اعلام داشت بهمین جهت دستور بازداشت لنین صادر گردید که به فنلاند رفت و مخفیانه حزب را برای قیام آماده کرد و سرانجام در اکتبر سال ۱۹۱۷ دولت کرنسکی را سرنگون نموده و حکومت خود را برقرار ساخت.

***

علی هاشمی حائری مدیر روزنامه طلوع (تاریخ جمعیت های سرّی و جنبشهای تخریبی) را ترجمه کرده در این کتاب درباره لنین و انقلاب کمونیستی چنین نوشته شده است:

انقلاب مارس ۱۹۱۷ نه در داخل و نه در تحولاتی که رخ داد بهیچوجه انقلاب بلشویکی نبود بلکه یك قیام و رستاخیز دمکرات بود که هدف او قبل از هر چیز ریشه کن ساختن نفوذ سرّی مخفیانه آلمان بود که در آن اوقات کاملا" بر تزار تسلط داشت و حرکات سوق الجیشی روسیه را در جنگ فلج میکرد. همین که حکومت تزار زنده بود بلشویکها در انتظار فرصت بودند که آتش انقلاب عمومی را برافروزند و روی صحنه بیایند و رژیمی را که به دنبال آن بودند مستقر سازند. مشهورترین آنها (لنین- تروتسکی- براونشیتن و زینوف) بودند.

سران بلشویك با قطار مخصوص جنگی با کمك حکومت آلمان ها وارد روسیه شدند و امپراطور آلمان آنها را یاری کرد تا به روسیه بروند و آتش انقلاب را مشتعل سازند و در بین قشون روس ایجاد اضطراب کنند. ضمنا" دفتر بین المللی کار در ژنو هم از دولت آلمان تقاضا کرده بود بلشویکها را که مخالف جنگ میباشند از خاك خود عبور دهد که به وطن خود روسیه بازگردند تا آلمان به تنهائی بتواند با روسیه پیمان صلح ببندد و روسیه را از متحدین اروپائی خود جدا

سازد . اوضاع و احوال داخلی روسیه نیز این حساب آلمانها را تائید میکرد زیرا حکومت کرنسکی ضعیف بود و در روسیه طوفانی از محرومیت به وجود آورده بود . ولی آرزوهای آلمانها از حکومت کرنسکی برآورده نشد و پیمان صلح منعقد نگردید تا اینکه در اکتبر ۱۹۱۷ حکومت کرنسکی ساقط شد و رژیم جمهوری سوسیالیستی در شوروی پی ریزی گردید . (تروتسکی) ارتش سرخ را تأسیس نمود و معاهده صلح با آلمانها منعقد شد . دولت انگلستان در بین دولتهای غربی نخستین دولتی بود که لنین و جمهوری شوروی را به رسمیت شناخت . ماکسیم گورکی نویسنده معروف شوروی لنین را چنین توصیف کرده است (او یك مصلح بزرگ اجتماعی است . نقشی را که در روسیه ایفا کرد در مقابل ایجاد انقلاب جهانی او نقش کوچکی است . ضربت های او اساس دولتهای سرمایه داری غرب را با بناهای شامخی که بر آن استوار میباشد از بیخ و بن متزلزل ساخت و بنیان امپراطوریهای بزرگی را که در مشرق زمین بالا رفته بود تکان داد) .

جانشنان لنین (تروتسکی- کامنیف- استالین- زینوف- چیچرین) و دیگران اساس انقلابی رژیم را حفظ کردند .

چیچرین کمیسر امور خارجی شوروی در یکی از گزارشهای خود چنین مینویسد :

(هرجا که چشم اندازیم در بین ملل شرق ملاحظه میکنیم در ایران- چین - کره- ترکیه- مصر آتش عمیق و انبوه را فروزان میبینیم که هر روز شکل تازه ای از انقلابی منظم علیه سیطره و استیلای دنیای سرمایه داری اروپائی و آمریکائی بخود میگیرد . این جنبشها و انقلابها سرانجام منتهی به اجرای غایت مطلوب خواهد شد .)

جانشینان لنین در اعمال و سیاست جدید خود در دنیا خیلی پیش رفتند . کوشش های تخریبی و انهدامی آنها شاید بزرگترین و وحشت انگیزترین وسیله هدم و تخریب بوده باشد که تاریخ بشر بیاد دارد و این برنامه ای است که بین الملل سوم کمونیزم تنظیم کرده بود .

بهر حال کمونیزم بین المللی یك جمعیت سرّی وحشت انگیزی است که برای کارهای تخریبی خود برنامه هائی دارد و اکثریت مامورین و عمال جمعیت مزبور دارای مراتبی هستند که جز سران حزب و پیشوایان معدود کمتر کسی به اسرار

آنان آگاه میباشد . فقط تاریخ پرده از روی اعمال آنها بر میدارد .

مرگ لنین

لنین در اواخر سال ۱۹۲۱ به حد اعلای خستگی و فرسودگی و کسالت رسیده بود . چون پدرش با عارضه کسالت مغزی درگذشته بود خود او نیز انتظار آنرا میکشید . پزشك معالجش هم گفته بود دو گلوله ای که در بدن او در اثر سوء قصد مانده به تدریج در بدنش ایجاد مسمومیت میکند .

در نتیجه کنگره حزب کمونیست اعضای جدید دفتر سیاسی را چنین تعیین کرد :لنین- تروتسکی- استالین- کامنف- ریکوف- تومسکی- زینوف- و اعضای علی البدل بوخارین- کالینین- مولوتف که اکثریت اعضای دفتر سیاسی، استالین را به سمت دبیر کل حزب کمونیست انتخاب کردند . با اینطرز استالین اهرم قدرت را به دست گرفت . لنین به حالت نیمه فلج افتاده بود . به منشی هایش مطالب را دیکته میکرد . در یکی ازنامه هایش از استالین انتقاد کرده بود که منشی گری این قسمت با همسرش بود . وقتی استالین مطلع شد به همسر لنین ناسزا گفت که لنین به استالین نوشت : (شما بی ادبی را به آنجا رسانیده اید که به زن من فحاشی میکنید . اهانت به زنم اهانت به من میباشد) . استالین طی نامه ای عذر خواست ولی سه روز بعد لنین در روز ۲۱ ژانویه ۱۹۲٤ در حالیکه فقط ٥٤ سال از عمرش میگذشت و از ۱۷ سالگی زندگی خود را وقف انقلاب کرده بود درگذشت . استالین وارث او شد و با قلدری و دیکتاتوری حکومت وحشت را در شوروی مستقر ساخت .

***

بوریس باراژنوف دستیار استالین که به غرب پناهنده شد در خاطراتش مینویسد :

لنین که در جوانی به سیفلیس مبتلا شده بود چون بموقع نتوانسته بود آنرا معالجه کند در سال ۱۹۲۲ بیماریش تشدید شد و دچار سکته مغزی گردید بهمین جهت نامه ای خطاب به کنگره حزب کمونیست شوروی دیکته کرده بود که در حقیقت وصیت نامه او میباشد . در طی آن یادآور شده بود که استالین باید از مقام دبیر کلی کمیته مرکزی حزب برکنار شود . وقتی نامه مزبور ٤ ماه بعد از

مـرگ لنین در کنگره حـزب خـوانده شـد گـروه سـه نفـری (تـرویکا) مـرکب از استالین- زینوف- کامنف در اجلاسیه گشایش کنگره حزب در ماه مه ۱۹۲٤ به نجات استـالین پرداختند . کـامنف وصیت نامـه لنین را گـشـود ولی زینوف گـفت وصیت نامـه لنین برای مـا در حکم قـانون است امـا مـوردی در آن وجـود دارد کـه حاکی از نگرانی لنین میباشد که خوشبختانه ثابت شد مورد ندارد و ما همه شاهد کار مشترك خود در ماهها اخیر بوده ایم و صریحا" میگویم که نگرانی لنین بجا و بمورد نبوده و مجددا" پیشنهاد میکنم که استالین به دبیر کلی حزب کمونیست انتخاب گردد .

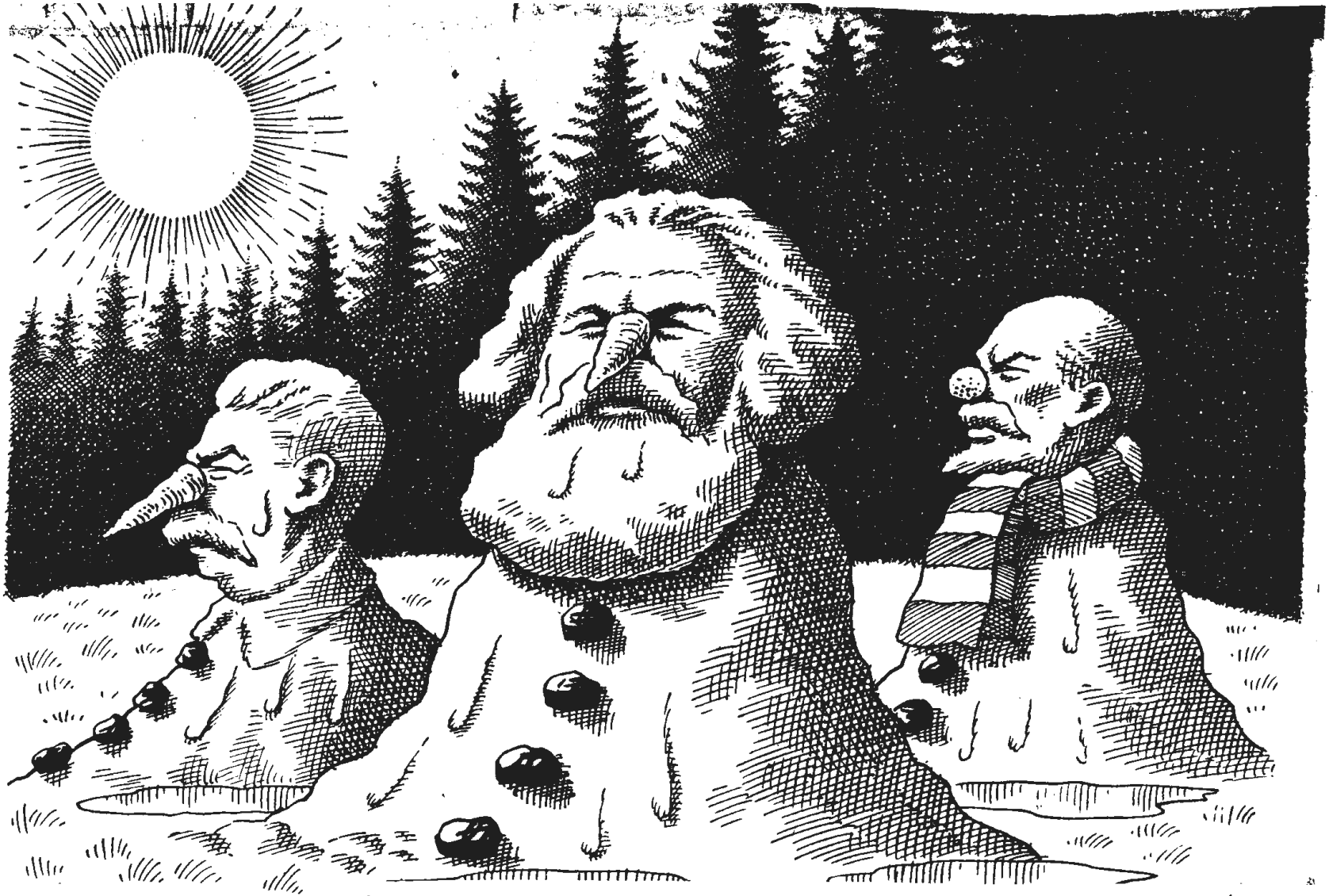
اخذ رای با بلند کردن دست خواهد بود . اکثریت اعضای کمیته علیرغم وصیت نامه لنین به ابقای استالین رأی دادند . تروتسکی و چند تن دیگر مخالفت کردند و چند تن هم از دادن رای امتناع نمودند . بعدا" استالین تروتسکی و حتی زینوف و کامنف را از مسند قدرت برکنار کرد . وقتی زینوف تلاش خود را در کنگره برای استالین یادآور شد و گفت آیا معنی وفاداری این است ؟ استالین در پاسخ گفت وفا و حق شناسی بیماری مخصوص سگها است .

***

جنازه لنین مومیائی شده و در میدان سرخ آرامگاه بزرگی برایش بنا شد که هر یك از شخصیت های جهانی که به شوروی میرود در آرامگاهش تاج گلی مینهد و از جنازه او کـه در زیر شیشـه شفـافی قـرار دارد بازدید میکنند . میلیـونها انسـان تاکنون از او پس از مرگ دیدار داشته اند .

در هنگام قدرت لنین، (لئون تروتسکی) از رهبران انقلاب بلشویکی جانشین او دانسته میشد که مدتی کمیسیر امور خارجه و همچنین مدتی کمیسیر امور جنگ بود که ارتش سرخ را پایه گذاری کرد . تروتسکی طرفدار صدور انقلاب به خارج از روسیه بود . ولی در سال ۱۹۲۲ وقتی استالین دبیر کل حزب شد ستاره قـدرتش روبه افـول نهـاد و حتی هنگام قـدرت اسـتـالین در سـال ۱۹۲۹ از روسـیـه اخـراج گـردید و سـرانجـام در مکزیك وسـیله سـازمـان جاسـوسی شـوروی به قـتل رسید .

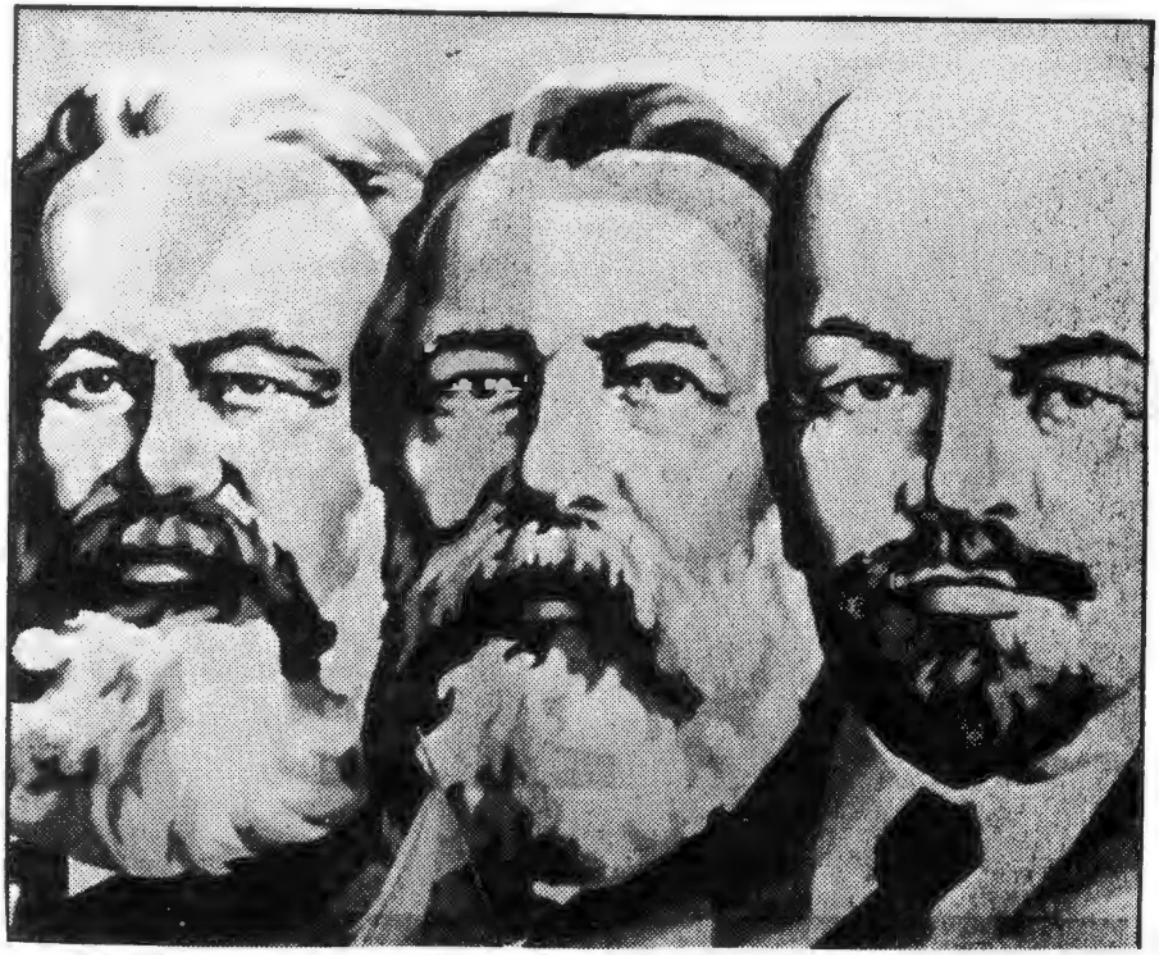
در روزنامـه ها نوشـتند کـه تروتسکی کـه در مکزیك به کـارهای مطالعـاتی پرداخته بود یك روز مشغول مطالعه رساله یکی از شاگردان خود بود که شاگرد



کارل مارکس - لنین - استالین در حیرت اند که چرا دنیای کمونیزم به چنین سرنوشتی دچار شد

مزبور با چکشی که از جیب خود درآورد از پشت بر مغز او کوبید و تروتسکی جابجا به هلاکت رسید.

این یکی از کارهای مامورین جاسوسی شوروی تلقی شد که نزدیکترین یار لنین را جانشینان او از بین بردند.



عکس های کارل مارکس - انگلس - لنین که در کشورهای کمونیست جهان در کنار هم بر دیوارها نصب شده بود در چند سال اخیر در اکثر این ممالك جمع آوری شده است



اعدام تزار و خانواده سلطنتی روسیه در دو دقیقه

هنگام تشکیل دولت موقت در روسیه تزار نیکلای دوم در قصر سلطنتی در کنار خانواده اش تحت نظر قرار گرفت. دولت موقت حکم بازداشت تزار را صادر کرد برای اینکه از انتقام مردم مصون بماند. دولت انگلیس قبلا در نظر داشت به خانواده تزار پناهندگی بدهد ولی بعداً منصرف شد. کرنسکی رئیس دولت موقت با تزار ملاقات کرد و بدنبال آن تزار و خانواده اش به سیبری تبعید شدند و روز ۱٤ اوت ۱۹۱۷ با ترن به سیبری رفتند.

***

در کتاب (لنین بدون نقاب) درباره اعدام (تزار) و خانواده اش چنین نوشته شده است:

در اواسط ژوئیه ۱۹۱۸ که حکومت بلشویك فقط بر مسکو و چند شهر بزرگ روسیه تسلط یافته بود احتمال داده میشد که با افزایش گروه سلطنت طلبان موجبات بازگشت تزار به قدرت فراهم گردد. از این جهت لنین به فکر افتاد که تزار تبعیدی باید از بین برود. امپراطور سابق روسیه و خانواده اش در (توبولسك) در سیبری در تبعید بودند. بعداً آنها را به (اکاترینبورك) منتقل ساختند.

هنگامیکه پیشنهاد اعدام تزار مطرح گردید از طرف اکثر اعضای شورای

بلشویکها رد شد و گروهی معتقد به محاکمه تزار بودند ولی لنین میگفت که تشکیل جلسه محاکمه زائد و خطرناك است و دستور داد که تزار و خانواده اش را باید طوری از بین ببرند که ضد انقلاب حتی استخوانهای آنها را برای بازگشت به سلطنت در اختیار نداشته باشند .

هیئتی که مامور اینکار شد وارد (اکاترینبورك) شد و گروهی که مامور اجرای حکم بودند نیمه شب وارد محل اقامت تزار و خانواده رومانف شدند . دستور دادند همه آنها را از خواب بیدار کرده به زیرزمین بردند و گفتند که احتمال حمله ضد انقلاب به این خانه میرود . هنوز چند دقیقه نگذشته بود که عده ای اسلحه بدست وارد زیرزمین شده با اشاره کمیسرها تزار و خانواده اش را گلوله باران کردند . ظرف دو دقیقه به حیات آنان پایان داده شد . بلافاصله اجساد آنها را که غرق در خون بود لای پتوهای رختخواب خودشان پیچیده در کامیون ریخته به یك معدن متروکه بردند . در آنجا اجساد را بیرون کشیده قطعه قطعه کرده در اسید سولفوریك ریختند و پس از اطمینان از حل گوشت آن در چاهی ریخته چاه را پر کردند .

با اینکه دستور لنین درباره تزار و خانواده رومانوف بود ولی مامورین حتی پزشك و خدمه را هم مشمول همین دستور قرار داده همراه اجساد خانواده تزار در چاه ریختند . خبر رسمی درباره اعدام تزار منتشر شد ولی درباره خانواده او گفته شد که همسر و فرزندان تزار به جای امنی منتقل شدند . به دنبال اعدام آنها ۷ نفر دیگر از اعضای خانواده رومانوف نیز که در اورال زندانی بودند اعدام شدند . برادر تزار نیز قبلا تیر باران شده بود .

***

مدارکی که اخیراً در آرشیو اسناد شوروی پید ا شد ، نکات تازه ای را از اعدام آخرین روزهای زندگی « نیکلا » آخرین تزار روسیه و خانواده اش روشن می کند .

شب ۱۶ جولای ۱۹۱۸ ، تزار ، همسرش « الکساندرا » ، دو دخترش « اولگا » و « تاتیانا » و پسر ۱۳ ساله اش « الکسی » در ساعت ۸ بعدازظهر شام خود را صرف می کنند و در ساعت ۸ و نیم به بستر می روند .

پنج ساعت بعد « یاکف یوروسکی » کمیسر دادگستری ناحیه به دستور

مسکو آنها را از خواب بیدار و شخصاً به زیر زمین ساختمان هدایت می کند . در زیر زمین هیچ صندلی یا نیمکتی برای نشستن نیست.

« سزارین الکساندرینا » اعتراض می کند مگر نشستن هم ممنوع است. به دستور کمیسر دو صندلی می آورند که بر روی یکی تزار و بر روی صندلی دیگر همسرش « الکساندرا » می نشینند . آنگاه کمیسر به اطلاع تزار و اعضای خانواده اش می رساند که چون اقوام آنها در اروپا به حملات خود به روسیه شوروی ادامه می دهند ، کمیته « اورال » تصمیم به اعدام آنها گرفته است.

« تزار » پشت خود را به جوخه آتش کرد و در حالی که به سوی خانواده خود می نگریست، آماده تیر باران شد . به سربازان دستور داده بودند قلب را نشانه کنند تا محکومین هر چه زودتر جان دهند و از خونریزی زیاد جلوگیری شود . دیگر اعضای خانواده سلطنتی روسیه کلمات نامفهمومی زیر لب ادا می کردند . ندیمه و پزشك مخصوص دربار تزار نیز در همین جمع بودند .

پس از اینکه اعضای جوخه اعدام تیرهای خلاص خود را در بدن برخی از اعدام شدگان که هنوز جانی داشتند ، جای دادند ، غارت وسایل شخصی آنها آغاز شد .

یك ساعت الماس نشان و یك جعبه سیگار از جمله اشیای غارت شده بود . سپس جسد اعدام شدگان توسط سربازان به یك کامیون برای دفن منتقل شد .

***

در نشریه ای تفصیل قتل تزار و خانواده اش چنین نقل شده است:

یوروفسکی از انقلابیون ، روز ١٦ ژوئیه، ساعت ١٩ ، " پاول مدودف"، رئیس گارد ، را احضار کرد و به او دستور داد که طپانچه های قراوال ها را جمع کند . در جمع ١٢ طپانچه، هنگی از نوع "نوغان" روسی بود . نماینده چکا ، آنها را روی میز خود ردیف کرد و به "مدودف" اطلاع داد که :اعضاء خانواده سلطنتی سابق، نیمه شب معدوم خواهند شد . در نتیجه افراد زیر دست او نباید از شنیدن صدای تیراندازی نگران بشوند .

کمی بعد از نیمه شب، یوروفسکی به دیدن اعضاء خانواده سلطنتی رفت. همه را به بهانه یك وضع بحرانی، از خواب بیدار کرد و گفت که خانه هر لحظه ممکن است مورد حمله قرار بگیرد و باید همگی به طبقه زیر ، که مطمئن تر است بروند . رومانف ها با عجله لباس پوشیدند و به طبقه هم کف رفتند و در اطاقی که

به آنها نشان داده شد جمع شدند . یوروفسکی و معاونش، نیکولین، با چراغ روغنی جلو می رفتند . پشت سر آنها ، تزار که فرزندش الکسی را در بغل داشت می رفت. تزارین الکساندرا و گراندوشس ها به دنبال آنها می رفتند . گراندوشس آناستازیا سگ کوچك خواهرش، تاتیانا را در بغل داشت. دکتر بوتکین، مسخدمه، آنادمیدوا، با دو بالش زیر بغل، پیشخدمت، "تروپ" و آشپز "خاویتونف"، آخر صف بودند .

مدودف، رئیس گارد ، دنبال جمع می آمد . وقتی همه به مقصد ، یعنی اطاق مورد نظر رسیدند ، یوروفسکی گفت که باید منتظر رسیدن اتوموبیل ها بمانند . به تقاضای تزار سه صندلی آوردند . خودش نشست و الکسی پسرش و الکساندرا همسرش دو طرف او نشستند . لحظه ای سکوت برقرار شد . سپس از اطاق مجاور سر و صدائی شنیده شد ؛ ماموران قتل جمع می شدند . در خارج ساختمان موتورهای چند اتوموبیل را روشن کردند . یوروفسکی وارد اطاق شد و پشت سر او یازده نفر از ماموران چکا وارد شدند . یوروفسکی یك قدم جلو گذاشت و با لحن رسمی اعلام کرد :

"نیکلا آلکساندرویچ، بنا به حکم کمیته بخش اورال، ما آمده ایم که شما و خانواده تان را اعدام کنیم."

تزار از جا پرید و گفت :" یعنی چه؟" یوروفسکی و مامورانش به جای جواب، همزمان آتش به روی آنها گشودند . هر کدام پیشاپیش هدف خود را معین کرده بود .تزار بلافاصله افتاد . دخترها فریاد کشیدند ولی صدای آنها بلافاصله با گلوله های تازه خاموش شد . الکسی، پسر بچه بیمار هنوز جان داشت. یوروفسکی او را با دو گلوله خاموش کرد . مستخدمه سعی کرد با دو بالش همراه، خود را محافظت کند ولی سر نیزه ها از بالش ها گذشتند و او را بی حرکت کردند . همه این وقایع در دو دقیقه اتفاق افتاد .



استالین جانشین تزار
و بزرگترین دیکتاتور قرن

با اینکه روسیه شوروی کعبه آمال خیلی از آزادیخواهان شده بود و مارشال استالین (رهبر کبیر ملل آزاد) لقب یافته بود موقعی که پرده از روی اعمالش برداشته شد معلوم گردید نه تنها او جانشین تزار شده بلکه میلیونها انسان را به بند کشیده و عده زیادی را کشته و لقب بزرگترین دیکتاتور قرن را به خود اختصاص داده است.

رهبران شوروی در حالیکه مردم کشور خود را در فقر و فاقه و تنگدستی و محرومیت نگه داشته و خود از امتیازات زیادی بهره مند شده و دنیائی که به پیروان مارکس و انگلس و لنین وعده داده شده و آنرا (بهشت موعود) مینامیدند دنیای گروهی از مقامات شده با امتیازات فراوان و مردمی محروم از مزایای زندگی قرن حاضر...

برای آنکه بدانیم آرزوی مارکس چگونه به چه صورتی در آمد به نظریه یك

کمونیست سرسخت اشاره میکنیم.

بوریس یلتسین رقیب سرسخت گرباچف که از ریاست حزب کمونیست مسکو برکنار شد و به عنوان نماینده مسکو در پارلمان شوروی عضویت یافت و به ریاست جمهوری روسیه انتخاب شده چنین نوشته است:

در شوروی هرچه شما در حزب کمونیست ترقی کنید از امتیازات و رفاه بیشتری برخوردار میشوید. بهمین جهت ترك این امتیازات مشکل است. در نتیجه روزبروز مطیع تر و وابسته تر میشوید. هر نوع اطاعت با هدایای بیشتر پاسخ گفته میشود.

اینطور که معلوم است احتیاج به یك انقلاب مارکسیستی نبود تا آن مدینه فاضله ای که مارکس میخواست به دست آید. بهترین تعریفی که از کمونیست شده این است (هرکس به نسبت توانائی اش و به هر کس به اندازه احتیاجش)... این تعریف در رده های بالای حزب کمونیست کاملا" صدق میکند زیرا توانائی آنان چیز مهم و قابل ارزشی نیست ولی احتیاجات آنان بقدری زیاد است که میتوان گفت کمونیست واقعی فقط برای ده بیست نفر بوجود آمده است.

اداره ای برای احتیاجات این مقامات تأسیس شده که موظف است رضایت کامل آنان را جلب کند. از قبیل ویلاهای ییلاقی در کنار رودخانه مسکو شامل باغ- زمین تنیس- محافظ مسلح کنار پنجره- زنگ خطر و غیره... حتی در سطح من بعنوان عضو علی البدل دفتر سیاسی, دارای ۳ آشپز- سه مستخدم- یك کلفت- یك باغبان و تعدادی شاگرد باغبان بودم. جالب این است که اینهمه امتیازات نه راحتی من و همسرم را تامین میکرد و نه آرامش مارا.

از لحاظ سینما و تئاتر بهترین وسایل را داشتیم. از نظر طبی مهمترین پزشکان در اختیار ما بودند. درمانگاههای کرملین شامل آپارتمانهای بزرگ پر از وسائل اشرافی از قبیل چینی- کریستال- فرش- چلچراغ هستند.

گروههای پنج و ده نفری پزشکی بیماران را معالجه میکنند.

برای ایام تعطیلات بهترین ویلاها و در هر کجا که بخواهید در اختیار شما میباشد. مسافرتها با هواپیماهای اختصاصی صورت میگیرد... تمام این امتیازات متعلق به سیستم شوروی است. آنرا به یکنفر میدهد وقتی مقام را گرفت آنها را

هم میگیرد . هرچه شخص بالاتر میرود امتیازاتش بیشتر میگردد . ولی اگر از خدمت صادقانه و مطیع خود دست بردارد بلافاصله شخص دیگری بجای او گذارده میشود و تمام این امتیازات از او و همسرش گرفته میشود . استالین حتی سیستمی درست کرده بود که همسران همکاران نزدیکش به آنان تعلق نداشتند . آنها هم متعلق به سیستم بودند و میتوانست از آنها جدا سازد . استالین توانست همسران کالنین- مولوتوف را از آنها بگیرد و زندانی کند . آنها با اینکه در مقام ریاست شورایعالی اتحاد جماهیر شوروی و وزارت خارجه بودند حتی یك کلمه زبان به اعتراض نگشودند .

هریك از مقامات عالی حزب یك نفر آجودان دارد که تمام آرزوها و خواسته های او را تامین میکند . لیموزین ها و اتومبیلها متعدد در اختیار آنان میگذارد .

ویلائی که در اختیار من گذاشته شد قبلا" در اختیار گرباچف بود . وقتی به آنجا رفتم دهانم از تعجب باز شد . اطاقها و حمامها و تلویزیون ها و وسایل اشرافی و آنتیك بقدری بود که حساب از دستم در رفت . گورباچف و همسرش زندگی اشرافی را خیلی دوست دارند . من مطمئن هستم که مقامات حزب تا ابد نمیتوانند خود را از مردم پنهان کنند روزی خواهد رسید که آنها مجبور خواهند شد از این امتیازات که با چنگ و دندان به آن چسبیده اند دست بردارند . بزودی این سیستم از بین میرود و سیستم متمدنی جایگزین آن خواهد شد .

من حاضر نیستم در ویلاهای پر زرق و برق زندگی کنم تا زمانی که مردم در فقر زندگی میکنند . من نمیخواهم در خیابانهای مسکو با لیموزینی حرکت کنم که اعتنائی به چراغ راهنمائی ندارد . من نمیتوانم بهترین داروهای خارجی را مصرف کنم وقتی میدانم که زن همسایه ام حتی برای فرزندش یك آسپرین ندارد . در غیر اینصورت برای همیشه شرمنده خواهم بود .

***

درکتاب(کا - ژ - ب نوین)که با دقت زیاد تهیه شده یادآوری گردیده که (پلیس مخفی روسیه شوروی وسیله ای شد که از بدو تاسیس در سال ۱۹۱۷ تاکنون از طریق بیگاری، گرسنگی، اعدام و نظایر آن ٤٠ میلیون نفر را به قتل برساند ، از بیست میلیون تلفات روسیه در جنگ دوم جهانی بین دو تا ٤ میلیون نفر به دلیل تصمیمات استالین و عملیات سازمان امنیت شوروی به قتل رسیده اند

که ارتباطی با جنگ نداشته اند . در مورد زشتی عملیات جنایتکارانه هیتلر درباره برپاکردن کوره های آدم سوزی شکی نیست لیکن باید این واقعیت را پذیرفت که قربانیان پلیس مخفی شوروی میان روسها ، لهستانیها ، یهودیها و دیگران تقریبا" چهار برابر قربانیان هیتلر در طول یازده سال رهبری او بوده است . در سپتامبر ۱۹۳۹ پلیس مخفی شوروی ۱۲ هزار افسر لهستانی را که در اثر حمله آلمان به لهستان تسلیم ارتش سرخ شده بودند به قتل رسانید که به قتل عام پادگان گاتین معروف میباشد .)

***

بعد از استالین گاهگاهی برای شکستن قدرت و سیطره باقی مانده از زمان استالین اقداماتی میشد که خروشف اقداماتی کرد . اما توفیق زیادی نداشت . وقتی قدرت به دست گرباچف افتاد وضع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی شوروی آن چنان متزلزل و وخیم و در حال انهدام دید که خود پیشگام شد تا بساطی را که مدت ۷۰ سال بر شوروی تسلط داشت و حدود ٤٠ سال اروپای شرقی را در پنجه های اقتدار خود قرار داده بود بهم بزند و حتی پیشنهاد کرد که ماده ششم قانون اساسی شوروی که انحصار قدرت را به حزب کمونیست در شوروی داده بود حذف گردد که مورد استقبال فراوان قرار گرفت .

این اقدامات از بزرگترین تحولات عصر ما میباشد و باید منتظر بود و دید دنیای آینده چگونه است؟ سرنوشت کمونیزم و سوسیالیزم چه میشود؟ کشورهائی که به راه کمونیزم و سوسیالیزم رفته اند چه خواهند کرد؟

آنچه مسلم است نه اصول قهقرائی کاپیتالیسم میتواند نجات دهنده بشر باشد و نه برنامه های قهرآمیز و سلطه طلبی کمونیزم ...

تزها و تئوریها و راه حلهای تازه ای منطبق با اصول علمی و منطقی باید ارائه گردد تا مردم جهان بتوانند در سایه صلح و امنیت به تامین احتیاجات مادی و معنوی خود پرداخته و مشکلات روزافزون زندگی خود را با کوشش و تلاش شخصی و با استفاده از تسهیلات و مزایای اجتماعی حل کنند .

***

دکتر فریدون کشاورز که خود از نزدیك مظالم رژیم استالین را لمس کرده است در مجله روزگار نور در این باره چنین مینویسد :

یکی از علل خروج من از کشور شوروی در سال ۱۹۵۹ و کناره گیری از حزب توده ایران در سال ۱۹۵۸ مشاهده همین دیکتاتوری ها و دستورهای فاشیستی بود که به دستور استالین وسیله مرد مورد اطمینان او بریا اجرا میشد. ما در ایران از این جریانات خبر نداشتیم و مهاجرت به شوروی لازم بود تا به حقایقی پی ببریم. حزب توده در ابتدا تنها حزبی بود که حرفهای حسابی میزد. ملی بود و از منافع اکثریت مردم زحمتکش ایران دفاع میکرد ولی به تدریج عده ای سرسپرده به باقراف و استالین از قبیل کامبخش- کیانوری- آرداشس حزب را به زائده حزب کمونیست آذربایجان شوروی تبدیل کردند.

پس از مرگ استالین احساس شد که سیاست استالین یعنی استبداد خشن و دیکتاتوری، شوروی را به بیراهه کشانده است. با آمدن گرباچف و گروهش آزادی برقرار گردید. زمزمه جدائی از شوروی هر روز قویتر شد. در جمهوری های شرق اروپا بیزاری و نفرت از کمونیزم و سوسیالیزم بالا گرفت. وضع امروز آلمان شرقی- لهستان- مجارستان- رومانی نشان دهنده نفرت و بیزاری است.

باید گفت آنچه در شوروی در دوران استالین گذشت ساختمان سوسیالیسم نبود. سوسیالیست باید رژیم انسانی، دموکراتیک و آزادیخواه باشد. در شوروی لطیفه ای ساخته اند بدین شرح که لنین را زنده کردند و از او خواستند که راه اصلاح را در شوروی و سایر کشورهای سوسیالیستی نشان دهد. او پس از مطالعه ناپدید شد و نامه ای از خود بجای گذاشت که در آن نوشته بود (بیهوده مرا جستجو نکنید. این سوسیالیسم نیست. من به سویس میروم تا کار را از نو شروع کنم. یعنی شوروی برای ساختن سوسیالیسم واقعی احتیاج به انقلاب دیگری دارد).

استالین در حقیقت جای تزار را گرفته بود. شایع است که همسر لنین به نزدیکان خود میگفت (اگر لنین هم زنده بود استالین او را میکشت)

***

در فوریه ۱۹۱۷ تزار در روسیه سرنگون شد و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در اکتبر ۱۹۱۷ بنا نهاده شد. پس از ۷۳ سال در اواخر سال ۱۹۸۹ اساس رژیم کمونیستی در قسمتی از دنیا درهم فرو ریخت.

گرچه در دوره لنین گروهی با ترور از بین رفتند ولی ابعاد اعدامها و حبسها

و نابودی انسانها به دوره استالین کشید. لنین هم میگفت (دادگاهها نباید ترور را بر چینند بلکه باید آنرا توجیه کنند و به آن قدرت قانونی بدهند)...

در دوره استالین همه سرکوب میشدند حتی کمونیستهای نزدیك به او، تغییر اساسی در شوروی از زمانی آغاز شد که گورباچف قدرت را بدست گرفت. از سال ۱۹۸۵ آهنگ تغییر در شوروی به گوش میرسید تا اینکه در آخر سال ۱۹۸۹ دنیا شاهد فرو ریختن امپراطوری کمونیسم در جهان گردید.

آیا مرگ (کمونیزم) فرا رسیده است؟

با وجود تحولات تاره در دنیای کمونیزم برخی تصور میکنند که دیگر کمونیزم مرده است و این ایام را زمان پایان مارکسیسم میدانند. در این باره مقالات زیادی در مطبوعات جهان نوشته شده اما (مارتین جاکس) از اعضای کمیته اجرائی حزب کمونیست انگلیس در مصاحبه با مجله نیوزویك تا حدودی موضوع را روشن ساخته است.

نیوزویك: آیا ما نظاره گر پایان کمونیسم هستیم؟

مارتین جاکس: بله. این به معنای پایان کمونیسم، در شکلی که من و شما می شناسیم، است. این پایان نامهایی است که بذر آنها در ۱۹۱۷ پاشیده شد. اکنون، پایان راه نظامهایی فرا رسیده است که بریده از دنیای غرب، برنامه ریزی بشدت متمرکز نظامهای دیکتاتوری و حکومتهای تك حزبی متکی بودند. دیر یا زود، سایر کشورهای بلوك شرق که هنوز آن شکل قدیمی را حفظ کرده اند، تغییر خواهند کرد. روشن است که به طور تاریخی، ما به سوی این چیزها درحرکتیم. نخست: نظامهای چند حزبی و انتخابات دمکراتیك- دوم: پیوند یافتن با بازارهای جهانی.

بله، ما شاهد پایان دوره کمونیسم هستیم، اما برخی اندیشه ها و سنتهایی

که از آن پدید آمده اند ، ناپدید نخواهند شد . آنها در اشکال جدیدی به حیات خود ادامه خواهند داد .

س- آیا ممکن است کمونیسم، خود را به چیزی شبیه به سوسیال دمکراسی تبدیل کند؟

ج- تمایز تاریخی میان کمونیسم و سوسیال دموکراسی در حال از بین رفتن است. در آینده، ما شاهد استقرار شرکتهای بین المللی در بلوك شرق خواهیم بود . ما یك بخش خصوصی قابل توجه را خواهیم دید و همچنین نظاره خواهیم کرد که این کشورها صفاتی را که مشخصه کشورهای غربی است، بدست خواهند آورد . اما این بدان معنا نیست که آنها یکی خواهند شد . ما شاهد پایان دورانی هستیم که در آن ، میان دنیای کمونیست و کشورهای سرمایه داری ، تمایزی ماهوی وجود داشت. اکنون ، زمان پایان دوره مخالفتها ، استبداد و توسعه جداگانه است. دوره ، دوره جهان واحد است.

س- راجع به کمونیستهای اروپایی چه فکر میکنید؟ آنها چگونه خود را با شرائط سیاسی اروپای غربی ، تطبیق می دهند؟

ج- پایان کمونیسم در شرق ، به معنی بحران کمونیسم ، به مثابه یك شکل جداگانه توسعه است . این امر ، احزاب کمونیست اروپای غربی را نیز درگیر بحرانی می کند . بعضی ها ممکن است با این تحولات به طور سازنده برخورد کنند و بعضی ها ، نه.

احزاب کمونیست اروپای غربی را باید به ۳ دسته تقسیم کرد . در دسته اول، فقط حزب کمونیست ایتالیا وجود دارد که تنها حزبی است که کشور متبوعش دارای یك حزب حاکم چپ است . این حزب کمونیست، به راحتی می تواند به یك حزب سوسیال دمکرات تبدیل شود ، حزب مزبور خود را به مثابه بخشی از سنت اصلی سوسیال دمکراتیك میداند و می خواهد که به "بین الملل سوسیالیست" بپیوندد ، نامش را عوض و خود را بازسازی کند . پس از آن ، دسته دوم قرار می گیرد که شامل احزاب کمونیست اسپانیا ، یونان و فرانسه است. آنها ممکن است باقی بمانند یا نمانند ، اما ناچارند که به چیز تازه ای تبدیل شوند . و بالاخره، احزاب کوچك کمونیست مانند حزب کمونیست بریتانیا و آلمان وجود دارند که آینده شان به شدت تیره و تار است. آنها ناچارند که راهی برای

پیوند با سایر نیروها پیدا کنند .

س- آیا شما معتقدید که حزب کمو نیست بریتانیا مرده است؟

ج- در پیش روی این حزب، چهار راه وجود دارد . راه اول ادامه وضع فعلی است که مطمئنا" به معنای مرگ آن، به لحاظ اهداف و نیات، خواهد بود . راه حل دوم آن است که این حزب خود را، در هیئت حزبی با اصولی متفاوت، بازسازی کند، نامش را عوض کرده و تلاش نماید تا از بیرون برای خود حمایتهایی جلب کند . این حمایتها می توانند از میان بعضی افراد "حزب کارگر" بعضی افراد حزب "سبزها"، و سایر گروههای مربوطه، جلب شوند . راه حل سوم این است که این حزب تصمیم بگیرد که دیگر حزب نباشد و خود را به مشابه جبهه ای بازسازی کند که در آن به روی مردمی که عضو هیچ حزب سیاسی نیستند، باز باشد . راه حل چهارم آنکه حزب بکوشد تا با حزب کارگر ادغام شود، اما من فکر می کنم این حالت برای حزب کارگر قابل قبول نباشد، مگر این که حزب کمونیست بپذیرد که در انتخابات، کاندیدایی معرفی نکند .

س- به هم ریختگی نظامهای سیاسی، چه نتایجی خواهد داشت؟

ج- یکی از جالبترین چیزها راجع به بحران اروپای شرقی آن است که این تحولات، تا چه حد، نشانه پیروزی سایرین به حساب می آید . تعدادی از مردم این تحولات را به معنای پیروزی سرمایه داری بر کمونیسم تلقی میکنند . البته این، نظر رایج در کشور نیست، با این حال به یك معنا می تواند دقیقا" درست باشد . سرمایه داری بورژوایی بر کمونیسم انحصار طلب قائق آمده است . به یك معنا می توان گفت که استالینیسم، راست افراطی را به وجود آورد . جنگ سرد ناراضیان شوروی و غیره، همگی در "شکل دادن" به راست افراطی سهم مهمی داشتند .

***

ریچارد نیکسون رئیس جمهور سابق آمریکا در کتاب (۱۹۹۹ پیروزی بدون جنگ) مینویسد :

از روزیکه گرباچف قدرت را در شوروی بدست گرفت علامتی در دست نیست که نشان دهد شوروی هدفهای خود را تغییر داده است . روش خصوصی وی که با گذشتگان تفاوت دارد توهمات بسیاری را برانگیخته است که اگر ما به اشتباه خود ادامه دهیم و (شیوه باهدف) وی را جدی نگیریم مملکت او بقیه جهان را هم

تصرف خواهد کرد.

آغاز عصر گرباچف به معنای پایان رقابت آمریکا و شوروی نیست. بلکه آغاز یك مرحله دشوار در مبارزه بین ابرقدرتها است. او هم اکنون احترام مارا بعنوان سرسخت ترین و قادرترین رقیبی که آمریکا پس از جنگ دوم جهانی دیده به خود جلب کرده است. برخلاف نظر بعضی از پروفسورهای علوم سیاسی، گورباچف صلح بشکلی که ما خواهان آن هستیم نیمخواهد. آمریکا تنها کشوری است که میتواند با شوروی گورباچف مقابله کند.

دری که به صلح باز میشود باقفلی دوگانه بسته شده است. شوروی و آمریکا هر کدام یك کلید این قفل را دارند، ما بدون حداقل همکاری گورباچف نمیتوانیم به صلح واقعی دست یابیم. گرباچف طی دو سال به یك ابر ستاره بین المللی تبدیل شده است. حتی یك سیاستمدار انگلیسی گفت (گورباچف قابل تحسین ترین مرد جهان است) من در طول ٤٠ سال با ١٥ رهبر کشورهای کمونیست ملاقات داشته ام. گورباچف مانند دیگر رهبران کمونیست نه تنها در به کارگیری قدرت بلکه در استفاده از ضعف رقیب، مصمم، بی باك و ماهر میباشد. گورباچف دارای اعتماد به نفس عالی، کنترل بسیار و عزت نفس سالم است. او انسانی جدی است. بین رهبران شوروی که من ملاقات کرده ام او نخستین رهبر عالی شوروی است که رهبری بلامنازع را در امور خارجی به عهده دارد و به جزئیات پیچیده مسائل شرق و غرب آگاه است. او سرسخت است اما غیر قابل انعطاف نیست. گورباچف از نوع رهبرانی است که با استقلال رأی از مشاورانش میتواند تصمیم بگیرد و معامله کند. آنقدر به قدرت خود اطمینان دارد که از صحبت کردن درباره ضعفهایش ترسی ندارد. هر دو ابر قدرت باید این را بپذیرند (زندگی کن و بگذار زندگی کنم)

هزینه تسلط امپراطوری مسکو برای کرملین سالی سه میلیارد دلار و یا به زبانی دیگر روزی ٣٥ میلیون دلار میباشد.

ما باید همیشه بخود گوشزد کنیم هدف اصلاحات گورباچف به سوی (آزادی بیشتر در داخل)، یا (سیاست خارجی کمتر تهدید آمیز در خارج) نیست بلکه کارآئی بهتر نظام کمونیست میباشد.

منابع و مآخذ

۱- پنجاه سال نفت ایران - مصطفی فاتح

۲- خاطرات سیاسی ایرج اسکندری - به اهتمام بابك امیر خسروی و فریدون آذرنور

۳- نهضت میرزا کوچك خان جنگلی - دکتر شاپور رواسانی

٤- پنجاه نفر ... و سه نفر - دکتر انور خامه ای

٥- مولفین کتب چاپی - خانبابا مشار

٦- نگاهی از درون به جنبش چپ ایران - گفتگو با خانبابا تهرانی - حمید شوکت

۷- ایران، ابر قدرت قرن - یوسف مازندی - ناشر مهدی سیاح زاده (انستیتو پژوهش ایران)

۸- الیگارشی یا خاندان حکومتگر در ایران - ابوالفضل قاسمی

۹- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی

۱۰- پنجاه و سه نفر - بزرگ علوی

۱۱- خاطرات سیاسی خلیل ملکی - به کوشش محمد علی همایون کاتوزیان

۱۲- چهل سال در صحنه - خاطرات دکتر جلال عبده

۱۳- من متهم میکنم - گفتگوی شاهرخ وزیری با دکتر فریدون کشاورز

۱٤- قصه پر غصه من - خاطرات اسمعیل پوروالی - مجله روزگار نو
۱۵- از سیدضیاء تا بختیار - مسعود بهنود
۱٦- کتاب سیاه حزب توده - از انتشارات مقامات امنیتی در ایران
۱۷- گشتی بر گذشته - تهورس آدمیت
۱۸- پاسخ به مدعی - انور خامه ای - گفتگو با علی دهباشی
۱۹- ایران و قدرتهای بزرگ - ایرج ذوقی
۲۰- تاریخ جمعیت های سری و جنبش های تخریبی - نویسنده محمد عبدالله عنان - مترجم علی هاشمی حائری
۲۱- کارنامه زنان مشهور ایران - فخری قویمی
۲۲- الماس و ریگ - نویسنده ا- معاش - از انتشارات سازمان آمیغ (نیویورك)
۲۳- بررسی مختصر احزاب بورژوازی لیبرال - رسول مهربان
۲٤- پلیس سیاسی عصر بیست ساله - خسرو معتضد
۲۵- زندگی طوفانی - خاطرات سید حسن تقی زاده - به کوشش ایرج افشار
۲٦- تاریخ معاصر ایران - از تاسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۱۳۳۲ - نویسنده پیترآوری - مترجم محمد رفیعی مهر آبادی
۲۷- کژ راهه - احسان طبری
۲۸- شناخت و سنجش مارکسیسم - احسان طبری - با مقدمه عبدالله شهبازی
۲۹- شرح حال رجال ایران - مهدی بامداد
۳۰- ایران و تاریخ - بهرام افراسیابی
۳۱- سرگذشت ما و بیگانگان - دکتر جهانشاهلو افشار
۳۲- سیر کمونیزم در ایران - از انتشارات سازمانهای امنیتی ایران
۳۳- مبانی ساسیت - عبدالحمید ابوالحمد
۳٤- سالنامه حزب توده ایران - از انتشارات حزبی
۳۵- گزارش نماینده سازمان حقوق بشر درباره زندانیان سیاسی در ایران
۳٦- متن اعترافات و توبه نامه های سران حزب توده
۳۷- تونل .... تمام شد - جواد جعفری (آذر مهر) به کوشش دکتر نرسی جعفری

۳۸- قصه ساواك - سیاوش بشیری
۳۹- قیام افسران خراسان - پروفسور احمد شفائی
٤٠- یادداشتها و خاطرات ایرج اسکندری - بهرام چوبینه
٤١- اسناد لانه جاسوسی آمریکا
٤٢- انقلاب مشروطیت - نهضت جنگلی - ناصر دفتر روائی
٤٣- تاریخ جنبش کمونیستی در ایران.دکتر سپهر ذبیح
٤٤- اسناد منتشره در دادگاههای ایران (دادگاههای نظامی - دادگاه انقلاب) درباره محاکمه اعضای حزب توده
٤٥- نقل مطالبی از نشریات در داخل و خارج و قسمتی از مشاهدات نویسنده کتاب در شوروی
٤٦- اسرار بستنی پیمان ۱۹۷۵ الجزایر - از پرونده بکلی سری ساواك - سرهنگ ستاد عیسی پژمان
٤٧- قیام افسران خراسان - ابوالحسن تفرشیان

غلطهای چاپی

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲ فهرست	۶	دانشیان	شورشیان
ب	۷	مکراسی	دموکراسی
۳	۹	نمایندگی	هیئت نمایندگی
۵۴	۲۱	که	که عبارتند از
۶۸	۱۰	ایران شوروی	ایران و شوروی
۸۱	۱۳	تفقد	تفقد
۹۰	۲۲	آرادشس	آرداشس
۱۰۰	۲۴	حالکیه	حالیکه
۱۷۶	۱۸	او	او را
۱۷۸	۱۳	چند	چند
۱۹۳	۲۷	قعطنامه	قطعنامه
۲۰۲	۶	فرنبرداران	فرمان برداران
۲۳۵	۱۲	و منوچهر	زیاد است
۲۵۹	آخر	دریجه	دریچه
۲۶۶	۲۶	عبال	عباس
۲۸۱	۱۴	اولا	اول
۲۵۰	۳	کلیه	کلید
	۱۳	راحت	راحتی
	۸	فراسی	فارسی
	۱۴	منیتی	امنیتی
	۲۳	یاراحمدی	یاراحمدی

۳۵۷	آخر	پوند	پوند
۳۶۳	۱۹	اداه	اداره
٤۲٥	۷	انترناسونالیسم	انترناسیونالیسم
٤۳۹	۲٥	طاهرا	ظاهراً
٤٥٥	٤	پهرم	بهرم
٤٥۸	۱۹	پیشگام	پیشگاه
٤۸۱	۹	اینتلیجنس	اینتلیجنت
٤۸۲	۷	م کمات	محاکمات
٤۹۱	۲۱	کر	کرد
٤۹٤	٦	این دو	او
٤۹۹	۱۸	بهمن	بهمین
٥۰۷	۳	سرلشگر	زیاد است
٥۰۷	٦	ایران	ایرانی
٥۱۲	٤	گردیده	گردید به
٥۲۳	۱	انگلس	انگلیس
٥٤٤	۱۰	شوروی	شوروی را
٥٤۹	٦	نیمخواهد	نمی خواهد
٥٥۲	۱۱	بستنی	بستان